بهار ۱۳۵۲

سال ۲۵ - شمارهٔ مسلسل ۱۰۵

نشریّهٔ

دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی تبریز

بهار ۱۳۵۲

سال ۲۵ ـ شمارهٔ مسلسل ۱۰۵

فهرست مطالب

جغرافیای سرطان

حسین شکوئی

سرطان مرض مهار نشده‌ای است که در چند دههٔ گذشته به سرعت برجوامع انسانی مسلّط شده و همهٔ مؤسسات جهان پزشکی را در برابر یك جریان مرگزائی قرار داده است . هم اکنون که این سطور نگاشته می‌شود درایالات متحده، مرض سرطان درهردو دقیقه یك قربانی می‌گیرد و از هرشش مورد مرگ یك مورد ناشی از سرطان گزارش می‌شود .

در انگلستان ، بین سالهای ۱۹۶۱ـ۱۹۰۰ میزان تلفات ناشی از انواع مختلف سرطان از۴٫۵٪کل مرگ ومیرها به۱۷٫۹۵٪ مرگ ومیرها افزایش یافته است[۱] . در ایالات متحده نیز ۱۶٪ کل مرگ و میرها ناشی از مرض سرطان گزارش شده است . طبق مطالعات انجام شده ، از سال ۱۹۳۰ به بعد مرتباً برمیزان مرگ و میر ناشی از سرطان اضافه می‌شود ولی سرعت کشتار آن از سال ۱۹۵۰ به بعد محسوس‌تر و چشمگیرتر می‌باشد بدانسان که در حال حاضر بیش از ۳۰۰٫۰۰۰ طفل امریکائی کمتر از ۱۸ سال ، پدر خود را به سبب بیماری سرطان از دست داده‌اند و بیش از ۲۵۰٫۰۰۰ طفل نیز از جفای این بیماری بی‌مادر شده‌اند[۲] .

1- L. Dudley Stamp . The Geography of Life and Death. p. 114.

۲ـ نشریهٔ هفتهٔ سرطان ، ۱۱ تا ۱۷ مهرماه ۱۳۵۱، صفحهٔ ۵ .

در ۲۰ سال گذشته ، میزان تلفات ناشی ازسرطان درگروه مردان بیش ازگروه زنان گزارش‌گردیده و تلفات مردان ۵۵٪ و تلفات زنان ۴۵٪ بوده است .

در سال ۱۹۶۹ ، در ایالات متحده ، در حدود یك ملیون نفر در بخشهای مختلف سرطان شناسی تحت معالجه و درمان قرار گرفته‌اند در همین سال، ۶۱۵۰۰۰ مورد سرطان برای اولین بار تشخیص داده شده‌است. در سال ۱۹۶۹ ، در ایالات متحده ، مرض سرطان ۳۲۵٫۰۰۰ نفر را به‌کام مرگ کشانده است[۱] .

منابع اطلاعاتی ناشی ازگسترش مرض سرطان ، دراغلب مؤسسات پزشکی امریکا سابقهٔ نسبتاً طولانی دارد مثلاگروه بهداشت ایالات کنکتی‌کت[۲] از سال ۱۹۳۵ به جمع‌آوری گزارشهای بیمارستانی در زمینهٔ فوت ناشی از سرطان اقدام کرده است . چنین روشی از سال ۱۹۴۲ دربخش بهداشت عمومی ایالت نیویورك نیز عملی‌گردیده است . در مراکز مختلف ایالت کالیفرنیا، جمع‌آوری اسناد ومدارك مربوط به مریضهای سرطانی ازسالها قبل شروع شده است . ادارهٔ بهداشت عمومی ایالات متحده باجمع‌آوری این‌اطلاعات بررسیهای ارزشمندی در زمینهٔ نحوهٔ‌گسترش سرطان درنقاط مختلف امریکا و عوامل سرطان زای محیط آغازکرده است .

مطالعات انجمن جغرافیائی امریکا و مؤسسهٔ سرطان شناسی این کشور در ایالت مریلند[۳] در زمینهٔ شناخت پراکندگی جغرافیائی سرطان

۱- Gerald F. Pyle. Heart Disease/Cancer and Stroke in Chicago. P. 46.

۲- Connecticut.

۳- Maryland.

شکل ویروس سرطانی

تحقیق درشیمی سلولی به وسیلهٔ دستگاه میکروفتومتری

به نتایج رضایت بخشی رسیده و دراین راه همراهی متخصصین غده‌شناسی، بافت شناسی، پاتولوژی، کارشناسان آمار و متخصصین امراض ناشی از نیمه‌گرسنگی بسیار لازم آمده است.

روش تحقیق در جغرافیای سرطان:

در شناخت پراکندگی جغرافیائی مرض سرطان و رابطهٔ آن با عوامل سرطان زای محیط طبیعی و اجتماعی، مطالعهٔ موارد زیر همواره مورد قبول محققین و جغرافی‌دانان قرار گرفته است:

۱ـ محل غده‌های سرطانی و گروههای سنی.

۲ـ نوع وکیفیت مرض سرطان با توجه به شرایط زندگی.

۳ـ نوع وکیفیت مرض سرطان در رابطه باعوامل محیط طبیعی.

۴ـ نوع رایج مرض سرطان درگروه مردان وگروه زنان.

۵ـ رابطهٔ زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی با نوع سرطان.

۶ـ رابطهٔ مرض سرطان با محل اقامت، رفتارهای شخصی و نژادهای انسانی[1].

دریك دورهٔ سه ساله «۱۹۷۱ـ۱۹۶۹»، مؤسسهٔ‌ملی سرطان‌شناسی امریکا تحقیقات جالبی را در ایالات آیوا[2]، کالرادو[3]، پور توریکو انجام داده واین مطالعات براساس‌آمارهای نمونه‌ای صورت‌گرفته است. مؤسسهٔ ملی سرطان شناسی به جمع آوری اطلاعات لازم از سه منبع زیر اقدام کرده است:

۱ـ Gerald F. Pyle. Heart Disease/Cancer and Stroke in Chicago. P. 46.

۲ـ Iowa. ۳ـ Colorado.

۱ـ پزشکان .

۲ـ بیمارستانها وکلنیك‌ها .

۳ـ گواهی نامه‌های فوت .

نتایج بدست آمده از این تحقیق سه ساله به‌شرح زیر در دسترس مؤسسات علمی قرار داده شده است :

الف ـ به موازات افزایش سن ، برمیزان مرگ و میرهای ناشی از مرض سرطان اضافه می‌شود بطوری که در ایالات متحده ، نصف تلفات ناشی از مرض سرطان در افراد بالاتر از ۶۵ سال دیده شده است .

ب ـ در میان زنان ، سرطان پستان و اعضای تناسلی بیش‌ازسایر انواع‌سرطان‌دیده‌شده‌است تاآنجاکه درگروه‌زنان، سرطان پستان واعضای تناسلی نصف همهٔ تلفات ناشی از سرطان را سبب‌گشته است . در زنان‌بین ۴۰ تا۴۴ سال، بالاترین‌رقم مرگ ومیر مربوط به‌سرطان پستان‌بوده‌است بطوری‌که از هر۱۰۰ زن امریکائی ۷ نفرشان درطول زندگی به‌این‌سرطان مبتلا می‌شوند . در این‌کشور سالیانه ۱۳۰۰۰ زن ازبیماری سرطان رحم فوت می‌کنند .

تحقیقات جدید :

سازمان‌تحقیق‌ریاست جمهوری امریکا درزمینهٔ «سرطان و امراض قلبی» نتیجهٔ بررسیهای خود را در یك دورهٔ سی ساله « ۱۹۶۰ـ۱۹۳۰ » به این شرح اعلام داشته است :

الف ـ در میان مردان سفید پوست، سرطان معده به سرعت کاهش می‌یابد اما این‌کاهش در میان‌مردان غیرسفید چندان محسوس نمی‌باشد .

ب ــ در هردوگروه سفید پوست وسیاه پوست سرطان شش افزایش می‌یابد[1]. تعداد مرگ و میر ناشی از سرطان شش در طول چهل‌سال اخیر تا ۱۵ برابر افزایش یافته است .

در سال ۱۹۷۲ ، این مرض ۶۹۰۰۰ امریکائی را از پا درآورده است . در امریکا در حال حاضر ، روزانه ۱۹۰ نفر از سرطان شش فوت می‌کنند[2].

ج ــ سرطان پستان که سالیان درازی است زنان سفید پوست را بیرحمانه به‌سوی مرگ می‌کشاند کاهش محسوسی درمیزان مبتلایان آن مشاهده نمی‌شود . این محل همواره از بخشهای مهم سرطان زا در زنان سفید پوست بشمار می‌آید .

د ــ سرطان‌اعضای‌تناسلی، تعداد زیادی از زنان غیرسفید را مبتلا می‌سازد ویکی‌ازعوامل مهم در مرگ ومیر زنان غیرسفیدشناخته می‌شود.

درسال ۱۹۳۰، در ایالات متحده ، از هر۱۰۰٫۰۰۰ نفر ۲۰۰ نفر به مرض سرطان گرفتار بوده است در حالی که در سال ۱۹۶۷ ، تعداد مریضهای سرطانی ۳۰۰ نفر در هر۱۰۰٫۰۰۰ نفرگزارش‌شده است. حدس می‌زنندکه در سالهای آینده با توجه به عوامل پیشگیری، میزان مرگ و میر ناشی از مرض سرطان در سطح امروزی خود باقی بماند اما تاسال ۱۹۸۵ ، میزان مریض سرطانی به۴۰۰ نفر در هر۱۰۰٫۰۰۰ نفر افزایش یابد . شاید در همین مدت از میزان مبتلایان به سرطان رحم کاسته شود

1_ Heart Disease/Cancer and Stroke in Chicago. p. 59.

۲ـ نشریهٔ هفتهٔ سرطان صفحهٔ ۱۷ .

در مقابل بر تعداد مبتلایان سرطان شش افزوده گردد[۱].

محیطهای جغرافیائی و نوع سرطان :

در سال ۱۹۵۰ ، سمپوزیوم جهانی آکسفورد برگزار شد و باتوجه به محیط زیست انسان، پراکندگی جغرافیائی انواع سرطان به‌شرح زیر مورد توجه قرارگرفت :

۱ـ سرطان شش درایسلند وکره وجود نداشته است .

۲ـ در کشور فنلاند ، سرطان پانکراس (لوزالمعده) پیشرفت چندانی نکرده است .

۳ـ درانگلستان، سرطان معده درسطح پائین‌خود قرارگرفته‌است.

۴ـ در قارهٔ افریقا ، هندوچین ، هند ، مالایا، اندونزی و فیلیپین سرطان کبد بیش از سایر نقاط دنیاست .

۵ـ غده‌های سرطانی رحم در زنان یهودی نسبتاً کمتر است .

۶ـ میان‌سیاهای افریقا وبومیان‌شمال‌افریقا «بخش سابق فرانسه» سرطان معده به ندرت دیده می‌شود .

۷ـ در جوامع ویژهٔ هند ، سرطان سطح زبان بیشتر است .

۸ـ سرطان پوست سردرمیان ساکنین شمال‌افریقا نسبتاً زیاداست.

۹ـ در کامپالا[۲] « اوگاندا » میزان مبتلایان به سرطان پانکراس «لوزالمعده» خیلی بیشتر است[۳].

۱ـ Gerald F. Pyle. Heart Disease/Cancer and Stroke in Chicago. P. 50.

۲ـ Kampala.

۳ـ Preston E. James and Clarence E. Jones. American Geography. P. 460.

در سمپوزیوم آکسفورد گزارشهای جالبی ارائه شد و نظریات قابل بحثی مورد گفتگو قرار گرفت: درن[1] گزارش داد که در ایالات متحده، مرض سرطان میان همهٔ گروههای سنّی دیده می‌شود اما میزان گسترش این مرض در نواحی مختلف کشور فرق می‌کند. میزان مریضهای سرطانی میان سفید پوستان ایالات جنوبی امریکا ۵۰٪ بیشتر از سفیدپوستان ایالات شمالی است در جنوب امریکا، سرطان پوست، سرطان دهان و سرطان لب رقم درشتی را میان انواع سرطانها نشان می‌دهد.

عوامل سرطان زا:

الف ـ استعمال مداوم پاره‌ای از محرکها، در ایجاد اشکال مختلف سرطان عامل مؤثری محسوب می‌شود. پاره‌ای از این مواد ممکن است با مشاغل ویژه‌ای در رابطه باشد. مثلا سرطان کیسهٔ بیضه Scrotal میان بخاری پاك‌کنها بیشتر دیده می‌شود. از طرفی همواره یك نوع وابستگی بین ظهور سرطان دهان و جویدن فوفل مشاهده می‌شود که در هندوچین بیشتر است. در ایالات متحده نیز در بخشهائی که عده‌ای ازمردم تنباکو را می‌جوند سرطان دهان افزایش می‌یابد.

عده‌ای از محققین به رابطه بین سرطان مری و الکلیسم معتقد شده‌اند. بعضی از پزشکان نیز استعمال دخانیات را در ایجاد سرطان ششها مؤثر می‌دانند و آن را از عوامل محرك و بیدار کننده بشمار می‌آورند. آلودگی هوای شهرها به وسیلهٔ وسائل نقلیه، دود کارخانه‌ها و حرارتهای مرکزی، کار در کارخانه‌های گودرون سازی ـ قیرداغ و آسفالت سازی از عوامل سرطان زا می‌باشند.

1- H. F. Dorn.

دراوایل سال ۱۹۶۵، دانشگاه زامبیا پراکندگی جغرافیائی سرطان را درآفریقای مرکزی مورد توجه قرار داد و گروهی که یك جغرافی‌دان نیز درآن شرکت داشت مأمور تهیه و گردآوری اطلاعات لازم در زمینهٔ رابطهٔ عوامل محیطی ومرض سرطان گردید. منابع اطلاعاتی این گروه از ۱۰۳ بیمارستان درطول ۱۳۰۰۰ کیلومتر جمع‌آوری شد.

بعداز تجزیه وتحلیل این اطلاعات معلوم شدکه همواره رابطه‌ای بین مصرف مشروبات الکلی و پیدایش سرطان مری وجود دارد البته در شکل‌گیری این رابطه، محل تهیه، محل نگهداری، نوع بطریها ومیزان آلودگی محیطهای تهیهٔ مشروبات الکلی نیز دخالت داشته است[۱].

ب ـ نیمه‌گرسنگی وفقر غذائی ازعوامل مهم در پیدایش سرطان شناخته می‌شود ولی نحوهٔ عملکرد آن هنوزکاملا روشن نشده است.

ج ـ امراض انگلی ممکن است در ایجاد پاره‌ای ازسرطانهامؤثر باشد مثلا وجود شیستوزوماهماتوبیوم[۲] درکشورهای مصر، تونس، مغرب میزان‌سرطان مثانه‌را بالا برده‌است[۳] چراکه شیستوزوما هماتوبیوم یك‌مرض انگلی است وباتظاهرات موضعی واحشائی دراثر کرمهای‌گروه شیستوزوما ایجاد می‌گردد. علائم بیماری ناشی ازاین‌کرم، بیشتر مربوط به‌دستگاه تناسلی-ادراری وگاهی مربوط به قسمتهای تحتانی‌کولون ورکتوم است[۴].

1- N. D. McGlashan. Medical Geography. pp. 248-253.

۲- S. haematobium.

۳- Preston E. yames and Clarence F. Jones. American Geography. P. 461.

۴- تفسیر وتشخیص ودرمان بیماریها، ترجمهٔ دکترمکری، دکترحاتمی.

پراکندگی جغرافیائی سرطان :

درمطالعهٔ پراکندگی جغرافیائی‌سرطان ابتدا لازم‌است که یك‌کشور ویایك قاره را باتوجه به‌معیارهای جغرافیائی به‌نواحی مختلفی تقسیم‌کنیم وسپس با توجه به شرایط محیط طبیعی و زمینه‌های اقتصادی ـ اجتماعی با نحوهٔ افزایش یاکاهش انواع سرطان آشنا شویم . با توجه به این نوع عملکردمی‌توان نواحی‌جغرافیائی آمریکا را ازجهت‌تسلّط انواع‌سرطانها به‌شرح زیر مورد مطالعه قرار داد :

الف ـ چهرهٔ‌کاملا مشخص تلفات ناشی از سرطان ، همانا گسترش وتسلّط بیرحمانهٔ این مرض درنواحی صنعتی وکارخانه‌ای امریکاست .

ب ـ در ایالات جنوبی ، سرطان پوست رقم قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دهدکه ممکن است با کیفیت آب و هواکاملا در ارتباط باشد چراکه قرارگرفتن پوست به مدّت زیاد در برابر اشعهٔ خورشید یکی از عوامل اصلی درسرطان پوست بشمار می‌آید[1].

اگر ایالات متحده امریکا را ازجهت پراکندگی‌جغرافیائی‌سرطان به‌چند ناحیهٔ مهم تقسیم‌کنیم می‌توانیم حقایق زیر را دریافت نمائیم :

۱ـ در ایالات ساحلی اقیانوس آرام ، میزان سرطان به بالاتر از حد متوسط می‌رسد .

۲ـ درمنطقهٔ کوههای راکی Rocky ، میزان سرطان‌درسطح‌پائین خود می‌باشد .

۳ـ ازایالات شمال مرکزی به‌طرف‌ایالات ساحلی‌درشرق افزایش

1_ Gerald E. Pyle . Heart Disease/Cancer and Stroke In Chicago. pp. 50 – 52.

میزان سرطان به‌روشنی قابل مشاهده است .
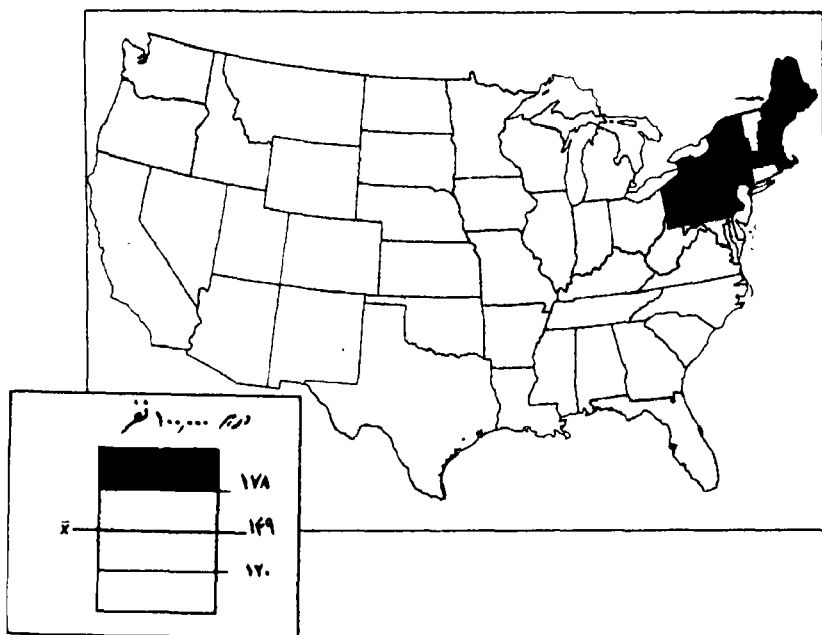
پراکندگی جغرافیائی سرطان در ایالات متحده «۱۹۶۷»
از : جرالد پایل

۴ـ درایالت نیوانگلند و بخش جنوبی اتلانتیك، میزان مریض‌های سرطانی نسبتاً کمتر است .

از بررسیهای انجام‌شده درایالات‌متحده چنین برمی‌آیدکه مرض سرطان بین ساکنین شهرها خیلی بیشتر ازساکنین روستاها است‌وبالاترین نسبت‌سرطانهای شهری به‌روستائی‌راسرطان‌راست‌روده،سرطان‌روده‌بزرگ، سرطان مثانه،سرطان شش وسرطان مری تشکیل می‌دهد. چنین‌نظریه‌ای دراغلب موارد درایالات آیوا ، نیویورك وکنکتی‌کت درامریکا، همچنین

درکشورهای دانمارك ، فنلاند و نروژ نیز مورد تأیید قرارگرفته است[۱] .

در انگلستان ، در یك دورهٔ پنج ساله «۱۹۵۸ ـ ۱۹۵۴» بیش از ۱۸٪ مرگ ومیرها ناشی ازسرطان گزارش شده است که از نظر میزان تلفات بعداز امراض قلبی قرار می‌گیرد . در این کشور نقطه حساس جهت رشد غده‌های سرطانی شش‌ها می‌باشند تا آنجا که نزدیك به $\frac{1}{4}$ تلفات ناشی از مرض سرطان مربوط به‌سرطان شش‌ها بوده است .

درانگلستان، ناحیه جنوب شرقی به‌شدت ازگسترش مرض سرطان رنج می‌برد.چنین می‌نماید که سرطان شش‌ها یك مرض کاملا شهری محسوب می‌شود به‌ویژه که اغلب شهرهای انگلستان بیش ازنواحی اطراف ازاین جریان متأثر می‌گردد. عده‌ای ازمحققین آلودگی هوای شهرهارا ازعوامل مهم سرطان‌زا می‌دانند ومعتقدندکه آلودگی هوای شهرها از نظر دود و سولفوردی اکسید یك عامل بیدارکننده درسرطان شش‌ها می‌باشد[۲] .

ناس Nass که مخلوطی ازتوتون، آهك ، خاکستر چوب وروغن گیاهی است ازعوامل مهم سرطان‌زا محسوب می‌شود ورابطهٔ مصرف این ماده با سرطان کاملاً تأیید شده است . در ایران مصرف ناس بین ترکمنها بسیار زیاد است ازاین رو میان ترکمنها سرطان مری به‌حداکثر میزان خود می‌رسد .

مکیدن توتون جوشانده نیز از عوامل عمدهٔ سرطان دهان بشمار می‌آید . درهند ، سیلان ، برمه، پاکستان وهمچنین درطول جمهوریهای

۱ـ منبع پیش گفته . صفحه ۵۳ .

۲ـ L. Dudley Stamp. The Geography of Life and Death. P. 121 .
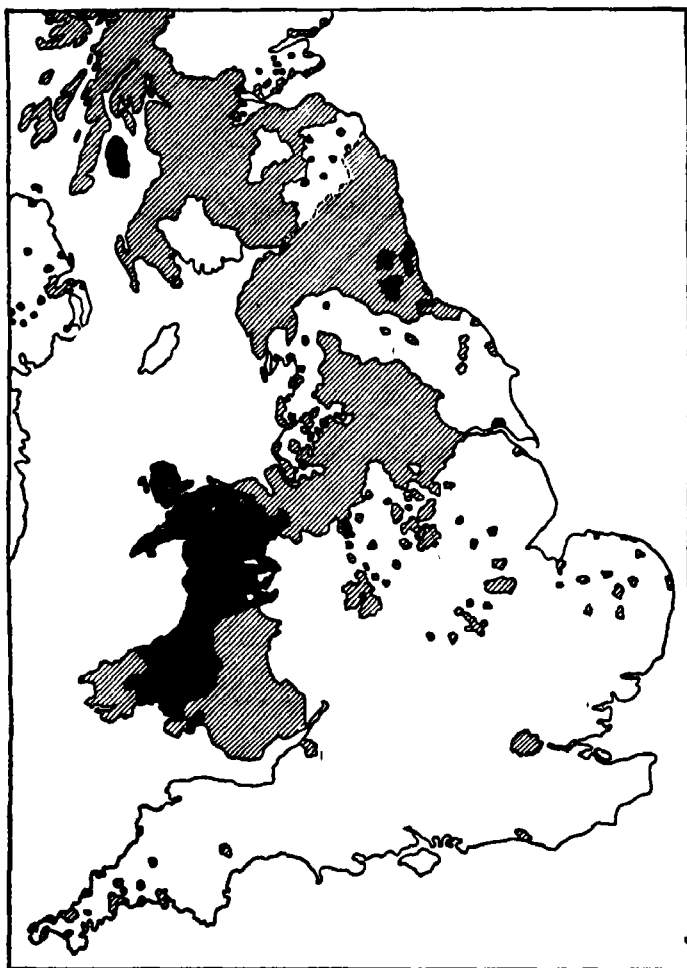
پراکندگی جغرافیائی سرطان معده «مردان» درانگلستان

دربخشهای سیاه این نقشه ، میزان مرگ ومیر ناشی از سرطان معده بیش ازسایر نقاط انگلستان است .

از : دادلی استمپ

آسیای مرکزی اتحاد شوروی که میلیونها انسان توتون جوشانده می‌جوند به‌شدت تعداد مبتلایان به‌مرض سرطان دهان بالا می‌رود و درمیان این مردم سرطان دهان بیش ازسایر انواع سرطانها می‌باشد.[1]

بطوری‌که قبلا گفته شد سرطان پستان درگروه زنان سبب تلفات بسیاری گشته است دراین زمینه چند مورد مهم بنظر می‌رسد:

۱ـ غده‌های سرطان پستان درمیان‌زنان مجرد خیلی بیش‌اززنان متأهل دیده می‌شود.

۲ـ غده‌های سرطان پستان درمیان زنان بی‌فرزند خیلی بیشتر از اززنان صاحب اولاد است.

۳ـ دههٔ پنجم از زندگی زنان مساعدترین موقع جهت تشکیل غده‌های سرطان پستان است.

مطالعات انجام‌شده به‌وسیلهٔ مؤسسه سرطان‌شناسی تاج‌پهلوی نشان میدهد که درایران ازجهت پراکندگی جغرافیائی سرطان‌پستان ناهماهنگیهای مشاهده می‌گردد بدینسان که مبتلایان به‌این نوع سرطان دربخش مرکزی ایران بیشتر است وبعد به‌ترتیب بخش‌های شمال‌شرقی، شمال وشمال‌غربی ایران از جهت میزان مبتلایان به سرطان پستان قابل اهمیت می‌باشند[2].

عده‌ای ازمحققین درایجادسرطان معده به‌نوع وکیفیت آب‌مصرفی ازجهت میزان املاح اشاره می‌کنند.

۱_ Men and Medicine in The Middle East. pp. 215 _ 216.

۲_ A. Modjtabai. "Some information on malignant Tumors of Breast". Cancer Bulletin. pp. 13 _ 15.
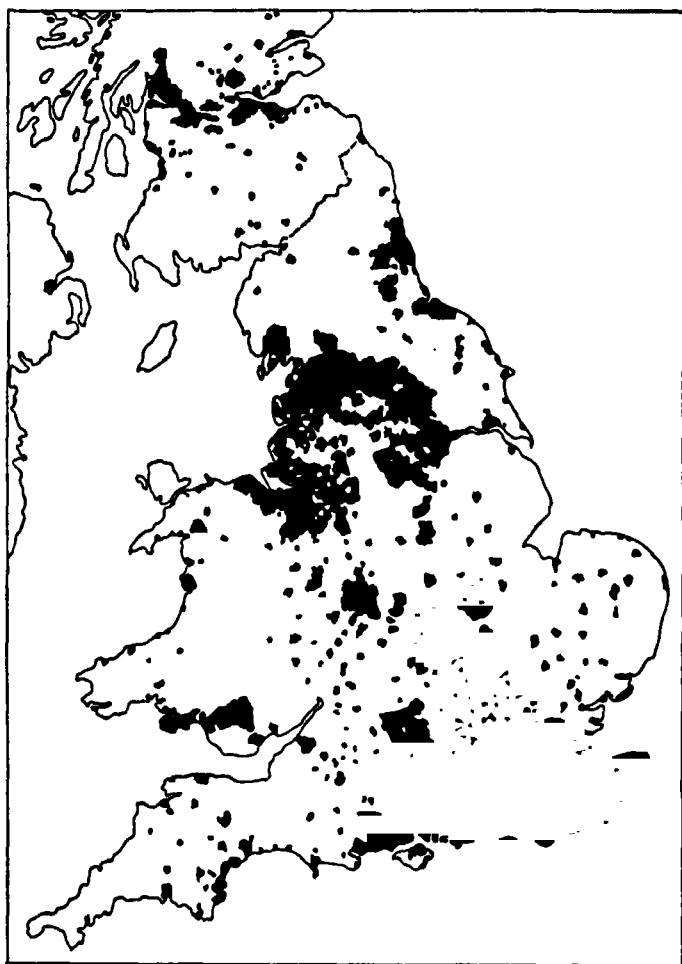
پراکندگی جغرافیائی سرطان شش «مردان» در انگلستان

دربخشهای سیاه این نقشه ، میزان مرگ ومیر ناشی از سرطان شش بیش ازسایر نقاط انگلستان است . مثل این است که سرطان شش یك مرض کاملا شهری محسوب می‌شود .

از : دادلی استمپ

درسال ۱۹۶۸، تحقیقات **مایکل‌شمکین**[1] منتشر گردیدوحقایق تازه‌ای را روشن ساخت . این محقق درپراکندگی جغرافیائی سرطان به موضوع جنس ، سن ، نژاد وحتی ملیت توجه دارد و معتقد است که هنوز هم حداکثر میزان سرطان جهاز تنفسی در حوزه‌های شهری ایالات متحده و انگلستان یافت می‌شود . علاوه براین نشانه‌هائی در دست است که بین شهرنشینی وظهور سرطان مثانه Urinary رابطه‌ای‌موجود است. به‌عقیدهٔ **مایکل شمکین**، درایجاد غده‌های سرطانی زمینه‌های‌اقتصادی واجتماعی‌نیز دخالت دارند .

درشمال ایران ، درسواحل دریای‌خزر سه ناحیهٔ نزدیك به‌هم ولی باآب وهوا وخاك ونحوهٔزندگی مختلف دیده می‌شود . این سه ناحیه یك آزمایشگاه طبیعی برای مطالعه وتحقیق دراختیار محققان قرار می‌دهد. میزان سرطان‌مری دراین سه ناحیه بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌کند، بنظر می‌رسد که رابطه‌ای بین رطوبت ، شوری خاك و میزان این نوع سرطان وجود داشته باشد این سه ناحیه دارای مشخصات زیراست :

۱ــ ناحیهٔ اول : ناحیهٔ پر باران ، مرطوب وپر درخت ساحل‌دریای خزر را تشکیل می‌دهد . دراین ناحیه ازهرصد هزار نفر فقط ۶ نفرمبتلا به‌سرطان مری می‌باشند مرکز این ناحیه چالوس می‌باشد .

۲ــ ناحیهٔ دوم ، این ناحیه در امتداد ساحل به طرف شرق قرار گرفته ونسبت به‌ناحیه‌اول دارای بارندگی‌کمتری است. دراینجا ازهرصد هزار نفر ۱۵ نفر مبتلا به‌بیماری سرطان مری هستند . مرکز این ناحیه بابل می‌باشد .

1_ Michael Shimkin.

۳ـ ناحیهٔ سوم : ناحیهٔ نیمه خشک گنبدوگرگان ، محل سکونت طوایف چادرنشین است . سرطان مری تقریباً ده برابر ناحیهٔ اول است یعنی ۵۰ تا ۷۰ نفر در هرصد هزار نفر به‌این مرض گرفتارند[۱] .

عوامل اکولوژیکی ومریضهای سرطانی :

مایکل شمکین درمطالعهٔ پراکندگی جغرافیائی سرطان درداخل شهرها عوامل اکولوژیکی را بخدمت می‌گیرد ورابطه‌ای بین شرایط اکولوژیکی و تعداد مبتلایان به مرض سرطان پیدا می‌کند . این محقق دربررسیهای خود ، طبقات شهری را از جهت تعلیم و تربیت ، درآمد ـ شغل ، وضع و محل اقامت ، نژاد به پنج گروه تقسیم می نماید ومیزان مبتلایان به مرض سرطان را در پنج گروه فوق باهم مقایسه می‌کند و نتایج زیر را از این مقایسه بدست می‌دهد :

۱ـ درطبقهٔ کم درآمد، میزان مبتلایان به‌مرض سرطان بیشتر است.

۲ـ به موازات بالارفتن زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی ازمیزان مبتلایان به مرض سرطان کاسته می‌شود و این خود تا اندازه‌ای با نوع شغل افراد ارتباط پیدا می‌کند چرا که دراغلب موارد ، بسیاری ازمشاغل طبقهٔ پائین، کارگران را در معرض عوامل تشکیل دهندهٔ غده‌های سرطانی قرار می‌دهد .

۳ـ در میان مردان طبقهٔ پائین، میزان سرطان معده دوبرابر بیشتر می‌شود و غده‌های سرطان دهانه رحم در گروه زنان طبقهٔ پائین ، تا سه

۱ـ مرزهای نو ، شمارهٔ دهم دورهٔ چهاردهم صفحات ۳ـ۲ .

برابر افزایش می‌یابد[۱].

گراهام[۲]، **لوین**[۳]، **للین فیلد**[۴] با توجه به عوامل اقتصادی ـ اجتماعی، پراکندگی جغرافیائی سرطان را در داخل شهر بافالو[۵] « امریکا » مورد مطالعه قرار می‌دهند. روش کار این محققین بررسی رابطهٔ مرض سرطان با هریك از عوامل زیر بوده است:

الف ـ عوامل غذائی، مذهبی، نژادی.

ب ـ شغل، کیفیت مسکن، امکانات پزشکی و داروئی.

نتایج کار این محققین به‌این شرح دردسترس مؤسسات علمی جهان قرار داده شده است:

۱ـ در گروه مردان، به موازات پائین رفتن زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، سرطان مری، معده، شش و حلق افزایش می‌یابد.

۲ـ در گروه زنان، به موازات بالا رفتن زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، برمیزان مبتلایان به سرطان پستان افزوده می‌شود.

۳ـ در گروه زنان به موازات پائین رفتن زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی میزان مبتلایان به‌سرطان معده، کبد و دهانهٔ رحم افزایش می‌یابد.

۴ـ در مورد ابتلاء به سرطان دهان، راست روده، رودهٔ بزرگ، پانکراس، تخمدان و پروستات وضع اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی ندارند و هیچگونه اختلافی بین طبقات مختلف اقتصادی‌ـ‌اجتماعی ازلحاظ ابتلاء

۱ـ Heart Disease/Cancer and Stroke in Chicago. p. 53.

۲ـ S. Graham.

۳ـ H. Levin.

۴ـ A. H. Lilin Field.

۵ـ Buffalo.

به این قبیل سرطانها مشاهده نمی‌شود .

۵ـ نظیر این نتایج درشهرهای کپنهاك، نیوهاون[۱] ، ایالت کنکتی کت وکشور انگلستان نیز بدست آمده است .

ازآنچه‌که در بالا آمد می‌توان چنین نتیجه گرفت که با پائین رفتن زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی ازمیزان سرطان پستان درمیان زنان به سرعت کاسته می‌شود و این کاهش کاملا چشمگیر می‌نماید[۲] .

مطالعات مه‌یرز[۳] درجزیرهٔ استه‌تن[۴] «بخشی ازخلیج نیویورك» نشان می‌دهدکه در یك دورهٔ معیّن «۱۹۲۰-۱۹۱۴» رابطهٔ نزدیکی بین آلودگی هوا وگسترش مرض سرطان وجود داشته‌است بدینسان که حداکثر میزان مرگ و میر ناشی از سرطان در شمال و شرق جزیرهٔ استه‌تن دیده شده است آنجا که کارخانه‌های صنعتی و دستگاههای دود زای واحدهای مسکونی آلودگی هوا را سبب گشته است. بین سالهای ۱۹۶۱-۱۹۵۹ نیز نظیر همین مطالعه به وسیلهٔ لئوناردگرین برگ[۵] و همکاران او در بخش ریچموند[۶] «جنوب غربی نیویورك» به انجام رسید نتایج بدست آمده شبیه همان مطالعات مه‌یرز در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۴ بوده است . بدینسان که حداکثر تلفات ناشی از مرض سرطان درنقاطی از شهر مشاهده شده است که دارای حداکثر آلودگی هوا بوده و درضمن محل زندگی واقامت طبقهٔ

۱ـ New Haven.

۲ـ منبع پیش گفته . صفحهٔ ۵۴ .

۳ـ J. Meyers.

۴ـ Staten.

۵ـ Leonard Greenburg.

۶ـ Richmond.

پائین جامعه نیز می‌باشد[۱].

حدس می‌زنندکه در سال‌جاری ۲۱۷۰۰۰ امریکائی بتوانند با توجه به پیشرفتهای دانش پزشکی از مرض سرطان نجات یابند[۲].

منابع این مقاله

۱- L. D. Dudley Stamp. The Geography of Life and death. The Fontana Library. 1964.

۲- Gerald F. Pyle. Heart Disease/Cancer ano Stroke in Chicago. The University of Chicago. Department of Geography 1971.

۳- N. D. McGlashan. Medical Geography. Methuen. 1972.

۴- Preston E. James and Clarence F. Jones. American Geography. Syracuse University Press. 1967.

۵- Men and Medicine in The Middle East. Publih by Who Regional Office For The Eastern Mediterranean. 1967.

۶- Cancer Bulletin. University of Tehran School of Medicine. Volume 1, № 2/1972.

۷- تفسیر وتشخیص ودرمان بیماریها. ترجمهٔ دکترمکری، دکتر حاتمی.

۸- نشریهٔ هفتهٔ سرطان. ۱۱ تا ۱۷ مهرماه ۱۳۵۱.

۹- مرزهای نو - شمارهٔ دهم دورهٔ چهاردهم مهرماه ۱۳۴۹.

۱- Heart Disease/Cancer and Stroke in Chicago. p. 54.

۲- نشریهٔ هفتهٔ سرطان صفحهٔ ۵.

مآخذ اطلاعات مونتسکیو

درباره‌ٔ

روابط زناشوئی در ایران

دکتر محمد غروی

مونتسکیو ، فیلسوف ونویسنده نیمه اول قرن هیجدهم فرانسه ، که‌کتاب «نامه‌های ایرانی» را درسال ۱۷۲۱ میلادی انتشار داد وآنهمه مورد استقبال خوانندگان وتقلید نویسندگان قرار گرفت ، هرگز ایران را ندیده بود وبااینهمه ، اطلاعاتی‌که در زمینه‌های مختلف دربارهٔ کشور و مردم ما عرضه داشت ، گاه آنچنان دقیق و درست است‌که گوئی سالها درمیان ما اقامت داشته وشاهد عینی حوادث بسیاری بوده است .

وی ازکجا تااین درجه باایران وایرانی آشنائی یافت ؟ از طریق نوشته‌های دیگران .

درکتابخانهٔ خصوصی وی، درشاتودولابرد(Château de la Brède) آثار برجستهٔ جهانگردان خارجی‌که به‌ایران سفرکرده و چندی در آن مقیم بوده‌اندگرد آمده بود . مونتسکیو این‌کتابها را به‌دقت خواند و در هرمبحث‌کوشید تادقیق‌ترین و صحیح‌ترین مطالب را مورد استفادهٔ خود قرار دهد وچنان‌کتابی بنویسدکه ناشران ، به‌گفتهٔ خود او ، در کوچه و بازار به‌وی متوسل شوند و ازاو بخواهند : «آقا ، خواهش می‌کنم برای

من نامه‌های ایرانی بسازید».

مقالهٔ زیر مجموعهٔ اطلاعاتی را نشان می‌دهدکه دربارهٔ روابطزن ومرد وبه‌خصوص وضع زناشوئی وموقعیت زنان به‌دست مونتسکیوافتاد و خلاصه‌ای ازکلیه مطالبی استکه نویسندگان و جهانگردان اروپائی در این باره ، تاپیش ازسال ۱۷۲۱ ، انتشار داده بودند.

۱. انواع مختلف ازدواج

چنین به نظر می‌رسدکه چند همسری پیش ازاسلام نیز در ایران رایج بوده است. **ادام اولئاریوس** دراین‌باره می‌نویسد[۱] : « **استرابون** گمان می‌کندکه ایشان (ایرانیان) چند زن می‌گرفته‌اند تاچندین فرزند داشته باشند وپاداشی‌راکه‌شاهان به‌دارندگان چندین‌فرزندذکور عطا می‌کرده‌اند دریافت دارند ». اما درقرن هفدهم میلادی رواج تعدد زوجات نه‌به‌خاطر دریافت پاداش‌های شاهانه است و نه به‌منظور آنکه تعداد « فرزندانی‌که بتوانند به پروردگار خدمت کنند »[۲] زیاد شود. بلکه تنها برای ارضای شهوات جسمانی به این‌کار دست می‌زنند وسپس چون تحمل بار سنگین مخارج خانواده‌ای بزرگ برای ایشان غیر ممکن است داروهای مختلف می‌خورند تا از بچه‌دار شدن جلوگیری‌کنند[۳]. **ژان شاردن** که همیشه در صدد است تا علت ومعلول را بیان کند ، دراین باره چنین می‌نویسد[۴] : « من علت آن را به شهوت ، که برای آب و هوای ایران طبیعی است ، نسبت می‌دهم و (نیز) به‌دین آن کشور که اجازهٔ تمتع از تمام زنانی را می‌دهدکه می‌توان بدست‌آورد، مشروط به اینکه پای‌بند دیگری نباشند. زیرا چون آب و هوا عموماً گرم وخشك است ، به آن پایه که انسان

تحریك‌های عشقی را بیشتراحساس می‌کند و به‌آن حدکه قدرت بیشتری برای پاسخ‌گوئی به آن دارد ، عشق به زن در آن کشور بی‌اندازه شدید است » . نازائی‌زن‌نیزممکن‌است مرد را به‌تجدید فراش وا دارد . دراین موارد ، اگرشوهر جز داشتن فرزند نظری ندارد ، یااقدام به‌خریدکنیزی می‌کند یاآنکه زنی را بطور موقت وبرای مدتی محدود صیغه می‌کند.

اما بدون توجه به‌علت تجدید فراش ، دین ایرانی او را درداشتن چهار همسر دائمی وبه تعدادنامحدود همبستران صیغه مجاز دانسته‌است. علاوه براین، مرد صاحب ومالك جسم‌کنیزان خود است ومیتواند هروقت هوس کرد آنان را به بستر خود برد .

در این میان‌کنیزان وضع خاصی دارند زیرا هیچ دستور ومقرراتی از منافع و آیندهٔ ایشان دفاع نمی‌کند و ارباب ، هروقت از ایشان سیر شد ، می‌تواند آنان را از خانهٔ خود براند ویابدون آنکه از نظرکنیزان اطلاع حاصل‌کند ایشان را به از دواج هرکسی‌که خودصلاح‌دید درآورد ویا به‌هرکسی که خواست ببخشد . درخانواده‌های متمکن، برای هریك از پسرانی‌که به‌سن بلوغ رسیده‌اند کنیزکی درنظرگرفته می‌شود که‌باید احتیاجات غریزی او را برآورد تا نوجوان مجبور به معاشرت بازنان هرجائی نگردد وپیش‌ازآنکه به‌مرحلهٔ ازدواج‌رسد برای‌خانواده‌بدنامی به‌بار نیاورد[۵]. اکثر این‌کنیزان از مردم ارمنستان ،گرجستان ویاچرکس هستندوعدهٔ زیادی از ایشان، دردربار، به‌همان‌گونه خدمات اشتغال‌دارند. هرسال و به مناسبت هرجشنی، شاه تعدادی کنیز به عنوان هدیه دریافت می‌کند. فرزندان این‌کنیزکان مشروع شناخته می‌شوند ومانند فرزندان دیگر میراث می‌برند .

در مورد زنان صیغه روال دیگری وجود دارد و اساساً ایرانیان به‌دلایل زیر زن صیغه می‌گیرند: هنگامی که مرد نمی‌تواند از همسر دایمی خود فرزند داشته باشد، برای آنکه خود را در تعهدات جدی جدیدی گرفتار نسازد، زنی برای مدتی محدود می‌گیرد. درسفرهای دراز مدت تجارتی، که بعلت آهستگی حرکت وسایل نقلیه موجود عصر، گاه سالها طول می‌کشد، چون همسر دایمی را به‌خاطر خستگی‌ها و مشقات فراوان سفر نمی‌توان همراه برد، وجود زنان صیغه مشکلات جنسی را به‌آسانی حل‌می‌کند. بدین طریق، هرکس می‌تواند درهریك ازشهرهائی که برای داد وستد به آنها سفر می‌کند زن صیغه‌ای داشته باشد. اما تنها به این بهانه‌ها نیست‌که مردان‌ایرانی به‌جستجوی همبستران موقت میروند وتمام‌مردان«متعه» های‌خودرا طی‌مسافرت‌های مختلف نیافته‌اند و چه بسامردانی که‌درشهرمحل‌سکونت‌خودودردرون یك‌خانه‌چندین‌زن‌صیغه نگهداری می‌کنند چون این نوع ازدواج بی‌اندازه آسان وساده صورت می‌گیرد. باید زنی از این قبیل یافت، دربارهٔ مدت ومبلغی که ماهانه یا در پایان مدت باید بگیرد با او به توافق رسید، سپس به‌یك روحانی مسلمان مراجعه کرد تالفظ « صیغه » را به فارسی یا عربی جاری کند. تشریفات دیگری برای این‌کار موجود نیست. چون مدت قرارداد به‌پایان رسید، درصورتیکه تمدید نگردد، ازدواج لغو می‌شود. ازاین‌رو ازدست این نوع همسران به آسانی می‌توان خلاص شد و احتیاجی به مراسم طلاق نیست. وقتی که مرد مبلغ مورد تعهد را پرداخت، زن موقت از صحنهٔ زندگی او خارج می‌شود. اما زن باید چهل‌روز، پس ازپایان مدت ازدواج، صبرکند و باهیچ مردی تماس نیابد تااگرحامله بود، پدرکودك

معلوم باشد ودر اینصورت مخارج زندگی زن حامله ، تاروز تولد نوزاد، برعهدهٔ مرد است ونوزاد دراختیار پدر قرار می‌گیرد تاماانندسایرفرزندان وی وددرمیان آنان بزرگ شود ونیز عیناً به‌اندازهٔ ایشان ارث ببرد . پس هیچگونه تبعیضی میان فرزندان نیست زیرا برای ایرانیان آن‌که ستون پایداری خانواده ونسل است پدر است[۶]. اولین پسر ، از هرنوع‌همبستری که باشد ، فرزند ارشد به‌حساب می‌آید، جای پدر را درمشاغل اومی‌گیرد وسرپرست برادران وخواهران خود می‌شود . سهم او از باز ماندهٔ پدر، مانند سایر برادران ، دوبرابر سهم هردختراست اما سرنوشت‌خواهران‌را ازهرلحاظ دراختیار دارد وبه‌خصوص ازدواج ایشان بایستی بانظر موافق او صورت گیرد . به‌این‌جهت ،گفته‌های **اسپیتریدات** در تراژدی **آژزیلای پیرکرنی** به اعتبارخودباقی‌است. وی به‌خواهر خود چنین می‌گوید: «آن بانو نجیب زاده‌تر از آنست که تکلیفی را که او را تحت ارادهٔ من قرار می‌دهد نفی کند» و خواهر او با عبارات زیر حقوق سرپرستی برادر را تأیید می‌کند: «می‌دانم که برآوردن امیال من دربارهٔ انتخاب همسر حق شماست و تکلیف من به‌گونه‌ای دیگر عمل نخواهدکرد»[۷].

برای ازدواج دائم ، که آن نیز غیرقابل فسخ نیست ، اقدامات و تشریفات تا این درجه ساده نیست . **گابریل دوشینون** کشیش در این باره می‌گوید[۸]: «این عالی‌ترین نوع ازدواج ایشان است و چون معمولا این زناشوئی با زنانی صورت می‌گیرد که بیشتر مورد علاقه و نیز متناسب با شرایط اجتماعی مرد می‌باشند، تعداد آن به اندازهٔ دو نوع پیش‌نیست»:

ایرانیان فرزندان خود را درآغاز نوجوانی برای ازدواج نامزد می‌کنند . سنین نه تا ده سالگی برای نامزدی سن عادی است . **کرنلی**

دوبروئن ادعا می‌کندکه شاهد تشریفات‌زناشوئی «شاهزاده خانمی، دختر پادشاه، که بیش‌از سه سال نداشت، بانوهٔ خالهٔ اعلیحضرت‌که به‌نوبهٔ‌خود بیش‌ازپنجسال نداشت» بوده است.[۹] پسر ودختر، پیش‌ازازدواج، یکدیگر را نمی‌بینند و ازاین رو، برخلاف گزارش **گابریل دوشینون**[۱۰] ، برای پسر جوان امکان«تظاهر به‌رنجوری‌ازدلدادگی،غزلخوانی‌درپای **پنجرهٔ‌معشوقه**» وجود ندارد و «این‌کارها دراین کشور رسم‌نیست زیرا زنان نمی‌گذارند که (مردان) ایشان را به‌بینند. واسطه‌ها دراینجا زنانی هستندکه رفت‌و آمد می‌کنند تاطرفین را دربارهٔ صفات نیك یکدیگر بفریبند ...»[۱۱] .

دختر باید همسری را که به او معرفی می‌کنند بپذیرد و مانند **رودوگون** قهرمان تراژدی **پیرکرنی** عمل‌کند که می‌گوید[۱۲] : «هرشوهری که خداوند برای من درنظر گرفته باشد، می‌خواهم خود را تمام وکمال دراختیار او بگذارم» ودرجای دیگر اضافه می‌کند : «تعلق یافتن به‌یکی ازشما دو تن را برای خود سعادتی می‌دانم» .

وقتی‌تصمیم‌پسردرمورد دختری‌قطعی‌شد،می‌کوشدتادربارهٔ خانواده، میزان ثروت ، تربیت ، رفتار و خصوصیات دیگر او اطلاعاتی‌کسب‌کند . اگر جستجو نتایج رضایت‌بخشی داد ، دو تن از بستگان نزدیك او و یا به قول **اولئاریوس ادام** «کسانیکه والدین تعمیدی او به هنگام اجرای مراسم ختنه کردن او بوده‌اند!» برای گفتگو با والدین دختر مأمور می‌گردند[۱۳] . هنگامی‌که شرایط ازدواج، جهیزیهٔ دختر ، جواهر ونقره آلات والبسه‌ای‌که پسر باید به‌همسر آینده‌اش هدیه‌کند ، شیربها ومهر و خلاصه تمام جزئیات مورد بررسی و موافقت طرفین قرارگرفت ، روز عروسی تعیین می‌شود.ازدواج درماههای محرم وصفر ونیز درماه رمضان،

که ماه روزه وعبادت است ، صورت نمی‌گیرد .

پیش‌از آنکه روز عروسی فرا رسد، جوان‌بایستی جواهر ولباسها را به‌عنوان پیش‌کشی ، همراه تنقلات وشیرینی‌های مختلف به‌خانهٔ‌نامزد خود بفرستد .

شب پیش‌از ازدواج ، از خانهٔ عروس آینده غذاهای مختلف شام روانهٔ خانهٔ داماد می‌کنند . مهمانی بزرگی در خانهٔ داماد برپاست که در آن دوستان مرد جوان به‌جشن وطرب‌مشغولند. درخانهٔ عروس رقاصگان به‌دست افشانی‌وآوازخوانی پرداخته‌اندومهمانان‌زن‌همه‌جارا پرکرده‌اند. امّا برای آنکه این زنان مجبور به پوشانیدن سر و روی خود نباشند ، نوازندگان در اطاقی جداگانه ودر بسته می‌نوازند . تنها صدای موسیقی را می‌توان شنید ورقص وپایکوبی به‌آهنگ این موسیقی انجام می‌شود.

روز عروسی، دو تن روحانی مسلمان‌به‌خانهٔ‌عروس دعوت می‌شوند که طرفین ازدواج برای انجام تشریفات مذهبی به ایشان‌وکالت می‌دهند. چون درایران دفتر حقوقی ومحضردار وجودندارد ، وظیفهٔ قاضی است‌که پس‌از اطلاع ازموافقت والدین ونیز خود دختر و پسر قباله زناشوئی را بنویسد . طی مدتی‌که قاضی وظایف خود را صورت می‌دهد ، مرد جوان درمیان دوستان ومهمانان مرد ونوعروس دراطاقی دیگر در محاصره زنان ودختران است . قاضی یاملا (که‌درروستاها نقش قاضی را دارد) نزدهریك ازدو طرف می‌رود تاازموافقت ایشان با این ازدواج آگاهی یابد . سپس خطبه عقد به زبان عربی خوانده می‌شود ، قباله نکاح به امضاءِ می‌رسد و قاضی به‌ایشان یك‌گواهی‌ازدواج به‌مهر وامضای‌خود می‌دهد. «این‌مراسم معمولا درخلوت صورت می‌گیرد وقاضی یاملا بادو نمایندهٔ پسر و دختر

به اطاقی دور ازانظار ، یاآنکه در ده به مکانی دور از مردم ، می‌روند از ترس آنکه مبادا تقلب وتزویری‌درمورد تازه همسران انجام شودیاآنکه مردانگی مرد را طلسم به‌بندند . ازاین رو ، اگر ازدواج درحضور عامه و بوسیلهٔ قاضی صورت پذیرد ، همانطوریکه اغلب پیش می‌آید ، چون ایرانیان دارای تصورات‌خرافی‌هستند وکارهائی به‌این اهمیت را با تقارن برخی ستارگان، که به‌خوش یمنی ویا بدیمنی آنهاعقیده دارند ، صورت می‌دهند واتفاق می‌افتدکه قاضی ازایفای وظایف خویش درمی‌ماند ، تمام کسان حاضر در مجلس را وادار می‌کنندکه دستهای خود را به‌جلو دراز کنند تانتوانند زیر نیم تنهٔ خود سحر وافسون‌کنند .»[۱۴]

عروسی وزفاف مدتی پس‌از جشن ازدواج صورت می‌گیرد . پیش ازآنکه دختر به‌خانهٔ بخت‌خود رود، پدر ومادرش ، شب هنگام، جهیزیه او مرکب از اثاث البیت ، فرش ، لباس ، وسایل نقره‌ای ، ظروف و غیره را بار اسب یاشتر می‌کنند وهمراه عده‌ای مردکه‌سینی‌های بزرگ زرین ویا زرین‌نمای‌پر ازمربّا وشیرینی‌وتنقلات برروی‌سرحمل‌می‌کنندبه‌خانهٔ آیندهٔ دخترشان می‌فرستند. عده‌ای نوازنده‌نیزپای‌پیاده همراه‌این‌هیأت و در راه به نواختن مشغولند . در خانهٔ داماد به‌مناسبت آمدن جهیزیه چراغانی برپاست .

وقتی شب عروسی فرا رسید ، دوستان‌وبستگان داماد، بازیباترین لباسهای خود درخانه او گرد می‌آیند و خانهٔ همسر جوان او نیز پر از زنان ودخترانی است‌که ازدوستان‌وآشنایان وبستگان وی هستند . قامت نوعروس را چادری از تور سفید پوشانیده وبرروی سر و صورتش ، علاوه براین چادر ، پارچه‌ای ازتافته الوان انداخته‌اند . دو زن‌که هریك‌شمعی،

دردست دارند زیر بازوان اوراگرفته‌اند وبااین هیأت است که‌او خانهٔ‌پدری را ترك می‌کند . فاصله بین خانهٔ پدر وخانهٔ بخت را ، برحسب وضع‌مالی خود ، پیاده ، سوار برقاطر، اسب ویاشتر می‌پیماید. اغلب زنانی‌که‌همراه او حرکت می‌کنندشمعی‌دردست‌دارند. پیرزنی که‌پیشاپیش‌عروس‌درحرکت است شمع بزرگتری حمل می‌کند که مخصوص حجله است . دسته‌ای نوازنده که بوق وسرنا و دهل می‌زنند پیش از همه راه می‌رود. به نوای موسیقی وهمهمهٔ همراهان‌عروس ، مردم کنجکاو به‌روی بام خانه، بالکن، ایوان ویا حاشیهٔ کوچه‌ها کشیده می‌شوند تا ضمن تماشای عروس بران ، هنرنمائی رقاصه‌ای راکه همراه نوازندگان رقص‌کنان می‌رود به بینند . اطفال‌کوچه‌آواز می‌خوانند ویا فریاد خوشحالی سرمی‌دهندوازنزدیك‌پا به‌پای‌نوازندگان به‌دنبال ایشان هستند.مردان،درکمال‌وقار، پشت‌سر زنان حرکت می‌کنند .

درخانهٔ داماد خوشی وغوغا به‌اعلا درجه است . داماد تادر منزل به‌استقبال همسر خود می‌آیدودرصورتیکه‌مخارج‌گزافی‌برای این‌ازدواج متحمل شده ویا وعده‌هائی بیش از حد امکان مالی خود داده باشد در را برواردین می‌بندد ومی‌گویداین همسر را به‌این بهانمی‌خواهد وچنانچه پدر ومادر دختر تخفیفی درمبلغ موردموافقت‌قبلی ندهند ازاین ازدواج صرفنظر خواهد کرد . مجدداً طرفین به‌چانه زدن می‌پردازند وبالاخره سر شرایط تازه‌ای توافق می کنند. نوعروس وارد خانه‌شوهر ویکراست به‌حجله راهنمائی می‌شود . لحظه‌ای بعد ، در حالیکه غریو شادی خانه را پر کرده، رقاصکان به‌هنرنمائی‌ونوازندگان به‌رامشگری پرداخته‌اند، داماد را نیز به اطاق مذکور می‌برند . اولین باری استکه مرد جوان همسر خود را در حجاب می‌بیند . اگر ، تصادفاً دختر دوشیزه نباشد، مرد

با پرداخت پول مختصری ، وی را از خانهٔ خود می‌راند واین پول دادن بسیار معنی‌دار و به‌شدت توهین‌آور است . گاه نیز پیش از آنکه دختر فریب خورده را ازخانه براند گوش وبینی اورا می‌برد . «برعکس ، اگر دختر باکره باشد ، مدارك اثبات موضوع را توسط پیرزنی برای والدین دختر می‌فرستد وجشن سه شبانه روز ادامه دارد»[۱۵] .

پدر شوهر روی عروس خود را نخواهد دید وبخصوص صدای اورا نخواهد توانست بشنود ، مگر آنکه قبلاهدیه‌ای که اغلب لباس یاپارچه ویاسکه‌ای طلا است به‌وی رونما داده باشد .

بدینطریق زندگی جدیدی برای زن جوان آغاز می‌شود امّا هیچ چیز برای تأمین آیندهٔ زناشوئی او وجود ندارد وشوهرش ، هروقت که خواست ، می‌تواند اورا طلاق گوید . ناتوانی مرد حلقه ازدواج را می‌شکند وخیانت به‌همسر جدائی پیش می‌آورد . عدم توافق اخلاقی نیز ممکن است به‌جدائی بکشد ودر این صورت چنانچه مرد خواهان طلاق باشد باید مهریه زن را بپردازدوجهیزیه اورا به‌خودش برگرداند ، ولی اگر زن چنین تقاضائی داشته باشد در اکثر موارد باید از مطالبات خود صرفنظر کند. به‌این جهت مردانی هستند که زن ثروتمند را به‌همسری می‌گیرند وبعد اورا مورد آزار وشکنجه قرارمی‌دهند تاوی دارائی خود را درخانهٔ ایشان بگذارد وجان خود را به‌سلامت‌ببرد وبه آزادی‌برسد. اما به‌هرصورت وبه هرعلت ، مراسم طلاق با حضور قاضی ویاملا وبدست او صورت می‌گیرد وتا او تأیید نکند این‌کار عملی نیست. اولین‌کار قاضی سعی درآشتی دادن است اما اگر توفیق نیافت وطرفین‌کاملا مصمّم بودند با ادای چند جملهٔ عربی ، که خاص طلاق است ، کار را تمام می‌کند .

درحالیکه مرد می‌تواند بلافاصله پس‌از جدائی مجدداً همسر گیرد ، زن باید مدت سه ماه وده روز ، دوراز هرمردی ، صبر کند تاچنانچه حامله بود نوزاد را به‌پدر وی بدهد. دراین فاصله، حتی پس‌از آن نیز، ممکن است به‌علت عشق ویاخاطرات مشترک همسران جداشده باز باهم‌ازدواج کنند.

این ازدواج وطلاق سه بار پشت هم می‌تواند پیش بیاید و به قول **رافائل دومان** کشیش[۱۶] «نه‌دفعهٔ چهارم! زیرابااین‌کاربی‌ثباتی میان دوطرف ازاندازه بیرون خواهد شد. قانون‌اسلام فرمان می‌دهد که (پس‌از سومین طلاق) این زن بامرد دیگری ازدواج کند ، باوی سر و کار یابد ، سپس این مرد اورا طلاق‌گوید . زن (پس‌از این) می‌تواندبه‌سوی همسراولش بازگردد . . . وگرنه خیر»[۱۷].

۲. موقعیت زنان[۱۸]

شوالیه شاردن می‌گوید: «در ایران غیرت وحسد به اندازهٔ اغلب کشورهای همسایه قوی است . . . ایرانیان غیرت‌کشی خود را براساس دلایل دیگری می‌دانند : می‌گویندکه قانونگزار ایشان در بستر مرگ، به‌عنوان آخرین وصیت ، گفته است دین وزن خود را محافظت کنید . درایران به‌مردان چنین آموخته‌اند که اگر کسی به‌نهانگاه زنان ایشان تنها نظری بیافکند و یا اگر خود به محل اقامت زنان همسایگان خود بنگرند ، حرمت خداوند ورستگاری خود ایشان درمعرض خطر خواهد بود »[۱۹].

ایجاد حرم سرا به خاطر این است . «حرم» در عربی به معنای «چیز مقدس» است وآن چیز مقدس زن ، مسکن او وبالاخره هرچیزی

استکه به وی مربوط میشود . **پیترو دلاوال** مینویسد : «به آن درجه که وقتی کسی بخواهد بگوید زنان فلان شخص بزرگ از این طرف گذشتهاند خواهدگفت حرم فلانی ازاینجا عبور کرده است»[20] .

اما نام حرم فقط بهزنان شاه و درباریان و نجبا و بزرگان اطلاق میشود زیرا لازمهٔ آن تعداد زیادی زن و کنیز و غلام است. بنابراین اینکه تمام ایرانیان حرمی دارند صحیح نیست .

این «چیزمقدس»را درایران چگونهنگهداری می کنند؟ میدانیم که ازمیان تمام مردان تنها شوهر و پدر وبرادر وپسر وعمو ودائی وپدر شوهر حق بیحجاب دیدن زنرا دارند واین حقبرای هیچ مرد دیگری موجود نیست . پس اگر بیگانهای متوجه شودکه حتی برادر شوهر حق دیدن زن را ندارد خواهدگفت که «دراینجا زنان ، . . . هرقدرهم که از طبقات پائین و فقیر اجتماع باشند ، تحت مراقبت شدید قرار دارند»[21]. درجهٔ غیرتکشی ایرانیان در مورد زنان خود بدان پایه است که ، برخلاف ممالك دیگر مسلمان، مؤذن حق نداردبرای اذانگفتن تاآخرین نقطهٔ منارهٔ مسجد بالا رود زیراباوجودبلندی ودوری آننقطه از درون خانهها ، ایرانیان بیم دارندکه زنانشان را بهبینند . چون « با صورت مکشوف دیده شدن برای یك زن رسوائی بزرگی است»[22]. اما اینممنوعیت برای مردان وضع شده است وزنان، هرقدر هم که نسبت بههم بیگانه باشند ، میتوانند صورت بیحجاب یکدیگر را بهبینند و ازاین طریق استکه اکثر خارجیان دربارهٔ زنان اطلاعات مفیدیبدست آوردهاند .

بهجز شوهر و خواجگان خاص حرمسرا هیچکس نباید بهحرم

نزدیك شود . اگر حرم درباغ، درده ویا درکاروانسرائی اقامت گزیده باشد، چنانچه مردی اشتباهاً بخواهد ازبرابر اقامتگاه ایشان بگذرد ، وی را بافریادهای بلند متوجه ممنوعیت عبور می‌سازند ومرد بایدبلافاصله راه دیگری را انتخاب کند . اما اگر ازبخت بدبه‌راه خود ادامه دهد «همه برسر او می‌ریزند بدون آنکه از این بابت مؤاخذه یا سرزنش شوند». دسترسی به اندرونی شاه تنها با عبور ازسه اطاق ممکن است «محافظین درسوم خواجگان‌حرم هستند وکسی مجاز نیست‌که به‌این در حتی‌نظری بیافکند . در حقیقت می‌بایستی برای دیدن آن در بالای همه چیز قرار گرفت زیرا درپس پیچ وخمهائی مخفی شده است که عمداً کارگذاشته‌اند تاکسی نتواند آنرا کشف‌کند»[۲۳] . **شاردن** می‌نویسد «مردی مسن، صاحب مقام ومشهور» را به‌چوب بستند زیرا اجازه داده بود چند تن از نوکر بچگان آنقدر پیش روند که در سوم را به‌بینند .

زنان ایرانی به ندرت ، آنهم شبانه و تنها برای انجام امور مهم ویا دید وبازدید ، ازخانه بیرون می‌روند. تنها زنان‌طبقات‌پائین اجتماع به‌گرمابه‌های عمومی می‌روندو برای‌زنان‌دیگر حمام‌درخانه‌مهیاست. اغلب هنگام عبور از کوچه وبازار سوار براسب هستند ودر پیش و پس‌ایشان نوکرانی راه می‌روندکه عابرین را کنار می‌زنند و راه باز می‌کنند .گاهی نیز بانوان ایرانی ، خواه برای مدتی ، خواه برای شکار و هواخوری ، به‌دشت و صحرا می‌روند . برای این سفرها و یا برای مسافرتهای بزرگ یابراسب می‌نشینند یااینکه در درون‌کجاوه‌ها، برپشت قاطر یاشتر، قرار می‌گیرند . کجاوه‌ها به شکل دو قفس پوشیده از پارچه‌های ضخیم در دو طرف چارپا قرار دارند. چارپاداران،پس‌از آنکه کجاوه‌ها را بستند،باید

چارپایان خود را ترك گویند تا خواجگان بتوانند بانوان را در کجاوه بنشانند وپرده‌ها را بیاندازند وهمراه‌کاروان به‌حرکت درآیند. درسراسر مسیر ، مردان بیگانه باید ازسر راه‌کاروان حرم دور شوند وبه‌آن نگاه نکنند. اگر کاروان حامل بانوان‌حرم‌شاهی‌باشد باز موضوع فرق می‌کند . اگر شاه نیز همراه کاروان باشد ، در اینصورت اغلب برای شکار می‌روند و هریك از بانوان براسبی‌نشسته است و باشاهین خود وکمان وتیر وسایر لوازم شکار در حرکت است. اگر شاه همراه کاروان‌نیست، سفر به منظور گذرانیدن چند روزی در قصور ییلاقی صورت می‌گیرد و بانوان در درون کجاوه‌های مجلل ، با پرده‌های زربفت و یا از مخمل‌ابریشمین قراردارند. روز پیش از حرکت ، نوکران خاص ، به‌عنوان قرقچی، قرق روز بعد را به تمام روستاهای مسیر اعلام می‌کنند . کلیه گزارش‌گران‌قرن هفدهم در این مورد همصدا هستند که تمام ساکنان مرد بالاتر از هفت سال ، باید يك فرسنگ از مسیر حرم دور شوند و تا پایان قرق اعلام نکردیده‌است به خانه‌های خود باز نگردند و این دستور برای شب یا روز ، هوای خوش یا طوفانی لازم الاجراست . وای به حال کسی که در ساعات قرق، حتی از دور ، به وسیلهٔ نوکران و خدمهٔ حرم دیده شود ؛ نوکران ملازم دستور دارند آنقدر او را با چوب بزنند تا بمیرد . اتفاق افتاد که مردی پیر و سنگین‌گوش در خواب بود و صدای نوکران و خواجگان دربار را که با تمام قوا فریاد «قرق، دور شو،کور شو» سرداده بودند نشنید؛ بیچاره در خواب بودکه نوکران سر رسیدند و او را در زیرضربات چوب‌کشتند:

«... به سبب فکری‌که تمام‌ساکنان مشرق زمین‌دارند مبنی براینکه هیچ جنایتی نسبت به شاه یا يك فرد دیگر ، بزرگتر از این نیست که زن او

را بی‌حجاب به‌بینند»[۲۴]. برخی از اوقات «باهمان پرده‌هائی‌که چادرهای خود را ازآن می‌سازند، دو طرف راه را می‌بندند؛ این پارچه‌ها را روی ستونهائی می‌گسترانند و به‌این طریق دیوارهائی می‌سازندکه مانع دیدن زنان از دور و نزدیك می‌گردد»[۲۵]. اما زنانی‌که در روستاهای مسیر حرم سکونت دارند آزادندکه به دیدار بانوان حرم بشتابند و منبع اطلاعات نیز همین زنان تماشاگرند. همراهان بانوان تنها خواجگانی هستندکه خاص خدمت به حرم می‌باشند. شاه، اغلب اوقات، نیمساعت زودتر از زنان از مسیر می‌گذرد و گاهی نیز همراه کاروان ایشان است. در این موقع زنان حجاب خودرا به‌کناری می‌زنند و درتمام مدت سفر می‌گویند و می‌خندند و به‌تفریح می‌پردازند. منطقهٔ شکار به‌شدت زیر نظر وخالی از اجنبی است.

قرق را گاه در پایتخت، یعنی شهر اصفهان، نیز اعلام می‌کنند و دراین صورت «درهرهوائی‌که باشد، باید مردان خانه‌های مسیر را ترك کنند و اگر دوستی در محلات دور دست نداشته باشندکه به خانهٔ وی پناه برند، گریز به سوی کوههای اطراف مطمئن‌ترین راه حل برای ایشان است»[۲۶]. خوشبختی مردم‌اصفهان در اینجاست‌که حرکت زنان حرم اغلب در شب صورت می‌گیرد.

شاهزادگان، حاکمین و بزرگان ولایات نیز در مورد حرم خود به‌همین‌ترتیب عمل می‌کنند. غیرت‌کشی مردان درترکیه وبسیاری دیگر ازکشورهای آسیائی شبیه ایرانیان است. به هنگام جنگ، زنان هرگز به دست دشمن نمی‌افتند و خواجگان دستور دارندکه درمواقع‌شکست و عقب نشینی سر ایشان را از تن جدا سازند. موضوع بخاك‌سپردن زنان،

در نظر خارجیان ، از همه عجیب‌تر است: «برای آنکه حاضران جسد را در وقت تدفین نبینند، در اطراف گور چادری برپا می‌دارند»[۲۷].

آنچه در فوق به نظر رسید خلاصهٔ مطالبی است که بیگانگان دربارهٔ حسد وغیرت‌کشی مردان‌ایرانی ذکرکرده‌اند. حال به‌ببینیم موقعیت زنان درداخل «سرای»که درآنجا بقول **راسین** «آنهمه‌رقیب باهم‌محبوسند و تمامی ایشان، دربیکاری همیشگی خود، جزاینکه‌خوش‌آیند ومحبوب شدن را بیاموزند کاری ندارند»[۲۸]چگونه است .

در خانهٔ مردان عادی ایران، اندرون، یعنی محل سکونت زنان، دارای اثاث‌البیت محقری‌است زیرا جز شوهر ومرد خانه‌کسی را به‌آنجا راه نیست . اما در خانهٔ بزرگان ، گشاده دستی مردان در فراهم آوردن انواع وسایل راحتی زنان برای ایشان گران تمام می‌شود : «البسهٔ فاخر مدام تازه می‌شود ، عطریات به فراوانی به‌مصرف می‌رسد وچون زنان در پرناز ونعمت‌ترین ولطیف‌ترین حالات‌شهوانی‌تربیت ونگهداری می‌شوند تمام همّ خویش‌را صرف بدست‌آوردن وسایلی می‌کنندکه نوازشگر شهوات ایشان‌است ودر این راه کوچکترین توجهی به‌سنگینی‌مخارج ندارند»[۲۹].

حرم‌سرای‌پادشاه‌زیباترین، پرشکوه‌ترین‌وشهوت‌انگیزترین‌اندرون‌هاست زیرا قسمت اعظم‌زندگانی‌شاه درآن می‌گذرد. «می‌گویندکه نظم وسکوت و فرمانبرداری حرم غیرقابل درك است»[۳۰].

خدمت و ادارهٔ نظم حرم‌سرا برعهدهٔ خواجگان سیاه پوست است و سرپرستی این «موجودات بدشکل و وهم انگیز» با خواجهٔ پیری‌است که «داروغه»اش می‌خوانند . رئیس خواجه‌ها دستیارانی دارد که هریك برقسمتی ازحرم نظارت می‌کنند وهریك‌ازاین‌دستیاران‌دارای زیردستانی

از نوع خواجگان‌خدمتگزار، نگهبانان،کنیزکان خدمتکار، نوکر بچگان و غلام زادگان است. نگهبانان از سه طبقه تشکیل یافته‌اند: خواجگان سفید پوست‌که اکثر ایشان ارمنی، گرجی یا چرکس می‌باشند و مأمور نگهبانی بیرون حرمسرا هستند ؛ خواجگان سیاه پوست که مراقبین راه‌روهای درونی حرم سرا را تشکیل می‌دهند و بالاخره دختران وزنانی که به‌عنوان کنیز یا زن صیغه‌ای خدمت می‌کنند . این زنان ودختران، که برخی از ایشان به افتخار همبستر شدن با شاه نیز می‌رسند، باید در اطاق انتظار و یا اطاق مجاور خوابگاهی که شاه شب را با سوگلی خود درآن بسر می‌برد نگهبانی بدهند . این زنان ، درگروههای شش نفری مسلح، سراسر شب را بایستی بیدار بمانند .

درنمایشنامهٔ **آژزیلای پیرکرنی** ، **سپیتری دات** به‌خواهرخودجملات زیر را می‌گوید که در مورد دربار قرن هفدهم ایران نیز صادق است :

«اگر شما را به همبستری خود مفتخر می‌سازد»
ناپسندیدگی (موضوع) به یك اندازه است»
«(زیرا) افتخار آن میان آنهمه رقیب تقسیم می‌گردد»
«تمامی (زنان) دارای عنوان ملکه نیستند»
«اما زنجیرهای همهٔ ایشان یکی است»
«وهمگی ، اگر بی‌پرده گفته شود ، »
«در خدمت لذات او هستند بی‌آنکه در امپراطوری وی شریك باشند»[۲۱].

در حرم شاه تنها یك ملکه وجود دارد اما شاید صدها همسر و متعه وکنیز نیز زندگی می‌کنند که به تناسب احترام خانوادهٔ خود ، یا

تعداد دفعاتی‌که شاه به ملاقات ایشان می‌رود و یا اینکه از شاه فرزندانی داشته باشند با ایشان رفتار می‌شود. ملکه،که معمولاً همسر اول و مادر ولیعهداست، تنها زنی است‌که باشاه همسفره می‌شود. شاهزاده‌خانمها و یا دختران بزرگان کشور که در حرم بسر می‌برند کمتر مورد عنایت شاه هستند. در عوض دختران گرجی وارمنی وامثال آنها،که به‌مناسبت زیبائی اندام از طرف حکام به دربار تقدیم شده‌اند از الطاف مخصوص شاه برخوردارند. هریك از این زنان دارای‌خدمهٔ‌مخصوص واطاقهای شخصی هستند و برای خرید لباس و به عنوان پول‌جیب حقوق ماهانه‌ای دریافت می‌دارند. غذای ایشان‌را آشپزخانهٔ دربارتأمین می‌کند. هرزنی می‌کوشد که از شاه فرزندی‌داشته باشد تاآیندهٔ مطمئنی را برای‌خود تأمین‌کند. برای داشتن فرزند به‌هرکاری‌که صلاح بداند دست می‌زند حتی اگر لازم باشد پوست اضافی بدن طفل را که هنگام ختنه بریده‌اند می‌خورد[۳۲] وگرنه این خطر وجود داردکه به شخصی مورد عنایت شاه بخشیده شده و یا چنانچه مورد بی‌مهری و شایسته تنبیه باشد به یکی از افسران جزءِ داده شود. در واقع، هیچیك از اعضای حرم جرأت سرکشی ویامقاومت ندارد زیرا، درصورت‌لزوم، «ضربات چوب مجانی است و دربالای سر آنها داروغه‌ایست‌که به فرمان شاه، آنها را برای‌شماحسابی آش ولاش می‌کند، روی صندوقی به رو دراز می‌کند و سپس پشت آنها را تحت‌ضربات شدید چوبهای سخت قرار می‌دهد»[۳۳].

بنابراین طبیعی است که برخی از این زنان ترجیح می‌دهند به سربازی یا قراولی به زنی داده شوند تا آزادی را بدست آورند و از این قفس طلائی نجات یابند.

شاه ، در جوانی ، تنها به فکر لذایذ جسمانی است وزنان همگی کم و بیش از نوازش‌های او بهره‌مند می‌شوند. اما به‌محض آنکه به سن سی یا سی و پنج سالگی رسید به امور سلطنت می‌پردازد و تنها سه یا چهار تن از زیباترین زنان را برمی‌گزیند . زنان دیگر که از عشق ، «آنچه که بیش از هرچیز میل به‌آن دارند» ، محروم شده‌اند و محکوم به زندگی در اطاق اختصاصی خود، در میان غلام بچگان وچند خواجهٔ سیاه پوست هستند ، فرصت دارند علیه جان شاه ، که این لذت مختصر را از ایشان دریغ داشته است ، دست به توطئه بزنند . اگر شاه زندگی را بدرودگوید ، زنان این‌شبه‌آزادی‌را نیز،که‌گاه‌موجب‌تسکین‌خاطرشان بود ، از دست می‌دهند . شاهی‌که تازه برتخت‌نشسته‌حرم تازه‌ای خواهد داشت و زنان حرم سابق چاره‌ای جز این ندارند که به انتظار مرگ یا هرخلاصی دیگری بنشینند .

میان زنان حرم ، حسادت به حد نهایت است و هرزنی می‌کوشد تا رقیب‌را با ایراد اتهام یا برملاکردن‌گناهان واشتباهاتش‌ازمیان بردارد. بنابراین همیشه عده‌ای علیه عده‌ای دیگر مشغول دسیسه چینی هستند و در ضمن دقیقاً ازجانب مراقبین حرم تحت نظر می‌باشند تا در انجام نقشه‌های خود توفیق نیابند. دیگر از وظایف مراقبین داخلی‌حرم‌اینست که مانع تکرار زیاد دید و بازدیدهای انفرادی درمیان زنان حرم شوند. زیرا چون تعدادشان زیاداست ونوبت همبستری باشوهر دیردیر به‌ایشان می‌رسد ممکن است برای تسکین آتش شهوت به‌وسایل دیگری متوسل شوند : «زنانیکه درحرمسرا بوده‌اند، دربارهٔ آتش شوقی‌که دختران‌حرم به‌هنگام عشقبازی با یکدیگرازخودنشان می‌دهند مطالب شگفت‌آوری

روایت می‌کنند»[۳۴]. درمیان خواجگان حرمسرا نیز افرادی پیدا می‌شوند که چون قطع نسل دقیقاً در مورد ایشان انجام نگرفته‌است قادر به‌ارضای شهوت زنان، به خصوص زنانی که محروم از عشقبازی در داخل حرم زندگی می‌کنند و در آتش تمنّا می‌سوزند، می‌باشند. و علیرغم تمام خطرهائی که در این راه وجود دارد وجود رابطه میان‌خواجگان و بانوان نادر نیست. این روابط با افسران جزءِ دربار نیز برقرار می‌شود.

درکتاب **هزار و یکشب**[۳۵]، **شاه زنان** چنین می‌گوید: «چقدر در اشتباه بودم که گمان می‌کردم سیه روزی من منحصر به‌فرد است! مسلماً سرنوشت اجتناب ناپذیر تمام شوهران اینست، چون سلطان، برادرم، ... نتوانست ازآن بگریزد».

سزای خیانت بسیار شدید است. اگر بدکاران درحال ارتکاب جرم غافلگیر شوند بی‌درنگ کشته خواهند شد و قاضی حق تعقیب و تنبیه قاتل را ندارد. روسبی‌گری در ایران مجازات‌های وحشت‌آور دارد مثلا مادری را که دخترش را وادار به خود فروشي کرده بود از بالای برجی به زمین انداختند. امّا برای گناهان دیگر، قاضی به ندرت زنان را به‌مجازات مرگ‌محکوم می‌کند. ایرانیان می‌گویند «که خون‌زنان برای کشور بدشگون است فقط باید ایشان را خوب محافظت‌کرد تاکار به این پایه نرسد»[۳۶]. وقتی کشتن زنی اجتناب ناپذیر باشد، او را در چادری می‌پیچند تا کسی وی را بی‌حجاب نبیند.

باآنکه مقام زن در ایران مانند «صفر در مقابل اعداد» است و به سختی درپرده نگهداری می‌شوند، مردان احترام فراوانی برای‌ایشان قایل هستند. نفوذ زنان در دربار شگفت‌آور است. هنگامی‌که الحاج و

اصرار درباریان درمورد نجات‌جان یك محکوم‌تیره‌بخت، به‌جائی نمی‌رسد، مداخله و وساطت زنان اغلب در شاه اثر می‌کند ومحکوم نجات می‌یابد. **گابریل دوشینون** کشیش می‌نویسد : « بارها شنیدم که گفته‌اند قاضیان به‌دستور زنان‌خود عمل کرده‌اند (زیرا) طرفین‌دعوا مهارت‌آنرا داشته‌اند که بکمك هدایا از همسران قضات تقاضای وساطت کنند و از این راه به‌آسانی نظر موافق شوهرانشان را بدست آورند»[۳۷].

بندرت دیده می‌شود که زنان در داخل منزل مشغولیتّی جدی داشته باشند زیرا کارهای خانه را خدمتکاران انجام می‌دهند و لوازم مصرفی و آذوقه را شوهر تهیّه می‌کند و زن در هیچیك از این دو کار کوچکترین دخالتی ندارد. کارشان درسراسر روز اینست‌که در رختخواب، روی فرش ، دراز بکشند وغلیان دودکنند وکنیزکان خردسال را وا دارند که تن ایشان را آنقدر بمالند تا به‌خواب روند . این بیکاری را می‌توان به طرز فکر شوهرانشان نسبت دادکه‌گمان می‌کنند « زن تنهابرای لذت دادن و فرزند زادن خوبست»[۳۸].

نتیجهٔ این بیکاری پرورش زنانی است بی‌هنر و بی‌عقل و هوش‌که تنها در اندیشهٔ لذایذ جسمانی هستند . مسلماً بعضی از زنان نیز « در گلدوزی و سوزن‌کاری،که بسیار خوب انجام می‌دهند،کوشش می‌کنند » اما ، مانند همهٔ زنان ، به اینان نیز «غذای کاملا حاضر، وگاهی لباسهای آماده» داده می‌شود ، «همانطورکه باکودکان رفتار می‌شود»[۳۹].

بعضی از حکام و بزرگان‌کشور دختران خود را به‌دربار می‌فرستند تا طرز زندگی در حرم را فرا گیرند . اگر نوشتهٔ **سانسون** کشیش را باور بداریم ، این دختران از تربیت خوبی برخوردار خواهند شد : «به‌ایشان

34672

سواری می‌آموزند، ... استفاده از تیر و تفنگ، شکار آهو، نقاشی، آواز، رقص، نواختن آلات موسیقی را یاد می‌گیرند. در حرم شعر و تاریخ و ریاضیات به ایشان آموخته می‌شود. برای آنکه اقامت ایشان در داخل حرم مطبوع باشد، از همهٔ وسایل استفاده می‌شود»[۴۰]. دختران، پس از اتمام این دورهٔ کارآموزی، همسر درباریان می‌شوند و تأمین جهیزیهٔ ایشان با شاه است.

این خلاصهٔ مطالبی است که دربارهٔ وضع زنان ایران، تا اوایل قرن هیجدهم میلادی، در آثار نویسندگان خارجی و به خصوص فرانسویان می‌خوانیم[۴۱]. اما بدون شناختن خواجگان حرم، نقش و اهمیت آنان، قضاوت در مورد زندگی زنان آن عصر ایران، چنانکه شاید و باید، ممکن نخواهد بود.

۳. خواجگان حرم

به نظر **شاردن** «غیرتی که مردان، در خاور زمین، نسبت به زنان خود دارند، باعث این اختراع بی‌رحمانه وخلاف طبیعت (یعنی) خواجه درست‌کردن شده است»[۴۲] و به راستی هم برای انجام خدمات زنان، در داخل حرم، شرقی‌ها راه‌حلی بهتر از تربیت و یا استخدام‌خواجه نیافته‌اند. خواجگان، در اوان‌کودکی، با مبلغی پول‌که به پدر ومادرشان داده شد، ازآغوش‌خانواده‌ها جدا شدند، سپس با یك عمل جراحی ازمردی محروم گشتند و به‌خانه‌های بزرگان برده شدند تا برای خدماتی‌که درآینده از ایشان انتظار می‌رود تربیت شوند. کسی که خواجه را خریده، ارباب، سرور، مالك و اختیار دار سرنوشت اوست و مجاز است او را آزادکند،

بفروشد، شلاق بزند یا بکشد. نامی که خواجه‌دارد همان است که سرورش روی او گذاشته است و تابع دینی است که او دارد . اغلب خواجگان نمی‌دانند ازکدام خانواده‌اند و به چه‌کشوری تعلق دارند .

خواجگان را می‌توان از نظر رنگ پوست به سه دسته تقسیم‌کرد: سفید پوست‌ها که اکثر ارمنی وگرجی وچرکسی‌هستند، دارندگان پوست تیره و قهوه‌ای رنگ که بیشتر از شبه جزیرهٔ هند آمده‌اند و بالاخره سیاهان که از مردم افریقا و به خصوص حبشه می‌باشند .

دستهٔ اول ، یعنی خواجگان سفید پوست ، به علت زیبائی اندام ناچارند در خارج از حرم به خدمت بپردازند و دور از نظر زنان اندرون قرار گیرند چه در غیر اینصورت ممکن است مقایسهٔ صورت واندام‌ایشان با شوهر زنان ، نتایج نامطلوبی در داخل حرم به‌وجود آورد . بنابراین هرگز به درب اندرون نباید نزدیك شوند جز آنکه سرورشان ایشان را به‌آنجا بخواند .

ازمیان‌خواجگان‌تیره‌رنگ یاسیاه، آنان‌که جوان‌تر وزیباروترند به عنوان غلام بچه یاکشیك‌چی در خارج از اندرون به خدمت مشغولند در حالی‌که پیرترین وزشت رو ترین و سیاهرنگ‌ترین و خلاصه وحشت آورترین ایشان خدمت بانوان را در داخل حرم برعهده دارند . نظر به‌اینکه خوشی وسعادت‌ایشان به‌خوشی سرورشان بستگی‌دارد وزندگانی ایشان در دست اوست ، تمام امکانات خود را به کار می‌برند تا رضایت و مرحمت او را به خود جلب کنند و همیشه می‌کوشند تا دستورات او را به بهترین وجهی اجراکنند . عادی‌ترین شغلی‌که به‌ایشان ارجاع می‌شود نگهبانی و مراقبت‌زنان‌است. هرمردی‌که چندین زن‌داشته باشد، بایستی

چند خواجهٔ سیاه نیز برای خدمت آنان بخرد. خلاصه اینکه خواجه از اجزای اجتناب ناپذیر حرم‌سرا است.

اما وظایف خواجگان به این حد محدود نمی‌گردد و درخانه‌های بزرگان، به خصوص در دربار شاه، خواجگانی می‌توان یافت که قادر به‌انجام وظایف و تقبل‌مشاغل‌دیگر نیز می‌باشند. مثلا ازجملهٔ خواجگان سفیدپوستی‌که محافظین‌شاه را تشکیل می‌دهند، خواجه‌ای است‌که هرگز از شاه دور نمی‌شود جز در حرم سرا که وی را حق ورود به آن نیست مگر آنکه شاه او را به‌آنجا فرا خواند و یا به‌همراه خود به‌آنجا ببرد. این خواجهٔ سوگلی، که رئیس خواجگان و از همهٔ ایشان سالخورده‌تر است مهترباشی نام‌دارد. جعبهٔ طلائی‌کوچکی پر از دستمالهای عطرآگین به‌کمرش بسته است که در صورت احتیاج شاه، هربار یکی از آنها را، به وی تقدیم می‌کند. مهترباشی مورد احترام و اعزاز بزرگان کشور و بانوان حرم است و همیشه هدایای فراوانی از هرجانب به وی می‌رسد. زیرا چون اغلب در خلوت همراه شاه و مورد اعتماد فراوان اوست نفوذ کلامش در او بسیار است و می‌تواند له و یا علیه هرکس مطالبی به شاه بگوید وحتی اتخاذ مهمترین تصمیمها را نیز به‌شاه تلقین‌کند. مهترباشی مردی ثروتمند، اما خسیس، و مانند بیشتر خواجگان فرو طبع و دورو است و باآنکه می‌داند که پس از مرگ او تمامی ثروتش در اختیار شاه قرار خواهد گرفت از انباشتن پول و مال لحظه‌ای غافل نیست.

خزانهٔ سلطنتی، لباسهای شاه واشیای‌گرانبهای دربار به‌خواجه‌ای سپرده شده‌است‌که چند تن از هم جنسانش او را دست‌یاری می‌کنند. از هرمبلغی که وارد خزانه و یا ازآن خارج می‌شود چند درصد به نفع

خود می‌گیرد. این خواجه است‌که نامه‌ها وفرامین را برای توشیح ومهر شدن به داخل حرم و به حضور شاه می‌برد . **شاردن** می‌نویسد[۴۳]: « این وحشی‌ترین ، خشن‌ترین و زشت‌روترین فردی است‌که انسان ممکن‌است به‌بیند؛ مدام درحال غرولند و همیشه عصبانی است، جز درحضور شاه » .

در خانواده‌های بزرگ ، معلمین خانگی اطفال از خواجگان هستند و شاهزادگان و فرزندان درباریان نیز تابع این قاعدهٔ‌کلی ودارای معلم و لله و مربیان خواجه می‌باشندکه مسئولیت‌آموزش وپرورش آنان را برعهده دارند . هنگامی که ولیعهد به سلطنت می‌رسد للهٔ خود را به مقام بالاتری ، که با محبت و احترامش نسبت به او بی‌تناسب نیست، ترفیع می‌دهد .

قدرت خواجگان درایران بسیار زیاد است. شاه دارای یك جلسهٔ مشورتی خصوصی است‌که تنها از خواجگان تشکیل یافته است . **سانسون** کشیش می‌گوید[۴۴]: « در این شورا نسبت به مهمترین امور دولتی اتخاذ تصمیم می‌شود ... خواجگان اشخاص با فکری هستند و شاه به وفاداری ایشان متّکی است» . شاه با ایشان به تفریح و شوخی می‌پردازد وبسیار خودمانی صحبت می‌کند . اغلب مردم ، با در نظر گرفتن نفوذ زنان در شوهرانشان و اقتداری‌که خواجگان برروی زنان حرم دارند، برای موفق شدن در کارهای مهم می‌کوشند تا باکمك هدایا نظر موافق خواجگان را جلب کنند[۴۵]. **شوالیه شاردن**گمان می‌کندکه خواجگان برایران حکومت می‌کنند و«فرمانروایان واقعی‌این‌کشورند زیرا درتمام‌خانواده‌های بزرگ اعتماد رئیس خانواده را به خود جلب‌کرده‌اند و ازآن‌رو محافظت اموال و ادارهٔ امور عمدهٔ زندگی صاحبانشان به ایشان واگذار شده است»[۴۶].

اما علیرغم اقتداری که خواجگان دارند و نیز باوجود آنکه گاهی قادر به «لذت بخشیدن و لذت بردن در مراودهٔ با زنان»[۴۷] هستند ، زنان «به حد مرگ از ایشان تنفر دارند» و شاید به مناسبت همدردی با زنان ایرانی است که نویسندگان قرن هفدهم اروپا ایشان را « اسرار آمیز ، ظاهرساز، دورو، پست، حیله‌گر، بی‌اعتقاد و دروغگو، سنگدل، انتقامجو، بی‌رحم ، فرو طبع، و زغ رو ، متعفن ، سیاه زشت، وحشت‌انگیز از نظر قیافه، بدهیبت، نیمه مرد، اخته‌شده، ازبیخ بریده وغیره » توصیف کرده‌اند.

یادداشت ها

۱- سفرنامهٔ ادام **اولئاریوس** ، جلد دوم ، کتاب پنجم ، صفحهٔ ۸۳۹ .

۲- کتاب **رافائل دومان** کشیش ، صفحهٔ ۱۲۳ .

۳- سفرنامهٔ **اولئاریوس** ، جلد دوم ، کتاب پنجم صفحه ۸۵۵ .

۴- سفرنامه **شاردن** ، جلد سوم ، صفحه ۳۸۴ .

۵- مأخذ پیش ، جلد اول ، صفحات ۲۲۸ و ۲۲۹ .

۶- مأخذ مذکور دریادداشت شماره ۳ .

۷- صحنه چهارم ازپردهٔ اول وصحنه اول ازپردهٔ دوم .

۸- سفرنامه **لوپرگابریل دوشینون** ، جلد اول ، صفحه ۱۰۶ .

۹- سفرنامه **کرنلی دوبروئن** ، کتاب چهارم ، صفحه ۲۶۰ .

۱۰- در صفحه ۱۱۱ ازجلد اول کتـاب **لوپرگابریـل دوشینون** چنین می‌خوانیم : «... بعضی ازایشان ... برای نشان دادن علاقه خود به معشوقه ، با تیغ بازوی خود را می‌برند وبااین حالت دربرابر معشوقه ظاهر می‌شوند . بانوان، به منظور ابراز لطف ، جامه‌ها یانوارهای ابریشمین مخصوص بستن زخم برای‌ایشان می‌فرستند وکسانیکه‌بیشتر‌ازاین نوع‌هدایا نشان می‌دهند محبوب‌تر به‌حساب‌می‌آیند» ... «این مردم خشن، برای‌نمایش میزان عشق‌خود، اغلب آتش‌ویا آهن بکارمی‌برند».

۱۱- کتاب **رافائل دومان** کشیش ، صفحه ۱۱۵ .

۱۲ـ صحنه پنجم ازپردهٔ اول وصحنه چهارم ازپردهٔ سوم .

۱۳ـ درقرن هفدهم ، ترتیب انتخاب همسر درفرانسه بهتر ازایران‌نبود و ازدواج ، نه به‌خاطر وجود رابطهٔ عشقی ، بلکه برحسب ارادهٔ والدین وبرای رفع مشکلات مالی ویاخانوادگی صورت می‌گرفت .

دانیل مورنه می‌نویسد : «هرگاه در زندگی و آثار نویسندگان به‌گردشی بی‌پایان دست زنیم ، حتی یك نمونه نخواهیم یافت‌که ازدواجی بلامانع ، باآزادی انتخاب وبراساس عشق صورت‌گرفته باشد . زناشوئی معامله‌ای است‌که به‌پدر ومادر مربوط است وعشق را فقط به‌طور تصادفی‌ودرجائی‌که انتظارش‌نمی‌رود می‌توان‌دید». صفحه ۳۶ از کتاب «تاریخ ادبیات‌کلاسیك فرانسه (۱۶۶۰ تا ۱۷۰۰)» ، چاپ پاریس ، ۱۹۴۲ .

۱۴ـ سفرنامه **اولئاریوس** ، جلد دوم، صفحات ۸۴۴ تا ۸۴۵ .

۱۵ـ مرجع قبل ، صفحه ۸۴۶. درمورد حرمت بی‌همسر زیستن دراسلام، مراسم ازدواج (که به‌طورعجیبی‌باتشریفات ازدواج ازبك‌بافاطمه‌ـدرنامه‌های‌ایرانی‌ـ شباهت دارد) ، حرمت‌ازدواج‌بامحارم ومطالبی ازاین‌قبیل درصفحات ۲۲۵ تا ۲۴۰ ازجلد اول سفرنامهٔ **شاردن** مطالب جالبی وجود دارد .

۱۶ـ کتاب **رافائل دومان** کشیش ، صفحه ۱۲۱ .

۱۷ـ دربارهٔ روابط زناشوئی،عمدهٔ روایات‌را درمدارك زیر می‌توان‌یافت: **گابریل‌دوشینون**کشیش، جلداول، صفحات ۱۰۵ تا۱۰۸و۱۱۱تا۱۱۳ـ**اولئاریوس** جلد دوم ، کتاب پنجم ، صفحات ۸۳۹ تا ۸۵۵ ـ **کرنلی دوبرولن**، کتاب چهارم، صفحات ۱۹۲ تا ۱۹۶ و ۲۰۶ ـ **رافائل دومان**کشیش، صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۵ ـ **تاورنیه** ، جلد اول ، کتاب پنجم ، صفحات ۳۸۴ و ۳۸۵ ـ **آنتوان‌گلان** ، در **هزار ویکشب** ، دو جلدی ، چاپ ۱۷۰۴ پاریس ، جلد اول ، متن و یادداشت‌های صفحات ۲۹ و ۳۰ و ۱۶۸ ـ **شاردن** ، جلد اول ، صفحات ۲۲۹ تا ۲۴۰ .

۱۸ـ اکثر خارجیان نتوانسته‌انددربارهٔزندگی خصوصی، موقعیت‌اجتماعی ومشغولیت‌های زنان ایران اطلاعات دقیقی بدست دهند زیرا وسیلهٔ کسب اطلاع در دست نداشتند از اینجهت‌که ایشان بیگانه بودند و حرم دور از دسترس همه بود . **شوالیه شاردن** در صفحه ۲۵۲ ازکتاب « **تاجگذاری سلیمان سوم** » می‌نویسد : «تنهاکسانی‌که می‌توانند خبری ازحرم بدهند یازنانندکه از یك فرسنگی نمی‌توان به‌ایشان‌نزدیك‌شد ویاخواجگانی‌که‌برقراری ارتباط‌باایشان‌ازتماس بااژدهادشوارتر است . اما باهمین‌ها نیزصحبت دراین مقوله آنچنان است‌که‌گوئی قلب ایشان را از

جا می‌کنند. برای به‌حرف درآوردن ایشان مهارت فراوان باید بکار بست، تقریباً به‌همان‌گونه که مارها را درهند اهلی می‌کنند تاسوت بکشند وبرقص درآیند».

۱۹- جلد سوم سفرنامه **شاردن**، صفحه ۳۸۴.

۲۰- جلد دوم سفرنامه **پیترودلاوال**، صفحه ۱۴۱.

۲۱- کتاب **رافائل دومان** کشیش، صفحه ۹۵.

۲۲- کتاب چهارم ازجلد اول سفرنامهٔ **تاورنیه**، صفحه ۳۵۱.

۲۳- جلد اول سفرنامهٔ **شاردن**، صفحه ۳۳۹.

۲۴- جلد دوم ازکتاب **پیترودلاوال**، صفحه ۳۷۹.

۲۵- **شاردن**، «**تاجگذاری سلیمان سوم**»، صفحه ۲۶۸.

۲۶- کتاب پنجم ازجلد اول سفرنامه **تاورنیه**، صفحه ۴۸۶.

۲۷- جلد سوم ازسفرنامه **شاردن**، صفحه ۳۸۴.

۲۸- پیش‌گفتار دوم ازنمایشنامهٔ «**بازازه**» (بایزید).

۲۹- جلد سوم ارسفرنامه **شاردن**، صفحه ۷۵.

۳۰- مأخذ پیش، صفحه ۳۸۷.

۳۱- صحنه اول ازپرده دوم.

۳۲- مسلمانان دستور دارند که فرزندان دکورحودرا دراوان‌کودکی ختنه کنند. **ژان دوتونو** (در صفحات ۷۵ و ۷۶ از جلد اول سفرنامه‌اش) می‌نویسد: «گمان می‌کنند مردی که ختنه شده است برای زاد و ولد مناسب‌تر است؛ وبراستی اعراب پوستی چنان بلند برروی آلت خود دارند که اگر آنرا نبرند ایشان را بسیار ناراحت حواهدکرد ودرمیان‌ایشان کودکانی‌دیده می‌شوند که پوست آلت‌آنان بسیار دراز وآویزان است علاوه براینکه ... هنگام دفع‌میزاب چند قطره‌ای‌همیشه ممکن‌است درآن‌نگه دارند که باعث‌چرك وآلودگی می‌شود». **رافائل دومان** کشیش (درصفحه ۷۷ کتاب خود)می‌گوید:«آرایشگری را احضار می‌کنند که بدون‌تشریفات کمی ازانتهای آن را می‌برد ... معمولاقسمت بریده‌شده‌راپیش‌مرغان می‌اندازند...، بعضی اززنان نازا به‌امید بچه‌دار شدن آنرا می‌خورند».

۳۳- صفحه۲۷ ازکتاب**رافائل‌دومان** کشیش-جمله‌اصلی رافائل‌دومان‌چنین است: «سپس کلاه‌خود سنگین شکنجه را براو می‌گذاردوباکمك اهرمی وباضربات شدید سرش را درآن می‌فشارد» اما چون شکنجه مزبور خاص سربازان اسپانیا در قرون‌قدیم‌بود فکرکردیم مراد نویسنده ازاصطلاح‌کلاه خوداسپانیائی برجستگی‌های

نشیمن تنبیه شونده بوده است . امیدواریم خوانندگان دانشمند این تعبیر را مورد عفو قرار دهند .

۳۴ـ صفحه ۳۹۰ ازجلد سوم سفرنامه **شاردن** .

۳۵ـ صفحه ۶ ازجلد اول **هزار ویکشب** ، ترجمهٔ **آنتوان گلان** .

۳۶ـ صفحه ۴۲۱ ازجلد سوم سفرنامه **شاردن** .

۳۷ـ صفحات ۶۲ و ۶۳ ازجلد اول کتاب **گابریل دوشینون** کشیش .

۳۸ـ صفحه ۳۹۱ ازجلد سوم سفرنامه **شاردن** .

۳۹ـ مأخذ پیش .

۴۰ـ صفحات ۸۷ و ۸۸ ازکتاب **سانسون** کشیش .

۴۱ـ برای خواندن مهمترین گزارشهائی که درمورد زنان ایران در عصر صفویه نوشته شده است بهمدارك زیر رجوع فرمائید : کتاب **سانسون** کشیش ، صفحه ۵۳ وصفحات ۸۳ تا ۸۸ ؛ سفرنامهٔ ادام **اولئاریوس**،جلد دوم ،کتاب چهارم،صفحه ۷۳۸ و صفحات ۸۴۹ تا ۸۵۱ ؛ **دکتر فرانسوا برنیه** ، جلد دوم ، صفحه ۲۲۲ ؛ **پل‌لوکا**، جلددوم، صفحات ۷۶ و۱۰۲ ؛ **کرنلی دوبروئن** ، کتاب چهارم ، صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹؛ **گابریل دوشینون** کشیش ، جلد اول ، صفحات ۶۲ تا ۶۳ و ۱۰۷ تا ۱۰۸ ؛ **رافائل دومان** کشیش ، صفحات ۲۷ ، ۲۸ ، ۷۷ ، ۹۵ و ۱۰۷ ؛ **ژان دوتونو** ، جلد اول ، صفحات ۴۸ ، ۷۵ ، ۷۶ وجلد دوم ، صفحات ۱۷۷ ، ۱۸۸ و ۲۱۱ ؛ **پیترو دلاوال** ، جلد دوم ، صفحات ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۲۰۷ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ و ۵۲۴ ؛ سفرنامه **تاورنیه** ، جلد اول ، کتاب چهارم ، صفحه ۳۵۱ وکتاب پنجم، صفحات ۴۸۶ تا ۴۹۵ ، ۵۶۰ ، ۵۷۲و ۵۷۳ ؛ **ژان شاردن** ، **تاجگذاری سلیمان سوم** ، صفحات ۲۱۴ ، ۲۵۲ ، ۲۶۸ و **سفرنامه** ، جلداول، صفحه ۳۳۹ وجلدسوم، صفحات ۳۴۴ ، ۳۶۹ ، ۳۸۴ ، ۳۹۳ و ۴۲۱ .

۴۲ـ صفحه ۳۹۶ ازجلد سوم سفرنامه **شاردن** .

۴۳ـ صفحه ۳۵۷ ازمأخذ فوق .

۴۴ـ صفحه ۱۴۵ ازکتاب **سانسون** کشیش .

۴۵ـ برای مطالعهٔ درجه نفوذ خواجگان وملایان درعصرصفوی وبه‌خصوص دراواخرسلطنت این‌دودمان بهصفحه ۵۰ وصفحات بعدی آن از**رسالهٔ دکتری دانشگاهی آقای پورتقی ارشادی** تحت عنوان **ایران ازشورش افغان تاسقوط دودمان صفوی (از ۱۶۹۴ تا ۱۷۳۶)** ، که در ۱۹۵۷ بهدانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی پاریس عرضه شده است مراجعه فرمائید .

۴۶- صفحه ۳۹۵ ازجلد سوم سفرنامه **شاردن** .

۴۷- صفحه ۳۸۹ ازمأخذ فوق .

۴۸- برای کسب اطلاعات بیشتر درمورد خواجگان ، بخصوص به مدارك زیر مراجعه فرمائید :

کتاب **سانسون** کشیش، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ ؛ سفرنامه **شاردن**، جلددوم وجلد سوم صفحـات ۳۳۸ تا ۳۳۹ ، ۳۵۷ تا ۳۵۸ ، ۳۸۹ و ۳۹۵ تا ۳۹۷ ؛ **رافائل دومان** کشیش ، صفحات ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۷ ، ۹۵ ، ۱۲۴ ؛ **تاورنیه**، سفرنامه، جلد اول ، کتاب چهارم ، صفحه ۴۴۳و کتاب پنجم، صفحه ۵۷۳ وکتاب «**گزارش اندرون حرم سلطان عثمانی**» ، صفحه ۲۷ ؛ **گابریل دوشینون** کشیش، جلد سوم، صفحات ۶۳ تا ۶۵ ؛ سفرنامه **پیترودلاوال** ، جلد دوم ، صفحه ۱۶۳ .

فعل معین در زبان فارسی

دکتر حمید سرهنگیان

برای فعل معین فارسی تعریف روشنی در دست نیست ، و اگر تعاریف صاحب نظران را دراین زمینه باهم بسنجیم به‌معیارهائی برخورد میکنیم که مانع دسترسی به یك تعریف واحد هستند. حتّی برخی از دستور نویسان درکتابهای خود از فعل‌کمکی نه‌اسمی برده‌اند و نه‌کاربرد آن را نشان داده‌اند*. بررسی زیر این اختلاف نظر را نشان میدهد :

الف : به عقیدهٔ عدّه‌ای از دستور نویسان‌کلمه‌ای‌که دارای معنای مستقّل نباشد و برای تکمیل معانی دیگر به‌کار رود حرف‌است و برمبنای این تعریف آنچه راکه دیگران فعل معین میگیرند ایشان حرف اسناد (یا رابطه) و در موارد دیگر فعل ناقص منظور میدارند :

۱ـ «کلمه ... اگرمعنای مستقلّی نداشته باشد تا بتواند یکی از وظایف مزبور (اسم،فعل، قید، صفت، شبه‌جمله) را انجام‌دهد حرف‌است»[۱] .

۲ـ «رابطه در واقع ریسمانی است که دو جزءِ را با آن بهم می‌پیوندند وخود مقصود بالاصاله نیست وازاین‌روست‌که میگوئیم رابطه جزءِ حرف است»[۲] .

---

* مثلا : گفتارهای دستوری ، دکتر جعفر شعار ودکتر اسماعیل حاکمی ، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر .

۳ـ «حرف‌اسناد (یارابطه) وآن حرفی‌است‌که مسندرا بمسندالیه ربط میدهد، مانند «است» درجملهٔ هوا روشن‌است. حروف‌اسناد را معمولا از افعال میشمارند ولی چون معنی آنها استقلال‌نداشت وجزاینکه برای ربط بمسندالیه واسطه و اداتی باشند منظوری از آنها نبود بدین جهت آنها را جزءِ حروف شمردیم . . . و تصریف آنها مانند فعل دلیل برفعل بودن آنها نمیتواند باشد. «است» و فروع آن (ام، ای، ایم، اید، اند) و همچنین هست ، بود، میباشد، خواهد بود، باش، نیست، نبود، مباش، باد، مباد و امثال آنها از حروف اسنادند»[۲].

اگرچه در این کتاب میدان معنائی حرف محدود به تعریف‌های ۱، ۲ و۳ الف بالا نیست وآن را «صوتی ... متکّی برمخرجی از مخارج دهان»[۴]و درجائی «کلمه‌ای ... که معنای مستقلّی ندارد»[۵]توصیف‌کرده‌اند از قرائن معلوم میشودکه فقط فعل «بودن» جزءِ ادوات اسناد و درصورت داشتن معنی مستقل «فعل تام» محسوب شده است و افعال خواستن، شدن، استن و غیره که در نظر دیگران فعل معین شمرده میشوند جزء افعال ناقص به حساب آمده‌اند زیرا فعل ناقص « با داشتن مفهومی باستقلال برخلاف دیگر افعال (افعال تام) تنها با فاعل ومفعول صریح یاغیرصریح نمیتواند جمله‌ای تشکیل بدهد بلکه‌کلمه دیگر نیز باید آورد تا آنرا تمام‌کند و جمله دارای معنی تامّی باشد ... ازجمله افعال ناقص میتوان این افعال را ذکرکرد ... خواستن، آسان‌گشتن... »[۶].

ب ۱ـ «افعال فرعی یا معین آنهائی هستندکه هرچند آنها نیز به تنهائی معانی مخصوص دارند و استعمال می‌شوند ولی گاهی و احیاناً بیشتر برای صرف کردن وکمك در صرف‌کردن سایر افعال بکار میروند...

و هرجا که فعل معین باشند معنی اصلی خود را ازدست میدهند ودیگر از معنی اصلی آنها قصد نیست»[۷].

۲ـ «این‌فعل (بودن) چون با **معنی مستقل بطور معین** استعمال شود غالباً آن را کوچك کرده . . . به‌ضمیرهای متّصل وصل نمایند . مانند ملول هستم»[۸].

۳ـ افعال‌اصلی یامستقل آنهائی‌هستندکه به‌تنهائی **معانی‌مخصوص** دارند و صرف می‌شوند و در ترکیب جمله‌ها همان معنی‌اصلی‌آنها مقصود است چون: دویدن و خوابیدن...»[۹].

سه تعریف بالا نشان میدهد که افعال اصلی یا مستقل به تنهائی معانی مخصوص دارند و صرف و استعمال میشوند واگرافعالی برای صرف وکمك در صرف کردن سایر افعال بکار روند معنی خود را ازدست بدهند فعل معین محسوب می‌شوند . بنابراین مطابق این تعریف نمی‌توان فعل «هستم» را در مثال «ملول هستم» (۲ ب) بالا که به تنهائی معنی‌مخصوص دارد و خود صرف می‌شود و در این مثال درصرف فعل دیگر نقشی ندارد و معنی خود را از دست نداده است بعنوان **فعل معین** پذیرفت .

۴ـ افعال معین اصلی آنهائی هستند که هیچ فعل دیگری را نمی‌توان در زمانها وصیغه‌های مختلف بدون‌کمك آنها صرف و استعمال کرد . افعال خواستن، بودن، «هستن و مخفف‌آن استن و باشیدن» و شدن ازآن جمله‌اند»[۱۰].

۵ـ «هیچیك از افعال فارسی را نمی‌توان درتمام زمانها و وجوه آنها بدون کمك افعال معین صرف‌کرد»[۱۱].

نارسائی تعریف‌های ۴ و۵ بالا درعمومیّت دادن آنها است، زیرا

بطور قطع نمیتوان گفت که در زبان فارسی، فعلی یافت نمیشودکه درتمام زمانها و صیغه‌های مختلف با افعال معین صرف نشده باشد. روشن است که زمان حال ساده و ماضی مطلق تمام افعال‌فارسی بدون‌کمك‌آنهاصرف می‌شود و فعل معین «شدن» را در افعالی مانند رفتن یا آمدن کار بردی نیست.

۶ـ «ازفعل خواستن همین شش صیغه مضارع آن برای صرف کردن زمان استقبال سایر افعال‌صرف‌میشود ومابقی زمانهای‌فعل‌خواستن همان معنی میل و طلب و خواهش دهد و دیگر معین و برای مستقبل نیست»[۱۲].

اگرچه آشکارا گفته شده است که اگر « خواستن » برای صرف زمان آینده سایر افعال به کار رود فعل معین محسوب می‌شود و دارای ۶ صیغه (خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند) خواهد بود ولی در جدول «تعریف فعل‌های معین بطور اختصار» برای همین‌فعل ۴۳ صیغه مثبت نوشته شده است*»[۱۳].

ب ـ دربارهٔ تعداد افعال معین فارسی نیز اتحادنظر وجود ندارد. این عدد از ۴ تا ۶۰ بلکه بیشتر را شامل می‌شود. درنمونه‌های زیر این اختلاف آشکار میشود.

۱ـ «چهار فعل بودن، استن، خواستن وشدن را افعال‌معین‌گویند زیرا سایر افعال بکمك و همراهی این فعلها صرف شوند»[۱۴].

۲ـ «افعال معین: آنهائی است‌که فعلهای دیگر بکمك‌آنها صرف

---

* در دستور پنج استاد با وجود اشارهٔ مشابه به همین مطلب، ۳۹ صیغه برای فعل معین خواستن صرف شده است. ص ۵۵.

شوند و ازین قرارند: استن، بودن، شدن، خواستن، شایستن، توانستن و یا رستن»[۱۵].

۳ـ «فعل معین فعلی را گویند که افعال دیگر بکمك و معاونت آن صرف شود و آن چهار است : استن، بودن، شدن، خواستن»[۱۶].

۴ـ «افعال‌معین اصلی: ... خواستن، بودن « هستن ومخفّف آن استن و باشیدن» و شدن»[۱۷].

«افعال معین دوگانه : . . . بایستن ، توانستن ، خواستن، و افعال معین فرعی ... که بیرون از معنی اصلی خود به‌کلماتی دیگر همراه شده افعالی جدید یا مجعول باآنها ساخته میشود... مثلا...قسم‌خوردن، فریب خوردن، چوب‌خوردن، غبطه‌خوردن، زمین‌خوردن...»[۱۸] که با این حساب افعال معین شامل آن عده ازافعالی نیز می‌شودکه آنها را افعال مرکّب و «افعال پیشوندی» و غیره نامگزاری‌کرده‌اند. و دراین صورت تعداد افعال معین بیش از ۱۰۰ خواهد بود .

ج ـ ۱ـ در مورد افعال مرکب نظر هموار و یکنواخت دردست نیست. افعال معین دوگانه‌که در بند ب۴ به‌آنها اشاره شد در نظرمحقّق دیگر همکرد خوانده میشوند ، زیرا :

۲ـ «اصطلاح فعل معین برای مورد دیگری نیز به‌کار می‌رود و آن صیغه‌هائی ازفعل بودن است‌که در صرف همه فعل‌ها (چه ساده و چه مرکّب) برای زمان ماضی نقلی وماضی دور استعمال می‌شود... اما مراد ما دراینجا فعلهائی است‌که بااسم وصفت ترکیب می‌شوند و معنی مستقل واحدی ایجاد می‌کنند ، ودرزمانهای ماضی نقلی وماضی دور متضّمن آن جزءِ صرفی‌که «فعل معین» خوانده می‌شود نیز هستند . یعنی فعل‌مرکب «اجراکردن» درزمانهای مزبور شامل سه جزءِ می‌شودکه یکی ازآنهااسم

(اجرا) ودومی جزء فعلی (کرده) وسومی «فعل‌معین»است: «اجراکرده‌ام»، «اجراکرده‌بودم»، بنابراین به‌دوجزءِ متفاوت نام وعنوان واحد نمی‌توان داو به‌این‌سبب ... کلمه همکرد را برای جزءِ فعلی درافعال مرکّب به‌کار برده‌ایم»[۱۹].

۳ـ «فعل مرکّب (کنش آمیخته) آن است‌که مرکّب از چند واژه یامرکّب از واژه و واژه پاره باشد مانند دوست داشت، سخن‌گفت، اثرکرد، درخواست، برآمد. فعل مرکّب چند قسم است:

الف: مرکّب ازپیشاوند وفعل: مانند: درگرفت، برگماشت.

ب: مرکّب ازقید وفعل، مانند: بیرون رفت، فراز آمد.

ج: مرکّب ازمفعول وفعل، مانند، سخن‌گفت، اثرکرد.

د: مرکّب ازوابسته وفعل، مانند: بکار داشت، دربرگرفت.

هـ: مرکّب از قید وصفی وفعل، مانند: خوش آمد بدآمد.

و: مرکّب ازپردازه وفعل، مانند: دوست داشت.

... وگاهی ... بیش‌از دو جزءِ دارد مانند دست درکارکرد،دست به‌کار زد، سربسر گذاشت»[۲۰].

۴ـ گروه فعلی ازیك کلمه یا بیشتر ساخته شده است و همواره درساختمان واحد بالاتر یعنی بند،** جایگاه اسناد را اشغال می‌کند: بزرگترین‌گروه فعلی فارسی‌از ۶ عنصرترکیب یافته است:
نه‌بایدبرداشته‌شده‌باشد»[۲۱].

۵ـ «فعل مرکّب فعلی‌است متشکل‌ازفعل بسیط باپیشاوند یا از یك‌اسم یاصفت یافعلی درحکم پساوند وبعبارت دیگر فعلی است‌متشکل

** برای آگاهی از تعریف این اصطلاحات رك. ساختمان دستوری‌زبان فارسی، نوشتهٔ محمد باطنی، مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۸.

ازدو لفظ دارای یك مفهوم. مثال برای قسم اول: دررفتن و برای قسم دوم طلب کردن ، اتّفاق افتادن، سرما خوردن»[۲۲].

به نظر میرسد که اصطلاح فعل پیشوندی برای افعالیکه با وندهائی مانند باز، به،اندر، در، وا، فرو، فرود، برفراز، فرا همراههستند مناسب باشد، مانند «کلیدی سیمین ازکیسه برآورد و قفل سرصندوقچه را باز کرد»[۲۳]. و نام «فعل مرکّب» برای افعالیکه با اسم ، صفت یا قید ترکیب‌یافته ومعنائی واحد بدست‌میدهند مقبول‌ترباشد مانند «بازکردن» در جملهٔ «هم‌اکنون مکافات تو بازکنم»[۲۴] وشتاب‌کردن درجملهٔ «اگرعقاب سوی جنگ اوشتاب‌کند»[۲۵] که بترتیب معنای (تلافی‌کنم) و (شتابد) می‌دهند .***

د ـ گاهی به ندرت از فعل معین نام برده می‌شود و تعریفی برای شناختن آن و یا اشاره‌ای به تعدادآن نمی‌شود. فقط باید ازروی مثالهای داده شده حدس زد که در این موارد منظور از فعل معین چیست ، مثلا :

۱ـ «در ماضی نقلی و بعید و التزامی‌که فعل ترکیبی‌است هرگاه چند فعل‌بهم‌عطف‌شود ممکن‌است **فعل معین** آنها را برای‌اولین یاآخرین فعل باقی‌گذاشت و از باقی به قرینه حذف کرد. مثال : پرویز به بیشتر شهرهای ایران سفر کرده و در آثار هرشهر به دیده دقّت نگریسته و خاطرات خود را جمع‌آورده ودرکتابی مدون داشته‌است». یا«فریب‌دشمن مخور وغرور مدّاح مخرکه‌آن دام رزق نهاده‌است واین‌دام طمع‌گشاده»: گلستان ـ و « طایفه دزدان عرب برسرکوهی نشسته بودند ومنفذ کاروان بسته ... »[۲۶].

*** شماره‌های ۲۳، ۲۴، ۲۵ مثالهائی است‌که ازکتاب ساختمان فعل، دکتر پرویز خانلری برداشته شده است .

هـ ـ در مواردی اصطلاح «فعل ناقص» و «فعل کمکی» در بارهٔ یك فعل به کار برده شده است ولی تمایز این دونامگزاری روشن نشده است:

۱ـ «افعالی که ... جایگاه (ق) را در ساختمان گروه فعلی اشغال می‌کنند افعال ناقص هستند. این طبقه از آن جهت ناقص خوانده شده‌اندکه دارای کلیه‌صورت‌هایی که برای‌فعل‌واژگانی برشمردیم نیستند. مانند «باید»[۲۷].

۲ـ «گذشتهٔ‌استمراری‌مطلق‌ممکن‌است همراه بافعل‌کمکی «باید» باشد یا نباشد»[۲۸].

۳ـ فعلی که متعلق به‌طبقهٔ‌فعل‌واژگانی ف باشد دارای۲۹ شکل‌است: میروم (۶صورت) رفتم (۶ صورت) میرفتم (۶ صورت) بروم (۶صورت) برو (۱صورت)رفتن(۱صورت)رفت(۱صورت)رفته(۱صورت)میرفته(۱صورت)»[۲۹].

بنا به فرمول ساختمانی گروه فعلی که در آن توالی عناصر باید به ترتیب (ن): عنصر سازنده منفی (ق) : فعل ناقص (غ): عنصر غیرفعلی ف: فعل واژگانی (ل): عنصر سازنده مجهول و (ح): عنصر سازنده حالت قرارگیرند، در جایگاه (ق) میتوان افعال‌دیگری را نیز قرار دادکه آنها نیز دارای ۲۹ شکل فعل واژگانی هستند و یا در جاهای دیگرفعل‌معین خوانده شده‌اند مانند فعل خواستن در صفحهٔ ۱۲۵ همین کتاب.

مثال: (ن) (ق) (غ) ف (ل) (ح)

نه باید بر داشته شده باشد

ـ دارم می نویسم ـ ـ

نه خواهد ـ نوشت

پس میتوان چنین نتیجه گرفت‌که فقط تعداد اشکال ۲۹گانه فعل نمی‌تواند عامل تمایز بین‌افعال واژگانی و ناقص یامعین‌باشد زیرا همانطور

که فعل « داشت » در مثال بالا می‌تواند ۲۹ شکل فعلی داشته باشد فعل معین « خواستن » که جایگاه (ق) را اشغال کرده است میتواند دارای همان تعداد شکل فعلی باشد.

۴ـ «بودن» می‌تواند به عنوان فعل واژگانی در جایگاه ف نیز به کار رود که در اینصورت دارای تمام اشکال یك فعل واژگانی است» [۳۰].

صورت‌های مختلف فعل«بودن»گذشته از این‌که از یك‌مادّه نیستند، ماده فعل نیز دارای۲۹ شکل واژگانی نیست، زیرا در زبان‌گفتاری امروز صورت‌های ماضی استمراری «می‌بود» و اسم مفعول استمراری «می‌بوده» چندان بکار برده نمیشود و با این حساب باید آن را فعلی ناقص شمرد اگرچه در جمله «حسن اینجا بود» چون کاربرد «بود» اجباری‌است فعل واژگانی محسوب می‌شود.

ز ـ ۱ـ «فرمول ساختمانی‌گروه فعلی را درفارسی میتوان چنین نوشت: (ن) (ق) (غ) ف (ل) (ح). عناصری‌که دربین دو هلال قرار گرفته‌اند اختیاری هستند. فقط عنصر ف یعنی فعل‌واژگانی‌اجباری‌است که خارج از دو هلال قرار گرفته است... عناصر دیگر میتوانند باشند یا نباشند. مثال: (نه) (باید) (بر) داشته (شود)» [۳۱].

باید‌گفت‌که درمثال بالا عنصر سازنده مجهول یعنی«شود» عنصری اجباری است و نمیتوان آن را از روی اختیار حذف و یا به کار برد. زیرا، وجود عنصرهای قبل ازآن کار برد آن عنصر را اجباری‌ساخته‌اند واین عنصر نمی‌تواند « باشد یا نباشد ». و یا در مثال « نه باید برداشته شده باشد » نمیتوان عنصر سازنده حالت یعنی «باشد» را عنصری‌اختیاری دانست زیرا بدون آن‌گروه فعلی‌تکمیل‌نمی‌شود وکاربرد آن درآن‌گروه

اجباری است و فعل دیگری نیز نمیتواند جایگاه آن را اشغال کند .

از بررسی فوق میتوان چنین نتیجه گرفت برای شناختن افعال معین به جای کاربرد دو معیار متغایر: معیار نقشی (کمك درصرف افعال دیگر) و معیار معنائی (از دست دادن معنای خود) ، بهتر است فقط معیار ساختمانی یا نقشی این‌فعل‌را بررسی‌کنیم تاتعریفی جامع وشاخصی روشن در دست داشته باشیم . مطابق این بررسی فعل معین به‌گونه‌ای از فعل اطلاق می‌شود که جایگاه یکی از عنصرهای گروه فعلی را با حضور فعل واژگانی اشغال‌کرده باشد. مطابق چنین تعریف، فعل معین‌امکان‌دارد از یك تا سه جایگاه مختلف را درگروه فعلی فارسی اشغال‌کند : مثال :

فعل کمکی	فعل واژگانی	فعل کمکی	فعل کمکی
می‌تواند	بردارد	–	–
دارم	می‌نویسم	–	–
–	خورده	شده	است
خواهد	نوشت	–	–
می‌شود	مقاومت‌کرد	–	–
باید	رفته	–	باشد
–	برده	–	بود
ممکن است	نوشته	شده	باشد

معلوم است اگر فعلی مانند توانستن یا داشتن ، جایگاه فعل واژگانی را اشغال کند و به تنهائی استعمال شود نقش فعل معین را از دست داده و در نقش فعل واژگانی ظاهر می‌شود .

در مواردی ممکن‌است افعال معین با افعال واژگانی یکجا دریك

جمله بکار رفته باشند در این موارد ملاك تشخیص (که) است . اگر این واژه در این قبیل جملات کار بردی داشته باشد فعل معین بمنزلهٔ فعل واژگانی محسوب می‌شود و در غیر اینصورت فعل معین خواهد بود مثلا در مثال زیر :

«نمیدانستم که آمده است یا نه ـ اصلا نمیخواستم‌که بدانم»[۲۲] . خواستن فعل واژگانی‌است زیرا جایگاه «دانستن» را اشغال‌کرده و با که روشن یا مستتر از فعل واژگانی دیگر جدا شده است ولی در مثال « این را کسی باور نخواهد کرد »[۲۳] . «نخواهد» و «کرد» را نمیتوان با که از هم جدا ساخت .

منابع ومآخذ

۱ـ دستور زبان فارسی ، دکتر ع ـ خیامپور ، چاپ چهارم ، تبریز ـ ۱۳۴۱ شمسی ص ۲۹ ـ ۲۷ .

۲ـ همان مأخذ ، ص ۲۲ .

۳ـ همان مأخذ ، ص ۹۳ .

۴ـ همان مأخذ ، ص ۱۱ .

۵ـ همان مأخذ ، ص ۹۰ .

۶ـ همان مأخذ ، ص ۶۲ ـ ۶۰ .

۷ـ دستور جامع زبان فارسی ، عبدالرحیم همایونفرخ،چاپ دوم ص۴۴۴.

۸ـ همان مأخذ ، ص ۸۸۷ .

۹ـ همان مأخذ ، ص ۴۴۴ .

۱۰ـ همان مأخذ ، ص ۴۴۵ .

۱۱ـ همان مأخذ ، ص ۸۹۴ .

۱۲ـ همان مأخذ ، ص ۴۴۸ .

۱۳ـ همان مأخذ ، ص ۴۴۶ .

۱۴ـ دستور زبان فارسی ، طالقانی ، ص ۵۲ .

۱۵ـ دستورنامه ، دکتر جواد مشکور ، ص ۸۶ .
۱۶ـ دستور زبان فارسی پنج استاد ، ص ۵۵ .
۱۷ـ دستور جامع زبان فارسی ، عبدالرحیم همانفرخ، چاپ دوم‌ص۴۴۵،
۱۸ـ همان مأخذ ، ص ۴۷۰ .
۱۹ـ تاریخ زبان فارسی-ساختمان فعل ، دکتر پرویزخانلری ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۲۳ .
۲۰ـ دستور زبان فارسی (جاویدان)،دکتر محمد خزائلی، سیدضیاءالدین میرمیرانی ص ۱۳۰ .
۲۱ـ توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ، محمد رضا باطنی ، مؤسسه چاپ وانتشارات امیرکبیر ص ۱۱۱ .
۲۲ـ دستور زبان فارسی ، دکتر ع. خیامپور ، چاپ چهارم ، تبریز ۱۳۴۱ شمسی ص ۵۹ .
۲۳ـ تاریخ برامکه ، به‌تصحیح عبدالعظیم گرگانی ص ۱۱ .
۲۴ـ سمک عیار ، فرامرزبن خداداد ارجانی ، به تصحیح دکتر پرویز خانلری ، جلد ۱ ، ص ۱۲۲ .
۲۵ـ دیوان فرخ سیستانی ، به‌تصحیح عبدالرسولی ، ص ۱۲۹ .
۲۶ـ دستور زبان فارسی (جاویدان) . . . ص ۱۲۰ .
۲۷ـ توصیف ساختمان دستوری زبان . . . ص ۱۲۲ .
۲۸ـ همان مأخذ ، ص ۱۳۳ .
۲۹ـ همان مأخذ ، ص ۱۱۳ .
۳۰ـ همان مأخذ ، ص ۱۲۸ .
۳۱ـ همان مأخذ ، ص ۱۱۲ .
۳۲ـ بوف کور ، صادق هدایت ، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر ص ۶۵ .
۳۳ـ همان مأخذ ، ص ۶۵ .

مرگ دریاچه‌ها

دکتر مقصود خیام

دریاچه‌ها از نقطهٔ نظر بیولوژیکی محیط‌های ویژه‌ای هستند و وقتی بوسیلهٔ مواد آلوده اشغال میشوند بسادگی محکوم بمرگ میگردند. بعقیدهٔ تمام متخصصین، آلودگی دریاچه‌ها در حال حاضر بصورت یك فاجعهٔ بزرگ درمیآید زیرا اثرات شومی در سلامتی محیط و انسان باقی می‌گذارد.

تجزیه‌های شیمیائی که از سال ۱۹۶۵ بر آب دریاچهٔ فیریزا[1]، که مخازن آب آشامیدنی شهر فیریزا استریمتری[2] را درکشور رومانی تأمین میکند، انجام شده نشان میدهدکه آبهای آن فاقد موجودات حیاتی مفید بوده ولی در آن موجودات ذره‌بینی از نوع ساپروفیت‌ها فراوان گشته است. آب این دریاچه را امروزه بوسیلهٔ رژیم هیدروبیولوژیکی خاصّی در سفره‌های آبی با افزودن بیوسنوزهای معین درطول چندین سال تغییر داده‌اند البته بدون آنکه آب آن خاصیت آشامیدنی خود را ازدست بدهد.

دریاچه‌های کشور سویس یعنی بزرگترین منابع آب اروپای غربی نیز بچنین صورتی درمیآید. ملّتی که همواره نگران پاکی و بهداشت آبهایش بوده اکنون بیش از پنج سال است که بطور معجزه‌آسا از آنها

۱ـ Firiza.

۲ـ Firiza-Strimteri.

حفاظت می‌کند . از نوامبر ۱۹۶۷ قسمت‌های عمده‌ای از آب دریاچهٔ لمان[1] بطور ناگهانی بمانند خون قرمز رنگ شده است . متخصصین آگاه نشانه‌ای از مسمومیت را در آب این‌دریاچه تشخیص داده‌اندکه باصطلاح بآن خون بورگینیون[2] نام داده‌اند. پیدایش چنین علائم ناشی از افزایش سریع نوعی آلگ‌های میکروسکپی است که فقط در آب آلوده رشد و افزایش مییابد .

همین پدیده در دریاچهٔ مورا[3] نیز مشاهده شده است . بعضی از محققین عقیده‌داده‌اندکه دریاچهٔزوریخ[4] نیز بپایان‌مرحلهٔخلاءبیولوژیکی نامرئی نزدیك میشود .

دراتازونی دریاچهٔ بزرگ میشیگان[5] بدرجه‌ای ازمسمومیت‌رسیده است که حتی آب تنی درآن نیزبسیار مضر شناخته شده ومحاسبات‌نشان میدهدکه اگر ریزش مواد آلوده بآنرا متوقف سازند بیش از پانصد سال طول میکشدکه این دریاچه تعادل خود را باز یابد .

دریاچهٔ وسیع اریه[6] نیز بوسیلهٔ مواد آلوده چنان اشغال شده که این دریاچه را محکوم بمرگ کرده است : آب فاضل آبها و فضولات صنعتی و جویبارهائی که از خاکهای حاصلخیز بمقدار زیادی فسفات و نیترات حمل میکنند موجب از بین رفتن تعادل بیولوژیکی طبیعی این دریاچه شده‌اند .

۱_ Leman.
۲_ Bourguignon.
۳_ Morat.
۴_ Zurich.
۵_ Michigan.
۶_ Erié.

آلودگی شدید این دریاچه بحدی‌است که موجب شده کلیه ماهیها درآن ناپدیدگردند. دریاچهٔ اوهایو[1] نیز آلودگی‌اش ناشی ازحرارت‌است. آب دریاچه سوپریور[2] نیز بطور جدی دربخش غربی بشدت فاسد میگردد زیرا این بخش در مجاورت مجتمع صنعت‌آهن گدازی Duluth درایالت مینزوتا[3] قرار دارد بعلاوه دریاچه سوپریور خود نیز بدریاچهٔهورن[4] موجی از مواد آلوده صنعتی وارد میسازد .

در اتحاد شوروی نیز همین پدیده آشکار شده است . در سیبری آبهای دریاچهٔ بایکال که روزگاری بعنوان ذخیرهٔ بسیار مهم و پاك دنیا شناخته شده بود رو به فساد میرود. دریاچهٔ خزر با وسعت ۴۲۴۳۰۰کیلو متر مربع که بزرگترین دریاچهٔ دنیاست با ایجاد صنایع کاغذ سازی در شهرهای شمالی زمینه آلودگی آن فراهم شده واین‌آلودگی باعث بخطر افتادن وضع خاویار وکاهش‌تعداد ماهیهای موجودگشته است . این‌دریاچه در بخش شوروی، بعلت نیازهای بزرگ آبیاری ، توسعهٔ صنایع ، رشد و افزایش‌شهرها۲۸میلیارد مترمکعب‌ازآب‌خودرا درحوضه‌های رودخانه‌ای از دست میدهد مصرف این آب که موجب پائین‌آمدن سطح‌آب دریاچه و افزایش مقدار املاح آن شده خسارات زیاد به صید ماهی وارد آورده و افزایش گیل و لای بنادر و پائین رفتن سطح‌آب سواحل را باعث‌گشته است. (دولت شوروی بمنظور جلوگیری از این عوارض درنظر دارد ۵۰ میلیارد متر مکعب ازآب‌رودخانه‌های‌شمالی را باین‌دریاچه انتقال دهد.)

۱ـ Ohio.

۲ـ Supérieur.

۳ـ Minnesota.

۴ـ Huron.

آلودگی آب دریاچه‌ها درکشورهای مذکور با مرگ دسته جمعی ماهیان یا پیدایش سفره‌های هیدروکربور در سطح آن تظاهر مینماید. بطورکلی پیدایش بیشتر این‌عوارض ناشی ازافزایش آبهای آزت وفسفردار بوده و بچنین پدیده‌ای اوتروفیزاسیون «Eutrophisation» گفته میشود.

این مواد شیمیائی بوسیلهٔ‌شعبات رودخانه‌ها وهمچنین براثر ریزش آبهائی‌که بخوبی تصفیه نگردیده‌اند بدریاچدها وارد میگردد. اینگونه آبها بشدت تغییراتی در موجودات حیوانی وگیاهی دریاچه‌ها ایجادکرده و بالاخره موجب از بین رفتن وناپدید شدن موجودات ذره‌بینی وگیاهان دریائی میگردند.

با این عمل ترکیب نسبی آب دریاچه تغییر یافته و شفافیت آن کاهش مییابد درحالیکه عمل کلروفیلی گیاهان دریائی موجب افزایش اکسیژن در طبقات فوقانی آب میگردد در طبقات زیرین یعنی جائیکه نور در آن نفوذ نمیکند تنفس میکروارگانیزم‌های زیاد موجب کاهش مقدار اکسیژن گشته و بالاخره موجب پیدایش پدیده‌های Euxinisme یعنی ظهور SH_2 و NH_3 میگردد.

ماهیان Salmonider معدوم میشوند زیرا موجودات ذره‌بینی که مورد تغذیه آنها هستند بعلت نبودن اکسیژن از بین رفته‌اند و اغلب ماهیهای کم ارزش جایگزین آنها میگردند.

اوتروفیزاسیون براثر عمل تجزیه‌های شیمیائی بخوبی معلوم میگردد. مثلا در دریاچهٔ‌کنستانس[1] مقدار فسفاتها از صفر به۳۷ میلی‌گرم در لیتر در ۳۰ سال اخیر رسیده است و مقدار مواد آلی در اعماق آن با

1_ Constance.

صنایع سوئد موجب آلودگی شدید دریاچه‌های این کشور شده است.

ضریب ۲۰ افزایش یافته‌است در نتیجه تعداد مکروبها بسرعت رشد وفزونی یافته‌اند .

آلودگی آب دریاچه‌ها بوسیلهٔ دستگاههای عکس برداری (اشعهٔ ماوراءِ قرمز) که اغلب در ایستگاههای ساحلی مستقرمیشوند در فواصل واعماق مختلف تعیین‌میگردد بااین‌روش، دریاچهٔ‌نانتوآ[1] بطور سیستماتیك مورد بررسی قرار گرفته زیرا این دریاچه تاحد زیادآلوده‌گردیده‌است.

تجزیه‌های شیمیائی‌نشان‌میدهدکه کاهش دائمی اکسیژن دراعماق این دریاچه از یك قرن پیش آغازگردیده است .

دریاچهٔ شاقاوا[2]در اتازونی‌که آبهای استعمال شده و بدون تصفیه شهرهای Ely مینزوتا[3]وهمچنین آبهای آلودهٔ صنایع معدنی ،بهآن وارد میگردد بشدت‌آلوده‌گشته وتجزیه وبررسی دیاتومه‌های فسیل و رسوبات اعماق دریاچه بکمك کاروت‌هایی ببلندی یك متر موجب‌شده‌که سه‌سطح متمایز درآن تعیین‌کنند عمیق‌ترین آن (۸۰ تا ۱۰۰ سانتی‌متر) حاوی دیاتومه‌های ساحلی یا نیم ساحلی آبهای غیرآلوده است ، بین ۲۰ و ۸۰ سانتی‌متر سیکلوتلاکومتا[4] را تشخیص داده‌اند که از دیاتومه‌های عمومی دریاچه‌های غیرآلوده در همین عرضهای جغرافیائی هستند ولی سطح فوقانی محتوی دیاتومه‌هائی است که در حال حاضر در دریاچه زندگی میکنند و یا درسایر سطح‌های‌آبهای‌آلوده عرضهای جنوبی دیده میشوند این مقطع سطحی با ظهور دانه‌های هماتیت نیز مشخص است ، زیرا این

۱_ Nantua.

۲_ Shagawa.

۳_ Minnesota.

۴_ Cyclotella Comta.

سطح درست همزمان با پیدایش صنایع معدنی است که از سال ۱۸۹۰ باینطرف آغاز گشته است . بررسی این مقاطع تغییراتی را که براثر فعالیت‌های انسانی درآبها ظاهر میشود بخوبی نشان میدهد .

درجهٔ شدت اوتروفیزاسیون بمقدار آبهای آلودهٔ وارده وبه‌نسبت حجم آب دریاچه‌ها و بعلاوه به‌چگونگی‌تجدیدآب دریاچه بستگی‌دارد.

پژوهشهای علمی نشان داده است که در چینه بندی عمودی آب دریاچه‌ها برحسب خواص فیزیکی و شیمیائی ، فقط آبهای سطحی وگرم در تابستان جریان یافته و تجدید میشوند ؛ درحالیکه آبهای عمیق ویا آبهائی که در حد وسط قرار گرفته‌اند خیلی بکندی تجدید میشوند . باید گفت که در فصل زمستان بطور کلی چینه بندی عمودی آب از بین میرود . بوسیلهٔ روشهای ریاضی سعی‌کرده‌اند که چگونگی تجدیدآبهای دریاچه را بخوبی تعیین کنند اما با وجود این کوششها پیچیدگی مسئله را نیز بیشترکرده‌اند .

در مورد جلوگیری از ازدیاد آلودگی آب دریاچه‌ها ، امروزه تصفیهٔ آبهای استعمال شدهٔ شعب رودخانه‌ها را پیشنهاد کرده‌اند و این روشی است بسیار فنی و بعلاوه پرخرج که متد کلاسیك آن دارای سه مرحلهٔ عمده بشرح زیر است :

مرحلهٔ اول ، حفاظت در حوضه‌های رسوبی است ، یعنی جائیکه آبها مواد اساسی خود را از دست میدهند . مرحلهٔ دوم عبارت از فعال نمودن‌رشدباکتریهای‌هوازی‌است‌که‌این‌باکتریها براثراعمال‌فیزیولوژیکی مانع آلودگی آبها میشوند . مرحلهٔ سوم که خیلی بندرت اجرا میشود عبارت از پائین آوردن اندازهٔ موادآلی‌آب است. بعلاوه‌گرفتن نمك‌های

شهر بافالو درکنار دریاچهٔ اریه در امریکا

اغلب دریاچه‌های این کشور از جهت آلودگی آب مورد تهدید جدی قرار گرفته‌اند.

محلول از قبیل فسفاتها و نیتراتها و کلرورها نیز می‌توانند مورد توجه قرار بگیرد.

درکشور فرانسه برای جلوگیری از آلودگی آب دریاچه انسی[۱] و نانتوا[۲] آب فاضل آبهای کنار دریاچه را جمع‌آوری کرده و آنها را روانهٔ کارخانه‌های تصفیه واقع در پائین دست دریاچه میکنند. استقرار چنین کارخانجات در این‌کشور بتازگی صورت گرفته و هنوز نتایج آنها را بخوبی نمیتوان ارزیابی‌کرد. زیرا بکمك این تکنیك وهمچنین عمل پومپاژ آبهای دریاچه، خواه بطور مستقیم یا بتوسط سفره‌های فرآتیك[۳] ساحلی، بخشی ازمواد حیاتی وطبیعی دریاچه را زایل میسازند واین‌خود موجب نوع دیگری ازآلودگی دریاچه میگردد.

بنظربسیاری از محققین برای‌سالم‌سازی دریاچه‌ها اعمال روشهای نامبرده باز کافی‌نیستند زیرا این متدها برآبهای‌آلودهٔ حوضه‌های‌کنونی انجام نمیگیرد.

در دریاچه‌های‌کوچك ، حفاظت‌گیاهان دریائی (نیزارها وغیره...) برای‌جلوگیری ازآلودگی بسیار نافع است زیرا این‌گیاهان مقدارزیادی کود جهت‌رشدخود مصرف میکنند وبدین‌ترتیب می‌توان‌گفت این‌گیاهان از عناصر اصلی برای زندگی بیوسنس‌های دریاچه‌ای بشمار میآیند.

درانگلستان،سوئد،سویس آزمایشاتی برمبنای واردکردن‌اکسیژن درطبقات‌عمیق دریاچه‌ها بوسیلهٔ هوای فشرده‌صورت میگیرد. در اتازونی برای‌مداوای دریاچه‌های‌بیمار اقدام به‌عمل پومپاژکرده بوسایل مکانیکی

۱ـ Annecy.

۲ـ Nantua.

۳ـ Phréatique.

گردش عمودی آب را فراهم میسازند، بدین ترتیب آبهای سطحی اکسیژن‌دار بخوبی در اعماق دریاچه وارد میگردد.

باید یادآور شد که در دریاچهٔ بورژه[1] نیز از اواخر سال ۱۹۷۱ کار افزایش پودر صدفها را آغاز کرده‌اند زیرا هوای محبوس در منافذ این پودرها میتواند بمقدار زیادی اکسیژن درطبقات‌عمیق دریاچه‌فراهم سازد ولی افزایش چنین موادگرد مانند بآب دریاچه‌مقدار ۰/۲۰ ٪ املاح آنرا بالا برده است.

بهرحال بیشتر متخصصین روشهای بازدارنده وسریع برفرآیندهائی را که موجب آلودگی دریاچه میشوند توصیه میکنند. بنظر میرسد این اعمال در توسعهٔ لیمنوترابی ضرورت دارد.

صرف نظر ازاستفاده دریاچه‌ها بمنظور لیمنوترابی که میتوان گفت در مراحل ابتدایی است، دریاچه‌ها نقاط جاذب برای توریست‌ها بشمار میآیند.

توریزم دریاچه‌ای از سال ۱۹۶۰ ببعد درکشور ژاپون بیش از ۱۰٪ افزایش یافته‌است، اغلب دریاچه‌های این کشورکه منشاءِ آتشفشانی دارند بسیار مورد توجه بوده و هرکدام سالانه بیش از ۵۰۰/۰۰۰ بازدیدکننده دارد. پنج دریاچه واقع در پایکوه فوجی یاما تنها ۵ میلیون توریست در سال بخود جلب میکند و دریاچه‌های بیشماری نیز در شمال ژاپون جای گزیده‌اند که بعضی ازآنها در فصل زمستان برای ورزش اسکی روی یخ یا «Patinage» مورد استفاده قرار میگیرند.

اطراف دریاچهٔ کوم[2] در ایتالیا بعلت کمی رطوبت نسبی عامل عمدهٔ

1_ Bourget.   2_ Côme.

جذب توریست شده است .

کوتاه سخن آنکه دریاچه‌ها بیش ازرودخانه‌ها[۱] بوسیلهٔ مسمومیت تهدید میشوند و تعادل بیولوژیکی خود را از دست داده و حالت نفرت‌انگیز پیدا میکنند وآبهای آن نه تنها مشکلات عمده‌ای برای سلامت محیط و زیست فراهم میسازند بلکه تمام زندگی دریائی براثر کاهش پریودیك مقدار اکسیژن تهدید شده بمرگ محکوم میگردد .

تکوین و احیاء مجدد دریاچه‌ها محققاً آرزوی‌همه‌است، اما باید دانست تولد مجدد آن نه تنها بسیار مشکل است بعلاوه هزینهٔ زیادی نیز میطلبد .

منابعی که در تهیهٔ این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است :

1_ Colas (René) : La Pollution des Eaux.
2_ J. Billet et J. Loup : R . G . A . 1971 , № 4 . La bioclimatologie Lacustre.
3_ Edouard Bannefous_1970. L'Homme ou la Nature.
4_ «Water and air Pollution» . Humane environment 1972 .

۱ـ در رودخانه‌ها مواد بطور منظم بسوی دریا همراه جریان آب کشانده میشود . بعلاوه طغیانهای رودخانه نیز نقش عمده‌ای بعنوان تخلیه مواد زائد بعهده دارند ولی عملا چنین پدیده در دریاچه‌ها صورت نمیگیرد با اینکه دریاچه در مسیر جریان رودخانه نیز قرار گرفته باشد . سرعت جابجائی آب در چنین حالت نیز چندان سریع نیست و بستر آن نیز برای عمل «توربلانس» بسیار عمیق است بنابراین در دریاچه‌ها مواد آلوده در اعماق متراکم شده و درهمانجا باقی میمانند و موجب افزایش آلك‌ها گشته و بدین صورت تعادل بیولوژیکی آن ازبین می‌رود.

احمد خانی و منظومهٔ «مم و زین»

عبدالحمید حسینی

خانی که از ستارگانِ قَدْرِ اول آسمان ادبیات کُردی به شمار است در قرن یازدهم هجری چشم به جهان گشود . بنا به گفتهٔ مینورسکی خاور شناس روسی در این چند قرن اخیر مادر دهر چنین شاعری را به خود ندیده وهیچ یك ازشاعران کرد نتوانسته‌اند خود را بەگرد خانی برسانند .

خانی در زمان خود یکّه تاز میدان علم و ادب بوده و بیش ازصد نفر طلاب علوم دینی در حلقهٔ درس وی تلمذ می‌کرده‌اند .

خانی به زبان و ادبیات عربی و فارسی نیز مسلط بوده و به هردو زبان دیوان شعر داشته ، لکن اشعار فارسی وعربی وی به‌صورت پراکنده و متفرق در حواشی و تعلیقات کتب علمی و دینی آن زمان نوشته شده است، و روی این اصل دسترسی به اشعار فارسی و عربی وی مشکل است. درمیان خاورشناسان وپژوهشگران تنها رودنکو و امین زکی بگ ازاشعار فارسی و عربی خانی یاد می‌کنند .

شعرای کرد بالاتفاق معترف به خداوندگاری خانی درعالم شعر و ادبیات می‌باشند و همگی در مقابل وی سر تعظیم فرود آورده از وی باکرنش یاد می‌کنند . چنانکه حاج قادرکویی که درقرن سیزدهم هجری

زندگی می‌کرده ، خانی را شاهباز فضای علیین خوانده می‌گوید :

ئەحمەدی‌خانی ساحێبی‌مەم وزین شـاهبـازی فـەزای علییـن

ترجمهٔ فارسی :

احمد خانی صاحب مم و زین ـ شاهباز فضای علیین .

و نیز همو گوید :

لەمەجموعی دووەل سۆران و بۆتان

لـە سایـەی ئـەم کتێبە ناسراوە

ترجمهٔ فارسی :

در مجموع دول سوران و بوتـان در سایهٔ ایـن کتـاب شنـاختـه شده است .

هەژار، شاعر معاصر، خانی را این چنین می‌ستاید :

زۆر زانـی و بیـر و وبێژەوانی پارچێکە بڕا به بەژنی خانی

خانی وەکو ژۆژە،تیشکی‌داوێ پێی ناوێ بدەم پەسندی تاوێ

ئەو بـاغی گولاَن و من بژاردم بییر لەو دەکەم ودەڵێم‌هەژارم

ترجمهٔ فارسی :

دانشمندی و اندیشمندی و شاعری ، جامه‌یی است که بر قامتِ خانی بریده‌اند .

خانی‌مانند خورشید است، نور افشانی می‌کند، شایسته نیست من خورشید را ستایش گویم .

او باغ گل است و من وجین‌ام و به‌وی می‌اندیشم، به‌خود می‌گویم سیه چاره‌ام .

دریغا شخصی بدین بزرگی مقام شرح حال وتاریخ زندگیش ناقص

و برما مجهول است، آنچه از شرح حال خانی به‌دست ما رسیده قطره‌یی است از دریا و اندکی است از بسیار .

استاد احمد بن الیاس بن رستم بیگ مشهور به خانی بنا به شواهدی‌که از آثار وی در دست‌است به سال ۱۰۶۱ هجری برابربا۱۶۵۰ میلادی در شهر بایزید از شهرهای کردنشین ترکیه چشم به جهان‌گشود. خانی در پایان‌کتاب مەم و زین تاریخ تولد خود را چنین بیان می‌کند :

لەورا کوو دەماژ غەیب فەك بوو   تاریخ هەزار و شەست ویەك بوو[۱]

ترجمهٔ فارسی :

زمانی که از غیب (رحم مادر) جدا شدم ـ تاریخ هزار و شصت و یك بود .

خانی در مدرسهٔ علمیّهٔ مرادیّهٔ بایزید به تحصیل علوم قدیمه پرداخت . پس‌ازآن‌که مقدمات علوم متداوله را در مسقط‌الرأس خود فرا گرفت ، جهت تکمیل آن به مدارس علمیهٔ اُرفه orfa ، اخلاط axlât و بتلیس و مصر شتافت و در خدمت مدرسین و علمای اعلام عصر خود تلمذ کرد و سرانجام در علوم قدیمه سرآمد اقران گردید . و چون برعلوم متداولهٔ آن زمان یعنی صرف و نحو و بدیع و بیان وتفسیر وکلام وغیره فایق آمد از طرف مجتهدین مدرسهٔ علمیهٔ بتلیس به دریافت گواهی‌نامهٔ افتاء و تدریس نایل شد .

خانی پس از فراغت از تحصیل علوم به زادگاه خود یعنی شهر بایزید مراجعت‌کرد و تاآخر عمر در همان شهر به تدریس و ارشاد خلق اشتغال ورزید .

۱ـ رك : مەم و زین خانی ، به اهتمام‌گیومکریانی ، چاپ سوم ، چاپخانهٔ هەولیر (= اربیل) ، ۲۵۸۰ کوردی ، ۱۹۶۸ میلادی ، ص ۱۸۱ .

خاندان خانی همگی اهل دین ودانش بوده و از خوانین بزرگ بوتان Bōtān و بایزید به شمارند ، و تخلّص خانی از همین جا گرفته شده است .

شیخ الیاس پدر خانی چند سال قبل از تولد خانی از شهر بوتان به بایزید مهاجرت‌کرد و درآن شهر سکنی‌گزید .

تاریخ مرگ خانی به درستی روشن‌نیست ودراین باره اختلاف‌نظر بسیار است . گروهی را عقیده براین است که خانی در سن ۵۸ سالگی درگذشته و برخی دیگرمعتقدند که خانی۷۴ سال عمرکرده است. آنچه محقق است این است که خانی بیش از ۴۷ سال زیسته است ، زیرا بنا به‌گفتهٔ خودش در ۴۴ سالگی مشغول تدوین و تنظیم «مەم وزین» گشته وکار آن سه سال تمام طول کشیده است، چنانکه‌گوید :

خەتی تەیە سەر نەویشت و سەرمەشق
سێ سالـە خەتی خەتـا دکەت مەشق[1]

ترجمهٔ فارسی :

سرنوشت و سرمشق خط تو است ـ سه سال است کـه خطِ خطـا تمرین می‌کند .

ئیسال گەهیشتە چهل و چاران وی پیشرەوێ گونـاهـکاران

ترجمهٔ فارسی :

امسال به سن چهل و چهار سالگی رسیدم ـ من پیشرو گناهکاران هستم .

خانی درمنظومهٔ «مەم و زین» شکوای خود را ازاوضاع نابسامان

۱ـ رك : مەم و زین خانی ، چاپ سوم ، اربیل ، ص ۱۸۰-۱۸۱ .

روزگار خود بیان داشته‌گوید: در این زمانه ارزش علم وادب به‌اندازه‌یی پایین آمده که هیچ کسی حاضر نیست اندیشمندان و دانشمندانی چون عبدالرحمن جامی و نظامی‌گنجوی را به خادمی خود قبول کند .

چ- بکه‌مکوو قه‌وی‌که‌ساده بازار نینن ژ قماش را خه‌ریدار
یه‌عنی ژ ته‌مه‌ع دراڤ و دینار هه‌ریه‌ك ژمه‌را وه بوونه دلدار
گه‌ر علم ته‌مام بده‌ی به پوولیك بفروشی تو حكمتی به سوولیك
كه‌س ناكه‌ته مه‌یته‌ری خوه‌جامی رانـاگرتـن كـه‌سه‌ك نـزامی

ترجمهٔ فارسی :

چه‌کنم‌که بازار دانش‌کساد است ـ این قماش را خریدار نیستند .
یعنی به طمع پول و دینار ـ هر یك دلدار (=عاشق) ما شده‌اند .
اگر تمامی دانش را به پشیزی بدهی ـ تو حکمت و فلسفه را به نعلینی بفروشی .

هیچ‌کس جامی را مهتر خود نمی‌کند ـ هیچ‌کسی نظامی را پذیرا نمی‌شود .

خانی چون می‌بیند علم و ادب به اندازهٔ پشیزی در نظر مردم ارزش ندارد بسیار متأثر می‌شود و برای تسلی خاطر دست به دامن ساقی گشته می‌گوید :

ساقیا جرعه‌یی از آن میِ گلگون را در جام جم بریز تا جام را جهان نما کند و برمن معلوم شود که آیا همیشه وضع برهمین منوال خواهد بود ؟

ساقی تۆ ژ بۆ خودێ كـه‌ره‌مكه یه‌ك جورعه‌ی مه‌ی ده جام جه‌م‌كه
دا جـام به‌مه‌ی جهـان نما بیت هـه‌رچی مه اراده‌یه خویـا بیت

دا کەشف ببیت لەبەرمە ئەحوال حەتتا ببیتن مویەسسەر ئیقبال
ادبارا مە وێ گها کەمالی آیا بوە قابلی زەوالی
یا هەروەهە دێ لە ئەستوا بیت حەتتا وەکو دەوری مونتەها بیت[۱]

ترجمهٔ فارسی :

ساقیا بهر خدا کرم کن ـ یك جرعه می در جام جم بریز .
تا جام با می جهان نما شود ـ هرچه ارادهٔ ماست نمایان شود .
تا احوال [جهان] برما پدیدار شود ـ تا اقبال میسّر شود .
بدبختیما در اوج کمال خود میباشد ـ آیا قابل زوال شده است ؟
یا همچنان درگردن خواهد بود ـ تا روز رستاخیز بیاید ؟

آثار و تألیفات خانی :

خانی دارای دیوان شعر و تألیفات زیادیبوده ولی متأسفانه بیشتر تألیفات وی در اثر پیشآمدهای ناگوار از بین رفته است . آنچه امروزه ازآثار خانی در دست داریم عبارتند از :

۱ـ **نەو بەهاری پچوکان** (نوبهار خردسالان)

این کتاب فرهنگ منظومی است از عربی به کُردی و میتوان آن را هم سنگ کتاب نصابالصبیان ابونصر فراهی دانست .

این کتاب شامل نه چکامه است، که در وزن و قوافی با یکدیگر اختلاف دارند . اینك دو بیت از دو چکامهٔ مختلف را بهعنوان نمونه در اینجا نقل میکنیم :

رجل (پێ) و رکبه (ئەژنۆ) بطن (سك)
صدر (سنگ) وجید(ئەستۆ)وعین چاف

۱ـ رك ، مەم و زین ص ۳۳ .

ترجمهٔ فارسی :

رجل (پا) ورکبه (زانو) بطن (شکم)ـ صدر (سینه) وجید (گردن) عین (چشم) .

اکحل مروڤی چاڤ بەکل، اشهل مروڤی چاڤ بەڵەك

اشقرو مروڤی چاڤ هێشین، ڕەنگی گەنم‌گون اسمره[1]

ترجمهٔ فارسی :

اکحل (مردی که به چشمش سرمه کشیده باشد) ، اشهل (مردی که چشمش نرگسی و ابلق باشد) ـ اشقر (مردی که چشمش زاغی باشد) ، رنگ گندم‌گون (اسمر) است .

خانی این کتاب را در سال ۱۰۹۴ هجری قمری تألیف‌کرده و آن به‌اهتمام شیخ‌یوسف ضیاالدین پاشا در پاورقی فرهنگ «الهدیةالحمیدیه الی‌اللغهٔ الکردیه» به چاپ رسیده است .

۲- عقیدا کوردی :

خانی در این کتاب از عقاید اسلامی و اصول دین بحث و عقاید اسلامی را با زبان بسیار ساده و قابل فهم برای مردم عامی بیان می‌کند. تاریخ تألیف این کتاب به‌خوبی روشن نیست، ولی احتمال می‌رودکه وی آن را قبل از «مەم و زین» تألیف کرده باشد ، این کتاب در سال ۱۸۹۷ میلادی در شهر استانبول به چاپ رسیده است .

۳- یوسف و زلیخا :

خانی در این کتاب با بیان شیوا و رسا داستان عشقی « یوسف و زلیخا » را به رشتهٔ نظم کشیده و از افسانه‌های عامیانه و متون قرآنی بهره برده است .

۱- رك : مقدمهٔ فرهنگ خال، چاپ یکم، سلیمانیه، ۱۹۶۰ .

تاریخ تألیف این اثر نیز روشن نیست. به‌گفتهٔ استاد گیومکریانی، محقق و دانشمند معاصر کرد، این کتاب هنوز به چاپ نرسیده است.

۴- مم و زین:

شاهکار خانی می‌باشد و دربارهٔ آن به تفصیل سخن خواهیم راند.

خانی غیر از آنچه‌گفته شد تألیفات دیگری نیز داشته است[۱].

خانی غزلیات شیوایی به زبان کردی دارد، که دانشمند و محقق کرد استاد سید صادق بهاءالدین به‌گردآوری آنها پرداخته است.

خانی با تألیف مم و زین، دین خود را نسبت به‌ زبان و ادبیات کردی اداکرده است. هرچند درمقدمهٔ مم و زین، فروتنی‌کرده می‌گوید: من کمتر ازآن هستم که بتوانم اثری بوجود آورم که قابل عرضه کردن به جهان ادب باشد:

خانی ژ کەمالی بی کەمالی	مەیدانی کەمالی دیت خالی
یەعنی نە ژقابیلی و خەبیری	بەلکی بە تەعەسوبی عەشیری
ئینایە نیزام و ئین‌تزامی	کیشایە جەفا ژ بۆ وێ عامی
دا خەلق نە بێژتن‌کوو ئەکراد	بی مەعرفەتن بی ئەسل و بنیاد
ئەنواعی ملل خودان کتیبن	کرمانج تەنی دە بی حسیبن
هەم ئەهلی نەزەر نەبێن کووکرمانج	عشقی نەکرن ژ بو خوە ئامانج
بی بەهرە نە ئەڤ ژ عشقبازی	فارغ ژ حەقیقی و مەجازی

ترجمهٔ فارسی:

خانی درکمال بی‌کمالی ــ میدان‌کمال را خالی دید.

۱ــ رك: تاریخ‌الکرد و کردستان، تألیف امین زکی‌بک، ترجمهٔ محمدعلی عونی، چاپ قاهره، سال ۱۹۶۱، ص ۳۳۷.

یعنی نه از قابلی و خبیری ـ بلکه به تعصب عشیری .
به نظام و انتظام درآورد ـ در این راه سالیانی رنج برد .
تا مردم نگویندکه کردها ـ بی‌معرفت‌اند ، بی‌اصل و بنیاد .
انواع ملل خداوندان‌کتاب هستند ـ تنهاکردها هستندکه از این گنجینه بی‌بهره‌اند .
هم اهل نظر نگویندکه‌کردها‌ـعشق را برای‌خودآماج نکرده‌اند.
از عشقبازی بی‌بهره‌اند ـ فارغ از [عشق] حقیقی و مجازی .

ترجمه‌هایی‌که از مم و زین در دست است :

« مم و زین » شاهکار احمد خانی نظر خاور شناسان و محققین را به خود جلب‌کرده و در میان ادبیات جهانی قدر و منزلتی شایسته احراز نموده است .

این شاهکار ادبی به زبانهای روسی، فرانسوی، انگلیسی،آلمانی، عربی، ترجمه شده و خاورشناسان در معرفی آن به جهان علم وادب سهم به سزایی داشته‌اند .

حال به اجمال به ذکر ترجمه‌های « مهم و زین » پرداخته نظر مترجمین و خاورشناسان را در این باره بازگو می‌کنیم :

۱ـ شاید برای اولین بار «مهم و زین» خانی نظر «اوژن پریم» و «آلبرت سوسن» را به خود جلب‌کرده باشد، این دو خاورشناس متن مهم و زین را با ترجمهٔ آلمانی آن در سال ۱۸۹۰ درکتاب «مجموعهٔ حکایات و سروده‌های کردی» به‌گویش «تورآبدین» و «بۆتان» منتشر وآن را به عالم ادبیات معرفی‌کردند ، لکن متنی‌که «پریم» و «سوسن» انتشار دادند ملخص و بطورکلی ناقص است .

۲ـ « آ . و . ن . لوکوك » در سال ۱۹۳۰ قسمتهایی را از مهم و زین منتشر ساخت‌که به نظر « رژه‌لسکو » خاور شناس فرانسوی چندان حایز اهمیت نیست .

۳ـ «هوگوماکاس» درسال۱۹۲۶ از قول یك نفرازاهالی «ماردین» واقع درکردستان ترکیه خلاصه‌یی را ازمتن «مهم و زین» به‌چاپ رسانید که قابل توجه نمی‌باشد .

۴ـ خاور شناس فرانسوی « رژه‌لسکو » در سال ۱۹۴۰ تحقیقات دامنه‌داری درمورد زبان و ادبیات‌کردی‌کرده ونتیجهٔ مطالعاتش را دربارهٔ افسانه‌های‌عامیانهٔ کُردی به ویژه افسانهٔ « مهم و زین » ، به‌عنوان جلد دوم‌کتاب مشهورش «Texts kurds» با همکاری انستیتوی فرانسوی دمشق به نام «مهم آلان» به چاپ رسانیده است .

« لسکو » در بادی امر از متون « Mišō » وامیر جلادت بدرخان، دانشمند و محققِ‌کرد ، به عنوان متن اصلی و از متن «صبری» به‌عنوان متن علی‌البدل استفاده کرده ، و ازکردهای سوریه کـه اطلاعـاتی دربارهٔ افسانهٔ «مهم و زین» داشته‌اند بهره برگرفته است .

لسکو دربارهٔ «مهم و زین» خانی این‌گونه اظهار نظر می‌کند :

«مهم و زین» خانی به تحقیق یکی ازبزرگترین شاهکارهای ادبی کردو خاورمیانه در نه قرن اخیر می‌باشد. «مهم و زین» خانی بابیان‌ساده و زبان گویایی با خوانندهٔ خود صحبت می‌کند و خواننده را از وضع اجتماعی و برگزاری مراسم وطرز تفکر مردمان آن زمان‌آگاه می‌سازد.

« لسکو » درمقدمهٔ کتاب خود تابلویی ازاختلاف‌متون ومقایسهٔ نسخ از گویشهای متنوع کردی که در کردستان سوریه به دستش رسیده

است، بدست می‌دهد . واین تابلوشاخص خوبی برای مطالعهٔ متون‌مختلف به شمار رفته از اهم کارهای تحقیقی در مورد «مم و زین» می باشد .

۵ـ پروفسور « اسکارمان » خاورشناس و محقق آلمانی در سال ۱۹۰۳ـ۱۹۰۹ ، متون جالب وارزنده‌یی را ازگویش مکریان‌جمع‌آوری کرده که یکی از این متون ، متن عامیانهٔ مم و زین است. اسکارمان می‌گوید : مم و زین ارزنده‌ترین اثر ادبی کُرد می‌باشد .

۶ـ «الکساندر ژابا» خاور شناس روسی که در شهر « ارض روم » عضو کنسولگری روسیه‌بود ، پس ازآشنا شدن با زبان کُردی ترکیه ، و دسترسی پیدا کردن به « مم و زین » خانی شیفته و مجذوب آن شد و به بیان جزیل و عبارات رسا ، نقدی برمم و زین خانی نوشته است، وآن را به زبان فرانسوی ترجمه نمود . متأسفانه اثر « ژابا » تا سال ۱۸۵۹ منتشر نشد ودراین‌سال «لیرخ» خاورشناس‌فرانسوی‌آن را به‌چاپ رسانید.

۷ـ «رودنکو» خاور شناس معاصر شوروی در سال ۱۹۲۶ مم و زین‌خانی را به زبان روسی‌ترجمه‌کرده ومتن‌کردی وترجمهٔ‌روسی‌آن را در یك مجلد به چاپ رسانیده است. رودنکو در مقدمهٔ کتاب خود نقد بسیار جالب و مفصلی برمم و زین خانی نوشته است و در پایان تحقیقات خود دربارهٔ «مم و زین» خانی این چنین اظهار نظر می‌کند :

« مم و زین » احمد خانی در زمرهٔ بزرگترین شاهکارهای ادبی جهان است ، و درکمال اطمینان می‌توان اذعان داشت این اثر جاویدان خانی، همسنگ شاهنامهٔ فردوسی و ایلیاد و ادیسهٔ «هومر» می‌باشد .

۸ـ « ئوربیلی Urbily » خاور شناس گرجی ، در مقدمهٔ کتابی که به مناسبت سالروز درگذشت « روستافیلی Rostâfily » شاعر شهیر گرجی

انتشار داده خانی را در زمرهٔ فردوسی به شمار آورده است .

تأثیر و تجلی مم و زین در ادبیات کردی

مم و زین شاهکار احمد خانی در فرهنگ و ادب کردی نفوذکرده و تأثیر گذاشته است و شعاع عمل آن بیشتر از آن است که بتوان بطور شایسته و مطلوب در آن باره سخن گفت ، لکن در اینجا به طور مختصر تأثیرات مهم و زین را در ادبیات کُرد اعم از کلاسیك و عامیانه بازگو می‌کنیم .

در مهم و زین خانی نکات دقیق و دستورات عالی اخلاقی زیاد به چشم می‌خوردکه به علت زیبایی و جاذبه‌یی که داشته است به صورت تمثیل برسرزبان خاص و عام افتاده است .

مهم و زین در ترانه‌های عامیانه نیز نفوذ کرده و شاعر عامی‌غالباً این دو را به‌عنوان‌مشهورترین‌عاشقان و با وفاترین‌آنان شاهد می‌آورند.

حالّی بووی له لەرزیینم   یەخەت لادە بت بیینم
چم کردووە کەژالّ گیان دەکولیننیوە بریینم
خۆ من وەك کاکە مەمیم، عاشق بەخاتوزیینم[1]

ترجمهٔ فارسی :

ازلرزش وارتعاش من‌حالی‌شدی ـ یقه‌ات را کنار بزن تا ترا ببینم. کەژالّ[2] جان چه‌کرده‌ام زخم مرا خراش می‌دهی ـ من مانند کاکه مهم ام، شیفته وعاشق خاتو زین می‌باشم .

۱ـ از ترانه‌های آواز خوان هنرمند آقای محمد مامله است .

۲ـ کەژال ؛ نام است برای دختران .

مەم و زین در ادبیات کلاسیك کردی نفوذکرده ، بەطوریکه تمام آثار ادبی را تحت‌الشعاع خود قرار داده ، و به ندرت می‌توان دیوانی را پیدا کرد که از مەم و زین خانی متأثر نشده باشد . اینك برای روشن کردن مطلب از سه متن مختلف‌کردی‌که هرسه به زبان کردی مکریانی یا سورانی است نام می‌بریم :

۱ـ مەم و زین عامیانهٔ رحمن بکر که در سال ۱۹۰۳ آن را به پروفسور اسکارمان خاورشناس شهیر آلمانی دیکته‌کرده است .

قدر مسلم آن است که این بیت ازکردستان ترکیه بوده و بەزبان سورانی یا مکریانی ترجمه شده است .

۲ـ مەم و زین اثر حاج توفیق معروف به «پیره مێرد»

مرحوم علامه استاد «پیره مێرد» سلیمانی ، باالهام‌گرفتن ازمەم و زین خانی نمایشنامهٔ (مەم و زین) خود را به نظم درآورد، مەم وزین پیره مێرد بدون تردید یکی از بزرگترین شاهکارهای ادبیات کُردی به شمار می‌رود .

۳ـ مەم و زین هەژار :

عبدالرحمن شرفکندی متخلص به هەژار در سال ۱۹۵۸ مەم و زین خانی را ازگویش «بادینانی» بەگویش «مکریانی» برگردانده، و در سال ۱۹۶۰ به چاپ آن اقدام نمود . هەژار درمقدمهٔ این‌کتاب می‌گوید:

اینکه من مەم و زین خانی را ازکردی بەکردی ترجمه کردم ، به دلایل فراوانی است که اهم آنها عبارتند از :

۱ـ چون مەم و زین خانی مشحون از لغات ثقیل عربی و ترکی بود .

۲ـ احتمال میرفت به مرور زمان مردم از فهم مطالب بکر و تشبیهات آن عاجز شوند .

۳ـ با ترجمۀ آن به‌کُردی سره ، به جاودانگی آن کمکی شده و به دیگرگونه آن را به جهان ادب معرفی کرده‌ام .

حال قطعه شعری را ازآن به عنوان نمونه در این‌جا می‌آوریم :

ئەی بوونەیی بوونی دوجیهانان
میوانی خودا لە عاسمانان
شابازی و پاتەخت مەدینە
شانازی بە تۆیە ئەم زەمینە
لەوزەی[1] هەمووکەس بەدوورەکردەت
قامك دە نوێنی مانگ دەبێ لەت
ئامادە کراوە ئەسپی باڵ دار
دا خوازەبە دڵ کەتۆی ببی‌سوار
تیژتر لە بروسکەیەك بەرەوتە
سەرداری فرشتە پێش جڵەوتە
جێ بێڵە بڵندی عاسمانێ
نیز یکی خودا بەژێ کەوانێ
بەوجێ کەدەچی کەسی نەگەیوە
بێ‌پەردە لەگەڵ خودا بپەیوە
بخوازە نیاز ڕە وا دەبن بۆت
بیدوێنە گەلێ لە مەڕ گەلی خۆت

۱ـ این واژه به صورت «ووزه» به معنی طاقت ، قدرت، ازین، در فرهنگ مهاباد ضبط شده است .

ترجمهٔ فارسی :

ای هستی هستِ هردو جهان ـ میهمان خدا درآسمانها .

شهبازی و پایتخت تو شهر مدینه است ـ این زمین به وجود تو افتخار می‌کند .

کردار تو از هرکسی ساخته نیست ـ انگشت نشان میدهی ، و ماه دو نیمه میشود .

اسب بالدار آماده کرده شده است ـ خواستگار است از ته دل که تو برآن سوار شوی .

ازبرق تندروتر در راه رفتن ـ سردار فرشتگان پیشاهنگ تو است.

برجای بگذار بلندی آسمان را ـ نزدیك خدا شده‌ای به اندازهٔ زه یك کمان .

آن جای که تو می‌روی کسی بدان جایگاه نرسیده است ـ بی‌پرده با خدای تکلم وگفت وگوی کن .

بخواه نیازمندیهایت را ، برآورد می‌شوند از برای تو ـ با وی صحبت وگفت وگوکن از برای امت خویشتن .

نظری به وجوه اعجاز قرآن

دکتر مصطفی ثامنی

از آنجائیکه قرآن مشتمل است برعلوم و معارف الهی ، اخلاق فاضله ، احکام و قوانینی متین ، سرگذشتهائی عبرت انگیز ازگذشتگان ، افشاءِ اسرار معاندان و . . . آنهم با عباراتی رسا و بیانی شیوا و دلپذیر ، متفکران وصاحبنظران را بخود متوجه‌کرده و به تعمق و تأمل در خود واداشته است .

هرمحقق و دانشمندی از دیدگاهی در آیاتش نگریسته و دربارۀ آنچه یافته اظهار نظرکرده است .

از جمله گروهی از دانشمندان بدانجهت‌که پیغمبر اسلام (ص) قرآن را معجزۀ خود معرفی فرموده ومورد تصدیق وتأییدهم قرارگرفته، برای شناخت وجه اعجاز آن بمطالعه وتحقیق پرداخته‌اند و حاصل این مطالعات وتحقیقات ، ابداع باب مفصلی دراصل معجزه (تعریف معجزه و شرایط آن ، فرق معجزه با سحر و شعبده وکهانت ، لزوم اتیان معجزه برای انبیاء وطریق اثبات آن) و استخراج وجوهی برای اعجاز قرآن گردیده است .

باآنکه‌مساعی‌این‌دانشمندان دراستخراج وجوه اعجاز قرآن‌شایان توجه‌ودرخورهرگونه‌تمجیدوتقدیراست، جزفصاحت وبلاغت وجه‌دیگری

را بعنوان اعجاز نمیتوان پذیرفت، زیرا این وجوه گرچه هریك به‌تنهائی برای اثبات این مدعاکه قرآن ازجانب خداست وگفتهٔ بشر نمیباشد دلیل قطعی است ولی مورد تحدی قرار نگرفته وتوجیه آنها هم خالی ازاشکال نیست ، و محتمل استکه اطلاق اعجاز برآنها یاتسامحی باشد و یا ناشی ازخلط بین فعل بوجه اعجاز وفعل منتسب بخدا ، واین احتمال از تعبیر قطب راوندی دراین مسأله قوت میگیردکه درجائی گفته است[۱] «ولیس جملة الکتاب معجزة واحدة بل هی معجزات لاتحصی» ونیز . . .[۲] «فلذلك لایجوز ان یقال انّ القرآن معجزاً واحداً ولاالف معجزولا اضعافه» ودرجای دیگر[۳] : «واما من جعل جهة اعجازه ما تضمّنه من الاخبار عن الغیوب فذلك لاشك انه معجز لکن لیس هوالذی قصد به التحدی لان کثیراً من القرآن خال من الاخبار بالغیب والتحدی وقع بسورة غیرمعیّنه» .

وچون اعجاز قرآن بردرستی پیغمبر راستین دلیلی قاطع ودرمقام اتمام حجت والزام متمردان و مخالفان سببی استوار است نمیشود آنرا بوجه یا وجوهی خدشه‌بردار و قابل اشکال توجیه نمود زیرا این وجوه تسامحی یا غیر موجه موجب سستی دلالت و تزلزل سببیت آن میشود و وسیلهٔ تجری بهانه جویان ونابخردان میگردد .

وازآنجاکه این، نکته‌ای اساسی و قابل توجه است ، باعث‌گردید آنچه بنظر رسیده در سطور زیر آورده شود تا شاید وجه اعجاز قرآن آنچنانکه هست روشن گردد .

این مقصود را باذکر وجوهی‌که برای اعجاز قرآن‌گفته شده بطور

---

۱ و ۲ و ۳ ــ به‌نقل علامه مجلسی در بحارالانوار صفحات ۱۲۱ - ۱۲۲ و ۱۲۹ مجلد نوزدهم جزء ۹۲ المطبعة‌الاسلامیه .

اختصار شروع میکنیم وباتوضیح اشکال هریك وبیان نظرخودخاتمه‌میدهیم.

برای اعجاز قرآن وجوهی ذکر شده که عبارت است از :

۱ـ **فصاحت و بلاغت** . یعنی روانی عبارات وشیوائی ورسائی تعبیرات قرآن درحدی است‌که ازعهده فصحا و بلغا خارج است .

این وجه‌درتفسیر المنار[1] وتفسیرالمیزان[2] ازجملهٔ وجوه‌اعجازقرآن بیان شده ودر تفسیرکبیر امام فخر رازی[3] ازجملهٔ سه وجهی‌است‌که به‌علما منسوب‌کرده و دربحارالانوار[4] ورجاءِالغفران فی‌مهمات‌القرآن[5] به جمهور عامّه وخاصّه ازجمله شیخ مفید نسبت داده وخود آنرا تنها وجه اعجاز قرآن دانسته‌اند .

۲ـ **نظم غریب و اسلوب عجیب** . یعنی‌وزن واسلوب قرآن برخلاف روش معهود وکلام منظوم ومنثور بلغاءِ عرب ومخالف مألوف‌کلام ایشان در مطالع ومقاطع وفواصل است .

این ازجملهٔ وجوهی است‌که درتفسیر المنار[6] آمده وعلامه‌مجلسی دربحارالانوار[7] به‌بعضی معتزله نسبت داده .

۳ـ **بلاغت توأم بانظم غریب** . یعنی شیوائی‌ورسائی تعبیرات قرآن با روشی مخالف معهود ومألوف‌کلام بلغاءِ عرب است .

۱ـ ص ۲۰۱-۲۰۳ جلد اول چ سوم مصر .
۲ـ ص ۸۴ - ۹۰ ترجمه جلد اول چ علمیه قم .
۳ـ ص ۱۹۶ جزء ۱۰ طبع اول مطبعة البهیه‌المصریه .
۴ـ ص ۲۲۴ جلد ۱۷ چ حیدری دارالکتب‌الاسلامیه تهران .
۵ـ ص ۵۵ چ سپهر شیراز .
۶ـ ص ۱۹۸ - ۲۰۱ همان کتاب .
۷ـ ص ۲۲۴ جلد ۱۷ همان‌کتاب .

این وجه در بحارالانوار[۱] ورجاءِالغفران[۲] به باقلانی منسوب گردیده وباقلانی خود درکتاب اعجازالقرآن آنرا ازجمله وجوه اعجاز قرآن ، از دیگران بدین عبارت نقل‌کرده[۳]: «ذکراصحابنا وغیرهم فی ذلك ثلاثة اوجه من‌الاعجاز . احدها : . . . والوجه‌الثانی : . . . والوجه الثالث : انّه بدیع‌النظم ، عجیب‌التألیف ، متناه فی‌البلاغة الی الحدالذی یعلم عجز الخلق عنه». واین وجه را باتفصیل وشرحی‌که‌کرده، توضیح نموده .

۴ـ **غیبگوئی** .یعنی درقرآن‌آیات بسیاری‌ازداستانهای‌گذشتگان واسرار منافقان و رویدادهای آینده ، آمده و همه مطابق با واقع است زیرا هیچیك از اهل‌کتاب داستانهای انبیاءِ خود را تکذیب نکردند و منافقان رازهای خود را منکر نشدند ورویدادها هم برخلاف گفتهٔ قرآن نگردیده است .

این وجه درتفسیر المنار[۴] وتفسیرالمیزان[۵] ازجملهٔ وجوه ذکر شده ودربحارالانوار[۶] به بعضی منسوب‌گردیده وامام فخر رازی[۷] آنرا به‌علما نسبت داده وباقلانی دراعجازالقرآن[۸]، داستانهای‌گذشتگان را یك وجه واسرار منافقان را بعنوان وجه دیگر ازاصحاب خود ودیگران نقل‌کرده .

۱ـ ص ۲۲۴ جلد ۱۷ همان‌کتاب .
۲ـ ص ۶۰ مطبعهٔ سپهر شیراز .
۳ـ ص ۴۸ - ۵۱ دارالمعارف بمصر .
۴ـ ص ۲۰۴ - ۲۰۵ جزء اول چ سوم قاهره .
۵ـ ترجمه تفسیرالمیزان ص ۷۸ جلد اول چ دوم چاپخانهٔ علمیهٔ قم .
۶ـ ص ۲۲۴ جلد ۱۷ چ حیدری دارالکتب الاسلامیه تهران .
۷ـ ص ۱۹۶ جزء دهم طبع اول مطبعةالبهیه المصریه .
۸ـ ص ۴۸ و ۵۱ دارالمعارف بمصر .

۵ـ **عدم اختلاف** . این وجه باستناد این آیهٔ شریفه است : « ا فلا یتدبرون القرآن و لوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً» . سورهٔ نساء، آیه ۸۱ .

عدم اختلاف را مختلف توجیه‌کرده‌اند . امام فخر رازی در ذیل آیه سه وجه نقل‌کرده ، اول ازابوبکر اصمّ‌که‌گفته است چون دربسیاری ازآیات رازهای منافقان درموارد گوناکون افشا شده و هیچیك از آنها برخلاف آن رازها نمیباشد . پس مراد ، عدم اختلاف مضمون آیات با آن‌اسراراست. دوم ازابومسلم اصفهانی‌که مراد ازاختلاف‌منفی درآیه را عدم اختلاف در مرتبهٔ فصاحت و بلاغت آیات وسور قرآن دانسته است . سوم ازاظهار نظر بیشتر متکلمین‌که مراد ازعدم اختلاف را ، عدم تناقض درمطالب ومضامین سوره‌ها وآیات‌گفته‌اند . ازکلام باقلانی در طی توضیح نظم بدیع قرآن[۲] برمیآیدکه عدم اختلاف رادردرجه بلاغت قرآن میداند. ودر تفسیرالمیزان[۳] ازنظر مرتبهٔ بلاغت وعدم تنافی مطالب توجیه گردیده ومستفاد ازظاهر تفسیرالمنار[۴] ازجهت مطالب ومضامین میباشدگرچه قسمتی ازعبارت موهم عدم اختلاف لفظی نیز هست (مقصود آنکه ، عدم اختلاف «بهریك ازتوجیهات یاد شده باشد» فوق توانائی علمی وذوقی بشر است).

۶ـ **معارف وعلوم** . یعنی قرآن مشتمل است بریك سلسله معارف الهی واصول عقائد دینی واخلاق فاضله وقوانین واحکام فرعی درعبادات و

۱ـ ص ۱۹۶ - ۱۹۷ همان‌کتاب .

۲ـ ص ۵۳ و ۵۵ همان‌کتاب .

۳ـ ترجمهٔ تفسیر ص ۸۱ - ۸۲ همان‌کتاب .

۴ـ ص ۲۰۵ - ۲۰۶ همان‌کتاب .

معاملات وسیاسات واجتماعیات که تشریح آنها از عهدهٔ بشر خارج است .

این وجه در تفسیر المنار[۱] و تفسیر المیزان[۲] ذکر گردیده و در تفسیر - المیزان آنرا به دو آیهٔ «ونزّلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شی» سورهٔ نحل آیه ۸۹ وآیهٔ «و لارطب ولایابس الا فی کتاب مبین» سورهٔ انعام آیه ۵۹ و آیات دیگری که ذکر نکرده ومدعی است در آنها هم تحدی بعلم شده استنادکرده .

۷ـ **عجز زمان ازابطال مطالب قرآن** . یعنی قرآن دربارهٔ انواع مخلوقات وکیفیت آنها مطالبی بیان کرده و توضیحاتی نموده که با تحول علوم وفنون وپیشرفت بشر در آنها ، ابطال نگردیده وباطل شدنی نیست .

این وجه درتفسیر المنار[۳] آمده

۸ـ **بیان مسائلی که برای مردم مجهول بوده** . یعنی قرآن مشتمل برتحقیق مسائل علمی و تاریخی بسیاری است که در زمان نزول ، برمردم آنروز مجهول بوده ودر اعصار بعد باتحقیقات دانشمندان معلوم گردیده مانندآیهٔ: «وارسلنا الریاح لواقح» . وعمل لقاح درنباتات و نظائر این آیه.

این وجه درتفسیر المنار[۴] ذکر شده .

۹ـ **اعجاز قرآن از جهت شخص پیغمبر**. یعنی ظهور قرآن باآنهمه معارف وحقایق علمی واخلاقی ومنتهی درجهٔ فصاحت و بلاغت که دانشمندان دربرابر آن سر تعظیم فرود آوردند وادبا وسخن‌سنجان درمقابلش عاجز

۱ـ ص ۲۰۶ - ۲۰۷ همان کتاب .

۲ـ ص ۷۵ - ۷۷ ترجمهٔ تفسیر همان کتاب .

۳ـ ص ۲۰۷ - ۲۰۹ همان کتاب .

۴ـ ص ۲۱۰ - ۲۱۴ جزء اول چ سوم قاهره .

ماندند، از شخص درس نخوانده و استاد ندیده‌ای چون پیغمبر که دو سوم عمرش در محیطی مانند عربستان سپری گشته، دلیل روشنی بر اعجاز قرآن است.

این وجه درتفسیرالمیزان[1] آمده و به آیهٔ «قل لوشاء الله ما تلوته علیکم و لاادریکم به فقد لبثت فیکم عمراً من قبله افلاتعقلون» سورهٔ یونس آیه ۱۶ استنادگردیده.

۱۰ـ **صرفه**. یعنی ممانعت‌کردن خدا ازمعارضه بمثل.

این وجهی است که باقلانی در اعجازالقرآن[2] بعنوان «فان قیل» بدان اشاره کرده و ازآن جواب داده و در تفسیرالمیزان[3] به بعضی علمای اسلام نسبت داده شده و در تفسیرالمنار[4] به بعضی علمای معتزله منسوب گردیده ودربحارالانوار[5] ورجاءِالغفران[6] ازسید مرتضی وجماعتی ازعامه از جمله‌نظام وپیروان وی نقل‌کرده وگفته‌انددرکیفیت آن‌بین ایشان اختلاف است. عقیدهٔ نظام وپیروانش اینست‌که فصحا و بلغا قدرت برمعارضه داشتند ولی‌خداوند ایشانرا ازمعارضه‌منصرف‌گردانید ونظر سید مرتضی‌اینست‌که ایشان علم به نظم قرآن و کیفیت‌کلامی‌که مساوی با آن باشد داشتند و آوردن بمثل، ازچنین‌کسانی‌معتاداست نهایت‌آنکه هروقت‌درمقام معارضه برمیآمدند خداوند این علم را ازایشان میگرفت.

۱ـ ترجمهٔ تفسیر ص ۷۷ - ۷۸ جلد اول چ دوم چ علمیه قم.
۲ـ ص ۴۱ - ۴۴ چ دارالمعارف بمصر.
۳ـ ترجمه تفسیر ص ۸۶ همان‌کتاب.
۴ـ ص ۱۹۸ همان‌کتاب.
۵ـ ص ۲۲۴ جلد ۱۷ چ حیدری دارالکتب الاسلامیه تهران.
۶ـ ۹۰ - ۹۱ مطبعه سپهر شیراز.

این بود خلاصهٔ وجوهی که برای اعجاز قرآن گفته شده وپیش از بررسی آنها به‌ذکر سه مقدمه میپردازیم :

اول ـ چون فعل معجزه بمنظور تصدیق نبوت نبی‌است (لیهلك من هلك عن بیّنه ویحیی من حیّ عن بیّنه) ، حکمت اقتضامیکند ازافعالی باشد ودرشرایطی انجام پذیردکه برای هیچکس کوچکترین جای تردیدو نقطهٔ ابهامی درآن باقی نماند تااتمام حجت شود . واین درصورتی است که: اولا ـ فعل وکیفیت آن قابل درك و تشخیص باشد چه اگر قابل درك نباشد قابل تصدیق هم نخواهد بود ولذا معجزهٔ هرپیغمبری فعلی متناسب باعلوم و فنون عصر خود بوده و بهمین جهت مورد تشخیص وتصدیق قرار گرفته . ثانیاً ـ لازم است فعل و وجه اعجاز آن معرفی گردد تامورد توجه قرارگیردوچگونگی آن دانسته شودوگرنه بابی‌توجهی مردم انجام میگیرد وکیفیت آن معلوم نمیشود . ثالثاً ـ باید مورد تحدی قرار گیرد تانسبت بآن بی‌تفاوت نباشند ومسأله را جدی تلقی کرده ، درمقام معارضه برآیند، چه درغیراینصورت به‌کیفیت آن نمی‌اندیشندویادرمقام معارضه برنمی‌آیند ودرنتیجه به‌قصور خود وخرق عادت بودن آن واقف نمی‌شوند وبهمین‌جهت است‌که در آیهٔ شریفه پس‌از تحدی حتی تهدیدکرده که : «فان لم‌تفعلوا ولن‌تفعلوا فاتّقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدّت للکافرین.» سورهٔ البقره آیه ۲۲ . وبدیهی است‌که درصورت انتفاء هریك از شرایط سه‌گانهٔ فوق ، فعل معجزه شناخته نخواهد شد وشناخته نشدن آن باعث عدم‌تصدیق‌به‌نبوت‌پیغمبر خواهدگردیدواین نقض‌غرض‌وخلاف‌حکمت‌است.

دوم ـ چون رسالت پیغمبر اسلام عمومی وبرای مردمان همه‌ادوار است پس معجزهٔ او هم باید باقی باشد واین مستلزم استمرار تحدی‌است.

بنابراین باتوجه به‌عدم تساوی مکلفین دروضع وشرایط موجود خود از قبیل دوری و نزدیکی بزمان پیغمبر ، آداب ورسوم ، شرائط زندگی، تحول فکری ، ترقی وتکامل درعلوم وفنون ، انحطاط درجهات دیگر و بالاخره تمام عوامل ومقتضیاتی‌که موجب اختلاف جوامع بشری درجاهای مختلف ودر ادوار و اعصار است ، لازم مینمایدکه وجه اعجاز قرآن چیزی باشد که با اینهمه اختلافات و پدید آمدن دگرگونیها ، در تمام اعصار ، مورد تصدیق وتأیید قرارگیرد تا همانطورکه برای معاصران زمان پیغمبر دلیل قطعی بوده، برای متأخران‌هم درهروضع‌وشرایطی‌که هستنددلیل‌قطعی باشد.

سوم ـ چون فعل معجزه برای اثبات عجز دیگران بمنظورتصدیق نبوت پیغمبراست، باید بعنوان اعجاز خلق شود وغرض وهدف از ایجاد آن بوجود آوردن کیفیت اعجاز باشد . بعبارت دیگر معجزه فعلی است که خارج ازمجاری طبیعی و بیرون ازعلل واسباب ظاهری باشد و بعنوان اعجاز بوجود آید . پس هرفعل خارق عادتی معجزه نیست زیرا چون انگیزهٔ فاعل درانجام فعل امور مختلفی میتواند باشد ممکن است فعل‌را بجهت‌دیگری وبوجه‌غیراعجازایجادکندچنانکه افعال خارق‌العادهٔ بسیاری که درمقام اعجاز ومورد تحدی نبوده واقع شده وکسی هم آنها را معجزه نمیداند مانند ارهاصات[1] و نظائر آن . لذا بایدگفت معجزه اخص از خرق عادت است . بنابراین اثبات وجه اعجاز به‌دلیل نیاز دارد وبنظر میرسد

۱ــ ارهاصات‌جمع‌ارهاص‌وارهاص‌خرق‌عادتی‌است‌که پیش ازبعثت‌بجهت اظهار واعلام مبعوث‌گردیدن پیغمبر انجام میگردد مانند شکاف برداشتن ایوان‌کسری وخاموش شدن آتشکدهٔ فارس و قصهٔ اصحاب فیل ومانند اینها . رجاءالغفران ص ۳۱ وتجریدالاعتقاد ص ۱۹۷ چ‌گلبهار اصفهان .

متکلمین بهمین منظور تحدی را در تعریف معجزه[1] قید کرده باشند چه وقتی فاعل دیگران را بمعارضه میطلبد، معلوم میشود در بوجود آوردن فعل اراده وعنایتی به برتری جوئی و تفوق طلبی دارد و فعل را باین لحاظ ایجاد کرده است بنا بر این برای اثبات وجه یا وجوه اعجاز قرآن باید دید تحدی بچه چیز است و از مدلول تحدی وجه اعجاز آنرا کشف کرد.

اینك باتوجه بمقدمات فوق به بینیم از آیاتی که وجوه اعجاز بآنها استناد شده تحدی استفاده میشود یانه؟ واگر استفاده میشود، تحدی بچه چیز است؟

آیات مورد استناد عبارتند از:

۱ـ **ونزلنا علیك الکتاب تبیانا لکل شی‌ء**. سوره نحل آیهٔ ۸۹. (واین کتاب را برتو فرو فرستادیم تا هرچیزی را (هرمطلب دینی مورد نیازی)[2] را بیان کند).

عدم دلالت این آیه برتحدی واضح است و نیازی بشرح وتوضیح ندارد زیرا اگرچه باداشتن دلائل وشواهدی میدانیم که هیچکس نمیتواند کتابی که شامل هرچیزی باشد بیاورد ولی تنها تذکر این نکته که قرآن هرمطلبی را بیان میکند نه بمعنی دعوت دیگران بمعارضه است و نه بمعنی معجزه بودن قرآن.

۲ـ .... **ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین**. سورهٔ انعام آیهٔ ۵۹. (نیست تر وخشکی جز آنکه درکتاب مبین (نوشته شده در لوح محفوظ ـ

۱ـ درکتاب رجاء الغفران ص ۱۶ معجزه را ازقول مشهور چنین نقل کرده: انه امر خارق للعادة مقرون بالتحدی مع عدم المعارضه.

۲ـ تفسیر بااستفاده ازمجمع البیان جلد دوم ص ۴۶ چ سنگی تهران.

فراموش نشده[1]) است).

این عبارت قسمت آخر آیه است و برای روشن شدن مفهوم آن اصل آیه را در اینجا ذکر میکنیم: و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو ویعلم ما فی‌البرّ والبحر وما تسقط من ورقةالایعلمها و لاحبّة فی ظلمات الارض ولارطب ولایابس الا فی‌کتاب مبین.(وکلیدهای غیب (خزائن‌غیب) نزد خدا است‌کسی جز او آنهارا نمیداند وآنچه را درخشکی ودریااست میداند وبرگی ازدرختی نمی‌ریزد جز آنکه آنرا میداند ونیست دانه‌ای در دل زمین و نه تر و خشکی جز آنکه در کتاب مبین است). چنانکه می‌بینیم مفهوم ظاهر آیه درموردعلم خداوند میباشدکه ازهرچیزی‌آگاه است وکتاب مبین به (مکتوب فی لوح محفوظ وبقولی دیگر به محفوظ غیرمنسی و لامغفول عنه[2]) تفسیر شده. بنابراین اولا کتاب مبین بمعنی قرآن نیست تا ازآن این نتیجه‌گیری شودکه چون هیچ چیزی نیست‌که درقرآن نیامده باشد وآوردن‌کتابی نظیرآن از غیر خدا امکان ندارد پس قرآن ازنظرعلمی معجزه است. وثانیاً اگر فرض‌کنیم‌که‌کتاب مبین بمعنی قرآن باشد، مفهوم این آیه مانند آیهٔ قبل میشودکه نه دلالتی برتحدی دارد ونه برمعجزه بودن قرآن زیرا براین فرض معنی آیه چنین میشود که خداوند همه چیز را میداندو قرآن هم حاوی هرچیزی است ومستفاد ازاین‌کلام جز بیان وسعت علم خدا وجامعیت قرآن چیزدیگری نیست.

۳ـ **قل لوشآء الله ما تلوته علیکم و لاادریکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله ا فلاتعقلون**. سورهٔ‌یونس آیه ۱۶.(بگو اگر خدا میخواست قرآن را برشما نمی‌خواندم وشما را بآن آگاه نمیکردم، من مدّتی پیش ازآن

۱ و ۲ـ مجمع‌البیان جلد اول ص ۳۵۳ همان‌کتاب.

دربین‌شما بودم (درآن‌سالها ادعای‌پیغمبری نمیکردم‌واین احکام‌را نمیگفتم)[1] آیا (دراین باره) نمی‌اندیشید) .

مفاد آیه اینست‌که پیغمبر آنچه‌ازقرآن واحکام‌آن‌را بیان‌میکند ازجانب خدا وخواست خداست ، نه ازطرف خود زیرا اگر ازپیش خود میبود درسالهای قبل‌هم چنین‌کلماتی واحکامی را میگفت وچنانکه ظاهر است دراین آیه هیچگونه تحدی نیست .

۴ـ ا **فلایتدبرون القرآن ولوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا** . سوره نساءِ آیه ۸۱ . (آیا در قرآن نمی‌اندیشند ؟ اگر از طرف غیرخدا بود اختلاف زیادی درآن میدیدند) .

آنچه ازاین آیه استفاده میشود تذکر این نکته است‌که اگر در قرآن تأمل وتدبر شود معلوم میگردد ازطرف خداست.زیراکلام مخلوق نمیشود عاری ازاختلاف باشد ونتیجه‌اینست‌که‌انتساب قرآن‌بخدا، بدلیل عدم اختلاف، ثابت است. بنابراین بمفهوم این‌آیه و شواهد دیگر گرچه میدانیم‌که مردم نمیتوانندکلام غیرمختلف بیاورند ولی درآیه بآن‌تحدی نشده ونفرموده اگر بتوانیدکلام غیرمختلف بیاورید .

۵ـ **ام یقولون‌تقوله بل‌لایؤمنون فلیأتوا بحدیث مثله انکانوا صادقین** سوره طور آیه ۳۴ (میگویند آنرا خود ساخته و پرداخته، اینها ایمان نمی‌آورند ، اگر راست میگویند سخنی مانند آن بیاورند) .

۶ـ **ام یقولون افتراه قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون‌الله انکنتم صادقین** . سوره یونس آیه ۳۸ . (آیا میگویند قرآن را بخدا افترا بسته ، بگو اگر راست میگوئید یك سوره مانند آن بیاورید

۱ـ مجمع‌البیان جلد اول ص ـ همان کتاب .

وجز خدا ازهرکسی میتوانیدکمك بگیرید) .

۷ـ **ام یقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان‌کنتم صادقین**. سوره هود آیهٔ ۱۳ (میگویندبدروغ آنرا بخدا نسبت داده ، بگو اگر راست میگوئید ده سوره مانند همین سورهای افترائی ! بیاورید وازهرکسی جز خداکمك بگیرید) .

۸ـ **وان‌کنتم فی ریب ممانزلنا علی‌عبدنا فأتوابسورة من مثله وادعوا شهدائکم من‌دون‌الله ان‌کنتم‌صادقین . فان لم تفعلوا ولن‌تفعلوافاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت‌للکافرین** . سوره البقره آیهٔ ۲۳ و ۲۲ (اگر درآنچه بربندهٔ خود نازل کرده‌ایم واقعاً تردید دارید ، یك سوره مانند آن بیاورید وجز خدا ازیارانتان‌کمك بگیرید واگر نیاوردید وهرگز هم نخواهیدآورد پس، ازآتش‌آماده شده برای‌کافران‌که مردم وسنگها هیزم آن هستند بترسید) .

دراین چهارآیه باصراحت‌تمام‌تحدی‌شده چه‌بکسانی‌که درانتساب قرآن بخدا تردیدکرده وگفته‌اند ساخته وپرداختهٔ پیغمبر است امرشده که اگر راست میگوئیدکتابی مانند آن (فلیأتوا بحدیث مثله) ، ده سوره مانندده‌سورهٔ آن (فأتوا بعشرسور مثله) ویك‌سوره مانندسوره‌ای ازقرآن (فأتوا بسورة مثله ـ فأتوا بسورة من مثله) بیاورید . ودرآیهٔ اخیر اگرچه بقرینهٔ تردید مخالفان در «ما»ی «ممانزلنا» عود ضمیر در «من مثله» به کلمهٔ «ما»که‌کنایه ازقرآن میباشد ارجح است ولی بفرض اینکه به‌کلمهٔ «عبدنا» هم‌که مرجع اقرب است راجع باشد باز بدلالت آیه برتحدی بیك سوره خللی وارد نمیآید زیرا در اینفرض معنی آیه چنین میشود : یك سوره ازکسی مانند پیغمبر بیاورید وبدیهی است‌که سورهٔ خواسته‌شده در

کیفیت باید مانند قرآن باشد .

۹ــ **قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیرا** . سوره اسرا آیهٔ ۸۸ (بگو اگر انس و جن برای آوردن کتابی مانند قرآن گرد هم آیند نتوانند مانند آن بیاورند گرچه بعضی ازایشان بعضی دیگر را پشتیبان باشند) .

این آیه دلالتی برتحدی ندارد چه مضمون آن ، اخبار از ناتوانی آدمیان وپریان است ازآوردن کتابی مانند قرآن واین خبر بمعنی بیان عظمت شأن قرآن ومعجزه بودن آن است و چنین بنظر میرسدکه مفاد آن ، نظیر آیاتی مانند «اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة» و «احل الله البیع و حرم الرّبا» میباشدکه درآنها جعل و تشریع احکام بطورکلی اعلام شده و درمرحلهٔ عمل واجرا، کیفیت وشرائط آن احکام درآیات دیگری به تفصیل بیان میشود . بنابراین دراین آیه قرآن بعنوان معجزهٔ پیغمبر معرفی شده و در مقام اثبات این مدعا ، درآیات ۵ ـ ۶ ـ ۷ ـ ۸ تحدی کرده است . پس بااعلام معجزه بودن قرآن دراین آیه ، آیاتی راکه درآنها تحدی شده باید مورد مطالعه وتأمل قرارداد تادانسته شود تحدی بچه چیزاست و در نتیجه، وجه اعجاز قرآن معلوم گردد.

آنچه از این چهار آیه (آیات مشتمل برتحدی) استفاده میشود وازقرائن وشواهد دیگر بدست میآید اینست که تحدی تنها بوجه فصاحت وبلاغت قرآن است زیرا :

۱ــ ظاهر آیات نشان میدهدکه تحدی درقبال تردیدو نسبت افترای ناروائی است که اعراب به پیغمبر زده‌اند پس بدون تردید روی سخن با آنها است وبنابراین باتوجه باینکه ایشان جز درمیدان فصاحت وبلاغت تبرزی

نداشتند قرآن هم باهمین سلاح آنها را بمبارزه دعوت‌کرده .

۲ـ اعرابی‌که‌دراین‌آیات روی سخن‌بآنهاست درفصاحت و بلاغت قرآن اظهار تردید والقاءِ شبهه میکرده‌اند چنانکه آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ نحل مخالفت ایشانرا دراینمورد بخوبی روشن میسازد:«ولقد نعلم انّهم یقولون انّما یعلّمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان‌عربی مبین». (بخوبی میدانیم‌که‌کافران میگویندقرآنرا بشری باو میآموزد،زبان‌کسی که قرآن را بوی نسبت میدهند غیرفصیح است و این قرآن زبان عربی روشنی‌است[1]). یعنی درصورتیکه پیغمبرقرآنرا ازآدم‌غیرفصیحی آموخته باشد چگونه ممکن است آنرا بااین درجه ازفصاحت وبلاغت‌انشاکند و وازاین استدلال‌بخوبی معلوم‌میشودکه‌مقصود ایشان ازتعلیم، تعلیم‌فصاحت و سخنوری بوده . بنابراین چون هدف مخالفان که بحقیقت با بعمد در انتساب قرآن بخداوند تردیدکرده میگفتند این عبارات از محمد (ص) است وخود او آنها را ساخته وپرداخته وبخدا افترا میزنند ، ایجاد تزلزل دربنیان رفیع وخلل‌ناپذیر فصاحت وبلاغت قرآن بوده ، قرآن هم برای تعجیز واقرار والزام ایشان بهمین‌وجه تحدی‌کرده‌که اگر راست‌میگوئید وانشاءِ چنین عباراتی ازغیرخدا ساخته است مانند آنرا بیاورید .

۲ـ وحدت سیاق آیات مورد بحث خود قرینه‌ای برای تعیین دلالت تحدی بوجه فصاحت و بلاعت قرآن است ، چه در آنها تحدی بدنبال تردید ونسبت افترای‌کافران آمده وبرآن‌مترتب‌گشته وچون در همهٔ آنها مقدمهٔ تحدی یك چیز وآن تردید کافران است مدلول تحدی

۱ـ اعجمی = غیرفصیح . منتهی‌الارب ، وصاحب مجمع‌البیان اعجمی را غیرفصیح معنی‌کرده و گفته است : لم یقل عجمی لان العجمی هوالمنسوب الی العجم وان‌کان فصیحاً والاعجمی هوالذی لایفصح وان‌کان عربیاً .

هم درهریك ازآیات همان است‌که درآیه دیگری میباشد بدینمعنی‌که متحدی‌به‌یکی‌است منتهی‌درآیه‌ای تحدی به‌تمام‌قرآن است و دردیگری به‌ده سوره ودرسومی وچهارمی بیك سوره. بنابراین مورد تحدی‌بایدوجه مشترکی بین تمام قرآن وده سوره ویك‌سوره‌آن باشد وچون و فصاحت و بلاغت تنها وجه مشترك بین آنها است پس تحدی بآن متعین است.

۴ـ فهم اعراب درصدراسلام نشانهٔ بارزی ازتحدی بوجه فصاحت و بلاغت قرآن است زیرا قرآن بزبان‌آنها نازل شده و باآنکه به رموز تراکیب و دقایق‌تعبیرات‌آن وقوف‌کامل داشته ومخاطب به‌تحدی بوده‌اند وقطعاً وجه‌تحدی را بخوبی درك‌کرده‌اند، چنانکه مسلم است به‌محتویات قرآن نپرداخته‌بلکه‌کوشش خودرادرراه معارضه بافصاحت وبلاغت‌آن‌بکار برده‌اند درصورتیکه‌اگر تحدی درآیات بوجه یاوجوه دیگری هم دلالت داشت درمقام معارضه باآن وجه یاوجوه هم برمیآمدند.

نتیجه‌ایکه ازبررسی‌آیات بدست آمد باآنچه در سه مقدمهٔ فوق بیان‌گردیدکاملا منطبق است زیرا در این‌آیات، هم قرآن بعنوان معجزه معرفی شده وهم تحدی‌کرده‌وهم مورد تحدی‌که‌وجه اعجاز قرآن میباشد قابل درك است.

واما دیگروجوه، همانطورکه‌اشاره‌گردید هیچیك ازآنهارا بعنوان وجه اعجاز نمیتوان پذیرفت‌زیرا اولا مورد تحدی نیستند واین ازنتیجهٔ بررسی‌آیات معلوم‌گردید. ثانیاً توجیه آنها غیروجیه است و اثبات این مدعا موکول به‌بیان اشکال هریك ازآنها بطور جداگانه است.

صرفه نمیتواند وجه اعجاز باشد چون:

۱ـ برخلاف ظاهرآیات تحدی است چه‌کلمهٔ «مثله» دراین‌آیات

ظهور دربرتری عبارات قرآن دارد حال آنکه صرفه مستلزم عدم برتری عبارات قرآن ازسایرکلمات است .

۲ـ ممانعت ازآوردن بمثل اگر درست باشد خود خرق عادتی است که به‌اعجاز قرآن هیچگونه ارتباطی ندارد در صورتیکه آیه ۸۸ سوره اسرا (قل لئن اجتمعت الانس والجن تاآخر) بوضوح معجزه بودن خود قرآن را اعلام میدارد .

۳ـ اگر صرفه درست باشد باید از فصحا و بلغا درمواقعی که قصد معارضه نداشته‌اند کلماتی مانند قرآن انشا شده باشد ولی چنین عباراتی درآثار ایشان دیده نشده .

گذشته ازاینها ، هیچ استبعادی نداردکه خدای عالم قادر ، سخنی بالاترازحد ذوق واستعدادی که‌دربندگان خود بودیعت‌گذارده، ایجادکند.

اعجاز قرآن از جهت شخص پیغمبر مورد قبول نیست . چه:اگراعجاز قرآن تنها باین باشدکه ازطرف شخص درس نخوانده‌ای عرضه گردیده ، باید دیگرکتب آسمانی راهم ماننذتورات‌وانجیل بعنوان معجزه پذیرفت زیرا آنها هم ازشخص درس نخوانده‌ای‌چون‌موسی وعیسی‌عرضه‌گردیده، درصورتیکه‌این‌کتابها مسلماً عنوان معجزه‌نداشته‌اند.واگر بجهت اشتمال برمطالب حکیمانه باشد ، پس اعجاز بجهت خود قرآن است واثبات آن دراینفرض نیازی باین نداردکه ازچه‌کسی عرضه شده است . واگر بهردو جهت باشد یعنی مطالب حکیمانه ازشخص درس نخوانده، در اینصورت احتیاجی به اثبات‌کیفیت برتر قرآن‌نیست زیرا بهمین اندازه‌که ازشخص درس نخوانده‌ای مقالاتی فوق حد علمی و فکری وی ظاهرگردد ، موهم اینست‌که ازخود او نباشد .

بیان مسائل علمی و تاریخی‌که برای مردم مجهول بوده. این‌وجه‌درست نیست زیرا : این مسائل زمانیکه مجهول بوده قابل درك وتشخیص‌نبوده تاوجه اعجاز باشد وازآن هنگام هم‌که دانشمندان ومحققان به‌کشف‌آن نائل شده‌اند(اگر دراین‌کشف به‌حقیقت وواقع رسیده باشند) درجهٔ برتری وفوق حد علمی بشری خود را ازدست داده دیگر اعجاز نیست .

ضمناً ناگفته نگذریم‌که تطبیق آیات قرآن آنهم بعنوان اعجاز، برمسائلی‌که دراثرکشفیات روزافزون دانشمندان درمعرض دگرگونی‌است کار درستی بنظر نمیرسد زیرا مطالب قرآن ، اصل مسلم ولایتغیّر بوده ومیزان سنجش هرمطلب درست ازنادرستی است .

عجز زمان ازابطال مطالب قرآن . درست است‌که باگذشتن قرون و اعصار وپیشرفت شگرف دانشمندان درعلوم وفنون ، مطالب قرآن ابطال نگردیده وباطل شدنی نیست ولی ازنظر اشکال باوجه سابق مشترك است چه عدم ابطال درقرون واعصار معلول یکی از دو علت جهل وعلم است . در صورت اول طبیعی است‌که بعلت نامفهوم بودن، مورد اظهار نظر قرار نگرفته چون تأیید یاتکذیب، فرع بردرك مطلب است . و درصورت دوم بعلت درك مطلب وتشخیص درست بودن آن ، ابطال نگردیده . پس این مطالب تا آنزمان که مجهول باشد بجهت نامفهوم بودن نمیتواند وجه اعجاز باشد وازهرزمان‌که معلوم‌گردد در ردیف مطالب معمولی ومتعارف قرار میگیرد .

معارف وعلوم . معارف وعلومی‌که ازآنها بعنوان اعجاز قرآن‌یاد شده بردو گونه است : گونه‌ای‌که خود نزد عقل معلوم است مانند وجود صانع و علم و قدرت او ، حسن احسان ، قبح ظلم ونظائر اینها . اینگونه

احکام همانطورکه خواجه نصیرالدین طوسی درتجریدالاعتقاد وعلامه‌حلی درشرح[1] آن گفته‌اند، تأکیدی است یعنی تأیید حکم‌عقل وباصطلاح فقها ارشادی است ، پس فوق حد علمی بشری نیست تا اعجاز باشد . وگونه‌ای دیگر مانند عبادات ونظائر آن‌که ازمخترعات شرع است، اینگونه‌احکام بطوریکه درجای‌خود مقرر است، باصطلاح، مبتنی برمصالح نفس‌الامری میباشد واین مصلحتها راکسی نمیداند . پس با مخفی بودن جهات حسن دراین احکام تنها راه تأیید وتصدیق به برتری آنها، اثبات الهی بودن‌آنها است واین موقوف است به‌اثبات معجزه بودن قرآن وتصدیق به‌پیغمبری آورندهٔ آنها .

عدم اختلاف وغیبگوئی . باآنکه بیك سوره‌هم تحدی شده ومیدانیم دربعضی سوره‌ها خبر ازغیب نیامده وتوجیه عدم‌اختلاف هم دریك سوره، بی‌وجه است، چگونه میشودآنهارا وجه اعجاز دانست . درضمن یادآور میشویم‌که تصدیق بدرستی برخی از غیبگوئیهای قرآن مانند بیشتر داستانهای‌گذشتگان (اگر نگوئیم همهٔ آنها) تنها باین دلیل است‌که در قرآن آمده زیرا مأخذ قطعی دیگری ندارد . پس باین داستانها بعنوان وجه اعجاز ، نمیشود انتساب قرآن را بخدا ثابت‌کرد . بعبارت دیگر ، شکی نیست‌که صحت این داستانها باستناد مأخذ قطعی یعنی قرآن مورد تأیید است وچون منظور از اثبات وجه اعجاز اثبات انتساب قرآن بخدا است، پس این داستانهاکه بگفتهٔ قرآن ثابت است نمیتواند برای اثبات آن ، دلیل (وجه اعجاز) باشد .

نظم غریب واسلوب عجیب . نظم غریب و اسلوب عجیب که میتوان

۱ــ ص ۱۹۴ چ مطبعه‌گلبهار اصفهان .

آنرا روشی نو وسبکی جدید نامید از مظاهر هرفصاحت و بلاغت قرآن است نه چیزی مستقل و جدا از آن زیرا اگر وجه مستقلی بود فصحا این امکان را داشتند که درآن مطالعه ودقت کرده برکیفیت آن واقف شوند وچند جملهٔ کوتاهی را به تقلید ازآن انشاکنند ودرمقابل تحدی بیك سوره اینچنین درمانده و وامانده نباشند. پس آنچه هست کلمات فصیح هم آهنگی است که باکیفیتی چنین، تألیف وترکیب یافته واین عبارات روان ودلپذیر وگویا ورسا بوجود آمده، بهمانگونه که مواد گل در شکل زیبا و ظریف برگها و رنگ بدیع و بوی مطبوع آن متجلی گردیده. بنابراین اگر منظور ازبلاغت توأم با نظم غریب هم که به باقلانی منسوب است اینگونه اتحاد باشد، درست است ولی اگر مقصود ازآن دو چیز باشد یکی بلاغت ودیگری نظم غریب، درست نیست زیرا همانطوریکه معلوم گردید نظم واسلوب قرآن، کیفیت تألیفی کلمات ومفردات آنست ونمیشود آنرا جدا ازفصاحت وبلاغت فرض کرد.

درپایان دو نکته را یادآور میشویم.

اول ـ ازآنچه گذشت معلوم داشتیم که اثبات وجه اعجاز نیاز به دلیل دارد وتنها دلیلی که براین معنا میتواند دلالت داشته باشد، آیات تحدی است وتحدی دراین آیات هم تنها ناظر بوجه فصاحت وبلاغت قرآن است پس بی تردید وجه اعجاز قرآن تنها فصاحت وبلاغت آنست بنابرین هرجهتی ازجهات قرآن خواه لفظی یامعنوی گرچه اعجاب آور ویا در حد خرق عادت باشد نمیتواند بوجه اعجاز تلقی شود ولذا وجوه یاد شده را باقطع نظر ازاشکالی که درتوجیه آنها بیان گردید ونیز هروجه دیگری که اظهار گردد، چون بی دلیل است بعنوان اعجاز نمیتوان پذیرفت.

دوم ـ باآنکه اعجاز قرآن تنها بفصاحت وبلاغت آنست ومحتویات آن بعنوان اعجاز نبوده ودرمقام غلبه برمتمردان والزام مخالفان نمیباشد، ولی همانطورکه درصدر مقاله‌اشاره‌گردید،ازمطالعه وتأمل درآنهابه‌نزول قرآن ازجانب خدا یقین حاصل میشود زیراگذشته ازاخبار از رازهای مخالفان که‌کسی را جز خدا برآنها اطلاعی نیست ، ازنظر بیان مسائل علمی واصول اخلاقی وقوانین اجتماعی، درسطحی‌است‌که هرمحقق متفکر منصفی بدرستی واستواری آنها اقرار واعتراف‌میکندبویژه‌که این‌معارف درزمانی عرضه‌گردیده‌که بشر ازجهت قدرت علمی واصول اخلاقی وقوانین اجتماعی درخم یك‌کوچه بوده است .

روشهای نوین آزمونهای زبان

دکتر پروین عطائی

دانشیار دانشگاه تهران

اغلب، آزمونهای پیشرفت[1] یا تستهای مهارتهای زبان[2] را بدو منظور زیر طرح می‌کنند:

۱ـ اندازه‌گیری وقدرت تسلط دانشجو به عناصر معیّن زبانی .

۲ـ سنجش قدرت کلّی او از لحاظ فهمیدن و بکار بردن زبان .

به‌عبارت دیگر نوعی از تستهای واحدهای مطلق ومجرّد[3] زبانی را اندازه میگیرند و نوع دیگر مهارتهای مرکب[4] زبانی را می‌سنجند .

آزمونهای زبان از روشهای تدریس پیروی میکنند . درچند دههٔ اخیر روش‌های تدریس نیز از تمایلات موجود در تئوریهای زبانشناسی پیروی کرده‌اند . در اوایل دههٔ ۱۹۴۰ زبانشناسان ترکیبی[5] پیشرفتهای زیادی درمورد کیفیتهای سطحی زبان نمودند. اطلاعاتی که راجع به‌دستگاه صوتی[6]، واژگان[7] ودستور زبان[8] در اختیار زبانشناسان بود اساس کلاسهای

۱ـ tests of achievement.
۲ـ tests of language proficiency.
۳ـ discrete units .
۴ـ integrative shills.
۵ـ structural linguists .
۶ـ phonology .
۷ـ lexis.
۸ـ grammar .

جدید زبان را تشکیل دادند. توجه به‌واحدهای مجرّد زبان‌که امروزه در روشهای تدریس و آزمونهای زبان به چشم میخورد باقیماندهٔ سالهای مزبور میباشد.

اگر تعلیم زبان محدود به‌واحدهای مجرّد زبانی باشد شاید دراین صورت صلاح این باشدکه از چنین تستهایی نیز استفاده شود. ولی آنچه که قابل توجه میباشد این است‌که این نوع برنامه‌ها موفق نبوده‌اند. بعبارت‌دیگر دانشجویان‌کلاسهایی‌که تعلیم آنهامنحصر به‌تدریس واحدهای مجرد زبانی بوده است قادر نیستند زبان را به عنوان وسیلهٔ ارتباط[۹] بکار ببرند. میتوان‌گفت‌که فقط تعلیم واحدهای‌مجرد زبانی‌اساس وپایهٔ‌مناسب برای زبان‌آموزی بوجود نمی‌آورد. هدف‌کلاس‌های زبان از مراحل اول باید ارتباط باشد. بدین ترتیب آزمونهای زبان نیز باید مهارتهای مرکّبی راکه برای ارتباط بکار میروند اندازه بگیرند.

درسالهای اخیر آزمونهایی‌که واحدهای مجرد زبانی را می‌سنجند هم بدلایل عملی و هم بعلل تئوریك مورد حملهٔ صاحب نظران بوده‌اند.

نتایج مطالعات و تحقیقاتی‌که بعمل آمده است نشان میدهدکه همبستگی[۱۰] بین نمرات این آزمونها وموفقیت تحصیلی دانشجویان‌بسیار کم و یا اصلا صفر میباشد. این نوع تستهای زبان ازلحاظ نظری نیزمورد حملهٔ دانشمندان رشته‌های زبانشناسی[۱۱]، روانشناسی‌زبان[۱۲] وجامعه‌شناسی

۹ـ communication .

۱۰ـ correlation .

۱۱ـ linguistics .

۱۲ـ psycholinguistics .

زبان[۱۳] بوده است[۱۴].

در حقیقت چنین بنظر میرسد که پایه‌های تئوریك آزمونهای واحدهای مجرد ومهارتهای مرکب زبانی ازدو مکتب مختلف زبانشناسی سرچشمه میگیرند. آزمونهای نوع اول یعنی تستهای واحدهای مجرد زبانی برپایهٔ نظریه‌های زبانشناسی ترکیبی[۱۵] وتأویلی[۱۶] بنا شده است. در صورتی‌که آزمونهایی‌که مهارتهای مرکب زبانی‌را اندازه میگیرند باآن نوع تئوریهای زبان‌آموزی همبستگی‌دارندکه‌زبانشناسان‌چون جسپرسن پیشنهاد میکردند[۱۷].

تستهای چند جوابی[۱۸] ازنوع اول آزمونهای زبان میباشند. این نوع تستها قبلا از امتحان دهنده میخواهندکه برحسب چگونگی رابطه بین صحبت‌کننده وشنونده ازضمایر «تو» و «شما» استفاده بکند. یکی‌از محاسن این نوع تستها این است‌که وقتی محصلّی به‌چنین سؤالی جواب نمی‌دهد معلم میداندکه اشکال اوکجا وچه چیز است. از طرف دیگر از نکات ضعف این نوع تستها این میباشد که مشکل است بدانیم یك واحد زبانی معیّنی مثلا دراین مورد بکار بردن ضمیر مفرد ویاجمع واقعاً تاچه اندازه مهمّ و ضروری است. اشکال دیگر این است‌که بدانیم این نوع تستها واقعاً چقدر میتوانند احتیاجات لازم محصل را از نظر توانایی او

۱۳_ sociolinguistics .
۱۴_ chomsky 1959 , 1965; Copeer 1968 ; Jakobovits 1970 .
۱۵_ structural linguistics .
۱۶_ transformational linguistics .
۱۷_ jesperson 1904 .
۱۸_ multiple choice tests.

در بکار بردن زبان به عنوان وسیلهٔ ارتباط تأمین بکنند . آیا واقعاً یك دانشجوی خارجی باید برای استفاده‌کردن اززبان فارسی به‌طرز بکاربردن ضمایر مفرد وجمع دومین شخص مسلّط باشد؟ وآیا برای این‌که‌محصلی بتواند اززبان فارسی بعنوان وسیلهٔارتباط استفاده‌بکند به‌چه عناصرمجرد دیگر باید تسلط داشته باشد؟

دیکتهٔ سنتّی‌ازنوع آزمونهایی است‌که مهارتهای مرکّب راانداره میگیرند. نتایج تحقیقاتی‌که درسالهای اخیر بعمل آمده است نشان‌میدهند که دیکته بهترین‌طریقهٔ سادهٔ اندازه‌گیری مجموع‌مهارتهای زبانی‌میباشد. یکی از استادان دانشگاه کالیفرنیا تحقیقی روی یکی از تستهای زبان انگلیسی آن دانشگاه‌که مخصوص دانشجویان خارجی طرح شده بود بعمل آورد[۱۹] . تست مزبور دارای پنج قسمت مختلف بود . هریك ازپنج‌قسمت تست برای اندازه‌گیری نوع مهارتی بودکه برای موفقیت‌دانشجویان در کار آکادمیك خود اساسی بشمار میرفت . قسمتهای مختلف امتحان عبارت بودند ازسؤالاتی راجع به‌لغات وگرامر ، قسمت انشا، تست تشخیص‌اصوات مختلف ودیکته. نتیجهٔتحقیق مزبور نشان دادکه‌همبستگی‌دیکته باهریك از قسمتهای دیگر تست بالاتراز همبستگی موجود بین قسمتهای مختلف آن تست بود. همچنین همبستگی‌موجود بین دیکته و نمرهٔ‌کلی‌تست بالاتر بود از همبستگی بین نمرهٔ کلی تست و سایر قسمتهای آن بجز انشاءکه بطور ناچیزی ازدیکته بیشتر بود .

بدلایل تئوریك نیز میتوان‌گفت‌که دیکته راه سنجش ساده ولی جامعی ازجمع مهارتهای زبانی میباشد . درموقع دیکته نوشتن برای‌این

۱۹_ Oller June 1971 .

که شخص زنجیر صوتی راکه بگوشش میرسد درك بکند و بروی کاغذ بیاورد تا بتواند الگوهای موجود زبانی را کشف بکند . یعنی شخص در موقع دیکته نوشتن سعی میکند واحدهای صوتی را تمیز بدهد و حدود کلمات وگروههایی[۲۰] راکه دستوری[۲۱] هستند وتمایز معنایی ایجاد میکنند ، معین بکند. نقطهٔضعفی که تست دیکته دارد اشکال مدیریت آن میباشد که امروزه این اشکال نیز با فراهم بودن وسایل سمعی و بصری سهل و ارزان قیمت تااندازهٔ زیادی ازبین میرود . عدّه‌یی معتقد نیستندکه دیکته فقط تست هجّی کردن است . اگر به تجزیه وتحلیلی که شخص درموقع دیکته نوشتن بعمل میاورد توجه کنیم میدانیم که دیکته در عین حال که املای امتحان دهنده را نشان میدهد بهیچوجه فقط تست هجی نمی‌باشد. اگر واقعاً این مطلب حقیقت داشته باشدکه نمیتوان زبان را بجز وسیلهٔ ارتباط به‌شکل دیگری بیان کرد درآنصورت باجرأت میشودگفت که آزمونهای تجزیه و تحلیلی[۲۲] زبان که واحدهای زبانی را ازقراین[۲۳] آنها سوا میکنند وبه‌شکل مطلق ومجرد باآنها سروکار دارنداعتباروقوت[۲۴] کمتری‌دارند تاآزمونهایی که مهارتهای جامع ومرکب زبان را اندازه میگیرند. بدون تردید دیکته نیز جزو دستهٔ دوم تستها بشمار میآید .

نوع دیگر از تستها که مهارتهای مرکب زبانی را می‌سنجند تستهایی ازنوع کلوز (Cloze) میباشد . کلمهٔ «Cloze» را برای اولین بار

۲۰_ phrases .

۲۱_ grammatical .

۲۲_ analytical.

۲۳_ context.

۲۴_ validity.

ویلسن تیلر در سال ۱۹۵۳[۲۵] برای نوع تستی که بخاطر سنجش خواندنی بودن[۲۶] متون مختلف نثر انگلیسی طرح نموده بود ، اختراع کرد . کلمهٔ « cloze » مثل فعل « close » انگلیسی بمعنای بستن، تلفظ میشود و از مفهوم « closure » روانشناسی گشتالت[۲۷] گرفته شده است. درهمان زمان که ویلسن تیلر کلوز تست را ارائه داد آزمون شناسان موارد استعمال متنوعی برای تستهای مزبور پیش بینی کردند و معتقد بودند که میتوان از تستهای کلوز در بیشتر رشته‌هایی که باارتباط سر وکار دارند استفاده نمود . برای اولین بار جان کارول تست کلوز را برای اندازه گیری مهارتهای زبان خارجی بکار برد[۲۸]. بنظر میرسد که بشر تمایل روانی طبیعی برای پر کردن جاهای خالی الگوهای[۲۹] آشنا دارد . اعادهٔ کلمات حذف شده از یك متن برای تکمیل معنای آن مورد استعمال مخصوص قدرت ما برای کامل کردن الگوهای ناتمام میباشد . درست همانطوری که شخص تمایل آشکار به کامل کردن مثلا یك دایرهٔ ناقص داشته و میل دارد آنرا بادایرهٔ کاملی که شکل آشنایی دارد وفق دهد ، بهمین ترتیب نیز اشخاص سعی میکنند جملهٔ تحریف شده‌یی را بابکار بردن کلماتی که مناسب معنی آن هستند کامل بکنند. میتوان دایرهٔ ناتمام راکامل کرد زیرا شکل یاطرح آن چنان آشنا می‌باشد که اگر

۲۵_ Taylor 1953.

۲۶_ readibility.

۲۷_ برای مطالعهٔ بیشتر در بارهٔ روانشناسی گشتالت (Gestalt Psychology) مراجعه شود به صفحهٔ ۱۷۸ کتاب :

Rivers, Wilga M., the Psychologist and the Foreign-language Teacher, the University of Chicago Press, 1966.

۲۸_ Carroll 1959.

۲۹_ pattern.

چه عملا قسمت زیادی از آن ناقص است بهرحال میتوان آن را تشخیص داده وکامل نمود. این اصل درموردزبان نیز بکار میرود. وقتی یك نفرفارسی زبان بهجملهٔ ناقصی مثل: «فرا رسیدن نوروز باستانی را ... عرض میکنم.» برمیخورد بلافاصله میتواند آنرا باکلمهٔ «تبریك»کامل بکند. توجه باید کردکه شخص برای اینکه بتواندجملهٔ ناقصی راکامل بکند اول بایدبطور کلی معنی جملهٔ ناقص مزبور را بداند تابتواندکلمهیی راکه مناسب معنی کل آن باشد درجای خالی قرار بدهد. اشخاص مختلف ممکن است یك معنی را بطرق مختلف بیان بکنند. همچنین الگوهای یکسان زبان ممکن است معانی متفاوت برای اشخاص مختلف داشته باشند. کلوزتست تشابه بین الگوهای طرّاح تست والگوهایی راکه امتحاندهنده برای کامل کردن آنها پیش بینی میکند، اندازه میگیرد.

کلوزتست شباهت ظاهری بهتمرینات تکمیلی سنّتی[۳۰] دارد. بدین معنی که هردو ازدانشجو میخواهند جملات ناقصی را ازروی قراینموجود کامل بکنند، ولی تمرینات تکمیلی نوعی معلومات معیّن وتسلّط شخص را بهواحدهای کم و بیش مستقل زبانی اندازه میگیرند. ازاینروکلماتیکه امتحان دهنده باید پیش بینی بکند قبلا انتخاب شدهاند. در صورتیکه کلوز تست باکلماتیکه از روی قراین وابسته بهم[۳۱] هستند سروکار دارد. کلوزتست برعکس تمرینات تکمیلی مستقیماً بامعنیمعیّنی سروکار ندارد بلکهمکرراً شباهت بین الگوهای زبانی نویسندهٔ تست راکه برای بیان منظور خود بکار برده، باالگوهای احیاناً متفاوتیکهامتحان دهنده برای

۳۰_ completion exercises.

۳۱_ contextually interrelated.

پیش‌بینی آنها بکار میبرد، می‌سنجد. درکلوز تست حذف کلمات سیستماتیك انجام میشود. بدین معنی که هر کلمهٔ n ام (n عدد صحیحی است بین ۵ و ۱۰) متن تست را حذف می‌کنیم. درصورتی که در تمرینات تکمیلی سنّتی کلمات را اتفاقی حذف می‌کنیم. مثلاً کلمات اول ، وسط و یا آخر جملات را حذف می‌کنیم. بعبارت دیگر در تمرینات تکمیلی انتخاب شخص در مورد تکمیل جملات محدود است. درصورتی که درمورد کلوز تست امتحان دهنده انتخاب آزاد دارد تا برحسب تسلّط خود به زبان جاهای خالی متن را پُر بکند.

از آنجایی که کلوز تست بیشتر تطابق[۳۲] بین تداولهای زبانی[۳۳] را اندازه میگیرد تا خود معانی را لذا وسیله‌یی برای سنجش موفقیت ارتباط بین طراح تست (فرستنده) وامتحان دهنده (گیرنده) بشمار میاید. اگر متوجه اهمیت قرینهٔ کلّی زبان باشیم پی به ارزش کلوز تست خواهیم برد. آزمایشهایی که درمدّت بیش از نیم قرن بعمل آورده‌اند نشان میدهند که رفتار زبانی[۳۴] بستگی به قرینهٔ کلی آن دارد. نتایج این تجارب حاکی از این هستند که قدرت تشخیص، یادگیری و بکاربردن الگوهای زبانی شخص مقدار زیادی بستگی دارد بدرجهٔ ارتباط آن الگوها باقرینهٔ کلّی متن از طریق پیوستگیهای موجود بین آنها. قرینهٔ کلی زبان عبارتست از تمام عواملی که موجب تحرك ، هدایت، کمك یا ممانعت از رفتار زبانی میشوند. عوامل زبانی ازجمله مهارتهای دستوری و تودهٔ علائم وعوامل غیرزبانی از

۳۲_ correspondence.

۳۳_ language usage.

۳۴_ language behavior.

جمله ترس ، امیال و آرزوهای شخص، تجارب گذشته وهوش او همه جزو قرینهٔ کلی زبان بشمار میآیند . آنچه‌که قابل توجه میباشد این است‌که کلوز تست مجموع نفوذ تمام آن عواملی را می‌سنجدکه متقابلا به‌درجهٔ برابری بین الگوهایی‌که نویسندهٔ تست بکار میبردوالگوهایی که امتحان دهنده پیش‌بینی میکند ، اثر میگذارند .

یکی ازمهمترین مزایای‌کلوزتست این‌است‌که محصل باید دارای مهارتی باشد شبیه آنچه که بومیهای زبان برای ارتباط با یکدیگر دارا هستند.باین ترتیب‌که شنونده موقع‌گوش دادن به‌حرف‌کسی مطلب بعدی صحبت اورا پیش‌بینی میکند و حتی‌گفتهٔ اورا تکمیل میکند . در موقع صحبت نیز بعضی مواقع برای لحظه‌یی پی ِکلمه‌یی میگردیم . جریانات مشابهی درموقع خواندن ونوشتن نیز پیش میآید. همهٔکسانی‌که خوانندهٔ خوبی نیستندگاهی درموقع خواندن‌کلمات وحتی قسمتی از جملات متن را خلاقانه تکمیل میکنند . مزیت دیگر کلوز تست سهولت و سادگی ساختن آن است . یعنی فقط لازم است طراح تست متنی را انتخاب کند که ازنظر مشکل بودنش مناسب بوده ودارای درحدود ۵۰۰ ـ ۲۵۰ کلمه باشد وبعدکلمات مثلا هفتم آنرا برداشته و با یك خط متحدالطول جای آنهاراپُر بکند.ضمناً بهتراست‌دویاسه‌سطر اول‌متن‌رادست‌نخورده‌بگذاریم.

بطور خلاصه مقصوداین مقاله تأکید اهمیت تستهایی بودکه هدف نهایی زبانرا ارتباط میدانند و مهارتهای مرکبی را اندازه میگیرندکه درجهٔ ارتباط حاصل را می‌سنجند . برای کمك‌کردن به‌معلمین زبان در عملی‌نمودن این پیشنهاد مقاله تکنیك جدیدی بنام‌کلوز تست رامعرفی میکند.همچنین تست‌دیکته‌راکه‌درسالهای‌اخیر باصطلاح «دِمُده»شده‌است

ازنومطرح میکند ومزیتهای آن را مورد بحث قرار میدهد . درست است که بررسی ورسیدگی به رویـّه‌های مزبور ضروری است ولی روشها و فنون سنـّتی را صرفاً بنام نوآوری نبایدکنارگذاشت. بلکه عملی‌بودن، سادگی وکم خرج بودن آنها باید معیارهای قضاوت ما قرار بگیرند .

برای مطالعهٔ بیشتر در این زمینه به منابع زیر مراجعه‌کنید :

Allen, V. F., «Tóward a Thumb_Nail Test of English Competence», TESOL Quarterly, 2 (1968), pp. 241_246.

Carroll, J. B. and others, «An Investigation of Cloze Items in the Measurement of Achievement in Foreign Languages», A Report on Research Conducted Under a Grant from the College Entrance Examination Board : Cambridge, Mass., Graduate School of Education, 1959.

Cooper, R . L., « An Elaborated Language Testing Model», Problems in Foreign Language Testing, Language Learning, Special Issue № 3, 1968.

Chomsky, N., «Review of Skinners Verbal Behavior», Language 35, I (1959), pp. 26_58.

Chomsky N . , Aspects of the Theory of Syntax , Cambridge, Mass.: MIT press, 1965.

Harris, D ., Testing English as a Second Language . New york : McGraw_Hill, 1969.

Jakobovits, L . A ., Foreign Language Learning , A Psycholinguistic Analysis of the Issues , Rowley, Mass . : Newbury House Publishers, 1970.

Jerferson, O ., How to Teach a Foreign Language ,

London : George Allen and Unwrin, 1904 .

Oller , J. W . Tr . and C . H . Conard , «the Cloze Technique and ESL Proficiency,» Language Learning, vol.21, No. 2 (Dec. 1971), pp. 183-194.

Oller, J. W . Jr ., «Dictation as a Device for Testing Foreign Language Proficiency,» English Language Teaching, Vol. xxv, № 3 (June 1971), pp. 254-259.

Sawyer, J. O. and Sh. K. Silver, «Dictation in Language Learning,» in H. B. Allen and others (eds .) , Teaching English as a Second Language, New york: McGraw - Hill , 1972, pp. 222-229.

Taylor, W ., «Cloze Procedure : A New Tool for Measuring Readibility,» Journalism Ouarterly, 30 (1953), pp . 214-444.

دولت و اقتصاد

توسعهٔ بوروکراتیسم در نئولیبرالیسم

دکتر بیوك اهرابلو

اقتصادیون کلاسیك، چون آدام اسمیت و ریکاردو دولت را دراداره امور اقتصادی به تنهائی ضعیف و ناتوان میدانند وعلت توسعهٔ اقتصادی را نتیجهٔ فعالیتهای بخش خصوصی می‌پندارند.

آدام اسمیت عقاید خود را چنین بیان مینماید که دولت دارای دو وظیفهٔ مختلف میباشد: اول دفاع از حقوق افراد و حدود وثغورکشور، دوم حفظ مالکیت خصوصی مردم و دفاع از آن. خارج از وظایف مذکور حق مداخله درامور دیگر را ندارد و لازم است تا سرحد امکان خود را از مرحلهٔ مداخله دورتر نگاهدارد.

ریکاردو درنظریات‌خود نسبت بعدم مداخلهٔ دولت درامور اقتصادی راه افراط پیش گرفته وحتی‌قانونی‌راکه درسال۱۸۰۳ از طرف پیتس Pitt's برای حمایت ازفقر پیشنهاد شد محکوم‌کرد ومعتقد شدکه باوضع چنین قانونی‌میتوان ثروتمندان‌را فقیرکردولی فقرا را نمیتوان ثروتمند نمود.

جان‌استوارت میل برخلاف‌ریکاردو وآدام‌اسمیت بااستفاده ازسیر تحولات اقتصادی تاسال۱۸۴۸معتقداست‌که دولت‌حتی‌غیرازمواردضروری دربعضی ازموارد دیگر، چون تعلیم وتربیت وبهداشت، میتواند مداخله

نماید ومردم را تحت حمایت خود درآورد .

نظر عدم دخالت دولت درامورا قتصادی کلاسیك‌ها را بر آن داشت که‌روش‌مرکانتکیستهارا درمداخلهٔ دولت‌مردود بشمارند، بدون‌توجه‌باینکه این مکتب حتی صد سال پیش با این روش تحولات صنعتی را بارمغان آورده است ، رژیم اصناف‌که درآن اختیارات ورهبری هررشتهٔ ازصنعت را بدست‌گروه معینی میسپردند تأسیس‌کردند و بااین روش صنایع دستی را تبدیل به‌صنایع نیمه ماشینی نمودند ، مثل احداث صنایع چینی‌سازی، تشکیل‌گروه‌های تجارتی جهت بازاریابی تولیدات داخلی .

قبل‌از قرن نوزدهم قسمت اعظم پیشرفت اقتصادی را دراروپافعالیت بخش‌های خصوصی فراهم میساخت. دراین میان حکومت سلطنتی‌اطریش ولهستان باحفظ آزادی اقتصادی Liberalismus یکنوع دخالت دولت‌را بصورت‌کنترل بعضی از امور و نظارت صنایع و تأسیس بانکهای مختلف اجرا میکردندواین روش امروزه نیز بابرنامهٔ منظمی‌ادامه پیداکرده‌است.

درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم سعی کردندکه حدود دخالت دولت را در چهار چوب فعالیتهای‌بخش‌های خصوصی‌تعیین‌کنند تاحوزهٔ فعالیت هریك ازبخشها(دولتی‌وخصوصی)مشخص‌ومعلوم‌گردد.مثلا کاسل Cassel احتیاجات فردی را از احتیاجات عمومی جامعه جدا نموده و معتقد است قسمتی از خواسته‌های فردی را بخش‌های خصوصی میتوانندتأمین‌کنند، ولی‌جامعه احتیاجات دیگری داردکه فراهم‌کردن آنها ازقدرت بخش خصوصی‌خارج است، مثلا: تأمین پوشاك یکی ازاحتیاجات فردی بشمار میرود .

مسألهٔ دیگری‌که باید مورد توجه قرار بگیرد عبارت است ازسود وفایدهٔ حاصله ازفعالیتها .

فعالیت سرمایه‌گذاران خصوصی هرچندکه درآمد ملی را افزایش میدهد ولی آنان بیشترمتوجه سود خود هستند و درپی سرمایه‌گذاریهائی میروند که منافع فوری و زود رس دارند ولی برنامه‌هائی وجود دارندکه کمترمتضمن سودند ونفع عمومی جامعه را دربردارند. پس فعالیتهائی‌که جنبهٔ عمومی ندارند و بخش‌های خصوصی توانائی انجام آنها را دارند باید به بخش خصوصی واگذار شود ، و سرمایه‌گذاریهای بزرگ‌که جنبهٔ عمومی‌دارند وانجام آنها ازحدود قدرت مالی ومعنوی بخش‌های‌خصوصی خارج است دولت خود به عهده بگیرد (فعالیّتهای کم سود اجتماعی Sosialisierung der Verlust betrieb) .

آدلف‌واگنر[1] وآلبرت شافل[2] برخلاف نظریهٔ‌کلاسیک‌ها معتقدندکه دولت نظم دهندهٔغیراجتناب‌ناپذیر بخش‌های‌خصوصی بشمار میرودوتکالیف او بدو قسمت تقسیم میشود: اول اینکه بی‌عدالتیهای اجتماعی‌را،که‌اصل آزادی و رقابت اقتصادی ازخود بجا میگذارد، از طریق وضع مالیاتها و یاحمایت ازضعفا باایجادتعادل لازم‌از بین‌می‌برد. دوم‌اینکه درکلیهٔ رشته‌ها درمواقع ضروری دولت خود بعنوان تولیدکننده ظاهر شده، اگرچنانکه درفعالیتهای بخش‌های بزرگ خصوصی ناتوانی و دو دلی از نقطهٔ نظرمالی ملاحظه شود ، بوسائل مختلف امکانات مالی در اختیار آنها قرار دهد .

بحران اقتصادی سال ۳۷ـ۱۹۲۹ این تئوری را بوجودآورد که آزادی اقتصادی اختلال اقتصادی واجتماعی بوجود میآورد وبدون دخالت دولت رفع بحران موجود میسر نیست بدینسان دوران خودسری رژیم

۱ـ Adolf Wagner.

۲ـ Albert Schafle.

سرمایه داری سپری شده و بیش از این دوام نخواهد داشت و بیکاری و ورشکستگی که نتیجهٔ آزادی اقتصادیست بدون دخالت دولت بخودی‌خود نمیتواند اصلاح ومرمت یابد .

بعد از جنگ دوم جهانی به نام آزادی جدید اقتصادی Neo Liberalism که طرفداران آن عبارت بودند از هایکه Hayke کتابی تحت عنوان «The Reod to Serfdom» درسال ۱۹۴۵ منتشر کردودرآن مداخلهٔ دولت را درامور اقتصادی باعدم آزادی فردی مساوی دانست وآنرا انحرافی بطرف اقتصاد متمرکز دولتی تلقی نمود. عقیدهٔ اوازطرف میسیس Mieses باانتشارکتابی بنام آزادی خواهی « Liberalismus » بسال ۱۹۲۹ موردتأیید قرار گرفت .

کپکه Köpke و مولر آرماك Müller Armaek باکمی تعدیل از نظریهٔ مذکور طرفداری نمود که بخش خصوصی اولین گردانندگان تولید بشمار میروند ودولت فقط دو وظیفه مهم را بعهده دارد: اول اگر انحرافی در قوانین و اصول رژیم اقتصادی که منجر به بیعدالتی‌های اجتماعی شود نمایان گردد دولت اقدام بمداخله کند و رقابت اقتصادی راکه یکی از اصول سیستم سرمایه‌داری بشمار میرود دوباره برقرار نماید .

« Marktkonform » و همچنین به وسیلهٔ سیاست‌های اعتباری « Diskontpolitik » ویاسیاست اعتباری کوتاه‌مدت « Mindestreservpoli Tik» وباوضع قوانین منع کارتل ازآزادی اقتصادی دفاع نماید. برای اینکه مزیّت سیستم‌های مختلف اقتصادی کاملاً روشن شود لازم است مسائل از پوشش ایدئولوژی بیرون‌کشیده شوند . مثلاً آیا ادارهٔ امور راه‌آهن به بخش‌خصوصی ویادولتی سپرده‌شود ارتباطی بارژیم‌دموکراسی ویارژیم‌های

دیگر ندارد. پس اگر بخواهیم حقیقت مسائل اقتصادی را بیابیم آنها را نباید ازدیدگاه ایدئولوژی مورد توجه قرار دهیم.

امروزه کارخانجاتی وجود دارندکه فعالیت‌خصوصی درآنها اثرات منفی ازخود بجا میگذارند. مثل شرکتهای بیمه،این شرکتها تحت‌شرایط وضوابطی دراجتماع مشغول فعالیت هستند درمقابل افراد جامعه ویابیمه شدگان تکالیف و وظایفی ازقبیل جبران خسارت و یا حذف مبلغ بیمه و یا تخفیف در مقدار آن دارند. مؤسسات بانکی نیز در همین ردیف قرار گرفته‌اند. مسألهٔ تضمین حقوق مردم و دفاع‌ازآن در مقابل این شرکتها، مؤسسات مزبور را بطرف دولتی شدن سوق میدهد و چاره‌ای جزآن هم بنظرنمیرسدپس‌این‌مسأله نیزبنوبهٔ خود ارتباطی باهیچیک‌ازایدئولوژیها ندارد. درمقابل مؤسسات دولتی بعضی از مؤسسات خصوصی وجود دارد که فعالیت آنها منحصر بتولیدکالاهای لوکس است. پیشرفت و توسعهٔ این نوع تولیدات بستگی بابتکارات و استعدادهای فردی وخصوصی دارد بنابراین‌گرایش این‌نوع فعالیتها نیز معمولا بطرف بخش‌خصوصی بیشتر است پس تشخیص اینکه‌کدامیك ازاین فعالیت‌ها متعلق بدولت وکدام‌یك درانحصار بخش خصوصی است، ارتباطی به مسألهٔ آزادی اقتصادی ویاعدم آزادی اقتصادی ندارد.

اگر بخواهیم رشته‌های دولتی را از بخش‌های خصوصی تفکیك نمائیم، باید تحت موازین ومعیارهائی انجام‌گیرد وبامقایسه باآن‌ضوابط ومعیارها تشخیص دادکه هریك ازفعالیتها بکدامیك ازدو بخش موردنظر تعلق دارد.

تکنیك‌پیشرفتهٔ امروزهزینه‌های سنگینی‌رادربردارد، درهراقدام

احتیاج بسرمایه‌های بزرگی است که سرمایه‌داران کوچك را بتنهائی قدرت انجام آن نیست وهمین سرمایه‌گذاریهای بزرگ، اقتصاد را اجباراً بطرف تمرکز سوق میدهد وخطرات رقابت را خنثی وضررهای احتمالی تولیدرا را ازمیان برمیدارد، بمفهوم دیگر آزادی اقتصادی واصل رقابت راکه‌پایه واساس اصول‌رژیم سرمایه‌داری بشمارمیرود محدود وقابل انعطاف میسازد وبازار مشترك اروپا را میتوان یکی از ظواهر این امر بشمار آورد.

دراقتصاد بخش‌هائی وجود دارندکه‌گردانندگان چرخهای اقتصاد کشور به شمار میآیند، مثل مؤسسات بانکی بخصوص بانك مرکزی، این مؤسسات درسیاست اعتباری هدف اصلی خویش را نمیتوانند سود و بهرهٔ آیندهٔ خود قرار دهند، بلکه در درجهٔ اول رشد و توسعهٔ اقتصادی مملکت پایه و اساس‌کار آنها را تشکیل میدهد «Konyunkturpolitik» بنابراین تکالیف‌وفعالیت آنهاکاملا بصورت‌بخش‌های‌خصوصی انجام‌نمیگیرد بلکه حفظ سیاست تعادل اقتصادی‌کشوراین نوع مؤسسات راهرروزبطرف دولتی شدن متمایل میسازد.

بدین‌ترتیب امروز درتمام‌کشورها راه برای دولتی شدن بعضی از مؤسسات‌که‌جنبهٔ عمومی پیدا میکنندباز میشود، برای مثال میتوان‌دولتی شدن بانك انگلیس را نام برد که حکومت کارگری انگلستان در سال ۱۹۴۵ آنرا عملی نمود. حتی حکومتهای محافظه کار نیز ازآن پشتیبانی وحمایت بعمل آوردند.

مداخلهٔ دولت درامور اقتصادی باشکال مختلف انجام میگیرد:

اول - بوسیلهٔ وضع مالیاتها وتنظیم قیمتها و ممنوعیتها و همچنین سرمایه‌گذاری با مشارکت بخش خصوصی و تلاش برای رفع اشتباهات و

اشکالات وموانع آنها درراه حفظ منافع جامعه .

دوم ـ درموقعی که رشته‌های خصوصی بعللی نتوانند توسعه یابند که محرك جریان تولیدات دیگر باشند وبااینکه توانائی جذب کلیهٔ نیروهای انسانی موجود را نداشته باشند (اشتغال کامل) در اینصورت دولت بجای بخش خصوصی در فعالیتهای مزبور نمایان میگردد . پس فعالیت دولت معمولا متوجه بخش‌هائی میشودکه آنهاکلید توسعهٔ اقتصادی ویازیربنای اقتصادی ومحرك بخش‌های دیگر بشمار میروند واشتغال کامل را میتوانند بوجود بیاورند .

سوم ـ دولت میتواند بادرنظر گرفتن اقتصادکل کشور Stukturplan فعالیت بخش‌های خصوصی رامشخص ومعین نمایدتاآنهابتوانonددرآن محدودهٔ تعیین شده بکار ادامه دهند ، مانند برنامهٔ اقتصاد عمومی فرانسه در سال ۱۹۴۷ وسیاست یاتجارت‌نوین روزولت‌ازسال ۱۹۳۲ به‌بعد (New Deal Roosvelts) .

***

اماانتقاد اصلی‌که امروزه براقتصاد دولتی‌واردمیشود اینست‌که بنای اقتصاد دولتی براساس‌سیستم بوروکراسی نهاده شده است . درصورتیکه در بخش خصوصی بوروکراسی تاآن اندازه توسعه نیافته است ودر این بخش تصمیمات واقدامات متخذه باسرعت بیشتری انجام میگیرد .

حال باید دید مسألهٔ بوروکراسی چیست وچه مفهومی دارد ؟

بوروکراسی سازمانی است‌که ازیکعده رؤسا و کارمندان تشکیل یافته بطوریکه تعدادکارمندان و کارکنان این سازمانها در عرض ۵۰ سال اخیر بطور چشمگیری افزایش یافته وامروزه درآلمان و اطریش تعداد

آن نسبت بسال ۱۹۱۴ سه برابر شده است. بر تعداد مزبور باید کارمندان اتحادیه‌های اقتصادی و تعاونی اجباری را که امروزه برحسب تمایلات فردی بوجود آمده وپس ازچندی تبدیل به‌دولتی‌شده‌اند افزود. طرفداران توسعهٔ دستگاه اداری با اشاره به حکومتهای جدید دلایلی برای تئوری توسعهٔ آنها ارائه میکنند . بدینمعنی‌که دولت‌های کنونی با تکنولوژی پیشرفته امروزه قادر نیستندکه مانندسالهای۱۹۱۴جهت‌تأمین‌نیازمندیهای افراد ، سازمان اداری‌کوچکی داشته باشند .

توسعهٔ وسایل موتوریزه، وسعت‌شهرهاوایجادمراکز تأمین آذوقه... کلیهٔ اینها احتیاج بدستگاه اداری بزرگ ومجهزی دارند .

این خود اشتباه بزرگی است‌که اگر قبول‌کنیم توسعهٔ بوروکراسی فقط درسازمانهای دولتی توسعه یافته‌است . امروزه دراتحادیه‌های بزرگ اقتصادی چون تراست‌ها همان دستگاه طویل اداری‌حکمفرمائی میکنند، وبرای رهبری همچون اتحادیه‌ها ، کاغذ و میز تحریر وسایرلوازم دیگر کمتر ازدستگاههای دولتی لازم نیست. بدین‌ترتیب دربخش‌های‌خصوصی نیز اخذ تصمیم‌بسلسلهٔ مراتب ازمقامات بالا انتقال داده‌میشود بدینوسیله اخذ تصمیم واجرای آن بصورت‌پیچیده‌ومشکلی درآمده‌است. پارکینسن Parkinson استرالیائی مطالعاتی در اینباره انجام داده و نشان میدهد که چگونه میزتحریر دستگاههای اداری دولتی بوسیلهٔ‌کارمندان جدید بدو قسمت تقسیم میشود و چگونه این کارمندان در انجام وظایف خود متقابلاً بطور سیستماتیک کنترل میشوند .

پارکینسن افزایش سالیانهٔ‌کارمندان اداری را دراسترالیا دو درصد برآوردکرده است ، ولی در کتاب خود افزایش آنرا کاملا توضیح نداده

استکه آیا علت آن درنتیجهٔ پیشرفت تکنیك میباشد ویاافزایش جمعیت ویاتغییر احتیاجات زندگی مردم .

وضع بوروکراسی دربخشهای خصوصی نیز همانستکه درسازمانهای دولتی دیده میشود یعنی تمام تصمیمات اداری بمدیریت انتقال پیدامیکندو همین تمرکز تصمیم در دست مقام رهبری باعث میشودکه تصمیمات دستگاههای مختلف منطبق برموازین موجود اداری انجام نگیرد . پس با دلایل فوق بوروکراتسیم ازظواهر عصر ما بشمار میرود نه از ظواهر اقتصاد دولتی .

منابع

1_ DOBRETSBERGER , YOSEF : Volkswirtschafts_lehre, 1963.

2_HAUSMANN: Die Öffentliche Hand in Der Wirts_caft, 1954,

3_ KNIGHT : What is Wrong With The Economie System, 1939.

4_ MARBACH : Zur Frage der volkswirtschaftlichen Staatsintervention, 1954.

گزارش اجمالی

تهیهٔ تست خزانهٔ لغات

دکتر حسن مینائی‌فر

هدف - تهیهٔ تست خزانهٔ لغات به‌منظور سنجش میزان معلومات ادبیات فارسی درسطح ابتدائی.

روش‌کار - دانشجویان مرکز ادبی شعبهٔ روانشناسی بمنظور کارعملی وتهیهٔ تست خزانهٔ لغات، موظف گردیدندکه بهریك‌از ۴۱ باب دبستانهای ملی،دولتی،دخترانه‌وپسرانه‌که‌ازبین۱۴۱ باب‌برحسب انتخاب‌تصادفی‌تعیین میشد مراجعه وازهریك ازآموزگاران‌درخواست نمایندکه ازکتاب‌فارسی کلاس مربوطه تعداد ۳۰ لغت بشرح زیر ۱۰لغت‌آسان، ۱۰ لغت‌متوسط، ۱۰ لغت مشکل‌انتخاب نمایند. بدین ترتیب ۴۱ نفر دانشجوی سال‌سوم رشتهٔ روانشناسی به ۴۱ باب مدرسهٔ انتخاب شده مراجعه و از ۲۸۵ نفر آموزگاران این دبستانها ازکلاس اول تا پنجم‌که اغلب بصورت دو زمانی مشغول تدریس بودند تعداد ۷۵۵۰ لغت دریافت داشتند.

لغات‌مزبور‌برحسب‌درجات‌دشواری(آسان،متوسط،مشکل)و‌به‌تفکیك کلاسهای مربوطه در جداول بخصوصی‌که فرکانس هریك ازلغات را نشان میداد درج شد. سپس بااستفاده ازروشهای‌آماری، یکی‌ازلغاتی‌که‌فرکانس مساوی داشتند انتخاب‌گردید ودرمرحلهٔ دوم چون تعداد لغات استخراج

شده هر یك از گروهها بیشتر از تعداد لغاتی بود که می بایست در تست گنجانیده شود لذا باملاحظهٔ درجهٔ دشواری و بطور تصادفی در هر یك از گروههای سه گانه (آسان ، متوسط ، مشکل) تعداد ۲۰ لغت انتخاب و تست خزانهٔ لغات از کلاس اول تا پنجم ابتدائی به ترتیب ۶۰ لغت در هر یك از کلاسها آماده گردید .

برای تکمیل ارزیابی وتثبیت لغات مربوطه در نظر است که سال آینده لغات مزبوردر روی تعدادی از دانش آموزان که بطور تصادفی انتخاب خواهند شد اجراشده وضریب همبستگی موجود مابین نظرات آموزگاران ونتیجهٔ آزمایش دانش آموزان محاسبه گردد .

اخبار

ارتقا

* آقای دکتر رحیم هویدا دانشیارگروه جغرافیا به‌موجب ابلاغ ۲۲۰۲ کا/ ۴۳۱۱-۵۲/۲/۱۹ دانشگاه بمرتبهٔ استادی تمام وقت ارتقا یافتند .

* آقای دکتر بهمن سرکاراتی استادیارگروه آموزشی زبان‌شناسی وزبانهای باستانی به‌موجب ابلاغ ۲۰۷۵۸-۵۱/۹/۳۰ دانشگاه به‌دانشیاری تمام‌وقت ارتقا یافتند.

* آقای دکتر غلامحسین مرزآبادی استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی به‌موجب ابلاغ ۲۲۰۳ کا/۴۶۳۷ - ۵۲/۲/۲۳ از مرتبهٔ استادیاری به دانشیاری تمام وقت ارتقا یافتند .

* آقای حسین شکوبی مربی گروه آموزشی جغرافیا به موجب ابلاغ ۲۶۶۵ کا/۵۳۲۵-۵۲/۲/۳ دانشگاه به مرتبهٔ استادیاری ارتقا یافتند .

انتصاب

* آقای دکتر یدالله فرید دانشیار ومعاون اداری ومالی دانشکده به‌موجب ابلاغ ۱۶۱۶۷ کا/۲۷۲۸۴ - ۵۲/۱/۲۳ به‌مدت سه‌سال به‌مدیریت گروه جغرافیا منصوب شدند .

* آقای دکترجواد سلماسی‌زاده‌دانشیارگروه زبان وادبیات‌فارسی به‌موجب ابلاغ ۶۴۲۸ -۵۲/۳/۹ دانشگاه باحفظ سمت آموزشی به معاونت اداری ومالی دانشکدهٔ علوم تربیتی منصوب شدند .

* آقای‌اسماعیل رفیعیان مربی‌گروه زبان وادبیات فارسی به‌موجب ابلاغ ۶۴۱۴ - ۵۲/۳/۹دانشگاه با حفظ سمت آموزشی به ریاست ادارهٔ کل کارگزینی دانشگاه منصوب شدند .

* آقای علی‌اصغر خامنهٔ مربی‌گروه تاریخ به موجب ابلاغ ۶۴۱۲ـ ۵۲/۳/۹ دانشگاه باحفظ سمت آموزشی بمدیریت کل امور خدمات آموزشی دانشگاه منصوب شدند .

استخدام

* آقای دکتر جمشید مرتضوی به‌موجب ابلاغ ۲۶۳۳ کا/ ۵۵۳۶ـ ۵۲/۳/۱ دانشگاه به‌سمت استادیار تمام وقت گروه فلسفه استخدام و مشغول کار شدند .

* خانم جون‌ماری‌ستیلی یغمائی به‌موجب ابلاغ ۸۲ کا/ ۲۹۰۱ـ ۵۲/۲/۱۳ دانشگاه به‌سمت مربی تمام وقت گروه روانشناسی استخدام شدند .

انتقال

آقای دکتر محمد علی دانشور دانشیار گروه روانشناسی به موجب ابلاغ ۴۶۸ کا/ ۲۷۲۸۴ ـ ۵۲/۲/۱۲ دانشگاه از دانشکدهٔ ادبیات به دانشکدهٔ علوم تربیتی منتقل شدند .

عضویت

* آقای دکتر غلامحسین مرزآبادی دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی به موجب ابلاغ ۴۰۳۷ کا/ ۷۶۶۵ ـ ۵۲/۳/۲۲ دانشگاه به‌عضویت کمیتهٔ روابط عمومی پنجمین کنگرهٔ ژنتیك ایران تعیین گردید .

* آقای دکتر جواد سلماسی‌زاده دانشیار گروه زبان وادبیات فارسی به‌موجب ابلاغ ۳۶۸۶ ـ ۵۲/۲/۱۵ دانشگاه به عضویت شورای هماهنگی دوره‌های شبانهٔ دانشگاه برگزیده شدند .

* آقای علی‌اصغر خامنهٔ مربی‌گروه تاریخ به‌موجب ابلاغ ۴۰۱۱ کا/ ۷۷۱۷ـ ۵۲/۳/۲۳ دانشگاه به‌عضویت کمیتهٔ آموزش دانشگاه منصوب شدند .

تمدید مأموریت

* مدت مأموریت علمی آقای سعید رجائی خراسانی استادیار گروه آموزشی

فلسفه به مدت یکسال دیگر درکشور انگلستان تمدید شد .

* مدت مأموریت علمی آقای محمد یوسف باقری مربی گروه آموزشی زبانهای خارجی به مدت یکسال دیگر درکشور ترکیه تمدید شد .

مسافرت علمی

دانشجویان رشتهٔ روانشناسی به سرپرستی آقای دکتر محمد حسین سروری برای مطالعه درآزمایشگاه روانشناسی مدرسهٔ عالی دختران در تاریخ ۵۲/۲/۲۳ بهتهران عزیمت و درتاریخ ۵۲/۲/۲۸ مراجعت کردند . در این مسافرت آقای رحیم شاهگلی به عنوان مأمور امور مالی همراه دانشجویان بود .

انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز

۱. مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران

۱ـ **تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌اللهی**، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرای کردستان در قرن سیزدهم، به تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۲۴+۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۴، بها **۲۲۰** ریال

۲ـ **تذکرهٔ روضة السلاطین**، تألیف سلطان‌محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال و اشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا و شش تن از دیگر شعرا، به تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۲۰+۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها **۱۰۰** ریال

۳ـ **منظومهٔ کردی مهر و وفا**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها **۸۵** ریال

۴ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که ازمتون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶+۴۳۶ صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۴۵، بها **۳۶۰** ریال

۵ـ **منظومهٔ کردی شیخ صنعان**، بامتن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها **۶۰** ریال

۶ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش دوم، در ۴+۳۴۸ (۳۴۸=۴۳۶−۷۸۴) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها **۲۴۰** ریال

۷ـ **سفینة المحمود**، تألیف محمود میرزا قاجار درسال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرای این تذکره که درقرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۲۰+۳۸۴ صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها ۱۵۰ ریال

۸ـ **سفینة المحمود** ، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شعرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۴+۳۹۲ (۳۹۲=۳۸۴−۷۷۶) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها ۱۵۰ ریال

۹ـ **تخت سلیمان** ، تألیف علی‌اکبر سرفراز، در ۱۲+۱۸۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷ ، بها ۱۰۵ ریال

۱۰ـ **منظومهٔ کردی بهرام و گلندام** ، بامتن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۲۱۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۷، بها ۱۱۵ ریال

۱۱ـ **دیوان وقار شیرازی**، به‌تصحیح آقای دکتر ماهیار نوابی، بخش نخست (قصائد ، الف‌ـر) ، در ۲۴+۴۳۲ صفحه ، شهریورماه ۱۳۴۸ ، بها ۱۳۵ ریال

۱۲ـ **منظومهٔ کردی شورمحمود ومرزینگان**، بامتن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی ، در ۱۰+۱۷۰ صفحه، دی‌ماه ۱۳۴۸ ، بها ۶۰ ریال

۱۳ـ **روضة الکتاب و حدیقة الالباب** ، تألیف ابوبکربن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بالصدر ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای میر ودود سید یونسی ، در ۶۴+۴۵۶ صفحه ، فروردین‌ماه ۱۳۴۹ ، بها ۱۷۵ ریال

۱۴ـ **تجربة الاحرار و تسلیة الابرار** ، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی ، جلد اول ، در ۳۰+۵۲۳ صفحه ، مردادماه ۱۳۴۹ ، بها ۱۹۰ ریال

۱۵ ـ **تجربة الاحرار و تسلیة الابرار** ، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی ، جلد دوم ، در ۱۰+۲۸۰ صفحه، خردادماه ۱۳۵۰ ، بها ۱۲۰ ریال

۱۶ـ **تاریخ خوی** ، تألیف مهدی آقاسی ، در ۲۶+۱۰+۶۲۰ صفحه ، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها ۲۴۰ ریال

۱۷ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که از متون استخراج شده‌است) ، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش‌سوم، در۴+ (۳۳۲=۷۸۴—۱۱۱۶) صفحه ، بهمن‌ماه ۱۳۵۰ ، بها **۲۳۰** ریال

۱۸ـ **دیوان همام تبریزی** ، به تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی ۱۶+۸۴+۳۱۸ صفحه ، مرداد ماه ۱۳۵۱ ، بها **۱۸۰** ریال

۱۹ـ **منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی** ، با متن‌کردی و فارسی ، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در۱۰+ صفحه ، اسفند ماه ۱۳۵۱ ، بها **۹۰** ریال

۲. مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی

۱ـ **بسوی‌دانشگاه**، تألیف‌آقای محمدخانلو،مهرماه ۱۳۴۵، بها **۶۰**

۲ـ **راهنمای تحقیق روستاهای‌ایران** ، تألف‌آقای دکترحسین‌آ‌ـ آذرماه ۱۳۴۵ ، بها **۱۲۰** ریال

۳ـ **اقلیم و رستنیهای مکزیك** ، نگارش آقای دکترشفیع جوادی، ماه ۱۳۴۵ ، بها **۱۷۰** ریال

۴ـ **جغرافیای جمعیت** ، ترجمه و نگارش آقای دکتر یدالله فرید، خ ماه ۱۳۴۶ ، بها **۱۷۰** ریال (نایاب)

۵ـ **بررسی جمعیت ومسائل‌نیروی انسانی جامعهٔ روستائی** (آذربا شرقی)، تألیف وتحقیق‌آقای دکترحسین‌آسایش، آذرماه ۱۳۴۷، بها **۳۸۰** ر

۶ـ **جغرافیای شهری** ، تألیف آقای حسین‌شکوئی، بخش اول، شهری ۱۳۴۸ ، بها **۲۰۰** ریال (نایاب)

۷ـ **مقدمه برروش تحقیق شهرهای‌ایران**، تألیف آقای دکتریدالله مرداد ماه ۱۳۴۹ ، بها **۱۵۰** ریال

۸ـ **فلسفهٔ جغرافیا** ، تألیف آقای حسین شکوئی ، شهریور ماه ۴۹' بها **۱۴۰** ریال

۹ـ **نمونه‌هایی از فرسایش آبهای روان در آذربایجان** ، تحقیـ آقای دکترحبیب زاهدی ، مهرماه ۱۳۴۹ ، بها **۷۰** ریال

۱۰ـ **جغرافیای شهری**، تألیف آقای حسین شکوئی، بخش دوم، آبان ماه ۱۳۵۰، بها **۲۰۰** ریال

۱۱ـ **تاریخ جامعه‌شناسی**، تألیف آقای دکتر جمشید مرتضوی، بهمن ماه ۱۳۵۱، بها **۱۵۰** ریال

۱۲ـ **جغرافیای تغذیه**، تألیف آقای دکتر یدالله فرید، اسفندماه **۱۳۵۱**، بها **۲۰۰** ریال

نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

۱ـ **تاریخ اسمعیلیه** (بخشی از زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی)، به‌تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، اسفند ماه ۱۳۴۳، بها **۸۰** ریال

۲ـ **حواشی و تعلیقات بر تجارب السلف**، نگارش آقای حسن قاضی طباطبایی، اسفند ماه ۱۳۵۱، بها **۱۶۰** ریال

TABLE DES MATIERES

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES ET SCIENCES HUMAINES

Printemps 1973

XXVe année - Serie : № 105

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES

Printemps 1973

XXVe année - Serie : № 105

نشریهٔ

دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی تبریز

تابستان ۱۳۵۲

سال ۲۵ - شمارهٔ مسلسل ۱۰۶

نشریّهٔ

دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی تبریز

تابستان ۱۳۵۲

سال ۲۵ - شمارهٔ مسلسل ۱۰۶

فهرست مطالب

رسالهٔ «فوايد» اولجايتو

دکتر یوسف رحیم‌لو

پیش گفتار :

سلطان‌محمدخدابنده‌ملقب به‌اولجايتو (فرخنده)[1] از آن‌زمامداران است که دوران فرمانروائی‌شان نقطهٔ عطفی در تاریخ تحولات فکری این بوم و بر محسوب تواند شد.

اگر سلف و برادر او غازان به‌یاساها و اصلاحاتش آوازه یافته، اولجايتو نیز به‌انتخاب طریقهٔ تشیع وترویج‌مسالمت‌آمیز آن‌شهره‌گردیده است. دربررسی استقرار تشیّع به‌عنوان آیین رسمی ایران درعهد صفوی به‌یقین نمی‌توان اولجايتو ومحیط مذهبی عصر اورا همچون‌پیشاهنگ و تمهید زمینه نادیده‌گرفت.

درخصوص مناقشات مذهبی عصر اولجايتو واجتهادوتحقیق شخص خود او وانتخاب وترویج مذهب شیعه ازجانب وی وتغییر وتبدیل خطبه وسکه به نام امامان دوازده‌گانه، اغلب مورّخان معاصر سلطان[2]، به جز ابوالقاسم عبدالله‌کاشانی[3]، به‌اشارت قناعت‌کرده‌اند. تفصیل ما وقع درآثار دوره‌های پسین دیده می‌شود[4].

مورّخان عصر ایلخانی و پس‌از آن، عموماً خدابنده را پادشاهی علوم دوست وعلمانواز ودانش‌پرور، عادل وباذل ومبارك قدم، دوستدار اهل

ت و نخستین پادشاه ازچنگیزخانیان دانسته‌اندکه به‌سعادت‌متابعت‌مذهب
یـّهٔ‌امامیه‌رسیده[۵] و نام‌ائمهٔ‌اثنی‌عشر رادرخطبه‌وسکه[۶] مندرج گردانیده‌است.

ازمعاصران اولجایتو ، صاحب نفایس‌الفنون[۷] و نیز برخی مصنّفان
أخر[۸] اشاره به‌وجود «رساله‌یی» مشتمل بر«فواید» وبیانات حکمت‌آمیز
ذهبی اولجایتو سلطان‌کرده‌اند . ازخود رساله تاکنون‌اثری سراغ‌داده
ده بود . چندی پیش، استاد علی‌اکبر محققی ، که سرمایهٔ مادّی عمر
انقدر راصرف‌کسب ونگاهداری‌آثار پرارج‌علم وادب‌کرده ومعنویّتی
رگ اندوخته‌اند ، ازوجود چنین رساله‌یی در میان جُنگی از گنجینهٔ
بهای نسخ خطّی خویش خبر دادند و، باسعهٔ صدر خاص خود، اجازت
مودندکه ازآن عکس‌برداری شود و ، باپژوهشی تاریخی درچگونگی
تساب آن به‌سلطان خدابنده ، دراختیار فرهنگ دوستان قرارگیرد .

استنساخ این نسخه درسال ۹۸۷هجری قمری به‌خط ریزنستعلیق
عمولی ودریازده صفحهٔ بیست ویك سطری صورت‌گرفته است .

ازمنابع دسترس ، تاآنجاکه به‌نظر قاصر نگارنده رسیده، تنهادر
نایس‌الفنون ومجالس‌المؤمنین است‌که،گذشته‌ازاشاره به‌ترتیب رساله‌یی
« فواید » خدابنده ، مطالبی نیز ازآن نقل گردیده . مؤلف مجالس-
لمؤمنین‌مطالب‌مربوط به درویش دوستی و خدا ترسی اولجایتو وکلماتی
ند ازرسالهٔ او را از تاریخ ابن هلال[۹] نقل کرده است . پر بیجا نخواهد
ود یادآوری شودکه‌همهٔ مطالب منقول ازتاریخ ابن‌هلال‌همگونی بسیار
دیکی با نوشته‌های نفایس‌الفنون درآن باب دارد .

از آنجاکه دو مؤلف مزبور ، بنا به‌گفتهٔ خودشان ، تنها به نقل
چندکلمه» ازرسالهٔ سلطان‌پرداخته‌اند، همهٔ‌منقولات‌آنان قهراً می‌بایست
راصل رساله وجود داشته باشد. شگفتاکه درآن منقولات، نسبت به‌اصل

رساله ، فزونیهایی دیده می‌شود . شاید این فزونی و کاستی معلول وجود نسخه‌های متعدد ومتفاوتی ازمجموعهٔ «فواید» اولجایتوسلطان بوده است. اندیشهٔ ترتیب چنین رساله‌یی از خود خدابنده است ، و این از محتوای نخستین صفحهٔ نسخهٔ خطّی برمی‌آید : «وهمچنین فرمودیم‌که تاسخنهای علمی‌که‌ازحضرت آفریدگار جلّ جلاله‌بدل‌ما میرسد نویسند تااگرخدای تعالی خواهدکتابی بدستور شودکه‌آنراهمه جا بخوانند وفائده‌آن‌بگیرند وازما یادکنند ودعای خیر بگویند .» احتمالاکسان متعددی مأمورجمع‌آوری این «فواید» بوده‌اند ، لذا پاره‌ای مطالب را که همه شنیده‌اند در همهٔ مجموعه‌ها نقل‌کرده‌اند درحالی‌که‌مسموعات‌اختصاصی‌راتنها دربرخی نوشته‌ها می‌توان یافت. شاهد صحت این احتمال،گفتارمؤلف‌نفایس‌الفنون است‌آنجاکه،نه‌ازرسالهٔ «فواید»بلکه «ازفوایدی‌که این ضعیف ازحضرتش استماع‌کرده» سخن رانده است ، وآن مربوط به‌نظر سلطان‌درچگونگی تفاوت معنای فقر ومسکنت در احادیث نبوی است[۱۰]. این «فایده» را نه دراصل رساله ونه درمنقولات قاضی نوراللّه‌ازتاریخ ابن‌هلال می‌توان دید. به‌این ترتیب ، شاید بتوان‌درآینده به‌نسخه‌های‌دیگری ازرسالهٔ «فواید» اولجایتو سلطان دست یافت‌که ازحیث محتوا زیادی وکمی‌نسبت به‌نسخهٔ موجود داشته باشند .

دراینجا ، نخست به‌ضبط متقابل منقولات نفایس‌الفنون ومجالس المؤمنین از رسالهٔ «فواید» می‌پردازیم وپس‌از آن متن رسالهٔ خطّی را ، باهمان رسم‌الخط نسخهٔ اصل، می‌آوریم تاعلاقمندان بتوانند مطالب هرسه نوشته را باهم بسنجند.

سپاسگزاری از راهنمائیهای استاد ارجمند جناب آقای قاضی -

طباطبائی نیز فرضی برذمّهٔ اینجانب است .

مطالب حواشی نسخه درمیان این علامت <...> گذاشته شده است.

کلماتی چنداز رسالهٔ «فواید» سلطان محمد خدابنده اولجایتو، به نقل از:

نفایس الفنون، ج ۲ ، ص ۲۶۰

«وازفواید او رساله ترتیب داده‌اند این چند کلمه از آنجاست :

پادشاهی کسی‌را سزد که آزادمردانرا بنیکی بنـده توانـد کرد و بندگان را به کرم آزاد . جامهٔ که هرگز کهنه نشود نام نیکست و آرایشی که برمرد وزن نیك آید راستی .

شربتی که هرکه بیاشامد نمیرد علم خداشناسی وخودشناسی است .

عـالمترین مردم آنست که علم اورا ازناکردنی باز دارد ، و عاقلترین آنکه برقهر وشهوت وغضب قادر باشد .

شهوت‌شرابی‌خوشست ولیکن‌هرکه بسیار خورد زود هلاك شود .

عشق وبلا زحمتی است که مردم از آن بگریزند وبه‌زور درآن [ص ۲۶۱] درآویزند .

علم توانگریست که‌خداوندآن بهیچ حال درویش نگردد و هیچ جای غریب نباشد ، وجهل درویشی است که صاحب آن اگرچه مال بسیار دارد درویش‌بود و درشهر خود نیز غریب .

مجالس المؤمنین ،ج۲، ص۳۶۲،
به‌نقل ازتاریخ ابن‌هلال

«وازفواید اورساله ترتیب‌داده‌اند و این چند کلمه از آنجاست .

پادشاهی کسی‌را سزد که آزادمردانرا بنده وبندگان را به‌کرم آزاد تواند کرد . جامهٔ که هرگز کهنه نشود نام نیك است .

آرایشی که‌مردوزن‌را نیك‌آیدراستی است .

شربتی که هرکه‌بیاشامدهرگز نمیرد خداشناسی وخودشناسی وعلم است .

عالمترین‌مردمان آنست که علم اورا از زناکردن باز دارد ، و عاقلترین آنکه برقهر شهوت وغضب قادر باشد .

شهوت شرابی‌خوش‌است اما هرکه خورد زود هلاك شود .

عشق وبلا زحمتی است که مردم از آن نگریزند وبزور وزر درآن آویزند .

علم‌توانگریست که‌بهیچ‌حال‌درویش نگردد ودرهیچ جائی غریب‌نباشد وجهل درویشی است که صاحب آن اگرچه مال بسیار دارد [ص ۳۶۳] درویش بود ودر شهر خود غریب .

نفایس الفنون

غرض از نماز یاد کردن خداست، غرض ازروزه قهر کردن بر قوهٔ غضب وشهوت، وزکاة آنکه دوستی مال ازدل بیرون کند و درویشان فرومایه را بنوازد ، وفائده حج آنکه‌درسفرازدیدن غرایب وعجایب بسیار قدرت آفریدگار معلوم گردد، وباهل علم و معرفت صحبت دارد وآداب و اخلاق کسب کند .

پس هرکه پیوسته با یاد حق است بمعنی پیوسته درنمازاست،وهرکه‌شهوت و غضب او مقهور است بمعنی پیوسته روزه‌داراست‌وهرکه‌محبت‌مال ازدل بیرون کند ودرویشان را بنوازد وحاجات مردم را بر آرد بمعنی پیوسته درزکاة دادنست، وهرکه بیشتر اوقات درعجایب آسمان و زمین فکر کند و درکمال قدرت او تأمل نماید وبااهل علم ومعرفت صحبت دارد واکتساب اخلاق‌بآداب کند بمعنی پیوسته در حج گذاردنست .»

مجالس المؤمنین

غرض از نماز یاد کردن‌خدای‌عزوجل است وغرض ازروزه‌قهر کردن‌قوت‌غضب وشهوت وغرض از زکوة آنکه‌دوستی‌مال ازدل بیرون کنند و درویشان فرومانده را بنوازند وفایده سفر حج آنکه درآن سفر یاد سفر آخرت کنند و ازدیدن غرایب و عجایب بسیار قدرت آفریدگار تعالی و تقدس بدانندوبااهل علم ومعرفت‌صحبت دارند ومکارم‌اخلاق‌وآداب پسندیده کسب کنند ودرمناسك و اعمال تمامت احوال قیامت وعقبات آخرت معلوم فرمایند .

پس هرکه پیوسته بایادش حق‌باشد بمعنی پیوسته بانماز باشد وهرکه شهوت وغضب‌مقهوراوست‌بمعنی‌پیوسته‌روزه دار است وهرکه محبت مال‌ازدل بیرون کند ودرویشان را بنوازدوحاجت‌مردم‌رابرآورد بمعنی پیوسته درزکوة دادنست و هرکه بیشتر اوقات یاد سفر آخرت کند و تهیهٔ آن سازد ودرعجایب آسمان وزمین‌فکر کندودرکمال قدرت اوتأمل‌نماید وبااهل علم‌ومعرفت صحبت داردواکتساب‌آداب ومکارم اخلاق کند بمعنی پیوسته در حج گذاردنست .»

متن

«فوایدِ» اولجایتو

[۱] «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم رب وفّق بحقّ ولیّك الرّضا علی بن موسی علیهما الصلوة والتسلیم»[۱۱] الحمدلله رب‌العالمین والعاقبة للمتقین ولاعُدوانا ّلا علی الظالمین والصلوة علی محمّد و آله و ذرّیّاته و اتباعه الطّیّبین الطّاهرین و جمیع انبیائه المرسلین و علی عباده الصالحین و سائر المؤمنین و **بعد** چنین گوید پادشاه سعید (الجایتوخان خدابنده سلطان محمد پادشاه) طاب ثراه و جعل الجنّة مثواه‌که در کار پادشاهان سابق اندیشه کردم دیدم‌که هریك ازایشان‌که عمارتها بیشتر کرده بودوخدای‌شناس و دین‌دار بود نام او برروی روزگار بیشتر مانده بود چنانچه جمعی از ایشان بودندکه تا ایّام ما چهار هزار و پنج هزار سال از ایشان‌گذشته بود و همچنان نام ایشان به بزرگی یاد میکردند وسخنان ایشان می‌گفتند وراه راست دردین ودنیا ازایشان می‌آموختند چون‌این امر مشاهده‌کردیم‌برخود واجب گردانیدیم که هرمالی‌که خدای تعالی بما دهد بعد از خرج ضروری درعمارت‌خرج‌کنیم تابندگان‌از آن‌آسوده باشند ودعای ماگویند وبعض دیگر ازآن مال بمستحقان و درویشان دهیم تا ثواب آخرت نیز حاصل‌گردد وهمچنین فرمودیم‌که تاسخنهای علمی‌که ازحضرت آفریدگار جلّ‌جلاله بدل ما میرسد نویسند تااگر خدای تعالی خواهدکتابی بدستور شود که آنرا همه جا

بخوانند وفائده آن بگیرند وازما یاد کنند ودعای خیر بگویند امید بکرم خدای تعالی چنانست که توفیق ارزانی فرماید چه هرآدمئی‌که همه روز وشب به‌آن باشدکه چیزی خورد وشهوت راند ودربند آن نباشدکه چیزی ازعلم بداند وخود را از جهل برهاند آنکس درمرتبهٔ حیوانات باشد و آنکس‌که بادانایان و مردم نیکو نشیند وازسخن خدای تعالی بحث‌کنند واحوال دنیا وآخرت خود بقانون عمل‌راست‌گرداند درمرتبهٔ فرشتگان‌باشد.

فصل بنابرین مقدمات بتمامی‌اطراف ممالك فرستادیم و علمآءِ عرب و عجم نزدیك خویشتن خوانـدیم [۲] و مـلازم گردانیدیم تا سخنان و احکام مـا بموجب فرمـودهٔ خدای تعالی باشدومطابق شریعت‌انبیاءِ علیهم‌السلم تاروزی مولانا ناصرالدین واعظ این آیه‌تفسیرمیکردقوله‌تعـالی **واسبغ علیکم نعمه**[12] **ظـاهرة وباطنة**[13] ومیگفت‌که مراد ازنعمت ظاهر آنست‌که جویهای آب روان ورودخانها باشد ومراد ازنعمت‌باطن‌کاریزها وچاههاست ما را بخاطررسیدکه‌مراد ازنعمت‌ظاهرکه‌کارظاهرآدمی <بدان> تعلّق دارد اسباب مرادات دنیاست که حاصل میشود و مراد از نعمت باطن حقیقة و حکمت است‌که کار باطن آدمی یعنی جان تعلّق بدان دارد وهم در آن مجلس تقریرکرده شد و تمام علما پسندیدند دیگر این حدیث ازحضرت رسالت پناه محمدی‌صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کردندکه الدنیا سجن المؤمن و جنة‌الکافر[14] وهمچنین <فرموده> است‌که‌الدّنیامزرعة‌الاخرة[15] معنی حدیث اول آنست‌که دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران

است و معنی حدیث دوم آنست‌که دنیا کشته‌زار آخرتست این
سؤال بخاطر آمدکه اگرکشته‌زارست زندان چگونه تواند بود
و اگر زندانست‌کشته‌زار چگونه بود و از علما می‌باید پرسید
دیگر باخود قرارداد و وصیت نمودکه هرپادشاه‌که‌بنده رابنوازد
وجامهٔ خاص بدو پوشاند ومال ونعمت بسیار باو دهد و مملکت
خود وولایتها نیکو بدو سپارد واورا بررعیّت خود حاکم‌گرداند
شرط آن باشد که چون این بنده را باین سعادتها رسانید اورا
بگناههاءِ خردنگیرد ودست او قوی دارد واین مرتبهای بزرگ
ازو نستاند و این بنده نیز اگر صاحب دولت باشد پادشاه خود
را دوست دارد ودرظاهر وباطن باو متفّق باشد و یرلیغهای اورا
بشنود و ولایتها و خرابیها معمورگرداند و رعایا و بندگان اورا
آسوده دارد [۳] و بداند که پادشاهان بندگان خاص خدای
تعالی‌اند می‌بایدکه در حضور و خلوت شکر نعمت او گویند و
اورا از همه چیز عزیزتر و دوست‌تر دارند و ولایتها که بامانت
بایشان سپرده‌اند محافظت نمایند و پیوسته آرزومند دیدار او
باشند وهمچنان‌که از بندهٔ خود میجویندکه صحبت با دوستان
ایشان دارند و از دشمنان ایشان دور باشند خود نیز می‌بایدکه
صحبت بادوستان خدای تعالی دارد یعنی دانایان و نیکوکاران
واهل‌صلاح‌ودور باشد ازمردم جاهل وفاسق وظالم وابلیس‌صفت.

فصل بدانکه بدگوی و فتنه‌انگیز کم زندگانی باشد
نه‌دردنیا نیك‌نام ونه‌درآخرت رستگار ونیك‌گوی وصلاح‌انگیز
دردنیا وآخرت رستگار دولت‌یاب واگر باخدای‌تعالی‌خلاف‌کند

خدای تعالی نیز با اوخلاف کند .

فصل دیگر من که سلطانم در اول مذهب و راه پدران داشتم چون حق تعالی راهنمایی کرد در دل من روشنایی ایمان بدید آمد خدای تعالی را به یگانگی شناختم و او را به پاکی بدانستم و از شرك وکفر برون آمدم و معلوم من شدکه پیغمبران او همه برحق اند و هرچه حق فرمود همه بخلق رسانیدند و نیز معلوم کردم که از همه پیغمبران پیغمبر آخرین محمّد مصطفی صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فاضلتر و بزرگتر بوده است و بدین او درآمدم و شریعت او قبول کردم بعد از آن دیدم که هرکسی راهی و روشی و مذهبی گرفته‌اند چنانچه تقریرکردند که هفتاد و دو فرقه‌اند و هریکی میگفتند که مذهب حق من دارم آخرکار آنچه بیشتر اهل ممالك مابودندگفتندکه بهترین مذهبها چهار است <مذهب> شافعی و ابوحنیفه ومالکی و [ابن]حنبل چون ازین چهار پرسیدم که‌کدام بهتر است بیشتر گفتند ابوحنیفه‌که استادتر ومذهب اوبهترست آن‌مذهب اختیار کردم بعد از [۴] چندسال قاضیان مذهب شافعی بیامدند وتقریر کردند که در مذهب ابوحنیفه بچّهٔ سگ حلالست و مذهب ما بهتر است قاضیان مذهب ابوحنیفه مسلّم نداشتند میان ایشان نزاع افتاد و یکدیگر را عیبها بیرون آوردند حنفی مذهبان گفتند در مذهب شما دختر برادر که از زنا بوجود آمده باشد بزنی خواستن رواست و ازین بدتر چه باشد شافعی مذهبان گفتند که در مذهب شما با مادر خود جمع شدن جایز است

باین طریق که اگر کسی براه حج رود و شهوة بروی غلبه کند و مادر با او باشد پارهٔ حریر برخود پیچد و نزدیك وی رود روا باشد چون این صورتها مشاهده شد بتحقیق آن مشغول شدم که این خلافها ازکجا پیدا شد جمعی ازدوستداران خاندان پیغمبر صلّی الله علیه و آله وسلّم بودند وتقریر کردند از آنجا که بعداز پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم سخن امیرالمؤمنین و امام المتّقین علی بن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام نشنودندکه ازهمه عالمتر و کاملتر و به پیغمبر نزدیکتر بود دانستم که این سخن راست خواهد بود و درین سخن نیك تأمّل کردم و دانشمندان اهل‌البیت و سادات را حاضر کردم و بتحقیق این سخن مشغول شدم تا خدای تعالی بواسطهٔ سخن ایشان راه حق پیش ما روشن گردانید که در اسلام مذهب حق اینست که اهل البیت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم داشته‌اند و بعد از آن درین مسئله شروع کردم‌که بعد از پیغمبر خلافت به‌که میرسد و بجای پیغمبر که نزدیکتر بود که بنشیند اهل سنّت تقریر کردندکه ابوبکر گفتیم بچه دلیل گفتند که صحابهٔ پیغمبر بود و بسال از همه بزرگتر ودرخدمت پیغمبر صلّی الله علیه وآله‌وسلّم [۵] می‌نشست و بعد ازآن عمر و بعد ازآن عثمان وبعد ازآن علی علیه‌الصلوة والسلام و پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مدح ایشان بسیار میفرمود ما را جوابی لطیف بخاطر رسید و با امرا و حاضران گفتیم که در زمان پدران ما امیران بودند که از ما بسال‌بزرگتر بودند و نزدیك پدر ما می‌نشستند و پدر ما همه را تعریف و

مدح میفرمود بعد ازآنکه پدر بزرگ ما از دنیا رفت اگر آن امیران <بزرگ> دعوی‌کردندی‌که پادشاهی بما میرسد و بزور بستاندندی روا بودی‌همه اتفاق‌کردندکه روا نبودی و ظلم بودی پس بتحقیق دانستیم که با وجود امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام که از همه عالمتر و کاملتر و پسر عم و داماد پیغمبر صلّی‌الله علیهما وآلهما و سلّم بود و فرزندان بزرگ از دختر پیغمبرصلی‌الله‌علیه وآله و سلم داشت روا نبود که دیگری بجای او نشیند وخلافت حق او بود و برتمامی امّت واجب و لازم بود که فرمان او برند و آنچه فرماید پیروی آن نمایند و بیقین دانستم که هرکه مذهب اهل البیت علیهم الصلوة والسلم اختیار کند ناجی و رستگار باشد بدین سبب ما اهل بیت را تربیت کردیم وایشان‌را بعدازآنکه ازدست‌ظالمان سر برون‌نمی‌توانستند آورد سرافراز گردانیدیم و هرچه مناصب‌شرعی‌بود حکم‌کردیم که هرعلوی که دانشمند بود در شهر خود حاکم آنها او باشد.

فصل بعد از آن پرسیدم از علما و دانشمندان که از کلام‌الله و احادیث هیچ چیزی هست که دلالت برخلافت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلم کند و الزام اهل سنّت بآن توان داد جواب دادند که بسیار از جمله قوله تعالی **انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون‌الصلوة ویؤتون [۶] الزکوة وهم راکعون**[۱۶] یعنی اینست و جز این نیست ولیّ شما <خداست و رسول او و> آنکس که نماز گزارد[۱۷] و در حال رکوع صدقه دهد و این آیه بعد از آن نازل شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌الصلوة والسلم در نماز انگشترین بسایل داد

و باتفاق همه این امر مخصوص آنحضرت است صلواتالله علیه .

فصل دیگر نقل کردند که چون پیغمبر صلّی‌الله علیه وآله و سلم از حجةالوداع بازگشت بموضعی رسیدکه آنرا غدیر خم میگویند جبرئیل علیه السلم فرود آمد و این آیه آورد قوله تعالی **یا ایهاالرسول بلغ ما انزل‌الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من‌الناس**[۱۸] و سبب نزول این آیه آن بودکه جبرئیل علیه‌السلام پیشتر آیهٔ انّما ولیّکم‌الله آورده بود در باب ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه و حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلم از جهت خوف از بعضی آنرا اظهار نمیفرمود خدای تعالی درین محل از آن خبر دادکه برسان امامت امیرالمؤمنین علی را علیه الصلوة والسلم و ادا کن که اگر نرسانی آنچه بتو نازل‌شده‌است از خدای تعالی یعنی آیهٔ انما ولیکم‌الله پس تبلیغ و ادای رسالت نکرده باشی و مترس که خدای تعالی عاصم و نگه دار تست و نگاه دارد ترا از ضرّ و شرّ همهٔ ظالمان پس رسول الله صلی الله علیه وآله و سلّم آنجا فرود آمد و تمامی صحابه حاضر شدند و از جهاز شتران منبری ساختند رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله و سلّم بر آن منبرشد و فرمود **ایهاالناس الست اولی بکم‌من انفسکم** یعنی این [ای] مردمان نیستم من اولیتر بشما از نفسهای شما و صاحب تصرّف در امورات شما تمامی گفتند بلی یا رسول الله یعنی هستی اولیتر پس رسول‌الله صلّی‌الله‌علیه وآله و سلم [۷] دست حضرت‌امیرالمؤمنین علی‌علیه‌الصلوة والسلام‌گرفت وفرمود

من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله[۱۹] یعنی هرکه من بوی اولیترم و ولیّ ویم این علی بوی اولیترست و ولیّ و امام و صاحب تصرف ویست بار خدایا دوست دار هرکه علی را دوست دارد و دشمن بدار هرکه علی را دشمن دارد و یاری ده هرکه علی را یاری دهد و فروگذار هرکه علی را فروگذارد پس تمامی خلایق تهنیت و مبارکی امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة والسلام گفتند و اول کسی‌که مبارکی گفت عمر بود و گفت **بخ بخ یا اباالحسن**[۲۰] **صرت مولای و مولی‌کل مؤمن و مؤمنة** یعنی خوش وگوارنده باد ترا ای ابوالحسن گشتی مولای من ومولای هرمؤمن ومؤمنه[۲۱].

فصل دیگر چند حدیث از پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم نقل کردند اول آنکه فرمود **مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق**[۲۲] یعنی مثل وداستان اهل بیت من مثل و داستان کشتی نوح است همچنانکه هرکه در کشتی نوح نشست نجات یافت و غرق نشد و هرکه تخلّف کرد و ننشست غرق شد و هلاك گردید همچنین هرکه دست در دامن اهل بیت من زند و بطریق و مذهب ایشان رود نجات یابد و از عذاب آخرت ایمن گردد و رستگار باشد و هرکه تخلّف ورزد و متابعت مذهب اهل‌البیت نکند هالك و زیان کار باشد و بعذاب آخرت گرفتار گردد و حدیث دوّم فرموده **ستفترق امتی علی ثلاثة وسبعین فرقة [۸] فرقة واحدةمنها ناجیة والباقیةهالکة**[۲۳] یعنی زود باشد که امّت من بهفتاد و سه گروه شوند یکی از ایشان ناجی و رستگار و دیگران همه هالك و زیان کار حدیث

سئوم فرموده **انی ترکت فیکم ما ان اخذتم بهلن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی**[۲۴] یعنی بدرستی که من گذاشتم در میان شما چیزی را که اگر بگیرید آنرا هرگز گمراه نشوید کتاب خدا وعترت من اهل بیت من <صلوات‌الله و سلامه علیه وآله وعلیهم اجمعین> حدیث چهارم فرموده **لایزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش**[۲۵] یعنی همیشه باشد اسلام عزیز تا دوازده خلیفه از قریش باشند دیگر بیان کردند که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌الصلوة والسلم باتفاق اهل اسلام معصوم بود و دیگران معصوم نبودند باتفاق همه چون این دلایل و سَنَدها برما ظاهر شد بیقین دانستیم که گروه ناجیه یعنی رستگاران گروهی‌اندکه مذهب اهل‌البیت اختیارکرده‌اند بعدازآن پرسیدم که اهل‌البیت علیهم‌السلم کیانند گفتند حضرت امیرالمؤمنین علیؑ وفاطمه وحسن وحسین وزین‌العابدین ومحمّد باقر وجعفر صادق وموسی‌الکاظم وعلیؑ بن موسی‌الرّضا ومحمّدالتقیؑ وعلیؑ النقیؑ و حسن‌العسکری و محمّدالمهدیؑ صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین‌که بهمین ترتیب بعداز امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلم‌کل واحد امام و معصوم بوده‌اند و دلیل برین همه‌کلام پیغمبر است صلّی‌الله‌علیه وآله وسلّم‌که روزی‌امام حسین علیه الصلوةوالسلم درخدمت پیغمبر صلّی‌الله علیه وآله وسلّم حاضر بود [۹] وپیغمبر صلّی‌الله علیه و آله وسلّم فرمود **ابنی هذا امام ابن امام اخو امام ابوائمة التسعة تاسعهم قائمهم**[۲۶] یعنی این پسر من امام حسین امامست و پسر امامست و برادر امام و پدر

نُه‌امام است‌که نهم ایشان قایم ایشانست .

فصل همچنین شبی در خواب دیدم‌که امیرالمؤمنین علیّ علیه‌الصلوة والسلام بردرختی بود بغایت بلند و من آنجا بودم اشارت فرمود که بربالای این درخت بیا بربالای درخت رفتم مرا بنواخت وفرمودکه درزیر نگاه‌کن من نگاه‌کردم سه تن را دیدم یکی ارّه ویکی تیشه ویکی تبری در دست داشتند فرمودکه‌اینها میخواهندکه‌این‌درخت‌رابیندازند برو وهرسه‌تن را بکُش من فرو آمدم و فرمان بجای آوردم چون بیدار شدم غرق عرق بودم ویقین‌دانستم‌که مرادازسه تن‌که بود ونیزدانستم که تقویت این مذهب بدست من خواهد شد انشاء الله تعالی و وشبی دیگر درخواب دیدم‌که شخصی از مشرق ویکی ازمغرب باهم‌کشتی میگرفتند دیدم‌که شخص مشرقی مغربی را از زمین جداکرد وبربالای دوش‌آورد وبرزمین زد پرسیدم‌که این‌مشرقی چه‌کس است‌گفتند امیرالمؤمنین علی است علیه‌الصلوة والسلم ومغربی عمر است بیدار شدم و دانستم‌که حال چیست ویقین ما شدکه مذهب شیعه بردیگر مذاهب غالب است ودرآن شکّی‌و شبههٔ نیست دانسته و تحقیق و یقین این مذهب اختیار کردم تا ناجی ورستگار باشم ودیگر مذاهب گذاشتم تا هالك و زیان‌کار نباشم اکنون اهل‌اسلام نیکو اندیشه نمایندکه‌مرا‌امروزسلطنت ممالك وشوکتیست ازآب‌آمویه تابمصروشام‌واز[۱۰] خویشان وفرزندان‌امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة والسلام نیستم‌که‌برای ایشان دروغی بگویم تامردم‌مرابزرگ‌دانندونیز بلشکراحتیاج

ندارم‌که بدین سبب شیعه یاسادات مدد من باشند محتاج نیستم که علویان یاشیعه چیزی بمن دهند هرسال چندین هزارتومان بمحبت امیرالمؤمنین علیؑ علیه‌الصلوة والسلم بسادات میدهم هرکه عاقل باشد یقین داندکه‌درین امر نظرما درآنست‌که‌مردم مذهب حق اختیارکنند وازراه کج باز براه راست آیند ودست دردامن اهل بیت‌پیغمبرصلّی‌الله علیه وآله‌وعلیهم‌زنند وایشانرا حق دانند و دیگرانرا باطل و ما را ازین جهت ثواب حاصل گردد و هرکه نیکبخت باشد قبول‌کند و هرکه نخواهد بروی حکمی و زوری‌نیست امّا خُطبه وسکه‌که حق منست ومی‌باید که بنام‌من باشد میفرمایم‌که نام مبارك امیرالمؤمنین علیؑ علیه الصلوةوالسلم وفرزندان آنحضرت‌که‌ایمّهٔ معصومین‌اند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین برنام من مقدّم دانند هرکه نویسد ثواب یابد وهرکه باخود دارد بیاساید .

فصل همه مردم جامهٔ خواهندکه‌کهن نشودآن جامه نام نیك است و آرایشی‌طلبندکه‌برمرد و زن‌نیك‌آیدوآن‌راستی است و بزرگی خواهندکه هرکه بدان رسد هرگز خورد نشود آن بزرگی خلق خوش است از برای‌آنکه مردم خوشخوی را همه جای بزرگ دارند وبدخلق را وقعی ننهند چیزی هست‌که همه رویست یعنی سخن وچیزی دیگر هست‌که آنراروی‌نیست یعنی ظلم فرزند دشمن است ولیکن در دل آدمی از همه چیز عزیزتر [۱۱] وگرامی‌تر است .

فصل دوست تو نباشدآنکس‌که‌هرچه‌توگویی‌گویدکه

راست‌میگویی دوست آن باشدکه باتوراست گوید دوست‌عیب گوی باشد ودشمن عیب‌جوی عاقلترین مردم آنکس باشدکه برشهوت وخشم خود غالب باشد عالمترین مردم آنکس باشدکه علم اورا از زنا باز دارد شهوت شرابی خوش است و لیکن هرکه بسیار خورد زود هلاك شود حسد آتشی استکه افروزندهٔ آن زنده نماند علم‌توانگری استکه‌خداوند آن بهرحال غریب ودرویش نشود جهل درویشی استکه خداوند آن هرچند که مال دارد درویش بود ودرشهر خود غریب باشدابلهی‌بیماری استکه‌طبیبان استاد آنرا علاج نتوانندکرد صبر درکارها شربتی تلخ است امّا درآخر شیرین است شتاب[۲۷] زدگی دراول شیرین است ودرآخر تلخ عشق‌وبلازحمتیست‌که مردم ازآن نگریزند ودرآن‌آویزند مرد دانا آن باشد که از دنیا توشهٔ بهر آخرت بردارد پادشاه باستحقاق آن‌باشدکه آزاد مردانرا به نیکویی بنده خود تواند کرد وبندگانرا آزادی تواند بخشید[۲۸] والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب فی‌کلّ باب والصلوة والسلام علی‌افضل‌من‌اوتی الحکمة وفصل‌الخطاب وآله و عترته واصحابه خیارکلّ‌عترة و اصحاب‌تمّت وآلاءِ ربنّا عمّت وکان‌ذلك فی‌اوایل لیلة الاربعآء ثانی عشرمن‌شهررجب‌رجب‌ورجب(کذا)سنةسبع‌وثمانین وتسعمائة الهجریة علی مشرفها وآله شرایف الصلوة والسلام والتحیّة .

قوبل‌بالمنقول‌عنه فی‌لیلةالاربعآءِ۲۲ شهر شعبان‌المعظم سنه ۹۸۷ بتوفیق الله تعالی وتقدس .

یادداشتها ومراجع

۱ــ متولد ۶۸۰ ، جلوس در ۷۰۳ ، متوفی ۷۱۶ هجری قمری .

۲ــ تجزیة الامصار و تزجیةالاعصار معروف به تاریخ وصاف ، تألیف شهاب‌الدین عبدالله شیرازی معروف به‌وصاف‌الحضرة (متوفی ۷۳۰) ، چاپ افست تهران ۱۳۳۸ ، ص ۵۲۱ (ج ۴) : «حاصل دین محمدی برسر هفتصد واند سال ازدولت محمدی نور ونواگرفت» . مقدمهٔ مطلب مربوط به‌رواج رسوم مسلمانی‌در زمان اولجایتو است ومتعرض تشیع او نشده .

تاریخ گزیده ، تألیف حمدالله مستوفی قزوینی در ۷۳۰ ، باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۳۹، ص۶۰۸: پس‌ازاشاره‌به‌کشته‌شدن سیدتاج‌الدین آوجی ، «که پیشوای اهل شیعه بودودر رفض غلوی عظیم داشت‌واولجایتو سلطان را برمذهب شیعه‌محرض بود» ، باپسرش‌وجمعی‌دیگروقتل‌سید عمادالدین‌علاء‌الملك سمنانی به‌علت شیعه بودن ، می‌نویسد : «اما نور باطل نشد» .

نفایس‌الفنون فی‌عرایس‌العیون ، شمس‌الدین محمدبن محمودآملی(متوفی ۷۵۳) ، ج۲، به‌تصحیح سیدابراهیم‌میانجی، تهران۱۳۷۹ قمری، ص۲۵۷ به‌بعد، اگرچه مؤکداً تصریح به‌تشیع اولجایتو دارد اما به‌چگونگی این انتخاب‌آیین‌اشاره ننموده است .

۳ــ تاریخ‌اولجایتو،تألیف‌ابوالقاسم‌عبدالله‌بن‌محمدالقاشانی(متوفی۷۳۸)، به اهتمام مهین همبلی ، تهران ۱۳۴۸ ، ص ۹۹-۹۶ در کشمکشهای مذهبی عصر اولجایتو ، وص ۱۰۰ درعلت وچگونگی اختیار تشیع ازجانب او است .

۴ــ مجمع‌التواریخ ، تألیف نورالله عبدالله‌بن لطف‌الله معروف به حافظ ابرو (متوفی ۸۳۳) ، نسخهٔ خطی مرحوم ملك ، ج ۳ ، ورق۲۳۷ به‌بعد (مطالب این نسخه را دکتر خانبابابیانی‌درپاورقی ص ۱۰۴-۱۰۱ذیل‌جامع‌التواریخ‌رشیدی، تألیف حافظ ابرو ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۵۰ ، نقل‌کرده است) .

مجالس المؤمنین ، تألیف قاضی سیدنورالله‌شوشتری (مقتول در۱۰۱۹) ، تهران ۱۳۷۵ قمری ، ج ۲ ، ص ۳۵۵/۶۳ : « سلطان محمد خدا بنده الملقب بالجایتو » ؛ در «تفصیل سبب انتقال سلطان غازان و سلطان الجایتو به مذهب حق

اهل‌البیت علیهم‌السلام» از تاریخ حافظ ابرو شافعی همدانی (همان‌مجمع‌التواریخ) نقل می‌کند .

از میان تحقیقات اخیر ، مخصوصاً رك :

تاریخ مغول ، تألیف عباس اقبال آشتیانی ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۱ ، ص ۳۱۳/۱۸ : «اولجایتو و مذهب شیعه» ؛

تحقیق دربارهٔ دورهٔ ایلخانان ایران ، تألیف دکتر منوچهر مرتضوی، تبریز ۱۳۴۱، ص ۳۲/۹ : «مسلمانی و تشیع سلطان محمد خدابنده واسلام درعهد او» ، و ص ۵۵–۴۸ : «رسمیت یافتن تشیع در عهد سلطان محمد خدابنده» .

۵ــ برای اوصاف خدابنده ، از جمله رك : تاریخ اولجایتو ، مذکور در شمارهٔ ۳ ، ص ۱۰۶ ؛ ذیل جامع التواریخ رشیدی ، مذکور در شمارهٔ ۴ ، ص ۶۶ ؛ تاریخ‌گزیده ، مذکور در شمارهٔ ۲ ، ص ۶۰۶ ؛ روضة الصفا ، تألیف میر محمدبن سید برهان‌الدین خواوند شاه مشهور به میرخواند (متوفی ۹۰۳) ، ج۵ ، تهران ۱۳۳۹، ص ۴۲۶ ؛ حبیب‌السیر ، تألیف غیاث‌الدین بن همام‌الدین معروف به خواندمیر (متوفی ۹۴۱) ، ج ۳ ، تهران ۱۳۳۳ ، ص ۱۹۱ .

۶ــ ابوالقاسم کاشانی درخصوص تغییر سکه چنین می‌نویسد : «وهمچنین در شعبان سنهٔ تسع و سبعمایه (۷۰۹) ، سیم و زرکه به سکهٔ صحابهٔ کبار مسکوك و مضروب بود به زعم شیعه و رغم انف سنت با سکهٔ دوازده امامیه‌کردند . . .» (تاریخ اولجایتو، ص ۱۰۰) . برای‌نمونهٔ سکه‌های اولجایتو در دوره‌های پیش و پس از گروش وی به تشیع ، رك : سکه‌های شاهان اسلامی ایران ، تألیف سید جمال ترابی طباطبائی ، نشریهٔ شماره ۵ موزهٔ آذربایجان ، تبریز ۱۳۵۰ ، ص ۸۵ : سکهٔ ضرب دامغان‌سال ۷۱۴ ، ص ۸۶ : سکهٔ ضرب بغداد سال ۷۰۶، ص ۸۷ : سکهٔ ضرب نیشابور سال ۷۱۵ ، ص۸۷ : سکه‌یی‌که محل وسال‌ضرب آن خوانده نشده است ولی از بودن نام دوازده امام بر روی آن آشکار است‌که پس از ۷۰۹ باید ضرب شده باشد .

۷ــ نفایس الفنون ، مذکور در شمارهٔ ۲ ، ص ۲۵۹ : « و با شواغل جهانداری و موانع شهریاری اکثر اوقات بمباحثات علمی مشغول بودی . . . » ، ص ۲۶۰ : « و از فواید او رساله ترتیب داده‌اند » ، و چندکلمه از آن را نقل می‌کند .

۸ــ مجالس المؤمنین ، مذکور در شمارهٔ ۴ ، ص ۳۶۲ : « واز فواید او رساله ترتیب داده‌اند » و چندکلمه از آن را نقل می‌کند ؛ ریاض‌الجنة ، تألیف سید محمد حسن ابن حاج میر عبدالرسول حسینی زنوزی خوئی متخلص به فانی (متولد ۱۱۷۲) ، نسخهٔ خطی مرحوم نخجوانی در قرائتخانهٔ ملی تبریز ، شمارهٔ ردیف ۷۷۰ ، شمارهٔ دفتر ۳۵۷۸ ، روضهٔ ششم ، ص ۱۰۰۵ : « و فرایدِ وکلمات حکمت‌آمیز سلطان اولجایتو را جمع‌کرده رسالهٔ ترتیب داده‌اند » .

۹ــ علی‌بن حسین‌بن علی مشتهر به علاء قزوینی هلالی، که کتاب «مناهج الطالبین فی‌معاریف‌الصادقین» معروف به تاریخ علائی را ، در تاریخ عمومی ، در سالهای ۷۷۸/۹ برای شاه شجاع مظفری نوشته است . برای معرفی مؤلف و کتابش رك : تاریخ ایران بعد از اسلام ، تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب ، تهران ۱۳۴۳ ، ص ۲۵ ؛ تاریخ آل مظفر ، تألیف دکتر حسینقلی ستوده ، ج اول، تهران ۱۳۴۶ ، ص ۴ ؛ تاریخ تذکره‌های فارسی ، تألیف احمد گلچین معانی ، ج ۲ ، تهران ۱۳۵۰ ، ص ۷ ، ضمن معرفی مآخذ « عرفات العاشقین و عرصات العارفین » تألیف تقی‌الدین محمد اوحدی . میکروفیلم نسخهٔ خطی تاریخ ابن هلال درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ف ۱۳۷ موجود است ؛ رك : فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ، تألیف محمد تقی دانش پژوه ، تهران ۱۳۴۸ ، ص ۲۰۶ .

۱۰ــ نفایس‌الفنون ، ص ۲۵۹ .

۱۱ــ به نظر می‌رسدکه این عبارت از خود متن نیست بلکه از نساخ می‌باشد و در بالای ص ۴ و ۵ نسخهٔ خطی هم جدا از متن تکرار شده است .

۱۲ــ اصل : نعمة .

۱۳ــ سورهٔ ۳۱ لقمن ، آیهٔ ۲۰ : « الم تروا ان الله سخر لکم ما فی‌السموات و ما فی‌الارض و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة ومن‌الناس من‌یجادل فی‌الله بغیر علم و لا هدی ولا کتاب منیر » (آیا ندیدیدکه خدا رام‌کرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و تمام گردانید برای شما نعمتهایش را ظاهری و باطنی و از مردمان‌کسی است‌که مجادله میکند در خدا بدون دانش و نه هدایتی و نه‌کتابی روشن‌کننده) ، قرآن جیبی مترجم ، چاپ‌افست اسلامیه، ۱۳۳۶ خورشیدی .

۱۴ــ رك : الجامع‌الصغیر فی‌احادیث البشیر النذیر ، تألیف جلال الدین سیوطی ، قاهره ۱۳۷۳ قمری ، جزء دوم ، ص ۱۷ .

۱۵ــ این حدیث نه در الجامع‌الصغیر پیدا شد ، نه در المعجم المفهرس لالفاظ‌الحدیث النبوی ، نه در النهایهٔ ابن اثیر و نه در اصول کافی .

۱۶ــ سورهٔ ۵ المائدة ، آیهٔ ۶۱ : « انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون‌الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون» (جز این نیست‌که ولی شما خداست و رسولش و آنانکه گرویدند آنانکه برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را وقتیکه ایشان در رکوعند) .

۱۷ــ اصل : گذارد .

۱۸ــ سورهٔ ۵ المائدة ، آیهٔ ۷۲ : « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان‌لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من‌الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین» (ای پیغمبر برسان آنچه فرو فرستاده شد بتو ازپروردگارت واگر نکردی پس نرسانیده خواهی‌بود پیغامهای او را و خدا نگاه میدارد ترا ازمردمان بدرستیکه خدا هدایت نمیکندگروه کافران را) .

۱۹ــ برای این حدیث‌که معروف به حدیث غدیر است و اسناد آن رك: مکتب تشیع ، سالانه ۲ ، اردیبهشت۱۳۳۹، ص ۲۵۵؛ لماذا اخترت مذهب‌الشیعة، شیخ محمد مرعی امین انطاکی ، حلب ۱۳۸۰ ، ص ۱۳۴–۱۰۲ .

۲۰ــ اصل : یا ابوالحسن .

۲۱ــ حاشیه از نساخ : <کسی را بخاطر رسیده‌که خدمتش مؤمن و مؤمنه را قرین خود ساخته و در مقابل خود ایشانرا آورده و از اینجا چنین معلوم میشود بقرینهٔ تقابل‌که او نقیض مؤمن و مؤمنه است‌کما لا یخفی علی اهل اللسان وکان اظهار هذا منه من‌باب‌قولهم‌ره فیا خیر قول ویا شرقائل والله‌تعالی‌اعلم‌بحقیقة‌الحال و حقیقةالمقال وهومحول‌الحال الی‌احسن‌الحال بایمن‌حال واحسن‌احوال بحق النبی والولی وآلهما خیرآل صلوات الله و سلامه علیهم ما لمع لامع آل او خطر معنی ببال او افصح حاج باهلال> .

۲۲ــ برای این حدیث‌که معروف به حدیث سفینه است رك : الجامع الصغیر ، مذکور در شمارهٔ۱۴، جزء دوم ، ص ۱۵۵؛ و برای اسناد آن رك : لماذا

اخترت مذهب‌الشیعة ، مذکور در شمارهٔ ۱۹، ص ۱۶۸ ــ ۱۶۴ ؛ مکتب تشیع ، مذکور درشمارهٔ۱۹ ، ص ۲۵۷ .

۲۳ــ برای حدیث افتراق و رستگاری فرقهٔشیعه رك: لماذا اخترت مذهب الشیعة ، مذکور در شمارهٔ ۱۹ ، ص ۱۹ وص۲۸۳ــ۲۷۹ ؛ ترجمهٔالفرق بین‌الفرق ابو منصور عبدالقاهر بغدادی ، باهتمام دکتر محمد جواد مشکور ، تهران ۱۳۴۴، ص ۳ .

۲۴ــ برای این حدیث‌که معروف به حدیث ثقلین (دو امانت سنگین) است و اسناد آن رك : لماذا اخترت مذهب الشیعة ، مذکور در شمارهٔ ۱۹ ، ص ۱۵۴ــ۱۴۷ ؛ مکتب تشیع ، مذکور در شمارهٔ ۱۹ ، ص ۲۵۶ .

۲۵ــ برای این حدیث و اسناد آن رك : لماذا اخترت مذهب الشیعة ، مذکور در شمارهٔ ۱۹ ، ص ۱۹۳ــ۱۸۷.

۲۶ــ برای این حدیث و اسناد آن رك : همان مأخذ ، ص ۲۰۳ــ۱۹۴.

۲۷ــ اصل : شتاب .

۲۸ــ حاشیه از نساخ <شیخ سعدی فرماید ره

بنده حلقه بگوش ار ننوازی برود   لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

و عزیزی دیگر باین نوع بیان این معانی بلفظ بدیع نموده که ره

آشنا تا یکی آزاد ز دامت باشد   لطف کن لطف که بیگانه غلامت باشد>.

بررسیهائی در زمینهٔ مورفولوژی

نواحی آتشفشانی کنارهٔ جنوبی

دشت لوت ایران[1]

ترجمه و توضیح : **دکتر عبدالحمید رجائی**

تشکیلات آتشفشانی این سرزمین شامل سنگهای ائوسن چین‌خورده وروانه‌های افقی‌دوران‌چهارم‌می‌باشد. مقطعی‌که بوسیلهٔ «کونراد[2]» در سال ۱۹۷۰ طرح شده، هرچندکه مربوط به ناحیهٔ شمالشرق کوههای کرمان است ، وجود این دو دسته تشکیلات آذرین و ارتباط آنها را با ساختمان زمین شناسی و مورفولوژی عمومی محل تواماً نشان می‌دهد (ش ۱) .

۱ــ در بهار سال ۱۹۷۱ چند تن از اعضاء «مرکزملی پژوهشهای علمی» فرانسه جهت مطالعهٔ دشت لوت و کوههای آتشفشانی اطراف‌کرمان از نظر ژئومورفولوژی به‌ایران آمدند . قسمتی ازمطالعات ایشان تحت عنوان «بررسیهائی در زمینهٔ مورفولوژی نواحی آتشفشانی کنارهٔ جنوبی دشت لوت ایران» ، نوشتهٔ آقای بوت Bout ،که مترجم مدیون راهنمائیهای مفید ایشان است ، در شمارهٔ ۴۳ مجلهٔ انستیتوی جغرافیای‌کلرمون فران چاپ و منتشر شده است . اینك ترجمهٔ آن از نظر خوانندگان محترم میگذرد .

۲ــ G. J. Conrad
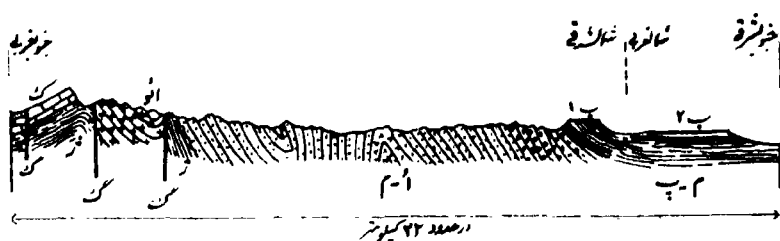
ش ۱ـ مقطع سادهای از حاشیهٔ شرقی کوههای کرمان در کنارههای «رود شور»
(از کونراد ۱۹۷۰)

ژ = طبقات ژوراسیك — ا ـ م = کنگلومراهای دورهٔ الیگومیوسن

ك = طبقات کرتاسه — م ـ پ = کنگلومراهـای دورهٔ میوپلیوسن

ائو = تشکیلات آتشفشانی دورهٔ ائوسن — ب۱ ـ ب۲ = بازالتهای دوران چهارم

از نظر «کونراد» و «ژیرو[۱]» (۱۹۷۰) مواد آتشفشانی ائوسن را بویژه «اینیمبریتها»[۲] (فلامها[۳] آکسیولیتها[۴] پونسها[۵]) تشکیل میدهند

۱ـ Girod

۲ـ Ignimbrites : موادی متشکل از غبار و خردهٔ بلورها و قطرات گدازهٔ مایع هستندکه از دهانهٔ آتشفشان پرتاب شده سپس باهم جوش میخورند و بدینجهت بنام « توفهای جوش خورده Tufs Soudés یا Welded-tufs » نیز خوانده میشوند . مراجعه شود به :

J. JUNG: Precis de Pétrograbphie p. 250, paris 1969.

۳ـ Flammes : ذرات ریزیکه همراه شعله وگازهای سوزان از دهانهٔ آتشفشان خارج میشوند و همان مواد ریز اینیمبریتها را تشکیل میدهند . (مراجعه شود به فرهنگ روبر ROBERT : Dictionnaire) .

۴ـ Axiolites : نوعی اسفرولیت Sphérolite که دانههای گلولهای شکل آتشفشانی از جنس شیشه بوده و اندازهٔ آن از ۱ تا ۵ میلیمتر تغییر میکند . (مراجعه شود به جلد ۲ و ۱۸ Grand Larousse) .

۵ـ Ponces : گدازههای متخلخلی که اصطلاحاً سنگ پا میگویند .

که ریولیت‌های[1] حقیقی ، آنکلاوهای[2] بازالت ، و در قلهٔ آن روانه‌ای از بازالت قلیائی با بافت « دولریتیک[3] » با آنهامخلوط میشوند . « داسیت[4] »، « آندزیت[5] » و « برش‌های پیروکلاستیک[6] » نیز که منشأً مختلف دارند (مود فلوو[7] و ابرهای سوزان[8]) در آنجا یافت میشوند و ضخامت بسیار

۱ـ Rhyolites : گدازه‌های غلیظ و اسیدی که دارای بلورهای کوارتز و فلدسپات پطاسیك می‌باشند .

۲ـ Enclaves : منظور عبارت ازقطعات بازالت است که بوسیلهٔ گدازه‌های دیگر احاطه میشوند .

۳ـ Doléritique : بافت سنگی بنام « دولریت Dolérite » است که ترکیبات بازالت را دارا می‌باشد منتهی فلدسپاتهای سدیك بنام « پلاژیوکلاز Plagioclases » مستطیل های نسبتاً بزرگی را تشکیل میدهند که بصورت توفال بهمدیگر تکیه کرده و میان آنها را مواد شیشه‌ای و سایر کانیها پر میکنند . (مراجعه شود به صفحهٔ ۲۴۱ . J. JUNG. ouv . cit) .

۴ـ Dacites : گدازه‌های آسیدی‌هستند برنگ خاکستری روشن که دارای مقداری کوارتز بوده و فلدسپاتهای آنها بیشتر از نوع سدیك می‌باشند (مراجعه شود به صفحهٔ ۲۷۷ .J. JUNG ouv. cit) .

۵ـ Andésites : روانه‌های خاکستری رنگی که غالباً سوراخهای ریزی را دارا می‌باشند وکانیهای پلاژیوکلاز بصورت سوزنهای ریز و درشت در آنها پخش میشوند . (مراجعه شود به صفحهٔ ۲۹۱ .J. JUNG. ouv. cit) .

۶ـ Breches Pyroclastiques : سنگهائی که ازتجمع خرده سنگهای آتشفشانی ساخته می‌شوند و بوسیلهٔ سیمانی از جنس گدازه بهم متصل میشوند . (مراجعه شود به صفحهٔ ۲۴۶ .J. JUNG. ouv. cit) .

۷ـ Mud - flows : جریان گلی که دراثر توأم‌بودن فورانهای آتشفشانی یا بخارهای حاصله ازآن و با بارانهای فراوان بوجود میآید . م

۸ـ Nuées ardentes : یا ابرهای سوزان که هنگام انفجار آتشفشانهای نوع «پله» از دهانه یا از شکافهای جانبی خارج میشوند و معمولا از غبارها وخرده سنگهای بسیار آسیدی نظیر « داسیت و ریولیت » تشکیل می‌یابند . (مراجعه شود به کتاب ذکرشدهٔ JUNG صفحهٔ ۲۵۰) .

زیادی دارند . « استوکلینگ[۱] » درسال ۱۹۶۸ درشمالشرقی کنارههای لوت سنگهای آتشفشانی دوران سوم را بهضخامت ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ متر نشان داده است .

در این قلمرو مورفولوژیکی تشکیلات آتشفشانی دوران چهارم هم با وسعت بیشتری به چشم میخورند : در سیفالدین ، روانههای پهنی بضخامت ۲۰۰ متر رویهم انباشته شدهکه از « تولئیت[۲] » و « آندزیتهای هیپرستن[۳] دار » و « داسیت » و « ریوداسیت[۴] » تشکیل یافتهاند .

سومین مجموعه از مواد آتشفشانی مربوط بدورهٔ جدیدتری است که از روانههای بسیار غلیظ تشکیل یافته و در وسعت کمتری گسترده شده است، برای اینکه مواد مزبور پس از خروج بلافاصله باضخامت ۲۰ متر جایگزین شده وفرصتی برای جریان زیاد آنها پیش نیامده است. بنظر «کونراد» و «ژیرو» داسیت و داسیتوئید[۵] مواد متشکلهٔ این روانهاند که

۱- Stockling (این ارقام اغراقآمیز بنظر میرسد . مترجم)

۲- Tholéïtes : بازالتسیلیسدارکهجزو روانههای آتشفشانی کوارتزدار هستند و فلدسپاتهای آنها از نوع سدیك بوده و غالباً فاقد فلدسپات پطاسیكهستند (مراجعه شود به صفحهٔ ۸ جزوهٔ Initiation à la petrographie) .

۳- Andésite á Hypersthéne : آندزیتهائی که دارای کانیهائی بنام هیپرستن اندکه از سیلیکاتهای آهن و منزیم بفرمول (Mg. Fe) $[SiO_3]$ محسوب میشوند . (مراجعه شود به Détérmination des minéraux تألیف Roubault صفحهٔ ۱۷۱) .

۴- Rhyodacites : روانههای اسیدی کوارتزداری که درآنهافلدسپاتها بیشتر از نوع کالسیك (Ca) مانند آنورتیت Anorthite بفرمول $Si_2 Al_2O_8 Ca$ میباشد . مراجعه شود به کتاب Roubault صفحهٔ ۱۲۵) .

۵- Dacitoïdes

برپهنهٔ شیب ملایم مورفولوژیکی[1] گسترش یافته‌اند.

توده‌های آتشفشانی ادوار مختلفی که از آنها بحث شد، از اواخر دورهٔ «کرتاسه» شاهد تغییرات و دگرگونیهای برّی بوده و بدینسان روی «کرتاسهٔ» فوقانی دریائی[2] گدازه‌های ائوسن شکل یافته و برروی آنها طبقهٔ ضخیمی از مواد تخریبی بطور دگر شیب قرار گرفته‌اند. این طبقهٔ ضخیم‌راکنگلومراهای «الیگومیوسن[3]» تشکیل میدهند که کنگلومراهای «میوپلیوسن[4]» را با دگرشیب دیگری روی خود می‌پذیرند. طبق نظریهٔ «ژان درش[5]» و «کونراد» بعد از چین خوردگی طبقات مورد بحث و یا پس از وقوع تکتونیك شکننده، طبقات مزبور به شکل بخش های «باسکوله[6]» درآمده و تشکیلات آتشفشانی دوران چهارم ظاهر گشته‌اند.

مورفولوژی

مواد آتشفشانی دورهٔ «ائوسن» پیاپی تحت تأثیر عمل تکتونیکی، بصورت طبقات «تك‌شیبی[7]» درآمده ودراطراف چاله‌های داخلی به شدت ارتفاع گرفته‌اند.

۱- Glacis : شیب ملایم ویکنواختی که معمولا از ۱ تا ۸٪ تغییر می‌یابد.م

۲- Crétacé Supérieur: جنس کرتاسهٔ فوقانی از آهك‌های «رودیست‌دار Rudistes» می‌باشد که بشکل صخره‌های انبوه درآمده‌اند و رودیست‌های موجود درآن از بیمهرگان دوپوسته‌ای دوران دوم می‌باشند که بصورت فسیل باقی مانده‌اند.م

۳- oligo-miocène

۴- mio - pliocène

۵- J. Dresch

۶- Basculés : منظور اینست که در نتیجهٔ حرکات تکتونیکی یکطرف طبقات بالا آمده و طرف دیگر آنها پائین میرود. م

۷- Monoclinales

درمجاورت‌مقاطع‌بزرگ‌حوالی«ابارق»«ریولیت‌ها»و«اینینبریت‌ها» و «برش»های گوناگونی را می‌بینیم که بصورت تپه‌های سست وسائیده‌ای درآمده‌اند ولی در هرصورت حالت «کواستائی[1]» خود را حفظ‌کرده‌اند و رویهٔ آنها پوشیده از خرده سنگها است .

در این بخش توالی طبقات به رنگ سپید و سیاه که بارها با شیب یکسان تکرار میشود ، بچشم میخورد . حال این سئوال مطرح است که آیاتناوب‌موجودناشی ازماهیت ورنگ گدازه‌های‌آسیدی‌است ویااینکه بخش‌هائی از یك رشتهٔ واحدیست که قبلا بالا آمده و گسل‌های متوالی آنرا بقطعاتی که بعداً همسطح گشته‌اند تقسیم نموده است ؟ ما فرضیهٔ دوم را بیشتر مورد توجه قرار میدهیم :

وجود تیغه‌های ریولیتی در میان چاله‌ها و عمود برکنارهٔ آنها از چهره‌های مورفولوژیکی غیرعادی می‌باشد که نه تنها در اطراف «ابارق» بلکه در سایر نقاط ایران ، بویژه درگودال غربی «نیریز» که در سلسله جبال زاگرس واقع‌است بچشم میخورد. تیغه‌های موردبحث براثرفرسایش دوران اخیر وکنونی بصورت ستونهائی درآمده‌اندکه ازفاصلهٔ دور بشکل نیمرخ‌مخروطهای مواد پرتاب شده نمایانند .

این تیغه درمیان‌حوضه‌ها وموادانباشته‌شدهٔ دورهٔ «الیگوپلیوسن[2]»

۱ـ Cuestas : در زمینهای رسوبی تك شیبی به‌کنارهٔ طبقات سختی که روی طبقات نرم قرار گرفته‌اند «کواستا» یاکوت Cote اطلاق میشود . در اینجا بجای سنگهای رسوبی سخت فوقانی ، سنگهای آتشفشانی در اثر عمل تکتونیك حالت تك‌شیبی را پیدا کرده و بصورت «کواستا» درآمده است . مترجم

۲ـ oligo - pliocène

بسان «دایك[1]» قد برافراشته و صعود آنها از طبقات زمین درنتیجهٔ شکستهای عرضی و قائمی است که بچنین موادی راه عبور دادهاند. این شکستها بر گسلهای محدودکنندهٔ گودال داخلی که خود راه عبوری برای مواد مذاب آتشفشانی بوده است عمود میباشند. بنابراین در ناحیهٔ «ابارق» گدازههای آسیدی دوران «پلیوسن» ودوران چهارم درمحل آتشفشانی دورهٔ «ائوسن» صعودکردهاند.

درحوالی «ابارق» رگهای از ریولیت را دیدهایم که رشتههای بالا آمده و احتمالا منفسم شده را تقریباً بطور عمودی قطع کرده است. این رگه که به ضخامت ۱/۵ متراست و در حدود ۲ متر کشیدگی دارد،[2] مبیّن بالاآمدن بعدی مواد آتشفشانی است.

بهمانگونه که درپیش یادآور شدیم، موادآتشفشانی دوران چهارم، بشرط آنکه از گدازههای سیّالی ترکیب یابند به شکل لایهٔ افقی دیده میشوند. گاهی روانههای بازالتی بصورت سفرهٔ نازکی بر روی تراسهای آبرفتی قرار گرفتهاند، نظیرآنچه که در درهٔ وسیعی که بفاصلهٔ چندین کیلومتر در جنوب «ریقان» بچشم میخورد (محلّی که قسمت نازکی از گدازهٔآتشفشانی قلوه سنگهائیرا بضخامت ۳۰ تا ۴۰ سانتیمتر میپوشاند)، وجود دارد. گهگاه در قلمرو دشت وسیعی که در شرق «بزمان» قرار گرفته، روانهها را بصورت سکوهای مطبقی که بارتفاع متفاوتجایگزین شدهاند، مییابیم که مرتفعترین آنها برسینهٔ ریولیتها قرار گرفتهاست. در جنوب دشت مزبور طبقهای از بازالت بارتفاع بالنسبه زیاد، با

۱- Dyke

۲- Decrochement

دنباله‌هائیکه تا مسیلهای دشت ادامه یافته‌اند گسترده شده است . چنین شکل یابی از سن کم آتشفشان و مواد بازالتی آن حکایت دارد .

اگر در قلمرو «بزمان» بسوی مشرق و سپس از طریق «جاسك» بسمت شمال ، در امتداد دره‌ها پیش رویم بنظر میرسد که « ریولیت‌ها ، برش‌ها و توف‌های» آسیدی (که طبقات فوقانی آنها تقریباً افقی بوده و این حاکی از سن کم آنهاست) بمقدار معتنابهی رویهم انباشته شده‌اند . از آتشفشان تا بالادست « یارات » طبقات ضخیم گدازه‌های سیاه رنگی را می‌بینیم که سازندهٔ زیربنای ناحیهٔ مزبور است . این مجموعه باضخامت چندین صدمتر بوسیلهٔ دره‌هائی‌که از دورهٔ « پلیوپله استوسن[1] »است عمیقاً حفر شده‌اند .

کیفیت فرسایش سنگهای آتشفشانی

دراین ناحیه ، درمورد فرسایش‌سنگهای آتشفشانی مثل بازالت‌ها و ریولیت‌ها و غیره نکاتی چند بشرح زیر بنظر میرسد :

ـ از فرسایش بازالتها خرده سنگهائی بوجود میآید که طبقات کم‌ضخامتی را برحسب شیب‌دامنه‌ها تشکیل میدهند. ریزش خرده‌سنگها بطور نامرتب ادامه داشته و شباهتی به سفرهٔ توده‌های « پری گلاسیه[2] » ندارند. این واریزه‌ها برحسب جایگزینی و استقرار جلا یافته و یا تابع عمل فرسایش شن‌های روان میشوند .

ـ سنگهائی با بافت نواری نظیر «ریولیت» پدیدآورندهٔ «پلاکت[3] »های

۱ـ plio - pléistocène

۲ـ Périglaciaires : تناوب یخبندان و ذوب یخ .

۳ـ Plaquette : خرده سنگهائی که به شکل پلاك یا صفحه‌های کوچکی درمی‌آیند .

فراوانیست‌که براثر فرسایش ناشی از یخبندانهای متوالی‌حاصل میشود.

در پانزده کیلومتری بم، روی جادهٔ « فهرج » سنگریزه‌های سیاه و شفافی را بابعاد ۳ تا ۵ سانتیمتر می‌بینیم که سطح پوستهٔ ژیپسی را ،که خود به سلولهای چند ضلعی تقسیم شده‌اند ، می‌پوشانند . منشأ این سنگ‌ریزه‌ها از ریولیت‌هائیست‌که در ته چاله‌ها ظاهر گشته‌اند و قطعات کوچك آنها را از نزدیك میتوان دید .

مسألهٔ اساسی‌اینست‌که عوامل مؤثر این فرسایش متفاوت چیست ؟ :

۱ـ فرسایش « کریوکلاستیك[1] » . ناحیهٔ مورد مطالعهٔ ما منطقهٔ صحرائی باآب و هوای خشك و نیمه‌خشك است‌که فاقد زمستانهای سرد می‌باشد . اطلس اقلیمی ایران (۱۹۶۵) در مورد درجهٔ حرارت منطقهٔ مزبور ، داده‌های آماری زیر را نشان میدهد :

ـ حد متوسط درجهٔ حرارت «لوت» در ماه ژانویه (برابر دیماه) ۱۰ تا ۱۵ درجهٔ سانتیگراد .

ـ حد متوسط درجهٔ حرارت «لوت» در ماه ژوئیه (برابر تیرماه) ۳۰ تا ۳۵ درجهٔ سانتیگراد .

ـ تعداد سالانهٔ روزهائی که درجهٔ حرارت پائین‌تر از صفر درجه سانتیگراد است بشرح زیر طبقه بندی میشود :

مرکز لوت ۵ روز

پیرامون نزدیك لوت ۵ تا ۱۰ روز

حواشی دور ۱۰ تا ۲۰ روز

حواشی دورتر ۲۰ تا ۳۰ روز

۱ـ Cryoclastique : قطعه قطعه شدن سنگها در اثر تناوب یخبندان و ذوب یخ . م

ـ تعدادسالانهٔروزهائیکه گرما بالاتر از۲۵درجه سانتیگراد است:
لوت ۳۰۰ روز .

برحسب دادههای آماری فوق نمیتوان جز در پیرامون مناطق کوهستانی فرسایش را با یخبندان در رابطه گذاشت و اگرچه بارانها زمستانیاند (۴۰ تا ۵۰ درصد بارندگی) ولی بارندگی سالانه ضعیفتر از آنست (در حوالی ابارق و بم بارندگی سالانهکمتر از ۱۰ سانتیمتر است) که همگام با یخبندان بتواند در تخریب و متلاشی نمودن سنگها مؤثر افتد .

۲ـ فرسایش « ترموکلاستیک[۱] » ـ بیآنکه آگاهیهای وسیعی در این زمینه داشته باشیم ، بنظرمیرسد اختلاف درجهٔ حرارت درآغاز روز مهم وسریع است . با اینحال برای اینکه با اطمینان خاطر عمل حاصله از اختلاف درجهٔ حرارت را روشنکنیم باید نوع ترك خوردگی سنگهای آتشفشانی را برحسب تغییرات شدید درجهٔ حرارت بررسی نمائیم . قلوه سنگهای سیلکسی را میشناسیمکه در صحرایگرم و در اولین ساعات روز با تابش آفتاب ترك خورده و همگام با تولید صدا بصورت قطعات لرزنده از هم جدا میشوند . مکانیسم تخریبی این عملناشی ازتولید حبابهائیست که بهآرامی در دل سنگها ایجاد شده و رفته رفته شکافهای دایرهای یا بیضوی از اطراف تا عمق سنگها نفوذ و بالاخره تیغك کوچکی از سنگ را ـ که خود بعدها در اثرهمین عوامل بقطعات ریزتبدیل میشود ـ جدا میکند. از اینگونه ترکها درسنگهای بازالتی دورهٔ « ماگدالینین[۲] »

۱ـ Thermoclastique : قطعه قطعه شدن سنگها در اثر اختلاف درجهٔ حرارت . م

۲ـ Magdaliniennes

ایالت «لوار علیای»[1] فرانسه توان دید. ابعاد این خرده سنگها از ۶تا۱۰ سانتیمتر با ۱/۵ سانتیمتر ضخامت تغییر می‌یابد. امّا باز الت‌های ایسلند خرده سنگهای بالنّسبه بزرگی را (از ۱۰ تا ۲۰ سانتیمتر طول و ۳ تا۵ سانتیمتر ضخامت) عرضه میکند، ولی دراین مورد خاص فرسایش مربوط به «پری‌کلاسیه» بوده وازانقباضات حاصل از سرمای شدید ناشی است. درصورتیکه درحاشیهٔ جنوبی لوت ازچنین ترکها وشکافها اثری نیست.

۳ـ فرسایش «هالوکلاستیك»[2] این عبارت ترجمه‌ایست از کلمهٔ آلمانی «Salzsprengung» که در سال ۱۹۳۳ بوسیلهٔ «H. Mortensen» عنوان شده است. در ناحیهٔ مورد نظر ما ژیپس نه تنها درکنگلومراهای ادوار مختلف فراوان است بلکه بصورت قشری سطح دشت را می‌پوشاند. درلیمونهای «کالوتین»[3] دوران «پلیوسن» ودوران چهارم زمین‌شناسی مقاطع متعددی وجود داردکه رگه‌های زیادی را بصورت شبکهٔ متّصل بهم نشان میدهد. این رگه‌ها سازندهٔ قشر مذکور می‌باشند. ژیپس با استفاده از «دیاکلازها» و شکافهای سنگهای آتشفشانی رگه‌های خود را در داخل سنگهای مذکورگسترده و بدینسان موجبات متلاشی شدن آنها را فراهم آورده است. این چنین فرسایش ازسویی در ۲۰ کیلومتری «ابارق» در جوار «هوموك» برروی سنگ خاکستری رنگی (که احتمالاآندزیت‌بوده و در گردنه‌ای برروی خاك نمایان است) بچشم میخورد و ازسوی دیگر برروی ریولیت‌های لایه‌ای دامنه‌ها دیده میشود. فرسایش ریولیت‌های

۱ـ Haute - Loire

۲ـ Haloclastique : خرد شدن سنگها از اطراف و بصورت هاله. م

۳ـ Kaloutiens

لایه‌ای پدید آورندهٔ «پلاکت» های فراوانیست که نظیر آنرا درفرسایش ناشی از یخبندان مشاهده میکنیم .

طبق نظریهٔ «ژان‌درش» (اطلاعات شفاهی) ژیپس ممکن است در اثر فرسایش بصورت پودر ویادانه‌های ریزی درآید وبوسیلهٔ باد ـ که‌غالباً باشدت هرچه تمامتر درحوضه‌ها وزیده وقشر آنرا رفت و روب میکند ـ حمل شود . درکنار چاله‌ها که‌ریگ‌های‌روان رویهم‌انباشته شده‌است‌دارای ژیپس می‌باشدکه حمل دانه‌ها را بوسیلهٔ باد تأیید میکند.این موادبمانند برفیست‌که درمناطق سردسیر براثر بادحمل شده‌ودرتجزیهٔ یخهای‌موجود درشکاف سنگهای آتشفشانی مؤثر می‌افتد . ریگهائی‌که در شکاف سنگها جای میگیرند موجب دوری لبه‌های دیاکلازها ازهم شده وبوسیلهٔ‌تجزیهٔ بعدی پر میشود .

در ناحیهٔ مورد مطالعه نمك بفراوانی ژیپس نیست . در هر حال اعمال مکانیکی فرسایش نظیر آنچه که در مورد ژیپس آوردیم به سبب رطوبت‌پذیری نمك صورت نمی‌گیرد بلکه فرسایش آنها براثر تجزیهٔ شیمیائی انجام می‌یابد . بااینهمه «تریکار»[۱] نشان میدهد که نمك توانسته موادّ آتشفشانی تراسهای آبرفتی‌کنار اقیانوس‌آرام را (درصحرای شمالی شیلی و درمنطقه‌ئی‌که حد وسط بین ناحیهٔ مه‌آلود و صحرای آفتاب‌گیر است) متلاشی نماید (۱۹۷۰) .

بطورکلّی درحاشیهٔ جنوبی لوت ، در سطح حوضه‌ها ودامنهٔ پست آنها ، عامل فرسایش روی سنگهای آتشفشانی (بازالت ، ریولیت ، اینیمبریت‌وغیره)ازطرفی‌به‌تجزیهٔ‌ژیپس در شکافهای‌گدازه‌ها وازطرف دیگر

۱ـ J. Tricart

به‌اختلاف درجهٔ حرارت مربوط است .

۴ـ عوامل دیگر فرسایش - دراثر تجزیهٔ ژیپس به‌پیرامون ناحیهٔ «هوموك» دشتی صاف باحوضچه‌هائی کم عمق و باسطح تعادل افقی پدیدار گشته و نقش فرسایشی شنهای روان درقلمرو آتشفشانی جزو عوامل ثانوی است . بااین وصف عمل فرسایشی ریگهای روان را درناحیهٔ «دشت» بویژه آنجاکه ازخرده سنگها پوشیده شده و یا بازالت درسطح زمین نمایان است، توان دید . دراین ناحیه موادساینده تنها ریگهای کوارتزی که ازسنگهای آذرین حاصل میشود، نیست بلکه بنظر «ژان درش» ممکن است از کنگلومراهای الیگوپلیوسن یا ازسنگهای دیگری که بمقدارکم در ناحیه دیده میشوند بوجود آیند . شایان دقت اینست که سنگهای آتشفشانی بسیار سخت و سفتی ، چون ریولیت‌های سیاه‌که حاوی رگه‌های سیلیسی آبی‌رنگ‌اند، همانند شیشهٔ « برشهای پالاگونیتی»[1] مرکز ایسلند میتوانند نقش سایندهٔ مؤثری را درمحل بازی‌کنند .

مسلم آنکه باد نمی‌تواند باندازهٔ تجزیهٔ ژیپس و یااختلاف درجهٔ حرارت درفرسایش سریع سنگها مؤثر باشد .

درمورد نقش اختلاف درجه حرارت ، طبق نظریه « د . استانپ[2] » باید به‌انبساط متفاوت‌درسنگهائی که رویه‌ای‌از آنها رو بآفتاب ورویهٔ‌دیگر درسایه قرار دارد اهمیّت خاصّی قایل شد . زیرا انبساط متفاوت بمانند

۱ـ Breches Palagonitiques: برشهائی که درنتیجهٔ سردشدن‌سنگهای آتشفشانی در ناحیهٔ ایسلند و زیر یخها بوجود میآید و ازمواد شیشه‌ای بازی برنگ طلائی و بسیار هیدراته که به پارگونیت Paragonite موسوم است تشکیل میشود.

JUNG : Précis de Pétrographie. P. ۲۵۱ .

۲ـ D. Stamp

یخبندان موجب خرد ومتلاشی شدن سنگها میشود . بعلاوه سنگها بر اثر اختلاف ضریب انبساط کانیها نه‌تنها به‌قطعات بزرگ منقسم، بلکه باجزاءِ خرد نیز تقسیم میشوند. این‌خرده‌سنگها بر اثرعدم‌رویش ومحافظ گیاهی، بوسیلهٔ باد وبرگبارهای شدید جابجاشده وسنگهای لخت وعریان ناحیه‌در معرض فرسایش قرار میگیرند .

گزیده‌یی از لغات و عبارات کردی

قادر فتاحی قاضی

این یادداشتها ، که در عرض چندین سال فراهم آمده ، گزیده‌یی
ست از لغات و عباراتی که مردم روستاهای اطراف مهاباد در ضمن گفتگو
ه کار می‌برند و نگارنده خود آنها را شنیده وشاهد و ناظر استعمال آنها
وده و سپس یادداشت کرده است . عبارات این مجموعه شامل امثال و
سطلاحات، و نیز کلمات فصیح اشخاص سخندان است .

تغییرات و تحولات سریع روزگار ما در زبان نیز کاملا اثرات خود
ا برجای می‌گذارد . بامکانیزه شدن کشاورزی و با دخالت ماشین در امور
ربوط به صنایع روستایی ، میدان استعمال لغات پیشین روز به روز
حدودتر می‌گردد ؛ در نتیجه لغات و عبارات فصیح و هموار ، که یادگار
ده‌های گذشته است ، به دست فراموشی سپرده می‌شود . چون یقیناً در
وشهای نوین کشاورزی نیز باید از لغات و تعبیرات موجود مددگرفت،
نابراین از میان رفتن آنها زیانهای فراوانی برای زبان میهن ما یعنی
بان پارسی در بر دارد .

زبان پارسی بر دو ستون اساسی و استوار متکی‌است. یکی ازاین
وستون آثاری است که ازقرنها پیش تا امروز به‌وسیلهٔ شعرا و نویسندگان
ه وجود آمده و دیگری گویشهای محلی است . در میان گویشهای محلی

ایرانی، کُردی ازلحاظ وسعت وگسترشی که دارد ، بدون تردید ، مقام اول را دارا می‌باشد؛ تاجاییکه‌خود به‌لهجه‌های‌فرعی گوناگونی تقسیم‌می‌شود .

امیر شرف خان بن شمس‌الدین بدلیسی ، نویسنده ومورخ بزرگ کُرد ، در تاریخ معروف خود که آن را درسال ۱۰۰۵ هجری قمری نوشته است ، لهجه‌های کردی را به چهار دسته تقسیم کرده می‌نویسد : «طایفهٔ اکراد چهار قسم است و زبان و آداب ایشان مغایر یکدیگر است : اول **کرمانج** ، دویم **لر** ، سیم **کلهر** ، چهارم **گوران**[1] . » . این تقسیم بندی که در اصل از امیر شرف‌خان بدلیسی است ، در «تاریخ مردوخ» ، تألیف محمد مردوخ کردستانی، ودرکتاب «کرد و پیوستگی نژادی»، تألیف رشیدیاسمی، نیز مندرج است .

در زبان کردی فرهنگهای بسیار قابل‌توجهی تاکنون تألیف شده است، مانند «فرهنگ مردوخ»، تألیف محمد مردوخ کردستانی، ازکردی به‌کردی و فارسی و عربی ، و «فرهنگ‌خال»، تألیف‌محمدخال، ازکردی به‌کردی، و «فرهنگ مهاباد»، تألیف‌گیو موکریانی ، ازکردی به عربی ، و «فرهنگ‌جگرخون» ازکرمانجی به‌کرمانجی و «فرهنگ وهبی»،گرد آوردهٔ توفیق وهبی، ازکردی به‌انگلیسی ، و«فرهنگ‌کردی»،گردآوردهٔ م . اورنگ ، ازکردی به فارسی .

مؤلفان ارجمند این فرهنگها زحمات فراوانی برای ثبت و ضبط لغات کُردی کشیده‌اند ، با وجود این غالب لغات واصطلاحات هنوز به فرهنگها راه پیدا نکرده است. ازسوی دیگر تعیین معانی دقیق وحقیقی

۱- جلد اول ازکتاب شرف نامه تألیف شرف خان بن شمس الدین بدلیسی به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف ، پطر بورغ ، طبع در دار الطباع اکادمیهٔ امپراطوریه ، سنهٔ ۱۸۶۰ عیسوی مطابق سنهٔ ۱۲۷۶ هجری ، ص ۱۳ .

واژه‌ها واینکه دراصل واژه برای چه چیزی وضع شده‌است محتاج تأمل و تفحص خاصی است .

لغات و اصطلاحاتی‌که در این مقاله آمده متعلق به‌گویش کردی مکریانی است . برای تحقیق دراین‌گویش، در میان فرهنگهای نامبرده که عموماً نایاب‌اند، دو فرهنگ خال و مهاباد بیشتر مورد نیاز است . فرهنگ خال ناتمام است و نگارنده فقط دو مجلد آن را دیده و بقیه ظاهراً هنوز چاپ و منتشر نشده است . فرهنگ مهاباد در یك جلد چاپ شده و چون با رعایت موازین علمی تنظیم یافته استفاده از آن سهل و آسان است .

نگارنده درحین تنظیم این یادداشتها صواب‌چنان‌دیدکه فرهنگ مهاباد را نادیده نگیرد وبرای هریك ازلغاتی‌که دردست دارد به‌فرهنگ مزبور مراجعه کند ، از این رو به‌کرات و با تأمل زیاد فرهنگ مزبور موردمطالعه ومراجعه‌واقع‌شد وگردآورده‌های خود را برآن‌عرضه نمودم.

هرگاه در فرهنگ نامبرده اصطلاحات و لغاتی را که گرد آورده بودم با معانی درست ودقیق می‌یافتم، درکنار نهادن‌آنها تردید نمی‌کردم؛ اما هنگامی‌که در میان واژه‌های مضبوط درکتاب و واژه‌هایی‌که دردست داشتم کم و بیش اختلافی در تلفظ و یا در معنی مشاهده می‌شد، ازکنار گذاشتن‌آنهاخودداری می‌ورزیدم؛ برای‌نمونه‌لغت «پێکوڵه = Pekulha[1]» می‌باشد که در فرهنگ مهاباد « پێکوڵ = Pekulh » ضبط شده است . « پێکوڵه » دانه‌یی‌است‌که در تمام‌جوانب‌آن، خارهای تیزی وجود دارد و این دانه در شنزارهای کنار رودخانهٔ مهاباد فراوان می‌روید؛ همچنین

۱ـ « lh » نشانهٔ لام بزرگ (ڵ) می‌باشد .

است واژهٔ « دابه‌زین = dâ-bazin » که در فرهنگ مهاباد به معنی « نزول » آمده، درحالی که به‌نظر نمی‌رسد « نزول » معنی‌دقیق کلمه باشد، بلکه « دابه‌زین » به معنی « از اسب فرود آمدن ، پیاده شدن » است . « dâ » در این کلمه پیشوند است. و نیز « گرتن = gərtn » که به معنی گرفتن است و فرهنگ مهاباد، اخذ ، قبض ، ضبط و چند معنی دیگر برای آن ذکر کرده‌که همه درست است، ولی « گرتن » معنی دیگری نیز دارد و آن را تنها کسانی می‌دانند که با اسب سر و کار دارند و آن تعلیم کرّه اسب است به منظور رام کردن برای سواری ؛ چون این معنی در فرهنگ مزبور نیامده ، نگارنده از آوردن این‌واژه درمیان این‌یادداشتها خودداری نکرد .

چنانکه گفته شد این لغات و اصطلاحات ، که از اصالت خاصی برخوردارند ، در روستاها از روی استقرا و تفحص گردآوری شده‌اند ؛ با وجود این ، درعین‌حال، لغات واصطلاحات مأنوسی بیش نیستند و شناختن آنها برای شهرنشینان کاملا ضروری است .

در اینجا برای نمونه به ذکر چند واژه می‌پردازیم :

« سه سو = se-su » به گیاهی گفته می‌شود که درکنار آبها می‌روید[1] و به جای اینکه ساقهٔ آن مدور باشد به‌شکل منشور است یعنی سه سو دارد ، از این رو آن را « سه سو » خوانده‌اند .

« سوچ = suc » به معنی طرف که از سو و پسوند « چ » ترکیب یافته است .

۱ــ این‌گیاه در ده « قزلجهٔ بالا » فراوان است . فرهنگ مهاباد « سێ سووچ = se-sûc » را تنها به معنی « مثلث » آورده است .

« سه پك = se_pak » که ظاهراً لفظ « پك = Pak » در آن ک
ناآشنا به نظر می‌رسد ، چیزی جز «پایك» نیست . « سه‌پك » سه‌پایه
است چوبی که مشك را برای تکان دادن بدان آویزان می‌کنند .

« ڕەوینەوە = ṛavinava » : (در رفتن) که همان رمیدن است
فقط درکردی با « واو » گفته می‌شود و در فارسی با « میم » . واین حال
در بسیاری ازکلمات کردی نسبت به معادل فارسی آنها مشاهده می‌شو
مانند داو (= دام)، ناو (= نام)، ڕەوە(= رمه). «ڕەوینەوە = avinava
از ریشهٔ « ڕەو = ṛav » مشتق است ، آیا می‌توان گفت‌که « رمیدن » ن
در فارسی از ریشهٔ «رو» گرفته شده است ؟

از آنجا که معنی و مفهوم حقیقی لغت مادام که در جمله به ک
نرفته باشد کاملا مشخص و آشکار نیست ولغت بدون جمله به‌منزلهٔ ج
بی‌جان‌است ، ازین رو برای لغات جمله ذکرکرده‌ام . جمله‌یی که متضم
نکته‌یی از نکات فصاحت و بلاغت می‌باشد و یا مَثَل و اصطلاح ، و
عبارت مشهوری به شمار می‌رود .

و درضمن خودداری‌کردم ازاینکه اصطلاحات را به‌حالت مصدر
دربیاورم زیرا آنها کمتر به صورت مصدر به کار می‌روند . مثلا اصطلا
« هێندەفوله دۆی مەکە = Henda fu la do_y maka » : (زیاد وسوا
نشان‌مده) را قاطبهٔ مردم به‌همین صورت به‌کار می‌برند. وغالب اصطلاحا
همین حال را دارند یعنی نمی‌توان آنها را به حالت مصدری درآورد .

اینك یادداشتهای خود را از نظرخوانندگان ارجمند می‌گذران
ئەلعان ڕۆی بای کەنگێ دەهاتییەوە alân ṛoybây kange
(dahâtiyava : اگر الآن می‌رفتی‌کی برمی‌گشتی ؟ یعنی : دربازگشت
تأخیرکردی .

ئاشی پێ دەگەڕێ (âši pe dagaṛe) : آسیا بەوسیلهٔ آن می‌گردد. یعنی : فلان چیز زیاد و فراوان است .

ئـاغا ژنـی عەبـدە بەگی (âγâ žni abda bagi) : دختر یـا زن جوانی‌که طالب صدر نشینی و اظهار نظر باشد .

ئاوی دەگونان گەڕاوە (âvi da gunân gaṛâva) : درمورد پسر بچه‌یی گفته می‌شود که نزدیك به‌حدبلوغ است و به‌دنبال عشق و عاشقی می‌رود.

ئاوی کەڵلە تەزێن (âvi kalla tazen) : آب بسیار سرد .

ئاهی نەگرفتە (âhi nagrfta) : کاری‌که معلوم نیست‌که سرانجام آن مطابق دلخواه باشد .

[ئەوەندەی] بەدمی کێ دادەم ([avanday] ba dmi ke dâdam) : مقدارش اندك و غیرکافی است . (در مورد خوردنیها و آشامیدنیها گفته می‌شود) .

بەڕەی لەسەر هەتیوان لامەبە (baṛay la sar hativân lâ maba): راز و سخن را فاش مکن ، پرده دری مکن .

بەگورد (ba-gurd) : پیری‌که نیروی جوانی‌خودرا حفظ کرده باشد ، نیرومند .

بـەن بڕم ددانە (ban-bəṛm ddâna) : تیغ و یـا چیز بُـرنده همراه ندارم .

بای دە برینـانەوە نـاچێ (bây da brinânava nâce) : بسیـار خشمگین است .

با دەرکەی لێ ناکاتەوە (bâ darkay le nâkâtava) : باد در او را باز نمی‌کند . یعنی : کسی در کار و زندگی او دخالت نمی‌کند .

[دەڵێی] بۆ ئاوری هاتوی (dalhey bo âvr-i hâtuy) : برای

رفتن شتاب می‌کنی و پیش ما دیر نمی‌مانی .

بۆری بن گۆنییه (bori bn göniya) : کسی که پوست بدنش بد رنگ و تیره باشد .

بێ سه‌ره و به‌ره (be sara v bara) : بی‌سر و سامان ، بی‌نظم و ترتیب. « ماڵی بێ سه‌ره و به‌ره زۆر ناخۆشه » : خانهٔ بی‌نظم و ترتیب بسیار ناخوش است .

پا بونه‌وه (pâ bunava) : پاك شدن ، تمام شدن . « دار له‌گوڵێ پا بونه‌وه » : گل درختان تمام شده است .

پوشی به‌ر ڕۆژێ (puši bar ṛože) : خوار ، بی‌ارزش. « له به‌ر چاوی خه‌ڵکی بۆته پوشی به‌ر ڕۆژێ » : در نظر مردم خوار شده است .

پێ ڕا کێشان (pe ṛâ kešân) : باکسی ساختن . « ده‌گه‌ڵی پێ ڕاکێشه=ده‌گه‌ڵی پسازێ » : با او بساز .

پێ‌کوڵه (pekulha) : نوعی خار . رك : ص ۱۷۳ .

پێی به پۆلوانه‌وه سوتاوه (pe-y ba polu-v-ân-ava sutâva) : عبرت گرفته است .

ته‌ختی وه‌تاغێ (taxti vatâγe) : کف اتاق .

ته‌رزه (tarza) : تگرگ، کنایه از سردی آب . « کانی‌یه‌که‌وه‌ك ته‌رزه‌ی وایه=ئاوه‌که‌ی زۆر سارده » : آب آن چشمه بسیار سرد است.

ته‌ڵه‌زم (talhazəm) : تکه ، قطعه . « ته‌ڵه‌زمێکی گه‌وره‌ت لێ هه‌ڵ کرد » : تکهٔ بزرگی ازآن [سنگ] جدا کردی .

تابوشت (tâbušt) : طاقت ، قدرت .

تانه (tâna) : طعنه، سرزنش . « تانه‌ی عه‌بدان زۆر ناخۆشه » :

طعنهٔ عبدان بسیار ناخوش است .

تخون (txun) : به چیزی یا کسی نزدیك شدن . « هیچ تخونم ناکەوێ » : هیچ نزد من نمی‌آید . « تخون ئینسانی بێ ئەمەگ‌مەکەون » : به انسان بی‌عاطفه نزدیك نشوید .

تخێڵ بۆوە (txelh bova) : درازکشید ، لمید ، خوابید .

ترێی زوواریێ (tre_y zuvâre) :کنایه ازهدیه وتحفهٔ نیکوست .

تفاق (tfâq) : علوفهٔ حیوانات . « ئەو ساڵ زۆر بێ تفاق بوم » : امسال بسیار بی‌علوفه بودم .

تفت (təft) : تلخ ، گس .

تۆرەمە (torama) : نسل ، نژاد ، اعقاب . « تۆرەمەی ئەسپە کۆتی خراپ نییە » : نسل [این] اسب‌کهر بد نیست. در این‌کلمه «تۆ = تخم» اصل و بقیه پسوند است .

تۆ دینت (to_din_t) : ترا به دینت [سوگند می‌دهم] . « تۆ دینت ئەگەر لەو قسانە نەنیێ » : ترا به دینت سوگند می‌دهم اگر این سخنان را کنار نگذاری .

تۆق تۆقە (toq_toqa) : ترقه .

تۆخ (töx) = تۆژ (töž) : پوست ، توز[۱] . « تۆخم‌چو » : به‌جان آمدم ، پوستم‌کنده شد .

تو خلاّ (tu_xlhâ) : ترا به خدا . «تو خلاّ تاریکاییم لیّ مەکە» : ترا به خدا برمن تاریکی میفکن .

۱ـ توز ، پوست درخت است‌که برکمان و زین اسب و امثال آنها پیچند . رك : برهان قاطع ، به اهتمام دکتر محمد معین ، ۵۳۲/۱ ، متن و ح ۸ .

توش بون (tuš bun) : دچار شدن ، رو به‌رو شدن .

توله‌ك (tulak) : ریزش پشم وموی حیوانات را گویند. «گورگه‌که توله‌کی کرد بو » : موی آن گرگ ریخته شده بود .

[بۆ] تێ چاندن ([bo] te cândən) : افساد، شیطنت، بدگویی. « ده‌ترسم بچێ له‌وێ بڕێکمان بۆ تێ بچێنێ » : می‌ترسم برود در آنجا نسبت به ما بدگویی کند .

تێك سڕماو (tek-səṛmâw) : دارای بدن درهم رفته و زورمند .

تێك کردنه‌وه (tek kərdn-ava) : درهم فرو بردن . « وه‌های ڕێك کوشیم هه‌مو گییانی تێك کردمه‌وه » : چنان مرا فشار داد که تمام اعضای مرا درهم فرو برد .

تێک ڕابون (teg-ṛâ-bun) = ڕاچه‌نین (ṛâcanin) : از خواب پریدن . « ئه‌وه سێ چووار جار نوستم ، تێک ڕابوم » : سه چهار بار به خواب رفتم ، از خواب پریدم .

تێوه ژاندن (teva-gândən) : فرو کردن چیزهای نوك تیز به پوست حیوانات (معمولا گاو یا خر) برای راندن آنها . « نه قیزێکی تێوه ژێنه » : چوب نوك تیزی به آن فروکن. یعنی : آن حیوان را بران .

تێوه شاندن (teva-šândən) : تکان دادن جامه در تنور گرم به منظور نابودکردن انگل‌های آن .

تێ هه‌ڵ پێچان (te-halh-pecân) = تێ هه‌ڵ کێلاّن (te-halh-kelhân) = ده‌لینگك لێ هه‌ڵ ماڵین (daling-le-halh-mâlhin) = ده‌لینگك لێ هه‌ڵ کردن (daling-le-halh-kərdən) : برای آزار کسی قیام کردن . « بۆ وات تێ هه‌ڵ پێچاوم ؟ » : چرا آزارم می‌دهی ؟

تیتۆڵ (titolh) : پارچهٔمندرس و پاره پاره . «کراسەکەی تیتۆڵ تیتۆڵ بووە=کراسەکەی دڕاوە ، لەت وکوت بووە» : پیراهنش پاره پاره شده است .

تیسك (tisək) = لیسپ (lisəp) : به چند تار پشم که به هم پیچیده شده باشند ، گفته می‌شود .

جەبەت‌دەکەم (jabat dakam) = دەت‌بەخشم (=dat baxšəm) : ترا می‌بخشم .

جەم سەر (jamsar) : حد و انتهای چیزی .

جارێ (jâre) : اکنون، فعلا، با وصف این . « جارێ، سۆندیشی دەدا ، دەڵێ : چی دیشی دەگەڵ بو ؟ » : با وصف این ، او را سوگند هم می‌دهد ، می‌گوید : چه چیز دیگر باآن همراه بود ؟

جاڵه بونەوە (jâlha bunava) : سرازیر شدن .

جدەو (jdav) : خسته . « جدەو بوم=شل وکوت بوم » : خسته و درمانده شده‌ام .

جغ جغه (jəɣ-jəɣa) : تارهای الوان وخوش رنگی‌است‌که آنها را به قسمت جلوی تارا (=پارچهٔ سرخ رنگی‌که برسر عروس می‌کشند) آویزان می‌کنند. ظاهراً این‌کلمه از صدای « جغ جغ » که از آن تارها برمی‌خیزد اقتباس شده است .

جل و بەڕ (jəl u baṛ) : پوششی که برپشت الاغ می‌گذارند و روی آن بار می‌نهند و آن از چند قطعه پارچهٔ ضخیم و خشن تشکیل یافته است .

جۆماڵ (jomâlh) : پاك‌کردن و لاروبی جوی را گویند .

جووابه جه‌نگی (juvâba jangi) : نافرمانی ، مجادله .

جێ جوت (je jut) = موچه (muca) = مه‌زرا (mazrâ) : مزرعه. « به جێ جوته‌که‌ی خۆی‌ده‌چارێ » : مزرعهٔ خود را اداره می‌کند.

چاو و ڕوی له که‌س نایه‌شێ (câv u ṛuy la kas nâyaše) : بی‌حیا و پررو است .

چاو و زار (câv u zâr) : چشم بد .

چراغ پێ بووه (crâɣ pe buva) : عاصی وخشمگین شده است.

چلوبڕ (clubəṛ) : برگشتن پرندگان قبل از وقت معین یعنی پیش از تمام شدن چلهٔ زمستان .

چڵ (cəlh) : گیاه واحد . « ئه‌و ساڵ چڵێکم گیا نه‌دووره » : امسال گیاهی ندرودەام . « چڵێکم ڕیحانه ده‌یه » : یك شاخه ریحان به من بده .

چڵ (cəlh) : درد متناوب اعضای بدن . « ده‌ستم چڵان ده‌دا » : دستم درد می‌کند .

چڵکه سو (cəlhka su) : چیزی که خوب شسته نشده باشد . « پشتێنده‌که‌ی هه‌ر چڵکه سو بووه » : شال کمرش تمیز شسته نشده‌است. « سو » از ریشهٔ سودن (=مالیدن) می‌باشد .

چما (cəmâ) : مگر. « چمائینسانه ! » : مگر انسان است !

چۆته پشت شێران (cota pšt šer‌ـân) : نادر و کمیاب شده و بدست آوردنش مشکل است .

چۆڕ (coṛ) : جرعه‌یی ازآب ، کمی آب . « وه‌ره چۆڕێکم ئاو به ده‌ستی دا که » : بیاکمی آب به دستم بریز .

چۆڕانەوە (coṛânava) : چکیدن و بیرون رفتن آب ازچیزی .
« ئاوی خوریەکەی چۆڕاوەتەوە ؟ » : آب آن پشم بیرون رفته است ؟
« ئافتاوەکەی بچۆڕێنەوە » : آفتابه را از قطرات آب خالی کن .
حاوانەوە (ḥâvânava) : سازش کردن . « منداڵەکان پێکەوە دەحاوێنەوە » : بچه‌ها باهم می‌سازند .
خەم ڕەوێنە (xam-ṛavena) ، غم‌گسار .
خۆت هێناوەتە حاڵی جاوی (xo-t henâvata ḥâlh-i jâv-i) :
تظاهر به مردن می‌کنی ، خود را سخت بیمار نشان می‌دهی .
خێر و بەرەکەت پڕ بە جەواڵی (xer u barakat pəṛ ba javâlh-i) : خیر وبرکت پر به‌جوال ! یعنی : خیر و برکتی وجود ندارد.
دەت بەمە ئەو جێگایەی مەشکەی لێ دەژێنن !
(dat bama av jegâyay maškay le daženn) : ترا به جایی می‌برم که آنجا مشك تکان می‌دهند . یعنی : ترا تنبیه و کتك‌کاری می‌کنم .
دە دڵم چەقی (da dlhm caqi) : به قلبم الهام شد .
دەراوان بۆخۆت پادەکەیەوە (darâv-ân bo xo-t pâ dakayava) :
می‌خواهی راه خودت را صاف و هموار کنی ، به سود خود می‌اندیشی .
دەر خوواردی دە (dar xuvârdi da) : به خوردش بده .
دەردە داس (darda dâs) : تمارض .
دەرمان داوکردن (darmân dâw kərdən) : مسموم‌کردن .
دەڕۆژەی شوقاقی (da ṛožay šuqâqi) : ده روز اول فروردین را گویند .
دەر هەڵ بو (dar halh bu) = تووڕە بو (tuṛa bu) : از جا

در رفت ، به حد اعلا عصبانی شد .

دەرێ (dare) : بیرون . « دەرێ زۆر ساردە » : بیرون خیلی سرد است . « وەرە دەرێ » : بیا بیرون .

دەرێنان (darenân) : بیرون آوردن ، بار آوردن ، تربیت کردن . «کچەکەی چاك دەرێناوە » : دخترش را خوب بار آورده‌است . «دەرێنان» در اصل « dar+henân » بوده است .

دەسەرکردن (da sar kərdən) : برسر کسی فرستادن وچیزی را از او طلب‌کردن و یا به‌جای آوردن کاری را ازاو خواستن . « دە سەری کردوم بۆ زەکاتی » : برسر من کس فرستاده است که زکات[1] بدهم .

دەست بادان (dast bâdân) : دست‌کسی را تاب دادن وآن‌کنایه از زورگویی و قلدری است .

دەست پێوەگرتن (dast peva gərtən) : صرفه جویی کردن . « بڕێك ددست بەو ڕۆنەیەوە گرە » : درمصرف این روغن صرفه‌جویی‌کن.

دەست و پێوەند (dast u pevand) = کڵفەت و کاردار (kəlhfat u kârdâr) : غلام و حاشیه ، کلفت و نوکر .

دەستێکم بێتەوە بەر خۆم (dast-ek-m betava bar xom) : فراغتی حاصل بکنم ، فرصتی بیابم .

دەستی وی نییە (dasti vi niya) : با او قابل قیاس نیست ، از او بهتر است . (بیشتر در مورد جان داران گفته می‌شود) .

[دەڵێی] دەسك و هێشوی بۆکردوین ([dalhey] dask u hešuy bo kərduyn) = لە سەرمان بە منەتە (la sar-mân ba mnata) : مثل

۱ــ در اینجا زکات به معنی حق‌المرتع است .

اینکه برای ما خوشه چیده است ، برما منت می‌گذارد .

دەسکەنە (das_kana) : کندن بوتهٔ غلات و حبوبات با دست .

دەسکر (das_kər) : چیزی که با دست ساخته شده باشد نه به وسیلهٔ ماشین .

دەشتێکی کاکی بە کاکی (dašteki kâki ba kâki) : صحرایی وسیع و هموار .

دە فریام وەرە (da fəryâm vara) : به فریادم برس .

دە فریا ناکەوم (da fəryâ nâkavəm) : فرصت نمی‌کنم .

دەگەڵ ئەو پارچە ئیسلامەشم نەکرد (dagalh av pârca islâmašəm na kərd) : از خیرش گذشتم .

دە گۆی گای دا نوستووە (da göy gây dâ nustuva) : بی‌خبر و غافل است .

دەنا (danâ) : وگرنه و الا. « زو وەرە دەنا دەڕۆم » : زود بیا و گرنه می‌روم .

دابەزین (dâbazin) : از اسب فرود آمدن ، پیاده شدن .

داماڵین (dâmalhin) : مالش دادن ، پایین کشیدن . « بڕێکم شان و مل داماڵە » : کمی شانه وگردن مرا مالش بده .

داهێزان (dâhezân) : تنبل وسست شدن . (در مورد انسان) .

داوێن بادان (dâven bâdân) : دست در دامن کسی زدن .

دای دا بارانەی (dây dâ bârânay): باران‌شروع‌به‌باریدن‌کرد.

درۆشم (dröšəm) : (داغی گۆچکە و لمبۆزی مەڕان) (dâɣi göcka v ləmbozi maṛân) : نشانه ، علامت .

دژ (dəž) = کز (kəz) : لاغر ، بی‌حال . « ئه‌و کاوژه زۆر دژه » : این برهٔ دو ساله بسیار لاغر و بی‌حال است .

دڵه‌کوته (dlha kuta) : طپش قلب .

دمه قاڵی (dma qâlhi) : مشاجره ، مجادله .

دۆنێ شه‌وێ (döne šave) : دیشب. «دۆنێ شه‌وێ سه‌رم دێشا» : دیشب سرم درد می‌کرد .

دوبنه‌کی (du bnaki) : بودن اثاث و لوازم زندگی کسی در دو محل متفاوت .

دوڕڕه (duṛṛa) : حیوانی‌که از دوجنس مختلف به‌وجود آمده باشد، مانند استر .

دو شوتی به ده‌ستێکی هه‌ڵ ناگیرێ (du šuti ba dasteki halh nâgire) : دو هندوانه بایك‌دست برداشته نمی‌شود . یعنی: دوکار مختلف را در یك آن نباید انجام داد .

دیزێکی کابان بی‌شکێنێ ته‌قه‌ی نایه (dizeki kâbân bi škene taqay nâya) : دیزی‌یی که کدبانو آن را بشکند صدا ندارد .

دیلبیلان (dilbilân) = زۆر زان (zor zân) : زیرك ، دانا . « دیلبیلان » ترکی است .

دیاربو (diyâr bu) : می‌نمود ، پیدا بود . « و گروهی یافتیم و می‌نمود که نه ترکمانان بودند[1] » .

ڕه پێچه‌ك دان (ṛa-pecak-dân) : کسی را جلب‌کردن ، بادست زور کسی را به جایی بردن . « هه‌ر له وه‌ی ئازان ڕه پێچه‌کت ده‌ن بۆ

۱ــ نقل از تاریخ بیهقی به اهتمام دکتر غنی و دکترفیاض، ص ۶۰۵ .

بازاڕی » : تنها همین کار از ایشان ساخته است که ترا به بازار ببرند .

ڕەپێ نان (ṛa_pe_nân) : در حال فرارکسی را تعقیب‌کردن .

ڕەگە گییا (ṛag_a_giya) : کنایه از مردم لاغر و نحیف است . «بۆتە ڕەگە گییا» : لاغرشده است . «دەڵێی ڕەگەگییایە» : گویی رگ‌گیاه است . یعنی : لاغر و نحیف است. (بیشتر در موردکودکان‌گفته می‌شود) .

ڕەنێو هێنان (ṛa_nev_henân) : به عمل آوردن ، اداره‌کردن .

ڕەوینـەوە (ṛavinava) : رمیـدن . « و » اول در « ڕەوینـەوە » معادل « م » در رمیدن است . رك : ص ۱۷۵ .

ڕابردن (ṛâ_bərdən) : گذشتن . « زەمانی گورز و شیر ڕابرد » : زمان گرز و شمشیر گذشت .

ڕابواردن (ṛâ_buvârdən) : گذراندن . «چاکی ڕا دە بوێرێ» : [روزگار را] به خوشی می‌گذراند ، خوب زندگی می‌کند .

ڕاپەڕین (ṛâ_paṛin) = ڕاچەنین (ṛâ_canin) : از جای یـا از خواب برجهیدن .

ڕادان (ṛâ_dân) = توند لێ خوڕین (tund le xuṛin) : راندن. در مَثَل گویند : « لێی خوڕە چ ـ کاکاڵی چ ـ ماماڵی » : بران چه کاك (= برادر) علی چه مام (=عمو) علی . یعنی : در هرصورت‌کار را ازپیش بردار .

ڕاژاندن (ṛâ_gândən) : تکان دادن . در ترانه‌ها آمده است : « لانکی بۆ ڕا دەژێنم » : برای او گهواره را تکان می‌دهم .

ڕاکەوتن (ṛâ_kavtən) : در انتظار فرصت مناسب بودن .

[خۆ تێ] ڕاکردن ([xo te] ṛâ_kərdən) : خود را در جایی فرو

بردن . « ئینسان خەوی نەیە حەیفە بە زۆری خۆی دە جێگای ڕاکا » : انسان خوابش نیاید حیف است زور زورکی به رخت خواب برود .

ڕامالْ (ṛâ_mâlh) = شالاْو (šâlhâw) : حمله .

ڕاوەستاو بی (ṛâ_vastâw bi) : برقرار و پاینده باشی .

ڕستن (ṛəstən) : رشتن. « تەشی لە بەر ڕستن » : ریا ، تملق .

« زۆر مەڕێسە = زۆر مەلێ » : پرمگو ، غلط مکن .

ڕۆچون (ṛo_cun) : فرو رفتن . « بانەکە ڕۆچووە » : بام فرو رفته است .

[دەلێی] ڕۆنی سەی دە قالبی دە دەن (dalhe_y ṛon_i sa_y da qâlb_i da_dan) : از آن امر! رضایت خاطر و خوشنودی بسیار دارد !

ڕۆهێشتن (ṛo_heštən) : **فرو گذاشتن** . « رسنی **فروگذاشتند** و وی را برکشیدند[1] » .

ڕۆی‌کە (ṛo_y_ka) = بی‌ڕێژە (bi_ṛeža) : بریزش .

ڕۆی نێ (ṛo_y_ne) = دای نێ (dâ_y_ne) : بگذارش .

ڕوح دەبەر (ṛuḥ_da_bar) : ذی روح .

ڕێژەو (ṛežav) : افزایش محصول غلات وحبوبات . « دەغڵی ئەو سالْ زۆر بە ڕێژەون = دەغڵی ئەو سالْ زۆری دەکەن » : امسال حاصل غلات بسیار فراوان است .

ڕێژنە (ṛežna) : ریزش باران . « ڕێژنێکی خۆش باری » : باران خوبی ریزش کرد .

ڕێی کەون (ṛe_y_kavən) = ڕەپێی نێن (ṛa_pe_y_nen) :

۱ــ تاریخ بیهقی ، ص ۵۶۱ .

او را دنبال کنید . (درحال گریختن) .

ڕێی ناوه شێتەوه (ṛe-y-nâ vašetava) : برازندهٔ او نیست .

زەو و زو (zav-u-zu) : زاد و ولد در مورد حیوانات خصوصاً بز و گوسفند .

زەوی مەڕی (zav-i-maṛ-i) : زادن گوسفند وهنگام آن . «مەڕ لە زەوێ پا بۆتەوە» : زاییدن گوسفندان تمام شده است .

زارجووه بنێشتێك (zâr-juv-a-bnešt-ek) : بەاندازهٔ آن مقدار از سقز که در دهان می‌گذارند .

زاوه ماك (zâv-a-mâk) : سر وصدا ، غوغا . «زاوه ماك» مرکب است از (زاو ، ه ، ماك) . جزء اول اسم مفعول است از ریشهٔ زان (= زادن) ، دومی صدایی است رابط میان دو کلمه ، سومی یعنی «ماك» به‌معنی مادر[1] واصل می‌باشد. کلمهٔ ماك در « ماکاو = mâk-âw » نیز دیده می‌شود. « ماکاو » یعنی آب اصلی ، آبی که هنوز منشعب و شاخه شاخه نشده است . گوسفندها و بزها پس از زاییدن با بچه‌های خود همراه هستند، سه چهار روز که گذشت آنها را از هم جدا می‌کنند . با توجه به آنچه گفته شد ، به‌نظر نگارنده ، « زاوه ماك » به معنی « بچه ومادر » می‌باشد و چون طبعاً همیشه سر و صدای بچه‌ها و مادرها بلند است ، «زاوه‌ماك» کنایةً به معنی سر و صدا و غوغا نیز به‌کار رفته است .

زگ سوتان (zəg-sutân) : کنایه از مرگ فرزند است . زنان به یکدیگر می‌گویند : « زگت نەسوتێ » . یعنی : فرزندت نمیرد .

---

۱ ـ رك : برهان قاطع ، به اهتمام دکتر محمد معین ، ۱۹۳۳/۴ ، کلمهٔ مادر در حاشیه .

زگک شێلان (zəg_šelân) : با رفتن پی در پی به‌خانه‌یی وماندن درآنجا اسباب زحمت صاحب خانه را فراهم آوردن .

زگک ماك (zəg mâk) : مادر زادی ، ارثی .

زۆره بانی (zora_bâni) : کُشتی .

زۆر بڵێ (zor_blhe) : پرگو .

زۆریان‌کوتووه بۆکه‌می (zor_yân kutuva bo kam_i) : نتیجهٔ گفتارهای دراز یك‌کلمه است .

زیپك (zipək) : عرضه ، لیاقت .

زیپکه (zipka) : جوش‌ها و دانه‌های ریزکه روی پوست بدن ظاهر می‌شوند[1] .

زیز بون (ziz_bun) : قهر کردن ، جدا شدن ، دوری گزیدن . « ژنه‌که‌ی زیز بووه » : زنش قهرکرده است .

زیزانه (zizâna) : گیاهی است با ساقهٔ نازك و دندانه دار که به اشیا می‌چسبد . دانه‌اش به اندازهٔ دانهٔ « ماش » است و آن به واسطهٔ قلاب‌هایی که دارد اشیا را می‌گیرد . این‌گیاه در مزارع گندم می‌روید . خمیری‌که آرد « زیزانه » داشته‌باشد نمی‌تواند روی‌دیوارهٔ تنور بندشود. در این صورت گویند : « هه‌ویره‌که بێ پێزه » . یعنی : خمیر بر روی دیوارهٔ تنور قدرت چسبندگی ندارد . به نظر می‌رسد که کلمهٔ « زیزانه » از « زیز = ziz » و پسوند « âna » مرکب باشد .

ژه‌ك (žak) : (شیری خه‌سته . ماڵاتکه ده‌زێ سێ ڕۆژان ژه‌کی هه‌یه. ژه‌کی هه‌وه‌ڵ ڕۆژێ زۆر خه‌سته ، له‌بەر ئه‌وه‌ی شیری تێده‌که‌ن و

۱ــ رك : فرهنگ عمید ، ۱/ ۲۵۵ ، کلمهٔ بثور .

لە سەر تەندورێ بزێکی گەرم دەکەن ، دەبێتە « فرۆ » . ڕۆژ دەگەڵ ڕۆژێ ژەك خەستایی کەم دەبێتەوە و شیر دەگەڵ خستنی ناوێ چونکە وردە وردە بۆخۆی دەبێتەوە شیر. فرۆ هەوێن کردنی ناوێ) : ژك، شیر غلیظ است . حیوان کە میزاید سە روز ژك دارد . ژك روز اول بسیار غلیظ است . ازین رو با آن ، شیر مخلوط می‌کنند و کمی آن را روی تنور گرم می‌کنند . این مخلوط را « فرۆ = fro » گویند . روز بە روز از غلظت ژك کاستە می‌شود تا بالاخرە تبدیل بە شیر می‌گردد . بە « فرۆ » مایە نمی‌زنند .

ژنانیلە (žn-ân-ila): (پیاوێکی کە ئەدای ژنان دەردێنێ): مردی کە ادای زنان را در می‌آورد .

ژورێ (žure) : درون، مقابل بیرون (= دەرێ) . « ڕۆڵە! هێندە دەر و ژورێ مەکەن » : فرزندان ! این قدر درون و بیرون نکنید .

سەرە ژن (sara žən) : دختر جسور و باهوش .

سەرە سۆدرە (sara sodra) : دختر جسور و باهوش .

سەرە مەرگ (sara-marg) : حالت احتضار . « خاڵم لە سەرە مەرگێ دابو » : دائیم درحال احتضار بود .

سەران سۆم ناکا (sarânsö-m nâ-kâ) : برای پرس و جو نزد من نمی‌آید .

سەر بەردانەوە (sar-bar-dânava) : سر در پیش افکندن .

سەر بە ڕۆزی (sar-ba-ṛozi) : (سەر بە ڕسق) :کسی کە روزیش فراوان باشد .

سەر بەفەڕزی خودای دا نادا (sar ba faṛz-i xudâ-y-dâ-nâ-dâ) : نماز نمی‌گزارد .

سەر باقی (sar_bâqi) : نتیجه و آخر کار . « سەر باقی چاکەی خراپەیە » : نتیجهٔ خوبی بدی است .

سەرگرتن (sar_gərtən) : سر گرفتن . «ئەو کارە سەر ناگرێ» : این کار سر نمی‌گیرد .

سەری خۆی هەڵ گرت (sari xoy halh-gərt) : سر خویش گرفت . « سەری خۆی هەڵگرت و ڕۆیی بۆ لای گەرمێنێ[1] » : سر خویش گرفت و به سوی گرمسیر رفت .

سەفەری (safari) : (بە کەسێکی دەڵێن کە قەستی سەفەرێی هەبێ) : به‌کسی گفته می‌شود که قصد سفر داشته باشد . در شعر زیر از خواجه حافظ « سفری » به کار رفته است :

دل گفت فروکش کنم این شهر به بویش

بیچاره ندانست که یارش سفری بود

سەگە بەرەڵڵا (sag_a_baralhlhâ) : (جنێوە ، بەو کەسانە دەڵێن کە هەمیشە بە خۆڕایی و بێفایدە دەسوڕێنەوە) : دشنام است ، به‌کسانی گویندکه همیشه بیهوده و بی‌فایده می‌گردند .

سەگ و شووانی هاتەوە (sag_u_šuvân_i hâtava) : سگ و شبانش بازگشت . یعنی ورشکسته و مستأصل شد .

سەڵت و سوبات (salht_u_subât) : (بە کەسێکی دەڵێن کە بەتەنێ بێ و هیچ کەسی نەبێ) : کسی را گویند که تنها بوده هیچ کسی نداشته باشد .

سەمەرگی (sa_marg_i) : (بە ژیانێکی تاڵ و پڕ کۆرەوەری

۱ــ به خاك عراق «گەرمێن» می‌گویند .

دەڵێن) : به زندگی تلخ و فلاکت‌بار گفته می‌شود .

سازبه (sâz ba) = ئامـاده به (âmâda ba) : آمـاده بـاش ، حاضر باش .

ساقۆڕ (sâqoṛ) : (به سەوەتەی گـەوره دەڵێن) : سبـد بزرگ را گویند .

ساڵی له خولای بڕیوه (sâlhi la xulhây bṛiva) : پیر و سال‌خورده است .

ساماڵی کرد (sâmâlhi kərd) : (بەری عاسمانێ ڕون بۆوه) : آسمان صاف شد .

سپات (səpât) : (به مەرەزی زەرد دەڵێن) : پشم بز را گویند هرگاه زرد باشد .

سپی یه ڕۆژ (spi_ya_ṛož) : روزی‌که هوا ابری باشد .

سپی واشه (spi_vâša) : رنگی‌که به سفیدی مایل باشد .

سڵ (səlh) =قوت(qut) : رمنده . « ئەو ئـەسپه زۆر سڵه ، دەڕەوێتەوه » : این اسب بسیار « سڵ » است ، می‌رمد .

سمڕ سمڕ (səmṛ səmṛ) : (زرم وکوت) : سر و صدا .

سنوری لێ شکاوه (snuri le škâva) : (ددانی لێ سپی بۆتەوه) : در نظر او احترام ندارد .

سوچ (suc) : سو ، طرف ، و نیز به معنی گناه و تاوان است .

سوره تاو (sur_a_tâw) : آفتاب گرم تابستان .

سوری دوگر (suri_du_gər) : کنایه از مردم حریص است .

سوواعبه‌تی کەرێ گزتنه (Suvâabat_i kar_e gaztəna) : شوخی

کردن خر گزیدن است . یعنی نادان هرگاه خواست باکسی شوخی بکند به او گزند می‌رساند .

سێ پەك (se_pak) : سه پایهٔ چوبی است که مشك را به وسیلهٔ چهار طناب برآن آویخته تکان می‌دهند . « پەك » پایه و پایك است .

سێره هەڵ گیرا (sera halh_girâ) : سایه (=سێبەر) از میان رفت . به عبارت دیگر یعنی روشنایی روز از میان رفت و خورشید غروب کرد .

سێ سو (se_su) : (گیایه کە لە قەراغ چۆم و ئاوان شین دەبێ . دەی درون بۆ باقەبێن . بۆیە پێی دەڵێن « سێ سو » چونکە ساقە تەکەی سێ سوچی هەیە): گیاهی است که درکنار رودخانه‌ها و آبها می‌روید. آن را درو می‌کنند و از آن باقه‌بند می‌سازند . چون ساقه‌اش دارای سه سو است آن را « سه سو » گفته‌اند .

سیس بووه (sis buva) : (چرچ بووه ، دا کەو تووه) : پژمرده شده است . « گوڵەکە سیس بووه » : آن گل پژمرده شده است .

سینەکێش (sina_keš) : سینەکش ، راه رفتن توأم با سختی و مرارت .

شەشە کان (šaš_a_kân) : ماه بعد از ماه رمضان ، شوال . « هەر کەس کە بگرێ شەش لە شەشەکانێ ـ دەبێ تەڵەب کا دین و ئیمانێ » : هرکس شش روز از شوال روزه بگیرد ، باید دین و ایمان طلب کند .

شەل نییە ، پای شکاوە (šal niya pâ_y škâva) : در موردکسی گفته می‌شود که سفسطه می‌کند و حقیقت را می‌پوشاند .

شەوەکی (šav_a_ki) : (پێش تاریك و ڕوونی بەیانی، ئەو وەختی

که شەوی بمێنێ) : شبگیر .

شەوارە (šavâra) : (بە شەو دەچنە نێو ئەشکەوتان ، چرای دەگەڵ خۆیان دەبەن ،کۆتر-کە دەنێو ئەشکەوتەکەی داهەن - لە شۆقی چراکەی دەهاڵێن ، جا دەیانگرن . بەو ڕاوەی دەڵێن شەوارە) : شکار شبانه را گویند .

شەواو (šav-âw) : (بەو ئاوە دەڵێن کە شەوانە لە درەخت و شیناوەردی دەنێن) : آبیاری درختان وکشتزارها در شب .

شەو لەوەڕ (šav-lavaṛ) : (لەوەڕانی ماڵاتی لە شەویدا) : چریدن دامها در شب .

شەو و شەو نخونیت دەگەڵ کێشاوە (šav-u - šav - nxuni - t dagalh kešâva) : شبها برسرکودك بیدار ماندهای .

شار بە دەر (šâr-ba-dar) : کسی را گویند که او را از شهر بیرون رانده باشند . « شاربە دەریان کرد ، لە شاریان وەدەرنا » : او را از شهر بیرون راندند .

شاردنەوە (šârdnava) : (لە بەر چاوان ون کردن) : مخفی کردن .

شپرزە (špərza) : تێکەڵ و پێکەڵ (tekalh-u-pekalh) : نامرتب ، نامنظم . « دیوەکە زۆر شپرزەیە » : اطاق بسیار نامرتب و نامنظم است .

شتێکیان بە دمەوەیە (štekyân ba dmavaya) : باعث پیشامد نامطلوبی میشوند .

شڕ و شاڵات (šəṛ-u-šâlhât) : اشیای فرسوده وکم بها .

شریت (šrit) : طنابی که جنس آن از پنبه باشد .

شل (šəl) : شل ، رقیق . « که‌وشه‌که به پێم شله » : کفش به‌پایم شُل است . «که‌وشه‌که به‌پێم ته‌نگه» : کفش به پایم تنگ است . پشتێند شل (pəštend_šəl) : (ژنێکی که پشتێنده‌که‌ی شله) : زنی که شال کمرش را شل بسته باشد .

شلکه‌ی گوێ (šəlka_y_gö_y): نه‌رمه‌ی گوێ(narma_y_gö_y): نرمهٔ گوش .

شلغه (šəlhγa) : خارج شدن زنبورها از کندو بطور دسته جمعی و جمع شدن آنها به روی یك رشته طناب و یا شاخه‌یی از درخت . سپس آنها رادوباره به‌یك کندوی خالی وارد می کنند. « مێشه‌که شلغه‌ی‌داوه » : زنبورها از کندو خارج شده‌اند .

شۆنه ونکه (šön_a vən_ka) : پوشانیدن آثار جرم و خلاف با حیله و تزویر .

شێری به‌گوێیان بگرێ (šeri ba göyân bəgre): شیررا باگوش‌ها بگیرد . یعنی : شهامت و مردانگی نشان دهد .

شێنه‌یی (šenayi) : زمانی که از کار فراغت حاصل می‌شود .

شیره شووانه‌ت بۆ هێناوه‌ته‌وه (šira šuvâna_t bo henâvatava): دوباره مهر و محبت خودت را نسبت به وی برقرار کرده‌اید ! این عبارت به طنز گفته می‌شود .

شیو بونه‌وه (šiv_bunava) : نمایان گشتن وازهم جدا شدن تار و پود پارچه در اثر کارکردن .

فیته‌ر (fitar) : درشت اندام. (بیشتر درمورد انسان گفته می‌شود).

فیزان (fizân) : خم شدن چوب نرم و تر در اثر فشار، بطوری‌که

نزدیك به حال شکستن باشد .

[هێندە] فو لە دۆی مەکە (henda fu la do_y maka): اینقدر تردید و دو دلی و وسواس نشان مده .

قەڵاندۆش (qalhândoš) : قسمت بالای پشت، دوش . «سامڕەند هەوشینی لە قەڵاندۆش کردووە» : سامرند هوشین[1] را روی دوش نهاده است.

قەڵغان (qalhγân) : در فرهنگ مهاباد « قەڵخان » به معنی مجن و ترس ضبط شده است . قەڵغان به‌گیاهی نیزگفته می‌شود که در ده قزلجهٔ بالا ، واقع در چند کیلومتری شرق مهاباد، فراوان می‌روید . «گییایەکی گەورەیە ، لاسکەکەی وەك قالۆری وایە ، گوڵ و گەڵاکەی ساحێب دروە ، هەمیشە بڕێك ئاو دە نێو گەڵاکانی دا ڕادەوەستێ » : گیاهی است بزرگ ، ساقه‌اش ضخیم‌است و آن بعد ازخشك شدن توخالی می‌شود ، گل و برگش دارای خار است ، همیشه مقداری آب در میان برگهایش وجود دارد .

قسە بزڕکاندن (qəsa_bəzəṛkândən) : (کەسێکی نەخۆش دەبێ و قسەی هاتەران پاتەران دەکا ، دەڵێن : قسان دە بزڕ کێنێ) : هذیان گفتن .

قسەکەی بۆنی لێ دەهات (qəsa_ka_y bon_i le dahât): سخنش معنی‌دار بود .

قۆڵ بۆکێشان (qolh_bo_kešân) : موافقت، تصدیق. درفرهنگ مهاباد « قۆڵکێشان » آمده است بدون لفظ « بۆ = برای » .

قۆڵت لەکراسی هێناوەتەدەرێ(qolhət la krâs_i henâvata dar_e):

۱ــ رك : سرآغاز منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی، ص ۳ .

خودت را مفلس و بی‌چیز جلوه می‌دهی .

قوڵه پێچ (qulha_pec) : دست و پای کسی را با طنابی کوتاه پیچیدن و آن جنبهٔ اهانت دارد . این جمله در مورد بستن چیزهای بی‌جان نیز به کار می‌رود .

قولینچك (qulincək) : گوشه ، زاویه . « ده قولینچکێکی پەستاوت » : او را درگوشه‌یی فرو برد .

قون به گێچەڵ (qun_ba_gecalh): کسی که باعث فساد و آشوب است.

قونه شەڕ (qun_a_šaṛ) : جنگی که توأم با عقب نشینی است .

قیله و قاج (qila_v_qâj) : راست و چپ .

قیل و زفت (qil_u_zəft) : قیر و قطران . زفت به معنی قطران است . رك : تاریخ بیهقی به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، صفحهٔ ۳۵۸ .

کەپۆی بگری گیانی دەر دەچێ (kapo_y bəgri giyân_i dar_dace) : لاغر و مردنی است .

کەتره خەم (katra xam) : لاقید ، بی‌غم و خیال .

کەچە تڕێن (kacatəṛen) : کسی را شرمنده و کنفت کردن . «کەچەتڕێن‌یان کردەوه ، خەجاڵەتیان کردەوه»: شرمنده وکنفتش کردند.

کەڕه نیسێ (kaṛa_nise) : (نیسێی دایمی):سایه‌یی که همیشگی و دائمی باشد. (به نیسێی ئەو جێیانه دەڵێن کەقەت تاوی تێ ناکا. دیباره‌که ئەو جوره جێگایانه زۆر سارد دەبن . یانی کەڕه نیسێ سارد دەبێ) .

کەر پکەوێ ددانی دەشکێ (kar pkave dədân_i da_ške) : در خانه چیزی از غذا و طعام وجود ندارد .

کەر وکولەکە (kar_u_kulaka) :گدایی و بیچارگی. این اصطلاح

از آنجاست که جذامیان سوار الاغ شده از این ده به آن ده می‌روند و از خانه‌ها روغن جمع‌آوری‌کرده درکدوی خود می‌ریزند .

کەروێشکی بەعارەبەی دەگرێ (karveški ba âṛabay dagre) : خرگوش را به وسیلهٔ ارابه می‌گیرد . یعنی : باتدبیر است .

کەش و توش کەوتون (kaš u tuš kavtun) : (یەکتریان نەگرتۆتەوە) : بەیکدیگر نرسیده‌اند. «کەش» ژەنگە«کەژ» و«کەج» بێ.

کەڵەگا (kalh-a-gâ) : زورگو ، قلدر .

کەڵی تێ بڕ نە دەکرد (kalh-i te bəṛ na da kərd) : (کەڵی لێ دەر نە دە چو) : انبوه بود . کل ازآن نمی‌گذشت .

کەلك ـ و بڕیوە (kalk-u bəṛiva) = خراپ ـ و کردووە (xrâp-u kərduva) : خرابش کرده‌اید .

کەلکی نییە (kalk-i niya) = بەکارنایە (ba kâr nâyâ) : به درد نمی‌خورد .

کەلو (kalu) : گیاهی است باگل بنفش ریزکه در مزارع گندم و جو می‌روید . (گییایەکە وەك پۆڵکەی، دە نێو گەنم و جۆی دا دەبێ، گوڵێکی بنەوشی وردی هەیە . کەلو نانی ژەش دەکا . نانێکی کەلوی دەگەڵ بێ خووارشتی ناخۆشە و بۆ خاویشی لێ دێ) .

کەلێنم بۆ هەڵکەوت (kalenəm bo halh kavət) : برایم فرصت مناسب پیش آمد .

کەندەسمە (kand-a-sma) : مرغی است سبز رنگ وخوراکش زنبور عسل است . (کەندەسمە نێوی داعبایەکی یە ، شینە وەك کاسەڵە شینکەی ، لە کەندالان دا هێلانەی دەکا.کەندەسمەیانی‌کەندالی‌دەسمێ).

کەوای سور پلاوێ دەخووا (kavâ-y sur pəlhâv-e da xuvâ) : (کەسێك کە کۆك و پۆشتە بێ ، ئیحتیڕامی دەگرن و وەلای سەرەوەی دەخەن) : قبای سرخ پلو می‌خورد . کسی‌که لباس نو داشته باشد ، او را در صدر مجلس می‌نشانند .

کاسەڵە شینکە (kâsalha-šin-ka) : سبزه قبا . رك : کتاب « نامهای پرندگان درلهجه‌های کُردی » ، تألیف‌محمدکیوان پورمکری، کلمهٔ « خمه رشکه » ، صفحات ۶۶ ، ۶۷ .

در فرهنگ مهاباد تنها لفظ « کاسەڵە » آمده و «ابلق» معنی شده است . قس: «کاسەڵە» با « قازەڵاخ » . قازەڵاخ به معنی قبرة ، قنبرة ، در فرهنگ مهاباد ضبط شده است .

کردنەوە (kərdnava) : گشودن ، باز کردن . «ئەو گرێیەم بۆ بکەوە» : این‌گره را برای من باز کن . « ئەو دەرکەم بۆ بکەوە » : این در را برای من باز کن .

کردن و خواردن (kərdən-u-xuvârdən) : کردن و خوردن . «فلاّن کەس زۆر بەکردن و خواردنە» : فلان‌کس خوب می‌پوشد و خوب می‌خورد .

کرۆسك (krosək) : نوعی ازگلابی است. (نێوی نەوعە هەرمێ یەکی ڕەقە ، مەجازەن بەشتی ڕەقیش دەڵێن کرۆسك) . « ئەو نانە وەك کرۆسکی وایە = ئەو نانە زۆر ڕەقە » : این نان بسیار سخت است .

کڕوستنەوە (kṛustnava) : با دندان گوشت را از استخوان کندن . « کڕوسینەوە = kṛusinava » هم می‌گویند .

کزن (kəzən) : از حبوبات است ، کنجد ؟ (دەیکەنە دانولە ،

بە قەد نیسکە گەورەی دەبێ ، دەیدەن بەکەڵ وگامێشان . کەڵ وگامێشی پێ قەڵەو دەبێ) .

کفنی دڕی (kəfn_i dṛi) : بیمار صحت وشفا یافت و ازچنگال مرگ خلاص شد .

کلّۆ (klho) : حبەقند. قس:کلوخ. (وەختێکی قەندی دەشکێنن بە لەتەکان دەڵێن کلّۆ . بە قەندێکیش کە کەللە نەبێ و لە کارخانەی لەت لەت کرابێ ، دەڵێن قەندی کلّۆ) .

کلك پێ هەڵ گرتن (kələk pe halh gərtən) : کسی را بە دوندگی و جنب و جوش واداشتن . « سەقەتم کلك پێ هەڵ گرتون » : آنان را خوب بە جنب و جوش وا داشتەام .

کۆچکە (kocka) : جامەیی‌است‌کە سر وقسمت‌پشت را می‌پوشاند و بدون آستین است وکلا از یك لایە پارچە درست می‌شود . این پوشاك مخصوص است بە کودکان و زنان عشایر . (کۆچکە کلاوێکی درێژە کە لە چیتی یا لە پارچەی دوروست دەکەن ـ ئاستەڕی ناوێ کۆچکە ، یەك قەدە۔دەوران دەوری‌سەری دەگرێ، لەپشتەوە داوێنی هەیە دێتە خووارێ، پشت وکەلەکەی دا دە پۆشێ) .

کۆلکە (kolka) : کُندە . (بە دارێکی دەڵێن کورت و ئەستور و خووار و خێچ . بە کاری هیچ نایە ، هەر بۆ سوتاندنێ دەبێ . بە بیوری لەت لەتی دەکەن و دەی سوتێنن . دارێکی‌کە دەی بڕنەوە ، بەو بەشەی کە دە عەرزی دا دەمێنێ ، بەویش هەر دەڵێن کۆلکە . ددانیش‌کە سەرە کەی دەڕزێ و خراپ دەبێ و لە بەین دەچێ ، ئەو بەشەی کە دە پوکی دا دەمێنێ ، کۆلکەی پێ دەڵێن) .

کۆڵە سەواد (kolh-a-savâd) : سواد و معلومات اندك .

کۆڵە مەلا (kolh-a-malâ) : ملای بی‌سواد .

کۆنە و نۆ (kon-av-nö) : جامه و پای افزاری‌که نه تازه باشد و نه‌کهنه . (بە جل و بەرگ و پێلاوێکی دەڵێن کە نە زۆر تازەبێ و نە زۆر کۆن بێ ، دە نێوێ دا بێ) .

کۆرەکانی (kör-a-kâni) : چشمه‌یی‌که آبش کم باشد .

کۆرە گۆل (kör-a-gol) : استخری که آبش کم باشد .

کۆرە موچە (kör-a-muca) : مزرعهٔ‌کوچك ومحقری را گویند که آب و خاکش کافی نباشد .

کۆرو (köru) : آفتی است برای گندم و جو و گندم بهاره . (ئافەتێکە لە گەنم و جۆ و بەهاروی پەیدا دەبێ .کۆری دەکاتەوە و دەی فەوتێنێ و لە بەینی‌دەبا) .

کوڕی تەنگانان (kuṛ-i tangânân) : فریاد رس روز مصیبت .

کێشەکەیانوانییەخۆشەوەبێ(kešakayân-vâ niya xošava be): کشمکش آنان چنان نیست‌که به خوشی و آشتی بکشد .

کیفۆك (kifok) : (گییایەکەکە بنەکەی دەکوڵێنن و دەی‌خۆن) : گیاهی‌است‌که ریشهٔ‌آن مانندپیازاست. آن‌پیاز را آب‌پزکرده می‌خورند.

گەڕانەوە (gaṛân-ava) : برگشتن ، به مرحلهٔ پیری وارد شدن.

گەزارە (gazâra) = درێشوکە (drešuka) : نیش . « گەزارە » از گەزتن (= گزیدن) گرفته شده است به اضافهٔ پسوند « âra » .

گەوڵە چاندن (gavlha cândən) : کنایه ازمعطل شدن وتأخیر کردن و ماندن بسیار است در جایی . قس : گەوڵە با گەورە (= بزرگ) .

«گەوڵە جۆ» : جوی که درزمینی که دارای آب است به عمل آمده باشد و مقابل آن « دێمه جۆ » است که آن محصول زمین بی آب است .

گاوان هەتا دانیشێ گاڕانی لێ دور دەکەوێتەوە

(gâvân hatâ dânişe gâṛân_i le dur da_kavetava) : گاوبان هرقدر بنشیند گلّه ازو دورتر می‌شود . این جمله مَثَل می‌باشد و مفهومش این است‌که اگر انسان غافل شود کارش ضایع می‌گردد .

گای نێو گۆلکان (gâ_y nev gölkân):کنایه از عدم تناسب است .

گڕاڵك (gṛâlhək) : نام گیاهی است ، طعمش تلخ و گلش خاردار است .

گڕگڕ دایسا (gəṛ-gəṛ dâyisâ) : با شعله می‌سوخت .

گرتن (gərtən) : گرفتن، تعلیم و یاد دادن سواری به‌کره اسب .

« ئەو پاییزەی ئەسپەکەی دەگرم » : این پاییز به اسب ، سواری تعلیم می‌دهم .

گردە بڕ (gərd_a_bəṛ) : استخوانی که گرداگرد شکسته‌شده‌باشد.

گۆڕاداشتن (gö_ṛâ_ dâštən): گۆهەڵخستن(gö_halh_xəstən): گوش فرا دادن ، استراق سمع .

گۆزان لە هەمبانەی خۆی دەژمێرێ (gözân la hambânay xoy dažmere) : قیاس به نفس می‌کند . این عبارت مَثَل است .

گۆستنەوە (göstənava) = ڕاگۆستن (râgöstən) : چیزی را از جایی به جایی بردن .

گۆج (goj) : چلاق . (بەکەسێکی دەڵێن کە دەستی یالاقی خوواربێ ، مەسەلەن پەنجەی پێی ڕوی دە پشتەوە یا دە لاتەنیشتێ بێ) .

گوڕڕه (guṛṛa) : صدای قوی و نیرومند . «گوڕڕه‌ی شه‌ماڵی» : صدای بادی که از جنوب می‌وزد .

گوڕ گوڕ (guṛ-guṛ) : ریزش پی در پی آب را گویند ازچشم . « گوڕ گوڕ ئاوی له چاوی ده‌هاته خوواریّ » : آب ازچشمانش لاینقطع سرازیر و روان بود .

گوران (gurân) : ادامهٔ زندگی ورشد ونمو نباتات است هرگاه از زمینی به زمین دیگر منتقل شوند .

گورگه (gurga) : گیاهی است که اگر دانهٔ آن درمیان گندم باشد، نانی که از آن گندم می‌پزند تلخ و نامرغوب خواهد بود . (گییایه‌که که ده نێو هه‌رگه‌نمێکی دا بێ ، ئه‌و گه‌نمه نانی چاك لێ نایه و تاڵیش ده‌بێ نانه‌که‌ی) .

گولو دۆری وه‌ی بو پچێته‌وه (guludori vay bu pcetava) : در صدد آن بودکه باز گردد . ظاهراً « گولو دۆر » بیشتر در مورد مرغ خانگی به کار می‌رود .

گولو گولو (gulu-gulu) : لخته لخته ، گلوله گلوله . « ماستی مانگایه گولوگولوه » : ماست ماده‌گاو لخته لخته است. « به‌نه‌که گولو گولوه » : آن رشتهٔ پشمی گلوله گلوله است .

گونی گونداری ده‌ر دینێ (gun-i gun-dâr-i dar dene) : حکمران مقتدر و مستبدی است .

گێره‌ی له هه‌ولێرێ ده‌گه‌ڕێ (gera-y la havler-e da gaṛe) : فکرش سر جای خودش نیست . (در مورد اشخاص مست گفته می‌شود) .

گێلگێله (gelgela) : نواری است از پارچه که به آن گلوله‌هایی

از الیاف نخ (منگوله = گولّینگه) می‌دوزند و زنان آن را دور سر روی «شەدە» می‌پیچند . «گیلگیله» به رنگ سیاه است .

گیر و گرفت (gir_u_gərəft) : تعویق . تأخیر .

گیشه (giša) : کومة من‌النباتات المحصوده . نقل از فرهنگ مهاباد . منگورها «گیشه» را قۆریه (qorya) گویند .

گییای به کێوی یەوە نە خوواردووە (giyâ_y ba kev_iyava na xuvârduva) : نادان و نفهم نیست .

لە بەر دەستانی دانێ (la bar dastâni dâne) : آن را در دسترس بگذار .

له بڕیه (la_bəṛya) = لە مەختە (la_maxta) : کار را به مقاطعه کار سپردن . «گەنمەکەی لە بڕیە دە درومەوە» : گندم را به وسیلهٔ مقاطعه کار می‌دروم .

لە بنەوە بڕ (la_bən_ava_bəṛ) : کسی که نهانی کار خود را می‌کند . (کەسێکی کە لەبنەوە کاری خۆی دەکا ، لە بنەوە دوژمنی خۆی دەبڕێ) .

لە خۆت دەر مەچۆ (la xot dar maco) : از حد خودت پا فراتر منه .

لە سەر بەردی ڕەش خۆی بە ڕێ دەبا (la sar bardi ṛaš xoy ba ṛe dabâ) : با هوش و زیرك است و در هرشرایطی معاش خود را تأمین می‌کند .

[دەڵێی] لە سەر چاوەی سنەی ڕا هاتووە ([dalhey] la sar câvay snay ṛâ hâtuva) : عزیز بی‌جهت است .

[ده‌ڵێی] له سه‌ر سوتووان ڕا هاتووه ([dalhey] la sar sutuvân ṛâ hâtuva) : آن قدر در نظر پدر و مادرش عزیز است که گویی بعد از فرزندانی که مرده‌اند به دنیا آمده است . رك : « زگ سوتان » در همین مقاله .

له قسان (la-qsân) : به‌گفتهٔ مردم .

له‌کنم وایه ئێستا نه هاتووه (la kənəm vâya estâ na hâtuva) : به نظرم هنوز نیامده است .

له مه‌ڕ تۆ (la-maṛ-to) : متعلّق ومنسوب به تو . «مر» همان است‌که در فارسی قدیم آمده است .

لا (lâ) : طرف ، سو ، جهت . « با له لای چۆمی ڕا دێ » : باد از سوی رودخانه می‌آید . « کاره‌که‌و یه‌ك لابو ؟ » : کارتان یکسره شد ؟

لادێیی (lâ-de-yi) : روستا نشین .

لان (lân) : لحاظ ، حیث ، جهت . «له‌و لانه‌یه‌وه دڵم ئاسوده‌یه» : از این حیث دلم آسوده است .

لاوێن (lâven) : نام رودخانه‌یی است که در میان خاك «مامه‌ش = mâmaš» و «پیران = pirân» جاری‌است . دهکده‌یی هم به‌نام«لاوێن» درکنار رودخانهٔ مذکور وجود دارد . این رودخانه از « بەری مێرگان = bari mergân » ، که نام کوهستانی است ، سرچشمه می‌گیرد . « لاوێن » نوعی هم از بید است که دارای شاخه‌های باریك وراست وکشیده می‌باشد که در سلّه بافی و سبد بافی به‌کار می‌رود . «لاوێن» نام قبیله‌یی‌هم‌هست[1] .

۱ــ رك : کرد و پیوستگی نژادی وتاریخی او ، تألیف رشید یاسمی ، ص ۱۹۶ ، س آخر .

« لاوێن » ظاهراً مشتق از «لاو = جوان» می‌باشد که پسوند « en » به‌آن افزوده شده است . قس : « گه‌رمێن = garmen » به معنی گرمسیر که از «گه‌رم» و پسوند « en » ساختــه شده است . « لاوێن » نـام دختران نیز هست . کما اینـکه « لاوه » به پسران اطلاق می‌شود .

لایه‌کی وه لایه‌کی ده‌که‌وێ (lâyaki va lâyaki dakave) : کار یـکسره خواهد شد .

لرفه لرف (lərf_a_lərəf) : نوعی صداست . « لرفه لرفی کوره‌ی داری خۆشه » : صدای [سوختن] بخاری چوبی خوش است .

لۆله‌پ (lolap) : در عربی هم لولب گفته می‌شود . رك : فرهنـگ مهاباد . دو چوب سخت است که مشك به‌آنها آویخته شده است و باتکان دادن آنها مشك تکان می‌خورد . چوبی کـه دو لولب را از وسط بـه هم وصل می‌کند « نێو دار = nev_dâr » خوانده می‌شود. (لۆله‌پی له سه‌خته داری دووروست ده‌که‌ن. مه‌شـکه دو لۆله‌پی ده‌وێ . مه‌شـکه به لۆله‌په‌کانی یه‌وه هه‌ڵ داوه‌سرێ . دارێـکی که ده‌نێو لۆله‌په‌کانی ژاده‌که‌ن، پێی ده‌ڵێن: نێودار . ژۆنێـکی که له مه‌شـکه‌ی ده‌گرن ، پێی ده‌ڵێن : به‌ره مه‌شـکه) .

لێ پـرینـگانـدنه‌وه (le_pringândənava) = لێ دور کردنه‌وه (le_dur_kərdən_ava) = لێ‌کشاندنه‌وه (le_kšândən_ava) : راندن و دورکردن ازکسی یا چیزی .

لێك له پێ‌کۆڵ بون (lek_la_pe_kolh_bun) : وقتی‌که دودشمن دربرابریـکدیـگر حالت جنـگ به خود می‌گیرند، مخاصمه . « ئه‌و ژۆژانه بۆ وا لێك له پێ‌کۆڵن؟ » : امروزها چرا نسبت به هم این همه مخاصمه و ستیزه جویی می‌کنند ؟

لێگ دا لێگ دا (legdâ_legdâ) : پی‌درپی. «لێگ‌دا لێگ‌دا دندوکی پێ دا ده دا» : پی در پی او را با منقار می‌زد.

لێ گێڕانه‌وه (le_gerân_ava) : دعوت کردن ، از کسی حکایت کردن. « بۆ شایی‌یه لێ یان گێڕابویه‌وه ؟ » : برای عروسی ترا دعوت کرده بودند ؟ « وای لێ ده‌گێڕنه‌وه » : چنین از وی حکایت می‌کنند .

لێ هاتن (le_hâtən) : مردن ناگهانی اسب و الاغ و نیز به معنی برازنده بودن . و چند معنی دیگر هم دارد که درفرهنگ مهاباد بدانها اشاره شده است . «ئینسانی هێنده درێژ لیباسیشی لێ‌نایه» : انسان آنقدر دراز لباس هم از او برازنده نیست .

لێی ڕاده‌که‌وم (le_y râ_dakavəm) = لێی ده‌خه‌فتێم (le_y daxaftem) : درکمین او می‌نشینم .

مه‌ند (mand) = له سه‌ره خۆ (la_sar_a_xo) : آرام، ساکت، موقر، آبی‌که به‌آرامی حرکت می‌کند. آبی‌که با سرعت حرکت می‌کند « خوڕڕێن = xur_r_en » خوانده می‌شود .

ماڵه‌باقی (mâlh_a_bâqi) = خولای ده‌کرد (xulhâ_y_dakərd) = بریا (bərya) : کاش ، کاشکی . « ماڵه‌باقی ده ساڵ له وه‌ی پێش ده‌ڕوخا » : ای کاش ده سال پیش از این ویران می‌شد .

ماندو حه‌سانه‌وه‌م نیسك ڕنینه‌وه‌یه (nându ḥasânava_m nisək ṛninavaya) : استراحت و آسایش ندارم .

ماندو و مجرۆ (mându_v_məjro) : خسته و بی‌حال .

مان گرتن (mân_gərtən) = سم چه‌قاندن (səm caqândən) ≠ پێ چه‌قاندن (pe_caqândən) : از انجام کاری خود داری کردن .

مانگادۆشین وقەزوان کرۆشتن نەبووە (mângâ došin u qazvân kroštən na buva) : در موقع انجام دادن کارهای جدی نباید به کارهای تفننی پرداخت .

مانگا مرد و دۆ بڕا (mângâ mərd u do bṛâ) : ماده گاو مرد و دوغ قطع شد .

مانگی شەرمێ (mâng_i šarm_e) : ماه شرم ، ظاهراً مراد ماه اول ازدواج است .

مۆن بونەوە (mon_bun_ava): باحالت غضب کسی را نگاه کردن .

مێرگی لاوازان (merg_i lâvâz_ân) : محلّی که در آن نعمت فراوان باشد و دیگران به سبب وفور نعمت به آنجا روی آورند .

نەڕڕاندن (naṛṛândən) = گوڕڕاندن (guṛṛândən) : بانگ بر زدن .

نەور (nav_ər) = تازەماڵ (tâza_mâlh) : خانه وخانواده یی که تازه تشکیل یافته و یا به تازگی به محل جدیدی انتقال یافته باشد . (nav_ər) از « nav » یعنی تازه و پسوند « ər » ترکیب شده است .

ناگوزیری (nâ_guzir_i) = پێ داویستی (pe_dâ_vist_i) : احتیاج ، نیازمندی . « ناگوزیریم نییە » : نیازمند نیستم .

[دەڵێی] نۆژێ لە مردوی دەکا (dalhe_y nöž_e la mərdu_y da_kâ) : در کارها سست وکُند است .

نۆن (nön) = پێ خەف (pe_xaf) : رخت خواب . « نۆن » از « نوستن = nustən » : (خوابیدن) مشتق می‌باشد .

نوهوم (nuhum) : طبقه و مرتبهٔ عمارت و ساختمان . « خانوی

دو نوهوم » : خانهٔ دو طبقه . «نوهوم» به معنی تنزل وشکست نیزهست .
« له خودام تەڵەبه نوهومێ نەیەنی » : از خدا می‌طلبم تنزل نکنی .

نێری ورده ماڵان (neri vərda mâlhân) : بەجوانی گفته می‌شود که سرگرم عشق و عاشقی باشد .

نێفەك (nefak): نیفه (فارسی)، نیفق (عربی). (نێوان دولینگانی دەرپێ و پاتۆڵ و شاڵوار و ژانکی نێفەکی پێ دەڵێن) .

نێوم لێ دەنێی ؟ (nevəm le daney ?) : در مقام اعتراض گفته می‌شود. آنقدر نام مرا تکرار می‌کنی ، می‌خواهی برمن نام بگذاری ؟ چه در موقع نامگذاری اطفال ، نامی را که برای آنان انتخاب کرده‌اند چند بار به‌گوششان فرو می‌خوانند .

نێوی خۆم دەگۆڕم ! (nevi xom dagoṛəm !) : نام خودم را عوض می‌کنم . کنایةً به معنی این است‌که فلان کار جزو محالات است .

وەخت بو (vaxt bu) = وەختابو (vaxt-â-bu)= نیزیك بو (nizik bu) : نزدیك بود. « وەخت بو پکەوێ = نیزیك بو پکەوێ = هێندەی نەمابو پکەوێ » : نزدیك بود بیفتد .

وەختان‌وەختییان‌هەیە (vaxtân vaxtiyân haya):انجام هر کاری وقت خاصی لازم دارد ، باید موقع شناس بود .

وەختاو وەختێك (vaxt-â-v-vaxt-ek) : یك شبانه روز .

وەخڕنت ناکەوێتێ (vaxəžnət nâkavete) = وەخڕنت نایەتێ (vaxəžnət nâyate) : آسوده و خاطرجمع نمی‌شوی .

وه خۆی ناگرێ (va xoy nâgre) : نزدِ خودش نمی‌پذیرد .
« مانگاکه گۆلکەکەی وه خۆ ناگرێ = مانگاکه نەبانه » : گاو،گاوساله

را - برای شیر دادن - نمی‌پذیرد .

وەدرەنگی کەوتن (va dərangi kavtən): به‌تأخیر و تعویق افتادن.

وەرگێڕکە (var-geṛ-ka) : دختر بچه یا پسر بچه‌یی که کارهای خانه را انجام می‌دهد . خانه شاگرد .

وەسەر خۆی نەهێنا (va sar xoy nahenâ) : بر روی خود نیاورد.

وەك ئاو خوواردنەوەی وایە (vak âw xuvârdənava-y vâ-ya) : مانند آب خوردن است ، آن کار سهل و آسان است .

وەك جاوی جوی هەڵی‌پێچاوە (vak jâvi juy halh-i pecâva) : او را در فشار و مضیقه گذاشته است . طلب کار بدهکار را تحت فشار قرار داده است .

وەك جۆڵاکەی بە سەر دەڕی خۆی ناقایلە
(vak jolhâkay ba sar-dəṛ-i xoy nâ-qâyla) : مانند آن جولاه از دستکرد خود ناراضی است. یعنی : نسبت به آنچه خود دارد بادیدهٔ تحقیر می‌نگرد .

وەك جووەکەی ، لە هەر دوك دینان بووە
(vak juvakay la har duk dinân buva) : مانند آن یهودی از هر دو دین محروم شده است .

وەك سەگ دەڕشاوە (vak sag daṛšâva): مانند سگ قی می‌کرد. یعنی : دشنام می‌داد ، بد و بیراه می‌گفت .

وەك سوتاوی هەرپێوە دەچێ (vak sutâv-i har peva da-ce) : مانند سوختگی، پیوسته گسترش می‌یابد . در مورد کاری گفته می‌شود که پایان یافتن آن به دیر انجامد .

وه‌ك شوتی له‌که‌ری به‌ربیته‌وه (vak šuti la kar_e bar_betava) :
بی‌اعتنایی کردن شخصی نسبت به‌کسی‌که براو وارد می‌شود .

وه‌ك گۆزه‌ی سه‌ر به‌ره و ژێرده‌باری (vak gozay sar barav žer dabâre) : باران به تندی می‌بارد .

وه‌گیر که‌وتن (va_gir_kavtən) = وه ده‌ست که‌وتن (va_dast kavtən) : به دست افتادن ، حاصل شدن .

وه‌للاهی هه‌تا خلاسی نه‌که‌م له سه‌ری هه‌ڵ ناسته‌م (valhlhâhi hatâ xlâsi na kam la sari halh nâstəm) : تا آن کار را خلاص نکنم از روی آن برنمی‌خیزم .

واز (vâz) : میل ، اشتها ، حال . قس : وضع .

وازم لێ بێنه (vâzəm le bena) = لێم‌گه‌ڕێ (lem gaṛe) = له‌کۆڵم به‌وه (la kolhəm bava) : دست از سرم بردار .

ورد و وێران (vərd_u_verân) : آشفته و درهم و ویران .

ویشك به‌ویشکی‌یه‌وه نانوسێ (višək ba višk_iyava nânuse) : خشك به خشك نمی‌چسبد .

هه‌تا با له‌و کونه‌یه‌وه بێ[1] (hatâ bâ la_v kun_ayava be) : تا وضع بدین منوال باشد .

هه‌تا ده‌ڵێ قۆره ترێ ده‌گاتێ (hetâ dalhe qora tre dagâte) : تا می‌گوید « غوره » انگور می‌رسد . یعنی : لکنت زبان دارد .

هه‌تا زمان لێ بگه‌ڕێ سه‌ر به ڕه‌حه‌ته (hatâ zəmân le bgaṛe sar ba ṛaḥata) : تا زبان دست بردار باشد سر راحت است .

---

۱ ـ این جمله را در موارد منفی به کار می‌برند .

هه‌تا زۆڵه چه‌رم ئاو نه‌ی بردووه (hatâ zolha carəm âw na-y bərduva) : تا کار از کار نگذشته است .

هه‌تا له ...[1] دور تر بی له خودای نیزیك تری

(hatâ la... durtər bi la xudây nizik tri) : تا از ... دورتر باشی از خدا نزدیکتری .

هه‌تا ماڵ پێی بوێ له مزگه‌وتێ حه‌رامه

(hatâ mâlh pe-y bve la məzgavte ḥarâma) : چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است .

هه‌تا نه‌ت خووارد تێره نه‌ت گوت سۆره

(hatâ nat xuvârd tera nat gut söra) : تا سیر نخوردی نگفتی [غذا] شور است .

هه‌تا نه‌یه‌ته په‌له‌ی حه‌وسه‌له‌ی نییه ده‌رسێ پخۆنێ

(hatâ nayata palay ḥavsalay niya darse pəxöne) : تا وقتش تنگ نشود حوصله ندارد درس بخواند .

هه‌راش (harâš) : گیاهی که خوب رشد و نمو کرده باشد و مقابل آن در کُردی « ساوا = sâvâ » است . « گوڵه‌پێغه‌مبه‌ره‌که‌ی هه‌راشه » : ذرتهایش خوب رشد کرده است. «دم هه‌راش» : کنایه از آدم زبان دراز است.

هه‌ر ئاقڵم له خه‌سارێکی (har âqlha-m la xasâreki) : هر زیانی عقلی و تجربه‌یی به همراه دارد .

هه‌ر چه‌ند ده‌که‌م ناچمه‌وه سه‌ری (har cand dakam nâcmava sari) : هرچه می‌کنم آن را به خاطر نمی‌آورم .

۱ـ نام افراد یا اقوام را به جای نقطه‌ها می‌توان گذاشت .

هەر خولاوای کردووه (har xulhâ vây kərduva) : خدا چنین مقدر کرده است .

هەرزنی لەدەست هەڵ ناوەرێ (harzən_i la dast halh nâvare) : ارزن از دستش فرو نمی‌ریزد . یعنی : ممسك و بخیل است .

هەر غەڵەفەی مێشی خۆی جۆیە

(har γalhafay meši xoy jöya) : هرکندو زنبور خودش جداست .

هەر قامکەی خۆنی خۆی لێ دێ

(har qâmkay xön_i xo_y le de) : از هر انگشت خون خودش بیرون می‌آید . یعنی : پدر و مادر نسبت به هریك از فرزندان محبت دارند و بین آنها تفاوتی قایل نیستند .

هەرکەس بو بە ئاواڵی قەلەندەری، لەرێش وسمێڵ دەبێ بێبەری

: (har kas bu ba âvâlhi qalandari, la ṛiš u smelh dabe be_bar_i) هرکس رفیق قلندر شود ، از ریش و سبیل بی‌بهره می‌گردد .

هەر کەس چاڵێ بۆ خەڵکی هەڵ کەنێ بۆ خۆی تێ دەکەوێ

: (har kas câlh_e bo xalhk_i halh kane bo_xo_y te dakave) هرکس برای مردم چاه بکند خودش در آن می‌افتد .

هەر کەس نانێکی خووارد بێ ، ئاقڵی لەتێکی هەیە

(har kas nânek_i xuvârd be âqlhi latek_i haya) : هرکس نانی خورده باشد عقل نیمنانی دارد . کسی که این مَثَل را به کار می‌برد ، می‌خواهد بگوید که وضع و حال را می‌فهمد وازکار سر درمی‌آورد .

هەر کەس نانی دە خووا لەنێو چاوانی خۆی

(har kas nân_i da_xuvâ la nev_câvân_i xo_y) : هرکس از بخت خودش نان می‌خورد ؛ بخت زیاد باشد بیشتر ، بخت کم باشد کمتر. این

مَثَل را در موارد منفی بیشتر به کار می‌برند .

هەست ڕاگرتن (hast-ṛûgərtən) : گوشها را تیز کردن ، مراقبت کردن .

هەڵکەندن (halh-kandən) = هەڵقەندن (halh-qandən) : کندن ، حفر کردن . « قەبرهەڵکەن » : کسی که قبر می‌کَنَد. «سەر هەڵ قەنە» : حیوان افسانه‌یی که سر را از تن جدا می‌کند .

هەڵ کۆڵین (halh-kolhin) : کندن ، حفر کردن . «ئەو دیواره بن کۆڵ بووه» : پای این دیوار کنده شده است. «لەو کارەی زۆرمەکۆڵەوه»: در این کار زیاد کنجکاوی مکن .

هەڵ گەڕان (halh-gaṛûn) : فاسد و تجزیه شدن شیر پس از حرارت دادن و آن به علت خرابی شیر است .

هەڵ وەژاردن (halh-važûrdən) : مرتب کردن . « ئەو ولاتەی هەڵ وەژێره » : این جایگاه را مرتب کن .

هەڵی کرده باو بژێکی وەها که چاو چاوی نه ده دی

(halhi kərda bûv bəžeki vahû ka cûv cûvi na dadi) : چنان بادی و توفانی درگرفت که چشم چشم را نمی‌دید .

هەل (hal) : دفعه ، نوبه ، مرحله . « هەر ئەو هەلە ماوه » : تنها همین مرحله باقی است .

هەمو ئاور لە گۆڕی تۆ هەڵ دەستێ

(hamu ûvər la goṛ-i to halh daste) : آتش همه از گور تو زبانه می‌کشد . یعنی : آتش افروز و مسبب و محرك این واقعه تو هستی .

هەمو وەختێك وەختێك نییە (hamu vaxtek vaxtek niya) :

لحظه‌ها باهم فرق دارند ، هرلحظه اقتضای خاصی دارد .

هەمیشە گوڵ بی ، عومرت گوڵ نەبێ

(hamiša gulh bi umrət gulh na be) : همیشه گل باشی ، عمرت گل نباشد . هرگاه از دست‌کسی گلی بگیرند، این عبارت را به وی می‌گویند .

هەنگاو (hangâv) : گام، قدم . « هەنگاوە ڕێ یەکە » : یك‌قدم راه است .

هەنگوینی شەمەتلێرکەی (hanguin_i šamatəllerkay):کنایه از عسل مرغوب و هدیهٔ نیکوست .

هەوەڵ ئاو (havalh_âw) : اولین آبی‌که به زمین یا به محصول می‌دهند .

هاتنە پێ (hâtna pe) : محکوم به پرداخت مالی شدن. «پوڵێکی زۆری هاتۆتە پێ» : محکوم به پرداخت پول زیادی شده است .

هازە هاز (hâz_a_hâz) : صدایی که از سماور شنیده می‌شود وقتی‌که روشن است .

هاوارت لە دونییە (hâvârət la du niya) : به دنبالت هوار و بانگ و فریاد بلند نشده است ، عجله و شتاب مکن .

هاییسان (hâyisân) : روشن بودن . درفرهنگ مهاباد این‌کلمه به صورت « آییسان » ضبط است. «کورەکە داییسێ» : بخاری روشن است.

هوڕڕە (huṛṛa) : گیاهی است‌که در مزارع‌گندم می‌روید . نانی که « هوڕڕە » همراه داشته باشد خوردن آن باعث سرگیجه می‌شود . « گێژ و هوڕ » : کسی‌که گیج و بی‌هوش باشد .

هێلکە لەقەلێ نادزرێ (helka la qale nâdəzre) : ازکلاغ تخم

ربوده نمی‌شود . یعنی : برسر انسان باهوش کلاه نمی‌رود .

هێندەت قوڕەکە شل کرد تامت بڕی

(hendat quṛaka šəl kərd tâmət bṛi) : آنقدر گل را آبکی کردی که آن را از کار انداختی .

هێند کاران هەڵ گێڕ وەرگێڕ پکەن هەتا بە جێگای خۆی دەگا

: (hend kârân halh_geṛ var_geṛ pəkan hatâ ba jegây xoy dagâ) آنقدر کارها را زیر و رو کنید تا به نتیجه می‌رسد .

هیچ مەسەل درۆ نەبووە (hic masal dro na_buva) : هیچ مثلی دروغ نبوده ، یعنی هرمثلی از یك حقیقت ناشی شده است .

هیچی لە خۆی نەگرتووە (hici la xoy na gərtuva) = حازر خۆری بن سێبەرێیە (ḥâzər xori bən sebareya) : هیچ کاری بعهده نگرفته است .

یەز[د] دورە گەز نیزیکە (yaz[d] dur_a gaz nizik_a) : یزد دور است گز نزدیك است . به یزد نمی‌رسیم تا فلان موضوع را تحقیق کنیم ولی به‌وسیلهٔ گز (= ذرع) می‌توانیم همان موضوع را درهمین‌جا روشن و ثابت کنیم .

یەکە و دووای وەش (yak_av duvâ_y vaš) : گذشته ازین .

یا خولاّ هەر پیر بێ و جووان بێتەوە !

(yâ xulhâ har pir be v juvân betava) : خدا کند بعد از پیر شدن دوباره جوان شود . این جمله دعاست .

یا وەرە پردێ یا وەرە بازێ (yâ vara pərd_e yâ vara bâz_e) : یا به پل بیا یا به پریدن . یعنی : باید از دو کار یکی را انتخاب کرده انجام داد .

مقدمه برجغرافیای جهانگردی و تفریحی

حسین شکوئی

درسال ۱۹۷۱ ، درحدود ۱۵۰ ملیون توریست مرزهای جغرافیا
را پشت سر نهادند وبرای یك اقامت موقتی بهسرزمینهای دیگرشتافتند
این عده ۲۰٫۰۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰دلار خرج کردندکهمعادل ۸٪ تجارت‌جها
است . کشورهای سرمایه‌داری ، سوسیالیستی وممالك درحال توسعه‌ازا
جهانگردان صمیمانه پذیرائی کردند ، نواحی جدیدی به عنوان مرا
توریستی انتخاب‌گردید ، ساختمانهای تازه‌ای ایجاد شد ، راههای‌مجهز
گشوده‌گردید ، صنایع محلی‌کشورهای درحال توسعه رونق واعتبار یاف
برخوردهای‌فرهنگی درسطوح جهانی‌صورت‌گرفت وافقهای تازه‌ای‌دربرا
جغرافی‌دانان پیداگشت. همه‌اینهالزوم‌توجه‌بیشتربه‌جغرافیای‌جهانگر
وتفریحی را می‌رساند .

اغلب توریستهای جهانی ازاروپای‌غربی وآمریکای شمالی‌حرک
می‌کنند . چنین می‌نمایدکه در این جوامع سرمایـه‌داری مفهوم **«مذه
کار»** تعدیل شده وبه جای آن **«مذهب تفریح»** سلطه وبرتری یافته اس
انگلستان نمونهٔ روشنی براین گفته است . در این کشور ۴۸ ملیون
زندگی می‌کنند و مالك ۷٫۵ ملیون اتومبیل می‌باشند. این عده، سالی
۳۵ ملیون روز تعطیلی دارند . پیش بینی می‌شود که در آیندهٔ نزدیک

حد متوسط درآمد سالیانه خانواده‌های انگلیسی به ۳۰۰۰ پوندافزایش یابد، بیشتر خانواده‌ها مالك دو تا سه اتومبیل باشند ودارای بیش‌از یك منزل‌گردند. همین پیش‌بینی معلوم می‌دارد که ساعات کار هفتگی به ۲۵ ساعت تقلیل می‌یابد وخانواده‌ها ساعات بیشتری را به تفریح و استراحت اختصاص می‌دهند. نیاز شدید انسان ساکن شهرهای بیمارگونه به تفریح واستفاده منطقی ازساعات فراغت وتعطیلی، لزوم توجه به برنامه‌ریزیهای توریستی وتفریحی را روشن می‌سازد درهمان حال ارزش واهمیت‌جغرافیای جهانگردی وتفریحی را معلوم می‌دارد.

جغرافیای‌جهانگردی‌وتفریحی‌ازشاخه‌های‌اصلی‌جغرافیای‌اقتصادی

توریستهای آمریکائی واروپائی به‌خرید قباها وعباهای زیبای‌کشور مغرب علاقه خاصی نشان می‌دهند وبه‌این‌تولید محلی رونق واعتبار می‌بخشند.

محسوب می‌شودکه تاکنون کمتر به آن توجه شده است هم‌اکنون درسراسر جهان جغرافی‌دانان محدودی را سراغ داریم که رشته تخصصی وکار تحقیقی خویش را جغرافیای جهانگردی وتفریحی انتخاب‌کرده باشند. به‌همین قیاس دراین رشته ازجغرافیا کمبود منابع ونوشته‌ها کاملا به چشم‌می‌خورد. احیاناً اگر هم قبلاکاری صورت‌گرفته باشد مسأله تفریح واستفاده ازساعات فراغت بیشتر از جنبه‌های اقتصادی بررسی شده است. توان گفت که اعتباریابی جغرافیای جهانگردی وتفریحی تنها از ۱۵ سال قبل آغاز می‌شود. در این مدت؛ کم شدن روزهای کار، بالا رفتن درآمدهای خانوادگی، دگرگونی فرهنگها، بیشتر شدن وقت آزاد مردم، خستگیهای روحی و جسمی انسان در مادر شهرها، کلانشهرها و جهانشهرها، اشتیاق مردم به مشاهده سرزمینهای دیگر درلباس توریست بین‌المللی وبالاخره استخدام وجذب ملیونها نفردرخدمات تفریحی وجهانگردی به‌این رشته‌ازجغرافیا ارج و اعتبار بخشیده است.

هم اکنون‌که این سطور نگاشته‌می‌شود دربعضی ازایالات، شهرها وکشورهادرآمدحاصل ازجذب توریست‌وکثرت‌ورودعلاقمندان به‌تفریحات گوناگون بیش‌از سایر درآمدها می‌باشد. مقایسه منابع درآمد دوکشور مغرب ومکزیکو بادرآمد حاصل‌ازجلب توریست‌روشنگر این‌واقعیت‌است.

صنایع محلی و جلب توریست

کارشناسان سازمان ملل درجهت جلب توریست باکشورهای در حال توسعه همکاری می‌کنند .

این عکس یکی از کارشناسان سرامیک‌سازی را به هنگام بررسی صنایع محلی روستاهای گینه جدید نشان می‌دهد .

مقایسه درآمد صنعت توریست باسایر منابع درآمدها

۱۹۶۱=۱۰۰

کشور	۱۹۶۳	۱۹۶۵	ارزش به‌ملیون دلار ۱۹۶۵
مغرب :			
فسفات	۱۱۴	۱۴۲	۱۱۵
مرکبات	۱۵۹	۱۶۲	۴۷
توریسم	۱۷۴	۲۶۴	۶۶
مکزیکو:			
پنبه	۱۱۴	۱۲۳	۲۱۲
قهوه	۷۰	۱۰۴	۷۳
توریسم	۱۱۸	۱۴۰	۷۸۲

با توجه به امتیازات توریستی ناحیه مدیترانه ، کشور اسرائیل نمونه دیگری براین گفته است . درناحیه مدیترانه ، امتیازات توریستی عبارتند از : روزهای آفتابی ، آب و هوای ملایم ، سواحل نشاط بخش ، چشم‌اندازهای زیبا ، میراثهای گرانبهای تاریخی ، گنجینه‌های هنری و معماری. اسرائیل‌ازاین امتیازات تاحدودی بهره‌منداست تاآنجاکه صنعت توریسم‌کشور ازنظر تهیه ارز خارجی بامهمترین درآمدهای اسرائیل‌نظیر صادرات مرکبات وصنعت الماس برابری می‌کند . درسال ۱۹۶۶ درحدود ۳۰۰٫۰۰۰ توریست تقریباً ۶۰ ملیون دلار خرج کردند که قابل مقایسه با ۷۰ ملیون دلار ارزش مرکبات صادراتی اسرائیل می‌باشد[1] .

1- Yehuda Karmon. Israel. A Regional Geography. p. 136.

حدود قلمرو جغرافیای جهانگردی و تفریحی :

توریست کسی است که به طور موقت مسافرت می‌نماید و درکشور مورد علاقه خود حداقل ۲۴ ساعت اقامت می‌کند.درضمن هدف ازمسافرت خود را یکی ازموارد زیر انتخاب می‌نماید :

۱ـ استفاده از تعطیلات؛ تأمین سلامتی ، مطالعه ، موارد مذهبی و ورزشی .

۲ـ تجارت ، موارد خانوادگی ، مأموریت ، شرکت درکنفرانس.

آنچه در زمینه مفهوم توریست گفته شد یك تعریف جهانی است ومورد قبول همه است .

جغرافیای جهانگردی و تفریحی روابط انسان را در تعطیلات و وقت آزاد خود با محیطهای جغرافیائی نشان می‌دهد . مثل این است که تفریح وجهانگردی با توجه به معیارهای جغرافیائی بخشی از فعالیتهای انسانی را تشکیل می‌دهد وبااقتصاد ملی‌کشورها پیوند می‌خورد . ازطرفی انتخاب محل استفاده ازاوقات فراغت وتعطیلات ، شکل سالم‌سازی جسم وروح بخود می‌گیرد وازجغرافیای پزشکی متأثر می‌گردد[1] .

مفهوم‌کلی جغرافیای تفریحی را می‌توان به‌این شرح بیان نمود: «مطالعهٔ شرایط جغرافیائی تفریح و وابستگی بین شکلهای مختلف‌تفریح وعوامل مختلف طبیعی». تحقیق درمسأله تفریحات انسان واستفادهٔ منطقی او ازساعات فراغت ، بررسی درعوامل مختلف طبیعی را به همراه دارد .

1- I. P. Gerasimov, A. A. Mints and V. S. Preobrazhenskiy . "Current Geographical Problems in Recreational Planning". Soviet GeograPhy. P. 189.

اینجاست که دانش جغرافیا این وظیفه را برعهده می‌گیرد چراکه بین تفریحات انسان درهوای آزادومحیط طبیعی او رابطهٔ محکمی‌وجود دارد و محیطهای طبیعی خاص ، تفریحات ویژه‌ای را خلق می‌کنند که با تفریحات نواحی دیگر تفاوت دارد .
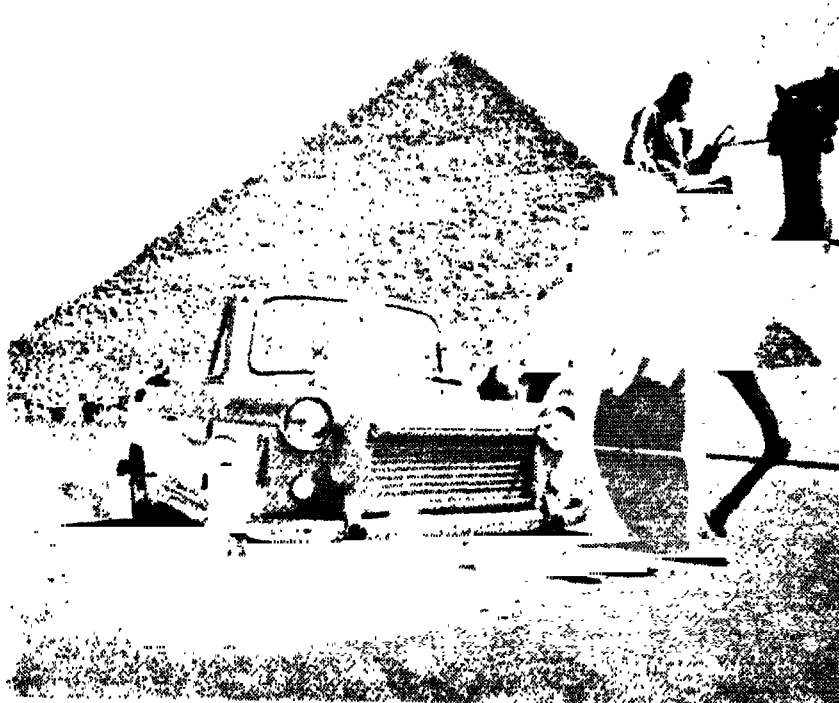
این گفته کاملا بجاست که مصر برای توریستها آفتاب وتاریخ می‌فروشد اما در این سرزمین پدیده‌های کهنه و نو نیز همواره مورد توجه توریستها می‌باشد .

هرچندکه انسان عصر فضا ازهیاهوی شهرهای بیمارگونه خسته‌شده است وبه‌دنبال آرامش وآسایش، مرزهای جغرافیائی را پشت سر می‌نهد ولی بازهم برای توریستهای‌جهانی جاذبه‌های شهری بیش‌از چشم‌اندازهای

نواحی روستائی جالب می‌نماید چنانکه بعداز فراهم شدن امکانات جهت مسافرت به اتحاد شوروی ، اغلب توریستهای‌عازم به این‌کشور سعی‌دارند که ازمراکز فرهنگی ، صنعتی ، هنری و شهری شوروی دیدن کنند از این رو شهرهای مسکو ، لنین‌گراد ، کیف ، ریگا ، تالین ، اسوردلووسك بیش‌از همه توریست جهانی می‌پذیرد.این‌گفته درداخل‌کشورها نیزصادق است تا آنجاکه در ایالت میشیگان آمریکا ، شهر پرجمعیت دترویت[1] بیش‌از حوزه‌های خلوت دریاچه‌ای دربخش شمالی میشیگان موردتوجه مسافرین و توریستهای داخلی است . از این رو عده‌ای از جغرافی‌دانان مطالعه وتحقیق درمسأله جهانگردی واستفاده ازساعات فراغت را درداخل کشورها ازوظایف متخصصین جغرافیای شهری می‌دانند[2].

سابقه کار درجغرافیای جهانگردی و تفریحی :

الف ـ **انگلستان** : تنها در ۱۵ سال اخیر استکه جغرافی دانان در مسأله استفاده ازساعات فراغت وتعطیلی‌ها به‌مطالعات جدی‌دست‌زده‌اند. در سابق این مهم را اقتصاددانان انجام می‌دادند چرا که برای این گروه بالا رفتن سهم توریسم بین‌المللی درتجارت جهانی ومیزان پرداختی آنها بسیار پرارزش می‌نمود .

آگیلوی[3] درسال ۱۹۳۳ درزمینه ارزشهای اقتصادی توریسم مطالبی

1_ Detroit.

2_ K. C. Mcmurry. "Recreational Geography"' American Geography. PP. 254 _ 255.

3_ Ogilvie.

را درانگلستان منتشر ساخت و به دنبال آن درسال ۱۹۳۶ ، **نوروَل**[1] اهمیت صنعت توریست را در افریقای جنوبی بررسی نمود . این نوشته نه تنها افریقای جنوبی را شامل بود بلکه اطلاعات توریستی از سایر کشورهای دنیا نیز بدست می‌داد .

درانگلستان تفریح درهوای آزاد بیشتر مخصوص ساکنین شهرهاست که چشمه‌های معدنی ، مراکز تفریحی واستراحتگاهی ساحلی استخوان‌بندی آن را تشکیل می‌دهد . تا سالهای اخیر ، مطالعه امکانات تفریحی و استراحتگاهی سواحل بیش‌از هرجای دیگر اولویت داشت و این در حقیقت نتیجه جاذبه عمیق دریا ونقش سواحل درزندگی مردم انگلستان به هنگام استفاده از تعطیلات هفتگی و سالیانه بود چنانکه امروزه نیز سواحل دریا مقصد بسیاری ازمسافرین انگلیسی است[2] .

درانگلستان مراکز مهم شهری درسواحل‌گسترش یافته است واز شبکه‌های مجهز حمل ونقل نیز بهره‌منداست درحالی‌که مراکز تفریحی و استراحتگاهی‌که در حوزه‌های روستائی دیده می‌شوند فاقد شبکه‌های مرتب حمل ونقل نظیر راه‌آهن واتوبوس‌می‌باشند . هرچندکه درسالهای اخیر استفاده ازاتومبیلهای شخصی بیشترشده اماکمبودوسایل وتجهیزات لازم باز هم مردم این‌کشور را به مراکز تفریحی ساحلی‌که برای استفاده ازساعات تعطیلی آمادگی زیادی دارند می‌کشانند .

درانگلستان درسال ۱۹۶۸ ، باتوجه به اهمیت‌یابی اطراف شهرها

1- Norval.

2- Geoffrey Wall. "The Status of Recreation Studies in Britain". The Professional Geographer. Number I, 1973. pp. 47 - 48.

دراستفاده ازروزهای تعطیلی «سازمان تحقیق وحفاظت زیبائیهای طبیعی وامکانات تفریحی اطراف شهرها» بوجود آمد تازمینه‌های دلبخواهی جهت بهره‌گیری هرچه بیشتر مردم انگلستان از زیبائیهای طبیعی فراهم سازد. این سازمان علاوه برنظارت برپارکهای ملی ، انتخاب محلهای زیبای طبیعی را جهت گردش وتفریح مردم برعهده دارد . دربرنامه این سازمان مطالعه وبررسی موارد زیر دیده می‌شود :

۱ـ تهیه نقشه‌های تفریحی اطراف شهرها .

۲ـ تحقیق درزمینه دگرگونیهای هوا دربیرون ازشهرها .

۳ـ انتشارگزارش‌مربوط به برنامه‌ریزیهای روستائی جهت استفاده ازامکانات استراحتگاهی وتفریحی آنها .

۴ـ تحقیق در مورد اثرات ناشی از مالکیت خانه دوم در اقتصاد محلی وزمینهای قابل بهره‌برداری .

۵ـ بررسی وتحقیق درپارکهای ملی .

۶ـ بررسیهای لازم درمورد ترافیك تفریحی در اطراف شهرها و انتخاب مسیرهای زیبای طبیعی جهت عبور وسایل موتوری ، مطالعه در زمینهٔ عدم استفاده ازراه‌آهن ، آرایش وآماده‌سازی مناطق مرتفع جهت استفاده ازایام تعطیلی[1] .

ب ـ آمریکا :

در ایالات متحده، از پیشقدمان جغرافیای جهانگردی وتفریحی می‌توان از **ملکمری**[2] نام بردکه در سال ۱۹۳۰ مباحثی را در مورد استفاده

1_ area. institute of British Geographer. pp . 13 _15

2_ K. C. Mcmurry.

بخش تفریحات از زمینهای شمالی ایالت میشیگان مطرح ساخت و با توجه به فعالیتهای شکارچیان وماهیگیران لزوم توجه عمیق‌تر جغرافی‌دانان را به شرایط مکانی مسأله یادآور شد . در سال ۱۹۳۳ ، **استفن جونز**[1] مقاله پرارزشی تحت عنوان «شهرکهای توریستی و معدنی درمنطقهٔ راکی‌کانادا» درمجلهٔ جغرافیای اقتصادی بچاپ رسانید و به سال ۱۹۳۵ ، **رابرت‌براون**[2] خطوط اصلی جغرافیای تفریحی را در مجلهٔ Geographical Review تعیین نمود و روشهائی را جهت سنجش ارزشهای اقتصادی آن ارائه داد . دوازده سال بعد ، **پرافت**[3] از لزوم تهیه آمارهای دقیق و تحقیق دربارهٔ جغرافیای تفریحی وجهانگردی سخن‌گفت و به دنبال آن بررسیهای لازم در زمینهٔ امکانات تفریحی غرب آمریکا ، منطقهٔ کوههای راکی ، ایالت نیوانگلند و مکزیکو آغاز گردید . در آن زمان همه این مطالعات در جهت جلب توریست داخلی صورت می‌گرفت . در این کشور بین سالهای ۱۹۶۱ - ۱۹۴۷ بررسیهای لازم‌درموردمبداءِحرکت توریستها ومقصدنهائی آنها،نوع مسکن‌مورداستفاده وهزینه‌های توریستی‌انجام‌گرفت‌ومسیرهای تازه‌ای درانتخاب محلهای وقت‌گذرانی وتفریحی نشان داده شد[4] .

درایالات متحده درسال ۱۹۵۸ ، سازمانی جهت تحقیق در استفاده مردم از ساعات فراغت و تعطیلی تشکیل شد این سازمان وظیفه داشت‌که نیازهای تفریحی و وقت‌گذرانی مردم آمریکا را درحال حاضر و سالهای

1- Stephen B. Jones.

2- Robert M. Brown.

3- E. C. prophet.

4- American Geography. pp. 252 - 253.

۱۹۷۶ و ۲۰۰۰ تعیین نماید وطرحهای لازم‌را جهت‌رفع نیازهای تفریحی مردم تنظیم کنند.

ج - اتحاد شوروی :

در اتحاد شوروی کنفرانس جغرافیای تفریحی و جهانگردی در ۲۵ مارس سال ۱۹۶۹ درشهر مسکو گشایش یافت. این کنفرانس باشرکت ۲۵۰ کارشناس ومتخصص و باهمکاری مؤسسات جغرافیائی ، آکادمی علوم شوروی ، مؤسسه تحقیق درامر توریسم ، شورای مرکزی تجارت، مؤسسه طرح و برنامه‌ریزی شهری برگزارگردید ولی دراین‌میان مسئولیت‌مؤسسات جغرافیائی بیش‌از سایر سازمانها ومؤسسات بود .

در کنفرانس مسکو گزارشهای مقدماتی به وسیله **گراسیموف**[1] ، مینس[2] ، **پری‌اوبراژنسکی**[3] و **شلوموف**[4] در مورد «تفریح ، جامعه و جغرافیا» خوانده شد. دراین‌گزارشها مسائل مربوط به وابستگی میان تفریح‌جامعه وشرایط جغرافیائی بررسی گردیده ونقش خلاق جغرافیا در برنامه‌ریزیهای تفریحی کاملا نشان داده شده بود .

کنفرانس مسکو به بخشهای چندی تقسیم شد ودرهر بخش‌مسائل مختلفی به شرح زیر مورد تجزیه وتحلیل قرارگرفت :

۱- بررسی نیازمندیهای روحی وجسمی انسان،شرایط‌اجتماعی، بهداشتی ، فرهنگی،آموزشی،اقتصادی درتدوین برنامه‌ریزیهای‌تفریحی.

1- I. P. Gerasimov.
2- A. A. Mints.
3- V. S. Preobrayhenskiy.
4- N. P. Shelomov.
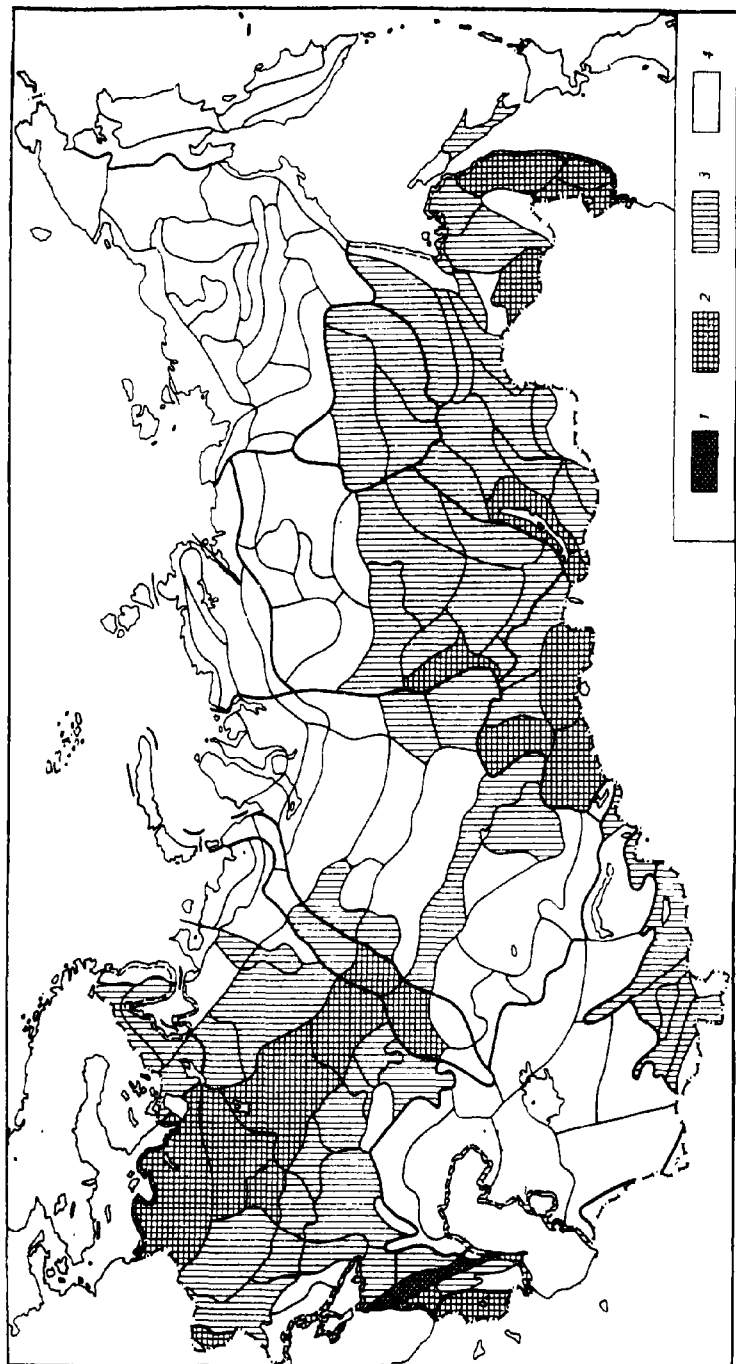
نواحی توریستی شوروی درفصل تابستان

۱ــ ناحیه کمال مطلوب ۲ــ ناحیه مطلوب ۳ــ ناحیه نسبتاً مطلوب ۴ــ ناحیه نامطلوت . درانتخاب نواحی توریستی وتفریحات تابستانی عواملی نظیر : طولانی بودن فصل گرما ، سواحل گرم ، تنوع پوشش گیاهی وزیبائی ناهمواریها دخالت داشته است .

۲ـ طبقه‌بندی حوزه‌های تفریحی و مطالعه تأثیرات شرایط جغرافیائی‌درشکل‌گیری آنها: دراین‌بخش **تور دو خلبوف**[1] ازدانشسرایعالی کریمه درتعیین‌ناحیه‌بندیهای‌تفریحی بررسی‌عوامل زیر را پیشنهاد نمود:

الف ـ وجود تخصصها و نوع معینی از خدمات تفریحی در یك واحد جغرافیائی.

ب ـ تعیین وابستگی متقابل میان بهره‌گیریهای تفریحی و سایر فعالیتهای اقتصادی.

ج ـ مسائل مربوط به توانائی وامکانات تفریحی یك ناحیه[2].

زورین[3] ازمؤسسه‌جغرافیائی مسکو نقش عوامل‌جغرافیائی‌ـ اقتصای را درتکوین وشکل‌گیری نواحی تفریحی مورد بررسی قرار داد ودرتعیین نواحی تفریحی به عوامل طبیعی نظیر توده‌های آب، جنگل، ساحل و شکلهای مختلف استفاده ازساعات فراغت، توسعه حمل و نقل و بهره‌گیری ازتجهیزات لازم اشاره‌کرد و در شکل‌گیری نواحی تفریحی به همراهی عوامل ویژه طبیعی وجاذبه‌های فرهنگی ـ تاریخی تأکید بسیار نمود. در این بخش ازکنفرانس در مورد پراکندگی جغرافیائی نواحی تفریحی در رابطه با تراکم جمعیت همچنین امکانات اقتصادی و طبیعی این نواحی گزارشهائی خوانده شد.

۳ـ مسائل ناحیه‌ای دربرنامه‌ریزیهای تفریحی : دراین بخش از کنفرانس طرحهای مربوط به امکانات تفریحی و وقت‌گذرانی در سیبری

1- I. T. Tverdokhlebov.

2- "Soviet Conference on Geographical Problems of Recreation". Soviet Geography. pp. 208 - 209.

3- I. V. Zorin.

و خاور دور شوروی بررسی شد در ضمن خطوط اصلی جغرافیای تفریحی قفقاز و کیفیت مسائل برنامه‌ریزی تفریحی در اکراین تعیین گشت .

۴ـ مسائل مربوط بـه حفظ محیط طبیعی و نگهداری از آثـار تاریخی مورد مطالعهٔ جدی قرارگرفت .

بطور کلی در کنفرانس جغرافیای تفریحی مسکو ، نقش عوامل آب و هوائی ، چشم اندازهای جغرافیایی ، سبك معماری ساختمانها در مراکز تفریحی ، ارزیابی زمینه‌های تفریحی یك ناحیه ، شرایط انتخاب یك محل به عنوان مرکز تفریحی و استراحتگاهی ، ساخت اقتصادی یك ناحیه در رابطه با مسألهٔ تفریح وجلب توریست مورد مطالعه قرارگرفت. در این کنفرانس ضمن توزیع یك نسخه از مسائل مربوط به تفریحات و جلب توریست در ایالات متحده ، جهت دست یـابی به ارزشهای تفریحی و توریستی موارد زیر توصیه شد :

الف ـ در جهت‌گیری جغرافیـای تفریحی و جهـانگردی همکاری جغرافی دانـان ، جامعـه شناسان ، اقتصاد دانان ، کارشنـاسان بهداشتی ، فیزیولوژیست‌ها ، روانشناسان و هنرمندان لازم می‌باشد .

ب ـ در تهیه و تنظیم یك طرح جامع توریستی و تفریحی شرکت فعالانه و پرثمر مؤسسات جغرافیائی ضروری است .

ج ـ آموزش جغرافی‌دانان و دانشجویان رشته‌های مختلف که به نحوی با مسألهٔ تفریح و استفاده از ساعات فراغت سر و کار دارند بسیار مفید است و نشر اطلاعات جغرافیائی میان کارکنان سازمانهای جهانگردی امر ضروری تشخیص داده شد[1] .

1ـ Soviet Geography. p. 213.

درکنگرهٔ جهانی جغرافی دانان که درسال ۱۹۷۲ درمونترال برگزار شد یك کمیته مخصوص جهت مطالعه در جغرافیای توریستی و تفریحی انتخاب گردید . مشکل این است که در مراکز مهم توریستی دنیا نظیر ایتالیا واسپانیا فقدان متخصصین جغرافیای توریستی وتفریحی زمینه‌های مطالعاتی را بسیار محدود می‌نماید و این مشکل در کشورهای توریستی آسیا ، افریقا و امریکای لاتین نیز بچشم می‌خورد . در مقیاس جهانی تحقیق ومطالعه در زمینهٔ جغرافیای توریستی وتفریحی همواره بامشکلات زیادی بهمراه بوده است[1] .

روش تحقیق در جغرافیای جهانگردی و تفریحی

مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که در جغرافیای جهانگردی و تفریحی عوامل و شرایط محیط طبیعی سهم برجسته‌ای می‌یابد این عوامل محیط طبیعی که در جغرافیای جهانگردی و تفریحی مورد مطالعهٔ جدی جغرافی دانان قرار می‌گیرد عبارتند از : آب و هوای مطلوب ، تنوع ناهمواریها ، سواحل دریاهای گرم ، دریاچه‌ها و رودهای بزرگ ، زیبائی پوششهای گیاهی .

در جغرافیای جهانگردی و تفریحی شرایط محیط طبیعی در فصلهای تابستان وزمستان هریك بطور جداگانه بررسی می‌شود بدانسان که در زیر می‌آید :

الف ـ جهت توریستهای تابستانی :

۱ـ دورهٔ درجهٔ حرارت مناسب در فصل تابستان .

1_ Karl A. Sinnhuber. "international Study of Tou_rism". Geographical Magazine. July 1973. p. 753.

۲ـ مدت آفتابی بودن روزها .
۳ـ درجهٔ حرارت آب دریا .
۴ـ رطوبت نسبی و پوشش گیاهی .
۵ـ ناهمواریها و ذخیرهٔ آب .
۶ـ باطلاقی بودن زمین .

شرایط درجهٔ حرارت برای تفریحات تابستانی براساس تعداد روزها با حد متوسط درجهٔ حرارت روزانه از۱۵ تا ۲۰ درجهٔ سانتی‌گراد تعیین می‌گردد. سواحل برحسب درجهٔ حرارت آب در طول گرمترین ماه محاسبه می‌شود . عده‌ای از جغرافی‌دانان و محققین از نقطه نظر میزان درجهٔ حرارت آب ، تقسیم بندی زیر را ارائه می‌دهند :

زیاد سرد ؛ ۸ تا ۱۳ درجه
سرد ؛ ۱۴ تا ۱۶ درجه
خنك ؛ ۱۷ تا ۱۸ درجه
نیم‌گرم ؛ ۲۰ تا ۲۵ درجه
گرم ؛ ۲۵ تا ۲۷ درجه

درجهٔ حرارت آب‌که بالاتر از۱۷ درجه‌باشد جهت آب‌تنی توصیه شده است .

رطوبت نسبی به میزان ۵۶٪ تا ۷۰٪ را سطح مطلوب می‌شمارند در هوای مرطوب رطوبت نسبی بیش از ۸۶٪ ناراحت کننده می‌نماید .

مطالعهٔ مدت آفتاب درخشان با توجه به بالا بودن میزان آسمان صاف، بدون ابرو روزهای آفتابی محاسبه می‌شود. در اینجا مدت آفتاب درخشان در دوره‌ای معیّن می‌شود که حد متوسط درجهٔ حرارت روزانه از ۱۵ تا۲۰ درجهٔ سانتی‌گراد در فصل تابستان و ۵ ـ تا ۱۵ ـ درجه در

فصل زمستان است . این محاسبه از فرمول زیر بدست می‌آید :

$$S=\frac{\Sigma\ Sx \cdot nx}{N}$$

S تعداد ساعات آفتابی سالیانه در دورهٔ درجهٔ حرارت از ۱۵ تا ۲۰ درجه است .

Sx تعداد ساعات آفتابی در X ماه است .

nx تعداد روزها با درجهٔ حرارت ۱۵ تا ۲۰ درجه در عرض X ماه است .

N تعداد روزها در یك ماه است .

در اینجا فرض می‌کنیم که مجموع ساعات آفتابی به طور مساوی در همه روزهای ماه پخش شده است . ما این فرمول را در مورد میزان آفتاب در تفریحات زمستانی نیز به کار می‌بریم در این صورت S تعداد ساعات آفتابی دردورهٔ حد متوسط درجهٔ حرارت روزانه از ۵ـ تا ۱۵ـ درجه است و Sx تعداد روزها با درجهٔ حرارت ۵ ـ تا ۱۵ ـ درجه است[۱] .

در زمینهٔ ناهمواریها ، مطالعهٔ مناطق کوهستانی از مرتفعات تاپای تپه‌ها مورد توجه است . در اینجا قله‌های زیبای کوهستان ، یخچالهای آن ، دره‌های جالب ، شیب ملایم دره‌ها برای انواع مختلف تفریحات و استفاده از ساعات فراغت امکانات زیادی را فراهم می‌کنند .

در بررسی پوشش گیاهی ؛ نواحی جنگلی شرایط مساعدی جهت تعداد انبوهی ازمردم‌بدست می‌دهند . این قبیل نواحی‌همواره از زیبائیها و مناظر متنوعی برخوردارند .

۱ـ این فرمول ومیزان درجهٔ حرارت محاسبه‌شده درآن به وسیلهٔ محققین روسی با توجه به شرایط سرما در شوروی تعیین شده است .

ب ـ جهت توریستهای زمستانی :

۱ـ دورهٔ درجهٔ حرارت مناسب در فصل زمستان .

۲ـ میزان آفتابی بودن روزها .

۳ـ سرعت بادها ۴ـ پوشش برف .

۵ـ ناهمواریها ۶ـ پوشش گیاهی .

برای توریستهای زمستانی مدت و ارتفاع برف از شرایط مساعد به‌شمار می‌آید. سطح مطلوب آن وجود برف به‌ارتفاع ۴۰ تا ۶۰ سانتیمتر در یك دورهٔ طولانی است. حوزه‌هائی‌که در آنها دورهٔ پوشش برف کمتر از ۳۰ روز است و ارتفاع برف نیز کمتر از ۱۰ سانتیمتر می‌باشد امکانات چندان مساعدی جهت همه تفریحات زمستانی فراهم نمی‌کنند .

از نقطه نظر پوشش گیاهی، جنگلهای سرو و کاج بهترین شرایط را ارائه می‌دهند این جنگلها به خوبی قادرندکه دربرابر بادهای زمستانی موانعی ایجاد کنند و شرایط مناسبی در تفریحات زمستانی فراهم نمایند. علاوه براین ، زیبائی جنگلهای سرو و کاج با آن پوشش برفی برای توریستها بسیار جالب می‌نماید .

جنگلهای مخلوط در برابر اثرات ناخوشایند باد مقاومت کمتری دارند و جنگلهای برگ ریز با شاخه‌های برهنه از نقطه نظر جلوگیری از تسلط بادهای سرد و زیبائی منظر چندان مورد توجه نیستند . دراین میان استپها ، صحاری و تند را درکمترین درجهٔ اهمیت قرار دارند[1] .

جغرافی‌دانان به هنگام انتخاب مراکز تفریحات زمستانی عوامل

1- yu. A. Vedenin. N. N. Miroshnichenko . "Evaluation of The Natural Environment for Recreational Purposes" Soviet Geography. pp. 202-204.

زیر را همواره در نظر دارند :

۱ـ تعداد روزها باحد متوسط درجهٔحرارت ۵ ـ تا ۱۵ ـ درجه .

۲ـ تعداد روزها با وزش بادهای سخت، سرعت باد در ثانیه .

۳ـ میزان ساعات آفتابی در روزهای زمستان .

۴ـ زیبائی پوشش گیاهی و میزان مقاومت آنها در برابر باد .

۵ـ مدت پوشش برف وارتفاع آن .

به هنگام مطالعهٔ جغرافیای جهانگردی و تفریحی دو بخش عمده کاملا مشخص می‌شود :

الف ـ انجام تفریحات گوناگون واستفاده‌ازساعات فراغت دراطراف شهرها ، حومه‌ها در مسافات کوتاه و طولانی .

ب ـ جهانگردی و عبور از مرزهای سیاسی .

در انتخاب انواع تفریحات و یا عبور از مرزهای سیاسی عوامل چندی به شرح زیر مؤثر می‌افتد :

۱ـ گروه سنّی و مشخصات شغلی افراد .

۲ـ شرایط روانی و طرز تفکر فرد یا گروهی از مردم .

۳ـ سطح زندگی و میزان درآمد فرد یاگروهی از مردم .

۴ـ سطح فرهنگی و اجتماعی فرد یا گروهی از مردم .

۵ـ شرایط سیاسی و اجتماعی کشورها .

۶ـ میزان ساعات کار در هفته .

مسائل مهم در جغرافیای تفریحی :

درجوامع‌پیشرفته وصنعتی، باب‌الارفتن سطح زندگی ودگرگونیهای فرهنگی ، سرگرمیها و تفریحات تازه‌ای بوجود می‌آید و هرروز که

می‌گذرد زمینهای پروسعتی به تفریحات اختصاص می‌یابد ، ساختمانهای جدیدی بنا می‌شود، بین انواع تفریحات وانواع کالاهارابطهٔمحکمی برقرار می‌گردد در همان حال ملیونها نفر در خدمات تفریحی وجهانگردی بکار گرفته می‌شوند و هزینهٔ سالیانه سالم سازی محیط انسانی ارقام درشت و سنگینی را نشان می‌دهد . با توجه به موارد بالا و نیازهای روز افزون انسان شهرنشین به محیطهای تفریحی و استراحتگاهی ، بالاتر از همه جابجائی سالیانه بیش از ۱۵۰ ملیون توریست لزوم تحقیق در جغرافیای تفریحی وجهانگردی بیشتر احساس می‌شود. جغرافی‌دانان درجریان‌تحقیق بامسائل‌چندی روبرو می‌شوند که اهم آنها به شرح زیر می‌باشد :

۱ـ اثر انواع تفریحات و جهانگردیها در ارگانیسم بدن انسان .

۲ـ تعیین نوع تفریح در واحدهای ویژهٔ جغرافیائی .

۳ـ طبقه‌بندی سیستمهای تفریحی .

۴ـ طرحهای مهندسی در رابطه بامحیطهای طبیعی درجهت زیبا سازی محیطهای تفریحی .

۵ـ مطالعهٔ سکونتهای موقتی انسان درتعطیلات فصلی، خانه‌های ییلاقی و روستائی ، بررسی خانهٔ دوم خانواده‌های شهری .

۶ـ تعیین میزان مسافرتهای مردم در مسافات طولانی و مطالعهٔ استفادهٔ مردم از حومه‌ها و اطراف شهرها در ساعات فراغت و روزهای تعطیلی .

۷ـ اجرای روشهای منطقی در جهت حفاظت محیط زیست به موازات گسترش امکانات تفریحی .

۸ـ تحقیق در صنایع دستی و ناحیه‌ای .

منابع و مآخذها

۱ـ The Professional Geographer. Feb 1973. pp. 47_48.

۲ـ The Geographical Magazine . May 1973 . pp . 562 _ 565.

۳ـ Soviet Geography . Review , Translation . March 1970. pp. 190_191, 200_201, 208_212.

۴ـ area . institute of British Geographers . 1969 . Number 1. pp. 13_15 .

۵ـ Preston E. James . Clarence F . Jones . American Geography . Syracuse University Press. 1967. pp. 252_253 .

۶ـ Yehuda Karmon, Israel a Regional Geography . Wiley 1971, p. 136.

۷ـ Karl A, Sinnhuber, "International Study of Tou_rism", Geographical Magazine, July 1973, p, 753,

وقایع تاریخی سراب

از زمان اورارتوها تا سلطنت فتحعلی شاه قاجار

دکتر رحیم هویدا

امروزه «سراب» و «سرآب» نام بیش از یکصد آبادی بزرگ وکوچك است[1] که در گوشه وکنار سرزمین ما پراکنده‌اند. در این مقاله سخن ما دربارهٔ سراب آذربایجان است ورویدادهای تاریخی در آن.

نام این شهر دریکی از کهن‌ترین کتابهای جغرافیایی فارس یعنی «حدود العالم من‌المشرق الی‌المغرب» که به سال ۳۷۲ هـ. ق. تألیف شده «سراو» وازشهرکهای خرد وبانعمت وآبادان ومردم بسیار[2] یادگردیده است. اگرچه درمتن کتاب «مسالك وممالك» ابواسحق ابراهیم اصطخری (متوفی به سال ۳۴۶ هـ. ق.) ازسراب نامی برده نشده ولی درنقشهٔ جغرافیایی آن تحت عنوان «صورة ارمنیه واران وآذربیجان» نام سراب به شکل «سراه» آشکارا دیده می‌شود[3].

جغرافیانویسان عرب نام این شهر را گاهی «سراو» یا «سرو»[4] و

۱ـ نك. فرهنگ آبادیهای ایران، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۲ـ حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ص ۱۵۸.

۳ـ مسالك وممالك، روبروی ص ۱۵۵.

۴ـ مانند یاقوت، معجم‌البلدان، ج ۳، ص ۶۴.

گاهی «سراة»[1] ضبط کرده‌اند. بعضی از نویسندگان فارسی نیز ازگروه‌اخیر پیروی کرده‌اند[2]. بدیهی است «سراو» و «سرو» شکل کهن «سراب» است.

سراب به لحاظ وقوعش در مرکز گره مواصلاتی آذربایجان یعنی برسر راه اردبیل وآستارا و بویژه مغان ازطرفی و تبریز و بستان‌آباد از طرف دیگر ومیانه وزنجان وسلطانیهٔ سابق وقزوین وتهران ورشت‌فعلی، اهمیت سوق‌الجیشی و اقتصادی مهمی داشته و از زمانهای دیرین مرکز عبور ومرور سپاهیان وقوافل تجارتی بوده است.

یکی ازشاخه‌های جادهٔ ابریشم ازری به قزوین وفیروزآبادخلخال وبراغوش (محال آلان براغوش) از سراب به تبریز می‌رسیده ویکی دیگر ازشاخه‌های آن جاده ازراه قزوین وفیروزآباد خلخال به اردبیل وبردعه ازکنار ونزدیکیهای سراب می‌گذشته است.

وجود رشته‌کوههایی مانند سبلان و بزگوش و گردنه‌هایی مانند صاین در ده کیلومتری سراب برسر راه اردبیل ومغان وگردنه‌های نیرونیا که مانند سدّ محکمی راه نفوذ به اردبیل وآستارا را ازطرفی ومغان واهر وارسباران را ازطرف دیگر دشوار ساخته‌اند موقعیت ممتاز سوق‌الجیشی به آن بخشیده است. زیرا قسمت شمال این دهلیز را رشتهٔ سبلان وقسمت جنوبی وارتفاعات بزگوش تشکیل می‌دهند که وسعت این دهلیز درحدود ۳۰ الی ۴۰ کیلومتر بوده ودر ۲۸ کیلومتری شرق سراب این دهلیز تنگ‌تر شده وعرض آن تقریباً به ۱۸ کیلومتر می‌رسد.

۱ـ مانند احمدبن‌ابی یعقوب درالبلدان. نك. ترجمهٔ آن، ص ۴۶. در کتاب «صورة الارض» ابن‌حوقل وهمچنین در بعضی جاها «سراه» ضبط شده، معلوم است که ازباب مسامحه درنقطه‌گذاری است.

۲ـ مانند خواندمیر درحبیب‌السیر.

گردنهٔ معروف نیر تنگ‌ترین محلی است‌که ارتفاعات بزگوش از جنوب وارتفاعات سبلان ازشمال و یك شاخه ازارتفاعات سبلان‌که مشرف برگردنه و در دو کیلومتری شمال جاده واقع و به کوه قصر معروف است به‌آن نزدیك ومسلط می‌باشد. علاوه براینها درگردنهٔ نیر ارتفاعات‌دیگری که ازشمال به جنوب ممتد است رشتهٔ سبلان را به بزگوش متصل ساخته و مانند دیواره‌ای بین جلگهٔ سراب واردبیل قرار گرفته است و همچنین رشتهٔ بزگوش راه ورود به جانب خلخال را از طرف شرق و بستان‌آباد و تبریز را ازجانب جنوب مشکل ساخته است . .

به طور خلاصه دهلیز سراب یك گره مواصلاتی برسر راههای آذربایجان وداخلهٔ فلات وشمال شرق آذربایجان ودشت مغان می‌باشد[۱] .

* * *

سابقهٔ تاریخی سراب و رویدادهای آن را می‌توان به دو قسمت «قبل ازمیلاد» و «بعداز اسلام» تقسیم کرد :

الف) سراب ، قبل‌از میلاد

آنچه ما را به گذشتهٔ بسیار دور یعنی قبل از میلاد این سرزمین راهنمایی می‌کند دو کتیبه‌ای است که درسالهای اخیر در نزدیکی سراب پیدا شده است .

اگرچه درهیچ یك ازاین دوکتیبه نام سراب به میان نیامده ومعلوم نیست‌که درآن زمان آثاری ازشهر سراب بوده است یانه . ولی مسلّم‌است

۱ــ جغرافیای نظامی مرحوم سپهبد رزم‌آرا ، قسمت آذربایجان خاوری .

که وقایعی دراین سرزمین اتفاق افتاده است .

قوم اورارتو ازسدهٔ نهم تاهفتم پیش‌از میلاد درارمنستان کنونی و قسمتی از آناطولی (شرقی) وآذربایجان و قفقاز سلطنت داشتند و قومی آبادگر وسازنده بودند. زبان آنان ازانواع زبانهای‌آسیایی یعنی‌قفقازی بود وخط آنها میخی وشبیه خطوط هیتی وآشوری است[۱].

چنانکه‌گفتیم دوکتیبه ازاین قوم دراطراف سراب‌کشف شده است که فعلا تنها روشنگر گذشتهٔ تاریك این سرزمین به شمار می‌رود .

نخستین‌کتیبه‌ای‌است‌که درکوه«زاغان» درحدود دوازده‌کیلومتری سراب ازتوابع دهستان «رازلیق» پیدا شده وآن به فرمان آرگیشتی دوم پسر روسا نوشته شده ودارای شانزده سطر وترجمه آن چنین است :

«به حول وقوهٔ خالدی ، آرگیشتی روساهینی می‌گوید :

من به سرزمین «آرهـو» لشکرکشیدم.من سرزمین «اوشولو» ، و سرزمین «بوقو» را تسخیرکردم .

من تاکنار رودخانهٔ «مونا» رسیدم وازآنجا بازگشتم . من سرزمین «گیردو» و «گیتوهایی» و «توایشیدو» را تسخیرکردم، شهر «روتومنی» را من گرفتم .

سرزمینهائی را که من تسخیرکردم تحت باج خود قرار دادم. این قلعه را که بزورگرفتم دوباره برقرار ساختم . من‌آن را ، آرگیشتی ایردو Argishti - Irdu (یعنی‌رعیت آرگیشتی) نامیدم،به خاطرتقویت بیاای‌نی (اورارتو) ، برای مطیع ساختن سرزمینهـای دشمن ، به حول و عظمت خالدی و آرگیشتی سترگ ، شاه ، شاه جهان ، شاه شاهان ، خداوندگار

۱ـ نظری به تاریخ آذربایجان ، ص ۸۰ ، ۸۱ به تلخیص .

شهر توشپا .

آرگیشتی‌می‌گوید: هرکس نام مرا محوکند یا به این‌کتیبه‌خسارتی وارد بیاورد امیدوارم خدایان : خالدی‌ته‌ای‌شه با Te ishe ba شیوای‌نی Shiuini اورا از زیرخورشید براندازند»[1] .

دومین نیزکتیبه‌ای‌است‌ازآرگیشتی پسرروساکه ذکرش‌گذشت.این سنگ نبشته درنزدیکی‌سراب مشرف به‌کوه‌سبلان دردرهٔ معروف‌به قراکوه پیدا شده که در دوازده سطر است و باز ازفتوحات آرگیشتی حکایت دارد وترجمهٔ آن چنین است :

«به حول وقوهٔ خالدی، آرگیشتی روساهینی می‌گوید:من‌سرزمینها را تسخیرکردم . . . من تاکنار رودخانهٔ مونا رسیدم وازآنجا بازگشتم من، سرزمینهای‌گیرود ، گیتوهانی ، توایشدو ، وشهر . . . را تسخیرکردم وزیر باج‌خودقراردادم. آرگیشتی‌می‌گوید:هرآنکسی‌این‌کتیبه‌راخراب‌کند...»[2]

درحال حاضر تعیین محل رودخانه‌های اشاره شده یا سرزمینهای ذکر شده درکتیبه‌ها نامعلوم وبا اعلام و اسامی جغرافیایی امروز مطابقت نمی‌کند مثلا در جاییکه آرگیشتی روساهینی می‌گوید« من به سرزمین آرهو لشکرکشیدم . من سرزمین اوشولو و سرزمین بوقو را تسخیر کردم»، معلوم نیست‌که این سرزمین آرهو به‌کجا اطلاق می‌شده و الان درنقشه‌های جغرافیایی زمان ما باچه سرزمینی مطابقت می‌کند .

ویا درکتیبهٔ دیگرکه می‌نویسد : «من تاکنار رودخانهٔ مونا رسیدم

۱ـ نظری به تاریخ آذربایجان ، ص ۸۴ و ۸۵ .

۲ـ نظری به تاریخ آذربایجان ، ص ۸۵ . جاهائی که نقطه گذارده شده دراصل‌کتیبه ساییده شده وازبین رفته است .

نجا بازگشتم ومن سرزمینهای گیردو،وگیتوهانی و توایشدو را تسخیر
» . این رودخانهٔ مونا فعلاکدام رودخانهٔ جاری در استان آذربایجان
وسرزمینهای گیردو وگیتوهائی وتوایشدو بهکجاها اطلاق می‌شده و
چه نامی دارند؟

اما آنچه مسلم می‌باشد این است که رودخانهٔ «مونا» هرجا باشد
ـمینهای «اوشولو» و «گیردو» به هرکجاها اطلاق می‌شده وسرزمین
و»کدام‌سرزمین‌بوده است محل وقوع کشمکشها وجنگها در همین
:وهمین‌منطقه ویا سرزمینهای قرب وجوار این مراکز سنگ‌نبشته‌ها
که مطابق معمول سابق سرداران وپادشاهان فاتح درهمان محل شرح
ات وافتخارات خود را در دل سنگها نگاشته و برای نسلهای بعدی
:گار گذاشته و گذشته‌اند . و این تاریکی تاریخ‌است‌که‌ما را از درك
بم حوادث وروشن شدن قضایای تاریخی آن زمانها باز می‌دارد .

در هرصورت همین قدر می‌توان گفت که سراب و حوالی آن در
ه‌های بسیار دور محل حوادث‌وکشمکشهایی‌بوده است‌ومتأسفانه‌فعلا
ٓنچه دردو سنگ نبشتهٔ ذکر شده می‌بینیم چیزی بیشتر نمی‌دانیم .

ب) سراب ، بعداز اسلام

آگاهیهایی‌که ازاسلام به بعدازسراب داریم‌نسبتاً زیاد وقابل‌توجه
. این شهر تاریخی نیز همچون دیگری شهرهای کشور ما عرصهٔ
کشها وزد وخوردها بوده است . درزیر شمه‌ای ازحوادثی‌که براین
گذشته واتفاقاتی‌که درآن روی داده بیان می‌شود :

۱- شرکت مردم سراب درجنگ علیه اعراب به سال ۲۲ هجری قمری

پس‌از ورود اعراب به آذربایجان حذیفة بن‌یمان به اشارهٔ عمراز طرف مغیرةبن شعبه به حکومت آذربایجان برگزیده شد و دراین موقع دراطراف آذربایجان اسپهبدان ومرزبانان هنوز دربرابر اعراب‌ایستادگی می‌کردند. درآن زمان مرکز آذربایجان اردبیل بود ومرزبان اردبیل‌در برابر مهاجمان‌عرب‌ایستادگی‌کرد وسپاهی ازمردم‌باجروان ومیمندو نریر[1] و سراة (سراب) و میانه‌گرد آورد و به جنگ اعراب رفت و اما شکست یافت وباپرداخت هشتصد هزار درهم باحذیفه صلح‌کرد[2].

۲- بابك خرمی درسراب

بنا به حکایت ابن‌الندیم درالفهرست دوران‌کودکی بابك خرمدین درسراب درخدمت مثنای ازدی سپری شده وسپس به تبریز رفته وپس‌از دو سال اقامت درتبریز به نزد مادرش‌که دراردبیل بوده مراجعت‌کرده‌است وصاحب‌الفهرست ازقول واقدبن عمرو تمیمی‌که اخبار بابك را جمع‌کرده چنین می‌نویسد:

«بابك نزد شبلی‌بن مثنی[3] ازدی در بلوك سراة به کار تیمار چهار-پایانش اشتغال داشت وطنبور را ازنوکران اوآموخت وسپس به تبریزکه

۱- نریرکه در بعضی‌کتب آمده فعلا نیر Nir نامیده میشود وقصبهٔ‌آبادی بین سراب واردبیل بوده وگردنهٔ آن بنام گردنهٔ نیر معروفست.

۲- مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۲۰۶.

۳- درنسخهٔ چاپی (ترجمه) به غلط منقی چاپ شده است.

یکی ازشهرهای آذربایجان است رفته ودو سال درخدمت محمدبن الرواد ازدی بود وپس ازآن نزد مادربرگشت ودراین زمان بابك هیجده ساله بود[1] .

۳ـ جنگ امیر وهسودان باغزان درکنار شهر سراب سال ۴۳۶ هجری قمری

یکی از وقایع جالب وتاریخی که در صحرای سراب اتفاق افتاده جنگی است که قطران شاعر وقصیده سرای توانای تبریز درقصیدهٔ غرای خود[2] بدان اشاره نموده وازجنگ ترکان سخن گفته وممدوح خود را باالقاب خسرو وشاه وخداوند ستوده که درصحرای سراب ترکان را شکست داده ومنهزم ساخته است .

ازاحوال این ترکان که دراین جنگ شکست خورده ومنهزم گشته اند اطلاعی بیش از این دردست نیست . همانطوریکه درکتاب شهریاران گمنام[3] بدین مسأله اشاره شده این ترکان بایستی ترکان غز بوده باشند وممدوح قطران نیزکه اسمی ازاو در قصیده خود بصراحت نیاورده جز ابومنصور وهسودان پادشاه وقت آذربایجان که قطران درسفر وحضر در رکاب وی بوده وپاره‌ای ازجنگهای وی رانیز مانند جنگ مغان که به فرماندهی فرزندش امیر ابونصر مملان صورت گرفته ستوده نمی‌تواندباشد بالخصوص که قطران دراین قصیده ممدوح را باالقاب خسرو و شاه وامثال آن ستوده است .

۱ـ الفهرست ، ص ۱۶۲ باتلخیص .

۲ـ دیوان قطران تبریزی ، ص ۳۹۷ به‌بعد ، قصیدهٔ به مطلع :

کمر بستند بهر کین شه ترکان پیکاری
همه‌یکرو به‌خونخواری همه‌یکدل به‌جراری

۳ـ شهریاران گمنام ، ص ۱۹۶ تا ۱۹۸ .

۴- قتل و غارت مردم سراب بوسیلهٔ نمایندگان چنگیز به سال ۶۱۷ هجری قمری

درسال ۶۱۷ هجری قمری جبّه نویان وسویدای بهادرازفرماندهـ چنگیز که به دستور وی درتعقیب خوارزمشاه بودند پس‌از قتل وغارت قم وسایر جاها به طرف آذربایجان حرکت‌کرده شهرهای‌اردبیل وسرا را غارت و مردم بیگناه آنجا را از دم تیغ بیدریغ گذراندند. خوانده شرح این ماجرا را درحبیب‌السیر با بیانی غم‌انگیز چنین می‌نویسد:

«... واز ری سویدای به قزوین رفته جبّه به جانب همدان‌تو- نمود و چون به قم رسید تمامت مردم آنجا را به اغوای بعضی از سنـ مذهبان به‌قتل‌رسانیدندو بعدازقرب وصول به‌همدان باوالی آنجامجدالد علاءالدوله علوی صلح‌کرده روی بکزرود وخرم‌آباد نهادند ودود ازکـ رود برآورده خرم‌آباد را غمکده ساخت ومردم نهاوند را بستهٔ‌کمندگز گردانیده درسایر ولایات بی‌خداوند همین عمل به جای آورد و سویدا درقزوین قریب پنجاه هزار مسکین را به تیغ‌کین‌کشته بعداز آن دوضـ مضل بهم پیوستند وآن زمستان درحدود ری نشستند ودراول فصل بهار به سبب وفورقتل سروقدان گل‌رخسار لاله‌عذار دراطراف دشت وکوهـ غرقه به خون ازبستر خاکستر برخاست و بنفشه‌کبود پوشیده سوسن زبان جهت بقیه جوانان ازبی‌رحمان امان خواست جبه وسویدای‌عزیمـ آذربایجان‌کردند ودر زنجان واردبیل و سراة مراسم قتل وغارت به جا آوردند وازسراة جلوریز روی به تبریز نهادند»[۱].

۱- حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۳۳

۵- ارغون‌خان درصحرای سراب
به سال ۶۸۳ هجری قمری

ارغون‌خان پس‌از آنکه خواجه شمس‌الدین محمد جوینی ص
دیوان را که یکی ازبزرگترین وزرا وعمّال وکتاب ایرانی بود دراث
وسعایت اطرافیانش به سال ۶۸۳ درنزدیکی اهر به قتل رسانید به
واراًن رفت ودر اواسط پائیز همان سال در ناحیه‌ای بین سراب و ا
وقلعهٔ گردنهٔ صایین امرای خود را گرد آورده وشورایی‌که تصمیم
درآن می‌گرفتند وبدان قوریلتای می‌گفتند تشکیل داد[1].

۶- فرار سلطان احمد تکودار به سراب
وکشته شدنش درهمانجا به سال ۶۸۳ هجری قمری

چون سلطان‌احمدتکودارفرزند هلاکوخان اسلام‌آورد و بت
وکلیساها را به مساجد تبدیل‌کرد و عدهٔ کثیری از مغولان نیز به مس
گرویدند واحترام علمای اسلامی وقضاة روزافزون‌گردید همین امو
تنفر شدید شاهزادگان وامرای متعصب مغول منجمله بوقا و ارغو
گردیده کینهٔ اورا دردل گرفتند وعلم مخالفت برافراشتند وتصمیم گ
که ارغون‌را به پادشاهی برگزینند. باوجود غلبهٔ سلطان احمدبه ارغو
دراثر توطئهٔ امرای مغول عده‌ای ازسرداران سلطان احمد را شبانه
ولی یکی ازآنها فرارکرده وماجری را به سلطان احمدکه درچهارفر
اسفراین بود رسانید وسلطان احمد ازشنیدن این اخبار موحش پر
خاطر ومضطرب گشته ومراجعت نموده وروی به جانب اردوی ماد

۱- تاریخ مغول ، ص ۲۳۷ .

وتی خاتون که در سراب بود نهاد و چون سلطان به اردوی والده رسید
ماجری را به وی گفت مادر سلطان گفت صلاح در اینست که چند روزی
راین اردو توقف کنی و به جمع آوری لشکر و مال بپردازی تا ببینم که از
ردهٔ غیب چه ظاهر خواهد شد . ولی تنها آمدن سلطان و عدم حضور
شکریان وخدم وحشم وی دررکاب سبب توهمات برخی ازامرای دیگر
ده وبروی شوریده واورا گرفته و تحویل ارغون خان که در متعاقب وی
ی آمد دادند وارغون اورا تحویل امرای خود داد وآنها سلطان احمد را
شتند وباکشته شدن سلطان احمد شوکت واقتدار مسلمین در آن زمان
اشکست روبرو شد[1] .

۷- جانی بیگ فرزند جوجی خان درسراب
سال ۷۵۸ هجری

جانی بیگ خان ازاولاد جوجی خان که درسراب اقامت داشت چون
زمظالم ملك اشرف بن تیمورتاش بن چوپان درتبریز به وسیلهٔ قاضی محیی الدین
ردعی مستحضر شد برای تنبیه و سرکوبی ملك اشرف عازم تبریز شد و
لك اشرف پس ازچندین سال اقامت در ربع رشیدی ازآنجا خارج شده و
رشنب غازان رحل اقامت افکند ونفایس ونقود وحرمخانهٔ خود راروانهٔ
رند ساخت وبالاخره به مرند فرار نموده ودرآنجاکه مردم ازوضع حال
لك اشرف استحضار حاصل نموده بودند وی را گرفته وبه تبریز آورده و
سپس به هشترود برده تسلیم جانی بیگ نمودند و درآنجا ملك اشرف را
کشته وسرش را به تبریز آورده بردر مسجد مراغیان آویختند و آنگاه

۱ ـ حبیب السیر ، ج ۳ ، ص ۱۲۴ .

ی بیگ خان باده هزار کس به تبریز وارد شده و نماز صبح را در مسجد خواجه
اه گزارده و حکومت تبریز را به پسر خود بیردی بیگ خان واگذار
ه وخود آهنگ مراجعت نمود[1].

۸- سلطان یعقوب در سراب ۸۹۲ هجری قمری

پس از آنکه سلطان یعقوب حیدر را به تبریز احضار نمود اورا
ابل قید قسم به وفاداری وادارکردند ، حیدر بافراغ خاطر به اردبیل
جعت کرد و در این اثنا یعقوب به اردوگاه تابستانی خود به سهند
پار شد .

در اواخر اوت ۱۴۸۷ مطابق ۸۹۲ هجری قمری در راه مراجعت
ایتخت خود دراوجان درنگ کرد ودرهمین جا بودکه او توسط داروغهٔ
ز ازرواج طاعون در آن دیار مطلع گردیددر نتیجه شاه به سراب گریخت[2].

۹- وفات شاه اسماعیل بهادرخان درسراب به سال ۹۳۰ هجری قمری

شاه اسماعیل بهادرخان صفوی یکی ازپایه گذاران وحدت واستقلال
ر ایرانست که با وجود صغر سن بی یار و یاور برعلیه دشمنان ملك
ت برخاست وعلاوه بر آن علم جهانگیری برافراخت تاایران را به وحدت
تقلال کامل رسانید وحدودکشور را ازدیاربکر تاکنار جیحون وازباب
واب دربند تاسواحل عمّان رسانید وبیست و چهار سال سلطنت نمود

۱- حبیب‌السیر ، ج ۳ ، ص ۲۳۶ .

۲- تشکیل دولت ملی ایران ، ص ۱۰۱ .

سلطنتی پراز افتخار . صاحب کتاب «زندگی شاه اسماعیل» شرح وفات وی را چنین آورده است :

«شاه اسماعیل درسال ۹۳۰ درنخجوان قشلاق کرده و در ایام شکار بالکای شکی رفته ودرهنگام مراجعت شهریار جوان شیخ شاه حاکم شروان باردیگر با تحف وهدایای شاهانه به حضور شاهنشاه آمده مورد تفقدوشفقت بیکران واقع شد ومعزز ومحترم به صوب شیروان بازگشت واردوی بزرگ به اردبیل آمد وپس از توقفی قلیل به سراب رفت و قصد شاه این بودکه چند روزی درسراب و محال اطراف آن به عیش و شکار پردازد غافل از اینکه خطهٔ سرسبز سراب تمام امیدها وآرزوهای وی را تبدیل به سراب خواهدکرد ودراین سفر مزاج شاه یکباره بهم خورد بطوریکه حکمای حاذق آن عهد ازعهدهٔ مداوا ومعالجه او عاجز آمدند وبه حکم اذاجاءَ اجلهم لایستقدمون ساعة ولایستأخرون درروز دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری چشم ازاین جهان بست وبه دیار جاودانی شتافت . در تاریخ وفات شاه اسماعیل اشعاری گفته‌اندکه این دو بیت ازآن جمله است .

شاه گردون پناه اسماعیل — آنکه چون مهر درنقاب شده

ازجهان‌رفت‌و(ظلّ)شدش‌تاریخ — سایه تاریخ آفتاب شده»[۱]

۱۰- آمدن جعفر پاشا تاسراب
سال ۹۹۷ هجری

پس ازآنکه فرهاد پاشا سردار عثمانی سیمون‌خان حاکم گرجستان را فریفت وبدون رادع ومانع ازموانع گرجستان گذشته وبه گنجه آمد و

۱- تاریخ‌زندگانی شاه اسماعیل‌صفوی صفحه ۴۱۷ تألیف مرحوم‌رحیم‌زاده صفوی چاپ تهران سال ۱۳۴۱ شمسی .

آنجا را مستحکم ساخته وموضع گرفت ، دراین موقع عده‌ای از ایلات و عشایر قراباغ که وضع‌راچنین‌دیدنداز ترس‌عثمانیها به‌قراداغ (ارسباران‌فعلی) کوچ‌کردند همزمان با این وقایع یکی از سرداران عثمانی به نام جعفر-پاشا درتبریز اقامت داشت وچون قشون قزلباش دراین موقع دراردبیل و آن حدود بودند جعفر پاشا برای تسخیر اردبیل وبرانداختن مرکزصفویه از تبریز حرکت‌کرده و آهنگ اردبیل نموده وخود را به سراب رسانید ولی با مقاومت و دلیریهای قشون قزلباش مواجه شده نتوانست پیشروی نماید وناچار مراجعت نمود[۱].

۱۱- جنگ شاه عباس‌کبیر و خلیل پاشا درصحرای سراب

درتمامی دوران سلطنت صفوی نظر سرداران عثمانی یابهتربگوئیم باب عالی براین بوده است‌که بهر نحوی مقدور باشد براردبیل دست یافته وبساط‌سلاطین صفویان‌وخانقاه مرشدان بزرگ صفوی‌رابرچیده وتکیه‌گاه آن زمان ایرانیان را ازبین برداشته وبه مقصود خود نایل آیند. اماغافل ازاینکه سلاطین وسرداران صفوی تاپای جان ازوحدت واستقلال‌مملکت دفاع می‌نمودند . در اینجا باز خلیل پاشا سردار عثمانی پس‌از پیشروی خود وقتی به تبریز رسید شهر تبریز را خالی ازسکنه وآذوقه دیدوبیش ازپنج روز نتوانست در این شهر توقف نماید علیهذا خود و لشکریانش به قریه فهوسفج (فعلا باسمنج نامیده میشود و در ۱۲ کیلومتری شرق تبریز است) کوچ نمود همزمان با این وقایع شاه عباس در اردبیل

---

۱. عالم‌آرای عباسی ، ص ۴۰۶ .

مشغول زیارت آرامگاههای اجداد والاتبار خود بود ولی قشون عثمانی پیشروی نموده تاحدودسقنسرای[1] ازمحال سراب رسیدندودراینجاعثمان آقاو-قرچقای‌خان باهمدیگر ملاقات ولی چون ازاوضاع واحوال ورفتار سردار عثمانی وسپاهیان همراه وی آثار خدعه وفریب ظاهر شد علیهذا دوقشون بمقابله پرداختند و بالاخره شکست در قشون عثمانی افتاد و بسیاری از سران آن مقتول یااسیر شدند[2].

۱۲- کشتار وبا در سراب درسال ۱۰۳۴ هجری قمری

در این سال در نقاط مختلف آذربایجان مرض وبا شیوع یافت و عده‌ای را به خاك هلاك افکندازجمله شهرسراب ازاین بلای ناگهانی در دامان نماند. اسکندربیك ترکمان درتاریخ عالم‌آرای عباسی بدان واقعه چنین اشاره نموده است :

«دراین سال ازتأثرات فلکی وتقدیرات ایزدی علت وبا و طاعون دربعضی محال آذربایجان شیوع یافته درداراالرشاد اردبیل شدت آن‌بلیّه نیشابور بود که درنفس بلده زیاده ازبیست هزارکس تلف شده درمواضع و محال قریبه خصوصاً مشگین وسراب وزرنق[3] وگرمرود وخلخال قریب هشتادهزار نفرکه مجموع بلااغراق زیاده‌ازیك صد هزارراه عدم پیمود[4].

۱- سقنسرای الان در نزدیکی سراب اسم آبادی بزرگی است که فرش آن معروف است .

۲- تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ص ۹۳۳ .

۳- زرنق هم یکی ازآبادیهای اطراف سراب است وفرش زرنق درتجارت فرش معروفست .

۴- همان کتاب ، ص ۱۰۲۱ .

۱۳- آقا محمدخان قاجار درسراب
سال ۱۲۰۵ هجری قمری

دراواخر سال ۱۲۰۵ هجری قمری آقامحمدخان قاجار شاهزاده فتحعلیخان را مأمور دفع لطفعلیخان زندنمود ودستور دادکه در اصفهان اقامت‌ومراقب‌کاراو باشد، آنگاه خود بالشکری بیشمار به جانب آذربایجان حرکت‌کرده ودرچمن طارم اقامت‌کرد وسلیمان‌خان یکی ازسرداران خود را باشش هزار سوار به طالش فرستاد تابزرگان‌آنجا را به اطاعت وادارد، خود از راه خلخال عازم تسخیر قعلهٔ سراب و پایان‌کار صادق‌خان شد، اما صادق‌خان چون ازآمدن آغامحمدخان مستحضر شد ازسراب بیرون آمده ودرصدد مدافعه برآمد ولی دراولین حمله شکست خورده وفرار را برقرار ترجیح‌داده وبه قراباغ‌هزیمت نمودوبه پیش ابراهیم‌خلیل‌خان پناه برد.

آغامحمدخان پس از فرار صادق‌خان خود فرمان داد سراب را خراب‌کردند وبه‌آتش‌سوختند وازآنجا حرکت‌کرده به اردبیل وارد شد[1].

۱۴- هزیمت صادق‌خان شقاقی به سراب

پس از قتل آغامحمدخان قاجار صادق خان شقاقی‌که در رکاب آغامحمدخان حاضربود چون جواهرات ونقدینهٔ آغامحمدخان راتصاحب کرده وبه خیال سلطنت افتاده بود فوراً از قراباغ مراجعت و عده‌ای از لشکریان راکه متفرق می‌شدند باخود همراه نموده و ایل شقاقی را نیز

۱- ناسخ‌التواریخ، ج ۱ ص ۵۶ و ۵۷.

دور خود جمع آورده لشکری بزرگ فراهم ساخت و برادر خود جعفر خان را به امارت قراجه داغ و یکی دیگر از برادرانش را نیز به ایالت تبریز گماشته خود رهسپار قزوین شد.

مردم قزوین به مقابله با صادقخان پرداخته و او را راه ندادند. وی به نهب و غارت اطراف قزوین پرداخت. در این موقع که فتحعلیشاه در شیراز از قتل آغا محمدخان خبردار شده بود فوراً خود را به تهران رسانیده و پس از جلوس به تخت سلطنت و تهیهٔ سپاه عازم قزوین شد و ناچار بین صادق خان و فتحعلیشاه جنگ درگرفت ودرپایان کار، لشکریان صادق خان تاب مقاومت نیاورده روی به فرار نهادند و در صادقخان نیز تاب درنگ نمانده رو بهزیمت نهاد و تا سراب عنان نتوانست باز دارد و چنان با شتاب رفت که در چند جا اسب زیر قدمش جان داد و بالاخره فتحعلیشاه ابراهیم خان عضدالدین لوی قاجار را با منشوری پیش صادق خان فرستاد وصادقخان ازکردهٔ خوداظهار ندامت نموده استغفار واسترحام کرد و جواهر و لآلی و بازوبند و دیگر اثاثیهٔ سلطنت را بوسیلهٔ ابراهیم خان روانهٔ دربار فتحعلی‌شاه نمود وفتحعلیشاه او را بخشیده و به حکومت سراب منصوب نمود[1].

۱۵- فتحعلیشاه در سراب، ۱۲۴۲ قمری هجری

در وقایع جنگ بین ایران و روسیّه پس از جنگ هولناکی که میان نایب‌السلطنه عباس میرزاوژنرال آرستوف‌فرمانده روسی درکنارقریهٔ خوك نخجوان درگرفت بالاخره نیروی نایب السلطنه پایداری عجیبی‌از خود نشان داده و ژنرال روسی و لشکریان وی شکست سختی خورده و

۱- تاریخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۸۶.

مجبور به‌عقب نشینی‌شده و بطرف عباس‌آباد هزیمت‌نمودند و نایب‌السلطنه برای عرض گزارش به چشمهٔ شاهی خوی آمده وفتحعلیشاه را ازجریان جنگ مستحضر ساخت .

فتحعلیشاه باآگاهی از جریان کار عباس میرزا را مورد ملاطفت قرار داده وده هزار تومان زر مسکوك به‌نایب‌السلطنه اعطا نمود وآصف‌الدوله را فرمان دادکه به تبریز بروند و عده‌ای از بزرگان و سرکردگان دیگر با افواج خود ملتزم رکاب او باشند وآنگاه خود حرکت نموده از چمن مهربان[1] به اراضی سراب خیمه زد[2] .

۱۶- نمایندهٔ ناپلیون درسراب، سال ۱۸۰۶ میلادی

پیرآمده‌ژوبر[3] فرستادهٔ ناپلیون به دربار فتحعلیشاه‌که در نزدیکی مرز ایران گرفتار سرپنجهٔ پاشای بایزید شد و هشت ماه درسیاه‌چال‌ماند و سپس در اثر اقدامات و نامه‌های مؤکد و تند فتحعلیشاه به‌پاشای‌عثمانی ناچار شدندکه وی را آزاد سازند . او جریان مسافرت خود را در کتابی به نام « مسافرت در ارمنستان و ایران » انتشار داد و در قسمتی ازآن‌که مسافرتش از تبریز به اردبیل بوده چنین مینویسد[4] :

« من ازتبریز راه‌افتادم‌واز پذیرائیهای‌گرم مردم‌آنجا سپاسگزارم. راه خود را به سوی اردوگاه عباس میرزا دنبال کردیم و از سعید آباد ،

۱- مهربان‌که در اصطلاح عامه فعلا مهروان نامیده میشود، یکی ازمراکز تولید قالی بوده و فرش مهروان یا مهربان شهرت تجارتی دارد و یکی از صادرات عمدهٔ آذربایجان است .

۲- ناسخ‌التواریخ، ج ۱ ، ص ۳۷۷ .

۳- Pierre A. JOBERT .

۴- مسافرت در ارمنستان و ایران ، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ .

دهکده‌ای که در پای قرا داغ یا رشته کوههای سیاه واقع است گذشتم. درآنجا راههای اردبیل و تهران از هم جدا میشود از سعیدآباد ما به جلبیان[1] آمدیم وازآنجا به‌نزدیك سراب رسیدیم واین‌شهر درده فرسنگی اردبیل است.

و بعد می‌نویسدکه پیرامون اردبیل بهتر ازاطراف سراب وجلبیان کشتکاری شده است[2].

۱۷- جعفرقلی‌خان دنبلی در سراب
سال ۱۲۲۳ هجری قمری

فتحعلی‌شاه هنوزکاملا آسوده خاطر نشده بودکه محمدخان نامی از بنی اعمام‌کریم‌خان زند دراطراف‌کوه‌کیلویه ولرستان خروج‌کرده لرها وبقایای سپاهیان افغانی را دور خود جمع‌ومدعی تاج وتخت‌شد. متعاقب آن صادق‌خان شقاقی بااینکه پس‌از شکست ازسپاهیان قاجار ازدر پوزش درآمده و متعهد شده بود که مزاحمتی برای شاه قاجار ایجاد نکند بار دیگر یاغی شد وجعفر قلیخان دنبلی را فریفته در عصیان و طغیان علیه فتحعلیشاه باخود همداستان نمود چیزی نگذشت‌که محمدقلی‌خان افشار دروی نیز به تحریك واغوای این دو امیر به ایشان پیوست.

فتحعلیشاه‌خواست قبل‌از حرکت به سوی محمدخان زند ازطرف

۱- نویسنده یا مترجم محترم دچار اشتباه شده‌اند زیرا ده یاآبادیی بنام جلبیان ازسعیدآباد تاسراب نیست بلکه نام دهکده مزبور شرابیان است‌که یکی‌از قصبات آباد شهرستان سراب است و در نزدیکی سه راه کنونی سراب قرار دارد. فرش این آبادی نیز معروف است.

۲- مسافرت درارمنستان وایران، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

آذربایجان آسوده خاطر باشد. بنابراین سلیمان‌خان قاجار اعتضادالدوله را مأموریت آذربایجان داد و بدان سوی روانه نمود و مقام بیگلربیگی آذربایجان را به او واگذارد.

سلیمان‌خان بالطایف الحیل بین سه امیر یاغی آذربایجان تفرقه انداخت جعفر قلیخان نیز بار دیگر اظهار پشیمانی نمود به سراب رفت وفقط محمدعلی‌خان افشار درحال طغیان وسرکشی باقی ماند[۱].

مآخذ این مقاله

۱ـ **البلدان**، احمدبن ابی یعقوب، ترجمهٔ دکتر محمدابراهیم آیتی، تهران ۱۳۴۳ شمسی.
۲ـ **الفهرست**، ابن‌الندیم، ترجمهٔ تجدد، چاپ‌دوم، تهران ۱۳۴۶ شمسی
۳ـ **تاریخ خوی**، مهدی‌آقاسی، تبریز ۱۳۵۰.
۴ـ **تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی**، رحیم‌زاده صفوی، تهران ۱۳۴۱ شمسی.
۵ـ **تاریخ مغول**، عباس اقبال، تهران ۱۳۴۱ شمسی.
۶ـ **تشکیل دولت ملی ایران**، والترهینتس ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، تهران ۱۳۴۶.
۷ـ **جغرافیای نظامی**، سپهبد رزم‌آرا، تهران ۱۳۲۰ شمسی.
۸ـ **حبیب‌السیر**، خواندمیر، کتابخانهٔ خیام، تهران ۱۳۳۳ شمسی.
۹ـ **حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب**، به‌کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۰ شمسی.
۱۰ـ **دیوان قطران تبریزی**، به‌اهتمام محمدنخجوانی، تبریز ۱۳۳۳ شمسی.
۱۱ـ **صورةالارض**، ابن‌حوقل، ترجمهٔ دکترجعفرشعار، تهران ۱۳۴۵ شمسی.
۱۲ـ **عالم‌آرای عباسی**، اسکندربیگ ترکمان، به تصحیح ایرج‌افشار، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰ شمسی.

۱ـ تاریخ خوی، ص ۴۷.

۱۳ـ **فرهنگ آبادیهای ایران** ، دکتر لطف‌الله مفخم پایان ، تهران ۱۳۳۹ شمسی .
۱۴ـ **مسافرت در ارمنستان و ایران** ، پیرآمده ژوبر ، ترجمهٔ علیقلی اعتماد مقدم، تهران ۱۳۴۷ شمسی .
۱۵ـ **مسالك وممالك** ، ابواسحق ابراهیم اصطخری، به‌اهتمام ایرج‌افشار، تهران ۱۳۴۷ شمسی .
۱۶ـ **معجم‌البلدان**، یاقوت‌حموی، به‌تصحیح‌وستنفلد، لیپزیک ۱۸۶۶ میلادی.
۱۷ـ **ناسخ‌التواریخ** ، مورخ‌الدوله سپهر ، به تصحیح محمدباقر بهبودی ، تهران ۱۳۴۴ شمسی .
۱۸ـ **نظری به تاریخ آذربایجان** ، دکتر محمد جواد مشکور ، تهران ۱۳۴۹ شمسی .
۱۹ـ **شهریاران گمنام** ، احمدکسروی ، چاپ دوم ، تهران **۱۳۳۵** .

توضیحاتی دربارهٔ مقالهٔ

پسوند در گویش مکریان

عبدالحمید حسینی

درشمارهٔسال۲۳همین نشریه مقاله‌ای‌تحت عنوان «پسوند درگویش مکریان» نوشته بودم . بعداً به نکته‌هایی در این مورد برخورد کردم‌که به نظرم شایستهٔ بازگویی است . اینك در زیر آن مطالب را با عنوان «تتمه برمقالهٔ پسوند درگویش مکریان» می‌آورم‌وپیش ازآغاز آن‌مطلب به تصحیح دو اشتباهی‌که درآن مقاله روی داده بود می‌پردازم :

۱ـ درص ۲۱۴ نوشته شده است:پسوند (ه که) تعریف‌رامی‌رساند، درصورتیکه همیشه این طور نیست و گاه معنی دیگری به خود می‌گیرد ودرآن‌صورت غالباً بایك فعل‌کمکی مانند کردن (=کردن) همراه‌است:

کەڵ (= گاومیش نر) کەڵ + ەکە + کردن (= جمع‌آوری کردن سنگ وامثال آن دریك محل)

۲ـ درص ۲۲۵ نوشته شده است : (و س) پسوند است ، و برای توجیه آن دو مثال ذکر شده ، در صورتیکه (و س) تنها در مثال دومی می‌تواند پسوند باشد ، ودرمثال اولی تنها خود (س) پسوند است زیرا ئاو (=آب) ئاو + س (=آبستن) می‌باشد .

تتمه برمقالهٔ پسوند درگویش مکریان

پسوندهائی‌که در مقالهٔ «پسوند درگویش مکریان» نیامده است ، عبارتند از :

ار ، اك ، اڵك ، اڵه ، اغه ، اوان ، ایه‌سی ، ه‌ك ، ه‌ماك ، ه‌ق ، ه‌گا، ه‌نگار ، ه‌و ، بێن ، ران ، كار ، نه ، نگ ، نیا ، وانه ، وڕك ، ووله .

اینك‌هریك‌از این پسوندهارا با ذکرمثال‌موردبررسی‌قرارمی‌دهیم:

ار :

بن (= بُن، زیر) بن+ار = بنار (=دامنهٔ‌کوه،ساحل‌رودخانه):

قاسپه قاسپی که‌و دێ   که‌وله بناری پقاسپێ[1]

آواز و صدای کبك می‌آید   کبك‌دردامنهٔ‌کوه‌بانگ‌وآوازدهد

ماڵیان له بناری چۆمێ :

خانه‌شان درساحل رودخانه است .

اك :

روون (= روشن ، زلال) روون + اك (=روشنی ، روشن ، اسم است برای دختران) .

اڵك :

تۆژ (=قشر) تۆژ + اڵك = تۆژاڵك (= قشربسیار نازك) :

تۆژاڵکی برینی‌کۆنه لاچوون   دیسان له قوڕی په‌ژاره راچوون

مه‌م وزین هه‌ژار ص ۱۰۳

قشر [های] زخم [های] کهنه برداشته شدند ، دوباره در گل

۱ـ مأخوذ ازترانه‌های عامیانه ، آواز حسن زیرك .

اندوه فرو رفتند .

(دوباره شد غم واندوهشان، و بابرداشتن این قشر نازک که زخمشان را التیام بخشیده بود ، اندوهشان دو چندان گشت ، گویی در گل اندوه فرو رفتند) .

اڵه :

روو (= روی ، صورت) روو + اڵه = رووالّه (= به ظاهر) :

کارهەن بە رووالّـە نـالەبـارن   دەیـکۆڵیەوەزۆری بەهرەدارن

بسیاری از کارها به ظاهر نامتناسبند ، [لکن] وقتی که تحقیقی می‌کنی ، بسیارشان سودمند می‌باشند .

اغه :

بن (بُن - زیر) بن + اغه = بناغه (= پی ، پایه) :

دیوار بناغەی لەسەر خۆڵە مێشی بێ هەر دە رووخێ .

پی، یاپایهٔ دیواراگر برروی خاکستر باشد، عاقبت فروخواهدریخت.

اوان :

بن (= بُن ، زیر) بن + اوان = بناوان (= خانەدار) :

ماڵی بێ‌بناوان کەلاوەی چۆ لە :

خانه ومنزل بدون خانەدار ویرانه است .

ایەسی :

کەم (=کم) کەم + ایەسی = کەمایەسی (= نقص ، قلت) :

رووی دانە نواند لەبەر کەسی دی   ئـادەم پـەرەسی کە مـایەسی دی

مەم وزین هەژار ص ۷

درپیش هیچ کس دیگری روی (سر) را خم نکرد، پرستیدن حضرت

آدم را فرومایگی دید وآن را نقص می‌دانست .

دنیــا وەکو خۆیەتــی ، مرۆ نــامێنێ

تۆ تۆزی، ئەویش هەروەکوسۆزیودۆنێ

ئێمەش کە نـەهاتبووین وەکوخۆیوابوو

لێشی دەر ئەچین کەمـایەسی نـاهێنێ

خەیامی هەزار ص ۴۳

جهان بەمانند خویشتن است ، [ولی] انسان نمی‌ماند

توگرد و غباری و برباد می‌روی و آنهم مانند فردا و دیروز برجای خود می‌ماند .

ما هم‌که به جهان نیـامده بودیم ، آن همچنان بود .

ازجهان هم‌بدرمی‌رویم، نقصی در آن پدیدارنخواهدشد.

ەك :

وەست (= مصدر مرخم است ازمصدر وەستان به معنی‌ایستادن) وەست + ەك = وەستەك (= اسب یـا الاغی‌که بسیـار بیستد ، وزود خسته شود) .

ەماك :

زاو (زاییده شده) زاو + ەماك = زاوەمـاك (اجازه دادن بره و بزغاله‌هاکه درصحرا آزادانه‌ازشیرگوسفندان وبزان‌که مادرشان می‌باشند بمکند) .

ەق :

زەل (= باتلاق) زەل + ەق = زەلەق (= باتلاق و یا گلی‌که غیرقابل عبور باشد)[1].

۱ـ این واژه در فرهنگ مهاباد نیـامده است ، لکن کلمهٔ (زەل) به این معانی آمده است: القشة ، طین، قصب . رك. ص ۳۲۴ فرهنگ مهاباد چاپ‌اربیل .

ەگا :

کەڵ (=گاومیش نر) کەڵ + ەگا (یاغی ، باج بگیر)[1].

ەنگار : که غالباً بایك فعل‌کمکی همراه است :

بەر (= جلو ، پیش) بەر + ەنگار + بوون = بەرەنگاربوون (= دست به‌یقه شدن ، گلاویز شدن ، جلوگیری‌کردن) .

ەو :

رێژ (= مصدر مرخم از مصدر رژتن ، رێژان ، به معنی ریختن) رێژ + ەو = رێژەو (= تند باریدن ، گر گرباریدن) .

بێن :

دەم (= دهن) دەم + بێن = دەمبێن (= دهن‌بند) :

ئۆخەی کەنەما بـاوی خەیاڵی خاوی

مەیگێڕی دەبینمەوە بەبـادەی ئـاڵی

گیرەی رەمەزان بەر بوو ئەوا جێژنهـات

دەم بێنـی لـەدەم گـاوکـەران دامـاڵی[2]

خەیامی هەزار ص ۵۰

خوشا که دوران خیالات خام بر چیده شد ، ساقی را باز می‌بینم بابادهٔ سرخش خرمن‌کوبی ماه رمضان ،آزاد شد وجشن فرا رسید ، [فرا رسیدن جشن] دهن‌بند را ازدهن‌گاوان وخران بازکرد ویا برکند .

۱ـ این واژه درفرهنگ مهاباد بەمعانی : الثورالفحل الغیر مخصی ، طالم مستبد ، مستعمر ، آمده است رك. فرهنگ مهاباد ص ۴۶۵ .

۲ـ کلمهٔ «گیرە» درفرهنگ مهاباد بەمعنی «الدوس» آمده است. دەم‌بێن اصطلاحاً به نخی گفته می‌شود که متصل به‌تکه چوبی است وباآن دهن گاو وخر را می‌بندندکه بهنگام خرمن‌کوبی ازغلات نخورند .

ران :

گا (=گاو) گا + ران = گاران (= رمهٔ گاو ، گلهٔ گاو) .

کار :

خوون (= خون) خوون + کار = خوونکار (= مالك خون ، فرمانروا ، حاکم) .

نه :

ریژ (= مصدر مرخم ازمصدر : رژتن ، رژان ، به معنی ریختن) ریژ + نه = ریژنه (= باریدن تند باران) :

ریژنه‌ی بارانی ئـازاری ئازار بووله زستان باری

هه‌ژار

باریدن تند باران ماه آزار (فروردین) بلایی بود که برزمستان بارید (نازل شد) .

خوێن‌هه‌ڵ ده‌وه‌ری‌له چاوی ئاڵی ده‌تـوایـه‌وه دڵ لـه‌نـاڵه نـاڵی

چاوی وه‌کو هه‌وری خـاکه لێوه ریژنه‌ی‌به‌گوڕی ده‌ڕشت‌له‌جێوه

مه‌م وزین هه‌ژار ص ۱۰۲

خون ازچشمان‌سرخ رنگش می‌بارید ، دل از نالهٔ وی‌آب می‌شد.

چشمش به مانند ابر فروردین ماه،گر، گر،درجا باریدن‌می‌گرفت.

نگ :

ئاو (= آب) ئاو + نگ = ئاونگ (= شبنم) :

ئاونگی‌تکاندو خونچه پشکوت زین‌ژیایه‌وه‌مه‌م به‌تیری‌ئه‌نکوت

شبنم را چکانید وغنچه بشکفت ، زین از نو جان گرفت ، مهم به تیرش گرفتار آمد .

مه‌م وزین هه‌ژار ص ۶۹

نیا :

دڵ (=دل) دڵ + نیا = دڵنیا (= خاطرجمع ، مطمئن) .

وانه :

پا (= پا) پا + وانه = پاوانه (= خلخال ، پااورنجن) .

وژك :

چەنگ (= چنگ) چەنگ + وژك = چەنگوژك
(= مخلب ، برثن)[1].

ووله :

مێش (= مگس) مێش + ووله = مێشووله (= پشه) .

۱ـ رك : فرهنگ مهاباد ، ص ۲۰۶ .

اخبار

انتصاب

* آقای دکتر رشید عیوضی دانشیار زبان وادبیات فارسی به موجب ابلاغ ۱۳۹۰۶-۵۲/۵/۳۰ دانشگاه باحفظ سمت آموزشی به سرپرستی دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی منصوب شدند.

* آقای دکتر بهمن سرکاراتی دانشیار ورئیس مرکز آموزش زبان دانشگاه به موجب ابلاغ ۱۵۰۷۹/۸۳۷۷-۵۲/۶/۱۱ دانشگاه باحفظ سمت آموزشی و ریاست مرکز آموزش زبان به‌معاونت دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی منصوب شدند.

* آقای دکتر جواد سلماسی‌زاده دانشیار دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی باحفظ سمت آموزشی به موجب ابلاغ ۱۳۷۲۴-۵۲/۵/۲۹ دانشگاه به‌سرپرستی دانشکدهٔ علوم‌تربیتی منصوب شدند.

* آقای دکتر جمشید مرتضوی استادیار دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی به موجب ابلاغ ۱۵۳۶۰-۵۲/۶/۱۵ دانشگاه باحفظ سمت آموزشی به‌معاونت دانشکدهٔ علوم تربیتی منصوب شدند.

* آقای دکتر حمید سرهنگیان دانشیار دانشکده به‌موجب ابلاغ ۹۵۴۴/۵۸۹۷-۵۲/۴/۳۰ دانشگاه با حفظ سمت آموزشی به سمت مسؤل نشریات درسی وامور چاپ دانشگاه منصوب شدند.

شرکت درکنگره

آقایان دکتر ناصر بقائی دانشیار ودکتر جواد قره‌آغاجلو استادیار دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی جهت شرکت درچهارمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی در دانشگاه پهلوی به شیراز عزیمت ودرجلسات کنگره سخنرانی کردند.

بازگشت

آقای دکتر بهمن سرکاراتی دانشیار دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی ورئیس مرکز آموزش زبان دانشگاه که مدت یکسال برای مطالعه وتحقیق به کشورهای انگلستان وآلمان رفته بودند مراجعت و مشغول کار شدند .

مجلس بزرگداشت ابوریحان بیرونی

روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۵۲ به مناسبت آغاز هفتهٔ بزرگداشت ابوریحان بیرونی به دعوت دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مجلسی درتالار خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله برگزارگردید . دراین مجلس پس‌از قرائت پیام اعلیحضرت همایون‌شاهنشاه آریامهر آقای علی‌اکبر محققی استاد دانشکدهٔادبیات وعلوم‌انسانی سخنرانی آموزنده‌یی دربارهٔ ابوریحان بیرونی ایرادکردند .

* * *

دربهار امسال چندین جلسات‌سخنرانی دربارهٔابوریحان بیرونی دردانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تشکیل گردید وسخنران یکی ازآن جلسات آقای دکتر حسن فلسفی بودکه متن سخنرانی ایشان درزیر چاپ می‌شود :

ابوریحان بیرونی

قبل‌از آغاز به بحث دربارهٔ عقاید ونظرات ابوریحان بیرونی، مناسب‌است به فلسفهٔ یادبود و تجلیل از مردان بزرگ اشاره‌ای‌بنمائیم . شاید چنین بنظر بیایدکه یادبود وبزرگداشت بزرگ مردانی همچون ابوریحان ونازیدن به خدمات و دانش وبینش گذشتگان‌کار بیهوده‌ایست‌که چه بساجامعه را بجای‌آینده‌نگری به‌گذشته‌گرائی وتکیه برافتخارات گذشتگان سوق داده ومانع پیشرفت وترقی جامعه میگردد .

درجواب چنین شبهه‌هائی شایسته است اهمیت این نوع یادبودها را از دو دیدگاه بررسی‌کنیم : یکی دیدگاه عام وبین‌المللی ودیگری دیدگاه ملی ومیهنی .

از نظر بین‌المللی باید یادآور شد که بزرگداشت بزرگان هر قوم، یعنی کسانیکه به نحوی درزمینه‌های مختلف اجتماعی خواه سیاسی خواه علمی واخلاقی ودینی و هنری و . . . نظایر اینها خدمتی به جامعهٔ خود یاجامعهٔ بشری انجام داده‌اند ، یك رسم معمول درمیان ملتهاست .

علت این یادبودها اینست که جامعه میخواهد ازیك سوی بابزرگداشت مقام این قبیل اشخاص دین خود را به‌آنها ادا نماید و ازسوی دیگر با ذکر زحمات و کوششها وخدمات آنها افراد جامعه را تشویق کندکه برای جاودانگی هستی ونامشان درراه خدمت به جامعه و همنوعان خود بکوشند و همچون بزرگان گذشته هرکدام جزئی برمجموعهٔ عظیم فرهنگ وتمدن یك ملت وجامعهٔ بشری بیفزایند وبدینوسیله دین خود را به جامعهٔ خود وجامعهٔ بشری وپیشروان‌دانش وبینش ادا نمایند .

بطورکلی این یادبودها بیشتر برای زنده‌هاست تامردگان وسودآن مستقیماً عاید جامعهٔ انسانی می‌شودکه باالهام گرفتن ازگذشته درصدد ساختن آینده است .

ازنظر ملی به ویژه درمورد ملل مشرق زمین اهمیت این یادبودها خیلی بیشتر است چون دراثر پیشرفت وترقی ملل‌غرب ازنظر تکنیك‌وعلم‌امروزه، چنین‌تصورمی‌شود یالااقل برای‌نسل‌جوان‌چنین شبهه‌ای‌پیش‌می‌آید، که ملل غرب‌همیشه دارای همین‌تمدن وفرهنگ بوده‌اند و ملل شرق نیز همیشه نیازمند آنها، بعلاوه همین نظر یك نوع اعتقاد به نژاد برتر یا «سرنوشت مقدر ملل» را ایجاد میکند وچنین تصور میشودکه فقط بعضی ملتها ونژادهای بخصوصی‌قادر به پیشرفت وترقی درزمینه‌ی علم وفرهنگ وتمدن هستند وملتهای دیگر باید همیشه ریزه‌خوار آنها باشند . مطالعه وبررسی در زندگی مردان بزرگی چون ابوریحان و شرایط اجتماعاتی‌که چنین دانشمندانی را پرورش داده است ، این نکته را برما روشن می‌سازدکه افسانه‌های برتری نژادی و برتری ملتی برملت دیگر ازحیث‌توانائی‌کسب وتوسعهٔ تمدن وفرهنگ وعلم‌پیشرفته همگی پوچ وبی‌اساس است .

درهرجامعه‌ای‌که شرایط اجتماعی برای پیشرفت وتوسعه علم ودانش مهیا شود ، مسلماً نهال علم ودانش درآن محیط رشد یافته تناور وبارور میشود .

وقتی ازدیدگاه تاریخ به سوابق وگذشته‌های ملل‌مختلف‌دنیا نظر می‌افکنیم متوجه میشویم‌که مشعل دانش بشر-تاآنجاکه سوابق شناخته شده نشان میدهد- در

خاور دور وهند وایرانوبین‌النهرین وسرزمین نیل روشن شده وسپس به‌یونان انتقال یافته و ملتهای مختلفی همچون سومر و بابل ، آشور وکلده ، مصر ، ایران ، هند ، چین و یونان در طول تاریخ حامل این مشعل بوده‌اند و هرکدامشان در دوره‌ای معینی از تاریخ این مشعل را بدوش‌کشیده و بالاخره آنرا به ملتی دیگر سپرده‌اند تاسرانجام بدست ملل اروپائی وبالاخره امریکا رسیده است. دراین میان مسلماً فضل تقدم وتقدم فضل با مللی است‌که بانبودن امکانات و وسایل پایه‌های دانش بشری را استوار ونهال تمدن وفرهنگ را کاشته‌اند .

با بررسی زندگی مردانی چون ابوریحان متوجه میشویم ملت ما وارث فرهنگ‌وتمدنی غنی‌وگسترده‌ای بوده‌که‌دراثرشرایطمساعداجتماعی بدست‌دانشمندان بزرگی چون بیرونی ، رازی ، ابن‌سینا ، خیام ، غیاث‌الدین‌جمشیدکاشی‌وخوارزمی بنیانگذاری شده است .

چراغ این فرهنگ غنی ودرخشان دراثر شرایط نامساعد اجتماعی درچند سدهٔ اخیر رو به افول نهاده است ولی هیچ دلیلی نداردکه جامعهٔ ما نتواند دوباره خود را به اوج آن پیشرفتگی برساند ، بنابراین آشنائی با زندگی و اکتشافات و عقاید ونظرات علمی دانشمندان گذشته وشرایط زندگی اجتماعی‌که آنها را پرورش داده است ما را بهاین واقعیت واقف میکند . درهردوره‌ای بتوانیم شرایطاجتماعی را مساعد سازیم مسلماً خواهیم توانست درزمینهٔ علم و صنعت پیشرفت‌کنیم و خود را به اوج پیشرفت وترقی علمی‌برسانیم .

ازاین نظر بحث درزندگی بزرگان‌سلف وآشنائی بافداکاری‌ها وکوششهای آنها درراه پیشرفت فرهنگ وتمدن انسانی نه تنها ما را گذشته‌نگر نمیکند بلکه ما را به تسلط برآینده وترقی وپیشرفت تشویق می‌نماید .

شرایط اجتماعی دوره‌ی ابوریحان

اصل مهم اینست‌که دانشمندان وبزرگان هرجامعه محصول عوامل وشرایط موجود درهمان جامعه‌هستندوتاوقتی‌که شرایط اجتماعی‌مساعدی‌فراهم نشوداستعدادها وتوانایی‌های فکری وذوقی امکان ظهور وفعالیت بدست نمیآورند .

عوامل اجتماعی مهمی را که سبب پیشرفت علم و دانش در دورهٔ حیات بیرونی یعنی‌قرون سوم وچهارم‌وپنجم درایران‌گردید به قرار زیر میتوان‌خلاصه‌کرد:

۱ــ پیشرفت علوم ودانشها در دورهٔ پیش‌از اسلام درایران و ادامهٔ فعالیت حوزه‌های علمی پیش‌از اسلام دردوره‌های اسلامی مخصوصاً درگندی‌شاپور ، بلخ ، مرو وسغدکه زمینه را برای پیشرفت علوم دردورهٔ اسلامی آماده کرده است .

صدعد اندلسی در «طبقات‌الامم» دربارهٔ علوم‌پیش‌از اسلام درایران‌میگوید: از خصایص مردم ایران توجه آنانست به طب و احکام نجوم و علم تأثیر کواکب به دنیای فرودین و آنانرا در باب حرکات‌کواکب ارصاد قدیم بوده و مذاهب مختلف درفلکیات داشته‌اند ویکی ازآنها طریقه‌ای است‌که ابومعشر جعفربن‌محمد بلخی زیج خود را برآن ترتیب داده است و درآن زیج گفت‌که آن مذهب علماء متقدم ایران وسایر نواحی است .

صاعد اندلسی دردنبال این مطالب‌میگوید:ایرانیان‌کتب‌مهمی دراحکام‌نجوم داشتند ویکی از آنهاکتابی در صور درجات فلك منسوب به زرتشت و دیگر کتاب جاماست‌که ترجمهٔ فارسی آن موجود است . بهرحال دانش نجوم در ایران تحت تأثیر عقاید چینیان وکلدانیان و یونانیان و اطلاعات اصلی این قوم در اواخر عهد ساسانی‌کمال وتوسعه بسیار یافته است .

مسلماً درآغازتمدن اسلامی‌ترجمه‌های متعددی‌ازکتب فلسفی وعلمی‌یونانی به پهلوی موجود بود . بعضی ازاین ترجمه‌ها را ابن‌مقفع یا پسر او محمد بعربی نقل‌کردند از آن جمله است قاطیقوریاس ، باری‌ارمیناس و انالوطیقای ارسطور غوجی فورفریوس .

۲ــ توجه خلفای عباسی بخصوص مأمون به علم‌ودانش وزمینه‌های‌فکری وعقیده‌ای مساعدی‌که درعالم اسلام نسبت به تحصیل علم ودانش وجود داشت .

اقدام مأمون به تأسیس‌بیت‌الحکمه وتشویق‌دانشمندان به‌ترجمهٔ‌کتب‌خارجی عامل‌مهمی درترجمه‌وانتقال علوم ودانشهای‌یونانی‌وهندی‌وایرانی به‌عالم‌اسلام‌گردید.

او باپیروی‌ازعقایدمعتزله ودادن‌آزادی‌های‌فکری‌و بحث‌وگفتگو به‌دانشمندان، دادن پاداشهای‌مادی به‌آنها حتی دادن‌هموزن‌هرکتاب طلا به مترجمین ومؤلفین میداد سبب شدکه دانشمندان ازهرمذهب وملت به دربارش روی‌آوردند وکتابهای‌علمی‌در رشته‌های مختلف را به زبان عربی‌که زبان علمی آنروز بود ترجمه‌کردند .

۳ــ سلاطین وامرائی‌که درایالات و قسمت‌های مختلف ایران به حکومت می‌رسیدند باپیروی‌ازهمین سنت به‌علما ودانشمندان توجه ومحبت میکردندوهرکدام

از آنها برای افزودن ارزش و اعتبار دربار خود فضلا ودانشمندان را در درب
خود جمع میکردند وآنها را به تألیف کتب علمی تشویق میکردند .

این وضع درست شبیه همان وضعی است که دراوج عظمت وپیشرفت
دانش در سومر و در دورهٔ آغاز نهضت اومانیسم در ایتالیا وجود داشت و
فرمانروایان محلی هرکدام برای افزودن اعتبار خود درجلب دانشمندان به درب
رقابت میکردند .

ازجمله سلاطین وفرمانروایانی که دراین دوره‌ها باتوجه به‌دانشمندان
آنها به پیشرفت علوم کمك کرده‌اند میتوان ، سامانیان،آل‌زیار ، آل‌بویه وغز
را نام برد .

دراثر توجه سامانیان به علم و دانش وحمایت از اهل فضل و ادب
مرکز دانش وفرهنگ شد . رازی طب‌المنصوری را دراین‌دوره نوشت .

همچنین قابوس و شمگیر ملقب به شمس‌المعالی علاوه برتوجه نسـ
دانشمندان شخصاً ازفضلا بود و بیرونی کتاب آثارالباقیه را بنام او نوشت .

درمدت تسلط آل‌بویه بربغداد آزای بحث و فکر درآنجا رونق گـ
جمعیت اخوان‌الصا : رسائل خود رارا نوشتند و علم و دانش مورد حمایت و
قرارگرفت وزبان فارسی وعربی هردو مورد توجه بود .

در دورهٔ حکومت این خاندان ابن‌سینا کتب مشهور خود را تألیفـ
مقدسی‌احسن‌التقاسیم‌را درجغرافیا نوشت وعلی‌بن عباس مجوسی‌پزشك‌عضدو
کتاب کامل‌الصناعه را درطب نوشت .

محمود غزنوی برقابت پادشاهان سامانی ودیلمی وزیاری ازهرسو
دانشمندان را طوعاً وکرهاً به دربار خود جلب‌کرد درعصر او غزنین‌کانون
ایران شد .

نیشابور نیزکه والی‌نشین خراسان و در دست نصر برادر محمودکم
مراکز فرهنگی بود .

محمود پس‌از فتح خوارزم دانشمندانی راکه درگرگانج درخدمت
خوارزم بودند به غزنین خواست ازآنجمله ابوریحان بیرونی همراه عده‌یی
ازدانشمندان به غزنین به دربار محمود رسیدند .

نتیجهٔ این توجه‌حکام وفرمانروایان به علم‌ودانش توسعه وافزایش‌رو

دانشها درعالم اسلام وایران بود .

این دوره عهد آزادی افکار و عقاید فرق مختلف و عدم تعصب امرا و حفظ سیاست ملی ایرانیان‌شمرده میشود.این عهد را باید دورهٔ کمال تمدن‌اسلامی درایران وظهور افکار وآراء مختلف فلسفی وعلمی شمرد . بهمین سبب درعالم علم افراد بزرگ ودانشمندی چون ، محمدبن حریر ، محمد زکریای رازی ، ابونصر فارابی ، ابوعلی‌سینا ، ابوریحان بیرونی و ابن‌مسکویه و نظایر ایشان و در ادب فارسی افرادی از قبیل رودکی ، دقیقی و فردوسی ظاهر شدند . که غالباً بی‌تعصب دینی وباجستجوی حقیقت وطلب ودانش‌برای نفس علم مشغول‌کار وکوشش‌بودند.

این احوال درست متناقض بااوضاعی است‌که ازاوایل قرن پنجم ببعد در ایران ایجاد شد دراین دوره آزادی افکار وعقاید متروك ماند ودایرهٔ افکار وابتکارات علمی محدودگردید وشاید تحریم فلسفه و علوم و قرون وسطای اسلامی مخصوصاً درایران ازهمین دوره آغاز میشود .

ابوریحان بیرونی

محمدبن‌احمد خوارزمی متولد به‌سال ۳۶۲ هجری ۹۷۳ میلادی ومتوفی بسال ۴۴۰ هجری ۱۰۴۸ میلادی .

سید امین اورا چنین می‌ستاید : مردی حکیم و ریاضی‌دان عالم به نجوم ، طبیب ، فیلسوف ، جغرافیدان ، مورخ ، ادیب ، شاعر ولغوی بود.اکثرنویسندگان ازجمله ابن‌صیبعه ، قمی ودیگران اورا بهمین ترتیب تعریف‌کرده‌اند .

به نظر مستشرق معروف ساخائو و اسمیت بیرونی یکی از دانشمندان و ریاضی‌دانان بزرگ زمان خود بوده است .

شجاعت فکری بیرونی وعشق او به‌کسب اطلاعات علمی ودوری از وهم وخیال وعلاقه عجیب او به حقیقت وگذشت و فداکاری او صفاتی بودکه در قرون وسطی نظیر نداشت . بیرونی درواقع شخصیت نوآفرین و دارای بصیرت عام و کلی ونافذ بود .

شرح حال زندگی نامهٔ او

بیرونی در بیرون واقع در خوارزم متولد شده و مدتی از عمر خود را در خوارزم به تحصیل پرداخته وگویا مسافرتی به‌گرگانج درشمال خوارزم کرده بعد به‌گرگان رفته وبخدمت شمس‌المعالی قابوس‌بن وشگمیر پیوست . بیرونی در این مدت آثارالباقیه عن القرون الخالیه را تألیف کرد . در حوالی ۲۹۰ هجری آنرا تکمیل و به قابوس وشمگیر اهداکرد .

قابوس خواست اورا در خدمت خود نگهدارد و بوزارت خود برگزیند ولی بیرونی نپذیرفت . احترام او پیش قابوس به حدی بودکه هیچگاه اورا احضار نمیکرد بلکه خود شخصاً به حضور بیرونی میرفت . پس‌از مدتی به گرگانج باز گشت و بعلت هوش و ذکاوت در دربار بنی‌مأمون پادشاهان خوارزم دارای مقام ارجمند گردید .

پس‌از آن به دربار سلطان محمود غزنوی رفت و ازآنجا در موقع حملهٔ محمود به هند به‌آن دیار سفرکرده مدت چهل سال درآنجا ساکن شد و همه جای هند را گشت . حاصل این مدت‌کتاب تحقیق ماللهند است . بعداز محمود نیز در دربار سلطان مسعود غزنوی بود وکتاب قانون مسعودی‌را بنام او نوشت سرانجام درغزنین درگذشت ابوریحان مردی خوش مشرب بوده ودرمطالعه وتحقیق ازلحاظ پشتکار واهتمام وکوشش اعجوبهٔ زمان خود بود .

نظرات وعقاید علمی بیرونی

بیرونی مثل اکثر علمای اسلامی دربسیاری ازعلوم به تحقیق وتتبع‌پرداخته است‌که ازجمله طب ، فلسفه ، مخصوصاً علوم طبیعی ، فیزیك،ریاضی،ستاره‌شناسی نجوم وتاریخ وعلم‌الاوزان را میتوان نام برد .

بیرونی درکتاب تحقیق ماللهند دربارهٔ‌ی عقایددینی مردم هند وعلوم‌هندی وجغرافیای هند اطلاعات وسیعی جمع‌کرده‌است. دراین‌اثر علاوه‌ازاطلاعات عمومی وسیعی‌که بدست میدهد ضمن نقل علوم و فلسفه‌های هند این معلومات را با علوم وایران واسلام مقایسه میکند وضمناً نظرات وعقاید و اطلاعات خود را نیز برآنها می‌افزاید وبدین ترتیب اثری که نظیرش امروزه‌کمیاب است بوجود میآورد .

محتوای اثر شامل افکار وعقاید دینی و فلسفی ، ادبیات ، عادات عجیب و غریب عقاید باطل و خرافات ، کرونولوژی ، ستاره‌شناسی ، نجوم ، مترولوژی ، قوانین عادات وعیدها میباشد .

بیرونی دراین اثر خود ازنوشته‌ها وآثار مؤلفین ودانشمندان هندی نظیر: براهماگوپتا ، اریابهاتا ، وراهامهرا متن‌هائی ترجمه ونقل‌کرده است .

وقتی دربارهٔی عقاید دینی هندیان بحث میکندکه مخالف‌دین اسلام هستند معلوم میشود بیرونی دانشمندی عاشق حقیقت است وهرگز دربیان مطالب تعصبات ونظرات خود را درمسائل فلسفی وسیاسی واجتماعی دخالت نداده است .

ازنظر عقاید سیاسی بیرونی طرفدار حکومت‌مطلقه‌است‌ومیگویدفرمانروایان هند به علت داشتن یك روش ملایم (مسالمت‌جویانه) درحکومت ، استقلال هند را برای همیشه ازدست داده‌اند . وجود شخصیت‌هائی را که دارای فضایل اخلاقی و لیاقت وقدرت اداره‌ی‌کشور وعدالت هستندبرای هرجامعه لازم وضروری وارزشمند می‌شمارد .

درضمن بحث‌ازکاست‌ها وطبقات هندی‌باأتکاء به‌عقاید اسلامی‌معتقدبه‌مساوات درجامعهٔ بشری است .

بیرونی ضمن بحث از علوم و فنون هندوستان دربارهٔ مسائل مختلف علمی نظریات خود را بیان‌کرده، ازجمله درباره‌ی زمین‌شناسی‌قدیم هند بحث‌کرده‌است. حتی درهمین‌کتاب درزمینه‌ی‌کیمیا بحث‌کرده وکیمیای هندی را با کیمیای اسلامی مقایسه نموده است .

درکتاب «الهند» بیرونی نظریاتی به نظر می‌رسدکه با نظریات داروین شباهت‌کلی دارد دراین باره درفصل ۴۷ کتاب بحث‌کرده است او در ضمن بحث دربارهٔ علل جنگهائی‌که درهند پس‌از دوران طلائی تمدن هند اتفاق‌افتاده، میخواهد علت وقوع این جنگها را با یك طریقه‌ی طبیعی بیان کند . این بیان برروی اصل نشو وارتقای طبیعی وعمومی تمام جهان بنا شده ومیتوان گفت‌که این اصل برچهار پدیده‌ی مختلف برمیگردد .

۱ــ نخستین قسمت درموضوع افزونی دائمی ونامحدود موجودات برروی سطح محدود جهان است دراین باره چنین میگرید : زندگی جهان منوط به‌کشت و تولید مثل است . کشت وتولید مثل با پیشرفت زمان افزون میگردد . این افزایش

نامحدود است در صورتیکه جهان محدود می باشد، نمیتوان انکار کرد که این مطلب با اندیشه‌ی اصلی مالتوس درمورد ناهماهنگی بین افزایش توالد وتناسل ومحدود بودن وسایل زندگی ازطرف دیگر ارتباط کامل دارد .

۲ــ دردومین قسمت بیرونی تطبیق این اصل راباموجودات زنده می نمایاند ولی این مطلب را چنین بیان میکند : وقتی یك نوع به طرز نهائی بوجود آمد میکوشد تا هرچه بیشتر مکانی راکه برای ادامهٔ حیات او لازم است اشغال کند. وی میگوید وقتی یك رسته ازگیاهان یاجانوران درهمان حدود رستهٔ خود گسترش یابد وهیأت نهائی آن درنوع مخصوص مستقرگردد چون افراد آن رسته دارای‌خاصیت تولید مثل هستند پس یك نوع دیگری ازگیاه یاجاندار مساحتی از زمین را اشغال میکند خودش نیز مانند اصلش به همان نسبت‌که بتواند مکانی برای خود بدست آورد شروع به‌گسترش مینماید .

۳ــ قسمت سوم شرح توصیفی روش‌کارکشاورزان است‌که در این وصف میتوان اندیشهٔ انتخاب مصنوعی را یافت: کشتکارگندمی‌راکه میکاردبدینگونه برگزین میکندکه آن مقداری راکه مورد احتیاج است رها میکند تا سبز شود و بالا رود و آنچه زاید است ریشه‌کن میسازد . باغبان شاخه‌هائی را که بنظرش خوب و سالم مینماید برجای میگذارد وشاخه‌های دیگر را میبرد. حتی زنبورهای عسل ازمیان خود افرادی راکه فقط هنرآنها خوردن است ولی درکندو کاری انجام نمیدهند میکشند .

۴ــ سرانجام در قسمت چهارم به نظریه‌ای میرسیم‌که درآن یك اندیشه‌ی پیشرسی ازنظریهٔ داروین را درمورد انتخاب‌طبیعی‌می‌یابیم‌دراین‌قسمت چنین‌می‌یابیم:

طبیعت هم به همین روش عمل میکند لیکن طبیعت قدرت تشخیص ندارد زیرا عمل او درهمه شرایط یکسان است . او برگها و میوه‌های درختان را یکسان تلف میکند و بوسیلهٔ همین عمل از تحقق نقشی‌که‌آنها بایددراقتصاد طبیعت ایفاکند جلوگیری میکند. طبیعت‌آنها را ازمیان میبرد تاجائی‌برای دیگران‌بازکند .

درکتاب«الجماهیر فی‌معرفت‌الجواهر که‌فقط دو نسخهٔ کامل آن درکتابخانه توپ‌کاپی سرای استانبول وکتابخانه راشد افندی قیصریهٔ ترکیه پیدا شده ، بیرونی درباره‌ی سنگهای قیمتی ومعادن بحث میکند . در سنجش سنگهای قیمتی به نتایج شایان توجهی رسیده‌است‌که نشان دهنده پیشرفتهای‌اعجاب‌انگیز علم شرق درفیزیك تجربی میباشد . بیرونی وزن مخصوص سنگها را بوسیلهٔ یك مخروطی‌که میتوان

به‌آن نام نخستین پیکنومتر داد سنجیده است : برای این منظور بیرونی جسم‌را یك بار درحالت آزاد می‌سنجید وآنرا به وزن آب هم حجمش‌قسمت‌میکردبدین‌ترتیب وزن مخصوص جسم را بدست میآورد. برای بدست‌آوردن وزن‌آب هم حجم،جسم را درظرف مخروطی شکلی‌که درارتفاع معینی سوراخی داشت وارد میکرد و آبی راکه بیرون میریخت وزن میکرد و وزن آب هم حجم جسم را تعیین میکرد .

اینك فهرست بعضی‌ازموادی راکه‌بیرونی وزن مخصوص آنها را استخراج کرده است ذکرمیکنیم وآنها را باوزن مخصوص‌همان اجسام‌که دانشمندان‌اروپائی بدست آورده‌اند مقایسه میکنیم تادقت نظر بیرونی دراندازه‌گیری‌آنهاباوجودنبودن آلات وادوات دقیق روشن‌گردد .

ماده	ارقام بیرونی	ارقام جدید
طلا	۱۹/۰۵-۱۹/۲۶	۱۹/۲۹
جیوه	۱۳/۵۹-۱۳/۷۴	۱۳/۵۶
مس سفید	۸/۸۳-۸/۹۲	۸/۸۵
مس زرد (برنج)	۸/۵۸-۸/۶۷	۸/۴

این‌کتاب درسال ۱۹۳۷ توسط‌کرنکوف درحیدرآباد چاپ شده است .

بیرونی‌کتاب دیگری دارد بنام الصیدنه که دربارهٔمفردات طب وداروسازی است . این‌کتاب را به سال ۱۰۵۰م درهشتاد سالگی تمام‌کرده ازاین‌کتاب‌فقط‌یك نسخه ناقص بفارسی‌که ازطرف ابوبکر علی‌الکاسانی ترجمه شده بود شناخته میشد درسال ۱۹۲۸ یك نسخه عربی‌کامل آن به خط طبیب ابراهیم غضنفرتبریزی درمیان کتب خطی‌کتابخانه بورسای ترکیه پیدا شد وبه عالم علم معرفی‌گردید .

بیرونی دراین‌کتاب اسامی داروها وگیاهان را به زبان‌های عربی ، فارسی، سنکریت و بعضی زبانهای محلی هند ، سندی ، خوارزمی ، سریانی ، ترکی و یونانی ذکرکرده است .

بدین جهت‌کتاب یك مخزن لغات زبانهای مختلف است ازآنجمله دراین اثر از زبان قدیمی سیستان ۴۴ کلمه از زبان فارسی قدیمی‌که در زابلستان صحبت میکردند ۱۴ کلمه ، از زبان سندی ۶کلمه ، ازلهجهٔ بلخ ده کلمه ، از لهجهٔ ایران قدیم بخارا ۶کلمه وازلهجهٔ قدیم طرمذ ۷کلمه یافت شده است .

برای شناختن این لهجه‌های قدیمی فارسی و زبانهای ایرانی‌که از مدتها

پیش ازبین رفته‌اند نوشته‌های بیرونی منابع مهمی بشمار میرود .

ترجمهٔ این کتاب درسال ۱۹۳۲ با یك مقدمه بزبان آلمانی توسط ماکس مایرهوف چاپ شده است .

درکتاب الصیدنه بااینکه موضوع آن مربوط به علوم طبیعی است سیستم اخلاقی وجهان‌بینی خود را نیز بیان داشته ودربارهٔ‌ی تاریخ فرهنگ ملل مختلف آسیا واروپا اطلاعات مهمی بدست میدهد همچنین‌دربارهٔ معادن‌کشورهای اسلامی وادبیات عرب بدقت بحث میکند .

بیرونی درعین احاطه به علوم مختلف ریاضی ونجوم وفیزیك وجغرافیا و علوم دیگر یك مورخ بزرگ نیز بشمار میرودکتابهای مهم تاریخی او عبارتنداز : اخبارالخوارزم ، مشاهیرالخوارزم ، که دربارهٔ تاریخ خوارزم نوشته است ، تاریخ ایام سلطان محمود وتاریخ‌المبیضه و القرامطه دربارهٔ تاریخ قرمطیان و اثر دیگرش بنام‌تنقیح التواریخ‌که درنقد تاریخ‌نوشته بوده وهنوز نسخه‌های آن پیدا نشده‌است.

بیرونی تاریخ را بعنوان یك علم مثبت می‌پذیرد و حوادث تاریخی را باعلل اقتصادی تبیین‌کرده و بنیان تاریخ اقتصادی را پی‌ریزی می‌کند . او مطالعه‌ی پدیده‌های تاریخی را فقط ازدیدگاه دین برضد روح علمی میداند .

بیرونی تمدن را به دو قسمت شرق وغرب تقسیم‌کرده وچین وهند وترکها را نمایندگان‌تمدن شرقی‌میداد وتمدن اسلامی‌رانیز بعنوان‌ادامهٔ تمدن‌یونانی‌می‌پذیرد.

بیرونی به حکما و دانشمندان یونانی احترام زیادی قائل است اما نقاط ضعف این تمدن را نیز همراه محاسن آن مورد توجه قرار میدهد .

به عقیدهٔ بیرونی بعلت درهم‌آمیختگی وپیچیدگی خط عربی وداخل نبودن حروف مصوت درجزو حروف‌بکار بردن این‌خط درکارهای جدی وعلمی بااشکالات و دشواری‌های فراوان روبرو میشود ، مخصوصاً نشان دادن اسامی خاص خارجی باخط عربی مشکلتر میشود .

به نظر ابوریحان روح عدم دقت درشرق یك‌بلای عمومی‌است ازاین‌جهت درترجمه‌کتابهای یونانی به عربی مترجمین ومستنسخین دچار تحریف‌هائی میشوند ودرتصحیح ومقابله نسخه‌ها ومطالب اهمال و سهل‌انگاری میکنند وشرایطی از این قبیل سبب میشودکه این‌کتابها ارزش‌علمی خود را ازدست بدهد تاجائیکه‌ابوریحان می‌گوید : دانستن و ندانستن این‌کتابها یکسان است .

بیرونی شعر نیز سروده است . اشعار عربی او اگر از نظر تکنیك عالی نباشد ؛ ازنظر صمیمیتی که درمحتوای‌شان دیده میشود بهترین بیان‌کننده‌ی عواطف واحساسات درونی شاعر بشمار میروند .

بیرونی درکتاب «تحدید نهایات‌الاماکن» خودش که در ۱۰۲۵ نوشته و نسخهٔ دست‌نویس‌آن به خط خودابوریحان بیرونی‌درکتابخانه‌فاتح استانبول‌موجود است (شماره۳۳۸۶) درباره روش بررسی جغرافیای‌ریاضی بحث میکند . همچنین دربارهٔ رصدهائی‌که درخوارزم و هندوستان و افغانستان بعمل آورده ودرزمین‌شناسی ومساحی بحث‌کرده است . دراین‌کتاب دربارهٔزمین‌شناسی‌آسیای مرکزی،تحولات وتغییرات بستر رود آمودریا ، اطلاعاتی‌که درمنابع یونانی‌دربارهٔ سکنهٔ این‌سرزمین ذکر شده، همچنین تاریخ فرهنگ در عالم اسلام، منظره‌ی جغرافیای جهان در عهد مؤلف بحث شده است .

اگر بیرونی در زمینهٔ جغرافیای صرف آثاری نوشته باشد این آثار یا تمام نشده یااگر تمام شده باشد هنوز شناخته نشده است . از این جمله او ضمن مقایسهٔ کتاب جغرافیای بطلیموس باکتابهای علمای اسلامی‌ازجمله‌جیهانی وسایرین‌نظرات آنها را با تحقیقات خود تکمیل‌کرده و شروع کرده بودکه یك جغرافیای بزرگ جهان بوجودآورد ودر راه رسیدن به‌این‌هدف‌متحمل هزینه‌های زیادی شده‌وبالاخره یك نیمکره بزرگ‌ساخته وموقعیت جغرافیائی نقاط مختلف را باتعیین طول وعرض آنها باتوجه به تحقیقات خود تعیین‌کرده ودر روی نیمکره نشان داده بود ، اما در اثر انقلاباتی‌که درخوارزم بوجودآمده این اثر ازبین رفته است .

علاوه براین اگرچه معلوم شده است‌که بیرونی اثری بنام تقسیم‌الاقالیم داشته است ، اما هنوز نسخه‌ای ازآن بدست نیامده است. باهمهٔ اینهااگر اطلاعات و معلوماتی‌که در آثار مختلف بیرونی‌که بدست ما رسیده‌اند نوشته شده یك جا جمع‌شوند نتایج مهمی‌که در زمینه‌ی جغرافیای انسانی بدست‌آورده، روشن میشود.

بیرونی موقعی‌که درهند اقامت داشت با اطلاعاتی‌که ازمهاجرین افریقائی بدست‌آورده‌بود متوجه این‌نکته‌میشودکه وقتی‌درشمال‌خط‌استوا زمستان‌است‌درجنوب خط استوا تابستان میباشد. باتوجه باین اصل این نظریه را مطرح میکندکه زندگی وحیات مخصوص نیمکرهٔ شمالی است . او بااطلاعاتی‌که ازملاحان هندی بدست آورده‌وجوددماغه‌ای بنام باراسن Barasun را درجنوب‌افریقاکه‌محل اتصال‌اقیانوس

هند به اقیانوس اطلس است تائید میکند . این امر نشان میدهدکه او ازدماغهٔ امید نیك خبر داشته است .

بنا به اطلاعاتی‌که بدست آورده بود پی برده بودکه تخته پاره‌های‌شکسته کشتی‌های هندی وچینی‌که در دریاهای چین و هند کار میکردند در شمال اقیانوس اطلس دیده شده‌اند . همین مسئله را بعنوان دلیل مهمی که دال بروجود ارتباط بین اقیانوسها بوده است قید میکند . او رسیدن این تخته پاره‌ها را به شمال اقیانوس اطلس هم ازازراه اقیانوس آرام واقیانوس منجمد شمالی وهم ازراه اقیانوس‌هند و جنوب‌افریقا ممکن و محتمل دانسته است . وسعت اطلاعات بیرونی دربارهٔ شمال اروپا و آسیا مخصوصاً بعداز بدست‌آمدن کتاب تحدید معلوم شده است .

او دربارهٔ‌ی سرزمینهائی درشمال‌که درآنجا سگها سورتمه‌ها را می‌کشندو بابستن چوبها به پامدتهای مدیدی روی یخها باسر خوردن راه میروند . اطلاعات دقیقی می‌دهد .

بیرونی درضمن بررسی‌های جغرافیائی در مواقع مقتضی به نژادشناسی و تاریخ فرهنگ واطلاعات تاریخی نیز اشاره‌کرده است .

در رنسانس علمی‌که درعصر بیرونی در ایران‌آغاز شده بود بیرونی یك محور بشمار میرفت . در دربار سلطان محمود بعنوان مورخ ، جغرافیادان ، ریاضی-دان ، ومنجم شناخته شده بود وهمچنین به‌کارهای هنرهای زیبا ومعماری نیز اشتغال داشت وبعنوان متخصص سنگهای قیمتی درخزانهٔ سلطان‌کار میکرد .

ازنظر اشتهارش به‌مهندسی واشتغالش به‌کارهای‌معماری وساختمانی‌روایات مختلفی در حق وی گفته‌اند . بیرونی درآثار خودش دربارهٔ فشار مایعات و توازن آنها بحث‌کرده و چگونگی بالا رفتن آب فواره‌ها و چشمه‌سارها و اینکه چگونه چاهها از ترشحات آبهای اطراف آن پرمیشوند . همچنین‌کیفیت فرو نشستن‌آب چشمه‌سارها و چگونگی امکان رساندن آب چشمه‌ها به قلعه‌ها و مناره‌ها را مشروحاً باوضوح تمام و دقت‌کامل بیان‌کرده است و چگونگی‌کار چاههای ارتزین را شرح داده است . گویا بیرونی دراطراف نیشابور ، به ساختن‌کاریزها وقنات‌ها پرداخته و بالا بردن‌آب ازکانالها ونهرها و چاه‌ها بوسیلهٔ چرخ به جاهای بلند نیز از کارهای بیرونی است .

خلاصه بیرونی باآثار ونظرات شایان توجه ودقتش‌همچنانکه همهٔمورخین علوم شرق وغرب تصدیق میکنند یك عالم نابغه به تمام معنی است .

دکتر جرج‌سارتن درکتاب‌مقدمه‌ای برتاریخ‌علم،«نیمهٔ اول قرن نهم‌میلادی» راکه درآن دانشمندانی‌چون ابن‌سینا وابن‌هیثم پرورش‌یافته‌اند، بنام بیرونی‌اختصاص داده وآنرا قرن بیرونی مینامد . بیرونی پیوسته باجسارت فکر وذهن نقاد ونظم‌فکر متمایز بوده ودرپرتو نبوغش دائماً مسائل جدیدی مطرح‌کرده وبه اکتشافات نوی نایل شده است . او بطلان عقاید و اعتقادات باطل را باکشیدنشان به مهك تجربه ثابت‌کرده ودر صدد بطلان آنها برآمده است .

او بعنوان یك شخصیت تجربه‌گرای و دانشمندی نوآور در قرن نوزدهم شناخته میشودیعنی‌دانشمند شرقی که‌بیشتر ازهمه به علم جدید غرب نزدیك‌شده‌است.

بیرونی متوجه این نکته است‌که نتایجی‌که او باتحقیقات وبررسی‌ها وآثار خود به‌آنها دست یافته است خیلی دقیقتر ازنتایج تحقیقات‌دانشمندان یونانی‌وسایر علمای اسلام بوده‌است‌واین‌موفقیت‌رانتیجهٔتوسعهٔ تمدن انسانی‌درعصراسلامی‌میداند.

بیرونی‌که بدین ترتیب معرفی گردید مسلماً یکی از علمای عالم اسلام و جهان بشمار میرود ، اما تعجب اینجاست‌که هیچکدام ازآثار او در قرون وسطی در اروپا شناخته نشده وبه زبان لاتین ترجمه نشده‌اند . علت این امر شاید ناشی‌ازاین باشدکه بیرونی در اسپانیاکه مرکز و محل انتقال علوم وتمدن شرق و غرب بود بخوبی شناخته ومشهور نشده بود .

بدون تردید توجه وعلاقه‌ی دنیای علم به بیرونی با تحقیقات وبررسی‌های ادوارد ساخائو آغاز میشود ، در دوره‌های اخیر نیز بوسیلهٔ نسخه‌هائی از کتابهای بیرونی‌که درکتابخانه‌های استانبول بدست‌آمده است توجه شرق‌شناسان به‌بیرونی وآثار او جلب شده است .

جای تأسف‌اینجاست‌که این دانشمندبزرگ ایرانی هنوزدرایران آنچنانکه باید شناخته نشده وازآثار او به جز چند اثر ، بزبان فارسی در نیامده است . امید است‌که درآینده دراین راه‌کوششهای بیشتری بعمل‌آید .

فقدان تأسف‌انگیز

روز ششم مرداد ماه ۱۳۵۲، نشریه یکی از دوستان خود را از دست داد. او شادروان حاج حسین سلیم‌النفس صاحب ومدیر چاپخانهٔ شفق بود که مدت بیست‌سال زحمت چاپ نشریه را متحمل شده بود ونفاست چاپ آن مرهون علاقه‌مندی ودقت آن مرحوم بود. ساعت ۱۰ صبح آن روز وی درحالی که سرگرم کارهای چاپخانه بود دچار سکتهٔ قلبی شد ونیم ساعت بعد به کاروان رفتگان پیوست.

خدایش بیامرزاد و با نیکان محشورش کناد.

انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز

۱. مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران

۱ـ **تذکرهٔ حدیقهٔ امان اللهی**، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرای کردستان در قرن سیزدهم، به تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۲۴+۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۴، بها ۲۲۰ ریال

۲ـ **تذکرهٔ روضة السلاطین**، تألیف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال و اشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا و شش تن از دیگر شعرا، به تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۲۰+۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها ۱۰۰ ریال

۳ـ **منظومهٔ کردی مهر و وفا**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال

۴ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶+۴۳۶ صفحه، بهمن ماه ۱۳۴۵، بها ۳۶۰ ریال

۵ـ **منظومهٔ کردی شیخ صنعان**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال

۶ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش دوم، در ۴+۳۴۸ (۳۴۸=۴۳۶−۷۸۴) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۲۳۰ ریال

—

۷ـ **سفینة‌المحمود**، تألیف محمود میرزا قاجار درسال ۱۲۴۰ هجری‌قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرای این تذکره که درقرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۰+۳۸۴صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها ۱۵۰ ریال

۸ـ **سفینة المحمود** ، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۳۴۰ هجری قمری، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شعرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای‌دکترخیامپور، در۴+۳۹۲ (۳۹۲=۲۸۴—۷۷۶) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶ ، بها ۱۵۰ ریال

۹ـ **تخت‌سلیمان** ، تألیف‌علی‌اکبر سرفراز، در۱۲+۱۸۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷ ، بها ۱۰۵ ریال

۱۰ـ **منظومهٔ‌کردی بهرام وگلندام** ، بامتن‌کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای‌قادرفتاحی‌قاضی، در۸+۲۱۶ صفحه،مهرماه۱۳۴۷، بها ۱۱۵ ریال

۱۱ـ **دیوان وقار شیرازی**، به‌تصحیح‌آقای‌دکترماهیار نوابی، بخش‌نخست (قصائد ، الف‌ـر) ، در ۲۴+۴۳۲ صفحه ، شهریورماه ۱۳۴۸ ، بها ۱۳۵ ریال

۱۲ـ **منظومهٔ‌کردی شورمحمود ومرزینگان**، بامتن‌کردی وترجمهٔ‌فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی ، در ۱۰+۱۷۰ صفحه، دی‌ماه ۱۳۴۸ ، بها ۶۰ ریال

۱۳ـ **روضة‌الکتاب و حدیقة‌الالباب** ، تألیف ابوبکربن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بالصدر ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای میرودود سید یونسی ، در ۶۴+۴۵۶ صفحه ، فروردین‌ماه ۱۳۴۹ ، بها ۱۷۵ ریال

۱۴ـ **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار** ، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن‌قاضی طباطبائی ، جلد اول ، در۳۰+۵۲۳ صفحه ، مردادماه ۱۳۴۹ ، بها ۱۹۰ ریال

۱۵ ـ **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار** ، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی ، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی ، جلد دوم ، در ۱۰+۲۸۰ صفحه، خردادماه ۱۳۵۰ ، بها ۱۲۰ ریال

۱۶ـ **تاریخ خوی** ، تألیف مهدی آقاسی ، در ۲۶+۱۰+۶۲۰ صفحه ، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها ۲۴۰ ریال

۱۷ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغـات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده‌است) ، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش‌سوم، در۴+۳۳۲ (۳۳۲۱=۷۸۴—۱۱۱۶) صفحه ، بهمن‌ماه ۱۳۵۰ ، بها **۲۳۰** ریال

۱۸ـ **دیوان همام تبریزی** ، به تصحیح آقـای دکتر رشید عیوضی ، در ۱۶+۸۴+۳۱۸ صفحه ، مرداد ماه ۱۳۵۱ ، بها **۱۸۰** ریال

۱۹ـ **منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی** ، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی ، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی، در۱۰+۱۷۸ صفحه ، اسفند ماه ۱۳۵۱ ، بها **۹۰** ریال

۲. مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی

۱ـ **بسوی‌دانشگاه**، تألیف‌آقای محمدخانلو،مهرماه ۱۳۴۵، بها **۶۰** ریال

۲ـ **راهنمای تحقیق روستاهای‌ایران** ، تألیف‌آقای دکترحسین‌آسایش، آذرماه ۱۳۴۵ ، بها **۱۲۰** ریال

۳ـ **اقلیم و رستنیهای مکزیك** ، نگارش آقای دکترشفیع جوادی، اسفند ماه ۱۳۴۵ ، بها **۱۷۰** ریال

۴ـ **جغرافیای جمعیت** ، ترجمه و نگارش آقای دکتر یدالله فرید، خرداد ماه ۱۳۴۶ ، بها **۱۷۰** ریال (نایاب)

۵ـ **بررسی جمعیت ومسائل‌نیروی انسانی جامعهٔ روستائی** (آذربایجان شرقی)، تألیف وتحقیق‌آقای دکترحسین‌آسایش، آذرماه ۱۳۴۷، بها **۳۸۰** ریال

۶ـ **جغرافیای شهری** ، تألیف آقای حسین‌شکوئی، بخش اول، شهریورماه ۱۳۴۸ ، بها **۲۰۰** ریال (نایاب)

۷ـ **مقدمه برروش تحقیق شهرهای‌ایران**، تألیف آقای دکتریدالله فرید، مرداد ماه ۱۳۴۹ ، بها **۱۵۰** ریال

۸ـ **فلسفهٔ جغرافیا** ، تألیف آقـای حسین شکوئی ، شهریور ماه ۱۳۴۹ ، بها **۱۴۰** ریال

۹ـ **نمونه‌هایی از فرسایش آبهای روان در آذربـایجان** ، تحقیق از آقای دکترحبیب زاهدی ، مهرماه ۱۳۴۹ ، بها **۷۰** ریال

۱۰ـ **جغرافیای شهری** ، تألیف آقای حسین شکوئی، بخش دوم، آبان ماه ۱۳۵۰ ، بها ۲۰۰ ریال

۱۱ـ **تاریخ جامعه‌شناسی** ، تألیف آقای دکتر جمشید مرتضوی، بهمن ماه ۱۳۵۱ ، بها ۱۵۰ ریال

۱۲ـ **جغرافیای تغذیه** ، تألیف آقای دکتر یدالله فرید، اسفندماه ۱۳۵۱ ، بها ۲۰۰ ریال

نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

۱ـ **تاریخ اسمعیلیه** (بخشی از زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی) ، به تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه ، اسفند ماه ۱۳۴۳ ، بها ۸۰ ریال

۲ـ **حواشی و تعلیقات بر تجارب السلف**، نگارش آقای حسن قاضی طباطبایی، اسفند ماه ۱۳۵۱ ، بها ۱۶۰ ریال

مرکز پخش انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز

کتابفروشی تهران

تبریز : بازار شیشه‌گرخانه ، تلفن ۲۲۷۳۲

تهران : خیابان ناصرخسرو ، کوچهٔ حاجی‌نایب ، پاساژ مجیدی، تلفن ۵۳۷۸۴۹

TABLE DES MATIERES

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES ET SCIENCES HUMAINES

Eté 1973

XXVe année - Serie : № 106

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES

Eté 1973

XXVe année - Serie : № 106

نشریّهٔ

دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی تبریز

پاییز ۱۳۵۲

سال ۲۵ - شمارهٔ مسلسل ۱۰۷

نشریهٔ

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز

پاییز ۱۳۵۲

سال ۲۵ - شمارهٔ مسلسل ۱۰۷

فهرست مطالب

امروز منم زبان عالم . تیغ تو شها زبان دولت

(از نامهٔ منظوم خاقانی شروانی به قزل‌ارسلان)

خاقانی شروانی و خاندان اتابکان آذربایجان

غفار کندلی

دانشمند فقید شبلی نعمانی ضمن بحث از خاقانی شروانی «وقایع نویسی» را یکی ازخصوصیّات خلاقهٔ شاعر بزرگ شناخته است واین فکر بمعنی وسیع آن تنها شامل خلاقهٔ خاقانی نبوده ، یکی از کیفیّات عضوی وازخصوصیّات بارز وشاخص مکتب ادبی آذربایجانست . این خصوصیّت تاریخی ، علمی وادبی در آثار نویسندگان بنام آذربایجان ازقطران گرفته تا صائب وشهریار بطرزی جالب و بدیعی و با ویژگیهای خاص و ظریفی بچشم میخورد. کیست دیوان قطران را بخواند زندگی‌واندیشه وآرزوهای دور و نزدیك مردم پاکدل وپاك نهاد وژرف‌اندیش و تیزفهم این مرز و بوم تاریخی را ازوراء چشم نگذراند و بقول قطران «بدل باد تبریز نخورد» . کیست که چگونگی زندگی وکار وکوشش پرثمر وشادی وامید واحساسات بی‌آلایش وطن‌پرستانه و نیکخواه مردم کارکن و مدبر و بهادر این خطّهٔ زیبای زرخیز ودل‌آویز وعزیز رابدون مراجعه بکلیّات آثار استادشهریار چنانکه باید وشاید تصوّر و درك کند . کیست که سری به مسجد کبودش

زند و نگاهی به‌ارکش اندازد وساعتها فکر وخیالش چون پروانه بگرد سر تاریخ پرافتخار این مرز وبوم نگردد. من خود در نگاه به آلبوم مسجد کبودش «قلبم را در پرواز دیده‌ام» (عین‌القضاة میانجی) و در مطالعهٔ «حیدر بابا» ماهها مدهوش ومسحور!!...

خلاقه و اندیشه وآثار خاقانی ازجهاتی آئینه ومبین زندگی سیاسی ومدنی مردم آذربایجان درقرن ششم هجری‌قمری است. افضل‌الدّین ابراهیم خاقانی شروانی خود شاهد تشکیل و کار دولت اتابکان آذربایجان بوده و یکی از بستگان بنام و از مدافعان سرسخت و بی‌شائبهٔ این خاندان خود-ساخته‌می‌باشدو بیش ازهمه باقزل ارسلان-«شاه‌شهید»(نظامی)-مربوط ویکدل ویکجانست. قزل‌ارسلان نمونهٔ بارز وحیاتی ایدهٔ «حکمدارعادل ایده‌آل شاعر» - «ملك ملائك آئین» درچشم وذهن وقلب واحساس واندیشهٔ خاقانی بوده و استاد شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر در«سخن و سخنوران» راجع بروابط دوستی و وداد موجود مابین قزلشاه (نظامی) - شاه‌طلائی- وخاقانی ملاحظات پرارزش علمی دارند و نقل قسمتی از نوشته‌های ایشان در این جابجای خواهد بود و برای‌درك محتوی سیاسی‌وفرهنگی‌وفکری‌وابستگی شاعر با خاندان اتابکیه دارای اهمیّت ویژه می‌باشد: «خاقانی از آغاز سپهسالاری وتابش بخت قزل‌ارسلان یعنی‌درسنهٔ ۵۵۶ بدو پیوست وقصائد بلندکه ازغرر مدایح اوست وترکیب‌بندهای فصیح درمدح وی بسرود... قزل‌ارسلان‌درآذربایجان‌حکومت‌داشت‌و به‌خاقانی نزدیکتر بود. قزل ارسلان درنگهداشت خاقانی می‌کوشید وصلت وانعام ازوی دریغ نمیکرد وگوئی میان مادح وممدوح روابط دوستی‌قلبی برقرارشده بود وخاقانی‌قزل‌ارسلان ار ازجان و دل دوست میداشت و از روی اخلاص وی را ستایش میکرد.

چنانکه قصائد او حاکی است و توان گفت که درجهٔ اول اشعارش همانهاست که در مدح قزل ارسلان سروده».

چگونگی صمیمیت و دلدادگی آگاهانه و وابستگی بی‌شائبهٔ شاعر را به‌قزل‌ارسلان از نوشته‌های خود او بیشتر می‌توان احساس وتصور نمود. او «روح مطهّر» را درپیشگاه بی آلایش‌دوستش سراغ گرفته و باتمام محبتی که بمادر و آشنائی کاملی که به مهرومحبت مادری دارداین مهر و وابستگی را بمعنی معنوی‌اش در درگاه «شاه عادل» (ابن‌الاثیر) و «سرسلجوقیان» (خاقانی) جستجو میکند. سرّدوستی و نزدیکی شاعر به‌قزل‌ارسلان بیش‌از هرچیز در نگهداشت عدالت و دادگری «شاه عادل» نهفته است. قدرت و توانائی و نیروی ممدوح بزرگ شاعر در «عادلی» اوست. «ملك و عقل و شرع را فرمانبردار» و «زیر كلك وخاتم «قزلشاه» میخواهد ببیند.

تا درت بینم بدیگر جای نفرستم ثنا
کز درت دعوتگه روح مطهّر ساختند
کودکی‌راسوی بستان‌خواندعم‌کودك چه گفت
گفت رو بستان ما پستان مادر ساختند...

***

عدل ورزا خسروا پیوند عمرت باد عدل
کزجهان عدلست وبس‌کو رامعمرساختند...
ملك و عقل وشرع زیر خاتم وكلك تو باد
کاین سه را ز اقبال این دو یاور ساختند

این گفته‌های شاعرچون‌ازته‌دل برخاسته بردل‌می نشیند. به‌ستایشگری مطلق وچشم‌بسته دراین‌گفته‌ها راه وجای نیست. چاپلوسی‌سیاسی‌بهراسمی ورسمی‌که باشد درنزد شخصیّت‌آزادهٔ این رادمرد بزرگ‌از «اوان‌کودکی»

از بیخ و بن مردود است. «یکچندی را که از بهر دو نان اسیر دو نان وشکسته دندان بود ودل بفسوس مردم داده بود» پیش از هر کس دیگر خود او آگاهانه بالعنت وانزجار تمام یادکرده وبقول خودش «ازکودکی چون زال پیر بوده» است . او همزمان وهمراه با این اندیشه‌ها وگفته‌ها ملاحظات ونتایج فلسفی و اخلاقی بس حادّی در حق «ظالمان عصر» دارد . «کاوه‌ام پتك زنم برسر دیو» را او گفته ، « از مصاف بولهب فعلان نپیچانم عنان » را او سروده . اومجاهدی فداکار واندیشمندی بس وارسته وآزادهٔ راه‌عدل‌وعدالت می‌باشد وازاین رو ازدل وجان شیفته ودلدادهٔ اخوت وفتوت - اخیگری - است .

نوشتهٔ شبلی نعمانی بهر معنی که باشد «وقایع نویسی» شاعر دراینگونه آثارش بیشتر ازسه جهت شایان دقت می‌باشد :

۱ـ ازلحاظ فکری ومعنوی - فلسفی واخلاقی .

۲ـ ازلحاظ تاریخی .

۳ـ ازدیدگاه وارزش شعر وشاعری وزیبائی .

خاقانی در اشعار و نوشته‌های خود از افراد ارشد خاندان اتابکیه ازایلدگز و جهان پهلوان و قزل‌ارسلان بحث‌کرده و با اینکه بعد از قتل قزل‌ارسلان چند سالی زیسته ازجانشینان وازهم چشم مغرور وخودخواه قزلشاه طغرل سوم سخنی بمیان نیاورده است . . .

اتابك ایلدگز مردی خود ساخته بود . از میان توده برخاسته ، ازغلامی به امیری رسیده، گرم وسرد روزگاروزندگی‌راچشیده بچگونگی مراد و نامرادی و محرومیّت وسروری و فرمانبری در تجربهٔ زندگی خود واقف بود و از این رو بنوشتهٔ ابن‌الاثیر و دیگران رادمردی بود شجاع وعادل وبتمام معنی مرد سیاست وصاحب عقل وکیاست ومردمدار وقاطع .

در بار عام بامظلومین هم صدا. قلب و نشست و برخاستش بامردم وسربازانش بود وجانب آنان را ازجان ودل مراعات وحمایت میکرد. داستان روی کار آمدن او بس دراز وشیرین و عبرت آمیز وافسانه مانند است. غلامی بود ازدشت قبچاق، غریب وبیکس وبعداز چندی یکی ازبزرگترین وپرکارترین مردان تاریخ. متأسفانه چهرهٔ بزرگ، اندیشه و کار و اعمال این مرد سیاستمدار وشجاع واندیشمند چنانکه شاید وباید مورد بررسی قرار نگرفته ودر بعضی ازمنابع تاریخی ازمقاصد عالیهٔ او درغلامی حکایاتی مندرجست. سلطان مسعود که درشناختن استعدادها استعداد ودستی داشت اورا برکشید. نوشتهٔ خواجه رشیدالدّین فضل‌الله درپیرامون اتابك ایلدگز و پسرانش از هرجهت شایان دقت است و در این جا سطوری چند نقل میشود: «اتابك ایلدگز بندهٔ خاص کمال‌الدین سیمرمی بود وزیر سلطان مسعود کمال‌الدین سیمرمی را ملحدان بکشتند. ایلدگز بخدمت سلطان مسعود افتاد وخدمت او شایسته میکرد ودر او آثار رشد بود وسلطان اورا بزرگ کرد و ولایت ارانیه باقطاع به او داد و بعداز وفات طغرل بن محمّد زن اورا که مادر ارسلان بود به‌او داد. او زن را با خود ببردع برد ارسلان راتربیت‌میکرد. اورا ازمادر ارسلان دو پسر شدند. اتابك نصرةالدّین جهان پهلوان محمّد و دیگر اتابك مظفرالدین قزل‌ارسلان عثمان و اتابکان آذربیجان فرزندان اتابك ابی‌بکر بن محمد جهان پهلوانند».

داستان روی کار آمدن و اتابکی ایلدگز بس دراز است او بسال ۵۴۰ در دربار سلطان مسعود بن محمّد بن ملکشاه مردی بانفوذ بود و بنا بنوشتهٔ راوندی «عبدالرحمن میخواست که بجانب گنجه و ارّان رود ازسلطان درخواست تاشمس‌الدین اتابك ایلدگز را و خاصبك وبهاءالدین قیصر را با او بفرستد که از ایشان ایمن نبود که در حضرت باشند».

پس از وفات سلطان مسعود ملکشاه بیاری امرای آذربایجان بخصوص اتابك ایلدگز و اتابك ارسلان ابه و دیگران روی کار آمد . . . در نتیجهٔ حوادث بعدی امرای آذربایجان مدتی ازسلطان محمّدبن محمود ناایمن وازقتل خاص‌بك پلنگری ناراضی بودند : «ودرآن وقت‌که سلطان مسعود ازدنیابرفت وملکشاه‌بپادشاهی بنشست‌سلیمانشاه‌که هفت‌سال‌ازدست برادر بقلعهٔ فرزین محبوس‌شده‌بود بتدبیرکوتوال قلعه امین‌الدین مختص ازقلعه بزیر آمد وبه آذربیجان رفت وامرای اطراف را بدست‌آورد. چون‌اتابك ایلدگز وارسلان ابه . . . چون سلطان محمّد خاصبك را برداشت سلطان سلیمن باآن لشکرروی بهمدان نهاد... سلیمان بالشکری‌گران‌بدرهمدان رسید وکوه وصحرا ازلشکر بپوشید . . . مملکت سلیمان عظمتی یافت...»

درنتیجهٔ حوادث بعدی پس‌ازاینکه سلیمان‌ازبی‌ثباتی‌خودموفقیت را ازدست داده و از رشید جامه‌دار والی اصفهان ناامید شد روی به بغداد نهاد . «بعد از مدتی خلیفه‌المقتفی بامرالله اورا تربیت‌کرد وبرگ بساخت وبسلطنت نامزدکرد و ازبغداد بجانب آذربایجان رفت واز در خیمهٔ اتابك ایلدگز بازشدوآقسنقرپیروزکوهی ازاینانج متوحّش‌شده بود هم باایشان بود اتابك را ضرورت افتاد معاونت کردن . . . لشکری بسیار انبوه شد . چون خبر به سلطان محمّد رسید از در همدان با لشکری روی بدیشان نهاد واینانج در خدمت بود بکنار ارس مصاف دادند . . . سلیمان بموصل افتاد و اتابك ازکرده عذرها خواست . سلطان محمّد اورا استمالت‌کرد و بنواخت تا پسر را اتابك پهلوان در خدمت سلطان بعراق فرستاد وسلطان چون ازآذربیجان ایمن شد درآخر سنهٔ خمسین وخمس‌مایة روی ببغداد نهاد و بقصر قضاعة بمدت یکماه توقّف‌کرد چه موفّق‌گردباز و قول‌کرده بودکه زین‌الدین علی‌کوچك را ازموصل بمدد آورد وبعداز آن بناحیت

بت وراذان درآمد وجایی‌خاص یافتند برآب دجله بگذشتند وزین‌الدین علی بالشکر آراسته وانبوه برسیدوبدر بغدادآمدند . . .کار برشهر تنگ بود یکمن بار در شهر نمی‌شایست بردن ناگاه خبر رسید که ملکشاه با اتابك ایلدگز بدر همدان فرود آمد واین‌خبر زودتر درشهر بود. چه‌این کار باستدعای ایشان بوده بود . لشکراز جهت نان وخان و مان ده‌گان و بیستگان درگریختن آمدند . . . » .

راوندی‌پس‌ازشرح‌این‌حوادث‌می‌نویسد:«وچون‌سلطان‌به‌پنج‌منزلی همدان رسید اتابك بازگردید. ملکشاه تنها بماند بخوزستان راند وسلطان بکوشك همدان فرودآمد سعی ضایع ورنج حاصل وخزانه‌تهی، بعدازآن نهضتی نکرد . . . افتان وخیزان می‌بود . . . بعداز وفات سلطان محمّدبن محمود امرای‌بزرگ‌که‌بدرگاه‌حاضر بودند مصلحت‌دیدندکه‌کس‌بخواندن سلطان سلیمان بموصل برود . . . اتابك قطب‌الدین مودود اورا با ابهتی و سازی تمام‌گسیل‌کرد . . . سلطان سلیمن دوازدهم ربیع‌الاول سنهٔ خمس و خمسین‌وخمس‌مایة بدارالملك همدان رسید . . . وامرا از جهت استمالت جانب اتابك ملك ارسلان راکه پیش او بود ولی عهد کردند و به خطبه و سکه نام او درآوردند» .

رشیدالدین ضمن بحث از این حوادث می‌نویسد : «و چون اتابك ایلدگز رکن معظّم‌ترین درتأسیس ملك ودولت وپادشاهی بود، واین‌بنیاد بی‌مشورت او نهاده بودند ، قرار برآن افتاد که خطبهٔ سلیمان شاه مردّف باشد بولایت عهدی ملك ارسلان تا تألیف جانب اتابکی اندر آن امر و تعطیف رای او حاصل باشد» . . . « گرد بازو به سبب اختلافی که با امرا و وحشتی‌که داشت‌کس به اتابك ایلدگز فرستاد و اورا برآمدن و آوردن

ملك‌ارسلان تحریص کرد. تا سلطان سلیمان خبر شد که امرا ازو متوحش‌اند و ارسلان را خوانده‌اند، کس فرستاد که اگر چنانك مرا نمی‌خواهید از من بشما رنجی نرسید بگذارید تا چندان اهبت و برگ که از موصل آورده‌ام برگیرم و بروم باقی حکم شماراست . . . تا اتابك ایلدگز و سلطان ارسلان بیامد درآخر رمضان سنه خمس و خمسین و خمس مایة و سلطان ارسلان برتخت نشست . . . باروی کار آمدن سلطان ارسلان سلجوقی ورق تازه‌ای درزندگی سیاسی خاندان اتابکان آذربایجان باز میشود . . .

از اینگونه نوشته‌های تاریخ‌نویسان باین نتیجه می‌رسیم که اتابك ایلدگز پیش از اینکه بمقام شامخ اتابك اعظمی برسد و حاکمیّت را در عراق عرب و عراق عجم هم عملا بدست گیرد بیش از شانزده سال تمام مصدر امور مهم سیاسی بوده و بی‌رأی و تصمیم او در خلافت بغداد ودولت سلجوقیان عراق هم امری قوام و دوام نداشته و دربار سلجوقیان عراق و خلافت بغداد بخواستهای قوای سیاسی در آذربایجان خواهی نخواهی گردن می‌نهاد واین قوه وارادهٔ سیاسی بهردو نیروی متقابل مناسبت دقیق و حساب شده‌ای داشته است .

تا روی‌کارآمدن ارسلانشاه واتابك اعظم‌شدن ایلدگز درنوشته‌های خاقانی به اسم اتابك شمس الدین ایلدگز و فعالیّت‌های وسیع سیاسی او صریحاً اشاره‌ای نشده و او درضمن بعضی ازآثارش بطرز ایهام آمیز و جسته وگریخته باین حوادث اشاراتی دارد . تا روی کارآمدن ارسلانشاه و اتابك اعظم شدن ایلدگز رغبت خاقانی خواهی‌نخواهی در جهت مخالف خواستهای ایلدگز دور میزد وشایدموقع‌گیری شاعردربارهٔ بعضی ازمسائل سیاسی با موقعیت جغرافیائی شروان و موقع گیری دولت خاقانیّه شروان

بستگی داشته، زیراکه او دراین سالها دبیر مخصوص خاقان اکبر منوچهر خاقان شروان بود وبه اساس سیاست داخلی وخارجی شروانشاهان بستگی وآگاهی همه جانبه داشت ویکی ازمبتکران فعال آن سیاست بود .

خاقانی بخانوادهٔ طغان یورکهای آغاچریان خلخال ازسنین جوانی خیلی نزدیك بود . او دریکی ازاشعارش که بی گمان درجوانی نوشته راجع بکشته شدن عبدالرحمن طغان یورك حاجب خاص و اتابك پسر سلطان مسعود بدست شومله ترکمان که او هم چون ایلدگز یکی از سه سرکردهٔ همراز سلطان مسعود درمسئلهٔ تشکیل قتل عبدالرحمن بود : («امرائی که با عبدالرحمن رفته بودند همه بندگان یکدل و جان سپار و از سگالش عبدالرحمن وبوزابه آگاه وبسلطان گفته که هرگاه که دست یابیم بردشمن ملك ابقا نکنیم » .) آگاهی دقیقی بدست میدهد . درمنابع تاریخی ماه و روز قتل عبدالرحمن بروشنی معلوم نیست . آنچه از نوشتهٔ رشیدالدین وراوندی برمی آید این است که این حادثه پیش از عید فطر سال ۵۴۰ در ماه رمضان اتفاق افتاده: «وچون خبر قتل او به بغداد عباس بشنود، باخلیفه مقتفی مقرّرکردکه روز عیدچون سلطان بصحرا بنماز آید اورا بگیرند». نوشتهٔ خاقانی این تاریخ را بوضوح تمام بدست میدهد :

هم‌شوله بودکوپس شوال زخم زد   بر تارك مبارك پورطغانیرك

راوندی دراین باره بطور گذرا بحث کرده و نوشته‌است: «تایك چند خبر به بغداد رسیدکه عبدالرحمن را بر آن‌سوی گنجه که لشکر بشمکور می‌فرستاد بکشتند» . نوشتهٔ رشیدالدین فضل‌الله مکمل‌تر است : « و چون بگنجه رسیدند بتاختن کرج اتفاق کردند. . . بحدود شمکور وقلعهٔ آسمان بین رفتند درآن میان فرصت یافتند وعبدالرحمن را بکشتند » .

در «تحفةالعراقین» هم خاقانی بی آنکه نام ایلدگز را بمیان آورد بمخالفین سلطان محمّدبن محمود تاخته و بعقیدهٔ بعضی‌ها در ابیات ذیل خاقانی تلویحاً ازشمس الدین ایلدگز وازمناسبات وعلائق سیاسی او باسلطان محمّد وازجنگ وشکست کنار رودخانهٔارس سخن بمیان آورده و نوشته است:

کرده است به تیغ هندوی زاد اقلیم عجم هدایت آباد
زان هندو شد عدو نگون سر چون هشت بحرف هندسی در
تا هندوی تو ز جمع اشرار گشته‌است‌چوزنگی آدمیخوار

در «تحفةالعراقین» شاعر ازدیدار خود ازمعسکر سلطان محمّدبن محمود وازمدح او گفتگو میکند:

جان‌کرده سبیل مدح سلطان رانده خطلایباع برجان . . .
آئی به پناهگاه عالم لشکرگه پادشاه اعظم . . .
پیشانی ملك یافت مقصود از داغ محمّدبن محمود . . .
چون یافتی اتصّال درگاه هجرت کنی از معسکر شاه
راه همدان بدیده پوئی هذا البلد الامینش گوئی

برای تصور عمومی ازجریان حوادث این دوران تکرار قسمتی از نوشته‌های راوندی بجای خواهد بود: «سلطان محمّد چون ازآذربیجان ایمن شد درآخر سنهٔ خمسین وخمس مایة روی ببغداد نهاد و بقصرقضاعة مدّت یکماه توقف کرد . . . » . اگر تنها به راوندی تکیه کنیم و تواریخ نوشته‌های اورا بی‌چون و چرا درست بدانیم در این حال دیدار شاعر از معسکر شاه مصادف با رمضان سال ۵۵۱ هجری قمری بوده و خاقانی پیش ازاین هم نمی‌توانست ازمعسکرشاه‌که بنابنوشتهٔ خاقانی درسر راه همدان وبقول تاریخ‌نویسها در پنج فرسخی آن شهر بود دیداری کند. چنانکه

دیدیم سلطان محمّد بسال ۵۵۰ در آذربایجان بود و در اوایل سال ۵۵۱ بغداد را محاصره کرده وبنابر نوشتهٔ عماد کاتب درصفر سال ۵۵۲ تا قافلهٔ حجاج ببغداد رسیده شهر در محاصره بوده است: «و فی صفر سنة ۵۵۲ وصلت قافلةالحج فوجدوادارالخلیفة محصورة». سلطان محمّد تاخبرالغار اتابك ایلدگزرا بسوی همدان شنیده باشتاب ودستپاچگی تمام وگریزان ومضطرب خود را بهمدان رسانید، : «وچون سلطان برپنج منزلی همدان رسید اتابك بازگردید وملکشاه تنهاماندو بخوزستان راند وسلطان بکوشك همدان فرود آمد . . . سعی ضایع ورنج حاصل وخزانه تهی، بعد از آن نهضتی نکرد و تا بذیالحجهٔ سال۵۵۴ درگذشت. از ضربهایسیاسیکه در خلال محاصرهٔ بغداد از اتابك خورده بود نتوانست خود را تا آخر عمر جمع وجور کند . . .

اگر تنها باین ارقامواخباروحوادث تکیهکنیم باید قبولداشتهباشیم که: خاقانی درعید فطر رمضان ۵۵۱ درمعسکر سلطان بحضور شاه سلجوقی محمّد بن محمود رسیده تا بذیالحجهٔ ۵۵۱ بزیارت خانهٔ کعبه و به شهر مکّه برسد چندی در عراق عرب وعراق عجم و در راه حجاز بوده است. درنوشتههای خاقانی ازمحاصرهٔ عملی بغداد خبری نیست.

درآن زمان ازشروان تا بمکّه وبالعکس «سه ماهه» راه بود:

سهماهه سفرهستچل ساله رنج   که از تیه موسی برون آمدیم

بودن خاقانی درآخر رمضان درمعسکر شاه ومدح گفتنش در حق سلطان محمّدبن محمود بمناسبت عید فطر ازکلیاتش معلومست. دراین ماهها سلطان محمّد باوضاع سیاسی عراق مسلّط بود وبنا بنوشتهٔ تاریخ‌نویسان دراین ماهها درعراق «امن و امان» وآسایش بوده و شاید سلطان

بعد از محاصرهٔ بغداد از روی احتیاجات حربی و کشوری بارها بمعسکر خود درهمدان برگشته وباز بجانب نیروهای متخاصم شتافته ودرتمام طول مدت محاصره حضور نداشته وتا شروع محاصرهٔ بغداد او ازسال۵۴۸هجری مشغول تدارکات لازم برای این اقدام بوده است . نوشتهٔ راوندی مدلّل این مدعّاست: «امیرالحاج مسعود بلال. . . سلطان راگفت ما را ازخداوند چیزی چاره نباشدکه اگر امیرالمؤمنین بنفس خویش نهضت کند امرا در مقابلهٔ او نایستند از این دو ملك که در تکریت‌اند یکی را رخصت باید داد تادرمقابلهٔ مهدخلیفه بدارند...» .چون‌خاقانی «تحفةالعراقین» رابعداز عودت ازسفر مکّه بسال۵۵۲ نوشته وزبدهٔ خاطرات زندگی را بقلم‌آورده از محاصرهٔ بغداد سخنی نگفته وازدشمنان سلطان در «جمع‌اشرار» سخن بمیان آورده است .

آنچه ازنوشتهٔ تاریخ‌نویسان برمیآید این‌است‌که درمحاصرهٔ بغداد نیروی‌های خلیفه و سلطان محمّد هریك دچار محظوراتی شده و قادر به اقدام قاطعی نبوده‌اند. درنیروهای خلیفه «سلطان را از اندرون عشوه‌ها می‌دادند قومی از امرای خلیفه که فلان روز فلان دروازه می‌گشائیم و بخدمت می‌آئیم» . ودر نیروهای سلطان «موفق‌گرد بازو را باپسران قیماز نقاری بود بدین سبب در جنگ تهاونی می‌رفت. . .» راوندی ضمن بحث ازعقب‌نشینی وگریز سلطان وپایان محاصرهٔ بغداد می‌نویسد : «ناگاه خبر رسیدکه ملکشاه بااتابك بدر همدان فرود آمد واین خبر زودتر در شهر بود چه این‌کار بااستدعای ایشان بوده بود لشکر ازجهت نان وخان ومان وبستگان درگریختن‌آمدند . . . واگرچه زشت برخاستنی‌بودلشکربغداد را چندان قوتی نبودکه براثر بیامدندی» . شرح وبررسی این حوادث‌آن

نتیجه ما را یکبار دیگر تأیید می‌کند که : نفوذ اتابك ایلدگز و قوای سیاسی درآذربایجان در دارالخلافهٔ بغداد وهمدان ازسالیان دراز شاخص وحل‌کننده بوده وکنکاش امرای عراق بااینانج راجع به برداشتن ملکشاه وسلطان سلیمان و سایر حوادث دلیل بارزی برصحت این مدعاست. این میرساند که در آن سالیان نیز قوهٔ قاطع سیاسی و استقامت دهندهٔ نیروها قوای سیاسی‌موجود درآذربایجان وریش‌سفیدآن اتابك ایلدگز بوده‌است.

خاقانی بمناسبت عید فطر قصیده‌ای بمطلع «مرغ شد اندر سماع رقص‌کنان صبحدم . . .» نوشته و به سلطان محمّد سلجوقی تقدیم داشته است. دراین‌قصیده خاقانی‌راجع بمحاصرهٔ بغداد ومناسبات سلطان محمّد بادارالخلافه وراجع بفعالیت سلطان سلیمان وملکشاه‌وشاید راجع به‌بردن ارسلان‌بن‌طغرل ازقلعهٔ تکریت بمحاصرهٔ دارالخلافه سربسته وایهام‌آمیز اشاراتی دارد. بااینکه او دراین شعر اسمی ازایلدگز نمی‌برد پیداست‌که اتابك درتمام این حوادث دستی فعّال و حکمی قاطع داشته و با استعداد سیاسی عجیبی ازاختلافات وضدیّت‌های نیروهای موجود سیاسی باچابکی و چیره‌دستی تمام به نفع مقاصد خود استفاده‌کرده است. خاقانی دراین قصیده ازمناسبات خود باسلطان محمّد نیز بحث کرده ومسئلهٔ استخلاص خراسان‌راطرح‌می‌کند. دراشعاری‌که چندی بعددرحق‌سلطان محمّدنوشته مسئلهٔ‌ابخازوخراسان‌رامتمادیاً پیش‌می‌کشد. بی‌گمان‌این‌خواستهای سیاسی شاعر ناشی از منافع سیاست خارجی دولت شروانشاهان و اتابکان بود. با اجرای این خواستها خطر نیروهای سلطان محمّد بسرحدّات دولت اتابکیه ودیگران بخودی خود منتفی میشد. مشابه این خواست وسیاست را چند قرن‌بعدسرپرستان دولت‌عثمانیه به‌صفویان وسردستگان جلالی‌ها

راجع بغزوات درهندوستان تکلیف می‌کردند . . .

۱ . در طلبت کار من خام شد ازدست هجر

چون سگ پاسوخته دربدرم لاجرم ...

خلق دو قـولی شدنـد بهرشب عید را

بر دوگروهی خلق ماه نو آمد حکم...

عم پدریها نمود در حق مختار حق

کردهٔ مختار بین در حق فرزند عم...

ملك‌خراسان‌تراست درکف اغیار غصب

موسی ملکت تویی گرگ شبان غنم

غبن بود گنج عرش خازن او اهرمن

ظلم بود صدر شرع حاکم او بوالحکم

آخُر خر کس نکرد روضهٔ دار السلام

کس جل‌سگ‌هم‌نساخت‌خلعت‌بیت‌الحرم

۲ . ایران وترك رسمی ، ابخاز و روم ذمّی

ذمی هزار بقعه ، رسمی هزار لشکر ...

خاقانی‌درقصیده‌ای‌که‌بر دیف«اصفهان» بسال۵۷۳ بعداز وفات‌اتابك اعظم ایلدگز نوشته در ضمن بحث از ملاقات خود با جمال‌الدین موصلی بسال ۵۵۱ درموصل و یاد احسان و ایادی او در حق شاعر بمناسبات خود با اتابك ایلدگز نیز اشاراتی دارد . از این جا معلوم میشودکه خاقانی در سال ۵۵۱ تا بخدمت جمال‌الدین موصلی رسیده براهنمائی و دلالت او با زین‌الدین علی سیاستمدار و سرکردهٔ مشهورکه در تواریخ به علی کوچك ویا به علی‌اصغر مشهور است و در محاصرهٔ بغداد بخواهش‌گردباز و طرف

سلطان محمّد را گرفته بود وبا اتابك اکبر و با سلطان سلیمان‌که پس از شکست سال ۵۵۰ درکنار رود ارس درموصل بود ملاقات کرده و بنا بقول جمال‌الدین «ثنای‌صفاهان» را به پیش اتابك اعظم‌وبه‌زین‌الدین علی‌اصغر ره‌آورد برده و خاقانی را حضوراً در پیش سلطان سلیمان ستوده است.
تا بحال مقصد شاعر از «علی اصغر» معلوم نبودکه کیست و ما در این جا برای نخستین بار محتوی قول شاعر را بازگو کردیم.

در دیوان خاقانی شروانی، چاپ آقای دکتر ضیاالدین سجادی، قصیده‌ایست بسرلوحه مدح سیف‌الدین فرمانفرمای شماخی و ابوالمظفر شروانشاه و بردیف «نماید». هویّت سیف‌الدین در دست‌نویس‌های‌معتبر دیوان خاقانی باشکال مختلف آمده است. دست‌نویس «دیوان خاقانی» نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس عنوان «در مدح سیف‌الدین صاحب موصل گوید» را دارد. در دست‌نویس کتابخانهٔ‌ملی پاریس سرلوحه‌ای بعنوان «در مدح ملك‌الملوك المغرب سیف‌الدین دارای دربند گوید» مندرجست. راجع بهویّت سیف‌الدین اتابك منصور... ملاحظات مختلفی اظهار شده. استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در «سخن وسخنوران» می‌نویسد: «سیف‌الدین اتابك منصور حکمران شماخی نژاد و آغاز و انجام شهریاری وی پدید نیست و در بعضی ازنسخ (مقصود نسخ هند) دیوان خاقانی ابیاتی است‌که درآنها سیف‌الدین «سرآل بهرام وخاقان اکبر» خوانده میشود. اگر این بیت‌ها الحاقی نباشد او هم یکی از خاندان شروانشاهان خواهد بود».

این مسلّم است‌که سیف‌الدین اتابك منصوردرشروان‌فرمانفرمائی وبا سلجوقیان پیوند داشته. چه خاقانی‌اورا شاه شروان وافسرآل‌سلجوق میخواند ولی زمان حکومتش نامعلوم است. در «دیوان خاقانی» بیش از یك چامه بنام وی نیست. این قصیده دو ممدوح دارد. باسم اخستان و

اتابك نوشته شده وتکیهٔ اساسی روی شخصیت اخستان و کار و اندیشهٔ او می‌باشد و از سیف‌الدین اتابك نیز اسمی برده شده . استاد بدیع‌الزمان شاید ازروی تکیه به متن‌دیوان خاقانی‌چاپ هندوستان‌تمام شعر را بدون درنظرگرفتن مضمون متن آن‌که درچند جا ازاخستان وازفعالیت اوسخن بمیان آمده تمام قصیده را بـاسم اتابك گرفته عناوین « سر آل بهرام و خاقان اکبر» که مخصوص اخستان است ازنظر مؤلف مذکور بدور مانده وگویا سرلوحهٔ قصیده درمواردی مورد تغییرات وتحریفاتی واقع شده ودر متن قصیده ازحکمرانی و «فرمانفرمائی» اتابك درشروان وشماخی خبرو سخنی نیست . ازاتابك چون مهمان محترم اخستان خاقان عادل وباقدرت شروان سخن بمیان آمده است .

برتلس و ویلچه‌وسکی ودیگران راجع بهویّت ممدوح خاقانی و سرلوحهٔ قصیده و تاریخ تحریر آن ملاحظات نادرستی دارند . استاد احمدبیك آتش درمقاله‌ای‌که بعنوان «خاقانی‌شروانی» در «قاموس‌الاسلامی ترکی» چاپ‌کرده ازاین قصیده نیز بحث نموده وبعقیدهٔ ایشان‌اتابیك اعظم ایلدگز لقب سیف‌الدین را نیز داشته و این شعر باسم اتابك اعظم ایلدگز و اخستان نوشته شده . ملاحظات احمد بیك درست است . تاریخ تحریر وعلت سرودن این قصیده تا بحال چنانکه شاید و باید مورد بررسی قرار نگرفته وازگفته‌های خاقانی‌تاریخ تحریرآن را می‌توان دقیقاً معین‌نمود. شاعر در این قصیده «از زبان دیدنش از زبان خود» سخن بمیان آورده و این گونه ملاحظات : مدافعهٔ آزادی فکر واندیشه وگفتار وتکیه بیشتر برروی این حقوق بشری بیشتر ازپیش ویژهٔ سالهای ۵۶۵ تا ۵۷۱ زندگی شاعر است :

۱. رباب اززبانها بلادیده‌چون‌من بلابیند آن‌کو زباندان نماید
۲. لگـام فلك گیر تـا زیر رانت کبود استری‌داغ‌بران نماید

در این جا صحبت‌ازتابع بودن‌اخستان و «فرمانفرمائی»سیف‌الدین نیست . چنانکه از متن قصیده برمیآید سیف‌الدین اتابك «سرخسروان افسرآل سلجق» بدیدار اخستان‌برای دید وبازدید سیاسی بشماخی‌آمده است. سیف اگر «سرخسروان» «سپه‌داراسلام وسائس‌تر ازآل‌سامان است» اخستان «شهنشاه اسلام تاج‌سرآل‌سامان، سرآل‌بهرام وجهاندار» می‌باشد. اخستان خاقان‌کبیر شروان دارای ارتش‌منظم ومجهز وصاحب خواستهای مستقل سیاسی ودولتی‌است. عنوان قصیده بامضمون‌آن جور درنمی‌آید .

سیف‌الدین ،

سر خسروان افسر آل سلجق که سائس‌تر ازآل‌سامان‌نماید...
شهنشاه اسلام خاقـان اکبـر که تـاج سر آل سامـان نماید
سپه دار اسلام منصور اتـابك که‌کمتر غلامش قدر خان نماید

اخستان ، در تمام قصیده حکمداری است توانا و مستقل . آنچه شاعر می‌گوید فی‌البداهه و از واقعیات است . او از قدرت حربی وسیاسی شروان و از فرهنگ قدیم و پیشرفتهٔ آن گفتگو دارد و از جان و دل وآگاهانه مدافع منافع دولت خاقانیهٔ شروانشاهان است . مطالب سیاسی را در موارد مقتضی سربسته و با ایهام‌تمام مطرح‌کردن یکی ازویژگیهای سخن شاعربوده و نیروهای سیاسی معارض را بنحو غیرمحسوس‌باهم روبرو کردن و ازآن به‌نفع دولت شروان بهره‌برداری نمودن یکی‌ازخصوصیات دیرینهٔ سیاست خارجی شروانشاهان می‌باشد :

سر آل بهرام کـز بهر تیغش سر تیغ بهـرام افسان نماید

سکندر جهادی خضر اجتهادی — که خاك درش آب حیوان نماید
جهاندار شاه اخستان کز طبیعت — کیومرث طهمورث امکان نماید...
فلك بـر در او چو چوب در او — سگی حلقه در گوش فرمان نماید...
در ایوان شاهـی در دولتش را — فلك حلقه وماه سندان نماید...
ز گلشکر لفظ و تفـاح خلقش — شماخی نظیر صفـاهـان نماید

شاعر از عدوی اخستان سخن بمیان آورده :

۱ـ تن قلعه‌ها پیش پولاد تیغش — چو قلعی حل‌کرده ارزان نماید...
۲ـ مزوریزد خنجر گوشت‌خوارش — عدو را کـه بیمـار عصیان نماید
خیالی که بندد عدو را عجب نی — کـه سرسام سوداش بحران نماید

و این پس از حوادث سال ۵۷۰ می‌باشد :

تف تیغ هنـدیش هندوستـانی — علی‌الروس در روس والان نماید

اخستان سالهاست که برمسند شاهی تکیه زده و با نیروی داخلی شروان مخالفینش را از میان برداشته :

ازآنگه که بالغ شد اقبالش او را — عروس ظفـر در شبستان نماید

تکیه بیشتر در روی‌آباد شدن شماخی، تکیه برروی قدرت نظامی وکشوری اخستان در اشعاری که شاعر در اواخر ده سالهٔ اول حکمرانی اخستان نوشته بیشتر به چشم می‌خورد. در این سالیـان سالها از « توبهٔ شاعر » گذشته است :

چو آبستنان عـدهٔ روز بس کن — درآر آنچه معیار مردان نماید

شعر و شاعری او در پختگی و تکامل بحد اعلا رسیده و در طرز نگارش او و در اندیشهٔ بدیعی و فکری او تکامل کیفی همه جانبه بچشم میخورد و خود او پیش از هرکس دیگر براین موفقیت متوجه میباشد :

مرا بین که آیات ابیات مدحش — نه تعویذ جان حرز ایمان نماید
بدیهه همی بارم ازخاطر این در — کزو سمعها بحر عمان نماید ...
بلی نخل خرمـای مریم بخندد — بر آن نخل مومن‌که علان‌نماید

چنـانکه از نوشتهٔ خاقـانی برمی‌آید اخستان و دولت خاقـانیهٔ شروانشاهـان در اوان تحریر این قصیده از هرجهت بـراوضاع داخلی و خـارجی مملکت تسلّـط داشتـه و در منطقه دارای حرمت و صاحب نفوذ کامل سیاسی بوده است . بی‌شك این حـال و احوال بماههـای پس از فتح ۵۷۰ بیشتر صدق می‌کند . از این جا می‌توان گفت که این قصیده پس‌از فتح نیروهای اخستان بسال ۵۷۰ هجری وپیش‌از جنـگ نیروهای اتابکیه با ابخاز بسال ۵۷۱ نوشته شده زیراکه اتابك پس‌از فتح ابخاز فرصت‌آن را نداشت که بشروان بیاید . بعداز فتح ابخاز زنش مرده و خود سی روز بعداز وفات زنش زیسته واگرآمدنش بشروان بعداز این جنـگ بود لابد درشعر خاقانی اشاره‌ای بدان میرفت. چنانکه میدانیم اخستان چندی‌بعد از فتح ۵۷۰ برای تمشیت‌کارهای دولتی ابخاز از راه شـکی باابخاز شتافته و بعد از تمشیت امور جمهور شروان برگشته و ما درمقالهٔ ویژه‌ای برای نخستین بار ازاین حوادث به تفصیل سخن‌گفته‌ایم. دراین جا صحبت‌شاعر از «عدوی اخستان» است .

شاید ایلدگز پیش‌از جنـگ باابخازبرای تهیهٔ شرائط مساعدبرای جنـگ باابخاز بشروان آمده وخاقانی درپذیرائی دولتی‌که بافتخار اتابك درحضور خاقان شروان برپا بوده شرکت داشته وبداهتاً این‌شعررا سروده ومقصد از اتـابك اعظم بغیراز ایلدگزکس دیـگری نمی‌تواند بـاشد . زیرا خاقانی دراواخر سال ۵۷۱ شروان را ترك کرده ودر دوران اتابکی پسران

ایلدگز بشروان باز نگشته است. دراین قصیده قدرت ادبی ومهارت وحاضر جوابی سیاسی شاعر بوضوح تمام بچشم میخورد.

روابط سیاسی و دوستی خاقانی با جهان پهلوان پسر مدبر و ارشد ایلدگز تا بحال چنانکه شاید و باید مورد بررسی قرار نگرفته و برای بررسی آن اسناد و مدارك لازم و کافی نیز در دست نبود. در دیوان خاقانی قطعه‌ایست بردیف « اوست » واین شعر را خاقانی به جهان پهلوان نوشته ودرآن از روابط دیرین دوستی شاعر باجهان پهلوان مطالبی بدست میدهد. شادروان احمد بیك آتش دانشمند شهیر ترك درمقدمه‌ای‌که بعنوان «یك نسخهٔ دست‌نویس تازه ازمنشآت خاقانی» در نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسان منعقده درتهران ایراد نمودند در ضمن بحث از مدلول و مضمون نامه‌های نو یافتهٔ خاقانی شروانی‌از نامه‌ای‌که شاعر به جهان پهلوان نوشته ودرکتابخانهٔ سلیمانیهٔ استانبول بخش‌شهیدعلی‌پاشا بشمارهٔ۲۷۹۶ نگهداری میشود سخن بمیان‌آورده می‌نویسند: « برگ ب۸۵ـ آ۸۶ نامه‌ایست که خطاب به جهان پهلوان نوشته شده‌است. این‌شخص‌ازاتابکان‌آذربایجانست ودرسالهای ۵۶۸ ـ ۵۸۲ هجری (۱۱۷۰ ـ ۱۱۸۶) حکمران آذربایجان بوده است. خاقانی در این نامه میگوید که بختیار نامی را که یکی از شاگردان خود اوست فرستاده است. از جهان پهلوان خواهش می‌کند که بوزیر خودعزالدین امر نماید تاقرض بختیار را ازلطف‌الدین شهرآشوب تحصیل‌کرده اورا نیز نزد خاقانی برگرداند». متن این نامه برای‌نخستین بار ازطرف آقای محمّد روشن ضمن «مجموعهٔ منشآت خاقانی» در تهران بچاپ رسیده ومیکروفیلم دست‌نویس آن بامساعدت قبلی مرحوم آتش و بدستیاری مدیر کتابخانهٔ سلیمانیه و جناب آقای بایرام‌اوغلی بدست این

جانب رسید و آقای محمّد روشن از راه لطف و مرحمت یك نسخه از «منشآت خاقانی» را ضمن نامهٔ محبت‌آمیز دانشمند محترم استاد پرویز خانلری برایم فرستادند. در نوشتن این مقال از متن «منشآت خاقانی» نسخهٔ کتابخانهٔ لالااسمعیل استفاده شد و متن ترتیبی آقای محمّد روشن نیز درمدّ نظر بود.

تاریخ تحریر این نامه دقیقاً معلوم نیست. چنانکه از متن آن برمیآید خاقانی سالها پیش ازتحریر نامه با جهان پهلوان روابط دوستانهٔ نزدیك‌داشته وجهان پهلوان ازهرجهت حمایه‌گری خود را ازشاعرمضایقه نمی‌نموده است: «خادم مخلص‌کی از زمین مذلت بآسمان عزت رسانیدهٔ آن حضرت است آستان معلّی را کی‌آسمان زمین‌او زیبدآسمان‌وار همه تن‌کمر شده بپرگار دهان و نقطهٔ دل چون پرگار بگاه نقطه نهادن زمین می‌بوسد وسلام وخدمت‌چندانك‌درجگر آسمان‌نگنجد وسدّهٔ زمین برنتابد علی‌التواتر می‌فرستد». نامه پس‌از سکونت شاعر در تبریز و در سالهای واپسین زندگی جهان پهلوان نوشته شده و در تحریر آن خاقانی نزدیك بشصت سال داشته ودارای حوزهٔ درس وتدریس بوده وشاید نامه از تبریز به همدان ونزدیك بسال ۵۸۰ هجری قمری نوشته شده است. چنانکه در مقدمهٔ احمد بیك آتش هم گفته میشود خاقانی یکی از شاگردان خود را که بختیار نام داشته «پیش بارگاه معلّی» فرستاده و بختیار بزبان حال از مکارم اخلاق جهان پهلوان التماس دارد که به صدر اجلّ عزالدین اشاره کندکه طلب شاگرد اورا ازلطیف‌الدین‌شهرآشوبی‌که او نیز ازبرآوردگان جهان‌پهلوانست‌گرفته و در حال وسائل‌عودت بختیار را بوطن فراهم‌آورد. درضمن سطور نامه بشاکر بودن خود ازآثار ایادی و احسان لسان جهان

پهلوان اشاره کرده میخواهد شاهد رعایت عدالت او دراین جا نیز باشد . طرز مراجعت خاقانی بمرد شاخصی چون جهان پهلوان حاکی از نفوذ شخصیت ممتاز شاعر در درگاه جهان پهلوانست . در سطور ذیل شاعر بسال عمر و مشغولیت وبچگونگی امرار معاشش نیز اشاراتی دارد : «اگر قضیّت نهال امنیّت نم و نمایی داشتی خود بجای این خدمت خادم بودی . پس چون این مرام ومراد کی سعادت عظمی و نور اعظم درآن مندرج است وقت را از دست بر نخاست و از پای بر نیامد باری اگر ستارهٔ عمر بر اوج روزبهی گذری داشتی وبیت الحیوة چون بیت المال از نقد سعود آسمانی صفر نبودی شایستی که صورت بخت هدهدی کردی وکبوتری نمودی ونامهٔ شوق آمیز خادم را ببارگاه معلا مجلس عالی رسانیدی پس چون خادم را صورت بخت یاری نداد اینك بخت یار نامی را که از شاگردان خادم باشد پیش بارگاه معلا فرستاد که تا باکورهٔ خدمت رساند» . «با کورهٔ خدمت» شاعر نامه و قطعه‌ایست که همراه و بدست شاگردش بخدمت جهان پهلوان فرستاده و متن آن در « دیوان خاقانی » مندرجست وما بجای خود از آن گفتگو خواهیم کرد . مضمون آن بامندرجات نامه هم آهنگ است وبی گمان قطعه ونامه در زمان وشرائط واحدی نوشته شده . هویّت عزالدین وزیر راکه خاقانی باعناوین بلندی چون «نظام الملك ممالك ایران» از آن سخن بمیان آورده می‌توان بیاری نوشته‌های شاعران دربار اتابکان ودیگر منابع تاریخی و ادبی معین نمود . این شخص مقام صدراعظمی را داشته و در این عصر شهر آشوب مشهوری است که قرآن را نیز تفسیر کرده وتاآنجا که بخاطرم هست مرحوم میرزا محمّد علی مدرس تبریزی در ریحانة الادب . . . از آن گفتگو کرده است . درقطعه‌ای که در ختام این نامه آمده احساسات و

علائق صمیمی و دوستانهٔ شاعر نسبت بدرگاه جهان‌پهلوان بخوبی‌منعکس می‌باشد :

ز زعفران رخ ظالمان کند گه عدل
حنوط جیفهٔ ظلمی‌که سر بریدهٔ اوست...
به پیشکاری مهرش همه تنم کمر است
بسان بند دواتی که پیش دیدهٔ اوست
ولی دل از (سر) سرسام غم بفرقت او
زبان سیاه‌تر از کلك سرکفیدهٔ اوست
چه گویم از صفت آرزو که قصهٔ حال
نگفته من بزبان از دلم شنیدهٔ اوست

خاقانی درموارد دیگر نیز از جهان پهلوان سخن بمیان آورده و چنانکه خواهیم دید از فحوای سخن شاعر برقرار بودن روابط دوستی و وداد وارسال ومرسول ازدیرگاه بخوبی محسوس ومشهود است . شاید بعد ازاین اسناد ومدارك دیگری کشف شود وبه بررسی و روشن شدن مسائل مربوط کمك کند .

در نامه‌ای‌که خاقانی بسال ۵۷۳ هجری قمری بعد از مراجعت از ری وبهبودی درتبریز بدو دامادش مشیدالدین‌وشهاب‌الدین نوشته‌اطلاعات مهمی دربارهٔ مسافرتش بری‌که مقصد خراسان داشت بدست داده و ما در نوشته‌ای که عنوان «خاقانی و آرزوی سفرخراسان» را دارد و در «نشریهٔ دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مشهد» چندی پیش چاپ شده ازآن بطور همه جانبه بحث‌کرده‌ایم. خاقانی ضمن‌گفتگو ازعلت ممانعت دوایردولتی ری از حرکت وی بطرف خراسان تمام‌موانع را مربوط «به‌مثال» ـ بحکم

اتابك اعظم میداند که بوالی ری فرستاده و در آن اکیداً رفتن خاقانی را بخراسان قدغن‌کرده بوده است. «وچون قافلهٔ حاج خراسان‌وماوراءالنهر بعد از مدت انتظار سپری شدن بجانب ری مراجعت کرد این غریب نیز بجانب خراسان شدن را اندیشه جزم وعزم درست گردانید و در وقت مثال معلا از حضرت پادشاه جهاندار و خسرو کیان گوهر کاسرالاکاسره قاحم القیاصره ملك‌الملوك الامم اتابك اعظم نصره‌الله و اظفره چون حکم اتی امرالله بوالی ری رسیدکی فلان را بخراسان شدن بهیچ حال جواز نیست وندانم‌کی چه تهمت بدین ضعیف» . خاقانی در قصیده‌ای‌که بعداز آگاهی بمضمون نامهٔ جهان پهلوان بردیف «نگذارند» نوشته علل ممانعت اتابك اعظم را بزبان شاعرانه برشتهٔ نظم کشیده است . مناسبات سیاسی موجود مابین خوارزم وخراسان وعراق دراین امر دخالت و تأثیر اساسی داشته تا سخن «به درفتنه زدن وراه‌عصیان‌گرفتن» شاعرکشیدوخاقانی‌این اتهامات را ردّ کرده ونوشته است که : من بخراسان سوی اخوان وپیران خراسان میروم وبا امیران‌آن کاری ندارم . شاید بعدازآگاهی یافتن‌بمدلول«مثال» اتابك شاعر نامه‌ای بدین مضمون بسلطان ـ بطغرل سوم نوشته و چندی منتظر «حکم زسلطان چه رسد» بوده است ...

ازنامه‌ای‌که بسال ۵۸۰ هجری قمری و چند سالی بعداز سفر ری زمانی‌که برای چهارمین بهار قصد سفرخراسان داشت ازتبریز بقطب‌الدین ابهری نوشته معلوم میشودکه در بین این سالیان (۵۷۴ ـ ۵۸۰) با اینکه بااعزاز واکرام تمام در رفاه و آسایش می‌زیسته با این همه دوایر سیاسی مربوطهٔ دولت اتابکان «مثل سایر شاخصین» فعالیت و علائق شاعر را بطور نامحسوس درمدّ نظر داشته واین ناشی ازمناسبات دولتی واوضاع سیاسی

آن سالها بوده ودرعین‌حال‌مبین انضباط وانتظام‌وآگاهی‌همه جانبهٔ‌دستگاه دولتی اتابکان می‌باشد که بفعالیت علمی ومدنی و دینی بعضی از «صدور» دور ونزدیك‌که دراصل‌جنبهٔ تخریبی‌وضدامنیت دولتی‌داشت اجازه وامکان نمیداد و این در دیدهٔ برخی‌ها که بهمه چیزازورای تعصبات محدود قومی نگاه می‌کنند بمثابهٔ «فشاروتضییق برافکارواعتقادات ورواج تعصبات دینی» جلوه‌کرده وتکیه برروی این‌ملاحظات‌که خود موضوع بحث جداگانه‌ای است ما را از مقصد اساسی دور می‌کند. در نامه به قطب‌الدین ابهری (نسخهٔ‌کتابخانهٔ‌لالااسمعیل) گفته‌میشود: «اگر درانفاذخدمات تهاونی رفت‌کهتر بانواع معذورست چه بساط مکاتبات و طریق مراسلات را بحضرت صدور شرح‌الله صدرهم منطوی ومسدود گردانیده است وانقباض نموده چه اگر وقتی بخدمت صدری اصدار خدمتی میرود نواب مواقف درگاه ملوك نصرهم‌الله وحاطهم برکهتر زبان اعتراض بوجوه دراز می‌کنند و جریمتی می‌نهند و می‌گوید (گویند) که اگر اعراض وتحاشی از مکاتبات با همه جوانب یکرنگست پس‌توفیق خدمت یافتی(یافتن) باجانبی وفروگذاشتن دیگر جوانب چه معنی دارد. اگر دراین باب ارسال قلم‌کرده شود همانا که طوامیر بیاض مسودهٔ این فصل باید».

در «دیوان خاقانی» دربخش «قصائدکوچك» شعری بردیف «است» آمده که مبین احساسات معنوی شاعر بدوران آخرین سالهای زندگی اتابك جهان پهلوان بوده وخاقانی دراین شعر بچند مسئلهٔ مهم اجتماعی وسیاسی‌تماس‌کرده وچندی ازنتایج‌اخلاقی‌وفلسفی‌خود رابیان داشته است. دراین جا روی یکی ازآنهاکه بامسئلهٔ مطروحه دراین مقال مربوط‌است تکیه خواهیم‌کرد. مخالفت ومناسبت شاعر در این شعر مربوط با نتایج

عمومی وفلسفی واجتماعی او از تجربیات زندگیش بوده و مربوط «بهمه آفاق» است :

بخت بدرنگ من امروز کم است	یارب این رنگ سواد از چه خم است
دلدل دل ز سر خندق غم	چون جهانم که بس افکنده سم است
بامن امروز فلك را بجفا	آشتی نیست همه اشتلم است
شد چو کشتی بکژی کار فلك	که عنانش محل پاردم است
دولت امروز زن و خادم راست	کاین امیر ری و آن شاه قم است
هرکه را نعمت ومال آمد و جاه	سفلگی رابعهم کلبهم است
تا به درگاه خدا داری روی	زرآلوده سگ حلقه دم است
باز چون بردر خلق افتد کار	زر برسفله خدای دوم است
این کرم جستن خاقانی چیست	که کرم در همه آفاق گم است

درابیات پنج وشش مندرجه در بالا خاقانی بیك مسئلهٔ اساسی که باامنیت سیاسی واقتصادی واستواری دولت اتابکان بسیار مربوط بود تماس کرده و چنانکه میدانیم جهان پهلوان در ادارهٔ امور دولتی با اینکه درایت و حساسیت ومراقبت کامل داشت وبقول راوندی «کارها را برأی وآهستگی کردی» در براه انداختن امور جمهور و درجابجا کردن افراد در مشاغل ومقامات دولتی بااینکه موفقیت‌های چشم‌گیروابتکارات پرثمر وجسورانه‌ای داشت با این همه در مورد حساسی با ناکامی بزرگی روبرو شد . نوشتهٔ راوندی دراین خصوص از جهاتی دارای اهمیت خاص می‌باشد . راوندی سالها بعداز خاقانی و بعداز زوال دولت سلجوقیان عراق و ضعف خاندان اتابکیه دست روی همین «سهو» جهان پهلوان که دراصل ناشی از شرائط اقتصادی وسیاسی ومدنی آن دور بود گذاشته می‌نویسد : «اتابك امرایی را که در درج سرکشی بودند باستمالت بدست آورد وبرأی رشیدبرداشت

و بندگان خویش را بجای ایشان بگماشت . شست هفتاد علم از بندگان خویش درمملکت نصب فرمود وهریکی را بشهری وناحیتی نامزد کرد . بامید آنك چون بندگان باشند فرزندان مرا ازخصمان امان دهند ، خود سرهای فرزندان در سر ایشان شد و همان بندگان ملك برفرزندان او و سلطان منغص‌کردند وحکم ایشان بسبب اقطاع‌داری از ولایت و شهرها زائل‌کردند وهربنده برطرفی فرمان روا شد و از اطراف نظر بیگانگان درملك افتاد ونتایج آن بعدازوفات اتابك ظاهرشد . . . وآن اتابك سعید ملکی معمور از مزاحم دور می‌دید نمی‌اندیشیدکه‌کار بدین‌رسد . آرایش مملکت درحال می‌جست ومی‌گفت درمآل همچنین بماند و بزن و فرزند پیوندی عظیم داشت وهردختری و پسری را میخواست‌که پادشاه و حاکم ممکن‌گرداند ، دختران را بملوك اطراف دادوپسران را آئین‌جهانداری می‌نهاد و اینانج خاتون که زن او بود برو حاکم بود فرزندان خود را میخواست‌که پادشاه کند» .

خود اتابك «سهو» خودرا پیش‌ازهرکس‌دیگردرك‌کرد وبی‌اندازه مکدر شد از شدت احساس در نزد محرمی بی‌اختیارگریه سر داد . امّا چاره نبود . «اصول‌اقطاع‌داری» همزمان بامرکزیّت سیاسی عدم مرکزیت شدیدی را نیز درپی‌داشت. درمنابع‌ادبی وتاریخی‌ازجمله‌در«لباب‌الالباب» عوفی از صحنهٔ رقت جهان پهلوان در احساس «سهوش» جسته و گریخته مطالبی مندرجست . . .

اعتراض شاعر دراین نیست‌که چرا زن و خادم را بکارهای حساس دولتی پیش‌کشیده‌اند . نارضایتی خاقانی در این است‌که چرا رسم و اصول مملکت‌داری بمعنی محتوی سیاسی آن‌که هرچیز را بایدازاول از نتایجش

سنجیدکنار گذاشته شده وکارها از روی حس خویشاوندی و خواجگی و غلامی رو براهست . البته در زمانی‌که راه یافتن تودهٔ مردم به دستگاه دولتی درنقل‌ها و داستانهای عامه باتصادف و با نشستن مرغ دولت بردوش نمایندهٔ مردم بستگی داشت راه یافتن غلامان و زنان در عمل بدستگاه دولتی واشتراك آنها در امور ولو عده‌شان انگشت شمار هم باشد در اصل ودرمآل‌کار پیشرفته‌ای بود . پیش‌کشیدن‌ها براساس‌چه مزیّت‌های معنوی واجتماعی و سیاسی بایستی باشد ؟ این سؤال فکر شاعر را از اول بیشتر بخود مشغول داشته است نه خواجه و یا غلام بودن . «سهو» خود جهان پهلوان ناشی ازبکار بستن رسوم و تجربیات دولتی درانتخاب برکشیدگان بود ونتایج «اصول اقطاعداری» به ارادهٔ او بستگی نداشت. اتابك‌پلنگری واتابك ایلدگز ودیگران ازبین‌این غلامان «وبرکشیدگان» برخاسته‌بودند وخدمات بس‌بزرگی‌درزندگی‌سیاسی‌مملکت دارند وباخدمات خود تحسین همگان رابرانگیخته‌اندوخودخاقانی‌ازدروگرپسری به‌مقام‌دبیری‌مخصوص خاقان شروان رسیده بود . «سیاست‌نامه» را بخاطر آوریم . درآن حکایاتی از البارسلان و ملکشاه راجع باصول برکشیدن مردمان بدستگاه دولتی ولزوم مراعات احتیاط سیاسی دراین امر نقل شده دولت سلجوقیان عراق واتابکان‌آذربایجان‌نیز به‌این عنعنات ورسوم‌اهمیّت میداده‌اند. سلجوقیان عراق در امور دولتی عنعنات و رسوم سیاسی ترکان و ایرانی را مراعات میکرده‌اند . خاقانی درقصیده‌ای‌که خطاب بسلطان‌محمّدبن محمودنوشته دراین باره می‌نویسد :

ایران وترك رسمی ، ابخاز و روم ذمی

ذمی هزار بقعه،رسمی هزار لشکر . . .

البته ایرادات خاقانی وراوندی بنوبهٔ خود یکی ازعلل‌ضعف بعدی دولت اتابکیه را دربرگرفته و بغیراز این علل اساسی تعیین کنندهٔ دیگر نیز هست که تکیه برروی آنها ما را ازمقصد اصلی دور می‌کند و اینکه بعضی‌ها یك طرفه وازروی‌اغراض نه‌از نتایج بررسی‌علمی، فهمیده یا نفهمیده‌و شاید ازروی «تعصبات بیجای و بسیارخشن»ودیگر جهات «از تسلط غلامان زردپوست . . .» سخن بمیان آورده وهرگونه ناکامی ونافرجامی گذشتگان خودی و بیگانه را بدون در نظر گرفتن علل اساسی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن بکار و کوشش «غلامان» بسته ، خدمات ذیقیمت سیاسی ، اقتصادی ومدنی‌وعلمی‌دولت سلجوقیان واتابکان‌وحکومت‌های دیگر ازاین قبیل‌را نادیده گرفته وبه فعالیت مثبت عاملین دولتی‌این‌دول‌وقعی‌نمی‌نهند و بمسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دانسته و ندانسته فقط از دیدگاه محدود وغیرعلمی «منافع تعصبی» می‌نگرند و اتهامات ناروائی در حق و شأن مردان ورادمردان معصوم گذشته بدون تمیز جهات خوب و بداعمال آنها روا می‌دارند بی‌شك راه نفاق را می‌پیمایند و به جای اتفاق نفاق را رواج می‌دهند ودرکسوت الفاظ نفاق را بجای وحدت قائم می‌کنند. زیان اینگونه نوشته‌ها و گفته‌ها بیشتر از سهوهای گذشتهٔ گذشتگان است که درتاریخ ازآنها محض عبرت ودرس‌آموزی سخن بمیان می‌آید . اگرتمام بدیها «از تسلط غلامان . . .» ناشی شده چرا پس‌از گذشتن چندین صد سال ازاین‌تسلط‌اتهامات ادعائی‌اینان درقسمت‌اخلاقیات‌خود را بقوت تمام بروز میدهند.آن گفتهٔ پر مغز مولانا جلال‌الدین رومی را در این جا تکرارکنیم :

ما برای وصل کردن آمدیم — نی برای فصل‌کردن آمدیم

پیش‌از اینکه نوشته‌های خاقانی‌را راجع بکار وکوشش قزل‌ارسلان ازنظر بگذرانیم ذکر مطالبی چند دراین جا خالی ازفایده نخواهد بود:

سطور ذیل محتوی سیاست اتابکان آذربایجان را در برمی‌گیرد:

پیش‌کشیدن عدل وعدالت وعادلی، تشکیل وتأمین نفوذ همه جانبهٔ دولت اتابکان آذربایجان در تمام آذربایجان و بسط این قدرت براساس حمایت سیاسی وعملی ازهمسایگان، بدست گرفتن قدرت سیاسی وحربی درعراق به منظور تأمین‌امنیت دولتی‌درآذربایجان دفع نفوذخلفای عباسی ازتمام مملکت،مراعات اصول‌مرکزیت‌وعدم‌مرکزیت‌دراصول‌مملکت‌داری.

اتابیك ایلدگز پس‌ازکوشش پی‌گیرسیاسی، پس‌از پانزده سال‌سعی وکوشش خستگی‌ناپذیر نهایت زمام اختیار امور سیاسی درعراق را تماماً بدست‌گرفت. باروی‌کارآمدن سلطان‌ارسلان‌سلجوقی‌که به‌نیروهای‌اتابکیه استظهار داشت نفوذسیاسی‌اتابکان‌آذربایجان‌ازهرجهت روز بروز درخاور نزدیك رو بتزاید گذاشت و تا بجائی رسیدکه طغرل‌بن‌ارسلان بسال۵۸۵ رباعی‌ذیل را باخط خود نوشته بقول راوندی «باتابك شهید و پادشاه‌کریم قزل‌ارسلان فرستاد» «بکوشك نو بدر همدان». دراین رباعی نفوذ سیاسی دولت اتابکان در دربار سلجوقیان عراق بوضوح تمام بچشم می‌خورد:

شاهان جهان و خسروان بندهٔ من در مشرق ومغرب همگان بندهٔ من
بااین‌همه‌ملك‌وپادشاهی‌که مراست من بندهٔ تو همه جهان بندهٔ من

دولت اتابکان باسعی تمام ومصرّانه بدفع نفوذ سیاسی‌خلفای عباسی درحوزهٔ اقتدار خود ساعی وکوشا بود. درامور خارجی در مواقع مقتضی از آن به نفع خود استفاده نیزکرده است. دولت اتابکیه از اول تشکیل سکان اموربغداد را بدست گرفته بود.این نوشتهٔ راوندی مبین‌این‌مدعاست:

«واین‌جنس‌که درین‌حال نواب دارالخلافه پیش‌گرفته‌اندکه امرای اطراف را عشوه‌ها می‌دهند وتشویش‌ممالك می‌جویند تاامن ولایت ایشان واظهار

حکم بر دیگران باشد دردولت اتابك محمّد مسلمشان نمی‌شد واتابك علی ملائن‌الناس می گفتی که امام را بخطبه و پیش نمازی که شاهان مجازی در حمایت آنند و بهترین کارها و معظمترین کردارهاست مشغول می باید بودن‌وپادشاهی باسلاطین‌مفوض‌داشتن وجهانداری بدین‌سلطان بگذاشتن».

مدافعهٔ حقوق همسایگان از متجاوزین یك نقطهٔ حساس و حساب شده درسیاست خارجی اتابکان بود. نوشتهٔ راوندی راجع بخستگی‌و وفات اتابك جهان پهلوان دلیل بارزی براین مدعاست : «و درشهور سنهٔ احدی وثمانین وخمس مایة صلاح‌الدین ازشام بدر موصل آمد وبوسیلت غزا که بدان مشهور ومذکور بود از اتابك استجازت‌کردکه در مملکت بگذرد و قلاع ملاحدهٔ مخاذیل لعنهم‌الله از در قزوین و بسطام و دامغان بردارد و بحصار بستاند وخراب کندوآن‌فاتحهٔ ملك‌عراق‌خواست‌کردن،اتابك‌آن‌رای بدید وازآن بیندیشید وبضرورت دفع آنرا نهضت فرمود وبااو مقابله‌کرد، و ازبسیاری تدبیر در دفع علت زحیر برو مستولی شد، چون صلاح‌الدین بازگشت آن رنج بروی دراز شد ، فرزندانش بری بودند برقلعهٔ طبرك که او معمورکرد رنجور پیش‌فرزندان‌آمد واطبای مملکت عراق جمع شدند وازمعالجت عاجزگشتند وآن پادشاه درگذشت» .

دولت اتابکان‌ازلحاظ موقعیّت جغرافیائی‌وسیاسی‌خود میل‌بیشتری «بمدافعهٔ فعّال» داشت . از این رو همسایگانش چون استناد گاهی باین دولت وبسرپرستان آن می‌نگریستند . و تا این «میل فعّال» از هرجهت باقی بود دولت‌های مجاور در مقابل حریفانشان بدولت اتابکیّه تقرّب می‌جستند . پس‌از قتل قزل‌ارسلان نظامی برتزلزل این میل و عزم تأسف می‌خورد ! دولت خاقانیهٔ شروانشاهان چون استنادگاهی بدولت اتابکان استظهار داشت وبرای نگهداشت حقوق حقهٔ سیاسی خود و تأمین موازنهٔ

فعّال و برتری سیاسی درمنطقه از این قوه استفادهٔ شایانی برده است . در اشعار خاقانی این نظر وخواست شروانشاهان بخوبی منعکس است و این جهت سیاست خارجی اتابکان بیش از کتب تاریخ در آثار شعرای خاندان اتابکیّه و شعرای معاصر آنان بانحای مختلف کم‌وبیش بچشم می‌خورد و بی‌یاری این آثار روشن کردن بسیاری ازحوادث منطقه‌مشکل بنظر میرسد...

بنا بنوشتهٔ شادروان استاد احمد بیك آتش درقاموس ترکی‌اسلامی چاپ استانبول « خاقانی بسال ۵۵۰ در سفر عراق بامیرانی تصادف کرده و آنها را مدح گفته ویکی ازاین مدیحه‌ها باسم قزل‌ارسلان است . در این قصیده بیتی است‌که صراحتاً تاریخ تحریر آن را که سال ۵۵۰ است‌حاوی می‌باشد » .

به نظر استاد بدیع‌الزمان فروزانفر «خاقانی از آغاز سپهسالاری وتابش بخت قزل‌ارسلان یعنی ازسنهٔ ۵۵۶ بدو پیوست» . ایشان درحاشیهٔ «سخن وسخنوران» برای اثبات گفتهٔ خودشان به‌بیتی‌ازقصیده‌ای که‌ردیف «بینم» را دارد استناد می‌کنند و بعقیدهٔ ایشان بیت ذیل نمایان‌گر تاریخ تحریر این قصیده می‌باشد :

کانـدر سنهٔ ثون اختر سعد   از طـالـع کامـران ببینـم

مؤلف مذکور در حاشیهٔ همان کتاب می‌نویسند : «سنهٔ ثون یعنی سال ۵۵۶که بعداز این ازقران‌کواکب ومدح قزل‌ارسلان سخن‌می‌گوید». محققین آثار شاعر درباب سال تحریر این قصیده ملاحظات مختلفی‌دارند و از این میـان نوشتهٔ مرحوم ویـل چهوسکی (با اینکه‌اقتباس از نوشتهٔ چایکین است) صحیح می‌نماید و گفتهٔ ایشان نیز با نارسائی‌هائی همراه است.خاقانی تاریخ‌تحریراین‌قصیده‌را دردوبیت متعاقب بدوشکل بیان‌نموده:

کاندر سنهٔ ثنوك اختر سعد در طالع کامران بینم
شش سال دگر قران انجم در آذر و مهرگان بینم

متن بیت نخستین دردست نویس‌ها و نسخ چاپی اشعار خاقانی باشکال مختلف آمده وکلمه «ثنوك» بشکل «ثنو» و «نون» که هردو برابر ۵۵۶ است دیده میشود . دربیت دومین شاعر صریحاً می نویسدکه این قصیده را شش سال «بطوفان آب و باد» مانده یعنی بسال ۵۸۲ شش سال مانده بسال ۵۷۶ سروده است .

بدیع‌الزمان فروزانفر اشارهٔ صریح شاعر را در بیت دوم در نظر نگرفته وچون در دست نویس مورد استفاده ایشان بجای «ثنوك» «ثون» بوده ازاین رو درتعیین تاریخ تحریر این قصیده به نتیجهٔ نادرستی رسیده‌اند. این فکر ایشان که: «خاقانی از آغازسپهسالاری وتابش اختر بخت قزل ارسلان بدو پیوسته» درست است . ولی ادعای ایشان دایر براینکه « قصیده بسال ۵۵۶ نوشته شده» و « این قصیده مبین ایجاد این روابط بسال ۵۵۶» است با واقعیات وفق نمیدهد . ویل‌چه‌وسکی فکر چایکین را درست میداند . او نیز مثل چایکین سال تحریر قصیده را ۵۷۶ تعیین می‌کند . ولی در اصلاح قیاسی متن بیت دوم ودرتعیین تحریفی‌که برمتن آن راه یافته فکر نادرستی هم دارد . او برای ایجاد هم‌آهنگی ورفع ضدّیتی‌که درمتن این دو بیت راجع بتاریخ تحریر قصیده بچشم میخورد بحساب ابجد مراجعه کرده بجای « ثنون » « ثنوك » را گذاشته که برابر با رقم ۵۷۶ می‌باشد : ۵۷۶ = ۲۰ك + ۶ و + ۵۰ ن + ۵۰۰ ث و اصلاح ایشان ازروی‌مقایسه انجام گرفته است . ولی او این اصلاح را به متن دیوان اشعار خاقانی‌که بشمارهٔ ۱۴۲۴: س‌صحیفهٔ ۵۷۰ب درکتابخانهٔ دست نویس‌های شرقی لنین‌گراد

نگهداری میشود مربوط می‌کند. در این نسخه ماده تاریخ دربیت نخستین معادل «ثنو» است که برابر با ۵۵۶ میشود ویلچه وسکی درخواندن متن شعر الف کلمهٔ «اختر» راکه بعداز «ثنو»آمده (چون‌الف ازپائین براساس رسم‌الخط متداول قرون گذشته کمی شکستگی دارد) بسهو «ک» خوانده است. خود خاقانی درضمن یکی از قصائد به تحریر الف درخط متداول بدین منوال اشاره‌ای‌صریح بطرزی‌بدیع دارد. شاید در اصل«ثنوك» بوده قرارگرفتن‌کاف والف ازپائین شکسته دریکجا کاتبی را دچار شبهه‌کرده و اوکاف «ثنوك» را زاید دانسته وکلمه را«ثنو» نوشته و ویلچه وسکی‌الف ازپائین شکستهٔ «اختر» را کاف خوانده وافتادگی‌کاف ثنوك را از نظر دور داشته است.

خاقانی‌قصیده‌ای‌بردیف «آفتاب» دارد وخودآن‌را قصیدهٔ «آفتابی» نامیده و آقای دکتر ضیاءالدین سجّادی در نوشتهٔ ویژه‌ای ضمن بحث از قصائد شاعرانی‌که قصیده‌ای بدین ردیف سروده‌اند از خاقانی نیز سخن بمیان آورده و بنا بنوشتهٔ استاد علی عبدالرسولی « متن ناقص این‌قصیده دردست است » و ایشان متن آنرا که سرلوحه‌ای بعنوان « در مدح قزل ارسلان فرمانفرمای آذربایجان » دارد از تذکرهٔ تقی‌الدین گرفته‌اند. مضمون شعر باسرلوحه‌اش‌هم‌آهنگ می‌باشد. شاعر به ندیدن روی ممدوح اشاره میکند وآرزوی رسیدن بخدمتش را دارد:

در آرزوی روی تو هرصبحدم چو من

رخسار زرد خیزد از بستر آفتاب

قزل ارسلان «شهنشاه ملوك» است وسکه وخطبه دارد. شاعر بیش ازهرچیز «عدل، لطف، روش، همت، مردی، رأی روشن، ضمیر وخلق»

او و«کان لطف وعنصر مردی» اورا میستاید. خاك در ممدوح را «قبلهٔ آمال» میداند . «مرد وزن از عدل و رأی ممدوح» درآسایشند . از این رو «شاه شهید» (نظامی) «کعبهٔ آمال» اوست :

ای کان لطف و عنصر مردی نپرورید
درصد هزارکان چو تو یك گوهر آفتاب
خاك در تو قبلهٔ آمال و اندر او
خلقی نهاده روی چو حربا در آفتاب
خلق تو بهره داد بمرد و زن آنچنان
کز روشنی نصیب بخشك وتر آفتاب...

بحث ازبکری استعداد وتازگی سخن و نمایاندن استعداد شاعری بیشتر مخصوص سالیان ۵۴۰ ـ ۵۶۰ خلاقهٔ شاعر می باشد :

این شعرآفتابی بکرش نگرکه داد ازمهرسینه شیرش چومن مادرآفتاب

این شعر پس ازتحریر «تحفةالعراقین»، بعدازسال۵۵۲ وبروزگاری که عهدکرده بودبغیراز«ملك ملائك آئین»کسی رامدحی نگوید نوشته شده است:

بسیار کرده دفتر خوبی مطالعه جزروی تو نیافته سردفتر آفتاب

با اینکه شاعرممدوحش را «سردفتر» شعرش میداند ولی دیرگاهی نیست که باو نزدیك شده است :

گریابد ازتو تربیتی کان خاطرش خنددزقدرگوهر نظمش بر آفتاب

ازلحن سخنش نیز بخوبی روشن است که شاعر به شخصیت واعمال ممدوح علاقه بهم رسانیده میخواهد باونزدیك شودگویا این نخستین شعری است که خاقانی بدرگاه «فرمانفرمای آذربایجان» فرستاده است .

خاقانی درقطعه‌ای که بردیف «کند» درمدح مظفرالدین قزل ارسلان

شته ازفرستادن دیوان اشعارش سخن بمیان آورده‌و بی‌شك این قطعه را
اقانی همراه نامهٔ ویژه‌ای ازشروان به قزل ارسلان فرستاده است . شاعر
گاه قزل‌ارسلان را «قبلهٔ پاکان» نامیده وازفحوای سخنش چنین برمیآید
، اوتانوشتن این شعر بااینکه سالها ازجان ودلهواخواه درگاه‌قزل‌ارسلان
ت لیکن بخدمت‌او نرسیده وازشاه میخواهدکه «اگرچه‌ازتن نمازخدمت
ت شده» ، «چون مشك یافته بجای مشك سیر نگزینند» و وعدهٔ رسیدن
رگاه می‌دهد :

درگاه تست قبلهٔ پاکان و جان من
الا طواف قبلهٔ پاکان کجا کند

تن‌راسجودکعبه‌فریضه‌است‌و نقص نیست
گردیده‌را ز دیدن کعبه جدا کند

گر تن بقرب‌کعبه نگشت آشنا رواست
باید که جان بقرب سجود آشنا کند

از تن نماز خدمت اگر فوت شد کنون
جان هم سجود سهو برد هم قضا کند

تن‌چون رسدبخدمت وکی‌زیبدازمسیح
کو خوك را به مسجد اقصی رها کند

گرجان‌بخدمت‌است‌تن‌ار نیست‌گومباش
دل مهره یافت مار تمنی چرا کند

گرچه بسیر مشك شناسند لیك مرد
چون مشك یافت سیر گزیند خطا کند

دیوان و جان دو تحفه فرستاده‌ام بتو
گردون بر این دو تحفهٔ غیبی ثنا کند
دیوان من به سمع تو درّ دری دهد
جانم صفات بزم تو ز اوج سما کند

در نامه‌ایکه خاقانی «در ایّام کهولت سن» به «جهاندار معظم، عادل رحیم اریحی دافع‌الجبابره مظفّرالدین و الدنیا خورشید رایت» - قزل‌ارسلان - نوشته بتاریخ برقراری روابط دوستانهٔ مابین اشاراتی دارد. بنا بنوشتهٔ شاعر تاریخ برقراری این علائق «دربقیّت زمان شباب» بوده و اگر «بقیّت ایّام شباب را» ۳۰ - ۴۰ سالگی شاعر بگیریم این با نوشتهٔ استاد فروزانفرهم‌آهنگ می‌نماید: «استسعاد بخدمت‌آن درگاه‌که‌متمنی سران تاجدار است اگر در بقیّت زمان شباب روزی نکرده‌اند تواند بود که درعهد کهولت‌میسرشود چه سعادت وقوف درعرصهٔ عرفات بنمازدیگر توان یافت نه بچاشتگاه و فواکه آفتاب پرورد و در ماه آبان توان طلبید نه بماه نیسان و هرچه بکمال نزدیکتر داشته‌اند مطلبش دورتر نهاده‌اند وهرچه بازپس‌تر داشته‌اند پیشگاهش بیشتر داده‌اند».

شاعر ضمن بحث از تاریخچهٔ مناسبات دوستی و وداد موجود فی ما بین خود را «دولت خواه قدیم و ثنا خواه دیرینه» خوانده و این میرساندکه خاقانی ازدیرباز قزل‌ارسلان را مدح وثناگفته وآرزوی‌اتصّال بدرگاهش را داشته‌است. از این‌نامه‌که‌بسال ۵۸۶ هجری قمری‌از تبریز به قزل‌ارسلان فرستاده چنین برمیآید که او سالهای سال و در طول عمر باقزل‌ارسلان و بادرگاه او مأنوس‌بوده «واگر بخدمت شهریار باریافته‌بخدمت آستان معلّی‌فرصت اتصال‌نیافته» است:

«و اصغرالخدم را درهمه عمر غایت قصوای تمنّی آن بوده است که روزی بخدمت آسمان معلّی اعلی بارگاه جهانداری‌که آنجا پرویز و بهرام‌استاد سرای وچاکروغلام زیبد در صف‌النعال‌خدم هم سلك پیشکاران حضرت شود وپیش عرش تخت پایهٔ آسمان سایهٔ خدایگانی نصره‌الله تعالی شرف قبول یابد وتعاونی راکه در معسکر بصباح و رواح جان خادم ببندگی (بنده کند) والعبودیة عبودیة العشق‌لاعبودیة‌الرّق باذات معظم‌جهانداری که عقل مشخص و عدل مصور مینماید رفته است تجدیدکند ... و اعتلاف حقیقی را بصدق عبودیّت بنیادی افکندکه بزلزال‌حادثات خلل‌پذیر نیاید ودرآن مواقف سعادت‌بخش تأیید رسان بثنا طرازی ومدحت‌سازی فراید روح پیوند و قلاید وحی مانند ابداع‌کند و تفرّد نماید وسرافراز شود ... یمین‌الله ... ازین تمنّی فارغ نبوده است و هروقت‌که اندیشهٔ حزم و عزم درست‌گردانیده‌است‌که بخدمت درگاه معلّی پیوندد ... توفیق‌این‌بهروزی روزی‌نیامده است ... اگرسبب عزلت‌وانزوا نبودی ونیز نایبات روزگار راه برمقصود نزدی واجب چنان‌کردی و سنت اخلاص آن بودی‌که چون از دارالعزشروان وبیت‌الانس‌اوطان مفارقت ومهاجرت‌گزید و... عنان‌عزیمت بدست مسافرت سپرد دروقت پناه بدرگاه معظّم و بارگاه مکرّم خدایگان مطلق پادشاه بحق ملك‌الملوك المغرب ایدالله نصره آوردی ... امّا عذرها اظهر من‌الصبح واشهرمن‌الشمس است ... لاجرم‌باقرب مسافت بی‌مس آفت درحوالی‌کعبهٔ سعادت دربطحاءِ ناکامی ارادت محروم می‌باید نشست» .

درسالهای «عزلت وانزوا» دراوطان تبریز حال واحوال بدین‌منوال بوده است . بااینکه خاقانی طی سالیان درازی با درگاه قزل‌ارسلان‌مکاتبه داشته واین ازنوشته‌های او بخوبی محسوس است تا چند سال اخیر ازاین

مکاتبات وعلایق خبری واطّلاع درستی در دست نبود تا در این اواخر در نسخهٔ دست نویس ازمتن نامه‌ای‌که خاقانی بسال ۵۸۶ ازتبریز به قزل‌ارسلان فرستاده بسعی شادروان احمد بیك آتش کشف گردید. متن این نامه در ضمن «منشآت خاقانی» که در کتابخانهٔ لالااسمعیل استانبول و کتابخانهٔ سلیمانیه بخش شهید علی پاشا محافظه میشود مندرجست. آقای دکتر ضیاءالدین سجادی برای نخستین بار متن نسخهٔ کتابخانهٔ لالااسمعیل را ضمن «مجموعهٔ نامه‌های خاقانی» درتهران چاپ‌کرده ودوست عزیزم آقای محمّد روشن متن علمی ـ انتقادی این نامه را براساس نسخ کتابخانهٔ لالااسمعیل وشهید علی‌پاشا ترتیب‌کرده ودر «منشآت خاقانی» چاپ‌کرده‌اند. هردو مرتّب و ناشر درتهیهٔ متن علمی سلیقهٔ بخصوصی دارند و ما در ضمن تقریظی‌که به «منشآت‌خاقانی» نوشته‌ایم در این‌باره سخنی چندگفته‌ایم و درمقدمهٔ «نامه‌های خاقانی» دراین‌باره بجای خود بحثی داریم. نوشته‌های آقای آتش دربارهٔ این نامه مکمل یکدیگرند ویادآوری آنها دراین مقال خالی ازفایده نخواهد بود:

احمدبیك در مقاله‌ای‌که درآنقره درمجلهٔ «بولیه‌تن تاریخ» بسال ۱۹۶۱ بنام «مجموعهٔ نامه‌های خاقانی» بزبان‌ترکی‌چاپ‌کرده‌اند ملاحظاتی بدین مضمون دارند: «نامهٔ بیست و دوم به مظفرالدین قزل‌ارسلان پسر ایلدگز نوشته شده است. دراین جا خاقانی میگوید: اگر نیت انزوا در میان نبود بعداز مفارقت شروان بخدمت آن شاه میرسیدم. دراین ده‌سال کسی را مدح نگفته‌ام. دوپسر ویك دخترم‌را ـ یعنی قصیده‌ای راکه درمدح شاه‌گفته وباخط خود رونویسی‌کرده‌ام بحضورتان فرستادم وامیدوارم مورد قبول واقع شود». درمقالهٔ دیگری‌که عنوان «یك نسخهٔ دست‌نویس تازه

ازمنشآت خاقانی» را داردسطور ذیل مندرجست : «نامهٔ شماره ۳۱ خطاب به قزل‌ارسلان پسر ایلدگز نوشته شده است و درنسخهٔ دیگر منشآت نامهٔ شماره بیستم است» .

ازمندرجات نامه تاریخ نگارشش را می‌توان بدرستی معین نمود :

۱. تانوشتن این نامه ده سال‌بودکه خاقانی بقزل‌ارسلان مدح نوی - نگفته بود : «درین وقت اصغرالخدم خویشتن را مخطی وگناه‌کار می‌داند چه قریب ده سالست که از انفاذ مدایح مطرز بطراز القاب جهانداری نصره‌الله تعالی امتناع نموده است وتخفیف جسته وابرام نداده و خویشتن را کندروتر ازستارهٔ علوی اول ساخته‌که از زمانت وادبار بسی سال زمانه یکبار ببیت‌الشرف باز رسد واین معنی بحضرت علیاءِ خدایگانی گناهی و بزرگ خطایی تواندبود». بنا بنوشتهٔ ابن‌الاثیر در «تاریخ‌الکامل» قزل‌ارسلان درشعبان۵۸۷کشته شده وچنانکه‌گفته شد دربین‌قصاید خاقانی‌چکامه‌ایست که بی‌گمان بسال ۵۷۶ درمدح قزل‌ارسلان نوشته شده است :

شش سال دیگر قران انجم در آذر و مهرگان ببینم

$$۵۸۲ - ۶ = ۵۷۶$$

این‌قصیده‌آخرین‌اثرمنظوم ودر دست خاقانی‌است‌که بقزل‌ارسلان اتحاف شده وازنگارش‌آن تانوشتن این نامه درست دهسال فاصله بوده‌که سال تحریر نامه می‌باشد :

$$۵۷۶ + ۱۰ = ۵۸۶$$

۲. در نگارش این نامه او «غریب این دیار» - ساکن شهر تبریز - بوده واین بعداز سفر دوم مکهٔ شاعر است‌که بسال ۵۶۹ اتفاق افتاد.

الف : اگرکمینه خادم را که‌غریب‌روزگار یاغریب این دیاراست».

ب : «نسیم اذفرکه از خاك آستان معلّی بمشام آرزو رسد شفاءِ الغلیل می‌سازد ودفع وبای غریبستان می‌کند» .

۳. پس‌از گذشتن سالی چند از «دیدن نائبات روزگار» و «پس از ترك و وداع کلی از شروان» و «سپردن عنان عزیمت به دست مسافرت و سکونت دراوطان تبریز» نامه را نوشته است .

دراین نامه طرز اندیشه ونتایج فلسفی واخلاقی شاعر بسالیان بعد ازحج دوم که مصادف با آغاز مرحلهٔ سوم دوران زندگی و خلاقهٔ خاقانی می‌باشد بخوبی نمایانست. بااینکه دراین‌سالیان ازدرگاه ملوك روی‌گردان است باهمهٔ این‌حال واحوال‌حمایت «ملك‌ملائك‌آئین‌را» رد نمی‌کند: «وتا از میقات‌گاه مدحت طرازان حضرت علیا که ذروهٔ آفتاب مکارم و معالی است دور افتادست لعمرالله کـه چون صبح سرد نفس غرامت می‌نماید و چون شفق سرخ روی خجالت می‌گردد . امّا اگر ایـن بی‌توفیقی خدمت بایك جناب درگاه معلی خدایگانی بودی شایستی‌که کبیرهٔ نمودی وچون با دیگر جوانب درگاه ملوك همچنین است روی آن دارد که دامن عفو درکشند چه حال اصغرالخدم برجهانیان پوشیده نیست فخاصه بررأی‌اعلی جهانداری نوره‌الله ونصره‌کی او عزلت وعطلت اختیار کرده است وانزوا و اختفا شعارساخته وخدمت درگاه ملوك وسلاطین را دست‌بداشته وانقطاع گزیده ودانسته که زخارف دلفریب گیتی به سراب جاذب وصبح‌کاذب ماند ودرهمه نگارستان افلاك جزین سرخ (نیست) [بت] بامداد وخنگ بت شامگاه نیافته که عشق‌بازی نازکان را شاید و درکارگاه عتابی بافان شب و روز هیچ طرازی‌که دست باف کمال باشد ندیده که نقش جاودان دارد در

کاسهٔ پیروزهٔ فلك همین يك مشت خاك بدست‌کرده کز آن دریوزهٔ چاشت توان طلبید و باهمت درست کرده چرب وشیرین‌مایدهٔ روزگار مگس‌راندن کری نکند. امّا مع‌هذا یقین شناخته‌که تادرلباس وجودست ازقبلهٔ نجاتی باعهدهٔ حیاتی ناگزیر است وامروز قبلهٔ امانی‌وامانی وعهدهٔ عمروزندگانی در خدمت و مدحت بارگاه معلّی خدایگانی لازال من‌النصر بمزید توان یافت و ازین جاست که کمینه خادم صحیفهٔ ثنای دیگر ملکان را به‌آب داده است و برطریقت معهود خط نسخ درکشیده . . .» .

خاقانی‌این نامه را توسط داماد وشاگردگرامی‌وعالمش مؤیدالدین بدرگاه قزل‌ارسلان فرستاده و «پس‌از چندگاهی» تقدیم هدیهٔ دیگری را نیز وعده میدهد: «چون‌کمینه خادم را بخدمت رسیدن وبعذر خاك‌آستان بوسیدن ازدست بر نخاست وازپای بر نیامد دو فرزند را پسری بالیغ وبلیغ ودختری محصنه محسنه بخدمت‌درگاه‌معلی‌خدایگانی نصرالله تعالی‌فرستاد و پسر اعزّ خلف صدق خواجه امام اجل عالم متبحر نحریر حبرخبیر مؤیدالدین ملك‌العلماءِ فی‌العالمین سید افراد الفضلاءِ بالبراهین‌که بندهٔ حضرت خدایگانی‌است وپدیدآوردهٔ‌اعظام وپروردهٔ‌انعام بارگاه خدایگانی عظم‌الله شانه وازتعریف دادن ومبالغت‌کردن مستغنی‌ودخترعذرا این‌قصیده غرّا . . . اگر این بکرشبستان فکرت و باکورهٔ بستان فطرت دومی شود بقبول هروقت چنین ده جگرگوشهٔ عقل و فرزند روح بپرستاری بدرگاه پادشاه قاهرعدل پرست فرستاده آید . . .» .

از این نوشتهٔ شاعر معلوم میشودکه خاقانی چندین سال پیش از تحریر این نامه قصیدهٔ دیگری نیز در مدح قزل‌ارسلان داشته و از روی

ملاحظاتی بدرگاه نفرستاده بوده است . دراین هنگام خبر گرفته‌که راوی اران تخلص شاعر را عوض‌کرده و در پیشگاه قزل‌ارسلان به اسم دیگری خوانده . لذا شاعر متن این قصیده را نیز رونویسی کرده وبدرگاه فرستاده است : «کمینه خادم چون این خدمت تحریر کرد خبر دادندکه راوی‌اران او قصیدهٔ که اصغرالخدم وقتی درمدح ملك‌المغرب گفته بود وایثار تخفیف را ابرام نداده وبه حضرت‌نفرستاده آورده‌است‌وتخلص رادرافزایی‌نادان‌وار کرده وپیش تخت معلی خدایگانی اعلی‌الله نصره خوانده کمینه خادم‌آن قصیده را بخط خویش نسخت فرستاد تا با این ذکر خدمت مشفوع گردد اگرچه دو بکر همزاد را بر یك‌شاه عقد بستن‌در یك‌وقت رخصت ندهند...» .

شاعر از روی ملاحظات سیاسی محض اینکه باین دوری ده ساله اخیر (۵۸۶ ـ ۵۷۶) محظوری بتراشد به‌تمارض‌دست زده می‌نویسد: «و نیز کمینه خادم را محقق شد که شایستگی خدمت درگاه اعلی اعلاه‌الله امره ندارد و الا نواب حضرت علیاء نورها الله ورعاهم التفاتی زیادت فرمایندی ودولتخواه قدیم وثناخواه دیرینه را ازورق یاد کرد چون اعشار برحاشیه نیفکندی وازدایرهٔ بازپرس‌چون نقطهٔ درع برکنار ننهندی ودرمکارم‌اخلاق ملکانه هیچ‌خلل نیامدی اگر کمینه‌خادم را که غریب روزگار یاغریب‌این دیاراست‌بر زبان‌سکان درگاه نه‌بلفظسکان پایگاه‌اعلاه‌الله‌پرسشی‌فرمودندی ولطف ونظری نمودندی . . . کمینه خادم مرید محقق است ودرکل‌حالات خردهٔ بزرگ برجانب خویش‌نهد چه جناب مراد اعظم از سیآت مجرد و معرا توان دانست» .

متن نامه نمایانگر این مدعّاست که خاقانی را قزل‌ارسلان ضمن

نامه‌ای بدرگاه خویش خوانده وشاعر این پاسخ را فرستاده است. این نامه چندی پیش‌از نامه قزل‌ارسلان به نظامی نوشته شده وآشنائی نظامی بامتن این نامهٔ خاقانی درخمسه بخوبی نمایانست وما در نوشته دیگری از این علائق بحث خواهیم‌کرد . این نامه ازجهاتی نوشتهٔ خاقانی به سیف‌الدین دارای دربند را بیاد می‌آورد. او دراین نامه‌ازادبیات‌توده‌ای ترکان‌بخصوص اوغوزان باتردستی تمام‌استفاده‌کرده واین قسم نوشته‌های شاعر برای بررسی تاریخ پیدایش وانتشار «اوغوزنامه» و تاریخ عمومی ادبیات ترکان دارای اهمیت ویژه می‌باشد . . .» .

بقیهٔ این مقاله را در شمارهٔ آینده مطالعه خواهید فرمود .

استقلال نحوی و عناصر مستقل درجمله

دکتر علی أشرف صادقی

عناصر و اجزائی که بصورت متمم یابسط[1] به هستهٔ مرکزی جمله (مسند) مرتبط میشوند به‌سه‌طریق‌این وابستگی‌را نشان‌میدهند. یك‌دسته اجزائی‌اندکه استقلال ندارند و به‌کمك نقش نماها[2] (حروف‌اضافه وپیوندها وحروف ربط) به هستهٔ جمله وابسته میشوند. دستهٔ دیگر عناصری‌هستند که ازنظر نحوی استقلال دارند وبدون واسطه به هسته میپیوندند وبهمین جهت بدون اینکه در نقش و معنی آنها تغییری ایجادشود میتوانند در داخل‌جمله تغییر محل بدهند. بسیاری از این اجزاء دردستورهای سنتی، «قید» نامیده شده‌است ، اما اجزاءِ مستقل منحصر به «قیود» نمیشوند[3]؛ بسیاری از صفت‌ها و پاره‌ای از اسمها نیز در نقش متمم مسند استقلال دارند . گروهی دیگر درپاره‌ای موارد مستقلاً ودرموارد دیگر بانقش نما

۱- expansion

۲- برای اطلاع بیشتر از اصطلاحاتی که در این مقاله به کار رفته و نیز برای آگاهی از نظریهٔ زبان شناسی که در این بحث راهنمای نگارنده بوده است رك . مقالهٔ نگارنده تحت عنوان « نظریهٔ زبان شناسی آندره مارتینه وزبان فارسی» در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی تهران ، هفدهم/۲ (۱۳۴۸)، ص۶۰-۱۴۳.

۳- کلمات تنوین دار را جزء کلمات مستقل به حساب نیاورده‌ایم زیرا تنوین نقش‌نمای مؤخر است .

میآیند . چون قید تعریف علمی و دقیق ندارد و آنچه قید نامیده شده در حقیقت کلماتی از طبقات مختلف بانقش‌های مختلف است ، در این بحث ما اصطلاح عامتر وشاملتر متمم را برگزیده‌ایم که از طرفی ناظر به نقش نحوی این عناصراست واز طرف دیگر درعین چشم پوشی ازطبقهٔ دستوری آنها کلمات وگروههای دیگری‌را هم‌که باصطلاح قید نیستند شامل‌بشود.

از نظر معنائی عناصر مذکور در فوق را میتوان به‌سه دستهٔ زیر تقسیم کرد : ۱ـ متمم‌های زمانی ، ۲ـ متمم‌های مکانی ، ۳ـ سایرمتمم‌ها. این نکته را باید متذکر شد که تقسیم این متمم‌ها به‌زمانی ومکانی وجز آن درعین اینکه یك تقسیم‌بندی معنایی‌است، بعلت همراه بودن‌متمم‌های مکانی بانقش‌نما و عاری بودن متمم‌های زمانی از آن در بیشتر موارد ، نوعی تقسیم‌بندی صوری نیز محسوب میشود .

آنچه دراین گفتار مورد بررسی قرار گرفته آن دسته از متمم‌ها است که از نظر نحوی مستقل‌اند وبرای نشان دادن نقش خود احتیاجی به نقش‌نما ندارند . متمم‌هایی که دربعضی‌موارد دیگر بانقش‌نما همراهند نیز مورد بررسی قرارگرفته‌اند. ناگفته نگذاریم‌که بحث منحصر به‌جملهٔ ساده است و از متمم‌هایی که بصورت جملهٔ پیرو بیان میشوند در اینجا ذکری نمیشود .

۱ـ متمم‌های زمانی

اجزائی که برای جمله یامسند آن ظرف زمان شمرده میشوند معمولا مستقل‌اند . این اجزاء را کلاً میتوان به دو قسمت تقسیم کرد . اول عناصری که صرفاً بعنوان متمم زمان به‌کار میروند . دیگر عناصری که دربافت‌ها و جملات دیگر نقش‌های دیگری دارند ، مثلا میتوانند

بعنوان اسم یاصفت ، مسندالیه ومفعول وصفت توصیفی وغیره قرارگیرند. نکته‌ای که مسلم است و باید همیشه درخاطر داشت اینست که مرز دقیقی این دو دسته را از هم جدا نمیکنند وموارد بین بین‌نیزکم نیست .

۱ـ دستهٔ اول که تعدادشان نیز زیاد نیست اجزائی مستقل‌اند ولی گاه‌گاه ودرموارد خاص بانقش نما دیده میشوند از نظر معنایی این عناصر بطور مبهم وکلّی برزمان مسند دلالت دارند یعنی اکثر نقطهٔ مشخص ومعینی از زمان را نشان نمیدهند[1] :

همیشه : آیا من همیشه همان خواهم بود که برسر خانهٔ گلی جنگ خونین میکردم؟ (۵۲)[2].

هرگز : آیا هرگز عاقل وآزاد و بزرگ نخواهم شد (۵۲)،

هیچوقت : هیچوقت یادم نمیرفت‌که من صاحب این مقامم (۲۹)،

باز : باز اگر بخت روکند بهتر آن را میپسندد (۲۴)،

اغلب : خلق تنگیت را اغلب از ناراحتی جسم و خرابی مزاج بدان (۱۷)،

هنوز : هنوز در رختخواب بودم (۵۰)،

لاینقطع : لاینقطع در تلاطم وحرکت بود (۳۴)،

حالا ، الآن ، ناگاه ، ناگهان وجز آن .

اسمهائیکه دلالت بر زمان دارند و با معرف نکرهٔ « ـ ئی »

۱ـ ناگفته نماند که بیشتر این‌کلمات معمولا درنوشتار قبل‌از فعل میایند ولی این امر درنقش نحوی آنها تأثیری ندارد بلکه مبین ارزش سبکی آنها است، چنانکه بدلایل سبکی نظیر تأکید وجز آن کلمات « هرگز » و « هیچوقت » بیشتر در آغاز جمله قرار میگیرند .

۲ـ مثالها از **اندیشه** حجازی، چاپ‌هفدهم، تهران ۱۳۴۳ ،گرفته‌شده‌است.

(= i -) و «یك» وکلمات «هر» و «چند» و علامت‌های جمع که تقریب را نشان میدهند، همراه میآیند از نظر معنائی نظیر کلمات فوقند یعنی بصورت مبهم زمان فعل را نشان میدهند و نقش‌نما نمیپذیرند اما از نظر پذیرفتن نقش‌های دیگر نظیر دستهٔ دومند که بعداً خواهد آمد:

مدتی: مدتی فکر میکرد (۱۶)،

روزی: روزی از کمین آن رقیب مهمان ربا را ... هدف تیر کین میسازد (۱۹)،

شبی: شبی درخانهٔ حریف بزم عروسی بود (۱۹)،

یك عمر: برای استفاده از پند حکما باید یك عمر به تکرار و تذکار آن مشغول بود (۲۷)،

یك‌بار: یك‌بار دیدم آسمان وکوه ودرخت ودل من روشن‌شد(۴۹)،

گاهی: چرا گاهی خلق انسان بی‌سبب تنگ میشود (۱۷)،

هروقت: هروقت ما در جانم لباس مهمانی تنم میکند اوقاتم تلخ میشود (۸ - ۱۷)،

سالها: تخم این ستم را درخاطر نوادهٔ مقتول نشاندند وسالها از زهر خونخواهی آب دادند (۱۹)،

چند روز پیش: چه خوب بود میتوانستی ... پسر همسایه را که چند روز پیش باتو خشونت‌کرد، امسال از دادن امتحان بازداری (۱۷).

گروههای عددی (عدد+اسم) نیز نقش‌نما ندارند:

دو روز: عقیده دارم دو روز اجرای این خیـال را به تعویق بیندازی (۳۷)،

هزار بار: باید ... هزار بار درموقع عمل نقصان نمود (۲۷)،

دو سه دفعه : شب جمعه ازذوق فردا دوسه دفعه بیدارشدم (۴۹).

اما وقتی نقطهٔ معینی از زمان مراد باشد ، خواه این نقطه نسبت به نقطهٔ دیگری مشخص و معین باشد خواه نسبت به واقعه یاچیزی ، ممکن است «در» وندرتا « به » به‌کار رود وممکن‌است به‌کار نرود . دراین مورد ، متمم می‌تواند ازیك صفت اشاره ویك اسم ساخته شده باشد ویا از کلماتی باشد که معناً نقطهٔ مشخصی از زمان را نشان میدهند .

استعمال‌حرف‌اضافهٔ «در» دراینگونه‌موارد دلالت برتأکید بیشتری دارد ودر نوشتار فراوان‌تر دیده میشود :

در آن روز : درآن روز فرخنده ، جهان همه جا بهشت موعود و میهن ما خواهد بود (۱۰) ،

درهمان شب : برآن شدند که درهمان شب بر ایرانیان فرسوده بتازند (۱۱) ،

در قرون وسطی : در قرون وسطی فلسفه در دست علماءِ مذهب افتاد (۲۵) ،

در برگشتن به خانه : در برگشتن به خانه از عابری تنه خورد ولرزید (۱۷) ،

درابتدا: درابتدا فلسفه به‌معنی‌عام شامل کلیهٔدانستنی‌ها بوده(۲۵) ،

اما در مثالهای زیر « در » به‌کار نرفته است :

آن‌شب : گفتند آن شب از دو طرف بیست تن کشته شدند (۲۰)،

این بار : این بار بر بالهای فکر پرواز کردم (۵۱) .

۲ـ دستهٔ دوم عناصری هستند که دلالت بر زمان فعل میکنند یعنی متمم آن واقع میشوند ولی میتوانند دربافتهای دیگر بعنوان اسم

وصفت ، نقش‌های دیگری مثل نقش مسندالیهی و مفعولی و صفتی وجز آن داشته باشند :

صبح : شبی از این غصه نخفت وصبح سر به‌بیابان گذاشت (۲۰) ،
سپیده دم : سپیده‌دم به‌سپاه‌ایران مدد رسید (۱۲) ،
نیمروز : نیمروز جاسوسان از خاك بیگانه خبر آوردند (۷) ،
شب جمعه : شب جمعه از ذوق فردا دوسه دفعه بیدار شدم (۴۹)،
امروز : این دشمن دیروز ، امروز مهمان ما است (۱۳) ،
فردا : از کجا که آن دیگری یعنی وجود تغییر یافتهٔ ما فردا بتواند یابخواهد سعی دو روزه را متحمل باشد (۳۲) ،
زود : زود رو از اشخاص میگردانیدم (۲۹) .

عدم استعمال نقش‌نما درمورد این‌کلمات بیشتر به‌این جهت است که بسایند این کلمات زیاد است وپر استعمال‌ترین آنها معمولا کمتر با « در » همراه میآیند . نکتهٔ دیگر اینکه این کلمات حتی در نقش متمم زمانی جمله نیز گاهی با صفات اشاره و بعضی مخصص‌های دیگر اسمی همراهند کما اینکه بعضی متمم‌های زمانی که باصفات اشتراك دارند گاهی بامخصص‌های صفتی همراهند : کمتر به‌آنجا میروم (« تر » مخصص صفت است) .

روی هم رفته درفارسی‌معاصر متمم‌های زمانی جمله معمولا بدون حرف اضافه به کار میروند ومواردی که باحرف اضافه استعمال میشوند کم است . استعمال حرف اضافه دربعضی موارد ارزش سبکی دارد وگاهی باعث تمایز زبان نوشتار از گفتار میشود .

۲- متمم‌های مکانی

متمم‌های مکانی به‌کلمات وگروههایی اطلاق میشود که مکان مسند یا محمول را نشان میدهند. این متمم‌ها معمولا بانقش‌نما همراهند ولی دسته‌ای از آنها بدون نقش‌نما به‌مسند وابسته میشوند. این دسته همان کلماتی است که در دستورها قید مکان نامیده شده‌اند. متمم‌های مکانی بیشتر از طبقهٔ اسم است، یعنی اسم به‌تنهائی یا باوابسته‌های دستوری و قاموسی خود متمم مسند واقع میشود. در اینصورت در اکثریت قریب به‌اتفاق موارد حرف اضافهٔ «در» و ندرتاً «به» همراه متمم است. اگر متمم معرفه باشد یعنی با «این» و «آن» همراه‌باشد یاصفت ویامضاف‌الیهی به‌دنبال داشته باشد یامضاف به‌معرفه باشد وبطور کلی هرگاه متمم از گروه نسبتاً بزرگی از کلمات تشکیل شده باشد حرف اضافه حذف نمیشود. برعکس اگر متمم نکره باشد یا از یك یادوکلمهٔ بدون وابسته تشکیل شده باشد، خصوصاً اگر بسایند (مقدار استعمال یافرکانس) آن بسیار باشد حرف اضافه حذف میشود[1]:

در این وادی غایت آرزو هنوز نمودار نیست (۲۵)،
زخم این بیداد **در دل نازك فرزند** مینشیند (۱۹)،
برقی **درخاطر** حسن جهید (۱۸).
مثالهای دستهٔ دوم:
موش‌گرفتار را **همه‌جا** گربهٔ گرسنه آزاد نمیکند (۲۳)،
روح پیرمرد **آنجا** نبود (۶).

۱- برای توضیح بیشتر در این باره رك. مقالهٔ نگارنده تحت عنوان «حروف اضافه درفارسی معاصر» درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی تبریز، بیست ودوم / ۹۶-۹۵ (۱۳۴۹).

امّا هرجاکه استعمال وعدم استعمال نقش‌نما یکسان باشد بعضی
تیاجات سبکی نظیر تأکید وآماده کردن خواننده یاشنونده و غیره
نعمال آن را ایجاب میکند .

بعضی متمم‌های کثیرالاستعمال دستهٔ اول ـ باوجود معرفه یامضاف
ن‌و... ـ بعلت بسامد فراوان بدون حرف اضافه به‌کارمیروند. درزبان گفتار
اد این‌متمم‌ها بسیار است وبعضی از آنها درنوشتار نیز راه یافته است ،
اصولا بیشترمتمم‌هایی‌که درگفتار بدون حرف اضافه میآیند درنوشتار
رف اضافه همراهند واین یکی از وجوه افتراق گفتار ونوشتار است.
لهای زیردرقسمتهایی‌ازمتن ماآمده‌که‌بیشتر به‌زبان‌گفتارنزدیك است:

صاحب خیمه خانه نبوده (۱۹) ، فردا صبح زود بیا منزل من
۱۲) ، از جلو من رد میشود ومیرود اطاق خودش (۲۴۴) .

افعالی که دراین سه جمله به‌کار رفته ، عبارت است از « بودن »
« آمدن » و « رفتن » . درنوشتار معمولا وقتی این فعلها با متمم مکانی
راه است ، این متمم دارای نقش‌نما است .

۳ـ سایر متمم‌ها

ذیل این عنوان هرعنصری جز متمم‌های زمانی ومکانی‌که مستقل
د ونقش‌نما نپذیرد مورد مطالعه قرار گرفته است . بدیهی است که
اصر مختلفی ازطبقات مختلف دستوری می‌توانند ذیل این‌عنوان‌جمع
دند ، اما آنچه مورد توجه ماست ودر مطالعهٔ این عناصر ملاك قرار
گیرد ، استقلال آنها دراین نقش‌است . از این دیدگاه ، دوگروه کم و
متفاوت در میان آنها مشاهده میشود ، بدون اینکه وجود یك‌گروه
بین منتفی باشد .

این دو گرو عبارت است از :

الف ـ عناصری که در بافت‌های دیگر دارای نقش‌های دیگری هستند .

ب ـ عناصری که استقلال مطلق دارند و اغلب متمم مسند واقع می‌شوند .

۱ـ درمیان عناصر دستهٔ اول صفت جای خاصی دارد. اصولا درفارسی هرصفتی میتواند متمم مسند واقع شود . صفات اغلب بی‌واسطه وگاهی باواسطهٔ نقش‌نماهایی چون « بطور » و « بصورت » و غیر آنها به مسند وابسته میشوند :

حکیم . . . دانسته و خواسته تن به ملال میسپارد (۲۱) ، یاران بی‌خجالت بریکدیگر پیشدستی میکنند (۱۱۸) ، آشپز دزد وشکمو . . . غذاها را ... چرب ومقوی میپزد (۱۲۰). اما: بایدبطورجدی مشغول کارشد.

ممکن است صفت خوددارای متمم‌هایی باشد. متمم صفت ممکن است:

الف ـ کلمه یاگروه یاجمله‌ای همراه بانقش‌نما باشد :

مواظب پدر ایستاده (۱۱) ، او را بازیچه میانگاشتند ، غافل از آنکه آتش مهرایران و خانمان همیشه در دل ایرانی نهفته (۱۱) .

ب ـ یك گروه عددی باشد :

صدبار پشیمان بیرون آمدم (۱۲۱) .

پ ـ متمم یامفضل علیه صفت تفضیلی باشد :

ناسزای آن بی‌ادب سخت‌تر ازمرگ فرزند جانم‌را ریش‌کرده (۱۳).

در میان صفت ها ، صفت فاعلی مختوم به « ـ ان » دارای این خصوصیت است که اگر تنها بیاید میتواند هم متمم اسم وهم متمم مسند

واقع شود ، اما اگر تکرار شود فقط متمم مسند قرار میگیرد :

خرامان میرفت (۱۶) ، رقص‌کنان به‌هم پیوستند (۲۲)، درمقابلِ : جوانِ خرامان . اما : لنگان لنگان آمد ، و نه: *مردِ لنگان لنگان .

شاید دربعضی موارد معلوم نباشد که متمم مربوط به مسند است یامسندالیه ، ولی دراین‌گونه موارد نیز بهتراست که صفت فاعلی‌را متمم مسند بدانیم . چون کافی است که مسند را باکلمهٔ دیگری عوض کنیم تاصفت فاعلی بی‌معنی شود ، درحالیکه مسندالیه بجای خود باقی‌است .

صفاتی که به پسوند « ـ انه » ختم میشوند اغلب متمم مسندالیه واقع میشوند. معنی این‌پسوند معادل « بطریق » و « بطرز » وغیره است[1]:

مردانه زیستند (۸) ، عاجزانه میپرسم (۱۰۲) ، پیردانا ... عاقلانه پاسخ میداد (۸) .

بعضی از این صفات متمم مجموع جمله واقع میشوند[2]:

خوشبختانه این آرزو در دل پدران ما نیزبوده (۹۷) .

۱ـ این پسوند به اسمها وصفاتی میچسبد که درمورد جانداران (انسان و حیوان) بکار میروند: مرد ، مردانه ، احمق ، احمقانه ، وحشی ، وحشیانه ، سبع ، سبعانه ، شیر ، شیرانه وغیره . کلماتیکه درحاشیهٔ ۳ آمده استثناء است .

۲ـ روبینچیک کلماتی‌راکه متمم تمام جمله واقع‌میشوند به‌پنج دسته تقسیم کرده است ، ۱ـ کلماتیکه قطعیت و عدم تردید را نشان میدهند ، حتماً ، ۲ـ کلماتیکه تردید را میرسانند ، شاید ، ۳ـ کلماتیکه احساسات ورفتار گوینده را نشان میدهند ، خوشبختانه ، ۴ـ کلماتیکه ترتیب را میرسانند ، پس ، بالاخره ، [اولا ، ثانیاً] ، ۵ـ کلماتیکه آرزو و اشتیاق و بی‌میلی گوینده را میرسانند ، کاش ، مبادا . رک .

Yu. Rubinchik , *The Modern Persian Language*, p.97.

اما تعداد این‌کلمات بسیاربیشتر ازپنج دسته‌است، رک. شمارهٔ ۵ در ذیل.

این صفات برعکس سایر صفات بندرت به اسم تبدیل میشوند[1] و ظاهراً این خصوصیت مربوط به پسوند « ـ انه » ومعنی آن است .

یك‌دستهٔ دیگر از صفات متشکل از یك عدد یا تکواژهٔ « چند » وکلماتی چون « نفر » و « تن » و «تا» و غیره و پسوند « ئی (= i ـ) » است . این صفت‌ها نیز متمم مسند واقع میشوند و مانند صفات مختوم به « ـ انه » استعمال اسمی آنها نادر است یامطلقا ندارند :

دونفری این کار را انجام دادیم . (قس . « اطاق دو نفری » و جز آن در حالت صفتی) .

این‌پسوند («ـئی») که نسبت را میرساند و ازاسم، صفت میسازد دربعضی جاهای دیگر هم دیده میشود . مثلا به‌کلمهٔ « تنها »که‌صفت‌است ومتمم مسند نیز واقع میشود میچسبد وآن را ظاهراً به این‌نقش (متممی مسند) تخصیص میدهد : تنهائی آمد .

« ئی » به‌کلمات زیر نیز میچسبد : پنهان←پنهانی :

من پنهانی گریه میکردم (۱۵۱) ،

دروغ←دروغی : من دروغی خود نمائی میکردم (۱۹۱) ،

۱ـ اسمهائیکه با پسوند « ـ انه » ساخته شده‌اند عبارت‌اند از : صبحانه ، عصرانه ، ظهرانـه ، روزانه (مزد وپولی که هرروز میگیرند) ، شبانه ، ماهانه ، سالانه ، خدمتانه (پولی‌که در ازای خدمت میگیرند). دراین‌کلمات ، پسوند فقط نسبت را میرساند، اما درکلمات عقلانه و رسمانه پسوندبمعنی « برطبق » و «بطریق» میباشد،نظیرکلمات‌مذکور درحاشیهٔ ۱. صفحهٔ‌پیشین‌بعضی ازنویسندگان‌امروز «ـانه» را برای نسبت به اسمهائی به‌کار میبرندکه به « ـ ئی » ختم میشود : جامعه شناسی ، جامعه‌شناسیانه (= مطلب وموضوع مربوط به‌جامعه شناسی) وغیره . دربارهٔ بعضی مطالب راجع به پسوند « ـ انه » به‌مقالهٔ زیر نیز میتوان رجوع کرد :

Eva Apor, "*About the modern persian suffix - âne*". in Acta Orient. Hung, XXIII/1 (1970), pp. 107 - 113.

صبح←صبحی: صبحی رفتم، عصر←عصری : عصری میآیم وغیره .

گاهی کلمات مختوم به این پسوند استعمال صفتی پیدا میکنند.
واین ظاهراً یك استعمال ثانوی است :

زیاد←زیادی : حرکات زیادی (۷۹)[1].

بعضی صفات مکرر نیز متمم مسند واقع میشوند :

رفته رفته : رفته رفته نرم میشود (۶۳)،

کم کم : کم‌کم طلبکارها میآمدند (۲۱۶) .

این کلمات بندرت صفت واقع میشوند . بنا براین باید آنها را گروهی خاص به‌شمار آورد ، واینکه نمیتوانند اسم واقع شوند نیز این امررا تأیید میکند. این‌صفات‌را بامتمم‌هائی‌که برای تأکیدتکرار میشوند نباید اشتباه کرد : او خیلی خیلی دیر آمد .

گروهی دیگر از متمم‌های مسند متشکل از یك عدد و یك اسم وپسوند e ـ است . تکیهٔ این‌گروه‌ها روی هجای‌آخر آنها یعنی پسوند e ـ است و باتکیهٔ عدد ومعدود فرق دارد :

دو روزه: بخشی از سپاه‌ایران دو روزه بیست فرسنگ راه پیموده وبه نزدیکی رسیده (۱۰) .

۱ـ یك « ئی » دیگرنیز درفارسی وجود داردکه باآنکه صورتاً شبیه «ئی» مذکور درفوق است ولی باآن بکلی فرق دارد ، زیرا جزء ملصق‌است واغلب تکیه نمیگیرد وبه اسم وصفت میچسبد وآنها را متمم مسند میکند :

تند←تندی ، تندی بیا، زود←زودی : زودی‌برو . شاید دراصل این «ئی» همان معرف نکره (یاء نکره) باشد . درکلمات « صبحی » و «عصری» نیز گاهی «ئی» تکیه ندارد .

دو مرتبه [۱]: کسی را میشناسم که درگوش خود طپانچه آتش داد ودرنتیجه بین دوگوشش سوراخی باز شد وباقی عمر کر بود لکن بهرحال دومرتبه به این اقدام مبادرت نورزید (۳۵).

پسوند e ـ به بعضی متمم‌های زمانی اضافه میشود ونوعی تأکید را میرساند :

در این دو روزه دست از سر خود برنداشته‌ام (۱۵۴).

اعداد ترتیبی نظیر صفت‌اند و میتوانند متمم مسند واقع شوند : اگر در ضمن صحبت ، کسی به شما سخت بگوید میرنجید و حال آنکه شاید اول شما سخت گفته و او را رنجانده‌اید (۷۶) .

گاهی اعداد ترتیبی صفت کلمات « بار » و « دفعه » وجز آن واقع میشوند و مجموع صفت و موصوف برای مسند متمم قرار میگیرد : بار اول گلویم گرفت . . . دفعهٔ سوم اتفاقاً بایکی ازحضار همصدا وخاموش شدم (۲۰۰) .

گروگهایی که از یك اسم ویك نقش نما ویك اسم دیگر وجز آن ویا از یك اسم ویك صفت تشکیل شده نیز وضع صفات را دارند و اغلب متمم مسند واقع میشوند . این گروهها حالت را نشان میدهند : آنکه

۱ـ گروه « دومرتبه » دارای دو تلفظ است . اگر تکیه روی کلمهٔ « دو » باشد عدد و معدود است به معنی « دوبار » واگر تکیه روی هجای آخر « مرتبه » باشد بمعنی « برای بار دوم » است . دراین صورت ، گروه در حقیقت متشکل است از : دو + مرتبه + پسوند e ـ .گروه «یك‌مرتبه» نیز چنین‌است، اما این‌بار وقتی تکیه روی هجای آخر کلمهٔ « مرتبه » قرار میگیرد ، معنی گروه « ناگهان وغفلتاً » است : مثل آنکه خواب بوده وآن همه گفتگو را درخواب کرده باشم یکمرتبه بیدار شدم وبعد از یکی دو دقیقه ... دلم فروریخت (۹۶).کلمهٔ « دفعه » نیز مانند « مرتبه » است .

سر درگریبان نشسته و مینالد خواهان نیست (۱۱۵) ، پسران بندی را به‌خانه‌آوردند وچشم به‌فرمان پدر ، تیغ کشیده برسرش ایستادند (۱۳).

گروه کلماتیکه از یك اسم مفعول و فاعل یامعمول یا متمم آن تشکیل شده وبرای مسند حال واقع میشوند استقلال دارند . دراین نوع گروه‌ها معمولاً فاعل اسم مفعول بافاعل جملهٔ اصلی فرق دارد : شب پیش را تاصبح بیدار مانده بودم یعنی هنوز چشمم گرم نشده ازغوغای جنگ گربه‌ها از جا جستم (۱۲۰) . دراینجا فاعل‌گروه «گرم نشده»، « چشم » است ومجموع آن‌معادل‌عبارت «درحالیکه‌هنوزچشمم‌گرم‌نشده بود» است. مثال دیگر : وقتی میبینم بیابان تاریك وبی‌پایان زندگی را نیمه نپیموده مشعلم خاموش است . . . عاجزانه میپرسم ... (۱۰۲) .

این نوع متمم ها را با آنچه « وجه وصفی» نامیده‌اند نباید اشتباه کرد . در « وجه وصفی » فاعل اسم مفعول و فعل اصلی یکی است یعنی درحقیقت اسم مفعول بجای فعل عمل میکند و میتوان آن را برداشت و بجای‌آن فعلی بهمان زمان وشخص جملهٔ اصلی قرار داد . بعلاوه میتوان بعد از وجه وصفی واو عطف به کار برد ، همانطوریکه بعد از جملهٔ کامل این امکان وجود دارد : من دیروز بعد از مدتها چند دقیقه نزد حسن رفته (و) پس از دیدار با او بلافاصله به‌خانه برگشتم .

در اینجا میتوان ، بدون اینکه درمعنی تغییری داده شود، بجای بجای « رفته » ، جملهٔ « رفتم » را به کار برد وبعد از آن و او اضافه‌کرد .

نکتهٔ دیگر اینکه قوس آهنگ نیز در این دو مورد بکلی باهم متفاوت است . در مورد اول آهنگ روی اسم مفعول هنوز خیزان (بالا) است وباعث میشود که ما معنی را ناتمام بدانیم ، درصورتیکه در مورد

دوم (وجه وصفی) آهنگ افتان است یعنی پائین آمده ومعنی تمام است و این خود دلیل دیگری است براینکه میتوان بجای اسم مفعول فعل کامل گذاشت.

در مثال زیر ساختمان کلام طوری است که هردو تعبیر امکان پذیر است: پسران بندی را به خانه آوردند و، چشم به فرمان پدر، تیغ کشیده (،) برسرش ایستادند (۱۳) دراینجا اگر آهنگ را روی اسم مفعول (رفته) پائین بیاوریم، «کشیده» معادل «کشیدند» است و تیغ مفعول آن حساب میشود وتکیهٔ خود را حفظ میکند. بعد از «کشیده» نیز میتوان واو عطف اضافه کرد. اما اگر برعکس آهنگ روی «کشیده» بالا بماند، مجموع گروه «تیغ کشیده» برای فعل ایستادن (یا به تعبیر دیگر برای فاعل آن یعنی «پسران») حال است ومعادل عبارت «در حالیکه تیغ کشیده بودند». دراینصورت اضافه کردن واو عطف بهیچ وجه امکان ندارد. تکیهٔ «تیغ» نیز به نفع تکیهٔ «کشیده» از بین میرود.

از آنجا که عنصر مشترك در سه مورد فوق، اسم مفعول است، دستور نویسان آنها را خلط کرده وبه اختلاف ساختمان آنها پی نبرده‌اند.

۲ـ گروههای متشکل از یك عدد وکلماتیکه بمعنی «دفعه» است مستقلا متمم مسند واقع میشوند وشمارهٔ آن را نشان میدهند. به این نکته باید بخصوص توجه داشت که در فارسی شناسه‌هایی که به دنبال فعل میآیند افراد وجمع مسندالیه را نشان میدهند نه مفرد و جمع بودن فعل را. برای نشان دادن شمارهٔ عمل فعل باید ازمتمم‌های مورد بحث استفاده کرد: دوسه دفعه بیدار شدم (۴۹)، اشك نریختن ونتالیدن ... هزار بار از مردن مشکل‌تراست (۱۹۱).

اگر نشان دادن شمارهٔ مسند بطور دقیق منظور نباشد ازگروههایی
ون (« چند مرتبه یاچند بار و دفعه وغیره ») ، « بارها » ، « مکرر »
جز آن استفاده میشود : پدرم مکرر میگفت این بدبخت یادردارالمجانین
واهد مرد ویا در زندان (۶۲) ، بارها دستگاه چید ودبدبه وطمطراق
اهم آورد (۱۷۳).

۳ـ گروههائیکه قیمت و ارزش را نشان میدهند بدون واسطهٔ
ش نما به مسند وابسته میشوند: روزی ده پانزده ریال کاسبی میکردم
۲۱۶) ، سیگاری آتش زد و دو سه پك كشید (۱۸۱) .

۴ـ دستهٔ دیگری از متممها وجود دارد که هم به مسند وهم به
سندالیه مربوط میشوند ولی چون مسندالیه بهآنها تشبیه میشود بیشتر
اد ازآن ها مسند الیه است . این متممها معمولاً بانقش نماهایی نظیر
چون » ، « مثلِ » و جز آن همراه میآیند ، اما وقتی کـه معنی اجازه
هد نقش‌نمای آن‌ها حذف میشود ؛ در این صورت معمولا قبل از مسند
ار میگیرند : هردقیقه ساعتی میگذشت (۴۲) ، سخن ... از بس خوب
ت جان را به یار اول میسپارد وقالبی بیروح تسلیم دیگران میشود
۶۶) ، ازتجربهٔ زندگانی بسی آموخت واز این کورهٔ آزمایش، **آتش پاره‌ای**
ون آمد (۱۷۲).

۵ ـ بالاخره کلمات و عناصری دیگری هستند که مستقل‌اند ودر
تورها آنها را قید به شمار میآورند . این کلمات اغلب متمم مسند
قع میشوند ولی در بعضی موارد به تمام جمله مربوط میگردند و شاید
مین دلیل بیشتر درآغاز جمله قرار میگیرند :

البته : البته ... اسم نویسنده را نمیگویم (۵۳) ،

شاید: شاید آسانتر از همه گلوله باشد (۳۵) ،

فقط : اگر رؤیاباشدصادق، فقط دنبالهٔ یك خیال‌را آنهم پاره پاره نشان میدهد (۱۶۶) ،

لابد: لابد قیافهٔ من عوض شده (۱۶۵) ،

ناچار : ناچار از تجربه‌اش اثر خوبی نگرفته بود (۳۵) ،

لااقل : لااقل میدانم‌که برای‌که وبچه مقصودزحمت میبرم (۳۷)،

معهذا : معهذا بیجا وغلط هرروز ازهمگنان دور میافتم (۲۲۱) ،

بالاخره : بالاخره زبانم باز شد (۶۱) ،

دیگر : دیگر مشکلی برای من نیست (۲۹) ،

بحمدالله : شاعر شهیر ... بحمدالله در قید حیات است (۱۵۹) ،

خدای نکرده: خدای نکرده اگر بیکار باشد، چون‌گدای مبرم، صبح و شام بردر خانهٔ توانگران چسبیده است (۱۷۳) ،

حتی‌الامکان : من‌حتی‌الامکان برای مراعات اصول اخلاقی ، خود دراین عمل زشت شرکت نمیکنم (۱۵۵) ،

گوئی : سردار بیگانه را زبان به‌گستاخی دراز شد ... گوئی تیغ خود را در روان فرزند ایران فرو برد (۸) ،

خیلی : از فلسفه خیلی بدش میآید (۵۳) ،

چنانکه شاید : دلیرانه مسئولیت عملی‌را بعهده بگیریدوشرافت خود را دراین بدانید که‌آن عمل چنانکه شاید ، به‌انجام برسد (۱۴۹) ،

پس : ای آقا شما کی از حال من خبر دارید ، چه میدانید که این رئیس بی‌انصاف شما برسرمن چه آورده ، پس بگذارید برایتان بگویم (۱۸۲) ،

بلکه : برویم به بینیم بلکه آنجا حیات براصل دیگری غیر از مزاحمت گذاشته شده باشد . (۳۶) ،

منبعد : قسم خوردم که منبعد یك کلمه شکایت نکنم (۱۲۸) ،

علی‌الظاهر : یکی از دوستان اداری من که علی‌الظاهر به شدت فعالیت وعمل آراسته ، وپیوسته به انجام دادن وظایف شخصی ... مشغول است ، دیشب به شکوه حکایتی میکرد (۲۲۰) ،

بالعکس : بالعکس ، بسا عقول مکرمه که هیچگاه درنوردیدن صحرای بیکران فکرت باز نمیمانند (۲۱۹) ،

گویا ، خواهی نخواهی ، انشاءالله وغیره .

کلمات زیر محتاج توضیح بیشتری است :

کلمهٔ «خیلی» متمم‌فعل وصفت واسم واقع میشود : ازفلسفه خیلی بدش میآید (۵۳) ، روزگارم خیلی بداست (۸۹) ، پیدا بود خیلی‌حرف دارد (۱۸۰) .

این‌کلمه میتواند تبدیل به اسم شود وعلامت‌جمع بگیرد:خیلی‌ها.

کلمهٔ « بسیار » صفت است : پس‌از مشاهدات ودقت بسیار ، براین عقیدهٔ قطعی رسیده‌ام (۱۷۷) . نیز میتواند متمم فعل واقع شود: در این دنیاخواستنی‌بسیاراست (۹۲) . متمم صفت‌نیز قرارمیگیرد: آهسته وبسیار کم‌حرف میزد (۱۴۵) . وبالاخره متمم اسم میشود : (بسیارکسان) وخود به اسم بدل میشود و علامت نکره میپذیرد : بسیاری . (علامت جمع نمیگیرد چون خود اسم جمع است).

کلمهٔ « زیاد » صفت‌است (: جمعیت‌زیاد) ومتمم فعل‌قرار میگیرد: زیاد میخندد . همچنین متمم صفت میشود : زیاد (از حد) قشنگ ،

ولی ظاهراً متمم اسم نمیشود واستعمال اسمی نیز ندارد.

گروه‌های «یك‌دنیا» و «یك‌عالم» متمم‌صفت واسم قرارمیگیرند: آمده‌ام تبریك بگویم ویکدنیا مسرت قلبی خود را تقدیمت‌کنم (۱۷۴)، یکدنیا متأسفم (۱۲۶)، الآن هاجر یك عالم پس‌انداز دارد (۲۱۷).

گروه «اینهمه» متمم فعل وصفت و اسم واقع میشود: اینهمه دوید، اینهمه بزرگ، اینهمه‌کوشش (۹).

کلمهٔ «بسی» متمم فعل واسم واقع میشود: بسی‌کوشش‌کرد، این قوهٔ مرموز ... مایهٔ بسی شگفتی است (۲۰۸).

کلمهٔ «فوق‌العاده» صفت‌است (: کارفوق‌العاده) ومتمم فعل‌وصفت واقع میشود: امروز فوق العاده کار میکنم، فوق العاده سلیم و صبور شده‌ام (۶۳).

کلمات «عاقبت» و «خلاصه» استعمال اسمی دارند و متمم فعل ومسند قرار میگیرند: عاقبت وقت گذشت (۱۵۴)، خلاصه مجلس‌رسمی شد (۴۳).

کلمهٔ «راستی» نیز متمم مسند واقع میشود: راستی مضحك‌است (۲۲۴). گونهٔ دیگرآن «راستی که» است: راستی‌که از این‌مضحکتر نمیشود (۲۲۴).

کلمات «حتی» و «نیز» و «هم» وغیره‌که دربسیاری ازدستورها قیدشمرده‌شده‌اند درواقع‌پیوند (حرف‌ربط) همپایگی‌اند: تنبلی به‌مفهوم پرهیز از کوشش وکار مظاهرمختلف دارد، چنانکه حتی مردم فعال‌بعضی بهرگونه اعمال جسمی و شاق بدنی تن میدهند ولی از تحمل هرنوع فکر ... رو میگردانند (۲۱۹)، نقاشها که در پیش خرابه‌ای میایستند و

مات جمال میشوند ، درآن خرابه، آبادیها وقشنگیها میبینندکه ما درك نمیکنیم ... ما نیز باید چشم و هوش خود را به دیدن زیبائی بپرورانیم (۱۳۹) ، کاش رفیق ما تنها نویسنده وشاعر بود فیلسوف همهست (۱۵۶).

کلمهٔ « ولو » پیوند وابستگی است : اگر بیچارهای صاحب مقام نباشد ولو هرقدر فهیم باشد طرف توجه فیلسوف واقع نمیگردد (۱۵۶)، برای آنکه ولویك لحظه دلشان را به درد آورده باشی باید همهٔ آنان را ملاقات کنی (۳۷) .

کلمهٔ « نه » که در دستورها قید شمرده شده مخصوص فعل است .

جغرافیای بزرگ بازارها

حسین شکوئی

بزرگ بازارها «hypermarkets» زاییدهٔ نیازهای توسعه شهری در قرن بیستم است و آن بازار بزرگی است که همهٔ مغازه‌های آن زیر یك سقف قرار می‌گیرد و از مشخصات زیر بهره‌مند می‌گردد :

۱ـ اغلب بزرگ بازارها در فضای سبز بیرون از شهرها ساخته می‌شوند ولی گاهی نیز در یك گوشهٔ شهری اطراف آن را واحدهای مسکونی احاطه می‌نماید .

۲ـ جهت ادامهٔ حیات یك بزرگ بازار، لازم‌است‌که حوزهٔ تجاری آن بین ۴۰۰٫۰۰۰ـ۱۰۰٫۰۰۰ نفر جمعیت داشته باشد[۱] .

۳ـ قطعه زمین انتخابی جهت ایجاد بزرگ بازار لازم‌است حداقل ۴۰ آکر وسعت داشته باشد .

۴ـ پارکینگهای بزرگ بازارها از ۲۰۰۰ تا ۶۰۰۰ اتومبیل را در خود جای می‌دهند و این پارکینگها رونق اقتصادی بازار را تضمین می‌نمایند .

۵ـ یك بزرگ بازار همه امکانات خرده فروشی بخش مرکزی شهرها را در فضای محدود خود فراهم می‌سازد .

1- J. E. Wrathell . "one - Stop Shopping". Geographical magazine. p. 45.
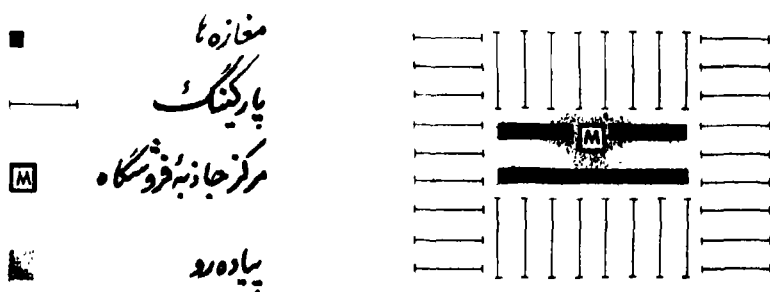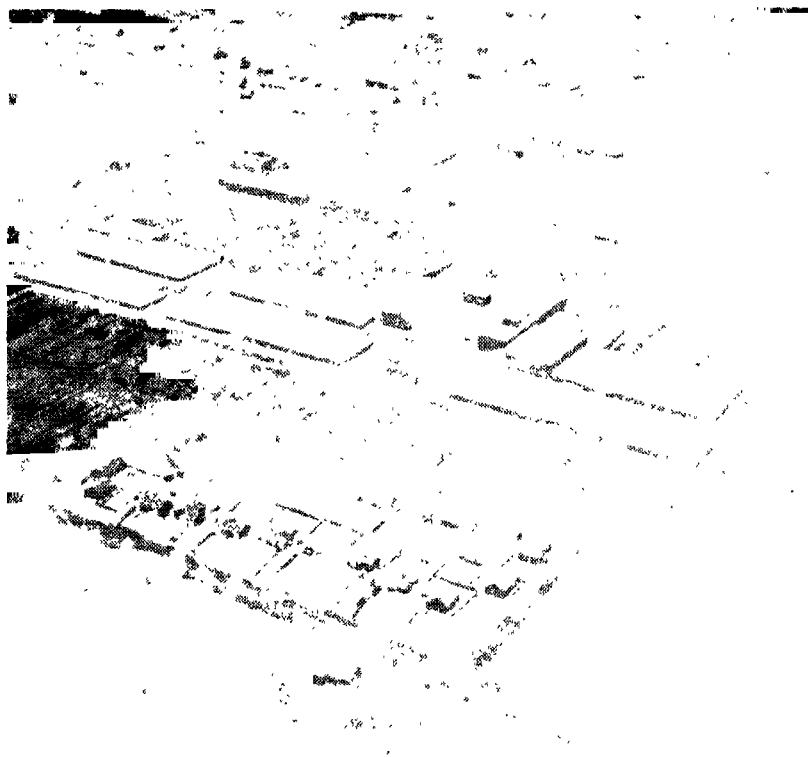
طرحهای مختلف از بزرگ بازارها

پارکینگهای وسیع و فضاهای سبز در جلب مشتریان به بزرگ بازارها مؤثر می‌افتد.

از : « ویکتورگرون ـ لاری اسمیت »
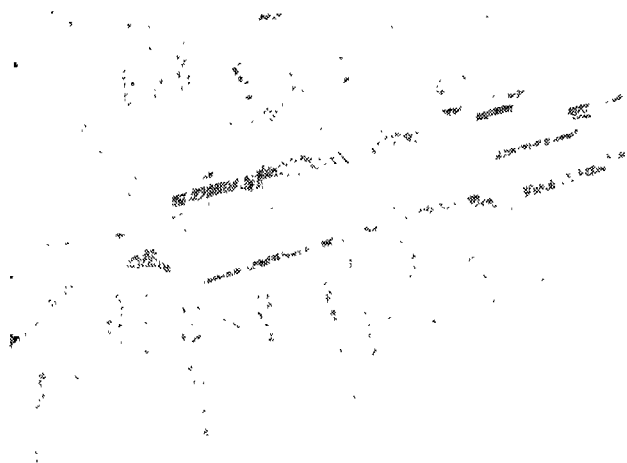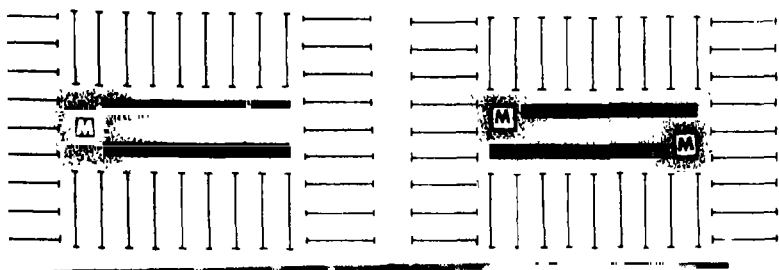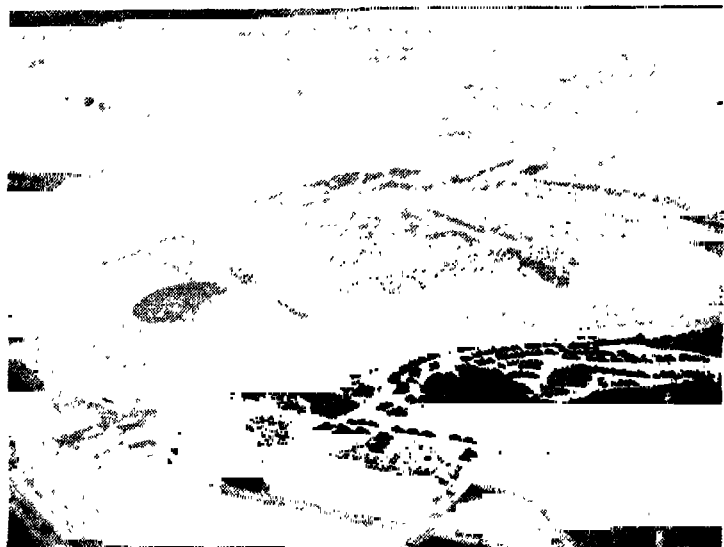
۶ـ در یك بزرگ بازار معمولاً بیش از $\frac{۱}{۳}$ فضای داخلی آن به فروش مواد غذائی اختصاص می‌یابد وبقیه مغازه‌ها و فروشگاهها انواع مختلفی از کالاها را عرضه می‌کنند. در بعضی از بزرگ بازارها تا ۷۰ ٪ فضای داخلی مخصوص فروش مواد غذائی است.

۷ـ بزرگ بازارهائی‌که دربیرون ازشهرها ساخته می‌شوندفاصله تقریبی آنها از شهر اصلی تا ۱۶ کیلومتر می‌رسد.

۸ـ دریك‌بزرگ بازار، ۴۵٪ حوزهٔ اجاره‌ای‌آن به‌وسیله‌دپارتمان استورها «فروشگاهها باکالاهای‌مختلف» اشغال می‌شود واینها اجاره‌داران اصلی بازار محسوب می‌گردند[۱].

۹ـ $\frac{۳}{۴}$ مشتریان به وسیله اتومبیل به بزرگ بازار می‌آیند و وسایل نقلیه عمومی‌تأثیر چندانی دررونق ویابحران اقتصادی بازارندارد.

۱۰ـ یك بزرگ بازار، از سازمانها و بخشهای مختلف فروش تشکیل می‌شود و در بیشتر موارد همهٔ این مؤسسات زیر یك سقف قرار می‌گیرند ولی‌درمجموع به‌صورت‌یك‌واحدکاملامستقل‌عمل می‌کنند‌درحالی که در منطقه خریدشهری، تأسیسات تجاری و مغازه‌ها درطول یك خیابان ایجادمی‌شوندواغلب‌آنها نیز بدون وابستگی به‌یکدیگرفعالیت می‌کنند.

۱۱ـ دربعضی از نواحی جغرافیائی، بزرگ بازارها عنوان مرکز خرید ناحیه‌ای بخود می‌گیرند ونیازهای بخشی‌ازمردم شهری‌وحوزه‌های اطراف آن را تأمین می‌کنند.

۱ـ The Future Pattern of Shopping. P. 63.

بزرگ بازارها طوری ساختمان شده‌اند که می‌توان بسته‌های خریداری شده را مستقیماً به داخل اتومبیل خریدار حمل کرد .
«مجله جغرافیائی اکتبر ۱۹۷۲»

سابقهٔ کار :

تاسال ۱۸۵۰ ، وسعت مغازه‌ها محدود بود و چه بسا که صاحبان آنها درطبقهٔ بالای مغازهٔ خود زندگی می‌کردند. درنیمه دوم قرن نوزدهم جمعیت تقریباً دو برابر گشت وتوسعهٔ شهری به سرعت عملی گردید. در این دوره است که طبقهٔ کارگر سهم بیشتری در نیروی انسانی کشورها بدست می‌آورد . هرچند که سطح زندگی بارشد کمتری بالا می‌رود اما همین رشد تدریجی باتقاضای بیشتری در تهیهٔ مواد غذائی روزانه همراه می‌گردد . در این زمان طبقهٔ متوسط جوامع اروپائی نیز بهشدت نیرو

می‌گیرد واهمیت می‌یابد. این جریان نیز نیاز جوامع اروپائی‌را در تهیهٔ مواد غذائی بالا می‌برد.

از نیمه دوم قرن نوزدهم، ابتکار، اختراع، تکامل یابی صنایع و تحولات فکری قابل مقایسه با ادوار سابق نیست. به همراه این تحولات فکری وصنعتی، سازمانهای تعاونی باروش کاملاً جدیدی توزیع کالاها ومواد غذائی‌را درمسیرهای تازه‌ای قرار می‌دهند وشبکه‌ای از مغازه‌های فروش مواد غذائی تولید شده درکارخانه‌هاکه دراین مغازه‌ها بفروش می‌رسید در وهلهٔ اول سلیقه‌ها و نیازهای طبقهٔ کارگر را در نظر می‌گرفت ودر وهلهٔ بعد به خواسته‌های طبقهٔ دوم وسایر طبقات اجتماعی توجه می‌کرد.

فروشگاههای بزرگ باانواع کالاها ابتدا درکشور فرانسه بوجود آمد واغلب آنها نیز جهت فعالیت ثمر بخش خود مسیر راههای اصلی و خیابانهای پررفت و آمد را انتخاب می‌کردند. به موازات توسعه شهرها، مغازه‌ها سعی می‌کردند درشبکه خیابانهای اصلی‌که ازمرکز شهر منشعب می‌شدند فعالیت نمایند. در بعضی از شهرها نیز مغازه‌های ویژه‌ای، خیابانهای معینی‌را اشغال می‌کردند واین بیشتر راحتی مراجعه کننده را در انتخاب نوع کالا ومقایسه قیمت تأمین می‌نمود[1].

در دههٔ ۱۹۳۰، گسترش حومه‌ها پاره‌ای از فروشگاههای بزرگ را به‌حومه‌ها کشانید وصاحبان اینقبیل فروشگاهها کوشش می‌کردندکه نمای بیرونی فروشگاهها ودکوراسیون داخلی آنها هرچه بیشتر در جلب

1- Margaret Thomas. " New Pressures, old Att - itude " . Jornal For The Built Environment. P.P 106 - 107.

مشتری مؤثر باشد. دردهۀ ۱۹۵۰، افزایش بی‌امان جمعیت‌شهرها وحومه‌ها ومراجعۀ تعداد بیشماری ازخریداران به‌فروشگاههای بزرگ، مسأله سلف سرویس مطرح می‌شود. ازاین زمان به بعد به موازات شلوغی‌خیابانهای شهری ، فروشگاهها سعی داشتند فعالیت خود را در خیانهای پردرخت ودور از مزاحمتهای وسایل نقلیه موتوری متمرکز سازند واین مقدمه‌ای بود در ایجاد بزرگ بازارها دریك فضای سبز ودور از جنجالهای شهری بدانسان که در زیر می‌آید .

ایجاد بزرگ بازارها :

بزرگ بازار که طریقه کاملاً جدیدی را در خرده فروشی ارائه می‌دهد برای اولین‌بار درسال ۱۹۲۳ درکانزاس امریکاگشایش یافت. تاسال ۱۹۵۰ گسترش این بازارها محدود بود زیرا دراین زمینه، تجربه بسیار اندك بود وسرمایه گذاری غالباً باترس ونگرانی همراه می‌شد، ازطرفی مردم شهرها نیز عادت نداشتند که جهت خرید بااتومبیل خود به بیرون از شهرها بروند ، قبل از سال ۱۳۵۰ تنها هفت بزرگ بازار در امریکا فعالیت می‌کردند این میزان درسال ۱۹۵۷ به ۱۶۰ دستگاه رسید ودرسال ۱۹۶۵ تعداد آنها به ۸۰۰۰ دستگاه افزایش یافت و $\frac{1}{2}$ کل خرده‌فروشی امریکا در بزرگ بازارها صورت گرفت .

هم‌اکنون درکشورهای آلمان ، فرانسه ، اسپانیا ، سویس، بلژیك، دانمارك، هلند وسوئدبزرگ بازارها فعالیت ثمربخشی‌دارند ودرانگلستان نیزچندین بزرگ بازار دراطراف‌شهرهای بریستول ، نیوکاسل ،ساوتمپتون دردست ساختمان است .

علل تشکیل بزرگ بازارها

۱ـ **افزایش جمعیت :** بین سالهای ۱۹۶۰ ـ ۱۹۵۰ جمعیت اغلب شهرهای اروپائی وامریکائی افزایش یافت و این افزایش به‌ویژه درحومه‌های شهری بیشتر عملی شد تا آنجا که جمعیت بعضی از حومه‌های شهری تا ۵۰٪ نیز بالا رفت . در نتیجه در ناحیه مورد بحث،ایجاد بزرگ بازار لازم آمد .

۲ـ **افزایش صاحبان اتومبیل :** بعد از سال ۱۹۵۰ ، اتومبیل همهٔ عوامل وتأسیسات شهری را زیر نفوذ خودگرفت تاآنجاکه درسال ۱۹۶۷، در حدود ۷۸٪ خانواده های امریکائی مالك یك اتومبیل و ۲۵٪ آنها صاحب دواتومبیل ویابیشتر بودند. بی‌جهت نیست که‌دراغلب بزرگ بازارها ۹۰٪ خرید به وسیله صاحبان اتومبیل صورت می‌گیرد[1] .

۳ـ **افزایش در آمد :** در ۲۰ سال گذشته در آمد اغلب خانواده‌ها به سرعت بالا گرفت وخرید انواع کالاها درمحیطهای آرام وسالم بیرون از شهرها مورد توجه واقع شد .

۴ـ **نارسائی بخش مرکزی:** این بخش روز به روز شلوغ‌تر می‌شود اهمیت وزیبائی گذشتهٔ خودرا از دست می‌دهد ازاین رو مراجعه‌کنندگان به‌بخش مرکزی شهرها ترجیح می‌دهندکه جهت خرید به‌بزرگ بازارها ومراکزخریدناحیه‌ای که‌درفضاهای‌سبز وآرام‌ایجادشده‌است‌مراجعه‌نمایند.

۵ـ **ارزانی قیمت زمین :** قیمت زمین در اطراف شهرها نسبت به بخش داخلی آنها نسبتاً ارزان است وسرمایه داران به‌راحتی قادرند که

1- The Future Pattern of Shopping. P. 63.

جهت ایجاد بزرگ بازارها قطعات پروسعت زمین‌را دراطراف شهرها تهیه کنند تا علاوه ازتأسیسات داخلی ، پارکینگهائی نیز برای ۶۰۰۰ اتومبیل فراهم سازند .

شرایط جغرافیائی و ایجاد بزرگ بازارها

۱ـ به هنگام انتخاب محل جهت ساختمان بزرگ بازارها توجه به عوامل زیر دررساندن بازار به‌سطح کمال مطلوب آن ضروری شناخته می‌شود:

الف ـ میزان جمعیت و تراکم آن درحوزهٔ تجاری یك بزرگ بازار.

ب ـ قدرت خرید مردم درحوزهٔ تجاری بزرگ بازار .

ج ـ سهولت دسترسی به بزرگ بازار .

د ـ امکان رقابت و برتری بزرگ بازار باسایر بخشهای خرده‌فروشی.

۲ـ حوزهٔ تجاری یك بزرگ بازار در حقیقت به مثابه منطقهٔ نفود آن عمل می‌کند وآن حوزه‌ای است که ۸۶٪ کل فروش یك بزرگ بازار درمحدودهٔ آن‌صورت می‌گیرد. حدود تجاری بزرگ بازار ویامراکز خرید ناحیه‌ای باعواملی نظیر: رودخانه، بزرگ‌راه ، خط آهن، توپوگرافی زمین ، خط ساحلی وبالاخره مدت رسیدن به آن به وسیله اتومبیل در رابطه است . چنین می‌نماید که مرزهای حوزه تجاری بزرگ بازارها بیش از همه بوسیلهٔ اتومبیل‌ها تعیین می‌شود .

۳ـ یك بزرگ بازار ومرکز خرید ناحیه‌ای قادراست جوابگوی نیازهای جمعیتی از ۱۰۰٫۰۰۰ تا ۴۰۰٫۰۰۰ نفر باشد از این رو قطعه زمین انتخابی جهت ایجاد بازار بایستی درحدود ۱۲ هکتار باشد[1] .

۴ـ گفتیم که بیش از ۹۰٪ مراجعه کنندگان به بزرگ بازارها

1- Geographical Magazine. P. 45.

ومراکزخرید ناحیه‌ای را صاحبان‌اتومبیل‌هاتشکیل‌می‌دهد ازاین‌رولازم خواهد بود که بزرگ بازارها مستقیماً به شاهراهها وراههای اصلی وصل شوند ویا درمجاورت محل تقاطع راههای اصلی ایجاد گردند.

امتیازات بزرگ بازارها :

۱ـ دربزرگ بازارها، همه امکانات خرید وکالاهای مورد احتیاج خانواده‌ها درزیر یك‌سقف متمرکزمی‌گردد وآنها را ازمراجعه به‌مغازه‌ها ومحلهای مختلف بی‌نیاز می‌سازد.

۲ـ در بزرگ بازارها پارکینگهای پر وسعتی ایجاد می‌گردد و خانمهای مراجعه کننده به‌آسانی اتومبیل خود را پارك می‌کنند.

۳ـ دربزرگ بازارها ، همه مغازه‌ها زیر یك سقف قرار می‌گیرد
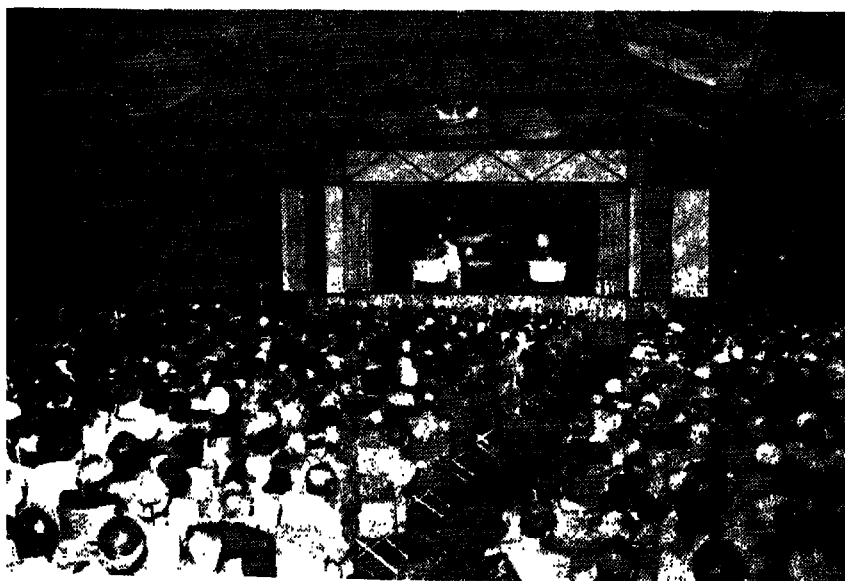
جلسهٔ سخنرانی درتالار اجتماعات یك بزرگ بازار درکالیفرنیا .

و برخلاف خیابانهای اصلی شهر که امکان برخورد بچه‌ها و بزرگترها باوسایل نقلیه بیشتر است دراینجا امنیت وسلامتی تضمین کننده‌ای وجوددارد.

۴ـ زیبائی طرح وساختمان ، امکانات وقت گذرانی ، پاکیزگی محیط خرید وزیبائی دکوراسیون مغازه‌ها ، فضای سالم و دلپذیری جهت مشتریان فراهم می‌آورد .

۵ ـ فضای سبز باغات اطراف ، استخرها ، فواره‌ها و مجسمه‌های زیبا لطافت و آرامش خاصی به فضای بزرگ بازار می‌بخشد ودر بعضی ازبزرگ بازارها محلهای ویژه‌ای جهت بازی اطفال درنظرگرفته می‌شود.

۶ ـ نمایش مُدهای جدید لباس ، ایجاد نمایشگاهها ، تأسیس باغ وحش کودکان وبالاخره فعالیتهای نمایشی وموسیقی ازجملهٔ امتیازات بزرگ بازارها ومراکز خرید ناحیه‌ای محسوب می‌شود .

برنامهٔ آواز دسته جمعی دریك بزرگ بازار نزدیك شهر میناپلیس

۷ـ سالنهای زیبا ، آرایشگاههای متعدد ، داروخانه‌ها ، سوپر-مارکتها، شعبه‌های بانك ، امکانات بیمه و گاهی وجود سینما وحتی تأثر محیط شایسته‌ای جهت انسان عصر ما تهیه دیده است .

۸ـ همه این‌ساختمانها به دستگاه حرارت مرکزی وارکاندیشن مجهزشده‌اند وبعضی ازبزرگ بازارها دارای ایستگاه تولید برق می‌باشند.

برای اینکه بتوانند بزرگ بازارها را به عنوان یك مرکز جاذب و پرتحرك به‌جامعه شهری معرفی نمایند همه امکانات و نیازهای عمومی در آن جمع آمده است . هورس کارپنتر[1] یکی از محققین این رشته فعالیتهای خارج از خرید بزرگ بازارها را به‌شرح زیر نشان می‌دهد :

فعالیتهای فرهنگی، آموزشی وتفریحی نظیر برگزاری کنسرتها، نمایشگاههای هنری ، تآتر، مصاحبه‌های مطبوعاتی، سخنرانیها، بحثهای مذهبی ، جشن روز مادر ، برگزاری شب ژانویه ، نمایش‌مدلباس، مجالس رقص وعروسی ، پذیرائی ودعوت ... ملاحظه می‌شود که هم اکنون اغلب بزرگ بازارها نقشهای تجاری وفروشگاهی‌را به‌همراه نقشهای فرهنگی بعهده گرفته‌اند که خود در رونق بازارها وعلاقه مردم همچنین میزان خریداران و مراجعه کنندگان سهم تعیین کننده‌ای دارد .

بزرگ بازارها ازساعت ۱۰ صبح تا ۱۲ شب یکسره دایرمی‌باشند وبعضی وقتها روزهای یکشنبه نیز تعطیل نمی‌کنند زیرا اغلب‌خانواده‌ها علاقمندند که تعطیلی آخر هفته را در این محیط دلپذیر بگذرانند . ممکن است در یك روز تعطیلی اعضای خانواده صبحانه را در یکی از کافه تریاهای بزرگ بازار صرف کنند و بعدجهت‌خرید به‌فروشگاههای متعدد مراجعه نمایند . بعدازظهر خانم خانواده سری به آرایشگاه

1- Horace Carpenter.

بزند شام نیز در یك رستوران صرف شود و بعد از شام اعضای خانواده بطور جمعی به‌تماشای فیلم بروند . توجه داشته باشید که دراغلب موارد همهٔ این وقت گذرانیها در زیر یك سقف انجام می‌گیرد[1] .

مجلس رقص دریك بزرگ بازار در شهر دترویت .

در برابر همه این امتیازات که برشمردیم عده‌ای از کارشناسان نارسائیهای زیررا درایجاد بزرگ بازارها یادآور می‌شوند :

۱ـ منطقهٔ سبز شهری باتمام قدرت لازم‌است دست نخورده باقی بماند واز یورش ساختمانها وپارکینگهای پروسعت به‌طرف‌آن جلوگیری شود ، ایجاد پارکینگ برای ۶۰۰۰ اتومبیل و ساختمان فروشگاههای بزرگ، ویرانی ونابودی‌تدریجی‌فضای سبز را بهمراه دارد . بهتراست این قبیل بازارها درنواحی‌ساخته شوندکه به‌جای ویرانی وتخریب زیبائیهای

1- Geographical Magazine. P. 46.

طبیعی ، آبادانی وسالم سازی اطراف شهرها را موجب شود .

۲ـ دریك ناحیه شهری که شهرها بفاصله کمی ازهم قرار گرفته اند ایجاد بزرگ بازارها مقرون به صرفه نخواهد بود .

۳ـ بزرگ بازار زائیده افزایش اتومبیل‌هاست لازم‌است درحاشیهٔ شهرهائی ساخته شوند که درآنها تعداد صاحبان اتومبیل بیشتر است .

منابع

۱ـ Berry J. L. Brian. Geography of market Centers and retail distribution. Prentice - Hall. 1967. PP. 118 - 124.

۲ـ Waide Leath. " where Retail planning takes Over„ Journal For The Built Environment. Feb 1971 PP. 106-107-116 - 119.

۳ـ William Juliet. " Technical approach to a Geography degree ". Geographical magazine. P. 8. October 1973.

۴ـ Wrathall J. E. " one-Stop Shopping "Geographical magazine. October 1972. PP. 44 - 46.

۵ـ The Future Pattern of Shopping. HMSO. 1971. PP. 63 - 66.

مختصری در شرح حال و آثار

شیخ عبدالقادر گیلانی

دکتر رشید عیوضی

شیخ محیی الدین ابو محمد عبدالقادر گیلانی (=جیلی وجیلانی) از سادات رفیع مرتبهٔ حسنی و از اقطاب و مشایخ نامدار صوفیه در قرن ششم[1] هجری بود .

نام و نسب :

پدر او ابو صالح موسی جنگی‌دوست بن ابی‌عبدالله‌بن یحیی الزاهد ابن محمدبن داودبن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله المحض (ویلقب ایضا بالمجل) بن الحسن المثنی‌بن الحسن‌بن علی بن ابی‌طالب علیهم السلام بود[1] و مادرش ام الخیر امة الجبار فاطمة بنت السید عبدالله الصومعی الزاهد بن الامام ابی جمال الدین السید محمد بن الامام السید محمودبن الامام السید ابی‌العطا عبدالله‌بن الامام السید کمال‌الدین عیسی ابن الامام السید ابی علاءالدین محمد الجواد رض ابن الامام الهمام علی الرضی رض بن الامام الهمام موسی الکاظم رض ابن‌الامام الهمام جعفر الصادق رض ابن الامام الهمام زین العابدین رض ابن الامام الهمام سید شباب

۱ـ بهجة الاسرار ، ص ۸۸ وهامش ص ۱۷۲ و ۱۷۴ ؛ طبقات شعرانی ، ص ۱۰۸ ؛ مرآة‌الجنان ، ج ۲ ، ص ۴۵۰ و ۴۵۱ .

اهل‌الجنة و قرة اعین اهل‌السنة سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین رض[1] .

بدین ترتیب نسب او از سوی پدر به واسطهٔ حضرت امام حسن علیه‌السلام و از جانب مادر به واسطهٔ حضرت امام حسین علیه‌السلام به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می‌پیوندد[2] . همچنین به واسطه‌های غیرمستقیم نسب او به ابوبکر و عمر وعثمان نیز می‌رسد[3] .

کنیه و القاب :

کنیهٔ او ابو محمد[4] و القابی که بدو داده‌اند به قرار زیر است : محیی‌الدین ، بازاشهب، شیخ مشرق ، بازالله ، غوث اعظم ، غوث الثقلین ، غوث‌الله ، غوث ، شاهدالله ، امرالله ، فضل‌الله ، امان‌الله ، نورالله ، قطب‌الله ، سیف‌الله ، فرمان‌الله ، برهان‌الله و آیةالله[5] .

ازین القاب سه لقب قابل‌توجه است و او را بیشتر بدانها خوانده‌اند: « شیخ مشرق » نمایندهٔ فضل و کمال اوست چنانکه ابومدین بغدادی را « شیخ مغرب » گفته‌اند[6] . « باز اشهب » لقبی‌ست که پیر طریقت او شیخ حماد دباس[7] بدو داده است . «اما «محیی‌الدین» ـ که معروفترین لقب اوست ـ داستانی داردکه جامی چنین نقل‌کرده است : « از شیخ عبدالقادر پرسیدند

۱ـ بهجةالاسرار ، هامش ص ۱۷۶ ـ ۱۷۲ .

۲ـ ایضاً همان مأخذ .

۳ـ ایضاً همان مأخذ .

۴ـ مرآة الجنان ، ج ۳ ، ص ۳۵۰ ؛ نفحات‌الانس ، ص ۵۰۷ و ۵۰۹ .

۵ـ بهجةالاسرار ، هامش ص ۱۷۷ ؛ دایرة المعارف اسلامی . ج ۱ ، ص ۴۳ ؛ ریحانةالادب ، ج ۳ ، ص ۴۹۴ .

۶ـ تاریخ تصوف در اسلام ، ص ۴۹۵ .

۷ـ شیخ حماد دباس از جمله مشایخ شیخ عبدالقادرگیلانی است . امیی بودکه ابواب معارف و اسرار بـروی‌گشوده بود . وفات او به سال ۵۱۵ هـ . ق . اتفاق افتاد .

که سبب چه بودکه لقب شما محیی‌الدین کردند؟ فرمود که روز جمعه از بعضی سیاحات به بغداد می‌آمدم پای برهنه، به بیماری متغیراللون نحیف‌البدن بگذشتم؛ مرا گفت: السلام علیك یا عبدالقادر! جواب سلام وی باز دادم. گفت: نزدیك من آی! نزدیك وی رفتم. گفت: مرا باز نشان! وی را باز نشاندم. جسد وی تازه گشت و صورت وی خوب شد و رنگ وی صافی گشت. از وی بترسیدم. گفت: مرا نمی‌شناسی؟ گفتم: نه! گفت: من دین اسلامم، همچنان شده بودم که اول مرا دیدی، مرا خدای تعالی به تو زنده گردانید ـ انت «محیی‌الدین». وی را بگذاشتم و به مسجد جامع رفتم. مردی مرا پیش آمد و نعلینی پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محیی‌الدین! چون نماز بگزاردم مردم از هر طرف برمن ریختند و دست و پای مرا می‌بوسیدند و می‌گفتند یا محیی‌الدین و مرا هرگز پیش از آن به این لقب نخوانده بودند»[1].

مولد و منشأ و مهاجرت:

او به سال ۴۷۰ هـ. ق.[2] در قصبهٔ «نیف»[3] گیلان[4] در وجود آمد و

۱ـ نفحات‌الانس، ص ۵۱۹ و ۵۲۰.

۲ـ در همهٔ مآخذ موجود ـ که ما را بدانها دسترسی بود ـ سال تولد شیخ ۴۷۰ هجری قمری ضبط شده‌است جز نفحات‌الانس (ص۵۰۷) که می‌گوید: «ولادت وی در سنهٔ احدی و سبعین و اربعمائه بوده‌است»، و نیز بهجة‌الاسرار (ص۸۸) پس از ذکر این‌که شیخ بنا به‌گفتهٔ خود او به سال ۴۷۰ تولد یافته است می‌نویسد: «ذکر ابوالفضل احمدبن صالح‌بن‌شافع‌الحیلی‌الحنبلی‌رحمه‌الله تعالی ان مولدالشیخ محیی‌الدین عبدالقادر الجیلی رضی‌الله عنه سنة احدی و سبعین واربعمائة بجیلان».

درین بیت ـ که حاوی تاریخ ولادت و مدت عمر شیخ است ـ سال تولد او ۴۷۰ آمده است:

ان بازالله سلطان الرجال جاء فی عشق و مات فی کمال

عشق = ۴۷۰ (تاریخ تولد)، کمال = ۹۱ (مدت عمر). بهجة الاسرار، هامش ص ۱۷۱.

←

در حجر تربیت مادر پارسای خود ، ام‌الخیر فاطمة، وظاهراً در زیر حمایت جد مادری خود ، شیخ ابو عبدالله صومعی ، زاهد معروف بزرگ شد و به دوران بلوغ نزدیك گردید . آشکار است که تربیت نخستین در انتخاب راه زندگی هرکس بی‌اثر نیست . شیخ عبدالقادر ـ که در خانوادهٔ زهد و تقوی پرورش یافته بود ـ بی‌گمان نمی‌توانست در چهار چوبهٔ حراثت و زراعت مقید بماند ناچار قفس خود بشکست و بر آن شد که از زادگاه خویش دور شود . این راز بامادر در میان نهاد . مادرش وسایل سفر او را فراهم کرد و به سوی بغداد روانه‌اش ساخت . جامی علت مهاجرت او را از زبان خود او چنین تعریف می‌کند : «وی گفته که خرد بودم روز عرفه به صحرا بیرون رفتم و دنبال گاوی گرفتم به جهت حراثت ، آن‌گاو روی باز پس‌کرد و گفت : یا عبدالقادر ما لهذا خلقت ولا بهذا امرت ! بترسیدم و بازگشتم و به بام سرای خود برآمدم . حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده بودند . پیش مادر خود رفتم وگفتم مرا در کار خدای تعالی‌کن و اجازت ده تا به بغداد روم و به علم مشغول شوم و صالحان را زیارت‌کنم . از من سبب آن داعیه پرسید. با وی گفتم بگریست و برخاست و هشتاد دینار بیرون آورد که به میراث پدر من مانده بود ، چهل دینار را برای برادر من گذاشت و چهل دینار را در زیر بغل من در جامهٔ من دوخت و مرا اذن سفرکرد و مرا عهد داد برصدق در جمیع احوال و به وداع من

← ۳ـ بهجةالاسرار ، ص ۸۸ ؛ دایرةالمعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲ .

۴ـ توضیح را باید گفت که برخی از لفظ منسوب گیلان که جیلی و جیلانی هم گفته می‌شود به اشتباه تصور کرده‌اند که او منسوب است به جیل از قرای بغداد که بر کنار دجله واقع شده و از بغداد تا آنجا یك روزه راه است. رك. بهجةالاسرار، ص ۸۸ و مرآةالجنان ، ج ۳ ، ص ۳۵۱ .

بیرون آمد و گفت ای فرزند برو که برای خدای تعالی از تو بریدم و تا قیامت روی تو را نخواهم دید . من با قافله‌یی اندك به جانب بغداد توجه نمودم...»[۱].

در اینکه شیخ در چه تاریخی مولد و منشأ خود را ترك گفته است اطلاع کاملی در دست نیست ؛ همین قدر می‌توان گفت که او دردوران بلوغ از زادگاه خود دور شده‌است ، زیرا او سالی به بغداد درآمده که تمیمی درگذشته است و این تمیمی ابو محمد رزق‌الله بن عبدالوهاب بن عبدالعزیز بن‌الحارث بن اسد است که به سال ۴۸۸ هجری در بغداد فوت کرد ودر آن سال شیخ هجده سال داشته است[۲] بدین ترتیب با ذکر این که او پیش از ورود به بغداد حداقل سه سال در خاك عراق بوده[۳] بیرون آمدن او از گیلان در دوران بلوغ چندان دور از واقع نخواهد بود .

اوان تحصیل :

گفتیم که شیخ عبدالقادر به سال ۴۸۸ در هیجده سالگی به بغداد درآمد . پس از ورود بدانجا با شوق فراوان به تحصیل علوم آغاز کرد . نخست قرائت قرآن آموخت . آنگاه به فقه و حدیث وعلوم ادبی توجه کرد . علوم ادبی را از علی‌بن زکریا یحیی بن علی تبریزی (متوفی ۵۰۲) فرا گرفت وفقه حنبلی را در مدرسهٔ قاضی ابوسعیدالمبارك بن علی مخزومی

۱ـ نفحات‌الانس ، ص ۵۰۷ .

۲ـ بهجةالاسرار ، ص ۸۸ ؛ نفحات‌الانس ، ص ۵۰۸ .

۳ـ « ... ورافقفی الخضر علیه‌السلام فی اول دخولی العراق و ما کنت عرفته وشرط ان لااخالفه و قال لی اقعد هنا فجلست فی الموضع الذی اقعدنی فیه ثلاث سنین یأتینی کل سنة مرة ویقول لی مکانك حتی آتیك... » . طبقات شعرانی، ص ۱۱۱ـ۱۱۰ و نیز رك . نفحات‌الانس ، ص ۵۰۹ .

آموخت . بدین طریق آنچه او را می‌بایست در پیش بزرگان روزگار[۱] تحصیل کرد و به اندك زمانی بر اقران فایق آمد و از اهل زمان خود متمیز گشت . سپس روی به تصوف آورد . و در خدمت ابوالخیر حماد دباس به‌کسب فنون طریقت همت گماشت . اگرچه اوایل حضور فقیهی چون شیخ عبدالقادر در مجلس حماد دباس غریب می‌نمود وحتی‌شاگردان حماد به سختی حضور او را تحمل می‌کردند ولی دیری نگذشت که شیخ لیاقت خود را درین علم نیز بروز داد و از شاگردان برجستهٔ حماد شد[۲] چنانکه شیخ حماد در حق او گفت : «این عجمی را قدمی‌ست که در وقت وی برگردان همهٔ اولیا خواهد بود. هرآینه مأمور شود به‌آن‌که بگوید: (قدمی هذه‌علی‌رقبة‌کل ولی الله) و هرآینه‌آن‌را بگوید وهمهٔ اولیاگردن نهند» . چندی نگذشت که پیشگویی شیخ حماد به تحقق پیوست و شیخ

۱ـ یافعی در مرآة‌الجنان (ج ۳ ، ص ۳۵۲ و ۳۵۳) از زبان یکی از متکلمان چنین می‌گوید : «شیخ هنگامی‌که دانست‌که طلب‌العلم علی‌کل مسلم فریضه دامن همت برمیان زد و به جد در صدد تحصیل آن برآمد . بسی برنیـامدکه در فروع و اصول سرآمد شد و درعلم قرآن چیره دست‌گشت . باشیوخ روزگار ازجمله ابوالوفا علی‌بن عقیل و ابوالخطاب محفوظ بن احمد الکلوذانی و ابوالحسین‌محمد ابن‌القاضی ابی یعلی و ابوسعدالمبارك‌بن علی‌المخزومی دیدارکرد و ازآنان دانش آموخت و حدیث را از ابو غـالب محمد بن الحسن البـاقلانی و ابوسعد محمد بن عبدالکریم و ابوالغنائم محمد بن علی بن میمون و ابوبکر احمدبن المظفر التمار و ابو محمد جعفربن احمدالقاری و ابوالقـاسم علی‌بن احمد الکرخی و ابوعثمان اسماعیل‌بن محمد الاصبهـانی و ابوطالب عبدالقـادر بن محمد و ابن عمر ابوطاهر عبدالرحمن‌بن احمد و ابوالمبرکات هبةالله بن المبارك و ابوالعز محمد بن المختار الهاشمی و ابو نصر محمد و ابو غالب احمد و ابوعبدالله یحیی‌ابناءالامام ابی‌الحسن علی‌ابن البنا و ابوالحسین المبارك بن عبدالجبار و ابو منصور عبدالرحمن بن ابی غالب و ابوالبرکات طلحةبن احمدالعاقولی و غیرآنان فرا گرفت .

۲ـ دایرةالمعارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۴۲ .

عبدالقادر در حضور مشایخی چون شیخ بقاءبن بطو و شیخ قیلوی و شیخ ابوالنجیب‌سهروردی و شیخ جاگیر وقضیب‌البان موصلی وشیخ‌ابوالمسعود و جز ایشان آن سخن بر زبان آورد. شیخ علی هیتی به منبر برآمد و قدم شیخ بگرفت و برگردن خود نهاد و دیگران گردنهای خود را پیش داشتند[۱].

شیخ درطریقت به مرتبه‌یی رسیدکه می‌گفت: «حسین حلاج لغزید درآن زمان‌کسی نبود که دست او را بگیرد و حال‌آن‌که تا روز رستاخیز اگر مرکب یکی از اصحاب و مریدان و محبان من بلغزد هرآینه دست او را بگیرم»[۲].

در اینجا بایدگفت‌که آنچه از زندگی‌خصوصی‌شیخ می‌دانیم بسیار کم و نارساست. همین قدر معلوم است‌که او درفاصلهٔ سالهای۴۸۸ تا۵۲۱ یعنی از سال ورود به بغداد تا موقعی‌که مجلس وعظ نهاد، به حج رفته و ازدواج‌کرده است زیرا یکی از فرزندان او در سال ۵۰۸ متولد شده‌است. به‌گفتهٔ برخی تولیت مقبرهٔ «ابوحنیفه»[۳] نیز با شیخ عبدالقادر بوده است[۴].

دوران‌کمال و افادت:

شیخ پس ازآن‌که روزگاری دراز در تحصیل دانش وکمالات رنج

۱ـ نفحات‌الانس، ص ۵۰۹ـ۱۱.

۲ـ دایرةالمعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲.

۳ـ امام ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت ایرانی نژاد امام و پیشوای مذهب حنفی ازمذاهب چهارگانهٔ اهل سنت و جماعت ولادتش به اصح اقوال در سال ۸۰ و وفاتش در رجب یا شعبان ۱۵۰ همان سال‌که شافعی متولد شد.

۴ـ دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲.

برد در شوال سال ۵۲۱ مجلس وعظ نهاد[1] و به موعظه و تدریس مشغول گردید. اوایل در مجالس وعظ شیخ مردم چندانی نبود و موعظهٔ او را در مدخل مسجدی در «حبّه»[2] منبری نهاده بودند ولی دیری نگذشت که ازدحام مستمعان بیفزود و در آن محل رباطی بنا نهادند. در سال ۵۲۸ مدرسهٔ شیخ ابوسعید مخزومی ـ که گویا در آن زمان وفات یافته یا از تدریس کناره‌گیری کرده بود ـ نیز خریده شد و رباط شیخ توسعه یافت.

مجالس وعظ شیخ صبح روزهای جمعه و عصر روزهای دوشنبه در مدرسه و صبح روزهای یکشنبه در رواق خود او برپا می‌شد. در مجالس وی بسی از جهودان و مسیحیان بدین اسلام گرویدند. در این زمان بود که آوازهٔ شیخ به بیشتر ممالك اسلامی رسید و تحف و هدایا از هرسو رسیدن گرفت وگشایشی دروضع‌مالی‌شیخ پیداآمد؛ هدایای نقدی‌که به‌شیخ می‌رسید روزانه بیش از یك دینار بود ازینرو درِ خانهٔ شیخ برای پذیرایی به روی شاگردانش باز بود.

از اغلب کشورهای جهان برای سؤال از مسایل فقهی یا عرفانی به سوی شیخ می‌آمدند و او بی‌درنگ آنها را پاسخ می‌گفت. گویا خلفا و وزرا نیز پیش او می‌رفتند[3]. از آنجایی‌که شیخ در اصول تابع طریقهٔ اشعری و در فروع پیرو امام شافعی و امام حنبل بود لذا درمسایل، موافق

۱ـ بهجةالاسرار، ص ۹۰.

۲ـ «حبة (ابوـ)»، مجموعة من‌الخرائب جنوبی غربی بغداد قامت علی اطلال مدینة بابل القدیمة وفیها اکتشفت (۱۸۸۲) اغلب‌النقوش‌المسماریة والکتابات الخاصة بالعقود کالوثائق القانونیة والتجاریة و معظمها من معبد «الاله شمش» (اعلام‌المنجد).

۳ـ دایرةالمعارف‌اسلامی، ج۱، ص۴۲؛ طبقات شعرانی، ص۱۱۰ و ۱۱۱.

هردو مذهب شافعی و حنبلی فتوی می‌داد . نیز سیزده علم از علوم دینی را تدریس می‌کرد[1] .

دوران تجرید و بازگشت :

شیخ پس از مدتی تدریس و وعظ گوشه‌گیری اختیار کرد و به زهد و عبادت روی آورد . توجه شیخ را به زهد و تصوف ـ که دومین مرحلهٔ عقاید اوست ـ باید نتیجهٔ منطقی طرز تربیت روزگار کودکی وی دانست . چه، هنگامی که شیخ هنوز درگیلان بود ازآنجایی که پدرش درخردی از سر وی برفته بود، او به نام جد مادریش زاهدمعروف ، ابوعبدالله صومعی[2] شناخته می‌شد که او را احوال عالی و کرامات ظاهر بود . همچنین عمهٔ شیخ ، ام محمد ، زن پارسایی بود که داستان کرامات وی در آن هنگام در همهٔ گیلان معروف بوده است : «گویند یکبار درگیلان خشکسالی شد. مردم به‌استقسا بیرون رفتند؛ باران نیامد . همهٔ مردم به درِ خانهٔ ام‌محمد ودعای باران خواستند . ام‌محمد پیش خانهٔ خود را برفت وگفت: خداوندا من جاروب کردم تاآب بپاشی. چندان درنیامدکه باران درایستاد چنانکه گویی دهنه‌های مشکها گشاده‌اند ـ باران بسیار بیامد»[3] .

آشکار است که توجه به تصوف نخستین بار در گیلان در خانوادهٔ خود در اندیشهٔ او نقش بست و به‌تدریج تا جایی نضج گرفت که گاوِ زبان بسته با او به سخن درآمد و وی از گیلان حاجیان را در عرفات دید[4] .

۱ـ دایرةالمعارف اسلامی، ج۱، ص۴۲ ؛ ریحانةالادب ، ج۳ ، ص۴۹۵ .

۲ـ برای ملاحظهٔ شرح‌حال‌وی مراجعه فرمائید به« نفحات‌الانس» ص۵۰۶.

۳ـ نفحات‌الانس ، ص ۶۲۸ ؛ مرآةالجنان ، ج ۳ ، ص ۲۵۱ و ۳۵۲ .

۴ـ رك . قسمت «مولد و منشأ و مهاجرت» .

ن تصورها بود که شیخ را از گیلان به سوی عراق آورد و پس از آن‌که
فیق در امور دنیاوی به‌حصول پیوست توجه او به‌زهد و تصوف معطوف
شت . پس اختیار تجرید وعزلت‌شیخ‌امری چندان‌غیرعادی‌نبود بخصوص
ه دردوران تحصیل‌ازشیخ‌حماد دباس هم‌کسب‌فنون طریقت می‌کرده است.

امّا شیخ تا پایان عمر در عزلت و گوشه‌گیری نماند . در اواخر
ندگی دوباره بنای وعظ گذاشت و به تدریس و فتوی پرداخت[1] .

صفات ظاهری :

او مردی لاغر اندام ، متوسط‌القامه و پهن سینه بود ؛ ریش‌گندم‌
گون پهن ودرازی‌داشت؛ پیوسته ابرو وسیاه چشم‌بود؛ آوازبلندی داشت[2] .

لباس علما می‌پوشید وطلیسان بردوش میانداخت؛ سوار استرمیشد
پیش او غاشیه می‌کشیدند . هنگام موعظه برکرسی بلند می‌نشست و در
سخن‌گفتن اوسرعت وبلندی بود؛ نفوذ کلام داشت چنانکه هرچه می‌گفت
ی‌درنگ به جای آورده می‌شد[3] .

نسبت خرقه :

ازجملهٔ‌آداب استحسانی صوفیان خرقه پوشی‌ست و «چون‌متضمن
وایدست و مزاحم سنتی نه ، مختار و مستحسن بود ... و ازجملهٔ فواید
آن یکی تغییر عادت است . . . و تغییر عادت عین عبادت و از اینجاست
حدیث بُعثتُ لرفع العادات . و چون تغییر عادت درلباس پدیدآید تعدی

۱ـ ریحانة‌الادب ، ج ۳ ، ص ۴۹۵ .

۲ـ مرآة‌الجنان ، ج ۳ ، ۳۵۲ .

۳ـ بهجة‌الاسرار ، ص ۹۸ ؛ طبقات شعرانی ، ص ۱۰۸ .

و سرایت آن به دیگر عادات متوقّع بود»[1]. ازین رو صوفیه اهمیّت فراوانی به پوشانیدن خرقه قایل شده و نسبت خرقه را به دقّت حفظ می‌کرده‌اند. شیخ بارِ نخست خرقه از دست شیخ حماد دباس پوشید، پس از مدتی قاضی ابوسعید المبارك مخزومی آن را تجدیدکرد[2]. بدین‌ترتیب نسبت خرقهٔ وی به حضرت پیغامبر صلوات‌الله علیه وآله اتصال یافت.

سلسلهٔ خرقهٔ وی در هامش بهجةالاسرار چنین‌آمده است: «... و لبس الخرقة القادرية العلية من شيخه و مرشده العارف بالله تعالى الشيخ ابي‌سعيد المبارك ابن علي المخزومي رض و بعد ان تولى حضرة الغوث درجةالقطبية حضرةالشيخ ابي‌سعيد ايضاً تخلف و لبس من حضرة الغوث المشاراليه قُدست اسرارهما و شيخهما في‌الخرقة شيخ‌الاسلام العارف بالله تعالى‌الشيخ ابوالحسن علي‌ابن يوسف‌القوشي‌الهكاري رض و هولبس‌الخرقة من شيخه العارف باللهالشيخ ابي‌الفرج الطرسوسي‌رض وهو لبس‌الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ ابي‌بكر دلف بن جحدر الشبلي رض و هو لبس الخرقة من شيخه‌العارف بالله الشيخ ابي‌القاسم‌الجنيد البغدادي رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ سري سقطي رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ ابي محفوظ معروف الكرخي رض و هو لبس‌الخرقة من شيخه‌العارف بالله الشيخ داودالطائي رض الله عنه و هو لبس الخرقة من شيخه‌العارف بالله الشيخ حبيب‌العجمي رض و هولبس الخرقة من شيخه العارف باللهالشيخ حسن البصري رض عن حضرة شيخه و مرشده سيدنا اميرالمؤمنين علي‌ابن ابي‌طالب كرّم الله وجهه عن حضرة

۱ـ مصباح‌الهدایه، ص ۱۴۷و۱۴۸. برای اطلاع مشروح دربارهٔ خرقه‌پوشی رجوع شود به همین‌کتاب، ص ۵۰ـ۱۴۷.

۲ـ مرآةالجنان، ج ۳، ص۳۵۳؛ دایرةالمعارف اسلامی، ج ۱، ص۴۲.

سیدالمرسلین و رسول رب‌العالمین سیدنا و نبینا محمد المصطفی صلی‌الله علیه و سلم و شرف وکرم و مجد وعظم[1].

آثار او :

آثار مکتوبی که از شیخ به جای مانده بود بردو گونه است : منثور و منظوم .

الف) آثار منثور که برخی شامل خطابه‌ها و موعظه‌های اوست و برخی‌دیگرمطالبی‌ست در زهد وتصوف. فهرست آثار منثورشیخ چنین‌است:

۱. بشائرالخیرات ، درصیغ صلوات برحضرت رسالت ص (به سال ۱۳۰۴ در اسکندریه و نیز در قاهره چاپ شده) .

۲. الغنیة لطالبی طریق الحق یا غنیة الطالبین لطریق‌الحق ، در اخلاق و آداب تصوف (در مکه و قاهره چاپ شده) .

۳. الفتح‌الربانی والفیض‌الرحمانی ، شامل۶۲ مجلس از وعظهای شیخ است‌که در فاصله سالهای ۵۴۵ و ۵۴۶ ایراد کرده است و نسخ خطی آن به‌نام «ستین مجلس» معروف است (به‌سال ۱۳۰۲ درقاهره چاپ شده) .

۴. فتوح‌الغیب ، در تصوف (دراستانبول و نیز به سال ۱۳۰۴ در قاهره در هامش بهجةالاسرار چاپ شده) .

۵. الفیوضات الربانیه فی‌الاوراد القادریة ، گلچینی‌ست از دعاها (در مصر چاپ سنگی شده) .

۶. ملفوظات قادریه .

۷. ملفوظات گیلانی .

۱ـ بهجةالاسرار ، هامش ص ۱۷۵ و ۱۷۶ .

۸. المواهب‌الرحمانیة والفتوح‌الربانیة فی‌مراتب‌الاخلاق السنیة والمحامدالعرفانیة ، که در روضات‌الجنات[1] ازآن نام برده شده است .

۹ و ۱۰. حاجی خلیفه در «کشف الظنون» دو کتاب به نامهای جلاءالخاطر[2]-که مجموعه‌یی از خطابه‌هاست - ویواقیت‌الحکم[3] بدو نسبت داده است .

۱۱. مواعظ وخطبی‌که در بهجةالاسرار و درسایرکتب ضمن شرح حال وی ضبط شده است .

برای این‌که نمونه‌یی از سبك نثر شیخ و نیز مشرب وی به دست آید ، اینك قطعه‌یی که در هامش بهجة الاسرار تحت عنوان «هذه عقیدة البازالاشهب قدس سُره» ضبط شده در زیر نقل می‌گردد :

«بسم‌الله الرحمن الرحیم - الحمدلله الذی کیف الکیف و تنزه عن الکیفیة ، واین‌الاین و تعزز عن‌الاینیة ، و وجد فی‌کل شیء و تقدس عن الظرفیة، وحضرعندکل شیء و تعالی عن‌العندیة . فهو اول کل شیء ولیس له‌آخریة . ان قلت این فقد طالبته بالاینیة ، و ان قلت‌کیف فقد طالبته بالکیفیة ، و ان قلت متی فقد زاحمته بالوقتیة، وان‌قلت‌متی فقد زاحمته بالوقتیة ، و ان قلت لیس فقد عطلته عن الکونیة، و ان قلت لو فقدقابلته بالنقصیة ، و ان قلت فقد عارضته فی‌الملکوتیة . سبحانه و تعالی لایسبق بقبلیة ولایلحق ببعدیة ، ولایقاس بمثلیة ، ولایقرن بشکلیة ، ولایعاب بزوجیة ولایعرف بجسمیة. سبحانه وتعالی‌لوکان‌شبحاً لکان معروف‌الکمیة،

۱- روضات‌الجنات ، ج ۳ ، ص ۴۴۱ .

۲- کشف‌الظنون ، ج ۱ ، س ۵۹۲ .

۳- کشف‌الظنون ، ج ۳ ، س ۲۰۵۳ .

لو کان جسماً لکان متألف البنیة ، بل هو واحد رداً علی الثنویة ، صمد
داً علی الوثنیة . لامثل له طعناً علی الحشویة ، لاکفوله رداً علی من الحد
الوصفیة. لایتحرك متحرك فی خیر اوشراو سرّاوجهر فی برّاوبحرالاباًرادته
داً علی القدریة، لاتضاها قدرته ولاتتناهی حکمته تکذیباً للهذلیة، حقوقه
لواجبة و حجةالبالغة ولاحقاً لاحد علیه اذا طالبه نقضاً لقاعدة النظامیة.
ادل لایظلم فی احکامه ، صادق لایخلف فی اعلامه . متکلم بکلام قدیم
زلی، لاخالق لکلامه. انزل القرآن فاعجز الفصحاء فی نظامه ارغاماً لحجج
لمرادیة . یسترالعیوب ربنا و یغفرالذنوب لمن یتوب فان امرؤ الی ذنبه
عاد فالماضی لایعاد محضاً للبشر. تنزه عن الزیف وتقدس عن الحیف و نؤمن
انه الف بین قلوب المؤمنین و انه اضل الکافرین رداً علی الهشامیة . ونصدق
ان فساق هذا الامة خیرمن الیهود والنصاری والمجوس رداً علی الجعفریة
و نقر انه یری نفسه و یری غیره و انه سمیع بکل نداء، بصیر بکل خفاءٍ
رداً علی الکعبیة . خلق خلقه فی احسن فطرة و اعادهم بالغناءِ فی ظلمة
الحضرة و سیعیدهم کما بدأهم اول مرة رداً علی الدهریة . فاذجمعهم لیوم
حسابه یتجلی لاحبابه فیشاهدونه بالبصر یری کالقمر لایحجب الا من
انکرالرؤیا من المعتزله،کیف یحجب عن احبابه او یوقفهم دون حجابه و
قدتقدمت مواعیده القدیمة للازلیة . یا ایتهاالنفس المطمئنة ارجعی الی
ربك راضیة مرضیة. ا تری ترضی من الجنان بحوریه، ام تقنع من البستان
بالحلل السندسیة کیف یفرح المجنون بدون لیلی العامریة . کیف یرتاح
المحبون بغیرالنفحات العنبریة ، اجساد اذیبت فی تحقیق العبودیة . کیف
لاتتنعم بالمقاعدالعندیة، ابصار سهرت فی اللیالی الدیجوریة. کیف لاتتلذذ
بالمشاهدةالانسیة، والباب عذبت باللبانات الحبیة.کیف لاتشرب من المدامة

الربية، و ارواح حبست فی الاشباح الحسية. كيف لاتسرح فی الرياض القدسية و ترتع فی مراتعها العلية ، و تشرب من مواردها الروية . وتنهى مابها من فرط شوق و وجد شرح الحال عن تلك الشكية . ويبرز حاكم العشاق جهراً و يفصل عن تلك القضية. اذخوطبت عندالتلاق لمولاها ابتداها بالتحية . فيأمرها الى جنات عدن . فتأبى انفساً منها ابية . و تقسم فيه ان لانظرت سواه و لا عقدت لسواه نية . ولا رضيت من الاكوان شيئاً ولاكانت مطالبها دنية فی هجرت لذيذالعيش الا لتحظى منه بالصلة السنية . و يسقيها مدير الراح كاساً صفاه من صفو صفواته هنية. اذا اديرت على الندماءِ جهراً حفت بالبواكر والعشية . تزيدهم ارتياحاً واشتياقاً الى انوار طلعته البهية. وحقك ان عيناً لن تريها جمالك فانها عين شقية . قتلت بحسنك العشاق جمعاً بحق هواك رفقاً بالرعية . قلوب تذوب اليك شوقاً ولم يبق الهوى منها بقية . فان اقضى و ماقضيت قصدى فانى من هواك على وصية . ولست بايس عندالتلاقى يا الهى بان تمحو عواصفك الخطية. كيف يكون الرد يااخوانى وفی الاسحار اوقات ربانية واشارات سماوية . ونفحات ملكيه والدليل على صدق هذه القضية . غناءالاطيار فی الاشجار بالالحان الداودية، وتصفيق النهار المنكسرة فی الرياض الروضية، و رقص الاغصان بالحلل السندسية. من الجنة كل ذلك انعاناً واعترافاً له بالوحدانية . الا يا اهل المحبة ان يخلق يتجلى فی وقت الحسر وينادى هل من تائب فاتوب عليه توبة مرضية. هل من مستغفر فاغفرله الخطايا بالكلية. هل من مستعط فاجزل له النعم والعطية . الاوان الارواح اذا صفت كانت ببهجة مشرقة مضيئة و تساوت فی الاحوال و هان عليها كل رزية . لاجرم ان رائحة دموعهم فی الافاق عطرية ، و يصبرهم على بعض الهجر استحقوا الوصل من المراتب العلية . وصحة احاديثهم فی طبقات

المحبین مسندة مروية ، و راحوا من غير سؤال حاجاتهم مقضية . هدية الحب قد اصبحت واضحة جلية . فيا لها من قواف بهية . وعقيدة سنية . على اصول مذاهب الحنفية و الشافعية والمالكية و الحنبلية . عصمنی الله تعالى واياكم من الذين فرقوا فمرقوا كما يمرق السهم من الرمية. وجعلنی و اياكم من الذين لهم غرف من فوقها غرف مبنية . و صلى الله على سيدنا محمد اشرف البرية و على آله و اصحابه و خصهم بالشرف التحية ، و سلم تسليماً كثيراً دائماً متجدداً مترادفاً فی كل بكرة و عشية . والحمد رب العالمين »[1].

ب) آثار منظور ، چنانکه در مقدمه گفتیم دسترسی به آثار شیخ جز فتوح الغیب میسر نشد از این رو بحث در آثار منظوم شیخ وتشریح کیفیت کلیهٔ اشعار منسوب بدو دشوار است. ریحانةالادب[2] می‌نویسدکه او را دیوان اشعاری‌ست که حاوی پاره‌یی اشعار صوفیانه و عارفانه و به‌دیوان غوث اعظم معروف است و چهار بیت زیر را از او نقل کرده می‌گویدکه شیخ در اشعار خود به «محیی» تخلص می‌کرده است :

گر بیایی به سر تربت ویرانهٔ ما ——— بینی ازخون‌جگر آب‌زده خانهٔ ما
شکرلله‌که‌نمردیم‌ورسیدیم‌به‌دوست ——— آفرین باد براین همت مردانهٔ ما
بااحد درلحدتنگ بگوییم ای‌دوست ——— آشناییم بتو ، غیر تو بیگانهٔ ما
محیی‌ازشمع تجلی نگاهش می‌سوخت ——— دوست‌می‌گفت زهی‌همت پروانهٔ ما

و در هامش بهجةالاسرار چند قصیده به او نسبت داده شده است . اینك قصیده‌یی را ـ که تحت عنوان «هذه قصيدة المباركة ... مشهوراسمها

۱ـ بهجةالاسرار هامش ص ۸۱ ـ ۱۷۷ .

۲ـ ریحانةالادب ، ج ۳ ، ص ۴۹۵ .

عندالعوام بالقصیدة الغوثیة و عندالخواص بالخمریة» درهمان هامش درج شده ، و گویا شیخ آن را در حالت جذبه و استغراق انشاد کرده است ، نمونه را در زیر می‌آوریم :

سقانی الحب کاسات الوصال فقلت لخمرتی نحوی تعالی
سعت ومشت لنحوی فی کوؤس فهمت بسکرتی بین الموالی
و قلت لسائر الاقطاب لموا بحانی و ادخوا انتم رجالی
وهیموا و اشربوا انتم جنودی فساقی القوم بالوافی ملالی
شربتم فضلتی من بعد سکری ولانلتم علوی و اتصالی
مقامکم العلا جمعاً و لکن مقامی فوقکم مازال عالی
انا فی حضرة التقریب و حدی یصرفنی و حسبی ذوالجلال
انا البازی اشهب کل شیخ ومن ذافی الرجال اعطی مثالی
درست العلم حتی صرت قطباً ونلت السعد من مولی الحوالی
کسانی خلعة بطراز عزّ و توجنی بتیجان الکمال
و اطلعنی علی سرٍ قدیمٍ و قلدنی و اعطانی سؤالی
طبول فی السماءِ والارض دقت و شاویش السعادة قد بدا لی
انا الحسنی والمخدع مقامی و اقدامی علی عنق الرجال
و ولانی علی الاقطاب جمعاً فحکمی نافذ فی کل حال
نظرت الی بلاد الله جمعاً کخردلة علی حکم اتصال
فلو القیت سری فوق نار لخمدت وانطفت من سرحالی
ولو القیت سری فوق میت لقام بقدرة المولی مثالی
ولو القیت سری فی جبال لدکت و اختفت بین الرمال
ولو القیت سحری فی بحار لصار الکل غوراً فی الزوال

و مـا منها شهور او دهور — تمـرّ و تنقضی الا اتـی لـی
و تخبرنی بما یأتی و یجری — و تعلمنی فـاقصر عن جدالی
بلاد الله ملکی تحت حکمی — و وقتی قبل قلبی قد صفا لی
مـریـدی لاتخف واش فانی — عـزوم قـاتـل عنـد القتال
مـریـدی لاتخف الله ربـی — عطـانـی رفعة نلت المعـالی
مریدی‌هم وطب واشطح وغنی — و افعل مـاتشاء فالاسم عالی
و کل ولی لـه قدم و انـی — علی قـدم النبی بدرالکمالِ
اناالجیلی محیی‌الدین اسمی — و اعلامی علـی رأس الجبالِ

و عبدالقـادر المشهور اسمی
وجدی صاحب العین الکمال[۱]

بحثی کوتاه دربارهٔ آثار و عقیدهٔ او :

چنانکه گفتیم دسترسی به همهٔ آثار شیخ مقدور نشد تا بتوان در بارهٔ کیفیت مطالب و خصوصیّات آنها سخن گفت ولی تکمیل مطلب را تلخیصی‌ازآنچه دربارهٔ نقّادی آثار او در «دایرةالمعارف اسلامی» نوشته شده در زیر آورده می‌شود :

بیشتر مواعظ شیخ ـ که در «الغنیة» گرد آمده ـ شامل روابط فرق هفتاد و سه گانهٔ اسلام است . درین مواعظ شیخ گاهی به مسایل نحوی تکیه می‌کند و گاهی دیگر به مفسران قرآن و متصوفه روی می‌آورد . شیخ می‌کوشد به هروسیله‌یی‌ست تصوف را با دین سازگاری دهد و برای این مقصود از توجیه مسایل مربوط به تصوف بـا آیات قرآنی دقیقه‌یی

۱ـ بهجةالاسرار ، هامش ص ۳۳ـ۲۲۹ .

غفلت ندارد . این کتاب اورادی هم دارد که تکرار آنها در هر روز تا پنجاه بار توصیه شده است .

خطابه‌هایی که در « الفتح الربانی والفیض الرحمانی » جمع شده بهترین قطعات عرفانی اسلامی‌ست که در آنها از لزوم محبت به کاینات و ترجیح نفوس دیگر بر نفس خویش یعنی ایثار سخن رفته است .

صوفی کامل هرگز ترسی از آتش دوزخ ندارد. او در پی وصال است. صوفی کامل همه چیز را ازخدا می‌بیند . بهشت و دوزخ به چشم او یکی است . آنچه می‌خواهد وصال دوست است . اما شیخ با اینکه صوفی کاملی است و ادعا می‌کند که همهٔ پرده‌های ظاهری از برابر چشمان او برداشته شده و او را بینایی کامل عطا گشته است باز حفظ ظاهر را به‌مراد دل عوام سخن می‌گوید . او می‌کوشد که درهای دوزخ را به روی مسلمانان ببندد و به بهشتشان رهبری کند . شیخ در مواعظ خود لغات و اصطلاحات علمی عرفانی کم به کار می‌برد ، با همهٔ اینها یکی از مستمعان دایمی شیخ گفته که چیزی ازمواعظ او نفهمیده است . شیخ با اینکه ازآوردن اصطلاحات عرفانی خودداری می‌کند ولی به‌هیچ‌وجه‌ازتعلیم‌مقدمات‌تصوف روی‌گردان نیست . او می‌کوشد بفهماندکه زخارف دنیاوی میان عاشق و معشوق ـ که جز خدا نیست ـ حجابی بیش نیست . انسان باید بکوشد تا این حجاب از میان برداشته شود . او مردم را به نیکی و احسان می‌خواند ولو این احسان موجب ضرر ظاهری آنان باشد . او در عین فروتنی و تواضع خود را محکی برای شناسایی خلق الله معرفی می‌کند و منظورش اینست که او می‌تواند اشخاص مستعد را از غیر مستعد تشخیص دهد. اماگاهی ادعاهای بزرگی می‌کند و عبارات غیر متعارف برزبان می‌آورد ؛ مثلا می‌گوید که

من مافوق عقول مردم هستم و هفتاد باب ازعلم لدنی به‌روی من گشاده شده که وسعت هریك ازآن بابها به‌قدر مابین زمین وآسمان‌است ؛ یا می‌گوید که کرهٔ ارض را به من مسلم داشتند، اینك مشرق وغرب و برّ و بحر و جبال و صحاری و تمامی اقطار آن مرا به‌قطبیت خطاب می‌کنند[1].

به هرصورت شیخ با اینکه یکی از اقطاب بزرگ زمان خویش بود ولی نظر تازه‌یی درتصوف نداشته‌است. بهجةالاسرار درمقالهٔ ۷۵ عقیدهٔ شیخ را در بارهٔ تصوف و بنای آن از زبان خود او نقل می‌کند و ما این قسمت را با سخن خود او به پایان می‌آوریم.

« اوصیك بتقوی الله و طاعته ولزوم ظاهرالشرع و سلامة الصدر و سخاءالنفس وبشاشةالوجه و بذل الندی وکف‌الاذی وحمل‌الاذی و الفقر و حفظ حرمات المشایخ والعشرة مع‌الاخوان والنصیحة للاصاغر والاکابر و ترك‌الخصومة والارفاق و ملازمة الاشیاء و مجانبةالادخار و ترك صحبته من لیس من طبقتهم والمعاونة فی‌امرالدین والدنیا . و حقیقة الفقران لاتفتقر علی من هو مثلك . و حقیقة الغنی ان تستغنی عمن هو مثلك . والتصوف ما اخذعن‌القیل والقال‌ولکن‌اخذعن‌الجوع وقطع‌المألوفات والمستحسنات ولابتداء الفقر بالعلم و ابداءه بالرفق فان العلم یوحشه والرفق یونسه . والتصوف مبنی علی ثمان خصال : السخاء لسیدنا ابراهیم علیه‌السلام، والرضا لاسحق علیه‌السلام، والصبر لایوب علیه السلام ، والاشارة لزکریا علیه‌السلام، والغربة‌لیحیی‌علیه‌السلام،والصوف‌لموسی‌علیه‌السلام،والسیاحة لعیسی علیه السلام، والفقر لسیدنا و نبینا محمد صلوات‌الله علیه و اخوانه من النبیین والمرسلین وآل‌کل وصحب‌کل و سلم اجمعین »[2].

۱ـ دایرةالمعارف‌اسلامی، ص ۴۳ ؛ نیزریحانةالادب، ص۴۹۴ .

۲ـ بهجةالاسرار ، ص ۱۰۲ .

برخی از اقوال بزرگان صوفیه دربارهٔ او :

پس از بحث دربارهٔ آثار و عقیدهٔ شیخ مناسب می‌نماید که طرفی از اقوال بزرگان صوفیه را ـ که در حق او گفته‌اند ـ در اینجا بیاوریم ؛ گو این‌که آن اقوال چندان زیاد است که نقل همهٔ آنها را کتابی باید ؛ اما می‌توان گفت که کل‌الصید فی‌جوف‌الفرا .

شیخ علی هیتی[1] گفته است : « کان قدمه علی‌التفویض والموافقة مع‌التبری من‌الحول والقوة وکانت طریقته تجریدالتوحید وتوحیدالتفرید مع‌الحضور فی‌موقف‌العبودیه لابشیء ولالشیء » .

شیخ عدی‌بن مسافر[2] گفته است: «کان‌الشیخ عبدالقادر رض طریقته الذبول تحته مجاری الاقدار بموافقةالقلب والروح واتحادالباطن والظاهر وانسلاحه من‌صفات‌النفس‌مع‌الغیبة عن‌رؤیةالنفع والضرر والقرب‌والبعد» .

و شیخ بقاءبن بطو[3] طریقهٔ او را چنین تشریح کرده است : « کان طریق‌الشیخ عبدالقادر رض اتحاد القول والفعل والنفس والوقت و معانقة الاخلاص والتسلیم و موافقة الکتاب والسنة فی‌کل نفس و خطرة و وارد وحال‌الثبوت مع‌الله عز و جل »[4] .

داستانها دربارهٔ کرامات او :

داستانهایی‌که ازکرامات شیخ نقل شده چندان فراوان است‌که از

۱ـ شیخ علی هیتی از شاگردان شیخ عبدالقادرگیلانی بود .

۲ـ شیخ عدی‌بن مسافر کردهکاری در توابع موصل می‌زیست ودرسال ۵۵۷ وفات یافت .

۳ـ شیخ بقاءبن بطو از ملازمان مجلس شیخ عبدالقادر بود .

۴ـ طبقات شعرانی ، ص ۱۱۰ .

آنها مجلداتی توان پرداخت چنانکه این کار را هم کرده‌اند[1]. ولی باید گفت که همهٔ این داستانها موافقت با اصول علمی و دلایل عقلی ندارند. توجیه این مطلب را درعقاید ومعتقدات رایج دورهٔ زندگی‌شیخ بایدجست.

می‌دانیم‌که دورهٔ پیشرفت معتزله دراوایل قرن‌چهارم هجری روی به تراجع نهاد واشعریه قوت‌گرفتند. درتمام‌قرون چهارم وپنجم اشعریان هواداران طریقهٔ معتزلی را به‌سختی‌کوبیدند و درنتیجه راه نضج واعتلای عقاید اشعریه در قرن ششم هموارتر شد. ازآنجایی‌که در طریقهٔ اشعری، برخلاف اعتقادات معتزله، رابطهٔ عقلی و علمی میان علت و معلول در کار نیست، همهٔ امور بسته به مشیت و تفضل خداوندی‌ست. ازین‌رو ساختن داستان دربارهٔکرامات شخصی‌مانند شیخ عبدالقادر ـ که مدت درازی ریاست مذهبی و روحانی داشته ـ در آن زمان چندان مشکل نبوده است.

بیشترکراماتی‌که بدو بسته‌اند از زبان خود او نقل شده است با این همه داستانهایی هم که دیگران گفته‌اند کم نیست. اگرچه درین مقاله چند داستان ازکرامات شیخ و خانوادهٔ او نقل شده است ازآنجایی که این داستانها در نظر پیشینیان اهمیت زیادی داشته وهیچ‌کتابی نیست که شرح حالی از شیخ بیاورد و چند داستان ازکراماتش نقل نکنند اینك ما هم داستانی دیگر ازکرامات او راکه درطبقات شعرانی نقل شده در زیر به فارسی می‌آوریم تا معیاری برای گفتار این قسمت باشد:

« در مدرسهٔ نظامیهٔ بغدادگروهی از فقرا و فقها اطراف شیخ حلقه زده بودند و او از قضا و قدر سخن می‌گفت. ناگاه ماری ازسقف فرو افتاد وهمه حاضران پا به‌فرار نهادند مگر شیخ‌که همچنان برقرار خود بماند.

۱ـ مرآة‌الجنان، ج ۳، ص ۳۵۵.

آن مار به زیر لباس شیخ درآمد و از گریبانش بیرون شد و برگردنش پیچید . آنگاه برزمین فرود آمد و برروی دم خویش بایستاد . صفیری داد و به سخن درآمد به زبانی‌که‌کسی را معلوم نبود . سپس ازآنجا دور شد . مردم باز آمدند و از شیخ پرسیدندکه مار چه‌گفت ؟ شیخ پاسخ داد که آن مارگفت : من بسیاری از اولیا را آزمودم ولی هیچکدام را چون تو پایدار ندیدم ، و من پاسخ دادم که مگر تو جز خزنده‌یی هستی‌که قضا و قدر حرکتت می‌دهد ؟ !

شیخ گفت : شبی نماز می‌خواندم که آن مار باز آمد و دهان به‌سجادهٔ من بازکرد . چون خواستم سجده بگزارم به دست او را راندم ، سجده کرد و برگردنم آویخت . آنگاه از آستینی درآمد و از آستین دیگر بیرون شد. باز به‌گریبانم داخل شد وسپس بیرون رفت . چون فردا شد به دیدار شخصی بیرون آمد که طول شکاف چشمانش به‌سوی بالا باشد. دانستم‌که از جنیان است وگفت : من همان ماری هستم که دوش دیدی ، من بسیاری از اولیا را آزموده‌ام آنچنان‌که تو را آزمودم‌ولی احدی از آنان پایداری نتوانست کرد ؛ برخی از آنان ظاهر خود را حفظ کردند ولی باطنشان پریشان بود و برخی دیگر هم ظاهراً و هم باطناً مضطرب بودند ولی تورا دیدم‌که نه‌ظاهرت و نه‌باطنت تغییری نیافت . ودرخواست که به دست من توبه کند و من او را توبه دادم »[1] .

وصیت و وفات و مدفن :

شیخ در بستر بیماری بود . شیخ عبدالوهاب، پسر بزرگ او، برسر بالینش حاضرشد وگفت: یا سیدی مرا وصیت کن بدأنچه باید پس از تو

۱ـ طبقات شعرانی ، ص ۱۱۱ .

به جای آورم. شیخ گفت : « علیك بتقوی‌الله عز وجل ولاتخف احداً سوی الله ولاترج احداً سوی‌الله ووکل‌الحوائج الی‌الله عز وجل ولاتعتمد الاعلیه و اطلبها جمیعاً منه تعالی ولاتتکل باحدٍ غیرالله سبحانه‌التوحید التوحید جماع الکل . اذا صحّ‌القلب مع‌الله عز و جل لایخلو منه شیء ولا یخرج منه شیء . انالب بلاقشر » . آنگاه به فرزندانش گفت: « ابعدوا من‌حولی فانی معکم بالظاهر و مع غیرکم بالباطن . وقد حضرعندی غیرکم فاوسعوا لهم وتادبوا معهم ههنا رحمة عظیمة ولاتضیقوا علیهم‌المکان » . ازآن پس پیوسته می‌گفت : « علیکم‌السلام و رحمةالله وبرکاته و غفرالله و لکم تاب الله علیّ و علیکم بسم الله غیرمودعین » . نیز می‌گفت : « ویلکم انا لاابالی بشیء ولا بملك ولا بملك الموت منح لنا من یتولانا سواك » . و آن در روزی بودکه شامگاه آن شیخ درگذشت .

بدین سان مردی ـ که روزی از یکی از روستاهای گیلان به سوی بغداد آمد ـ پس از رسیدن به اوج عظمت در یکی ازشامگاهان سال ۵۶۱ هجری قمری در بغداد چشم از جهان فرو بست و درهمانجا به‌خاك سپرده شد[۱] و سلسلهٔ قادریه را ـ که هنوز در اغلب ممالك اسلامی انتشار دارد ـ از خود به یادگار گذاشت .

*

این مقاله را چند سال پیش‌نوشته بودم . انگیزهٔ چاپ‌آن برخورد به‌کتابی بودکه تحت عنوان «UNE GRAND SAINT DE L'ISLAM-ABD-AL-KADIR GUILANI » به‌تألیف آقای محمدعلی‌عینی‌استاد سابق دانشگاه استانبول به عنوان جلد ششم سلسلهٔ « چهره‌های بزرگ شرق » در سال ۱۹۶۷ به زبان فرانسه در پاریس به چاپ رسیده است . علاقمندان تحقیق بیشتر دربارهٔ آثار واحوال شیخ می‌توانند بدان‌کتاب مراجعه فرمایند .

۱ـ بهجةالاسرار، هامش‌ص ۷۰ـ۱۶۸؛ دایرةالمعارف‌اسلامی، ج ۱، ص ۴۲.

مآخذ

۱ـ **بهجة الاسرار و معدن الانوار** ، علی بن یوسف بن جریراللخمی الشطنوفی ، مصر ۱۳۰۴ . کتاب فتوح الغیب شیخ عبدالقادر در هامش صفحات ۱ تا ۱۶۸ این کتاب چاپ شده و از ص ۱۶۹ تکملهٔ بهجةالاسرار است درذکر وصایا ومرض ووفات واولاد او و نیز چند قطعه ازاشعار شیخ درپایان این قسمت آمده است .

۲ـ **تاریخ تصوف در اسلام** ، دکتر قاسم غنی، ج ۲ ، چاپ دوم ، تهران اسفند ۱۳۳۰ .

۳ـ **دایرة المعارف اسلامی** ، ج ۱ ، پاریس ۱۹۱۳ .

۴ـ **روضات الجنات** ، محمد باقر خوانساری ، ۱۳۰۶ .

۵ـ **ریحانةالادب فی تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب** ، محمدعلی تبریزی (مدرس) ، ج ۳ ، تبریز ۱۳۲۹ شمسی .

۶ـ **الطبقات الکبری** ، عبدالوهاب شعرانی ، چاپ اول، ج۲، مصر ۱۳۴۳.

۷ـ **کشف الظنون** ، **حاجی خلیفه** ، استانبول ۶۰ ـ ۱۳۶۴ .

۸ـ **مرآة الجنان وعبرة الیقظان**، ابومحمدعبدالله بن اسعدیافعی،چاپ اول ، ج ۳ ، حیدرآباد دکن ۱۳۳۸ .

۹ـ **نفحات الانس** ، عبدالرحمن جامی ، بهتصحیح مهدی توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۶ شمسی .

بررسی نظام ارزش‌ها در ژاپن

و رابطهٔ آن با رشد اقتصادی

دکتر پری سیما شمس‌آوری

مقدمه

در قسمت اول « بررسی نظام ارزش‌ها در ژاپن» [I] آئین شینتو و کنفوسیوس مورد بررسی قرار گرفت و رابطهٔ آن با رشد اقتصادی مشخص شد و اینك در دنبالهٔ بحث قبلی آئین بودا ، اخلاق ساموراای ، ارزشهای اقتصادی وسیاسی ژاپن؛ وجنبش‌های‌مختلف‌مذهبی ـ اخلاقی سازمان یافته براساس یك پایهٔ طبقاتی و ارتباط آن با رشد اقتصادی ژاپن مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد .

٤. آئین بودا (بودیزم) [II]

آئین بودا ، سومین منبع ارزش‌های ژاپن ، درطرز تفکر وزندگی ژاپنی از هرنظر مؤثربوده است . بودیزم تقریباً در اواسط قرن ششم بعد

I. قسمت اول «بررسی نظام ارزش‌ها در ژاپن» درشمارهٔ پاییز سال ١٣٥١ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز منتشرگردید واینك دنبالهٔ آن دراین شماره از نظر خوانندگان گرامی میگذرد . از وقفه‌ای که در انتشار قسمت دوم ایجاد شده پوزش میطلبیم .

Buddhism .II

ازمیلاد در ژاپن شناخته شد[۵۸]. دکترین‌های اولیهٔ آئین بودا باطرز تفکر وزندگی ژاپنی‌ها سازگار نبود. مثلا مطابق نظریهٔ سنتی[I]، رسیدن به‌حالت مثبتِ « بی‌نیازی از جهان مادی » فقط بعد از ترك این جهان امکان پذیر میباشد. این نظریه برای ژاپنی‌ها مشکل مورد قبول واقع میشد چه‌آنها مردانی اهل عمل بودند و تمایل بخصوصی نسبت به اندیشه‌های فلسفی نداشتند. باز مطابق نظریهٔ سنتی، تمامی بدبختی‌ها و تألمات زندگی از خواهش‌های نابجای‌انسان ناشی میشود؛ وانسان زمانی به‌آرامش وسکون درونی دست خواهد یافت که این خواهش‌ها را از بین ببرد[۵۹]. آئین بودا در افراطی‌ترین شکلش، جنبه‌هائی منفی‌داشت‌که با ذوق وسلیقهٔ ژاپنی‌ها جور درنمیآمد. زندگی برای ژاپنی‌ها هدیه‌ای بسیار گرانبها است. از این جهت، باقبول طریق ماهایانا[II]، بودیزم درژاپن‌بصورت مذهبی درآمد که برای زندگی در این جهان ارزش فراوان قائل بود و تأکید میکردکه «... همهٔ خواهش‌های انسانی نادرست نیستند ولی خواهش‌های نادرست است که موجبات تألم بشریت را فراهم میسازند»[۶۰].

از آنجائیکه طریق هینایانا[III] یا آئین محافظه‌کار وسنتی بودائی تناسبی با طرز تفکر و زندگی ژاپنی نداشت، آئین ماهایانا، مورد قبول اکثریت مردم آن کشور قرار گرفت زیرا یکی از نظریه‌های اساسی این مکتب این بود که حقیقت مطلق از طریق زندگی دنیوی قابل درك است نه با کناره‌گیری از این دنیا[۶۱]. برای مثال، سایکو[IV]، بانی فرقهٔ

I. Traditional

II. Māhāyāna یا آئین ماهایانای بودائی.

III. Hināyanā یا آئین هینایانای بودائی.

IV. Saichō (Dengyō_Daishi) (۷۶۷-۸۲۲ میلادی).

تندای[I] ، منشعب از طریق ماهایانا ، شدیداً علاقمند به جنبه‌های عملی زندگی در جامعه بود[۶۲]. او مقرر داشت‌که آئین و مفاهیم هینایانا را باید نادیده انگاشته و در مقابل بایستی‌مثبت‌ترین مفاهیم ماهایانا موردپذیرش قرارگیرد . و این بخاطر عمل‌گرائی بود[۶۳].

کوبو دایشی[II] ، یکی از پیروان سایکو ، فرقهٔ دیگری را بنام شینگون[III] یاکلام حقیقی[IV] بنیان نهاد . سایکو وکوبو ، دو مرد بزرگ مذهبی ، هردو علاقمند به مسائل اجتماعی بودند . اگر سایکو وسائل سازمان بندی تئوریك و عملی آئین بودا را فراهم‌نمود ،کوبوکوشش‌خود را منحصر به توسعهٔ اجتماعی و مذهبی بودیزم‌کرد[۶۴].

ای.کی. رایشاور[V] در کتاب **مطالعات دربارهٔ بودیزم ژاپنی**[VI] اشاره نموده است که کوبو چنین موعظه میکرد که «انسان از آنجائیکه‌اساساً با ابدیّت یکی است میتواند حتی در این زندگی نیز بودائیت را بدست آورد»[۶۵]. چون بودای جاودانه همه چیز را در بر میگیرد، پس هرچیزی در این جهان مقدس است و هیچ اختلافی مابین مقدس والوهی وجود ندارد . جالب‌ترین جنبهٔ این فرقه و سایر فرق آئین ماهایانا همانا مفهوم یا تصور رستگاری از طریق خدمت‌کردن است . همینکه انسان بمرحلهٔ آگاهی یا روشنگری رسید موظف است‌که به همنوعانش خدمت کرده و آنها را راهنمائی نماید[۶۶].

I. Tendai Sect

II. kōbō-Daishi (۷۷۴-۸۳۵ میلادی) .

III. Shingon

IV. The True Word

V. A. K. Reischaur

VI. *Studies in Japanese Buddhism*

بهرحال ، هنگامی‌که برای اولین بار ژاپن با آئین بودا آشنا شد آنرا براحتی بعنوان مذهبی‌تلقی کردکه توانائی ارزانی‌کردن منافع‌مادی به نجبا و اعیان را داشت . در واقع این طبقهٔ نجبا واعیان‌بودکه ازمذهب جدید حمایت میکرد. بیشتر معابد اولیهٔ بودائی بوسیلهٔ‌خانواده‌های‌اعیان و اشراف که ازآن برای دعاگوئی استفاده مینمودند ساخته شد. هدف از پرستش پیکره‌های مقدس ، دعا برای طول عمر ، وکمك به شخص برای رهائی از امراض و پرهیز از بدبختی و مصیبت بود . در خواندن احکام شرعی[I] ، هدف آنان صرفاً دعا برای سلامتی ، طول عمر ، و بهبودی از امراض بود[۶۷] .

ولی بودیزم، در دست‌شاهزاده شوتوکو-تایشی[II] که عمیقاً علاقمند به مذهب جدید بود ، بصورت بنیاد تمدن ژاپنی درآمد . ازآنجائیکه در آن زمان جامعهٔ ژاپن از نظر مذهبی و سیاسی از هم متفرق شده بود ، هواخواهی او از مذهب جدید تا اندازه‌ای هم مربوط به‌آرزویش‌دایر به اتحاد ملت بود . از این جهت او آئین بودا را باامید تبدیل آن به ایمان مشاع قبایل مختلف تشجیع نمود[۶۸] .

شاهزاده شوتوکو ، بهرحال ، مذهب جدید را تحت تأثیر تعلیم و تربیت شخصی خویش تفسیر نمود . او تئوری‌کنفوسیوسی را دایر برطبقه‌بندی اجتماع برپایهٔ بصیرت ، توانائی و اخلاقیّات پذیرفت . بعلاوه ، تحت تأثیر آئین شینتو ، او اصل مربوط به طبقه بندی اجتماع ژاپن را برمبنای تولد و اصل و نسب به عنوان یك جریان طبیعی قبول نمود . از

I. Sutrās

II. Shōtoku_Taishi (۵۸۴ - ۶۲۲ م.)

این جهت، برداشت شوتوکو از آئین بودا «... بر پایهٔ عدم تأکید روی اختلافات افقی نظام قبیله‌ای سنتی[I] و همچنین تفکیك فرقه‌ای جامعه حتی درمیان کشیش‌های بودائی استوار بود[۶۹]».

جالب توجه است که آئین بودا، همچون آئین شینتو و کنفوسیوس، درخدمت اهداف طبقه حاکمه قرار گرفت[۷۰]. این موضوع از «قانون اساسی در هفده ماده»[II] آشکار است که بوسیلهٔ شاهزاده شوتوکو در سال ۶۰۴ بعد از میلاد اعلام شد و در آن نیز رابطهٔ نزدیك مابین اصول سیاسی و عقاید و آراء مذهبی قابل رؤیت است. درحقیقت محتوی این قانون اساسی بیشتر از آنکه قانونی باشد اخلاقی است، ولی در اینجا «اخلاقیات عملی بعنوان جوهر وظیفهٔ سیاسی قلمداد شده است»[۷۱].

این قانون اساسی توجه به روش‌هائی میکند که در آن از طریق بودیزم اصول اخلاقی کنفوسیوسی باروح ملی هماهنگ میشوند. دراینجا قانون اساسی در سه مادهٔ زیرین باهم آورده شده است.

مادهٔ اول

> بالاتر از همه چیز هماهنگی را ارجمند بدارید و بروح نامتعارض احترام گذارید. مردان عاقل حقیقی اندك‌اند و مردم همیشه بحال خودشان گذاشته میشوند. بهمین علت، بعضی از افراد که مطیع حاکمان نیستند و والدینشان را محترم نمی‌شمارند مردم را گمراه می کنند و با نزدیکان خود جدال مینمایند. ولی اگر دولت بتواند مردم را بایك روح دوستانه جمع نماید تا امور را مورد بحث قرار دهند و مشکلات را حل وفصل نمایند، حقیقت شناخته خواهد شد

I. منظور از اختلافات افقی، اختلافات موجود در خود طبقهٔ مذکور است.
II. Jūhichijō-no-Kempō

و از طرف هردو دسته مورد قبول قرار خواهد گرفت و هماهنگی تجدید خواهد شد . این چنین خط سیری هرگز با شکست مواجه نخواهد شد .

مادهٔ دوم

باایمان کامل «سه‌گوهر» را یعنی **بودا، دارما** I و **سمقا** II را محترم شمار . این سه ، سرنوشت تمامی مخلوقات با ادراك ، حقیقت خالی از اشتباه برای تمامی ملت‌ها ، و دوستی بین آنها است . این حکم نمی‌تواند بوسیلهٔ هیچیك از مردمان این جهان فراموش شود. مردمان بد واقعی خیلی اندك‌اند و می‌توان آنها را تعلیم داد وارشاد نمود ، اما چگونه میتوان آنها را جدا از «سه‌گوهر» تعلیم داد و ارشاد نمود ؟

مادهٔ سوم

دستورات امپراطوری را محترم شمار. حاکم همانند آسمان‌است واتباع‌همانند زمین. آسمان زمین را می‌پوشاند و زمین حامی آسمان است ؛ اگر چهار فصل به آرامی بگذرد ، هرچیزی بخوبی انجام وظیفه خواهدکرد . ولی اگرزمین درصددتسلط برآسمان باشد، ریزه‌ریزه خواهدشد. بهمین دلیل است که آسمان دستور میدهد و زمین فرمانبردار است ، و بهمان دلیل است که حاکم دستور میدهد و اتباع باید پیروی نمایند . از این سبب، هرتابعی باید دستورات امپراطوری را محترم شمارد ، اگر چنین نباشد ، اغتشاش خواهد شد[۷۲].

I. دارما Dharma اصول اساسی هستی فردی یا سماوی در آئین بودا بمعنی ماهیت و پیروی از طبیعت و وظیفهٔ فردی نیز آمده است .

II. سمقا Samgha در واقع جماعت بودائی یا The Buddhist Community میباشد .

از مادهٔ دوم آشکار است کـه شاهزاده شوتوکو در صدد قبولانـدن اصول سیاسی خود از طریق بودیزم بوده است . بعبارت دیگر ، اطاعت از دستورات امپراطور و انجام وظایف مطروحهٔ اصول اخلاقی کنفوسیوسی جزو وظیفهٔ مـذهبی مردم بوده است . شاهزاده شوتوکو همچنین دربارهٔ کتب آسمانی بودائی سخنرانی می‌نمود و تقریظات او در این‌باره مشهور است . او بویژه آندسته از احکام شرعی را انتخاب نمود که با طرز فکر ژاپنی سازگار بود . برای مثال ، مطابق حکم شرعیِ هوکی[I]، افرادی‌که با ایمان کامل از آموزش‌های بودا پیروی مینمایند نجات می‌یابند . امکان رستگاری برای همه موجود بود و برای دستیازی بدان مردم می‌بایستی وظایفشان را نسبت به این جهان انجام میدادند. او همچنین روی اهمیت اعمال روزانه و تأثیر آن روی رستگاری انسان تـأکید ورزید : « فضایل ده هزارگانه تماماً در عمل یا اعمال امروز نهفته است »[۷۳] .

یك سیمای مهم آئین ماهایانا که در ژاپن توسعه‌یافته است تأکید برکارهای بشردوستانه است. مثلا شاهزاده شوتوکو معتقدبودکه بودا(ها)[II] و بودیساتوا(ها)[III] بـاید به تمامی انسان‌هـا خدمت کنند . از این جهت برخی از عبارات‌کتاب آسمانی بودا را که با این نظریه در تضاد بود مورد تجدید نظر قرارداد. بعنوان مثال، حکم‌شرعی هوکی بمردم اندرز میدهد که در تفکر مذهبی فرو روند . او این حکم را بدین صورت تغییر داد :

I. The Hokke Sutra

II. Buddhas منظور از بودا(ها) کسانی هستندکه به‌بودائیت رسیده‌اند .

III. Bodhisattva کسی‌که جوهرش روشنگرای است . بودیساتوا کسی است‌کـه از ورود بـه حالت نیروانـا اجتناب میورزد تـا دیگران را نجات دهد ، بودیساتوا در طریق ماهایانای بودائی بعنوان ربالنوع مورد پرستش قرار میگیرد.

« به کسی که همیشه در تفکّر مذهبی فرو رفته است نزدیك مشو »[۷۴]. منظور واقعی او ازاین جمله این بودکه شخصی‌که تمام‌وقت مشغول عبادت باشد قادر بانجام کارهای بشر دوستانه نیست.

بهرصورت، تنها شاهزاده شوتوکو نبودکه روی اهمیت عمل دراین جهان تأکیدمینمود، بلکه عقاید مشابهی نیز درتعالیم مکتب‌های مختلف بودیزم ژاپنی بیان گشته است. سایکو بنیان‌گزار فرقهٔ تندای معتقد به نوعی هماهنگی و سازگاری بین عوام و (طبقه) کشیش‌ها بود، زیرا که مطابق‌اساسی‌ترین دکترین مسلك ماهایاناکه فرقهٔتندای منشعب از آن‌بود:

> طبیعت بودا در همهٔ انسانها موجود است. و این
> طبیعت می‌تواند تحریك شده و رشد نماید تا هرشخصی
> بودیساتوا گشته و در نهایت بودا گردد[۷۵].

سایکو همچنین معتقد بودکه معابد بودائی بایستی بطور مطلوب برای خدمت عموم و رفاه آنان اختصاص یابد. دانشجویان رهبانی بعداز دوازده سال مطالعه و تحقیق مطابق صلاحیتشان قادر بانجام خدمات عامه بودند. خدمت‌کردن آرمان پراهمیت فرقهٔ تندای بود[۷۶].

کوبودایشی، بنیان‌گزار فرقهٔ شینگون، معتقد بودکه تمامی‌جهان مظهر بودا است[۷۷]، و اینکه هرکسی طبیعت بودا را در خود دارد و فقط تحت ارشاد کامل وارتقاءِ به زندگی روحانی‌است‌که شخص میتواند طبیعت بودا را در خود احساس نماید و به آن مرحلهٔ آگاهی یا روشنگری برسد که همانا یکسان بودن بابودا است[۷۸]. بهرحال، او تأکیدکردکه «حقیقت مطلق از طریق واقعیت قابل درك است». بعبارت دیگر واقعیت در ارتباط با اشیاء آشکار میشود.

شین ران شونین[I] ، بنیان‌گذار فرقهٔ شین‌شو[II] ، زندگی زاهدانه را رد کرد و از ازدواج روحانیون جانبداری نمود و خود نیز ازدواج کرد . او براین عقیده بود که «رستگاری از طریق ایمان قابل تحصیل است،که خود هدیه آمیدا[III] است ، و در همین جهان به محض اینکه ایمان در انسان بوجود آمد ، شروع میگردد»[۸۰]. او احترام زیادی به شاهزاده شوتوکو ، بودائی پارسامنش ولی غیرروحانی ، قائل بود ، وابراز میداشت که : «آن حالت مطلقی‌که بوسیلهٔ فرقهٔ ‹بودائی سرزمین پاك›[IV] توصیه شده است از طریق زندگی دنیوی قابل حصول است»[۸۱].

این تأکید روی درك ارزش‌های مذهبی ازطریق زندگی دنیوی در فرقهٔ ذن[V] نیز قابل رؤیت است . دوگن[VI] واوث مذهب ذن وابسته به مکتب‌سوتو[VII] تأکیدکرد: «حواس‌خودرا درتفکر وعبادت متمرکزکن»[۸۲]. عبادت و تفکر مذهبی تنها حق ویژه و منحصر بفرد راهبان نبود . تفکر وعبادت درمیان مردم‌شایع شد و بعنوان‌وسیله‌ای برای‌تربیت ذهنی‌دلاوران وهمچنین عوام الناس شناخته گردید .

مکتب ذن ژاپنی‌براین اعتقاد استواربودکه راهبان نباید ازجهان بگسلند . آنها بیشتر برای انجام وظایف مذهبی در «دل پرآشوب زندگی

I. Shinran Shonin (۱۱۷۳ - ۱۲۶۲ م.)
II. Shinshu Sect
III. Amida «خداوند نور بیکران»
IV. The Pure Land Buddhism فرقهٔ بودیزم سرزمین پاك
V. Zen Sect
VI. Dogen
VII. Zen of Soto School

دنیوی» تشویق میشدند[۸۳]. سوزوکی شوسون[I]، یك کشیش دیگر ِ ذن، ازاین هم فراتر رفت وبه ِ ذن ازدیدگاه و تجربهٔ یك دلاور نزدیك شد و معتقد به این نکته بود : «نشستن به عبادت هر چند که شخص در میدان نبرد باشد»[۸۴].

جنبهٔ بسیار پرمعنی بودیزم ِ ذن در ژاپن تأکید روی فعالیت‌های پرثمر میباشد، تا آنجا که اشتغال به یك شغل و وقف خود به‌آن بعنوان وسیلهٔ رستگاری مذهبی تلقی میشد. سوزوکی شوسون کتابی بنام **اهمیت فعالیت‌های روزانه**[II] [۸۵] برشتهٔ تحریر در آوردکه به مسائل اخلاقیات عملی اختصاص‌دارد. اوعقیده‌داشت‌که‌هرحرفه‌ای‌دارای‌شایستگی‌واهمیت ویژهٔ خود است . مردم از هرطبقه، چه دلاور، کشیش، زارع، تاجر، صنعتگر، هنرپیشه یا غیره ، باید یك دل و یك جان دنبال حرفهٔ خود بروند . یك بودیست حقیقی به خویشتن خویش یعنی به «بودای حقیقی شخص‌خود» اعتماد دارد ، و از آنجائیکه هرمشغله‌ای عمل‌کرد بودای هرفرد است ، بنابراین ، شخص ذاتاً از جوهر مطلق پیروی می‌نماید . بدینسان ، او به زارعین چنین موعظه میکند : «زراعت چیزی جزکار یك بودا نیست»؛ وبه تاجران میگوید : «ازخواهش‌هایتان چشم‌پوشی‌کنید ویك دل و یك جان بدنبال سود روید. ولی این سود وسیلهٔ لذت شخصی نباید باشد بلکه باید بخاطر دیگران کارکنید»[۸۶].

روشن است که چگونه بودیزم ِ ذن به فعالیت‌های عملی انسان اهمیت مذهبی میدهد . دراین باره ، یك‌کشیش دیگر ازمسلك ِ ذن، بنام

Suzuki Shōson .I

The Significance of Everyday Activities .II

تاکوان[I] موعظه مینمایدکه :

قانون بودا اگر خوب رعایت شود ، همانا قانون
هستی ناسوتی است ، اگر قانون هستی ناسوتی خوب
رعایت شود ، مشابه باقانون بودا است. طریق یك طریق
عملی است. غیراز آن ، طریق دیگری موجود نیست[۸۷].

در اینجا ذکر چند کلام دربارهٔ بودیزم ذِن مفید خواهد بود .
ذِن یادکترین «قلب بودا»[II] [۸۸] به مقدار قابل توجهی فرهنگ ، طرز تفکر و رفتار ژاپن را تحت تأثیر قرار داده است . بودیزم ِذن در چین شروع شد و مدعی ِ :

گذر ویژه‌ای بی‌واسطهٔ‌کتاب آسمانی ؛
بی‌وابستگی به کلمات وحروف؛
دست یازی مستقیم به روح انسان ؛
دست یافتن به طبیعت شخص ونیل به‌بودائیت؛[۸۹].

بود .

ِذن مدعی است‌که آگاهی می‌تواند از آزمون مستقیم واقعیت بدست آید . این واقعیت چیزی در وراء خویش نیست . انسان «مخزن امکانات خلاق است»[۹۰] ، و تنها از طریق دست یافتن به خویشتن خویش است که شخص آزاد و سالم خواهد شد . از این جهت ، به پیروان خود پند می‌دهدکه درمفاهیم تجریدی (انتزاعی) ویا خیالی غوطه نخورند[۹۱] .

مطابق ِذن، بودا دانش‌متعال وکامل را ازطریق پراجنا[III] تحصیل نمود . پراجنا ادراك درسطح عالی است، که روح را قادر به درهم‌شکستن

Takuan .I

Buddha - Heart .II

Prajnā .III

زنجیرهای نیروی عقلانی می‌کند وانسان را به حالتی سوق میدهدکه در آن فرقی نیست ما بین عالم ومعلوم. ازطریق پراجباست‌که‌انسان می‌تواند به روشنگری برسد[۹۲].

بودیزم ِذن بیشتر روی آزمون شهودی وادراك واقعیت از طریق عبادت بلاواسطه تکیه میکند . ِذن روش ویژه‌ای برای نیل به آگاهی (روشنگری) دارد . بنا به‌گفتهٔ دی. تی. سوزوکی[I] :

> این روش متکی به مشاهدهٔ بلاواسطهٔ راز هستی‌خود ما میباشد ، که خود واقعیت است . ِذن پند میدهدکه از تعالیم عرفی ونوشته شدهٔ بودا پیروی نکنیم ، معتقد به‌هیچ وجود مافوقی سوای خوش نباشیم وبه دستور العمل‌های آموزش زاهدانه عمل نکنیم ، بلکه یك‌تجربهٔ درونی‌بدست آوریم که در عمیق‌ترین مغاك وجود شخص جای دارد . این همان بازگشت به شیوهٔ شهودی ادراك است ،که شامل گشتن از حالتی است که در ژاپنی به **ساتوری** II معروف است . بدون ساتوری، ِذن وجود ندارد .[۹۳].

اهمیت وبی‌نظیری بودیزم ِذن درژاپن‌درتعالیم سیستماتیك **ذهن**[III] نهفته است‌که به محض ظهور در آن کشور مورد توجه طبقهٔ نظامی واقع شد ، ولی تغییر و تکامل مهم دیگری نیز در بودیزم ژاپنی صورت گرفته است‌که آنرا ازبودیزم سنتی متمایز نموده است. بنا به دکترین‌های اولیهٔ آئین بودا ، راهبان ازجمع‌آوری طلا ونقره محروم بودند ، ولی پیروان

I. D. T. Suzuki

II. Satori ساتوری درزبان ژاپنی نوعی اشراق است‌که ازطریق بودیزم ذن بدست می‌آید .

III. Mind

بودیزم در ژاپن این رویه را نپذیرفتند و برعکس راهبان را تشویق به جمع‌آوری طلا و نقره نمودند. برای مثال تانین[I] از معبد یاگوتوزان گفته است:

> حالا که شما کشیشانی هستید که انضباطهای حقیقی مسلك ماهایانارا رعایت می‌کنید، باید ملزم به‌یك زندگی نوع پرستانهٔ بی‌حد وحصر شوید وطلا ونقره جمع‌نمائید، تا اینکه سه گوهر گرانقدر (بودا ـ دارما ـ و سمقا) را کامیاب نموده وبه بشریت سود رسانید ۹۴ .

همین رویه یکی ازدلایل مهم توسعهٔ اقتصادی ژاپن بود. درژاپن جنبش‌های مذهبی واخلاقی‌چندی‌که مساعد رشد اقتصادی بود ظهور نمود که مبلغ اخلاق اقتصادی در میان طبقات مختلف شد، و خود شاخه‌ای از ارزش‌های اخلاقی مسلط جامعهٔ ژاپن را تشکیل میداد. در همین مقاله به این جنبش‌های اخلاقی و مذهبی عطف توجه خواهد شد. ولی ابتدا بوشیدو[II] یا اخلاق طبقهٔ دلاوران مورد بحث قرار میگیرد.

ب: بوشیدو

اخلاق ساموزای

تأکید روی وظیفه شناسی مطلق در آئین‌کنفوسیوس ژاپنی تأثیر شایان اهمیتی بر تکامل بوشیدو، یا اخلاق سامورای (طبقه دلاوران) گذاشته است[۹۵]. البته اصول اخلاقی اولیهٔ شینتو[۹۶]، وتصورانضباط فردی دربودیزم ذن درتکامل قوانین اخلاقیات طبقهٔ نظامی بی‌تأثیر نبوده است.

I. تانین Tanin یکی‌ازراهبان‌معبد معروف‌یاگوتوزان Yagotozan بود.
II. Bushido

بوشیدو ، طریق دلاوران ، رهنمودی برای دیگر جنبش‌های اخلاقی‌شد، وبعنوان قوانین ایدآل اخلاقی برای تمام طبقات مورد ملاحظه قرارگرفت . ولی تنها ساموری بود که می‌توانست تجسم ارزش‌های اصلی جامعهٔ ژاپن باشد . درطی دورهٔ توکوگاوا و حتی در عصر جدید ، بوشیدو اخلاق ملی ژاپن شد. بوشیدو مجموعهٔ قوانین افتخارآمیزو بیان‌گر آگاهی اخلاقی رفیع ژاپن فئودال بود . دراین باره بلا[I] چنین نوشته :

> رویهٔ متداول در اخلاق ساموری از شیفتگی تقریباً عرفانی نسبت به‌مرگ گرفته تایك توجه کسل کننده نسبت به انجام وظایف زندگی روزمره ، از یك‌نظریهٔ‌کاملا نظامی تایك نظریهٔ کاملا مدنی ، از اتحاد نزدیك بابودیزم ِذن تایك اتحاد نزدیك باآئین کنفوسیوس جدید ، طبقه بندی میشود . آئین‌کنفوسیوس از آغاز تـأثیر عمیقی براخلاق ساموری داشته است؛ میلیتاریسم[II] وشیفتگی‌نسبت به‌مرگ حتی در عصر جدید اهمیت خود را ازدست نداده است .

ارزش‌های اخلاقی مجسم دربوشیدو عبارت بودند از: وظیفه‌شناسی مطلق درارتباط با اطاعت ازاولیاء ؛ عزم به مرگ در راه خدمت به ارباب خویش‌که ناشی ازتصور بی‌خویشتنی[III] نهفته دربودیزم ذن است ،کنترل وقربانی‌کردن خویشتن؛ درستی واطاعت مطلق؛ نیك‌خواهی[IV] ؛ ازاحساس همدردی بودیستی برای تمامی مخلوقات گرفته تـا نزاکت و رعایت حال دیگران ؛ فداکاری ؛ بی‌آلایشی ؛ زهدگرائی ؛ صرفه‌جوئی (یـا اقتصاد ،

I. R. N. Bellah

II. Militarism میلیتاریسم یعنی تفوق و برتری طبقهٔ‌نظامی یاآرمانهای آن ، بزرگداشت فضایل وایدآل‌های نظامی ، سیاست آمادگی نظامی متجاوز .

III. Self - elimination

VI. یافضیلت جین (jin درزبان ژاپنی یعنی نیك‌خواهی).

بمعنی وظیفهٔ «تقلیل مصرف شخصی به حداقل») ؛ پشتکار (وظیفهٔ «خدمت به ارباب تا حداکثر توانائی»)[۹۹] ؛ نهایت احترام نسبت به دانش و یادگیری[I] که موجب ارتقاء سطح دانش و سواد درمیان طبقهٔ سامورای و آشنائی آنها با متون کلاسیك کنفوسیوسی گشت[۱۰۰].

ارزش‌های اخلاقی مسلط در ژاپن دورهٔ توکوگاوا که در بوشیدو دیده‌میشود موجبات توسعه ورشد اقتصادی ژاپن را فراهم‌ساخت. بوشیدو بیان‌گر نظام ارزش‌هائی است که متوجه نیل به هدف بویژه در خدمت نظام وظیفه و وقف بی‌خویشتن به جمع است. بنا به‌گفتهٔ بیلا :

> جنبهٔ محقق ارزش‌های اخلاقی هدف‌گرا حاکی از تفوق قهرمانانه برمشکلات و انجام (اعمالی که دارای شایستگی برجسته‌ایست) میباشد، انجام اعمالی که منشأ حیات دلاور است[۱۰۱].

بعلاوه، در دورهٔ رستوراسیون، باز بنا به‌گفتهٔ بیلا، رهبران ژاپن چنین توصیف شده‌اند :

> آنها قویاً تحت تأثیر روح سامورای بودند، و توانائی آنها در حکم به ظیفه‌شناسی و اطاعت ملت با این چنین مخالفت جزئی‌ای، بیشتر درسایهٔ این حقیقت بودکه آنها حقیقتاً تجسم ارزش‌های اخلاقی ایدآل نه‌تنها سامورای بلکه تمامی ژاپن بودند[۱۰۲].

باید توجه داشت که اخلاق طبقهٔ دلاور فقط محدود به سامورای نبود. درحقیقت درطی دورهٔ توکوگاوا بوشیدو بصورت یك‌نمونهٔ ارزشهای ایدآل برای طبقات دیگر بویژه تاجران درآمد. ژاپن عصر توکاوا شاهد جنبش‌های مختلف اخلاقی بوده است که بخصوص برمبنای پایهٔ طبقاتی

I. بزبان ژاپنی گاکومون gakumon یعنی یادگیری و دانش.

سازمان یافته بود و روی ارزش‌های مسلّط مجسم در بوشیدو ، از قبیل وظیفه شناسی ، اطاعت از اولیاء ، اطاعت و درستکاری ، اقتصاد و مجاهدت تأکید میورزید. بنابراین، بین جنبش‌های اخلاقی و بوشیدو وجوه اشتراك چندی موجود است ، بویژه در خصوص «اخلاقاً فعال بودن» و «از درون زاهد بودن» . بلا معتقد است که این ارزش‌های اخلاقی به عقلانی نمودن سیاست و اقتصاد که شرط ضرور توسعهٔ اقتصادی راسیونال است کمك شایان اهمیتی کرده است .

ج : ارزش‌های اقتصادی و سیاسی ژاپن

در اینجا ذکر ارتباط مابین ارزشهای سیاسی ژاپن که تحت تأثیر آئین کنفوسیوس و بودا قرار گرفته و ارزشهای اقتصادی این ملّت که نمونه‌وار در بعضی از جنبش‌های اخلاقی بیان گردیده است حائز اهمیت و توجه خاص است . مطالعهٔ تئوری کنفوسیوس دربارهٔ جامعه، رابطهٔ نزدیکی را مابین اقتصاد و سیاست آشکار میکند . متفکران کنفوسیوسی معتقد بود که برای یك جامعه باثبات و هماهنگ، رفاه اقتصادی در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد. نظریات صریح آنان پیرامون خط مشی اقتصادی متوجه تشویق مردم به تولید بیشتر و مصرف کمتر بود[۱۰۴] .

ژاپنی‌ها این نظریات را قبول کردند بطوریکه اهمیّت ارزشهای اقتصادی و ارتباط نزدیك آن با سیاست در نظام اخلاقی بوشیدو کاملا آشکاراست . ولی نباید فراموش کرد که ارزش‌های اقتصادی موجود در ژاپن از قبیل صرفه جوئی و مجاهدت ، برعکس چین ، متوجه حفظ یك نظام اجتماعی ایستا و هماهنگ نبود . ژاپنی‌ها بیشتر علاقمند به خدمت و

وقف خویشتن به‌اربابانشان بودند و بدین ترتیب درنظام ارزش‌های ژاپن، رسیدن به هدف درجهٔ اول اهمیت قرار داشت ، درحالیکه در چنین بوجود آوردن یك نظام اجتماعی‌هماهنگ وایستا دارای ارزش‌فوق‌العاده بود[۱۰۵]. بنابراین شگفت نیست که در طی رستوراسیون می‌جی ، طبقهٔ سامورای (طبقهٔدلاوران)که نبض‌اقتصادی‌کشور را در دست‌گرفت قادر به‌ایفای نقشی مهم واساسی درفراشد رشد اقتصادی ژاپن‌گردید[۱۰۶].

تئوری کنفوسیوس دربارهٔ جامعه نیز تصور ویژه‌ای را پیرامون شغل بوجود آورد . ازآنجائیکه این تئوری یك نظام اجتماعی باثبات و هماهنگ را مجسم میکند، بنابراین نقش‌ها و وظایف انسان‌ها نیز تعیین شده است وهرفرد درطبقهٔ اجتماعی خود باید به نقش یاشغل خویش قانع باشد. تعادل اجتماعی وهماهنگی فقط درصورتی ممکن است‌که انسان‌ها مقام ومرتبهٔ خود را دراجتماع از دل و جان بپذیرند و در صدد بهم زدن نظم اجتماعی برنیایند. این تصور ویژه دربارهٔ شغل نسبتاً ایستا است . ولی ژاپنی‌ها موفق شدندکه این نظریهٔ ایستا را از طریق ترکیب آن با تصور «آن»[I] بصورت یك دکترین پویا در آورند . هرفردی که قدم براین جهان می‌نهد ومقام وپایگاهی را درنظام اجتماعی اشغال‌مینماید بلافاصله مدیون اعصار و جهان میگردد . هرانسانی مدیون امپراطور ، والدین ، دوستان ومهتران خود میباشد وموظف است‌که دین خود را نسبت به‌آنها ادا نماید . ازاین جهت ژاپنی‌ها قوانین مفصلی‌ناظم بررفتار انسانی‌تدوین نمودندکه‌رفتارهرکس وهرفرد را درچهارچوب نظام‌اجتماعی‌کنترل‌میکرد.

تصور «آن» ، به نظریهٔ ایستای‌کنفوسیوس‌راجع به‌شغل وجامعه،

I. تصور «آن» یا On درزبان ژاپنی بمعنی وظیفه ودین آمده است .

یك کیفیت فعال و پویا بخشید . در نظام ژاپنی ، انسان تنها با پذیرش
صرف موقعیت خویش نمی‌تواند خود را از امور این جهان کنار بکشد
بلکه باید وظایف خویش را با نهایت صمیمیت و فداکاری و باشرکت فعا
در امور جهان انجام دهد . بدین ترتیب انجام‌وظایف فردی اهمیت مذهب
به خود گرفت و رستگاری ، بویژه در بودیزم ژاپنی ، بیشتر وابسته
خدمت فعال در جهان داشت که بی‌شباهت به اخلاق پروتستان نمی‌باشد
بدین‌سان ، اقتصاد ژاپن تحت تأثیر ارزشهای پرتحرك وهدف‌گرای سیاس
قرار گرفت .

اکنون باید دید چگونه جنبش‌های مختلف مذهبی ـ اخلاقی ک
براساس یك مبنای طبقاتی سازمان یافته بود نوعی اخلاق اقتصادی
ترویج نمود که خود منشعب از ارزشهای جامعهٔ ژاپنی بود و مخصوص
مساعد توسعه و رشد اقتصادی .

د : جنبش‌های مذهبی ـ اخلاقی سازمان یافته براساس یك پایهٔ طبقاتی

۱. مسلك شین[I] : اخلاق طبقهٔ بازرگان

به طورکلی عوام‌الناس ، بشدت تحت تأثیر جودو شین‌شو[II] ، یک
از بزرگترین مسلك‌های منشعب از «بودیزم سرزمین‌پاك» بود. این مسلک
بوسیلهٔ شین‌ران شونین بنیان‌گزاری شد ، و تحت رهبری رنیوشونین[III] ک

I. Shin Sect
II. Jōdo Shinshū
III. Rennyo Shonin (۱۴۹۹ ـ ۱۴۱۵ م.)

عموماً بعنوان دومین بانی مسلك شین‌شو (Shinshu) شناخته شده گسترش یافت . در اینجا از آن بنام مسلك « شین » یاد خواهد شد[۱۰۸] .

با اینکه مسلك شین در آغاز روی ایمان و تحصیل رستگاری از طریق ایمان تأکید می‌نمود و توجه زیادی به جنبه‌های اخلاقی نداشت به مرور زمان عمل مذهبی واخلاقی جزءِ لاینفك ایمان گشت، ورستگاری از طریق عمل اخلاقی در اواسط عصر توکوگاوا بطور قطعی مورد قبول قرارگرفت. ازطریق تعلیمات مسلك‌شین ، فعالیت‌های تجارتی وسودآوری مشروع گشت . گرچه سودآوری مغایر تعلیمات سنتی وآئین کنفوسیوس و بودا بود ، ولی کشیش‌ها[I] و رهبران شین درضمن میگفتندکه افزارمندان و بازرگانان درسودآوری موجب انتفاع دیگران نیزمیشوند. ازاین‌جهت عمل آنان مغایر مذهب نبود . در حقیقت این عمل حائز اهمیت مذهبی گردید . برای مثال رنیوگفته : « بایددرك کنیم که تجارت به‌بودیزم خدمت میکند » . بدین‌گونه مذهب انگیزه‌ای قوی در اشتغال بـه فعالیّت‌های اقتصادی گردید .

مسلك شین تأثیر شدیدی بربازرگانان ایالت اومی[II] داشت . آنها نه تنها در تقوی بلکه در سخت‌کوشی ، پشتکار، صرفه‌جوئی، تحمل سختی و وقف‌خود بکار شهره بودند[۱۱۰] . فعالیت‌اقتصادی آنان نه‌برحسب وظایفشان نسبت به سرور خود بلکه برحسب دین آنان نسبت به‌آمیدا ، «خداوند نوربیکران»[۱۱۱] تعیین میشد. در این مسلك، تأکید براقتصاد، صرفه جوئی و پاکی، بوسیلهٔ «تصور کار در خدمت خانواده ، جامعه یا جوهری والا»،

I. منظور ازکشیش‌ها در اینجا مروجین مذهب شین میباشد و در مفهوم مسیحیت بکار برده نشده .

II. Omi Province یکی ازایالات‌کشور ژاپن.

عقلانی گشت . بنظر میرسدکه این تأکید «آنرا بصورت اخلاقی درآورد که بویژه مساعد بوجود آوردن یك نظام اقتصادی راسیونال (عقلانی) بود»[۱۱۲] .

۲. جنبش شین کاگو[I] : جنبش طبقهٔ بازرگانان و تاجر

اخلاق مردم بویژه اخلاق طبقهٔ تاجر شهروند ، عمیقاً تحت تأثیر یك جنبش اخلاقی و تربیتی بنام شین کاگو قرارگرفت که باایشیدا بیگان[II] شروع گردید و درقدرت و نفوذ تاآنجا رشد نمودکه در اوایل قرن نوزدهم سالن‌های سخن‌رانی شین کاگو که بوسیلهٔ بسیاری ازمردمان تشکیل میافت در سرتاسر ژاپن یافت میشد[۱۱۳] . با اینکه دکترین‌های اساسی این جنبش جزء جدائی ناپذیر ارزش‌های اخلاقی غالب جامعهٔ ژاپن میباشد ، مفهوم اصلی این جنبش در این حقیقت نهفته است که این جنبش ، جائیکه بازرگانان از یك موقعیّت اجتماعی ارجمند برخوردار نبودند ، درصدد برآمدکه نقش بازرگانان و دارندگان مشاغل سودآور را در جامعهٔ ژاپن مشروع سازد .

همانند یك جنبش مذهبی ، هدف این نهضت نیز روشنگری و وقف بی‌خویشتن بود . این مسلك می‌گفت که تنها از طریق روشنگری مذهبی وبدست آوردن مقام بی‌خویشتنی است‌که‌انسان قادر به‌انجام وظایف اخلاقی خویش میباشد . این وظایف عبارتند از اطاعت ازاولیاء ، وظیفه‌شناسی نسبت به مافوقان، اقتصاد ، پشتکار ، تقوی ، و وقف بی‌خویشتن به کار. این‌جنبش ازنظرسیاسی باتأکید روی‌وظیفه شناسی ووقف بی‌خویشتن ملازمان به «عقلانی‌کردن وگسترش قدرت‌کمك نمود»[۱۱۴] .

I. Shinkagu

II. Ishida Baigan (۱۶۸۵-۱۷۴۴ م.)

وظیفه شناسی نسبت به امپراطور و انجام وظایف شخصی نسبت به او و جامعه موجب شد که طبقهٔ بازرگان ازصمیم قلب رهبری حکومت می‌جی را ، که به چنین واکنشی برای نیل به اهداف توسعهٔ اقتصادی نیازمندبود، قبول نماید. این جنبش ، بوسیلهٔ آمیختن عناصرمهم بوشیدو و اخلاق سامورای ، برای طبقهٔ بازرگان یك سری اصول اخلاقی ارجدار به وجود آورد . این ارزش‌ها اغلب به‌نقش قاطع‌بازرگانان درجامعهٔ ژاپن اشاره داشت و سعی در سرمشق قرار دادن اخلاقیات سامورای برای طبقهٔ بازرگان مینمود. همچنانکه بالا اشاره نموده است، این جنبش«سامورای را بعنوان رهبران سیاسی قبول نمود، و درزمینهٔ اقتصادی سعی درتفویض یك نقش شبه سامورای به بازرگانان داشت»[۱۱۵].

کوتاه سخن ، این جنبش ، با تأکید روی درستکاری ، احترام به قراردادها ، وقف خویش بکار ، صرفه‌جوئی، پشتکار، حداکثر رسانی تولید و حداقل رسانی مصرف ، یك سری ارزشهای ایدآل بوجود آورد که نیل بدانها وظیفهٔ مذهبی بازرگانان گشت ، و این ارزش‌ها درمقابل بطور قابل توجهی رفتار اقتصادی طبقات بازرگان را تحت تأثیرقرار داد. بدین‌طریق که موجب «رشد یك رویهٔ منضبط ، عملی ومداوم نسبت بکار شدکه... هم برای سرمایه‌داران ، و هم برای کارگران در هراقتصادی که وارد فراشد صنعتی شدن میگردد حائز اهمیت می‌باشد»[۱۱۶].

۳. جنبش هوتوکو[I]

جنبش دیگری که شایستهٔ توجه است نهضت هوتوکو است که از

I. هوتوکو Hotokō Movement یعنی نهضت رجعت بسعادت‌جاودانی.

طبقهٔ کشاورز سرچشمه گرفت و اهداف خود را متوجه آن طبقه ساخت[۱۱۷] البته دهقانان تحت تأثیر جنبش‌های اخلاقی و مذهبی دیگری ، از قبیل مسلك شین ، شینتوی ملی و شین کاگو ، نیز قرار گرفتند . ولی جنبش هوتوکو روشنگر اخلاق کشاورزان است و نمایانگر روشی است که دهقانان ارزش‌های اساسی جامعهٔ ژاپن را تلفیق کردند .

بنیان‌گزار این جنبش نینومیا سونتوکو[I] است که خود کشاورزی بود که سعی در بالا بردن معیارهای اخلاقی کشاورزان داشته و در صدد کمك به آنها در راه افزایش سطح تولید بود . عقاید او تحت تأثیر آئین کنفوسیوس ، بودا ، و شینتو قرار گرفت ، ولی او این ارزش‌ها را بنحوی عملی و قابل فهم کشاورزان عرضه نمود . سخت‌کوشی ، مجاهدت ، صرفه جوئی، همکاری، و تحدید مصرف، شعارهای حزبی او بشمار میرفت :

> کار زیاد کن ، پس انداز زیاد کن ، وخرج کن .
> فراوان سوخت جمع آوری کن وتاحد امکان کم بسوزان ؛
> این خست نیست ، راز ثروتمند نمودن یك کشور است .
> از آنجائیکه زندگی انسانی درمبارزه باطبیعت است ، ما باید پس‌انداز کنیم وباکوشش خستگی ناپذیر وآینده‌مان را تأمین نمائیم ، پس اندازهای امسال احتیاجات سال‌آتی را برآورد میکنـد . پس انداز کردن فضیلت ترك نفس است[۱۱۸] .

این جان کلام آموزش‌های اوست . ولی او در عین حال ارزش‌های اطاعت ازاولیاء ، وانجام وظایف فرد نسبت به والدین ، دوستان، مافوقان و خدایان را تعلیم میداد[۱۱۹] . در قالب اندیشهٔ او ، نقش دهقان عبارت بود از : قبول مقام خود در زندگی ، درحالیکه از طریق اقتصاد ، مجاهدت

I. Ninomiya Sontoku (۱۷۸۷ - ۱۸۵۶ م.) .

پشتکار ، و وقف خویش به کار ، میبایستی در صدد بهبود شرایط زندگی وانجام وظایفش نسبت به جهان برآید[۱۲۰] . بااینکه جنبش هوتوکو منحصر به طبقهٔ محدودی بود ، با این حال تعلیمات او انعکاس اخلاق اقتصادی کشاورزان در ژاپن عهد توکوگاوا بوده وبعد از رستوراسیون[I] نیز بی‌تأثیر نبوده است[۱۲۱] .

ازآنجائیکه تمامی جنبش‌های مذهبی و اخلاقی مذکور در فوق دارای صفات مشخص مشترکی هستند که توجه را به رابطهٔ نزدیك مابین تعلیمات مذهبی واخلاقیات اقتصادی جلب میکنند، فرض این مسئله معقول بنظر میرسد که طبقات مختلف در جامعهٔ ژاپن دارای ارزش معینی بودند که بویژه مساعد توسعهٔ اقتصادی بود ، ودر نتیجه بارستوراسیون سال ۱۸۶۸ و تحت رهبری حکومت می‌جی خط مشی‌هائی که بویژه بمناسبت توسعهٔ اقتصادی طرح ریزی شده بود با موفقیت روبرو گشت و ارزش‌های جامعهٔ ژاپن نقش قاطعی درتوسعهٔ موفقیت‌آمیز «نظام اقتصادی‌عقلانی وخودبنیاد (متکی بخود)» بازی نمود .

I. تذکر ، در قسمت اول این مقاله‌که در شمارهٔ پائیز **۱۳۵۱** بچاپ رسید در صفحهٔ ۳۹۷ سطور ۶ و ۲۰ ، کلمهٔ **رستوراسیون** (Restoration) اشتباهاً رستوران چاپ شده است . بدین وسیله این اشتباه تصحیح میگردد .

فهرست منابع و یادداشت‌ها

58) The Federation of All-Japan Buddhist Sects and Schools, *Outline of Japannese Buddhism* (Tokyo : B. R., 1937), P. 4.

یادداشت : بنا به‌گفتهٔ دی . سی . هولتوم : درسال ۵۵۲ میلادی ژاپن رسماً آئین بودا را پذیرفت ، گرچه بعضی از مورخین معتقدندکه تاریخ قبول آئین بودا بوسیلهٔ ژاپنی‌ها به ۵۳۸ میلادی میرسد . مراجعه شود به

D. C. Holtom, *The National Faith of Japan*, op. cit., PP. 30 - 31.

59) See Ref. 58. PP. 7-10 : به فهرست ۵۸ مراجعه شود

همچنین

G. W. Knox, *The Development of Religion in Japan*, op. cit., PP. 102-103.

60) Japan, M. of Ed., *Religions in Japan* (Tokyo: M. of Ed., 1959), PP. 2-3.

61) Nakamura, op. cit., P. 313.

62) See ref. 58, P. 26 : به‌فهرست ۵۸ مراجعه شود

63) Nakamura, op. cit., P. 314.

64) See ref. 58, PP. 33-34 : به‌فهرست ۵۸ مراجعه شود

65) August Karl Reischaur, *Studies in Japanese Buddhism* (New York : Macmillan, 1925), P. 94.

66) Brumbaugh, op. cit., PP. 45-48.

67) See ref. 58. PP. 4-7 : به فهرست ۵۸ مراجعه شود

68) Ibid., PP. 8-10. ایضاً

همچنین به فهرست زیر مراجعه شود :

Holtom, *The National Faith of Japan*, op. cit., PP. 32-34.

69) Kitagawa, op. cit., P. 34.

70) Ibid., P. 36. ایضاً

71) Frank Alanson Lombard, *Pre - Meiji Education in Japan* (Tokyo, 1913), P. 38.

72) See ref. 58. PP. 9-10. به فهرست ۵۸ مراجعه شود ،
73) Nakamura, op. cit., P. 416.
74) Ibid., P. 417. ایضاً
75) Sir Charles Eliot, *Japanese Buddhism* (London, 1935), P. 327.
76) Ibid., P. 332 ایضاً
77) Ibid., PP. 238-241 ایضاً
78) Ibid., P. 340. ایضاً
79) Nakamura, op. cit., P. 417.
80) See ref. 75. P. 376 به فهرست ۷۵ مراجعه شود ؛
81) Nakamura, op. cit., P. 418.
82) Ibid., P. 420. ایضاً
83) Ibid., P. ایضاً
84) Ibid., P. 421. ایضاً
85) Ibid., P. 427 ایضاً
86) Ibid., PP. 428-430 »
87 Ibid., P. 427.
88) Bernard Philips, *ed., the Essentials of Zen Buddubism* (London, 1963), P. 4. این کتاب مجموعه‌ای از نوشته‌های سوزوکی میباشد
89) Ibid., P. 19 ایضاً
90) Ibid., P. 376. ایضاً
91) D. T. Suzuki, *Zen and Japanese Buddhism* (Tokyo, 1958), PP. 16-17.
92. Ref. 88., P. 85 به فهرست ۸۸ مراجعه شود ؛
93) Ref. 91., P. 218 به فهرست ۹۱ مراجعه شود؛
94) Nakamura, op. cit., P. 424.
95) See ref 52., P. 500 به فهرست ۵۵ مراجعه شود ؛
96) Brumbaugh, op. cit., P. 67.
97) Sansom, op. cit., P. 499.
98) Bellah, op. cit.. PP. 91-95 ایضاً
99) Ibid PP. 91-95 ایضاً
100) Ibid., P. 96 ایضاً

101) Ibid., P. 97. ایضاً

102) Ibid., P. 98. »

103) Ibid., »

یادداشت: برای اطلاعات جامع دربارهٔ بوشید، به منبع زیر مراجعه شود:

Inazo Nitobe, *Bushido, The soul of Japan* (Tokyo, 1936), PP. 1_190

104) Bellah, op. cit., PP. 108_109.

105) Ibid., P. 110 ایضاً

106) G. C. Allen, *A Short Economic History of Modern Japan*: 1867_1937 (London, 1958), P. 132.

107) Ruth Benedict, *The Chrysanthemum and the Sword* (Boston 1946), PP. 5-8, 98, 98_179.

این کتاب شرحی بسیار جالب و گیرا درپیرامون الگوهای فرهنگی ژاپن است.

108) Bellah, op. cit., PP. 68 _ 69.

109) A. K. Reischaur, « A Catchism of The Shin Sect (Buddhism), *Transactions of the Asiatic Society of Japan,* Vol. XXXVIII, Part V (Tokyo, 1911), P. 384.

110) Bellah, of cit., P. 120 _ 121.

همچنین به کتاب زیر مراجعه شود:

Sheldon, *The Rise of The Merchant Class in* ... of cit., PP. 144 _ 164.

111) Sansom, op. cit., P. 245.

112) Bellah, of. cit., P. 126.

113)

یادداشت: برای اطلاعات بیشتر وجالب دربارهٔ زندگی ایشدا بیگان، و تجزیه وتحلیل پرقدرت نهضت شین‌گاگو به منابع زیر مراجعه شود:

Bellah, op. cit., PP. 132 _ 176.

Sheldon, op. cit., PP. 131 _ 143.

114) Bellah, op. cit., P. 175.

115) Ibid., ایضاً

116) Ibid., PP. 175 _ 176.

117)

یادداشت : هرتوکو یعنی رجعت به سعادت جاودانی . دراین به منبع زیر مراجعه شود .

Bellah, p. cit., op., p. 130.

118) Robert Cornell Armstrong, *Just Before The Dawn* (New York, 1912) P. 232.

این کتاب دربارهٔ زندگی و آثار نینومیا سونتکو بانی نهضت‌هوتوکو میباشد.

119) Ibid., PP. 196 - 218.

120) Ibid., PP. 219 - 240.

121) Ibid , PP. 253 - 272.

کاربرد جغرافیا

و حدود مداخلهٔ جغرافیدان در امر عمران*

دکتر یدالله فرید

جناب آقای رئیس، خانم‌ها و آقایان،

دربارهٔ کاربُرد جغرافیا درعمرانهای ناحیه یی ازطرف اساتید جغرافیا و دیگر کارشناسان عمرانی مسایل ارزنده‌یی طرح شدکه برای خود من آموزنده بود ولی نکته‌یی ظریف، و درعین‌حال دقیقی ازجغرافیای کاربرد درپردهٔ ابهام ماندکه توجه برآن ضروری می‌نماید. برای اینکه موضوع را روشنتر به عرض حضار محترم برسانم باید باین سئوال پاسخ یافت که حدود و ثغور مداخلهٔ جغرافیدان در امر عمران زمین چیست؟ و نقش وی در میان کارشناسان دیگری که هریك از دیدگاه بخصوص درعمران و نوسازی زمین و فضای اشغالی انسانها می‌اندیشند کدامست؟ پاسخ‌یابی این سئوال جز اینکه تعریف جامعی از جغرافیای کار برد بکنیم میسر نیست: چنانچه استحضار دارید جغرافیای کار برد یاعملی شاخهٔ برومندی از جغرافیای انسانی مدرن است که مفاهیم و اندیشه‌های جغرافیایی را در چارچوب نظامات و قوانین ویژه‌یی به عمل نزدیك می‌سازد. در شناخت قوانین مذکور امعان نظر به روابط زیر الزامی است:

---

* متن سخنرانی آقای دکتر یدالله فرید در اولین کنگرهٔ جغرافیدانان ایران، مهرماه ۱۳۵۲.

ـ شناخت روابط پیچیده‌یی که بین عوامل طبیعی سازندهٔ محیط انسانی : آب و هوا ، شکل ناهمواریها و تکامل آنها ، پوشش گیاهی . . . وجود دارد .

ـ شناخت ارتباط و همبستگی پیچیده‌یی‌که بین عوامل طبیعی و سازمانها و تشکیلات حیات اجتماعی انسانها دیده می‌شود .

بی‌چون وچرا شناسایی مورد نظر همگام با پی‌جویی علت ومعلول روابطی‌است‌که بین محیط طبیعی «یعنی‌محیط‌زندگی ومنبع‌حیات‌انسانی» وعمل و نفوذ مداوم و مستمر انسانها درطبیعت وجود دارد وهمین شناخت در جهت‌گیری و هماهنگ کردن برنامه‌های عمرانی و به سازی محیط زندگی انسانها ـ به‌گونه‌یی‌که خود می‌خواهند نه اینکه جبرجغرافیایی برآنان تحمیل می‌کند ـ یار و مددکار جغرافیدان است . در این جهت‌ـ گیری نمی‌توان ویژگیهای جغرافیایی محیط های عمران پذیر را (اعم ازشهر و روستا) دست‌کم گرفت و از آن چشم پوشید ، چراکه بدون درك خصیصه‌های جغرافیایی نواحی ، و بی‌آنکه برنامه‌های عمرانی زیر بنای جغرافیایی داشته باشند ، و بدون اینکه در انطباق و توافق برنامه‌ـ ریزیها با شرایط جغرافیایی اندیشه‌یی به کار رود ، بعید بنظر می‌رسدکه برنامه‌های عمرانی اجرایی نه تنها در مقیاس‌های ناحیه‌یی حتی ملی به نتایج اقتصادی و اجتماعی کامیاب منتهی شوند .

برای اینکه در عرایضم نکتهٔ ابهامی نگذارم ، با توجه به وقت اندکی‌که برای سخنرانی در اختیارم گذاشته شده است ، با طرح مثالهای چندی قلمرو کار و حدود مداخلهٔ جغرافیدان را در مسایل‌عمرانی‌مختلف روشن می‌کنم :

۱ـ در عمرانهای ناحیه‌یی ، شناخت ویژگیهای ناحیه نه تنها در شکل عمران، بلکه درسطوح برنامه‌ریزیها وکیفیات عمرانی اثر می‌گذارد. نقطهٔ اتکاء اهرم شناسایی ویژگیهای ناحیه‌یی ، جمعیّت یا نیروی انسانی همان‌ناحیه است چرا که ناحیه درواقع «ارگانیسم‌انسانی» است‌که شناخت انسانهای ساکن ناحیه و نیروهای تولیدکننده و مصرف‌کنندهٔاین ارگانیسم ضرورت دارد . در این شناخت کارشناسان مختلف : جمعیت شناس ، جامعه شناس وجغرافیدان ... هریك از زاویهٔ معینی به‌این عامل بزرگ عمرانی «جمعیت» می‌نگرند .

ـ جمعیت شناس با محاسبات آماری سیرتکامل و آیندهٔ جمعیت ناحیه‌را مشخّص‌می‌دارد بی‌آنکه‌اعتنای ویژه‌یی به‌علل ونتایج‌تکامل‌کرده باشد . باروری و ساختمان جمعیت و آینده نگری درتأمین نیروی انسانی ناحیه فارغ از تأثیرات مکانی در قلمرو کار جمعیت شناس است . بالاخره بحث وی مبتنی بردادههای آماری خام است .

ـ جامعه شناس نیزدرمطالعات جمعیتی ناحیه سهمی‌دارد وپژوهش در طبقات اجتماعی وتضادها و بحث در رفتارها وگرایش‌های «Attitudes» اجتماعی و سطوح فرهنگ اجتماعی انسانهای مقیم‌ناحیه درقلمرو بررسی او است .

ـ اما جغرافیدان ، جمعیت هرناحیه را یکی ازعوامل‌انکارناپذیر عمران همان ناحیه می‌داند و به‌همین‌لحاظ شکل وشیوهٔ استقرار جمعیت، توزیع جغرافیایی آن تحت تأثیرات شرایط مکانی ، پدیدههای جمعیتی و تغییرات زمانی آن متأثر از محیط جغرافیایی، بحث در دینامیسم تولیدی جمعیّت و امکان حصول بهترین شرایط تولید و توجّه به جهات

حرکات مکانی جمعیت ، حجم و ظرفیت این جابجایی‌ها با توجه به عوامل دافع یا جاذب محیطها ، چه در محدودهٔ جغرافیایی ناحیه وچه خارج از آن و بالاخره آزمون وزن مهاجرتها در زیر ساخت نیروی انسانی ناحیه و توسعه و رشد میدان استخدام این نیرو و توزیع آن در شهرهای ناحیه با تمام علل و نتایجی که از این توزیع ، تکامل وفعالیتِ جمعیت درناحیه متصور است از موارد بررسی و اظهار نظر جغرافیدان است .

می‌بینیم درمطالعه یکی ازعوامل‌عمران چگونه کارشناسان مختلف هریك از نظرگاه معینی برداشت ویژه‌یی دارند .

۲ـ فرض‌کنیم دولت ایران در دشت مغان سیاست ویژه‌یی را در جهت اسکان عشایر (چه از راه توسعهٔ کشاورزی ثابت در دشت و چه از طریق جذب تدریجی آنان بمراکز اکتشافی نفت که اخیراً دولت مراحل مقدماتی اکتشاف را شروع‌کرده‌است) تعقیب می‌کند . دراین برنامه‌ریزی جغرافیدان‌میتواند درجمع کارشناسان‌شرکت‌جوید وباتوجه به‌جایگزینی عاملی نو (توسعهٔ کشاورزی ثابت و مراحل مختلف اکتشاف وبهره‌برداری آیندهٔ نفت) با عاملی‌کهن و سنتی (رمه‌گردانی) نتایج حاصل از پی‌گیری این سیاست را دریابد و منافع و مضار احتمالی پیش‌آمده ازیکجانشینی رمه‌گردانان را (که بین دو قطب مشخص جاذبهٔ رمه‌گردانی : کوهستان سبلان و دشت مغان ، بـه مقتضای تغییر فصول ییلاق و قشلاق می‌کنند و بی‌آنکه دراین جابجایی فصلی هزینه‌یی‌را درجهت رشد وتوسعه وحفاظت مراتع‌طبیعی که به‌اتکاءِ قدرت‌ایلی‌از آن بهره‌مند می‌شوند، متحمل‌گردند، نقش‌فعال‌خودرادرتولیدموادحیوانی‌موردنیاز ناحیه وکشور ایفاء میکنند) به‌سازمان‌عمران دشت مغان یادآوری‌کنند. ازسویی به امیال وخواسته‌های

رمه‌گردانان در جهت بقای نظام زندگی نیمه چادرنشینی که می‌تواند حد فاصل بین دو عامل و شرایط تولید نو وسنتی قرارگرفته و مانع ازتحدید میدان رمه‌گردانی و تحلیل و کاهش تولیدات حیوانی بشود ، بیاندیشد و از دیگر سو در جایگزینی واحدهای جغرافیایی نوزاد دشت ـ شهر و روستا ـ (که با حفظ نظام نیمه چادرنشینی و توسعهٔ مزارع کشت ثابت و بالاخره بهره‌برداری از نفت‌شکل خواهدگرفت) به‌تبع‌شرایط جغرافیایی مقر واحدها در همان مراحل اولیه تکوین وتوسعه، دست بکار شود و در توزیع هماهنگ جمعیت در جهت عمران همه جانبهٔ دشت نقش خود را بازی کند .

۳ـ فرض‌کنیم دولت می‌خواهد پلی را برشاهراهی بسازد، طبیعی است‌که برآورد هزینهٔ ساختمان پل ، تعیین‌نوع مصالح‌آن: فلزی، بتونی، سنگی و تعداد دهنه و طول دهنهٔ پل و اینکه پل ثابت خواهد بود یا متحرك در قلمرو فعالیت مهندس راه و ساختمان است و تعیین مقاومت خاك در جهت نصب و جایگزینی پل درمقری‌که زیرساخت مناسبی‌داشته باشد به عهدهٔ زمین شناس و یامهندس مکانیك خاك است. دراین‌کارعمرانی نظر جغرافیدان به نتایج حاصل از ایجاد پل در ناحیه معطوف است ، چرا که جغرافیدان می‌تواند چشم انداز جغرافیایی ناحیه را که براثر ایجاد پل تابع تغییرات روشنی‌خواهد بود، ترسیم کند وبگوید با پیوند جغرافیایی ناحیه با شاهراهی‌که براثر ساختمان پل موردبحث حاصل‌شده است چه تغییراتی در ناحیه ایجاد می‌شود؟ و آیندهٔ جمعیتی ، اقتصادی و اجتماعی ناحیه چگونه خواهد بود؟ تکامل جغرافیایی وآهنگ زمانی این تکامل چه سان ، و احتمالا با کدام محظورات و مشکلاتی روبرو خواهد بود ...

۴ـ مطالعهٔ عمران زمین در زمینهٔ توسعهٔ کشاورزی ناحیه‌یی از ایران مستلزم مطالعهٔ جغرافیایی ناحیه از لحاظ وسعت زمین، تهیهٔ نقشهٔ پراکندگی خاکهای زراعی زمین‌های قابل کشت واراضی آیشی و ناهمواریهایی است که به توسعهٔ کشاورزی امکان می‌دهد. پس از آنکه نقشه‌های مورد بحث به وسیلهٔ کارتوگراف تهیه شد، باانطباق ومقابله نقشهٔ نواحی و ناهمواریهای کشت پذیر بانقشهٔ توزیع جغرافیایی خاکهای زراعی می‌توان اراضی زراعی را برسینهٔ ناهمواریها همگام با نوع کشت تعیین کرد و این اولین گامی است که درتوفیق برنامه‌های کشاورزی می‌توان برداشت. هماهنگ بااین مطالعه جغرافیدان خصیصهٔ جمعیّتی انسانهای مقیم ناحیهٔ عمران پذیر را (که ترکیب آن از نظر جنس و سن و ساختمان شغلی ... درکارآیی وفعالیت و بالاخره چگونگی نفوذ انسانها در طبیعت انکار نشدنی است) ارزیابی و نتایج نفوذ متقابل انسان و طبیعت را که درکم و کیف تولیدات زراعی منعکس می‌شود، آزمون و با توجه به‌حجم تولیدات و توسعهٔ طرق ارتباطی راه نفوذ به بازارهای فروش را می‌گشاید. با این توضیحی که به اختصار به عرض رسید به پیوند استوار جغرافیای طبیعی عملی باجغرافیانی انسانی پی‌برده و مطالعهٔ فیزیکی ناهمواریها را در جهات بهره‌گیری اقتصادی الزامی می‌دانیم و بی‌هیچگونه تردیدی نوسازی و بهبود کشاورزی هر ناحیهٔ جغرافیایی را تنها در قلمرو صلاحیت مهندسان کشاورزی نمی‌دانیم، چرا که کشاورزی هر ناحیه از تغییرات خاك و آب و هوای آن ناحیه متأثر است و این تغییرات درمجموعهٔ اقتصاد هر ناحیه (که خود سازندهٔ چشم‌انداز زراعی و ویژگیهای انسانی آن ناحیه است) منعکس شده ومطالعهٔ مسایل گوناگونی را درقلمرو جغرافیای کاربرد به‌شرحی که می‌آورم، مطرح می‌کند:

ـ آیا کشت نو که به منظور تغییر نوع زراعی بر ناحیه تحمیل می‌شود کشت سنتی را به نابودی می‌کشاند ؟ واز این‌راه زیانهایی برجامعهٔ دهقانی متوجه است ؟

ـ کشت نو بیش از کشت سنتی کارگر می‌خواهد ؟ از چه جنس و در چه شرایط سنی ؟ کشت طاقت فرسا است و به نیروی انسانی مرد نیاز دارد ؟ و ناحیه می‌تواند نیروی انسانی مورد تقاضا را تأمین کند ؟

ـ تحول زراعی ناحیه ، شرایط کار را تغییر خواهد داد ؟ و کدام ابزار زراعی نو و چه مقدار تولیدات چون کود شیمیایی و سموم آفات گیاهی را خواستار است ؟

ـ جریان حفاظت تولیدات‌چگونه خواهدبود؟ نیازی به‌ساختمان انبار و سردخانه احساس می‌شود ؟

ـ شرایط مالی عمران ونوسازی‌کشت چیست؟ ومنشاء جغرافیایی سرمایه‌های بکار رفته ازکجا است و شرایط اخذ و جذب سرمایه چگونه است؟ دهقانان‌ازشرکت‌های‌تعاونی‌کمك می‌گیرند ویاازبانك‌های‌کشاورزی؟ بخش خصوصی و جامعهٔ شهری در عمران کشاورزی ناحیهٔ مورد مطالعه از لحاظ سرمایه‌گذاری‌ها چه نقشی دارد ؟ ...

ـ مسألهٔ بازرگانی وبازاریابی‌کشت نو که به‌احتمال قوی تولیدات بیشتری را باکیفیات عالی به‌بازار عرضه خواهدکرد، چگونه خواهد بود؟ و سئوالات دیگری از این قبیل ...

۵ـ ایران به تبعیت از برنامه ریزی اقتصادی ، در توسعهٔ صنعتی گام برمی‌دارد . طراح اقتصادی آن قدرت عمومی است که دولت نمایندهٔ آنست که با توجه به شرایط مالی کشور و نیازهای مملکتی و شرایط

جغرافیایی نواحی نصب و تکوین صنایع انجام می‌شود.

در اینجا نقش جغرافیدان مداخله در سیاست برنامه‌ریزی صنعتی نیست و فقط به منظور جلوگیری از زیانهای احتمالی و شکست‌های جبران ناپذیری که ممکن است پیاده‌کردن طرحهای صنعتی باآن روبرو گردد به عنوان کارشناس شرکت می‌کند تاشرایط جغرافیایی ناحیه ومحل تکوین صنعت را در رابطه با نوع برنامه‌ریزیهای صنعتی آموزن کند و بگوید صنعت مورد نیاز ناحیه بامختصات جغرافیایی ناحیه ومقراستقرار واحد تولیدی هماهنگی دارد یا نه؟ تا بدینسان ازجایگزینی نامتناسب صنایع و زیانهای ناشی از چنین سرمایه‌گذاریها مانع آید: نصب صنعتی چون پتروشیمی در استان فارس لازمه‌اش دسترسی به‌آب رودخانهٔ کُر در دشت ارژن فارس است. ارتفاع گزینی مکان جغرافیایی کارخانه مستلزم مطالعه در اندازه‌گیریهای دقیق جریان و طغیان‌آب رودخانهٔ‌کُر در ادوار گذشته است تا از نصب آن درمکان جغرافیایی غرقاب وطغیانی‌جلوگیری شود و آب در مواقع پرآبی رودخانه، در کارخانه و تأسیسات‌آن ننشیند و خسرانی را موجب نگردد. برای اینکار می‌بایست در محل مورد نظر مکانهای مختلف‌جغرافیایی را زیر نظرگرفت وامکانات‌مثبت ومنفی هریك از مکان‌ها را چه از لحاظ جایگزینی‌کارخانه به زمان حال وچه در زمینهٔ توسعه کارخانه در آینده به دقت بررسی کرد و زمین‌های پیرامون خالی کارخانه را به‌منظور رشد آتی‌آن درجهات مختلف، زیرنظرگرفت وبهای مواد ساختمانی، آب مورد نیاز، جریان برق و ولتاژ لازم به‌کارخانه را آزمون‌کرد، شرایط‌مالی وکمك‌های دولت به‌ویژه شهرداریها را از لحاظ عرضهٔ زمین کم بها به صاحبان صنایع از نظر دور نداشت.

منشاءِ جغرافیایی سرمایه و مواد اولیهٔ لازم به کارخانه، مشکلات حمل و نقل واردات و تولیدات کارخانه و دسترسی به بازارهای مصرف و تأمین نیروی انسانی کارخانه و پیش‌بینی نیازهای آیندهٔ واحد تولیدی درزمینهٔ نیروی‌انسانی و راه مبارزه با بیکاری‌های احتمالی‌که براثرکمبود مواد اولیه لازم به‌کارخانه و یا عدم جذب کالاهای ساخته‌شده پیش می‌آید از اهم مسایلی است که ذهن جغرافیدان را در برنامه ریزیهای صنعتی به خود مشغول می‌دارد.

چاره‌جویی درتأمین‌خدمات موردنیازکارگران به‌ویژه درزمینه‌های فرهنگی و بهداشتی و درمانی و مطالعه در سطح دستمزدها به‌گونه‌یی که به تثبیت جغرافیایی کارگران در واحد تولیدی مورد نظر منتهی شود و از مهاجرتهای جمعی آنان به بازارهای استخدام دیگری مانع گردد از موارد دیگری است که جغرافیدان می‌تواند درآن اظهار نظر قطعی‌کند و حتی پا فراتر می‌نهد و از لحاظ پسیکولوژیکی نیروی انسانی محیط پیرامون صنعتی را ارزیابی کرده و می‌داند که رغبت آنان به اشتغال در واحد صنعتی مورد مطالعه تا چه اندازه است و به چه وسایلی می‌توان اشتیاق کارگران را به پذیرش کار در واحد تولیدی موردنظر برانگیخت، چه‌بسا دیده‌شده‌است‌که نیروی‌انسانی‌فعال به‌قبول‌کار درصنایعی‌که فرسایش عضوی را پیش رس عرضهٔ انسانها می‌کند، تمایل‌کمتری نشان می‌دهند و بررسیهای دیگری از این قبیل ...

۶ـ ایجاد خطوط آهن تنها در جهت تحول ناحیه‌یی و نوسازی بخشی از منطقه نیست بلکه از نظرگاه سیاسی و اقتصاد ملّی نیز مورد توجه دولتها است. دولت با توجه به‌امکان مالی وتوازن بودجه‌یی به این

کار تن می‌دهد که بحث در سرمایه گذاری آن در صلاحیّت جغرافیدان نیست ، اما جغرافیدان می‌تواند شرایط محیط و مسیر احداث خط آهن را از جهات مورفولوژیکی به ویژه اقتصادی بررسی کرده و گزارش کار خود را به دولت و یا بخش خصوصی بدهد . در گزارشی که جغرافیدان به همین منظور تهیه می‌کند به نکات زیر توجه خواهد داشت : با استفاده از نقشه‌های دقیق مبداءِ وانتهای خط و کوتاهترین مسیر را، باحداقل سرمایه‌گذاریها ، با توجه به هدفی که دولت از ایجاد خطوط آهن جدید دارد ، تعیین می‌کند . نواحی جلگه‌یی و یا کوهستانی، باتلاقی، سیلابی وبهمن‌زایی مسیر خط تعیین و زیربنای مسیر از جهات لغزش و ریزش و قدرت مقاومت‌طبقات به وسیلهٔ مورفولوگ‌ارزیابی می‌شود. همگام بااین بررسیها جغرافیدان (کارشناس جغرافیای‌انسانی) مسایل اقتصادی وانسانی راه‌آهن را در زمینه‌های خاص مورد دقت قرار می‌دهد : رقابت احتمالی وسایل نقلیهٔ دیگر را با راه‌آهن جدیدالاحداث ازجهات ضرر وزیان ناشی ازاین رقابت می‌سنجد، اثراقتصادی راه‌آهن را روی‌ناحیه به‌ویژه دگرگونیهایی که در چشم انداز محیط چه در مبداء و انتها و چه در مسیر خط (اعم از شهر و روستا) وگذرگاهها وتوقفگاهها ایجاد خواهدنمود، ارزیابی وتحول جغرافیایی واحدهای نوظهوری که براثر ایجاد خط آهن رشد و توسعهٔ خود را آغاز می‌کنند بررسی می‌نماید. هماهنگ با این مطالعه آن عده از نقاط تمرکز انسانی که براثر انتخاب و یا انحراف مسیر راه از درجهٔ اعتبار می‌افتد وشخصیت جغرافیایی آنها ـ با وجود آنکه در بقا و دوام اقتصادی خود پا می‌فشرند ـ رو به‌ضعف و زوال می‌نهد، نمی‌تواند از دید جغرافیدان به دور باشد و در خروج واحدهای مورد بحث از انزوای

جغرافیایی ، چاره اندیشی نکنند ...

۷ـ تردیدی‌نیست که نقشهٔ جامع شهر باید به‌پیروی ازویژگیهای جغرافیایی شهرها تنظیم و پیاده شود و نقشه و پلان شهر متأثر از نقش و وظایفی است که شهر به عهده گرفته است و با همین توجیه مختصر سهم‌جغرافیدان را درعمران ونوسازی‌شهرها نمی‌توان‌انکارنمود. تاآنجاکه اطلاع‌دارد درتهیه وتنظیم وانطباق‌نقشهٔ‌جامع‌شهرهای‌ایران باخصیصه‌های جغرافیایی آنها ازوجود جغرافیدانان بهره‌گیری کافی نشده، درصورتیکه جغرافیدان می‌توانند در ۲۲ مورد خاص ـ که تشریح آن را فعلا ضرور نمی‌داند[1] ـ در مسایل شهری اظهار نظرکنند ، متأسفانه این کار نمی‌شود و علیرغم میل سازمانهای اجرایی و جوامع شهری نابسامانیهایی در رشد و تکامل منطقی شهرها پیش می‌آید . برای اینکه بتوانم نمونه‌های روشنی از چنین کوتاهیها را در عمران شهری برشمرم چند مورد خاص را ازشهر تبریزکه از نزدیك باآن آشنایی دارم به استحضار می‌رسانم و قضاوت را به‌عهدهٔ جغرافیدانان وکارشناسانی‌که دراین جلسه حضور دارند می‌گذارم:

الف : به عنوان پدیده و اصول کلّی از دانش جغرافیای شهری این مسأله پذیرفته است که محورهای ارتباطی متوجه به ایستگاههای راه‌آهن درچار چوب منطقه‌بندی شهرجزء اماکن صنعتی‌محسوب می‌شود که نباید درآن‌خانه‌سازی انجام بگیرد . ایجاد خانه‌های سازمانی و حتی انفرادی در مسیرخیابانی‌که به‌ایستگاه راه‌آهن منتهی می‌شود و به تدریج

۱ـ برای آگاهی بیشتر به حدود مداخلهٔ جغرافیدان در عمران شهری به فصل پنجم ازکتاب مقدمه برروش تحقیق شهرهای ایران ، تحت عنوان مسایل شهرسازی از نظرگاه جغرافیا ، مراجعه فرمایید .

اماکن صنعتی را درخود جای می‌دهد، از نظرگاه جغرافیای شهری اقدام ناآگاهانه‌ایست .

ب : اگر نقشهٔ شهر تبریز را به دقت مطالعه و بررسی بفرمائید تا چندی پیش نواری ازکمربند سبز (باغات تبریز) به شکل نیم دایره مرکز شهر و محلات پیرامون آن را در حصار گرفته بودکه حفظ آنها به حیات جامعهٔ شهری ضرورت داشت ، در جریان ۲۰ سال گذشته بخش وسیعی از فضای سبز مورد بحث دستخوش تخریب قرارگرفت وظاهراً به نفع توسعهٔ شهر بلعیده شد و مالکان باغات با استفاده از ضعف دستگاههای اجرایی فضای سبز آمادهٔ شهر تبریز را ، بی‌آنکه اندیشهٔ کافی در جایگزینی منطقی آنها به‌کار رود، به‌نفع توسعه مساکن انسانی از بین بردند . فضای سبزی به یغما رفت که نیازی به سرمایه‌گذاری خاصی نداشت و می‌شد درپشت این نوار سبز قشر دوم شهر را تنید و بافت . حال ما در پی عمران فضای سبز دیگری هستیم‌که خارج ازشعاع عمل وتأثیرات شهرقرارگرفته وباتوجه به‌آهنگ رشد شهر، مساکن انسانی وانسان‌های مقیم درمساکن مذکور به این زودیها فضای سبز نوسازی را که ایجاد و دوام وبقای آن سرمایه‌گذاری وسیعی را می‌طلبد ، لمس نخواهند کرد .

ج- انتقال ترمینال‌شهرتبریز (منظورم‌کاراژهای‌این‌شهراست)که‌از لحاظ‌منطقه‌بندی‌شهر« Zoning » جزءمناطق‌صنعتی‌آورده می‌شود به‌خارج شهر (دروازه تهران) یك عمل منطقی ومنطبق باموازین شهرسازی مدرن است‌ولی‌دوخت‌مستقیم‌آن‌به‌مساکن‌انسانی‌نوسازی(کوی‌ولیعهد)که‌به‌وسیلهٔ بخش‌خصوصی درجوارهمین‌ترمینال یابهتربگویم منطقه صنعتی ساختمان شده و درحال توسعه و رشد است، هماهنك با اصول شهرسازی و مفاهیم جغرافیای شهری نیست .

د ـ ایجادکوی ولیعهد به وسیله بخش خصوصی درجوار شهر تبریز طبیعی است که درسبك گرداندن تحمیلات ناشی ازفقدان مسکن (بویژه در شهر کهنی چون تبریز که آهنگ رشدآن بافعالیت‌های خانه‌سازی درمقیاس یك متروپل ناحیه یی توازی لازم نشان نمی‌دهد) نقشی دارد وسپاس این کار را بایدداشت ولی تاجایی که اطلاع داردازلحاظ مورفولوژیکی جای گزینی کوی روی طبقات سست ولغزنده واحتمالا درمحل آبگیرطبقات زیرزمینی انجام گرفته و بخش وسیع ازخانه‌های مسکونی برسینه دره‌هایی که براثر تراش تپه‌ها ازخاك نرم انباشته شده‌اند ، نشسته است وبدینسان گروهی از خانه‌های سست بنیاد را درشهری که نه چندان دور از خط زلزله است، ساخته‌ایم. آیا شایسته نبود بی‌آنکه برناهمواریها وکوهپایه‌ها دست یازیم وبی‌هیچ دلیلی بلندیها را برگودیها ودره‌ها سرازیر کنیم، به تبع مورفولوژی زمین نقشهٔ انعطاف‌پذیری « Plan souple » برکوی پیاده‌کنیم وباحفظ ناهمواری زمین وتباین منظر جغرافیایی آن‌که خود ازیکنواختی شهر و خستگی شهرنشینان می‌کاهد ، به ساخت کویی بارشد افقی وبا پیش‌بینی‌های خاصی که در برابر حرکات زمین و ریزش و لغزش احتمالی طبقات مقاوم باشد ، اقدام بکنیم ؟

هـ ـ تردیدی نیست که ایجاد باغ کشاورزی نمونه (سعید آباد) و تأسیسات فرهنگی وآموزشی مبتنی بروجود چنین باغی درمحدوده‌ای که از لحاظ جنس خاك آهکی است و هرگونه سرمایه‌گذاری را در جهت رشد و توسعهٔ رویش گیاهی مورد نظر مواجه باشکست می‌کند، دور از دید علمی و برنامه ریزی ناکامیابی‌است که درحومهٔ شهرتبریزانجام گرفته است؟

***

مثالهایی که بدینسان طرح شد در ضرورت حضور جغرافیدان در

جمع کارشناسان دیگری که هریك از دیدگاه معینی درعمران و به سازی محیط زندگی انسانها گام برمی‌دارند، تردیدی نمی‌گذارد، چراکه جغرافیدان باکلی بینی خاصی که دارد با مطالعهٔ همه جانبهٔ محیط جغرافیایی نواحی عمران پذیر وباز شناخت عوامل نیروبخش و یامهارگر برنامه‌های عمرانی به کارشناسانی که هریك از نظام علمی ویژه‌یی بهره گرفته و از دیدگاه معینی به عمران محیط مرکب وپیچیدهٔ انسانی می‌پردازند توصیه می‌کند که ازعوامل متعددعمرانی به‌انتخاب آن عامل و یاعاملهایی دست یازندکه یکی خنثی‌گر دیگری نبوده، بلکه برآیند نیروها به ترکیب هماهنگ آنها، در جهت انجام برنامه‌های عمرانی توفیق آمیز، منتهی شود.

درتهیهٔ این سخنرانی از منابع زیر استفاده شده است:

1- Commissariat général du plan: Plan et prospécitives, les villes. vol 1,2. A. colin, paris, 1970.

2- J. F. Gravier: Economie et organisation régionales Masson, Paris, 1971.

3- Jean Labasse: L'organisation de l'espace. Éléments de géographie volontaire. Hermann. Paris 1966.

4- Max Derruau: Précis de géographie humaine, Paris 1961.

5- Michel phlipponneau: Géographie et action. Introduction à la géographie appliquée. A. colin Paris 1960.

6- Pierre George: L'action humaine. P. U. F. Paris 1968.

7- Pierre George, R. Guglielmo, B. Kayser et Y. Lacoste. La géographie active. P. U. F. Paris 1964.

۸- یدالله فرید، مقدمه برروش تحقیق شهرهای ایران، ازانتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی وابسته به‌دانشکدهٔ‌ادبیات‌تبریز، مردادماه ۱۳۴۹.

۹- مطالعات نگارنده در دشت مغان، کارخانهٔ پتروشیمی فارس، نقشهٔ‌جامع وکوی ولیعهد تبریز و سعید آباد.

۱. انتشارات مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران

۱ـ **تذکرهٔ حدیقهٔ امان اللهی**، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرای کردستان درقرن سیزدهم، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۴+۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۴، بها ۲۲۰ ریال

۲ـ **تذکرهٔ روضة‌السلاطین**، تألیف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال واشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا وشش تن از دیگر شعرا، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۰+۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها ۱۰۰ ریال

۳ـ **منظومهٔ کردی مهرو وفا**، با متن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال

۴ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات وتعبیراتی‌که ازمتون‌فارسی‌استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶+۴۳۶ صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۴۵، بها ۳۶۰ ریال

۵ـ **منظومهٔ کردی شیخ صنعان**، بامتن کردی وترجمهٔ‌فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای قادر فتاحی‌قاضی، در ۸+۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال

۶ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی‌که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف‌آقای محمدامین‌ادیب طوسی، بخش‌دوم، در ۴+۳۴۸ (۳۴۸=۴۳۶−۷۸۴) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۲۳۰ ریال

۷ـ **سفینة‌المحمود**، تألیف‌محمود میرزا قاجار درسال ۱۲۴۰ هجری‌قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرای این تذکره‌که درقرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۰+۳۸۴ صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال

۸ـ **سفینة المحمود**، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شعرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در۴+۳۹۲ (۳۹۲=۳۸۴–۷۷۶) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال

۹ـ **تخت‌سلیمان**، تألیف‌علی‌اکبر سرفراز، در۱۲+۱۸۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷، بها ۱۰۵ ریال

۱۰ـ **منظومهٔ کردی بهرام وگلندام**، بامتن‌کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای‌قادرفتاحی‌قاضی، در۸+۲۱۶ صفحه،مهرماه۱۳۴۷، بها ۱۱۵ ریال

۱۱ـ **دیوان وقار شیرازی**، به‌تصحیح‌آقای‌دکترماهیار نوابی، بخش‌نخست (قصائد، الفـر)، در ۲۴+۴۳۲ صفحه، شهریورماه ۱۳۴۸، بها ۱۳۵ ریال

۱۲ـ **منظومهٔ کردی شورمحمود ومرزینگان**، بامتن‌کردی وترجمهٔ‌فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۰+۱۷۰ صفحه، دی‌ماه ۱۳۴۸، بها ۶۰ ریال

۱۳ـ **روضة‌الکتاب و حدیقة‌الالباب**، تألیف ابوبکربن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بالصدر، به تصحیح و تحشیهٔ آقای میر ودود سید یونسی، در ۶۴+۴۵۶ صفحه، فروردین‌ماه ۱۳۴۹، بها ۱۷۵ ریال

۱۴ـ **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار**، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن‌قاضی طباطبائی، جلد اول، در۳۰+۵۲۳ صفحه، مردادماه ۱۳۴۹، بها ۱۹۰ ریال

۱۵ـ **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار**، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی، جلد دوم، در ۱۰+۲۸۰ صفحه، خردادماه ۱۳۵۰، بها ۱۲۰ ریال

۱۶ـ **تاریخ خوی**، تألیف مهدی آقاسی، در ۲۶+۱۰+۶۲۰ صفحه، مهرماه ۱۳۵۰، بها ۲۴۰ ریال

۱۷ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی‌که از متون فارسی استخراج شده‌است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش‌سوم، در۴+۳۳۲ (۳۳۲=۷۸۴–۱۱۱۶) صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۵۰، بها ۲۳۰ ریال

۱۸ـ **دیوان همام تبریزی**، به تصحیح آقـای دکتر رشید عیوضی ، در ۱۶+۸۴+۳۱۸ صفحه ، مرداد ماه ۱۳۵۱ ، بها **۱۸۰** ریال

۱۹ـ **منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی**، با متن‌کردی و ترجمهٔ فارسی ، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی، در۱۰ + ۱۷۸ صفحه ، اسفند ماه **۱۳۵۱** ، بها **۹۰** ریال

۲۰ـ **دیوان خیالی بخارایی**، به تصحیح آقای عزیز دولت‌آبادی ، در ۲۰+۴۸+۲۹۶ صفحه ، آبان‌ماه ۱۳۵۲ ، بها **۱۷۰** ریال

۲.انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی وعلوم انسانی

۱ـ **بسوی‌دانشگاه**، تألیف‌آقای محمدخانلو،مهرماه ۱۳۴۵، بها **۶۰** ریال

۲ـ **راهنمای تحقیق روستاهای‌ایران**، تألیف‌آقای دکترحسین‌آسایش، آذرماه ۱۳۴۵ ، بها **۱۲۰** ریال

۳ـ **اقلیم و رستنیهای مکزیك**، نگارش آقای دکترشفیع جوادی، اسفند ماه ۱۳۴۵ ، بها **۱۷۰** ریال

۴ـ **جغرافیای جمعیت**، ترجمه و نگارش آقای دکتر یدالله فرید، خرداد ماه ۱۳۴۶ ، بها **۱۷۰** ریال (نایاب)

۵ـ **بررسی جمعیت ومسائل‌نیروی انسانی جامعهٔ روستائی** (آذربایجان شرقی)، تألیف وتحقیق‌آقای دکترحسین‌آسایش، آذرماه ۱۳۴۷، بها **۳۸۰** ریال

۶ـ **جغرافیای شهری**، تألیف آقای حسین‌شکوئی، بخش اول، شهریورماه ۱۳۴۸ ، بها **۲۰۰** ریال (نایاب)

۷ـ **مقدمه برروش تحقیق شهرهای‌ایران**، تألیف آقای دکتریدالله فرید، مرداد ماه ۱۳۴۹ ، بها **۱۵۰** ریال

۸ـ **فلسفهٔ جغرافیا**، تألیف آقـای حسین شکوئی ، شهریور ماه ۱۳۴۹ ، بها **۱۴۰** ریال

۹ـ **نمونه‌هایی از فرسایش آبهای روان در آذربایجان**، تحقیق از آقای دکترحبیب زاهدی ، مهرماه ۱۳۴۹ ، بها **۷۰** ریال

۱۰ـ **جغرافیای شهری**، تألیف‌آقای حسین شکوئی، بخش دوم، آبان ماه ۱۳۵۰ ، بها **۲۰۰** ریال

۱۱ـ **تاریخ جامعه‌شناسی** ، تألیف آقای دکتر جمشید مرتضوی، بهمن ماه ۱۳۵۱ ، بها **۱۵۰** ریال

۱۲ـ **جغرافیای تغذیه** ، تألیف آقای دکتر یدالله فرید، اسفندماه **۱۳۵۱** ، بها **۲۰۰** ریال

۱۳ـ **روشهای جامعه شناسی** ، تألیف آقای دکتر جمشید مرتضوی ، آبان ماه ۱۳۵۲ بها **۲۰۰** ریال

۳. نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی

۱ـ **تاریخ اسمعیلیه** (بخشی از زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی) ، به‌تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه ، اسفند ماه ۱۳۴۳ ، بها **۸۰** ریال

۲ـ **حواشی و تعلیقات بر تجارب‌السلف،** نگارش آقای حسن قاضی طباطبایی، اسفند ماه ۱۳۵۱ ، بها **۱۶۰** ریال

مرکز پخش

کتابفروشی تهران

تبریز ، بازار شیشه‌گرخانه ، تلفن **۲۲۷۳۲**

تهران ، خیابان ناصرخسرو ، کوچهٔ حاجی نایب ، پاساژ مجیدی، تلفن **۵۳۷۸۴۹**

TABLE DES MATIERES

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES

Automne 1973

XXV[e] année - Serie : № 107

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES ET SCIENCES HUMAINES

Automne 1973

XXVe année - Serie : № 107

نشریّهٔ

دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی تبریز

زمستان ۱۳۵۲

سال ۲۵ ـ شمارهٔ مسلسل ۱۰۸

نشریّهٔ

دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی تبریز

زمستان ۱۳۵۲

سال ۲۵ - شمارهٔ مسلسل ۱۰۸

فهرست مطالب

امروز منم زبان عالم تیغ تو شها زبان دولت

(از نامه منظوم خاقانی‌شروانی به قزل‌ارسلان)

خاقانی شروانی و خاندان اتابکان آذربایجان

غفار کندلی

مانده از شمارهٔ قبل

چنانکه دربالا بجای خود گفته شد پس‌از روی‌کار آمدن سلطان ارسلان سلجوقی بیاری اتابك ایلدگز نفوذ سیاسی وحربی و معنوی دولت اتابکان آذربایجان ازهرجهت دردارالخلافهٔ بغداد وهمدان رو بفزونی نهاد تابمنتهای قدرت رسید. درهردو پایتخت هرچیزوهرکار ازدیدگاه ومنافع اتابکان حل وفصل میشد. اتابك مسلّط براوضاع وروش‌کار بود. او باللیاقت وکاردانی درخشان خود به زندگی سیاسی وحربی مملکت و بانتظام امور رونق و جان تازه بخشید. در اشعاری‌که خاقانی در این سالیان در مدح قزل‌ارسلان سروده راجع به زندگی وکار واندیشه ودوستی مادح وممدوح وقدرت سیاسی وحربی‌ومعنوی دولت اتابکان‌آذربایجان‌آگاهیهای جدیدی بچشم میخورد. خاقانی قصیده‌ای بردیف «ساختند» در مدح قزل‌ارسلان دارد و این قصیده یکسال بعداز جنگ اتابکیان با ابخاز نوشته شده و پیش‌از بررسی مدلول آن سیری در پیرامون‌حوادث سالهای ۵۵۷ ـ ۵۵۹ وذکر عمومی سوانح زندگی شاعر دراین سالیان بجا خواهد بود:

رشیدالدین فضل‌الله وراوندی‌درپیرامون حوادث سال۵۵۸ وجنگ

با ابخاز ملاحظاتی دارندکه متمم یکدیگر می‌باشند. راوندی می‌نویسد: «و چون غیبت آتابك از آران و آذربیجان بسبب ترتیب ملك دیرتر شد ملك ابخاز را دراستطراف اطراف بلاد اسلام طمع افتاد، دردسته بجنبید و جرس هوس بجنبانید ... لشکر اسلام در ظلّ رایات سلطانی و استظهار رای رویّت اتابکی روی بدیارکفر نهادند وبنیت مجاهدت و ادراك درجهٔ شهادت میان چست دربستند ... از هرسوی لشکر با هم آوردند و برفور بریشان تاختن‌کردند ... واگرنه عاقبت‌اندیشی واحتیاط اتابك اعظم‌بودی که لشکر اسلام را ازهجوم مانع شد یك تن ازیشان جان نبردی و ملك ابخازگرفتار شدی با این همه علمهای سپید و خاچ زرین وخم سیمین و بیشتر آلات خزانه وشرابخانه بغارت بیاوردند واو بحشاشه‌بی‌موزه برنشست وبجست» . «ودرآن یکچند که لشکر اسلام ... بدین جهاد مشغول شدند ملاحدهٔ مخاذیل فرصت یافتندوتا اهل قزوین آگاه شدندوبرسه فرسنگی سه باره قلعهٔ محکم برآورده بودند ... واهل قزوین خروشان و جوشان بدرگاه شدند ونفیر وعویل بآسمان رسانیدند، سلطان عالم و اتابك اعظم وامرای دولت روی ازجهاد اصغر بجهاد اکبر نهادند ... » .

درآن زمان دولت ازچند جانب به نهان وآشکار از طرف اجانب و منحرفین داخلی بانحاءِ مختلف مورد تجاوز بود : خرابکاری خلافت بغداد جنبهٔ تخریبی بیشتری داشت ، این سیاست تخریبی تجربهٔ کافی در اختلاف انداختن بخاطرحاکمیّت‌کردن داشت وازنفوذ معنوی وچشم‌گیر عنوان خلافت نیزبهره‌مند بود، با اینکه باتدبیر سلطان‌طغرل‌اول سیادت را ازدست داده بود با این همه بادوروئی درتخریب اساس دولت اتابکان و سلجوقیان عراق به انحاءِ مختلف میکوشید و بیشتر متّکی به اختلافات

بود . چنانکه هندوشاه نخجوانی در «تجارب السلف» می‌نویسد یکی از وزیران خلیفه اکثر عمرسیاسی‌خود را صرف این‌کار کرده بود ... خلافت بجای سعی دراتفاق دول مسلمین در مقابل صلیبیان دراختلاف‌می‌کوشید. قسمتی از هیئت حاکمهٔ ابخاز وابستگی‌هائی با صلیبیون داشت و در موارد مقتضی باشارهٔ آنان نقش «قوهٔ ضربتی» میخواست بازی کند. اسماعیلیان تاحسن صباح باقاهره وباسیاست او مربوط بودند. پس‌ازحسن صباح نیز در اختلاف داخلی نقش سازنده نداشتند . با نیروهای خارجی همکاری نیز داشته واین را درعمل بروز میدادند. بعضی‌ازخواص وامرای عراقی باختلاف بیش‌از اتحاد دل می‌بستند . بعضی ازحکام و فرمانروایان محلّی با اینکه درموارد حساس اختلاف را در مقابل مداخلهٔ خارجی و عوامل آنها کنار میگذاشتند ولی بهرحال نتایج اختلاف همیشه محسوس بود واین درفعّالیت امرای ری وزنجان بخوبی بچشم میخورد . مخالفین با اینکه باهم نیز اختلافاتی داشتند ولی نتیجهٔ کارشان برعلیه حکومت مرکزی خواهی نخواهی یکجور ازآب درمی‌آمد . چنانکه تا جنگ با ابخاز بسال ۵۵۸ شروع شد اسماعیلیان در قزوین بفعالیّت دامنه‌داری دست زدند. خاقانی ازاول مخالف این‌تحریکات وسکنات بی‌رویهٔ تخریبی بود وموقع‌گیری او برعلیه اسماعیلیان دارای علل سیاسی بوده وبسالیان مختلف زندگی دارای محتوی سیاسی و فکری متفاوتی نیز می‌باشد و از لحاظ طرز فکر واندیشه با اخیگریش سخت مربوط می‌باشد . مخالفت او با موقع‌گیری دولت خاقانیهٔ شروان نیز هم آهنگ بوده ممثل منافع آن دولت می‌باشد .

حال واحوال شاعر دراین سالها درنامه‌هائی‌که بشمس‌الدّین حکیم

وبناصرالدّین ابراهیم باکویی ازشروان به‌گنجه نوشته به نحو همه‌جانبه منعکس میباشد وما در مقاله‌ای‌که بعنوان «وابستگی خاقانی با گنجه و سخنی چند درپیرامون سوانح زندگی شاعر» چندی پیش نوشته‌ایم ازاین حوادث بطور فشرده وهمه جانبه بحث کرده‌ایم . سطور ذیل از نامه‌های مذکور برای تصور حال واحوال آنروزهٔ شاعر ازهرجهت دارای اهمیّت میباشند مخالفینش بهرترتیبی‌که هست میخواستند اورا از چشم خاقان شروان منوچهربن فریدون بیندازند :

از نامهٔ خاقانی به ناصرالدین ابراهیم الباکویی : «ای سبحان‌الله درآن وقت‌کی بیضهٔ شروان از ارباب ید بیضا انس صدر عالم علامهٔ مبدع اجراء سحر بود ومن‌بنده جمشید جام معانی‌بودم وهمه چون خاك جرعه خوار وخورشیدکان‌محامد بودم وهمه خاك بیز بازارم. مایده سالارمجلس حقایق بودم وهمه کاسه شوی مطبخ من. امروزکه روزگاردرگشت و تخت دانش برگشت بیدانجیرکوتاه عمرکه بسن بمگس سگ ماند دعوی باد - انجیری‌کند . عاجز را با چندین معجزکه هست جز روی در کشیدن چه روی داردکه قلم دولت را موی درسرست هرنقش‌که می‌نگارد کژ می‌آید ورنگ صلاح نمی‌پذیرد پادشاه نصره‌الله ظفره نیك رای بود و هست امّا معطّلان که از زیور مردمی عاطلند بدرایش می‌گردانند . آینه بس روشنست بنفس ظلمت آمیزش تیره میکنند.آفتاب پاشنده وبخشنده‌است لکن بمیغ منعش پوشنده میدارند . غضنفر ازرضا و اغضا باقی نمی‌گذارد امّا دم کافر دمنه بندها می‌سازد . اخلاق پادشاه نافهٔ مشك اذفرست امّا سردکاری نامنصفان‌کافوروار نمی‌گذاردکه رایحةالمسك بدماغ نیازمندان رسد . پیش ازین آن جماعت کی خمار خواجگی در سر داشتند لاجرم

دمار ازسرشان بر آمد هر روز میگفتند فلان دشمن پادشاست امیر دربندش فرو داشته است که ترکیب السموم نیك داند . زنهار ای پادشا بهلا هلا قبولش نکنی که زهر هلاهل چشاند . بیش پیش نخوانیش که زهر بیش در طعام کند . با امیران قران و پیران قرونش ننشانی که قرون السنبل در شربت ریزد . ندانستند که بنده زهر آلودست نه زهر آمیز . کژدم‌وار بی‌چشم بودند . کژدم قدر روشنی‌چه داند ... و هم درین روز از درگاه پادشاه ظفره‌الله تعالی‌مثال‌عالی وپیك بطلب بنده‌رسیده بود... بجان‌مقدس خداوندی‌که کار شروان اکنون هزاربار از آن پریشان و درهم ترست‌کی بود بعهد این پس رسیدگان دور پیش‌رفتگان یاد می‌کند و برفقدان گم بودگان تأسف حاصلست» .

ازنامه به امیرحکیم شمس‌الدین : «چون بمولد محنت‌زای‌رسیدم جهان دیدم‌که کلاه‌گوشهٔ ایشان درگوشهٔ عرش سوری همه کلاه جبروت و وقندز بروت درخاك زده ازگریبان دامن‌کرده از دامن بساط ماتم ساخته مصلّی نه ودر رکوع مانده ابدال نه و درپلاس رفته ... آخر چنانك بود بقدر نیّت وضعف بنیت بحق‌عزا وذلاوغرّا قیام نمودم وترحی‌وقت می‌رفت... که آفتاب خسروان کسوف هلاك پذیرفت ... قیامت صغری بکبری بدل گشت ... شروان‌که خیروان بود بمرگ شررین‌دولت بحقیقت شروان‌گشت منوچهر مینوچهر شد ... القصه چون در متابعت اخوان متابعت ننمودم ازمساعدت با ایشان مباعدت کردم در مواقف نامرداری و محبس ناجنس دور از مجلس انس تاسه هلال درگذشتن درچار اغلال هلال شکل بماندم هیچ خبث حدیث برزبان نارانده چون خبث (الحدیث) [الحدید] پالوده و سوخته شدم از دست دجال بیداد از دیده دجلهٔ بغداد روان کردم چون

مصروعان تیمارستان بغداد بسطح آب دجله بوقت باد مسلسل شدم که از آسمان سیاست و تهدید همه آیت انزلنا الحدید فیه بأس شدید در شأن دست و پایم می‌فرستادم ... و در تطاول مدت این غصّهٔ کبری و محنت عظمی فرصت نجات و فرجهٔ خلاص میسّر نمی‌شد تا اکنون که ابتهاز فرصت کرده آمد...».

ازکلیّات خاقانی چنین برمیآیدکه درخلال این سالها هم شاعر از شرائط نامناسب چندگاهی باز هم «دربدر» بوده ودر «زندگینامهٔ خاقانی» ما آنرا «دوران دربدری صغیرش» خوانده‌ایم. با اخستان بن منوچهر اختلاف دارد و در دربار شروانشاه منوچهر شروانشاه سابقهٔ خدمت «بیست ساله» و این هنگام ازمرگ منوچهر چندان نه دور . به فخرالدین منوچهر بن فریدون می‌نویسد :

بخت سوی تو نامه‌ای بنوشت	که رقم عبده نمی‌دارد ...
کافرم کافر ار بخدمت تو	دل من آرزو نمی‌دارد
لیکن از روی طعنهٔ خصمان	آمدن هیچ رو نمی‌دارد
غصه‌ها هست بر دلم که زبان	زهرهٔ بازگو نمی‌دارد
خلفت را که چشم بد مرساد	حرمت من نکو نمی‌دارد
آب رویم ببرد بر سر زخم	زخمهٔ کین فرو نمی‌دارد
روی جرم نکرده را کرمش	در نقاب عفو نمی‌دارد
جامهٔ جاه من درید چنانك	دل امید رفو نمی‌دارد
حرمت بیست ساله‌خدمت من	تو نگهدار کو نمی‌دارد

تمام این نوشته‌ها و گفته‌های فوق در قصیده‌ایکه خاقانی یکسال بعداز جنگ با ابخاز ازشروان بقزل‌ارسلان نوشته بوضوح تمام منعکس می‌باشد . تنها فرقی که بچشم میخورد تعارفات رسمی دراظهارمطالب است.

دراین نامهٔ منظوم درستی‌سرگذشت وحال واحوال‌واندیشه‌ها وخواستهای دور ونزدیك خود را بگرامی دوستش اظهار میدارد . این نوشته ازلحاظ تصور عالم بینش واندیشه و خیال خاقانی بی‌اندازه دارای اهمیّت بوده و درپایان ماه رمضان درشب عید فطر نوشته شده :

صبح خیزان‌کز دو عالم خلوتی برساختند

مجلسی بریاد عیدازعید خوشترساختند ...

تا دهان روزه داران داشت مهر از آفتاب

سایه پروردان خم را مهر بردر ساختند ...

دوش من‌چون‌ماه نو دیدم بروی بخت شاه

از ریاض خاطرم این قطعه نوبر ساختند

پیش از تحریر این نامهٔ منظوم قزل‌ارسلان بخاقانی خلعت و تشریف فرستاده بود :

چون‌کف وخلقت‌بتازی‌اسب وخارا ونسیج

خانهٔ من حلّه و بغداد وششتر ساختند

همّت ولطف ترا درخوانده، اینجابخششم

زر وزربفت و غلام وطوق و استر ساختند

شاعر مترجم حال واحوال خویش است درد وغم چند ساله‌اش را درخلال سطور ذیل جای گزین‌کرده است :

پیش بالایت فرو بارم گهر

زانکه‌صدنوبرمرا زآن‌یك صنوبرساختند

چون‌کمرحلقه‌بگوشم،چشم‌پیش‌ازشرم‌آنك

چون کمرگاه تو بازم کسیه لاغر ساختند

من نی خشکم وگرچه طعمهٔ آتش نی‌است
طعمهٔ این خشک نی ز آن آتش تر ساختند
سرگذشت حال خاقانی بدفتر ساز از آنك
نو بنو غمهاش تو برتو چو دفتر ساختند
سوخته عودست ودلبندان بدو دندان‌سپید
شوق شاهش آتش وشروانش مجمر ساختند

در ابیات ذیل شاعر از اهمیّت دولت اتابکیّه برای کشور واز فعالیّت تخریبی دشمنان مملکت سخن بمیان آورده و بحوادث دوران نخستین دولت اتابکان وبه نقش شخصیّت ممتاز اتابك اعظم ایلدگز وپسران رشید ومدبر وعاقلش قزل ارسلان وجهان‌پهلوان اشاراتی دارد. «این نوبر» سالنامه فعالیّت سالیان نخستین دولت اتابکان آذربایجان‌است. حوادث ومضمون و محتوی سیاسی وفلسفی فعالیت این دولت به نحو شایسته‌ای در آن احاطه‌شده‌است:

نصرةالاسلام گیتی پهلوان کاجرام چرخ
چارپای تختش از تاج دو پیکر ساختند
ظلّ حق فرزند شمس‌الدین اتابك کز جلال
برسر عرش از ظلال قدرش افسر ساختند
هشت حرفست از قزل تا ارسلان چون بنگری
هفت گردون را در آن هر هشت مضمر ساختند
رستم توران‌ستانست این خلف کز فر او
الدگز را ملك کیخسرو میسر ساختند ...
هست اتابك چون فریدون نیست باك از کافران
خویشتن ضحاك شور و اژدها شر ساختند

هست اتابك مصطفی تأیید واسکندرخصال
کاین دو را هم دریتیمی ملك پرورساختند
وریکیشان در قبائل قابل فرمان نشد
آخرش چون عنصر اول مبتّر ساختند
مصطفی در شصت وسه ، اسکندر اندرسی دو
دشمنانرا مسخ کردند و مسخر ساختند
پیش یأجوجی که ظلمت خانهٔ الحاد راست
دست و تیغ این سکندر سداکبر ساختند
هست اتابك آسمانی کاین خلف خورشیداوست
آسمانرا افسر از خورشید انور ساختند
خستگان دیو ظلم از خاك در گاهش بلب
نشره کردند و بآب رخ مزعفر ساختند
پیش سقف بارگاهش خایهٔ موریست چرخ
کز شبستان سلیمانیش منظر ساختند
کعبهٔ ملك است صحن بارگاهش کز شرف
باغ رضوانرا کبوترخانه ایدر ساختند ...
حاسدان درزخم خوردن سرنگون چون سکه اند
تا بنامش سکهٔ ایران مشهر ساختند ...
پار دیدی کاین سر سلجوقیان بر اهل کفر
چون شبیخون ساخت کایشان غول رهبر ساختند
چون دو لشکر برهم افتادند چون گیسوی حور
هفت گیسودار چرخ از گرد معجر ساختند...

در میان آب و آتش کاین سلاحست آن سمند
شیر مردان چون سلحفات و سمندر ساختند
شه خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل
از بهار و گل نگارستان آزر ساختند ...
چون همای فتح پور الدگز بگشاد بال
کرکسان چرخ از آن خونخوارگان خور ساختند...
برچنان فتحی که این میر ملایك پیشه کرد
هم ملایك شاهد حالند و محضر ساختند ...

از لحاظ سیر عالم اندیشه و خیال: او بیشتر از هر چیز بدو نکتهٔ مهم عطف توجه دارد و این برای بررسی علت موفقیت دولت سلجوقیان و اتابکان دارای اهمیت است. خاقانی چون اندیشمندی بزرگ نتایج فلسفی خود را دربارهٔ ملك و مملکت داری اظهار میدارد. ناپاکی و خودرایی را در کارهای دولتی ردّ میکند. وظیفهٔ دولت ردّ ظلم است. پایهٔ دولت باید برعدل وعدالت استوارباشد. همهٔ اینها نشانه‌ای ازرسوخ همه جانبهٔ اندیشهٔ عدالت خواهی، رستاخیز فکری و معنوی در حیات فلسفی و سیاسی و اجتماعی آنروز کشور است. در این جا عدالت آرزو و پنداری نیست بلکه معیار سنجش کارهای دولتی است. علت توجه شاعر بقزل ارسلان را در همین جا جستجو بایدکرد. این در ملجاءِ «خستگان دیو ظلم» است. گفته‌های شاعر بزرگ نظامی گنجوی در «مخزن الاسرار» ودرحکایت «داستان پیرزن با سلطان سنجر» دربارهٔ علل قوام وپویائی و نزل وسقوط سلجوقیان باافکار وملاحظات خاقانی هم‌آهنگ است. تایگانگی مردم علی الخصوص «اوجاق - ترکمانان» بادستگاه دولت سلجوقی برقراربود الب ارسلان فاتح

دولت روم شرقی بود. نظام‌الملك حوالهٔ ملاحان را ازکجا به‌کجامی نوشت تا این یگانگی بهم خورد در «سیاست نامه» از فتور دوجانبه سخن بمیان آمد. این‌همان دوری از اوجاق است‌که بعدها دامنگیر دولت صفویّه شد و مؤلف «جهانگشای نادری» از آن سخن بمیان آورد، وگفته‌های‌خاقانی سخنان آخوند زاده را بیاد میآورد :

خاقانی :

زو مظالم‌توز و ظالم سوزتر شاهی نبود
تا تظلم گاه این میدان اغبر ساختند

کشتی سلجوقیان برجودی عدل ایستاد
تا صواعق بار طوفانش ز خنجرساختند

کافرم‌گرپیش‌از او یا بیش ازاو اسلام را
زین نمط‌کوساخت تمهید موفرساختند

از پس عهد کیومرث وکیان تا عهد شاه
کارداران فلك آیین دیگر ساختند

گه بناپاکی ز بادانجیر بید انگیختند
گه بخودرایی ز بیدانجیر عرعرساختند

شیرخوارانرا بمغز وشیرمردان رابجان
طعمهٔ مار و شکار گرگ حمیر ساختند

پس بآخرآن‌نکوکردندکاندرصد قرون
این‌یکی‌صاحب قرانرا شاه وسرورساختند...

نظامی :

دولت ترکان که بلندی گرفت   مملکت از داد پسندی گرفت

چونکه تو بیدادگری پروری ترك نه‌ای هندوی غارتگری...

چنانکه از این قصیده و از دیگر نوشته‌های خاقانی حس میشود در دربار اتابکان چون‌درگاه شروانشاهان درپیرامون مسائل‌روحانی انجماد فکری و تعصب وسرسپردگی بخرافات حاکم نبوده ودرهردو درگاه بماهیت مسئله بخصوص به مضمون سیاسی آن دقت بیشتری میداده‌اند . در این قسم نوشته‌ها شاعر بمطالبی برخوردکرده‌که بیشترآنها را در دوران بعدی جایز نداشته‌اند و در علم الشعر به اینگونه مطالب مناسبت ثبت اظهار نشده است :

۱ـ ریسمان سبحه بگسستند و کشتی بافتند
گوهر قندیل بشکستند و ساغر ساختند
آتش قندیل بنشست آب سبحه هم برفت
کاتش وآب از قدح قندیل دیگر ساختند

۲ـ آفتاب گوهر سلجق که نعل رخش اوست
اصل آن‌گوهر کز اوشمشیر حیدر ساختند

خاقانی‌قصیده‌ای بردیف «اندازد» دارد. این شعررا خاقانی درمدح اتابك اعظم مظفرالدین قزل ارسلان عثمان‌بن ایلدگز نوشته . این قصیده کمی بعد از وفات منوچهر و چندی بعد از ماهیانی‌که شاعر روی اغراض و دو روئی «اخوان» به‌زندان انداخته شده بود تحریر یافته ودرنامه‌ای‌که بشمس‌الدین نوشته شاعر ازاین حوادث گفتگوکرده ومابجای‌خود سطوری چند از آن نامه را شاهد آورده‌ایم :

آه من سازد آتشین پیکان تا در این دیوگوهر اندازد

سنگ‌درآبگینه‌خانهٔ‌چرخ / این دل غصه پرور اندازد
آتش اندر خزینه خانهٔ دل / چرخ ناکس برآور اندازد
گله ازچرخ نیست‌ازبخت‌است / که مرا بخت در سر اندازد
یوسف‌ازگرگ چون کندنالش / که بچاهش برادر اندازد
دم خاقانی ار ملک شنود / جان بخاقان اکبر اندازد

دراین‌جا هم خاقانی از دوری ممدوح سخن بمیان آورده «عقل و جان را» نثار قزل ارسلان می‌نماید :

منم آن مرغ کاذر افروزد / خویشتن را در آذر اندازد
طالعم ازبرت برون‌انداخت / گر بنالم برون‌تر اندازد
کیست کز سر نبشت طالع‌من / سرگذشتی بداور اندازد
چشم من در نثار بالایت / هم ببالات گوهر اندازد
زیر پای غم تو خاقانی / پیل بالا سر و زر اندازد
عقل اوگوهر‌ار زجان دارد / پیش شاه مظفر اندازد

از فعالیت تخریبی دشمنان قزل ارسلان و دولت اتابکیه بیزار است . از قصد بدخواهان برجان قزل ارسلان بیمناك و اندیشناك :

دشمن بد نهاد فعل سگی / بشه شیر منظر اندازد ...
دست‌نمرودبین‌که‌ناوك‌کفر / در سپهر مدور اندازد

قزل ارسلان با ارادهٔ محکم و خلل ناپذیرش در مقابل دشمنان مملکت ایستاده ، «دشمن معسکرساخته». شاعر :

شه‌قزل‌ارسلان‌که‌درصف شرع / تیغ عدلش سر شر اندازد ...
دولتش را زقصد خصم چه‌باك / کو هوسهای منکر اندازد ...
گر مخالف معسکری سازد / طعنه‌ای در برابر اندازد

بخت شه چرخ را فرود آرد کاتش اندر معسکر اندازد...

چنانکه گفته شد خاقانی قصیده‌ای بردیف « به‌بینم » در مدح قزل ارسلان دارد. «شش سال بطوفان آب وباد» مانده این شعر را نوشته است. در این سالیان او در تبریز ساکن بود و از امیدها و آرزوهای دور و دراز اجتماعی‌اش در زندگی سراغی نگرفته و از عدل و عدالت در دنیا اثری نیافته و ازهم جنس واهل خبری نیست ودلش «از غصه وغم» حامله است:

از جفتی غم بباد غصه دل حاملهٔ گران به‌بینم...

می‌جویم و دادنیست ممکن کاین نادره در جهان به‌بینم

صورت نکنم که صورت داد درگوهر انس‌وجان به‌بینم...

ترسم که بچشم ابلق عمر از ناخنه استخوان به‌بینم

ازطلب روزی بخواری بیزار است. قحطی‌کرم حکمرانی می‌کند. بمدارج عالیهٔ اخلاقی ومعنوی وفتوت رسیده و در «خار نااهل» «گل‌جنان را» می‌بیند . در عالم خیال و اندیشه و عمل و در شعر و شاعری وانسانیت بمرحلهٔ «پیری» رسیده :

روزی چه طلب کنم بخواری خود بی‌طلب وهوان به‌بینم...

خسته نشوم ز خار نااهل زان خارگل جنان به‌بینم....

آن تازه سخن‌که‌کردم ابداع در روی زمین روان به‌بینم

دیوان مراکه‌گنج عرشی است عین الله گنج بان به‌بینم...

ازشایعهٔ آیت خسف مشهورچون فتیان اظهارنفرت وانزجارمی‌کند. قزل ارسلان «تاج سر خاندان سلجوقی» است «هیبت سلطنت و خلق‌کریم وتدبیر» ممدوح را می‌ستاید. درابیات‌ذیل‌شاید باایهام تمام به‌صلاح‌الدین ایوبی وبخواستها واندیشه‌های او اشاره می‌کند. آ ترمانها مابین دو دولت

هم‌چشمی ورقابت موجود بود :

گر خط شمال خسف گیرد　　زی مکه روم امان به‌بینم ...

ره‌سوی یقین ندارد این‌حکم　　هر چند ره بیان به‌بینم ...

گر خصمش امیر مصر گردد　　کو را عدن و عمان به‌بینم ...

صورو عکه در امان امرت　　چون ارمن‌و نخجوان به‌بینم...

تو قاهر مصر و چاوشت را　　بر قـاهره قهرمـان به‌بینم

پرچم دولتی قزل ارسلان را « پرچم‌کاویانی » و دافع ظلم می‌داند :

از ماه درفش تو مه چرخ　　سوزان‌چوزمه‌کتان به‌بینم...

از جور دو مار بر نجوشم　　چون رایت کاویـان به‌بینم

خاقانی‌قصیدهٔ دیگری‌بمطلع «چون‌صبحدم عیدکند نافه‌گشائی...» داردکه بنابرمتن دیوان خاقانی چاپ آقای دکتر ضیاءالدین سجادی « در تهنیت عید ومدح اتابك اعظم مظفرالدین قزل‌ارسلان بن ایلدگز» نوشته شده ، عنوان ومتن آن ازجهاتی مورد تحریف واقع شده است . در دیوان خاقانی‌چاپ علی‌عبدالرسولی و دردست‌نویس دیوان خاقانی نسخهٔ‌کتابخانهٔ ملی پاریس «در مدح اخستان بن منوچهر» است . بی‌گمان این قصیده در مدح قزل‌ارسلان نوشته‌شده شاعرممدوحش را بعناوینی‌چون«ملك‌المغرب و پناه الخلفـا » می‌ستاید و تـاریخ تحریر آن نیز در نسخ دیوان خاقانی بارقام ۵۷۰ و ۵۸۰ آمده است.:

۱ــ　کردند همه حکم که در پانصد و هشتاد
　　ابخـاز بـدست آوری و روم گشایی

۲ــ　کردند همه حکم که در پانصد و هفتاد
　　ابخـاز بـدست آوری و روم گشایی

رقم ۵۷۰ درست است وقصیده پیش ازفتح ابخاز که چندی پیش از مرگ اتابك ایلدگز اتفاق افتاد نوشته شده و چنانکه خاقانی در نامه‌اش بقزل ارسلان می‌نویسد او بسال ۵۸۶ دهسال بود که درشأن و مدح قزل ارسلان شعری نسروده بود . اگر این چکامه در پانصد و هشتاد نوشته شده باشد تاریخ تحریر نامه بسال ۵۹۰ می‌افتد و در حالی‌که قزل ارسلان بنا بنوشتهٔ ابن‌الاثیر درشعبان ۵۸۷ کشته شده است. در این شعرخاقانی از فراموشکاری ممدوحش شاکی به نظر میرسد :

خورشید منی ، من بچراغت طلبم زانك
من در شب هجران و تو در ابر جفایی
گه‌گه بسر روزن چشمم گذری تیز
بیمار توام باز نپرسی و نیایی
دل جای تو شد ، خواه روی خواه نشینی
بر تو نرسد حکم که تو خانه خدایی ...
خستی دل خاقانی و روزیش نپرسی
کای خستهٔ پیکان من آخر تو کجائی
او در سخن از نابغه برده قصب السبق
چون خسرو نعمان کرم از حاتم‌طایی

و او داد را پیوند زندگی‌ممدوح میخواهد . او درسخن ختم‌الشعرا و شاه درسخا ختم‌الامراست :

درشأن توومن‌به‌سخاوسخن امروز ختم الامرائی به و ختم الشعرایی

دید شاعرانه درقصیده باافکار وخیالات سالهای ۵۶۰ـ۵۷۰ خاقانی هم‌آهنگ است. اوخیامانه دست‌بر ندی‌زده افکار قلندرانه اظهار می‌کند:

گر محرم عیدند همه کعبه ستایان
تو محرم می باش و مکن کعبه ستایی
احرام که گیری چو قدح گیر که دارد
عریانی بیرون و درون لعل قبایی
کعبه چکنی با حجرالاسود و زمزم
ها عارض و زلف و لب ترکان سرایی

در این قصیده نیزشاعر ملاحظاتی داردکه خوش‌آیند اهل اندیشه نتواند باشد :

درکشور دولت چو نبی شهر علومی
در بیشهٔ جرأت چو علی شیر وغایی ...
گر تیغ علی‌فرق سری یك سره بشکافت
البرز شکافی تو اگر گرز گرایی ...

با اینکه دانشمند محترم آقای دکتر ضیاءالدین سجادی متوجه تحریفات راه یافته به متن قصیده‌اند ، با این حال قسمتی از تحریفات از نظر ایشان دور مانده است .

خاقانی ترجیع بندی « در مدح مظفرالدین قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز » داردکه باردیف «صبح» شروع میشود. شاید اواین شعر را همراه با نامه‌ای‌که بسال ۵۸۶ هجری قمری بقزل ارسلان نوشته ، توسط داماد خود مؤیّدالدین بدرگاه فرستاده است . در این‌جا تخیّل شاعرانه از حد « سهل و ممتنع » هم‌گذشته و افکارش با طرز تفکر او بسالیان مهاجرتش هم‌آهنگ می‌باشد . این شعر از هرحیث یکی از بهترین اشعار خاقانی و از شاهکارهای‌کلام اوست. شاید خود اونیز آنرا حس‌کرده وگفته است:

دل عودکن و دو دیده مجمر   پیش قزل ارسلان برافروز

چون در دیگر اشعارش قزل ارسلان را در شجاعت ومردمداری با علیع مقایسه میکند. باعتقادات اساطیری ترکان تکیهٔ بیشتری دارد. حسب حال خود را میگوید . تجربه‌های سالیان زندگی را بقلم آورده است :

۱ـ یك اهل دل از جهان ندیدم   کو دل که ز دل نشان ندیدم
چند از دل ودل که در دو عالم   یك دلدل دل روان ندیدم ...
سر نامهٔ روزگار خواندم   عنوان وفا بر آن ندیدم
بیداد بدشمنان نکردم   و انصاف ز دوستان ندیدم
چون‌طفل که هشت ماهه زاید   می بگذرم و جهان ندیدم
صد روزه بدرد دل گرفتم   عیدی بمراد جان ندیدم...
چون‌سگ‌بزبان‌جراحت‌خویش   میشویم و مهربان ندیدم
هرچندجراحت اززبان است   مرهم بجز از زبان ندیدم ...
از دام دو رنگی زمانه   خاقانی را امان ندیدم
عادلتر خسروان عالم   الا قزل ارسلان ندیدم ...

۲ـ از عشوهٔ آسمان مرا بس   و ز چاشنی جهان مرا بس
آن پرده و این خیال بازیست   اززحمت‌این وآن مرا بس...
دل ندهد و جان ستاند ایام   زین‌ده‌دل‌جان‌ستان مرا بس...
بیم سرم از سر زبان است   زین درد سر زبان مرا بس...
رنجور نفاق دوستانم   ز آمیزش دوستان مرا بس...
چرخ ار ندهد قصاص خونم   عدل قزل ارسلان مرا بس

اگر«دانهٔ‌لطف خواهد» ـ حمایت ملك «ملائک‌آئین» را آرزوکند «مرغ» قزل ارسلانست :

گر دانهٔ لطف خواهی الا　　　مرغ قزل ارسلان چه باشی

خود را « دریای سخن » و «زبان عالم» و تیغ شاه را «زبان دولت» می‌شمارد :

امروز منم زبان عالم　　　تیغ تو شها زبان دولت

از قاهره وسلطان صلاح الدین ایوبی بازهم سخن بمیان آورده :

بر ملکت مصر و قاهره هم　　　جز قهر تو قهرمان مبینام

مثل دیگر آثارش به حکم منجمین تماس می‌کند وگویا در دربار قزل ارسلان مانند سایردربارهای ترکان به‌احکام نجومی اهمیت میداده‌اند مسئلهٔ ابخاز را باز هم مطرح می‌کند و طرح مسئلهٔ روئین‌دژ نشان میدهد که شعر بعد از حوادث ۵۷۰ نوشته شده است :

رانده است منجم قدر حکم　　　کافاق شه کیان گشاید
روئین‌دژ روس را علی روس　　　تیغ قزل ارسلان گشاید
ابخاز که هست ششدر کفر　　　گرزش بیکی زمان گشاید

باز هم بمسائلی‌که بحث از آنها را در شعرملیح نشمرده‌اند تماس می‌کند :

۱ـ　گر تیغ علی شکافت فرقی　　　او البرز از سنان نماید
۲ـ　دیدی‌که‌شکافت مصطفی‌ماه　　　او خورشیدآنچنان نماید

مانند همیشه ازقصد ناجوانمردانهٔ حسودان ودشمنان برجان قزل ارسلان نگرانست. بعداز قتل قزل ارسلان با اینکه تا شوال ۵۹۵ هجری قمری زیسته ، درحق جانشینان «شاه شهید» شعری نسروده است و اینکه بعضی‌ها ادعا می‌کنند که قزل ارسلان شماخی را تصرف کرده و از این‌رو اخستان‌پایتخت را ازشماخی بباکو برده است درست‌نیست واستناد اینگونه

مؤلفین بخاقانی بی‌جاست . خاقانی چنین نوشته‌ای ندارد و بیت استنادی آنها بهیچ وجه چنین معنائی نمی‌دهد... آنچه از نوشته‌های خاقانی برمیآید این است که مابین خاقانی واخستان روابط دوستی و وداد واتحاد ازهرجهت موجود بوده و بررسی تمام اینها برای روشن شدن بعضی ازجهات زندگی شاعر و برای تاریخ گذشتهٔ آذربایجان دارای اهمیت است. از تمام این گفته‌ها و نوشته‌های شاعر چنین برمیآیدکه خاقانی نوازش و لطف ومردمی وهیبت سلطنت را در وجود شاه عادل ، شاه آذربیجان قزل ارسلان جستجو کرده و تا روی بصوب تبریز عزیز دل آویز نهاده احساس و صمیمیت بزرگ قطرانرا با خود بارمغان داشته است :

سوی آذربایجان خواهم شدن از هرکسی

بنده را بهتر نوازد شاه آذربایجان

اینك متن دو نامهٔ خاقانی را که در بالا از آنها سخن بمیان آمد تقدیم خوانندگان محترم می نمائیم. هردو نامه ازتبریز بدو پسر رشید ایلدگز نوشته شده است. متن نامهٔ شماره یك برای نخستین بار ازطرف جناب آقای دکتر ضیاءالدین سجادی ضمن «مجموعهٔ نامه‌های خاقانی» چاپ شده ومتن نامهٔ شماره دوم تا کنون دوبار در تهران ازطرف دکتر ضیاءالدین سجادی وآقای محمد روشن «درمنشآت خاقانی» بزیورطبع آراسته گردیده وما در تهیهٔ این متن سعی هردوی ایشان را بدقت تمام درمد نظرداشته و ازکلیات خاقانی نیز استفاده کرده‌ایم .

ل = نسخهٔ کتابخانهٔ لالااسمعیل .

ش = نسخهٔ کتابخانهٔ شهید علی پاشا .

درمواردی که به‌صحت متن تردیدی بودکلمات بین هلالین گذاشته

شد اصلاحات قیاسی و علاوه‌های ناشی از متن نسخهٔ دوم توی < > قرارگرفت . علاوه‌ها وکسرهای متن نسخه‌ها با علامات منهای بزرگ و بعلاوه نشان داده شده و در حاشیه آمده است . متن نامهٔ شماره یك از «منشآت خاقانی» نسخهٔ‌کتابخانهٔ سلیمانیه بخش‌علی پاشا گرفته شد، ونامهٔ دوم دومتن دست‌نویس‌دارد ودرضمن نسخ منشآت خاقانی‌نسخهٔ لالااسمعیل وشهید علی‌پاشا مندرجست ومامتن‌نسخهٔ شهید علی‌پاشا را اساس‌گرفته‌ایم.

نامهٔ اول :

کوکبهٔ سعد و موکب مجد خدایگان عجم نگاه بان امم پادشاه روزگارسایهٔ پروردگار خسروسلطان نشان عادل‌کشورستان رکن الدولة و الدین نصرة الاسلام و المسلمین غیاث الامة معین الخلافة تاج دار ایران ملک بخش توران در (استبعاد) < استعباد > احرار اشرار دنیا و استخدام انصاردین ابد الدهر ظالم گداز و مظلوم نواز باد .

خادم‌مخلص‌کی از زمین مذلت بآسمان عزت رسانیدهٔ آن حضرت است‌آستان معلی را کی‌آسمان زمین او زیبدآسمان‌وار همه تن‌کمر شده بپرگار دهان و نقطهٔ دل چون پرگار بگاه نقطه نهادن زمین می‌بوسد وسلام وخدمت چندانک در جگرآسمان نگنجد و سدهٔ زمین برنتابد علی‌التواتر می‌فرستد ومی‌گویدکی تا آسمان چون دایهٔ خود کامه کبود جامه می‌نمایدکی سحرگاه از صبح گریبان دریده دارد و ماتمی نبوده و هرشامگاه از شفق دامن خون آلوده نماید و مصافی نرفته و هر (م) نیم شب سیاه صد هزار قطره شیر سپید بر جامه نماید و پستان پدید نه و پیکر زمین را چون‌کودکی سیاه چرده درکنار دارد ومعانقه نه

بساط آسمان بسطت مجلس عالی از آلایش غبار زمین حوادث
صافی وصحی باد این خدمت که بسواد حدقه بر بیاض چشم مرقوم
شد بلك بسواد دیدهٔ بصیرت بر بیاض چهرهٔ عقل و بحبل الورید
سحا بسته آمد و بموم خاطر کی از شهد امانی باز مانده است مهر
کرده شد و اگر یمین و یسار را قدرت بودی یمین الله که بسواد
دودهٔ شب و بر بیاض صفحهٔ روز نبشتمی و بزررشتهٔ آفتاب سحا بستمی
و بوم ستارگان که پیرامن طشت شمع ماه سیلان شمع را مانند
مهر کردی و بدست آفتاب دادی تا بجوار معلا مجلس عالی
رسانیدی اگر قضیت نهال امنیت نم و نمایی داشتی خود بجای
این خدمت خادم بودی پس چون این مرام و مراد کی سعادت
عظمی و نور اعظم در آن مدرج است وقت را از دست بر نخاست
وازپای بر نیامد باری اگر ستارهٔ عمر بر اوج روز بهی گذری داشتی
و بیت الحیوة چون بیت المال از نقد سعود آسمانی از نقد سعود
آسمانی صفر نبودی شایستی که صورت بخت هدهدی کردی و
کبوتری نمودی و نامهٔ شوق آمیز خادم را ببارگاه معلاء مجلس
عالی رسانیدی پس چون خادم را صورت بخت یاری نداد اینك
بخت یار نامی را < که > از شاگردان خادم باشد پیش بارگاه
معلی فرستاد تا باکورهٔ خدمت رساند و بر زبان چوبین خویش
در آن پیشگاه کی بهرام چوبین پیشکارش زیبد تحمیلات دعا و
شکر را ادا وایراد کنند و ازمکارم اخلاقی جهان پهلوان نصره الله
و اظفره کی بشفقت شامل آفتاب وار اطراف خافقین و اکناف
مشرقین را بجواهر مکرمات انباشته است التماس کندکی اشارة

العسل را ماند بصدر اجل همام اجل قوام اکمل عالم محترم کبیر
عزالدین صفی الاسلام نظام ممالك ایران مقتدی صدور الزمان
فدیت تراب نعله و اترابی فرماید تا صدر اجل عزالدین اعز الله
ببقاءِ انصارالملك برلطیف الدین شهرآشوبی که هم از آوردگان
خدمت (و پرورگار حضرتیست) < و پروردگان حضرتست >
حکم کند حکمی جزم حتم مقضی وختم مرضی تا آن قراضهٔ کی
ازین (این) بختیار بروفرض است کی بجانب منقضی برگرفته
است و برین معنی حجتهاءِ جزل وشهداءِ عدل ناطق‌اند عن قریب
هم بختیار بی‌هیچ تجویف و تسویف و عطل وکی وکجا وکی او
را منقضی الوطر با وطن فرستد تا خادم مخلص چنانک آثار
ایادی ید و احسان لسانرا که از آن حضرت حفها الله بالنصر و
المعالی شاکراست عدل وحیوة پیوند نجات بخش را هم زندگانی
پادشاه عادل سایس مطاع مؤیّد منصور مظفر رکن‌الدوله والدین
نصرة الاسلام و المسلمین عضد آل سلجوق بالبراهین در مرت
باعدت کامکاری دراز و دیرباز باد بمحمد وآله :

سلام من که رساند بپهلوان جهان
جز آفتاب که(جز) <چون> من درم خریدهٔ اوست

صبا کبوتر این نامه شد بدان درگاه
که صورت کرم امروز آفریدهٔ اوست

فلک چو طفل عرب طوق دار شد ز هلال
که چون غلام حبش داغ برکشیدهٔ اوست

سخاش نور نخستین شناس <و> صور پسین
که جان به قالب اومید در دمیدهٔ اوست

ززعفران رخ ظالمان (که کند) <کندگه عدل>
حنوط جیفهٔ ظلمی که سر بریدهٔ اوست

ششم عروس فلک را امید دامادی
ز بخت بالغ بیدار خواب دیدهٔ اوست

شنیده‌اند ز من صفدران به حفظ الغیب
ثناء او که صف بخل بر دریدهٔ اوست

بپیشکاری مهرش همه تنم کمرست
بسان بند دواتی که پیش دیدهٔ اوست

ولی دل از <سر> سرسام غم به‌فرقت او
زبان سیاه‌تر از کلک سرکفیدهٔ اوست

چه گویم از صفت آرزو که قصهٔ حال
نگفته من بزبان از دلم شنیدهٔ اوست

نامهٔ دوم :

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

خدمة حسان العجم الخاقانی الحقایقی[2]

زندگی مواکب علیا خدایگان اعظم جهاندار معظم خسرو

۱ـ ل ، پیش از سرلوحه + ایضاً من نتایج افکاره رحمه الله

۲ـ ش ، ـ

راستین کیخسرو زمان وزمین عادل رحیم اریحی قاهر مقتدر مهتدی کشورگشای خاور خدای خرشید[1] رایت ستاره موکب ملک لملک المغرب[2] مظفر الدنیا والدین نصرة[3] الاسلام و المسلمین ملیک الامة الغرا کهف الملة الشماءِ ناصر الخلفاءِ المهتدین قاهر الخلعاءِ المعتدین سیف اعاظم السلاطین حامی الغزاة الموحدین ماحی الطغاة الملحدین عدة السلطنة عمدة الخلافه کاسر الاکاسره قاصم القیاصرة دامغ الجبابرة صاحب قران عظماءِ المشرقین مالک رقاب امراءِ المغربین ناشر المکارم فی الخافقین کیقباد الهدی اسکندر الوری محسود انوشروان متبوع نعمان مهدی الوقت فی البلاد ظل الله علی العباد کیومرث الزمان اعظم کیان ناسخ برمکیان اقلیم گشای توران دیهیم خدای ایران محیی العدل مظهر الجود والباس ظهیر آل سلجوق[4] و نصیر آل عباس قطب الجلالتین عنصر السعادتین ذوالتاجین ملک الرحمة فی الدنیا المنصور[5] من السماءِ در مزید مرتبت شهریاری و تخلید منقبت جهانداری و توفیق مرتبت گستری و تهذیب سجیت ملک پروری و تازه داشتن دین و دولت و زنده گردانیدن ملک و ملت و تربیت کردن علماءِ عالم و تفویت دادن ضعفای الیف دوام سرمد وحلیف بقای ابد باد و ذات معظم خدایگانی کی از عقل و نفس آسمانی لطیفهٔ کاینات[6] و خلاصهٔ موجودات[7] است جمشیدوار بر سریر سیادت و وسادهٔ

۱ـ ل : خورشید ۲ـ ل : ملوک العرب
۳ـ ل : نصیر ۴ـ ل : سلجق
۵ـ ل : المظفر ۶ـ ل : کائنات
۷ـ ل : موجوداست

سعادت انجم نگین آفتاب‌کلاه عدل سگال امت[1] پناه و مواکب
علیاءِ جهانداری بهراقلیم‌کی عنان‌گرای‌شود ومخیم‌سازد حواشی
معسکرمنصور با[2]ساحل دریاءِ محیط پیوسته اطناب خیمهٔ معلی
با دامن کوه قاف بسته بلک[3] دریای محیط جوی خیمهٔ معلا
شهریاری کوه قاف گرد معسکر معظم جهانداری مهراج زنگ
خادم بارگاه معلی قیصر روم (سروز) <هارون> خاك آسمان
پیشگاه‌کبریا انفس و آفاق منقاد فرمان انجم و افلاك خاکستان
زمین و زمان موالی و خاضع جهان و جهانیان موالی و خاضع
و رکاب آسمان سای‌عرش فرسای بهر وجهت کی خرامیده شود
سفر همایون و ظفر هم راه فلك سپه‌کش و ملك سپاه جهان
بنده وجهان بان پناه بصادق‌الوعد نبی‌الرحمه وآله اعلام الامة.

اصغرالخدم وظایف‌سلام وخدمت ورواتب حمدومدحت
موظف و مرتب می‌دارد و زمین بندگی را برخسار جان بوسه
می‌دهد و بر خاك آستان معلی نقش العبد می‌نگارد و بخدمت
دستبوس اعلی که مطلوب اسکندری و منظورکیخسروی در آن
تضمین است یعنی چشمهٔ حیوة زای و جام < جهان[4] > نمای
نیازمندتر ازآنست‌کی‌حیوان بیابان بریده باب حیوان وحربای
ظلمت دیده بآفتاب تابان وصدف شوراب چشیده باب[5] نیسان و
از تأسف محروم ماندگی از زمرهٔ عتبه نشینان درگاه معلا کی
مصعد انفاس ربانیان و مهبط آمال[6] جهانیانست اصغرالخدم را

۱ـ ش : است   ۲ـ ل : تا
۳ـ ل : بل‌که   ۴ـ ش : جها
۵ـ ل : آب   ۶ـ ل : اقبال

هر لحظه آه آتش آمیز صاعد می‌شود و اشک طوفان انگیز هابط می‌آید[۱] و تا ازمیقات گاه مدحت طرازان حضرت علیا کی ذروهٔ آفتاب مکارم است[۲] ومعالی دور افتاده است لعمرالله کی هر لحظه[۳] چون صبح سرد نفس غرامت می نماید وچون شفق سرخ روی خجالت می‌گیرد[۴] اما اگر این بی‌توفیقی خدمت بایك جناب بارگاه[۵] معلی خدایگانی بودی شایستی کی کبیره[۶] نمودی[۷] وچون[۸] با دیگر جوانب درگاه ملوك همچنین است روی < آن[۹] > داردکی دامن عفودرکشد چه حال اصغرالخدم را حال برجهانیان پوشیده نیست فخاصه بررای اعلی جهانداری نوزالله[۱۰] و نصره کی <او[۱۱]> عزلت و عطلت اختیارکرده است وانزوا و اختفا شعار ساخته وخدمت درگاه ملوك وسلاطین را دست بداشته وانقطاع گزیده و بدانسته[۱۲] کی زخارف دل فریب گیتی بسراب جاذب و صبح کاذب ماند ودرهمه نگارستان افلاك جزین سرخ بت بامداد وخنگ بت شامگاه نیافته کی عشق بازی پاکانرا شاید ودرکارگاه عتابی بافان شب وروزهیچ طرازی کی دست باف کمال باشد ندیده کی نقش جاودان دارد و در کاسهٔ پیروزهٔ فلك همین یك مشت خاك بدست کرده کزان < دریوزهٔ[۱۳] > چاشت و شام توان طلبید و با همت درست کرده کی چرب و شیرین مایدهٔ روزگار مگس

۱ـ ل ؛ می‌نماید　۲ـ ل ؛ ـ
۳ـ ل ؛ (۲) ـ　۴ـ ل ؛ می‌گردد
۵ـ ل ؛ درگاه　۶ـ ل ؛ کثیره
۷ـ ش ؛ ـ　۸ـ ش ؛ +
۹ـ ش ؛ همان　۱۰ـ ش ؛ نور
۱۱ـ ش ؛ از　۱۲ـ ل ؛ دانسته　۱۳ـ ش ؛ درویزه

راندن‌گری نکند اما مع‌هذا یقین شناخته‌کی تا در لباس وجود است از قبلهٔ نجاتی تا عهدهٔ[۱] حیاتی ناگزیر است و امروز قبلهٔ امان و امانی و عهدهٔ[۲] عمر و زندگانی درخدمت ومدحت بارگاه معلی‌خدایگانی‌لازال من‌النصر بمزید توان یافت و از اینجاست کی کمینه‌خادم‌صحیفهٔ ثنا ذکر[۳] ملکان[۴] به‌آب داده است و برطریقت معهود خط نسخ درکشیده وبعد از[۵] عقد خنصرو بنصر بذکر یاحی ویا قیوم انملهٔ وسطی را بمدایح فایح حضرت عظمی خدایگانی عظمهاالله واظفره معقودگردانیده[۶] وسبابه را ازعزت ذات مقدس جهانداری <اعلاه الله[۷]> لواه‌نشان‌گاه‌اشارت‌ساخته‌وبرطوایف ملوك اطراف کی نجوم آفاق‌اند انی لا احب الآفلین برخوانده و از خالص اعتقاد در خدمت آن حضرت‌کی سایهٔ فاطرالسموات است انی وجهت وجهی برزبان رانده وبا احرام‌یافتگان خدمت در حریم‌کعبهٔ خلت بجان و دل طواف و اعتکاف‌گزیده ومجاورت گرفته ویمین‌الله‌کی اصغرالخدم را درهمهٔ عمرغایهٔ قصوی[۸] تمنی آن بوده است‌کی روزی بخدمت‌آستان معلی فرصت اتصال یاود[۹] تا در آن قباب معالی و جناب معلی بارگاه[۱۰] اعلی[۱۱] جهانداری آنجا که پرویز و بهرام استاد سرای اوشاگرد[۱۲] و غلام[۱۳] زیبد

۱- ل : عمده ۲- ل : عمده
۳- ل : دیگر ۴- ش : -
۵- ل : - ۶- ل : گردانیده
۷- ش : اعلی‌الله ۸- ل : قصوای
۹- ل : یابد ۱۰- ل : اعلی
۱۱- ل : بارگاه ۱۲- ل : چاکر
۱۳- ش : -

در صف نعال[1] خدم هم مسلک پیشکاران حضرت شود و پیش تخت[2] عرش[3] پایهٔ آسمان سایهٔ خدایگانی نصره‌الله تعالی شرف قبول یابد و تعارفی را که در معسکر ارواح بصباح و رواح جان خادم را ببندگی‌عشق بنده‌کند[4] والعبودیة عبودیة العشق لاعبودیة الرق با ذات معظم جهانداری کی عقل مشخص و عدل ملخص[5] می‌نماید رفته است تجدیدکند و از مؤانست بحیرا باتفاق نزول مصطفوی علیه‌السلم درسفر شام و از مصاحبت یوشع در مسافرت موسی برکناره[6] نیل خبر دهد و از تعلق‌گیو به فتراک‌کیخسروی درگذارجیحون و ازاستیناس برهمنی[7] بدریافت جمال اسکندری سریر[8] قلل جبال سخن راند ومرابع ریاض النعیم ومراتع الظبا وموارد حیاض النعم ومعالقهٔ عروه وخضرا[9] با یادآورد وائتلاف[10] حقیقی را بصدق عبودیت بنیاد[11] افکند کی بزلزال حادثات خلل پذیر نیاید و در آن مواقف سعادت بخش تأیید رسان[12] بثناطرازی و مدحت سازی فراید روح پیوند وقلاید وحی مانند ابداع‌کند وتفرد نماید و سرافراز شود چه بزرجمهروار بخلوت گاه مناجات نوشین روان مهررسد مؤید اسلام ومؤبد امهام‌گردد و نابغه‌کردار بدارالنعیم[13] مجلس نعمان[14] وقت پیوندد و جواهر

۱ـ ل : النعال ۲ـ ل : عرش
۳ـ ل : تخت ۴ـ ل : (۲) ـ
۵ـ ل : مصور ۶ـ ل : کنار
۷ـ ل : برهمنی ۸ـ ل : بر
۹ـ ل : عفرا ۱۰ـ ش : ایتلاف
۱۱ـ ل : نتیادی ۱۲ـ ش : ـ
۱۳ـ ش : + ۱۴ـ ل : ـ

مدایح[1] ازدهان[2] نثارکند ودهانش بجواهر مشحون و<محشو[3]>
گرداند یمین الله کی[4] در حالت[5] رفاهیت و کراهیت و مرتبت و
مکانت و استکانت و در جانب خبیت و رجا و نکبت و نکبا ورحا[6]
ازین تمنی فارغ نبوده است و هروقت‌که اندیشه حزم و عزم در
دست‌گردانیده ست کی بخدمت درگاه معلی رفع الله شانه پیوندد
واز الطاف سجیت واصناف اریحیت حضرت علیا اعلاها الله تعالی
برگ ونواءِ زندگی‌ذخیره سازدتوفیق این بهروزی‌روزی‌نیامدست
سعادت طالعی را ارادت طبیعی موافق نیفتادست اتفاق آسمانی
اتساق امانی مقارن نشدست منعکس آمدست و اگر سبب عزلت
و انزوا نبودی و نیز نایبات روزگار راه بر مقصود نزدی واجب
چنان کردی و سنت اخلاق چنان[7] بودی کی چون از دارالعز
شروان وبیت الانس اوطان‌مفارقت ومهاجرت‌گزیدومسافراً سافرا
عن وجه الارض[8] عنان عزیمت بدست مسافرت سپرد و از حریم
مجدومعالی‌جناب عالی‌پادشاه ولی‌النعم بل ولی‌الله فی‌الامم خاقان
الاعظم‌سید ملوک العجم دام بنصرالله مؤیدا انفصال جست وآیت
وداع کلی برخواند در وقت <پناه[9]> بدرگاه معظم و بارگاه
مکرم خدایگان مطلق پادشاه بحق ملک الملوک المغرب
ایدالله‌نصره <آوردی[10]> تاازقرب بیت‌المقدس‌ببیت <الله[11]>

۱ـ ل : مدح
۲ـ ل : زبان
۳ـ ش : مشحو
۴ـ ل : ـ
۵ـ ل : حالتی
۶ـ ل : (۶) ـ
۷ـ ل : آن
۸ـ ش : الصدق
۹ـ ش : ـ
۱۰ـ ش : ـ
۱۱ـ ش : ـ

الحرام آمده بودی و از فلک چهارم کی موقف عیسویست بفردوس
هشتم کی منزل ادریس است پیوسته و مشتری‌وار <از>[1] سلامت
کدهٔ حوت بیرون آمده و بشرف خانه سرطان اوطان ساخته[2] و
زردشت‌وار از جناب رستم دستان بحضرت گشتاسب شاه ایران
رسیده وقبول یافته و بوبکر قهستانی‌وار مجلس انس خلف سیستان
را وداع کرده و با حضرت محمود زاولستان[3] اجتماع یافته تا
چنانک در غیبت نجاشی خلت واویس محبت[4] است حضرت
اعلی مصطفوی اخلاق را حفها الله تعالی[5] بالمعالی درحضور انس
خدمت وحسان مدحت شدی اما عذرها اظهر من الصبح و اشهر[6]
من الشمس است وکارها بستهٔ هنگام خویش است و درخت که
شکوفه نه بهنگام آورد بمیوه طمع نتوان داشت و سایهٔ شب
کی نه بهنگام برافتد برکسوف حمل کنند و آواز جنین کی نه
بهنگام شنوند بعیداً عن الساحة العلیاءِ بر نامبارکی حال مادر
دلالت کنند و بست و گشاد کارها بانداخت قضا و پرداخت قدر نسبت
توان کرد و حیل بینهم و بین ما یشتهون نصب عین همه نیازمند
<ان>[7] است لاجرم با قرب مسافت بی‌مس آفت در حوالی
کعبهٔ سعادت در بطحاءِ ناکامی ارادت محروم می‌باید نشست و در
جوار عین الحیوة ایادی درظلمات نامرادی لب تشنه می‌باید ماند
چون نسیم[8] اذفر < از آن جناب حیات نمای روزی نیست به

۱- ش : -   ۲- ل : -
۳- ل : زابلستان   ۴- ل : محنت
۵- ل : -   ۶- ل : ابین
۷- ش : نیازمند   ۸- ش : تسنیم

نسیم[1] > اذفرکز خاك آستان معلی بمشام آرزو[2] می‌رسد شفاء العلیل می‌سازد ودفع وبای غریبستان می‌کند و <دل[3] سقیم[4] > را بوجه تعلل این سفته درباز می‌نهد[5] کی استعداد بخدمت آن درگاه‌کی متمنی سران تاجدار است اگر < در[6] > بقیت زمان شباب روزی نکرده‌اند تواند بودکه درعهدکهولت میسرشود چه سعادت وقوف درعرضهٔ عرفات بنمازدیگر توان‌یافت نه‌بچاشتگاه و فواکه < آفتاب[7] > پرورد درماه ابان طلبید نه[8] درماه نیسان وهرچه بکمال نزدیکترداشته‌اند مطلبش دورتر نهاده‌اند وهرچه باز پس‌تر[9] داشته‌اند پیش‌گاهش بیشتر داده‌اند سخن‌الاخرون السابقون و چون وجود انسان که بعد از سه نتایج مهل[10] منعقد شد ونزول قرآن <که[11] > بعد از <سه[12] > کتاب منزل وارد آمد وظهور سلطان عقل‌کی بعد ازترتیب سه شحنه وچهار رئیس کی[13] در ولایت تن ممکن‌گشت و بلوغ تمام بعد از رضاع وقطام و این معانی را قراین و اخوات ونظایر آیات بسیار است‌کی در دیگرفصوص <فصول[14] > تقریروتحریرکرده‌شد[15] معهذا خاطر را ازین جنس (بلعل وعسی) فریب می‌دهد ومی‌داندکی وسواس

۱ـ ش : (۹) ـ
۲ـ ل : ـ
۳ـ ش : دلیل
۴ـ ش : دلیل
۵ـ ش : نهند
۶ـ ش : ـ
۷ـ ش : ـ
۸ـ ل : به
۹ـ ل : ـ
۱۰ـ ش : مهمل
۱۱ـ ش : ـ
۱۲ـ ش : ـ
۱۳ـ ش : ـ
۱۴ـ ش : فضول
۱۵ـ ل : شود

آلوده را بجوار پاك آسمان جواز ندهند چه[۱] صد هزار حراس
خنس برتمتع[۲] وسواس خناس برین سقف محفوظ نشانده‌اند و
نیز کمینه خادم را محقق شد کی شایستگی خدمت درگاه اعلی
اعلاه[۳] الله امره ندارد و الا نواب حضرت علیا نورها الله ورعاهم
التفاتی زیادت فرمایندی و دولتخواه قدیم و ثنا خوان دیرینه
را از ورق یاد کرد چون اعشار برحاشیه نیفکندی[۴] و از دایرهٔ
بازپرس چون نقطهٔ درع برکنار ننهندی[۵] و درمکارم اخلاق ملکانه
هیچ خلل نیامدی اگر کمینه خادم را کی غریب روزگار یا غریب
این دیار است بر زبان سکان درگاه نه به لفظ سکان پایگاه
اعلاه الله پرسشی فرمودندی[۶] و لطف نظری نمودندی چه درگاه
<خلافت> رارسمست که هرسالی[۷] معروفی رابفرستند تاانصاف
یهود و نصاری را تفقد کند و تعهد بجای آورد و شکر و شکایت
ایشان کی ازهدایت معزول اند[۸] بشنود و ازمسرت ومعرت ایشان
خبر دارد و نیز سنت الهی چنان[۹] است کی دور افتادگان معصیت
را بیش ازنزدیکان طاعت انعام واطعام فرماید و(روزی[۱۰])کافران
زیادت ازآن مؤمنان ترتیب سازد[۱۱] اماتواند بودکه نقدهنر کمینه
خادم تمام عیار نیست هنوز آلودکی نقص در بنه دارد نعم <زر
آلوده[۱۲]> را در کورهٔ گداز اندازند نه خاتم ملوك[۱۳] راسازند

۱ـ ل : که این ۲ـ ل : قمع
۳ـ ش : اعلی ۴ـ ل : نیفکندی
۵ـ ش : (۲۹) ـ ۶ـ ش : (۲۵) ـ
۷ـ ل : سال ۸ـ ش : بعزل
۹ـ ش : حان ۱۰ـ ش : بروزی
۱۱ـ ل : برسازند ۱۲ـ زردآلود
۱۳ـ ش : ـ

و آینهٔ[1] زنگار خورد زیر پای صیقل نهند[2] نه بدست احرار باز دهند وادیم پاره کی هنوز از دباغت سهیل تربیت تمام نیافتست صوان مصحف را نشاید وسنگ‌ریزه[3] کی در دامن خرشید[4] رنگ سفرجلی دارد نه‌رمانی،گوی‌گریبان سلاطین را نزیبددستهٔ‌گل‌که دردسر آوردهم‌بدست باغبان اولیترچون ریاضت آتش‌یافت دردسر نشاند[5] خدمت سر سرانرا لایق آید و امثال این امثلهٔ حقیقی وکیت وکیت فراوان است‌کمینه‌خادم‌بروفق این‌معنی‌درریاضات[6] نفسی و مجاهدات حسی تلقیح عقلی[7] و تنقیح قولی[8] می‌کند و می‌گوید الیوم مضمار و غدالسباق اکتساب کمالی را کی خدمت بارگاه معلی را نصرالله احزاب دولته بشاید چه در آن حضرت مصطفوی سیادات[9] احضرهاالله السعادات بی‌فضیلت انسانی‌منزلت حسانی نتوان یافت و از پیرایهٔ هنر برهنه نشاید ماند اگر چه برهنگی پیرایهٔ تیغ و آینه است اما تیغ زن و آینه‌دار برهنه نباید علی‌الجملة حضرت علیا اعلاهاالله تعالی فاروق فرق ملوك و محك[10] معالم[11] ومحل و انوار رویت[12] (مضیه) ورواءِ زاهر خدایگانی ورواءِ حذاق روم[13] و سحرهٔ هند و روم و هند صبح و شام را بدرگاه معلی التجاءِ و استظهار و ذات معظم جهانداری

۱ـ ل : آئینهٔ   ۲ـ ل : بدهند
۳ـ ل : پاره   ۴ـ ل : خورشید
۵ـ ل : بنشاند   ۶ـ ل : ریاضت
۷ـ ل : عقل   ۸ـ ل : موت
۹ـ ل : سادات   ۱۰ـ ل : حلم
۱۱ـ ل : عالم   ۱۲ـ ش : ـ
۱۳ـ ل : ـ

نصره الله براس مال و علم و عدل در یك حال هم ارسطو و هم اسکندرروم وهم بیدپا وهم دابشلیم هند اماهمت علیاءِ خدایگانی از ابهت پادشاهی[۱] و اهبت جهان‌گشایی اکسیر گنج اکاسره و درّ تقاصیر قیاصره و جواهر جبین جبابره را بخزف[۲] بردارد وعقود جوزا وعنقود ثریا[۳] را خاشاك شمرد و اشعهٔ آفتاب را تابش کرم شب تاب گیرد و هردون القلتین در آن مجمع البحرین آب و سنگی ندارد و هرصاحب بضاعت مزجاة در آن عزت خانهٔ مصر اوف لناالکیل نتواندگفت و هرابکمی منطیق وهراصمی منطق نتواند شد وهذافصل لاینقضی الی‌یوم‌الفصل مع‌القصور والتقصیر کمینه خادم مرید محقق است و درکل حالات خردهٔ بزرگ برجانب خویش نهد چه جناب مراد اعظم ازسیآت مجرد ومعرا توان دانست و سرّ ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من‌سیئةفمن نفسك بمذهب‌مریدان صادق نزدیکست درین وقت اصغرالخدم خویشتن را مخطی و گناهکار می‌داند چه قریب[۴] ده سالست‌کی ازانفاذ مدایح مطرز بطراز القاب جهانداری نصره‌الله تعالی امتناع نموده است وتخفیف جسته وابرام نداده وخویشتن را کند روتر از ستارهٔ علوی اول ساخته کی از زمانت وادبار خویش[۵] بسی سال زمانه یکبار بیت‌الشرف باز رسد و این معنی بحضرت علیاءِ خدایگانی عظیم خطایی[۶] و بزرگ گناهی[۷] تواند

۱ـ ش : پادشایی ۲ـ ل : خرمن
۳ـ ش : ـ ۴ـ ش : قرب
۵ـ ل : ـ ۶ـ ل : گناهی
۷ـ ل : خطایی

بودچه مخدوم سخی و ممدوح اریحی مداح خواهندهٔ ابرام نمای وسایل جویندهٔ تصدیع فزای[1] را دوست دارد و این سنت غایهٔ اریحیت ملوکست کمینه خادم را درین گناه کاری حکایتی فراخاطر آمده است کی لایق حال گناه اوست . حکایت[2] < در اخبار چنین[3] > آورده‌اند کی چون ذوالقرنین اسکندر جهان‌گیر عساکر کوه گذار بحرانبار بحدکابلستان فرمودراندن و بر هندوستان گذشتن فورهندی[4] کی ملک هندوستان بود در وقت قاصدان فرستاد بحصنهای افرادو <در[5] > قلعه‌های اوتاد وفرمودکه عصیان نمایندو بهیچ حال دست ندهند چون جیوش جهان‌گشای اسکندری بر قلعه‌های دوشیزه گذشتن گرفت بعقدخدمت تن درندادند وخطبهٔ فرمان < نپذیرفتند[6] > و تمرد نمودند ذوالقرنین ضجر گشت و درخط سخط رفت و وزرا وعلماکی در خدمت < او[7] > بودند گفتند ای خدایگان بقلعه‌های < ایشان[8] > التفات نباید نمود و قلع دارالملک ملک هندوستان باید کرد کی چون اوعاجز آید این متمردان همه خضوع ورزند وانقیاد نمایند ذوالقرنین فرمودکی سواد لشکرها گرد خضراءِ دارالملک دایره درآورند وحصار دهند ومزارع را آتش‌زدن فرمود ومنابع آب را بریدن اجازت داد ملک هندوستان بفریاد آمد و خویشتن را بکردهٔ اول گناه کار آخرشمرد در حال دو فرزند خویش پسری بالغ و

۱- ش : -
۲- ش : -
۳- ش : -
۴- ش : هند
۵- ش : -
۶- ش : نپذرفتند
۷- ش : -
۸- ش : -

دختری عذرا بعذر خواستن بحضرت اسکندر فرستاد وگفت من
بندهٔ پیرم وزحاصل عمر همین دو جگرگوشه دارم کی بخدمت
فرستادم وازخجلت کردهٔ خویش بحضرت خدایگان نتوانم آمدن
اگر رای جهان آرای اقتضا کند برین[1] دو < بی[2] > گناه کی
ثمرة الحیوة بنده‌اند رحمت فرمایند در خداوندی و جهانداری
هیچ نقصی نرسد[3] بلک جهانیان ببلند نامی باز گویند چون
فرزندان ملک هندوستان پیش تخت اسکندری رسیدند رخسار
برخاك خضوع مالیدند[4] وبرپای ایستادند و دست بردست نهادند
جهاندار اسکندر هر دو را پیش خواند و بر بی‌گناهی ایشان
ببخشود و نوازش بسیار نمود وهم درساعت هر دو را خرم ومکرم
باز بپدر[5] فرستاد و در نواحی معسکرکی عرصهٔ زمین از جوش
جیش صفت نمودی منادی فرمودکردن‌که بیک برگ گیا خطهٔ
هندوستان را نبایدکی تعرض رسانند و عنان جهانداری برتافت
وسپاه< گران[6] >جهانگیری بازگردانیدو بجانب زاولستان[7] آمد.

اصغرالخدم همین می‌گویدکی خدایگان ملک الملوك
المغرب همان ذوالقرنین روزگارواسکندرجهانداراست وکمینه
خادم هندوی آستان نه ملک هندوستان امابگناه کاری وخجلساری
صفت ملک هندوستان دارد چون کمینه خادم را بخدمت رسیدن
وبعذر خاك آستان بوسیدن از دست برنخاست و از پای برنیامد

۱ـ ل ، بدین
۲ـ ش ، ـ
۳ـ ش ، رسد
۴ـ ل ، بمالیدند ـ ش ، +
۵ـ ل ، پدر
۶ـ ش ، ـ
۷ـ ل ، زابلستان

دو فرزند را پسری بالغ بلیغ و دختری محصنهٔ محسنه بخدمت
درگاه معلی خدایگانی نصره‌الله تعالی فرستاد پس اعز خلف صدق
خواجه امام اجل عالم کبیر متبحر نحریر <حبر خبیر[۱]> مؤیدالدین
ملك العلماءِ[۲] فی[۳] العالمین سید افرادالفضلاءِ بالبراهین کی بندهٔ
حضرت خدایگانی است و پدید آوردهٔ اعظام و پروردهٔ انعام
بارگاه خدایگانی عظم‌الله شانه و از تعریف دادن ومبالغه[۴] کردن
مستغنی ودختر عذرا این قصیدهٔ غرا کی عانس بکرست واز اوانس
فکر در مجالس ذکر خاتون ختن فکرت طرازندهٔ طراز رویت
ازماوراءالنهر عالم قدسی درآمده بسمرقند[۵] فرضه[۶] حسی رسیده
بسماری حروف برجیحون زبان گذشته از ترکستان مشرق خاقان
عقل بدختری نه ببرده‌ای[۷] در عماری عشق نه در هودج طمع
نشانده و بدرگاه خسرو مغرب[۸] فرستاده از سین سعادت[۹] دندانهٔ
تاج کرده و زمیم معانی حلقهٔ یاره ساخته چون تیغ خدایگان[۱۰]
سرو تن < به[۱۱]> زروگوهر آراسته مشاطهٔ مصریش بر بساط
شامی نشانده دواج حکمت یمانی در دوش داده از قراطغان شب
وآقسنقر روز چنوالغ خاتونی نزاده چون باد بهار بلطافت چون
آب خزان بصفاوت بر در نخاس خانهٔ طمع نگذشتهٔ بها در ترازوی
من یزید ندیده در خیل غزان اوهام بر نجیب افهام به بیابان

۱- ش : -   ۲- ش : علماء
۳- ش : -   ۴- ل : مبالغت
۵- ل : + روضه   ۶- ل : -
۷- ل : ببرده   ۸- ل : + نصره الله تعالی
۹- ل : سعادتش   ۱۰- ل : خدایگانی
۱۱- ش : -

آموی ضمیر گذر داشته ترکوار[1] رحلةالشتا والصیف اختیارکرده بوقت کوچ بخیمهٔ صحرا ییان عقل فعال رسیده درخرگاه کوه نشینان نفس دراک آب و هوای لطف دیده پروزدهٔ ربانیان[2] در پردهٔ[3] < روحانیان[4]> بردهٔ زبانیان نا شده دختر نفس قدسی پسرزادهٔ عقل کل خواهرگیر عطارد مادر خواندهٔ ناهید مشتری مولای حضرتش کیوان لالای خدمتش نه از ترکمان بیابان یتبعهم الغاوون نه ازخیل سوداءِ الم ترانهم فی کل واد یهیمون بل که از حومهٔ الاالذین آمنوا زاده از بنگهٔ[5] روح القدس برآمده به تنگهٔ شیطان نیفتاده نه بغارت آوردهٔ کهانت نه بکارت بردهٔ غوایت خیمهٔ محمود غزنین را چنین نازنین نبوده جمال او ورای سلطنت ارسلانشاه زیور از دولت انا ارسلناك شاهداً پذرفته خاطر وقاد بابك او طبع نقاد اتابك او نجاشی حبش خادم سیاه او هرقل روم خاك راه اوچشم وچراغی بدفع چشم بد دود چراغ درچهره مالیده مریم آسا از نظر نامحرمان تن بگیسوان پوشیده برنوی شاخ سنا بانوی کاخ سبا رابعه‌ای کی رابعهٔ بنات النعش است بازوبند اقبال جوزاوار بر دوبازو بسته کلاه آفتاب ترکانه در دو ابرو نهاده تاج تارك اترك و میوهٔ دل اتراك یمن یماك وکام کیماك این کیست این نازخاتون پردهٔ ثناءِ جهاندارملك المغرب خرگاه نشست اوکدامست سمع جهانیان کوچش ازکجا[6] بکجاست[7]

۱ـ ل ، بر ۲ـ ل ، روحانیان
۳ـ ش ، پرورده ۴ـ ل ، ربانیان ـ ش ، روحیانبان
۵ـ ل ، سکه ۶ـ ل ، جهان
۷ـ ل ، تاکجاست

از میان خانهٔ مغرب و قیروان بخطهٔ عراق و خراسان شکر ریز او چیست قطرات خامهٔ عنبرافشان[1] خاطب عقد او کیست زبان روزگارکاوین او چند است یك نظر رضا <نامزد[2]> این عروس کدامست نوای بلند نامی کی چنان پاکیزه‌ای از غیب دوشیزه‌ای چون غیب بر نام شاه مغرب اعلی‌الله‌رایته عقد بسته آمد اگر این بکر شبستان فکرت و با کورهٔ بستان فطرت دولتی شود بقبول هروقت چنین ده جگرگوشهٔ عقل فرزند روح بپرستاری بدرگاه پادشاه قاهر عدل[3] پرست فرستاده شود ان شاء الله تعالی[4] کمینه خادم چون این خدمت تحریرکرد خبر دادند کی راویی از آن او قصیده ای‌کی اصغر الخدم وقتی در مدح ملك المغرب گفته بود وایثار تخفیف را ابرام نداده وبحضرت نفرستاده آورده است وتخلص را در افزایی نادان‌وارکرده وپیش تخت معلی‌خدایگانی اعلی[5] الله ونصره برخوانده[6] کمینه خادم آن‌قصیده را بخط خویش نسخت فرستاد تا با این دیگر خدمت مشفوع[7] گردد اگر چه دو بکر هم زاد را بریك شاه عقد بستن در یك وقت رخصت ندهند کی و ان یجمعوابین الاختین وازعی عظیم است اما حضرت خدایگانی روضات بهشت است دربهشت این جمعیت را رخصت توان یافت والسلم.

سعادتی‌که نهالش طوبی‌کردارهر لحظه صد هزارثمرات

۱ـ ل : فشان
۲ـ ش : بامزد
۳ـ ش : عادل
۴ـ ل : + وحده
۵ـ ش : اعلاه
۶ـش : +
۷ـ ل : شفوع

طیبات بار آورد و دولتی که زلالش کوثروار صد هزار زه[۱] آب حیوة بیرون دهد نثارجناب جنات فش نجات بخش حضرت علیاء خدایگان راستین کیخسرو زمان وزمین خاورخدای کشورگشای خرشید[۲] رایت ستاره موکب ملک ملوک المغرب[۳] مظفر الدنیا والدین نصیر[۴] الاسلام و المسلمین ناصر الخلفاءِ المهتدین[۵] سیف اعاظم السلاطین صاحب قران عظماءِ المشرقین مالک رقاب امراءِ المغربین عنصر الجلالتین ذوالتاجین باد وجهان وجهانیان مطیع ومأمور واحباءِ دولت مسرور واعادی مقهور وحسبنا الله وحده ابدا[۶].

۱ـ ل : ـ ۲ـ ل : خورشید
۳ـ ش : مغرب ۴ـ ش : نصرة
۵ـ ل : + قاهر الخلفاء المعتدین ۶ـ ش : (۱۲) ـ

به یاد استاد نیبرگ

شاید که چشم چشمه بگرید به‌های‌های
بر بوستان که سرو بلند از میان برفت

«مروارید پیش خوک افشاندن»

یك مثل ایرانی در کتاب عهد جدید

بهمن سرکاراتی

این بیت ناصر خسرو سخت معروف است :

من آنم که در پای خوکان نریزم ‌‌‌ ‌ مرین قیمتی درّ لفظ دری را

از سوی دیگر در کتاب عهد جدید ، انجیل متّی ، آیهٔ ششم از باب هفتم ، از زبان حضرت مسیح چنین بازگو شده است :

«آنچه مقدس است به سگان مدهید و مرواریدهای خود را پیش خوکان مریزید» .

هرگاه کاربرد ضرب‌المثل « مروارید پیش خوکان ریختن » را در کتاب‌مقدس ودیوان‌ناصرخسرو امری اتفاقی‌ومستقل ازیکدیگر نینگاریم با توجه به تاریخ تألیف انجیل متّی (اواخر سدهٔ اول میلادی)[1] وتاریخ

۱ـ تاریخ قطعی تألیف هیچ یك از اناجیل چهارگانه معلوم نیست و در این میان تنها انجیل لوقاست که از روی شواهد مذکور در خودکتاب وگواهیهای خارجی تاریخ تألیفش تقریباً معلوم شده که درفاصله سالهای ۱۰۵ـ۹۵ میلادی بوده است . در جدول زیر تاریخ تقریبی پیدایش و نگارش اناجیل اربعه و دیگر ←

زندگی ناصرخسرو (سدهٔ یازدهم میلادی = پنجم هجری) و با یادآوری این نکته‌که آیهٔ مذکور درانجیل متّی نزد بعضی از ادیبان تازی معروف[1]

← رسالات‌کتاب عهد جدید باز نموده می‌شود :

یك ـ ۳۰ تا ۶۵ میلادی = دوران سنتهای شفاهی . در این دوره انجیل یا رساله‌ای‌کتابت نشده است و به احتمال قریب به یقین روایت پولس رسول دربارهٔ شام واپسین مسیح (رسالهٔ اول پولس به قرنتیان ، باب یازدهم ، بند ۲۳ به بعد) و دربارهٔ قیام مسیح از میان مردگان (همان رساله، باب پانزدهم، بند ۳ به بعد) با آنچه دربارهٔ این وقایع در اناجیل آمده است ارتباط تألیفی ندارد .

دو ـ ۶۵ تا ۱۱۰ میلادی = دوران تألیف اناجیل :

الف ـ انجیل مرقس ۷۰ ـ ۶۵ میلادی.

ب ـ انجیل لوقا (وکتاب اعمال رسولان) ۱۰۰ میلادی .

ج ـ انجیـل متی ۱۱۰ ـ ۸۵ میـلادی ، تحقیقـاً پیش از ۱۱۰ میلادی .

د ـ انجیل یوحنا ۱۱۰ ـ ۱۰۰ میلادی .

سه ـ ۱۱۰تا۱۵۰ میلادی = دوران پذیرش اناجیل اربعه ازطرف‌کلیسا.

چهار ـ ۱۵۰تا۱۹۰ میلادی = دوران‌تدوین وتثبیت. دراین‌دوره پایه‌های اعتقاد به اناجیل اربعه بطور قطعی تحکیم شده است. برای آگاهی بیشتر رک :

F. C. Burkitt, *ERE*, VI, P. 335 - 346.

H. Guy, *A Critical Introduction to the Gospels* (1955).

F. C. Grant, *The Gospels, Their Origin and Their Growth* (1957).

در مورد انجیل متی بویژه :

G. D. Kilpatrick, *The Origins of the Gospel according to St. Matthew* (1946).

G. Bornkamm, Barth uod Held, *Überlieferung und Auslegung im Matthäus - Evangelium* (1960).

P. Nepper - Christensen, *Das Matthäusevangelium, ein juden - christliches Evangelium* (1958).

۱ ـ چنانکه ثعالبی قول « لاتطرحوا الدر تحت ارجل الخنـازیر » را به حضرت مسیح نسبت می‌دهد . رک . ابومنصور ثعالبی، التمثیل و المحاضره ، قاهره ۱۳۸۱ ، ص ۱۵۰ (به‌نقل ازکتاب «تحلیل اشعار ناصرخسرو»، دکترمهدی محقق، تهران ۱۳۴۴ ، ص ۳۹) .

وبا اندکی تغییر درزبان عربی به صورت ضرب‌المثلی سایر بوده است[1]، در وهلهٔ اول چنین می‌نمایدکه ناصرخسرو مضمون بیت یادشده را، مستقیماً ویابواسطه، ازانجیل به‌وام‌گرفته باشد. ممکن است چنین‌باشد نیزممکن است چنین‌نباشد. دراین نوشته‌کوشش‌خواهدشد تانموده شودکه «مروارید پیش خوک افشاندن»، به عنوان یك‌کنایه و یا مثل، اصل ایرانی دارد.

ضرب‌المثل مورد بحث درمنظومهٔ «درخت آسوریک»که موضوع آن مناظره میان بز و درخت خرماست آمده است. در پایان این سرود

۱ـ دانشمند ارجمند استادحسن‌قاضی‌طباطبائی عنایت فرموده در یادداشتی برای این جانب چنین مرقوم داشته‌اند: «بعدالعنوان ...

من آنم‌که در پای خوکان نریزم مراین قیمتی در لفظ دری را

ناصر خسرو در مضمون بیت مذکورکه سخت شهرت دارد مبتکر نیست بلکه آن مضمون را از قول رسول اکرم استفاده‌کرده است مأخذ و منبع این ادعا که عرض شد سخنی است‌که دمیری در حیاة الحیوان ذیل مادهٔ (خنزیر) آورده و اینك عین عبارت آن‌کتاب را میآورم: «قال النبی (ص) طلب‌العلم فریضة علی‌کل مسلم و وضع العلم فی غیراهله‌کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والدر والذهب»، ترجمه‌آن‌چنین است: طلب علم برای هرفرد مسلم فریضه و واجب عینی است وکسی که‌آنرا برغیراهل‌آن یادمیدهدمثل‌اینست‌که دروجواهررا ازگردن خوك میآویزد.

باز دمیری غیر از حدیث نبوی‌که ذکرش‌گذشت عبارتی از احیاء امام غزالی نقل میکندکه از حیث مفاد ومعنی با فرمایش رسول اکرم مطابق است اینك آن‌عبارت: «جاء رجل الی ابن‌سیرین فقال: «رأیت انی اقلد الدر اعناق الخنازیر، فقال انت تعلم الحکمة غیراهلها».

یعنی، مردی پیش ابن سیرین آمد و اظهار داشت‌که من در رؤیا چنین دیدم‌که درها را ازگردن خوکان میآویزم تعبیر آن چیست؟ وی در جواب گفت‌که تو حکمت و علم را برغیراهل آن یاد میدهی.

این دو عبارت‌که از حیاة الحیوان آورده شد تصور میرودکه در توضیح مراد ناصرخسروکافی باشد». (پایان یادداشت استاد قاضی).

همچنین در مورد حدیث نبوی «کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ...» رك المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، چاپ لیدن، ج دوم ۱۹۵۳ ذیل مادهٔ خنزیر. ونیز قس، این دوبیت ابوعلی‌حسن‌بن محمد دامغانی (ثعالبی، تتمة الیتیمه، چاپ تهران، ج ۱، ص ۱۵۳):

قالوا مدحت اناساً لاخلاق لهم مدحاً یناسب انواع الازاهیر
فقلت لاتعذرونی انی رجل اقلد الدر اعناق الخنازیر

بز پس از برشمردن نیکوییهای فراوان خود و باز نمودن افزونی فضیلتهای خویش به رقیب وهمال خود چنین می‌گوید:

ēnom zarrēn saxwan
kē man ō tō wāxt[1]
ciγōn kē pēš hūk - warāz[2]
murwārīt afšānēt
aȥāp čang ēw zanēt
pēš uštur mast[3]

این زرین سخن
که من به توگفتم
چنانست که کسی پیش خوک - گراز
مروارید افشاند
یا چنگی زند
پیش اشتر مست.

۱- اسم مفعول wāxt از مصدر wāxtan «گفتن» در زبان پارتی واژهٔ معمول است رک.
F. C. Andrers, W. B. Henning, *Mir. M.* III, 1944, P. 62.
انوالا وبنونیست و ویدنگرن (ذکر مقالات آنان درصفحات بعد این مقاله خواهد آمد) این فعل را nihāt خوانده‌اند. بدیهی است که در زبانهای ایرانی میانه و نیز در فارسی «سخن برکسی یا به‌کسی نهادن» به‌کار نمی‌رود.

۲- استاد بنونیست ضمن مقالهٔ خود راجع به متن درخت آسوریک و شعر پهلوی برای رعایت اصول شعری که به نظر ایشان شمارهٔ هجاها در هرمصرع معین است در مصرع اول بیت دوم واژهٔ (هزوارش) hūk را اضافی تشخیص داده‌اندکه یا به‌عنوان توضیحی برای واژهٔ wrāz = گراز به‌متن اصلی افزوده‌اند ویا از این لحاظ که صورت رایج و معمول دستان به احتمال زیاد murwārīt pēš hūk afšāndan بوده به متن افزوده شده است.

(E. Benveniste, *Le texte du Draxt Asūrīk et la versification Pehlevie*, JA. 1930, P. 202).

در مورد حدس اول بایدگفت بعید می‌نمایدکه برای واژهٔ معمولی چون waraz ناسخی نیاز احساس کندکه واژهٔ دیگری را توضیحاً بیفزاید و هرگاه به‌فرض چنین نیز بود می‌بایست مطابق معمول واژهٔ اضافی وتوضیحی بعداز واژهٔ ←

چنانکه ملاحظه می‌شود در این بند به‌شیوهٔ معمول ادبیات مناظره‌ای، که ضمن آن طرفین مفاخره به جای استمداد از منطق و برهان با استفاده از تشبیهات و متل و دستانهای رایج ومشهور سخن خود را می‌آرایند، به دو اصطلاح و یا مثل «مروارید پیش خوک افشاندن» و « پیش شتر مست چنگ زدن » اشاره شده است که کاربرد آنها را در ادبیات پهلوی حدود

← اول‌می‌آمد و نه‌پیش‌از آن، واما درمورد‌حدس‌دوم هرگاه بپذیریم که صورت اصلی اصطلاح « پیش خوک مروارید افشاندن » بوده است در این صورت نیازی نبوده که سرایندهٔ شعر، بویژه شعرمناظره‌ای که بقول خود استاد بنونیست در این‌گونه اشعار اغلب به‌جای استفاده از منطق و استدلال از کنایات و متلها و ضرب‌المثلهای رایج استفاده می‌شود (همان مقاله ص ۲۰۴)، صورت معمول و رایج گفتار را تغییر دهد. به عقیدهٔ من ترکیب hūk - warāz نه (hūk ud warāz) ترکیبی اصیل وقدیمی و شاید باز ماندهٔ ترکیبی اوستایی است که دراین سرود پارتی نیز به‌کار رفته است. چنانکه واژهٔ اوستایی ـ hū (= خوک) در دو موردی که در اوستا استعمال شده درهر دومورد با واژه -varāza همراه آمده است قس . یشت چهارده ، بند ۱۵ :

.... āǰasat vərəθraγnō hū kəhrpa varāzahe.

۳ـ استاد ویدنگرن درکتاب خود ـ *Iranisch - semitische Kultur begegnung in partischer Zeit,* 1960, P. 36, N. 122. بعداز یادآوری این‌که حرف اضافه pēš فرم فارسی میانهٔ جنوبی است و گونهٔ پارتی آن parvān است و نیزصورت پارتی واژهٔ مروارید margārīt است بند مورد بحث را به‌صورت زیر آوانوشت کرده‌اند :

ēnom zarrēn saxwan
kē man ō tō nihāt
čiγōn kē parvān hūk
ut varāz margārīt
afšānēt aʒēβ čang
zanēt parvān uštr mart

به احتمال زیاد واژه mart در پایان مصرع آخر اشتباه چاپی و بجای mast است وگرنه این تغییر به هیچ‌گونه توجیه پذیر نیست و نیز تقطیع مصراعها به‌صورتی‌که استاد آورده است به عقیدهٔ من چندان رضایت بخش نیست چون جدا کردن hūk از varāz و آوردن فعل afšānēt به‌جای آخر بیت دوم در آغاز مصرع اول بیت سوم، که نظام منطقی کلام را تاحدی مختل می‌کند، غیرضروری‌می‌نماید.

پنجاه سال پیش مرحوم بارتولومه درمقالهٔ بسیار مختصری،که امروزکمتر کسی از آن یاد می‌کند، یادآوری‌کرده بود[۱].

سرود درخت آسوریک، اگرچه درمتن‌کنونی آن‌برخی ازواژگان وگاه نیز ترکیبات و اضافات به صورت فارسی میانهٔ جنوبی ضبط شده، در اصل به زبان پهلوی اشکانی سروده شده است و تنها نمونهٔ آثار مناظره‌ای (Rangstreitliteratur) در ادبیات پیش از اسلام ایران محسوب می‌شود. پیش‌از همه بارتولومه باتوجه به ویژگیهای زبانی این‌متن به پارتی بودن اصل آن اشاره‌کرده است[۲]. تاریخ انشاء این سرود معلوم نیست. اونوالا چنین گمان کرده است که احتمالاً اصل پهلوی این منظومه به تقلید از آثار مفاخرهٔ عربی پرداخته شده و بعد به زبان دری ترجمه شده بود و آنگاه متن اصلی پهلوی از بین رفته و از روی ترجمهٔ فارسی آن را دوباره به‌زبان‌پهلوی برگردانده‌اندکه متن‌کنونی باشد[۳]. این‌گمان، چنانکه استادبنونیست یادآوری‌کرده[۴]، مردوداست. نظریهٔ اسمیت که‌ضمن‌کوششهای خود برای یافتن اصل و ریشه‌های تاریخی سرود درخت آسوریک این متن را با برخی از نوشته‌های مشابه اکدی مقایسه‌کرده وبرای آن تاریخ قدیمی‌تری ازعهد اشکانی قایل شده است[۵] تنها به عنوان یك فرضیه قابل

1- Ch. Bartholomae, *Wandersprüche im Mittelpersischen*, Indogermanische Forschungen, 37, 1917, PP. 87 - 90.

2- Ch. Bartholomae, *Zur Kenstniss der mitteliranischen Mundarten*, IV, 1922, PP. 23 - 28.

3- M. Unvala, *Draxt i Asurīk*, BSOS. II, 1923, P. 693.

۴- بنونیست، مقاله یاد شده، ص. ۱۹۴.

5- S. Smith, *Notes on the Assyrian Tree*, BSOAS. 1926, IV, PP. 69 - 76.

اعتنا و توجه است . در خود متن هیچ‌گونه‌گواهی و اشارهٔ مستقیمی برای تعیین تاریخ انشای این سرود یافت نمی‌شود . ذکر نام رستم و اسفندیار دربند ۱۴ منظومه روشنگر هیچ چیز نمی‌تواند باشد. اسفندیار به عنوان یك پهلوان نیمه تاریخی و نیمه اساطیری از دیرباز و یعنی در واقع از عصر اوستایی به‌بعد درروایتهای مذهبی وحماسی ایران مشهور بوده است و اما درمورد رستم هنوز به‌تحقیق معلوم نشده است‌که افسانه‌های مربوط به این پهلوان ملی قطعاً در چه زمانی آغاز شده است . نظر هرتسفلد و برخی دیگران دربارهٔ اصل پارتی یا سکایی‌بودن رستم ونیز یکسان شمری این‌پهلوان با گندفر شاه‌سکستان معاصراشکانیان تازمانی‌که مدارك قطعی به‌پشتوانهٔ این‌نظرارائه نگردد ناپذیرفتنی است[1]. بدین‌ترتیب‌برای تعیین تاریخ سرودن درخت آسوریك باید ازقراین غیرمستقیم وشواهد جانبی، که بهترین‌نشان ویژگیهای زبانی و ادبی است ، یاری جست‌که عبارتند از:

الف) منظوم بودن متن‌که مطابق اصول‌کلی نقد ادبی و موازین پذیرفته دربارهٔ آثار باستانی خود بالمآل نشانهٔ قدمت است .

ب) کاربرد بسیاری از واژه‌های‌کهن و نادر پارتی و دربعضی موارد احتمالاً مادی[2] که گاهی مفهوم آنها برای رونویسان دورهٔ ساسانی نیز روشن نبوده و از برای‌گزارش‌کلماتی به متن افزوده‌اند .

1- E. Herzfeld, *Sakastan, Archaeologiche Mitteilungen aus Iran*, IV, Heft 2 Berlin, PP. 114 - 115.

همچنین در مورد احتمال الحاقی بودن این بند در درخت آسوریك، قس.

A. Christensen, *Les Kayanides*, Kopenhagen 1931, P. 138.

2- W. B. Henning, *A Pahlavi Poem*, BOAS. XIII, 3 1949, P. 643, N. 8.

ج) انتخاب درخت بابلی[1] (خرما) به‌عنوان نماد رسوم ومعتقدات انیرانی‌درمقابل بز،که احتمالاً نمایندهٔ دین مزدیسنا وآیین ایرانی است (رک‌مقالهٔ یادشدهٔ اسمیت)، خودحکایت ازآن می‌کندکه به‌هنگام سرودن این داستان بابل ازاعتباری برخوردار بود ومذاهب آن رقیب وهمال دین وآیین ایرانی‌شمرده می‌شد ؛ نیز وجود نمونه‌های‌کاملاً شبیه این منظومهٔ مناظره‌ای به‌زبان اکدی امکان تقلید این سرود را ازآن الگوها درزمان قدیمتری محتمل می‌کند .

د) بعضی قراین ونشانه‌های بازمانده در متن نشان می‌دهدکه این منظومه اصل عامیانه داشته و پیش از تدوین آن به صورت مکتوب جزء ادبیات شفاهی و سرودگونه در میان مردم رواج داشته است[2].

اینها همه شواهدی هستند مبنی بر این که « درخت آسوریک » سرودی اصیل وکهن است‌که درعهد اشکانی و احتمالاً در اوایل این عصر سروده شده است . و اما اگر تاریخ تألیف این داستان را به دورهٔ مسیحی و حتی اگر به دورهٔ بعد ازتألیف انجیل متّی نیز جلو بکشیم چون امکان

۱ـ منظورازصفت آسوری‌همانا بابلی است. آسور که‌درپهلوی به‌صورت **āsur**، در ارمنی **asorestan** ودرفارسی سورستان آمده همان‌کشور بابل است‌که به‌سریانی **Bēth. Aramāyē** نامیده شده و درکتاب « شهرستانهای ایران » پـایتختش شهر **Vēh. Artaxšīr** (در عربی بهرسیر) یاد شده است رک ،

J. Markwart, *A Catalogue of Provincial Capitals of Ēranshahr*, ed. G. Messina, 1931, P. 103.

گواهی ابوریحان بیرونی دربارهٔ سورستان قابل توجه است :

« ... نسبوا تلک الشهور الی أسماء السریانیین وهم النبط أهل السواد و سوادالعراق‌یدعی‌سورستان»،کتاب الاثارالباقیة عن‌القرون‌الخالیة،تألیف ابی‌الریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی ، تصحیح ادوارد زاخو ، لایپزیک . ص ۵۹ .

2- J. C. Tavadia, *Die mittelpersische Sprach und Literatur der Zarathustrier*, Leipzig 1956, P. 133.

تأثیر دین و فرهنگ مسیحی بر روی آیین و ادب ایران در اوایل عصر مسیحی کم بوده و هیچ‌گونه نشانه‌ای از چنین تأثیر پردازی را در ادبیات سنتی ایرانی میانه سراغ نداریم، بلکه بالعکس تأثیر بسیاری از بنیادهای دینی‌و آیینی ایرانی برروی دیانت عیسوی، البته ازطرق غیرمستقیم‌مانند آیین مهری ، دین یهود ، کیش ماندایی و فرقه‌های نیمه یهودی مغتسله مانند وگنوستیک امری مفروض و مسلم است ، لذا احتمال این که مثل موردگفتگو درسرود درخت آسوریک از انجیل مقتبس باشد بسیار اندك بلکه غیرقابل قبول است و درمقابل عکس این‌فرضیه به‌آسانی قابل تصور می‌باشد. درتمام طول تاریخ تماس ایرانیان وسامیان فرهنگ‌ایرانی اغلب در زمینه‌های عینی تمدن نقش تأثیرپذیر ولی درزمینه‌های فکری ودینی همواره نقش تأثیرپرداز داشته است. تأثیرپندارهای دینی ایرانی‌درزمینهٔ ثنویت ، احوال قیامت ورستاخیز، ملایکه وفرشتگان و احتمالاً موضوع سوشیانت (مسیح و مهدی) برروی همهٔ مذاهب سامی و بین‌النهرینی امری مفروض است وعکس این ثابت شدنی نیست .

برخورد فرهنگهای ایرانی و سامی در زمانهای تاریخی پس از روزگار مادها، همزمان‌باگسترش‌قدرت‌سیاسی‌ایران دربین‌النهرین‌وآسیای نزدیك، در دورهٔ هخامنشیان‌آغاز شد، پس‌ازحملهٔ اسکندر درعهد سلوکی همچنان ادامه داشت و در دورهٔ اشکانی شکل جدیدی به خود گرفت . در زمان اشکانیان به علت وجود شرایط مساعد خاصی‌که قبلاً در دوران سلوکی وبهنگام «هم‌آمیغی» مذاهب ایرانی و انیرانی به‌وجود آمده بود وویژگی عمدهٔ آن وجود یك‌نوع حس مشترك ضد رومی درمیان مردمان آسیای میانه و احساس نیاز شدید به همداستان و احیاناً یکسان کردن

پندارهای دینی و قهرمانان اساطیری ایرانی وسامی بود[1]، دورهٔ دوم تأثیر پردازی فرهنگ ایرانی برروی اقوام سامی آغازمی‌شود. باتشکیل دولت اشکانی همراه با تقویت حس ملی ایرانی درهمهٔ شئون وزمینه‌های سیاسی و فرهنگی وهنری[2]، بعد ازیك دورهٔ تقریباً صد سالهٔ عهد سلوکی، برای باردیگر تسلط سیاسی ایران درممالك مجاور وهمسایه محرزگردید . در این دوره است‌که نواحی و حکومتهای سامی نشین در نزدیکی مرزهای ایران مانند سرزمین اُرهای (Osrhoene) در شمال غربی بین‌النهرین با پایتخت معروفش ادسا (Edessa) (عربی الرها) که « شهر پهلوی » ویا «دخترپارتها» نامیده‌می‌شد[3]،حکومت‌دست‌نشاندهٔ‌میشان‌باسلسلهٔ‌ایرانی

۱ـ در موردکوشش آگاهانه برای یکسان شمری شخصیتهای تاریخی و افسانه‌ای ایرانی وبین‌النهرینی از قبیل نمرود و زردشت، شیث و زردشت ، باروخ (Baruch) و زردشت و نیز هرمس و زردشت و قهرمانهای دیگر مانند سلیمان و جمشید و جونطون یا مینطون و فریدون و زروان و بل و یا تعبیر کیانیان با اصطلاح جبابره (gibbor) و غیره رك :

G. Widengren, *Quelques rapports entre Juifs et Iraniens à lépoque des Parthes,* VT, Supplement IV, Leiden 1957, PP. 157 - 241; *Iranisch - semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit,* 1960, PP. 42 - 62.

۲ـ درمورد این سوءتفاهم‌تاریخی‌که اشکانیان‌را، ازاین‌روکه درسکه‌هایشان خودرا «دوستدارهلنها» می‌نامیده‌اند، اغلب طرفدار تمدن هلنی پنداشته‌اند وازتوجه به‌جنبه‌های ملی وشیوه‌های ناسیونالیستی حکومت پارتی‌که خود سبب نوعی رنسانس ملی در زمینهٔ هنری ایران دورهٔ اشکانی شده غفلت‌کرده‌اند رك :

M. Rostovtzeff, *Dura and the Problem of Parthian Art,* Yale Classical Studies, V, 1935, PP. 157 - 304.

3- R. Duval, *Histoir Politique, religieuse et litérair d'Edesse jusqu' à la premier croisade,* JA. 18, 1891, PP. 81 - 123, 201-218, 381 - 439; 19, 1892, PP. 5 - 102; R. A. Lipsius, *Die edessenische Abgar - Saga,* Braunchueig, 1880.

و شاید سکایی خود[1]، امیرنشین کوچك عربی با مرکزش در شهر الحضر (Hatra)[2] در بین‌النهرین شمالی وخود سرزمینهای سوریه وفلسطین، یا بخشی ازشاهنشاهی اشکانی‌محسوب می‌شدند ویا به‌صورت حکومتی‌محلی نیمه مستقل باجگزار حکومت اشکانی بودند. شواهد تاریخی‌وگواهیهای باستان شناسی همه حاکی از این است‌که در اثرنفوذ سیاسی دولت اشکانی وبه‌علت وجود عناصر ایرانی وبویژه طبقه‌یی ازآزادگان واشراف اشکانی دراین ممالك وشهرها شیوهٔ زندگی و بنیادهای حکومتی و دیوانی، طرز جامه پوشیدن و آرایش و زین افزارها ، نوع معماری وهنر و تا حدودی مراسم و آیینهای مذهبی همه تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی بطور اعم و آیین پهلوی بطور اخص بوده است. آثار ویافته‌های باستان شناسی در شهرالحضر، ادسا ، پالمیرا و دُرا شواهد عینی این تأثیرپردازی است . نیز در دورهٔ اشکانی است‌که نفوذ زبان ایرانی یعنی درواقع‌پهلوی اشکانی برروی زبانها و لهجه‌های‌گوناگون سامی مانند آرامی ، آرامی تلمودی ، سریانی ادسایی، آرامی‌میشانی وادبیات ماندایی به‌حد اعلای‌خود می‌رسد و آثار این نفوذ ادبی به صورت شمارهٔ زیادی از واژگان دخیل در تمامی این گویشها باقی مانده است و جالب توجه است همچنانکه تحقیقات Telegdi در مورد آرامی تلمودی و بررسیهای استاد ویدینگرن در مورد زبان سریانی ادسایی وادبیات ماندایی‌نشان می‌دهد، بیشترواژگان دخیل

1- M. J. Saint - Martin, *Recherches sur l'histoire et la géographie de la Mésène et de la Characène*, Paris 1938.

2- W. Andrae, *Hatra* I-II. Leipsig 1908 - 12.

ایرانی درزبانهای سامی به دورهٔ اشکانی ودربعضی موارد مخصوصاً به دورهٔ پیش ازمسیحیت مربوط می‌شود[1]. بدین ترتیب باتوجه به‌مجموعهٔ قراینی که ذکرشد می‌توان به‌آسانی چنین‌پنداشت همچنانکه صدها لغت اشکانی مستقیماً درزبانهای سامی وارد شده وبسیاری ازعنوانهای دیوانی والقاب حکومتی‌خاص ایران دراین‌زبانها بعینه‌ترجمه شده‌اند اصطلاح «مروارید پیش خوک افشاندن» نیزکه اصل ایرانی داشته و به صورت ضرب‌المثلی درایران عهد اشکانی سایربوده است توسط مردمان مجاور مرزهای ایران پذیرفته شده و تا فلسطین نیز رسیده و آنگاه درکتاب عهد جدید راه یافته است .

قرینهٔ دیگری که ایرانی بودن اصل مثل مورد بحث را می‌رساند وضع خاص و اندکی استثنایی آیهٔ ششم باب هفتم انجیل متّی است که ضمن آن اصطلاح مذکور آمده است . این مورد از آیات یکتای انجیل متّی بوده و معادل و یا نظیرهٔ آن برخلاف بسیاری دیگر از مواعظ و تمثیلات مسیح نه دراناجیل همداستان (Synoptic) و نه درانجیل یوحنا ودیگر رسالات عهد جدید، نیامده است[2] و اجزاءِآن ازنظرعبارت وواژگان

1- Telegdi, *JA.*, 226, 1935, P. 220.

۲- تنها دریك کتاب گنوستیک قبطی معروف به «انجیل‌توماس» که احتمالاً در قرن دوم میلادی تألیف شده نظیرآیهٔ ششم باب هفتم انجیل متی بااندکی تفاوت آمده است ومعلوم نیست‌که مقتبس از انجیل متی است و یا مؤلف نامعلوم « انجیل توماس» آنرا مستقلاً به‌کار برده است . آیهٔ ۹۳ انجیل توماس :

«چیز مقدس را بهسگان مدهید تاآنرا به‌گند نیالایند ومرواریدهای خود را پیش خوکان میفشانید تا آنها را تباه نکنند» رک :

R. M. Grant, D. N. Freedman, *Geheim Worte Jesu : Das Thomas - Evangelium*, Frankfurt, 1960, P. 171.

شتوانهٔ تورانی نیز ندارد[1]، از اینرو آیهٔ نامبرده ازآغاز تا امروز یکی
ـ آیات مشکل و مبهم انجیل متّی شمرده شده و در مورد معنی دقیق
ن میان آباءِ کلیسا و مفسران قرون وسطی و گزارشگران و محققان
عاصر اختلاف بوده است و بعد از بیش از یکهزار سال بحث و شرح و
نسیر هنوزهم مفهوم اصلی آن برای مفسران کتاب عهد جدید روشن نشده
ست، چنانکه یکی ازمحققان معروف زمان ما در زمینهٔ الهیات مسیحی
انجیل شناسی در سال ۱۹۲۶ در این مورد می‌نویسد[2]:

Es ist aber nicht zu leugnen' daβ das Bild vom Werfen d Perlen vor die Schweine sachlich durchaus unklar ist.

در ضمن تفسیرهای گوناگون که هرکدام در دوره‌ای مطابق رای و
لیقه و دانش و تعصب خاصی به عمل آمده آیهٔ مذکور مورد گزارشهای
ختلف وگاهی پایهٔ تعبیر و استنباطهای غریب و ناصواب واقع شده است.
راد از سگان و خوکان را مردمان کافر و بیگانگان و افراد خام و نااهل
منظور از «مقدس» و «مروارید» راگاهی «گوشت حیوان مذبوح قربانی»،
اهی « پیام و بشارت مسیح » ، گاه مراسم غسل تعمید وشام واپسین وگاه
ملکوت خدا » تعبیر کرده‌اند . گروهی این آیه را یکی از قدیمی‌ترین

۱ـ قابل توجه است که در سرتاسر کتاب عهد عتیق واژهٔ مروارید اصلاً به
ار نرفته است . درمورد بند ۱۸ باب بیست هشتم کتاب ایوب، آنجاکه واژهٔ عبری
gōbhīsl را برخی‌مترجمان «مروارید» ترجمه‌کرده‌اند ازروی اهمال واشتباه بوده
چنانکه معادلهای این واژه در زبانهای سریانی و حبشی نشان می‌دهدکلمهٔ مذکور
ر معنی «شیشه ،آبگینه» است رک :

A Standard Bible Dictionary, ed. W. Jacbus, E. Naur and A. C. Zenos, London 1909, P. 650.

2- F. Perles, *Zu Erklärung von Mat. 7.6*, ZNW, 27, 1926, P. 163.

اشارات مربوط به برخی گرایشهای گنوستیک در جامعهٔ ابتدایی عیسوی دانسته‌اند وحتی مطابق تفسیری از این آیه که توسط پیروان فرقهٔ گنوستیك «Ophites» به عمل آمده مروارید نماد «جان علوی» و خوك سمبل «تن خاکی و جهان ناسوتی» تعبیر شده است[۱].

با توجه به تمام این آراءِ چنان می‌نماید که کلاً کنایهٔ «مروارید پیش خوکان ریختن» وترکیب «مروارید یاگوهر افشاندن» برای مردمان سامی زبان وعیسویان دوره‌های بعدی به علت متروك شدن اصل این مثل وعدم آگاهی ازچگونگی کاربرد این اصطلاح مفهوم‌نشده است، چنانکه در اثر این عدم وقوف برخی محققان معاصر ازجمله Jeremias و Perles ازآن‌روکه به‌گمان آنان مفهوم روشنی از این آیه مستفاد نمی‌شود، چنان انگاشته‌اندکه آیهٔ مورد بحث به‌گونه‌ای‌که اینك در انجیل متّی مضبوط است صحیح نبوده ودر اثرترجمهٔ نادرست متن اصلی آرامی به‌زبان یونانی بدین صورت درآمده است. پرلس درمقالهٔ خودکه ذکرش رفت ضمن بحث

۱ـ در مورد تفاسیر قدیمی آباءکلیسا دربارهٔ این آیه رك،

Clement of Alexandria, *Stromateis,* I, 55, 3; 2, 7, 4; Origen, *Josua - Homilie,* 21, 2; Tertullian, *De Praeseriptione haereticorum,* 26; *De baptismo,* 18, 11.

و دربارهٔ گزارشهای مفسرین معاصر رك،

H. L. Strack, P. Billerbeck, *Das Evangelium nach Matthäus, erläutert aus Talmud und Midrach,* München, PP. 447 - 450.

E. Klostermann, *Das Matthäusevengelium,* Tubingen, 1970, PP. 66 - 67.

W. Grundmann, *Das Evangelium nach Matthäus,* Leipzig 1972, PP. 220 - 222.

دربارهٔ چگونگی این تحریف وباز نمودن شباهت ظاهری واژگان آرامی با یکدیگر که به‌گمان او مترجم یونانی آنها را نیك در نیافته ودرنتیجه به غلط و یا با اهمال به یونانی برگردانده است ، خواسته است که اصل آرامی آیهٔ مذکور را باز سازی کندکه به نظر او چنین بوده است :

« برسگان طوقها مبندید و مرواریدهای خود از پوزهٔ خوکان میآویزید[1] » .

ولی باید در نظرداشت‌که برخلاف رأی محقق نامبرده هنوز به‌هیچ وجه محقق نیست‌که انجیل متّی در اصل به زبان آرامی بوده و بعداً به زبان یونانی ترجمه شده است، ثانیاً هرگاه چنین نیز بوده باشد پیشنهاد این‌نویسنده مشکل‌معنی‌سمبولیك‌قول‌مسیح رانمی‌گشاید، ثالثاً استعمال مثل «مروارید پیش‌خوکان‌ریختن» درمنظومهٔ «درخت‌آسوریک» وکاربرد آن به‌همان صورت در «انجیل توماس» می‌رساندکه این‌عبارت بدانسان‌که در انجیل متّی آمده درست است؛ ولی همچنانکه اشاره شد چنان به‌نظر می‌رسد ترکیب « گوهر افشاندن »که برمبنای آن کنایهٔ « مروارید پیش خوکان ریختن » ساخته شده و در آغاز دوران اشکانی وارد زبانهای سامی شده است درقرون بعدی مسیحی براثر قطع روابط نزدیك فرهنگی وعدم ارتباط‌مداوم مفهوم‌اصلی‌وچگونگی‌استعمال‌صحیح‌آن‌برای‌مردم‌آن‌سامان وبعدها برای مفسران غربی‌فراموش ویا نامفهوم شده است و از اینروست که‌درزبانهای‌عبری‌و آرامی‌ونیزعربی به‌جای افشاندن مرواریدبرپای‌خوکان اصطلاح تعلیق وآویختن عقد درّ ازگردن خوك وخنزیر استعمال ورایج

۱- F. Perles مقالهٔ یاد شده ص ۱۶۴ .

شده است؛ ولی «گوهر افشاندن» مانندگل و نقل ودرم ریختن برپای کسی، به‌هنگام جشنها و مجالس شادخواری ودرفرصتهای پذیره شدن و آذین بندی وعروسی، از رسوم و آیینهای دیرین ایرانی بوده وهست که بازگویی آن درزبان فارسی به‌صورت «گهر باریدن»، «گوهر افشاندن» و «درفشاندن» است[۱] بر مبنای این کاربرد اصلی کنایه «مروارید پیش خوك افشاندن» در مورد کاری عبث و بیهوده و بیجا کردن ساخته شده است.

باتوجه به مجموع دلایلی که دراین مقاله به‌آنها اشاره شد هرگاه ستنباط ما درمورد ایرانی بودن اصل‌مثل‌موردبحث صحیح‌باشد بعیدنیست که این‌مثل از زمان اشکانیان تا دوران بعد از اسلام در خراسان همچنان سایر بوده و ناصرخسرو آن را نیز مانند صدها مثل و دستان ایرانی در دیوان خود بدون آگاهی از قول مسیح به‌کار برده باشد.

۱ـ رودکی:

بر موالیت بپاشد همه در و گوهر بر اعادیت ببارد همه شخکاسه و خار

شاهنامه:

بسی زر و گوهر برافشاندند سراسر همه آفرین خواندند

درم زیر پایش همی ریختند عقیق و زبرجد برآمیختند

ویس ورامین:

مهانش جامه و گوهر فشاندند کهانش فندق و شکر فشاندند

گهرصد جام درپایش فشاندند به گاه زرنگارش برنشاندند

منوچهری:

آن سیدی که بادو کف درفشان او باشدخلیج رومی‌اندکتر ازدوخوی

نظامی:

همان صد دانه مروارید خوشاب به فرق افشان خسروکرد پرتاب

حافظ:

گر نثار قدم یار گرامی نکنم گوهرجان به چه‌کار دگرم‌بازآید

تکمله

«پیشنهادی دربارهٔ اتیمولوژی واژهٔ مروارید»

مروارید یك واژهٔ ایرانی است. برخلاف نظر رایج‌که مطابق آن مروارید را از اصل یونانی margarítēs می‌پندارند که از طریق زبان آرامی به‌زبانهای ایرانی داخل شده است[۱]، این‌کلمه در اصل ایرانی است. که بطور مستقیم ویا ازطریق زبان ارمنی به‌زبان یونانی ونیز به زبانهای سامی راه یافته است[۲].

در مورد کلمه margarítēs علاوه بر این‌که خود لغویون خبره و محققان زبانهای یونانی در هلنی بودن این واژه تردیدکرده و برای آن اشتقاقهایی در زبانهای هندی و ایرانی جسته‌اند[۳]، شواهد و قراین تاریخی در مورد زمان وچگونگی استعمال این‌کلمه درادب‌کلاسیك یونان دخیل بودن آن را در زبان یونانی می‌رساند.

نخستین اطلاعات دربارهٔ مروارید و چگونگی صید آن در خلیج فارس درواقع‌توسط ملازمان اسکندر و وقایع‌نگاران‌همراه اوبه سرزمین هلنها رسیده است، چون اولین گواهیها دربارهٔ این گوهر توسط نرخوس

1_ Th. Nöldeke, *Persische Studien*, II, P. 44; J. Darmesteter, *Etudes iraniens*, I, Paris 1883, P. 25.

2_ G. Widengren, *Muhmmad, The Apostle of God, and his Ascension*, (King and Saviour V), Uppsala 1955, P. 194.

3_ E. Boiascq, *Dictionaire étymologique de la langue grecque*, 4 ed. Heidelberg 1950, P. 610; H. Frisk, *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, Band II, Heidelberg 1970, P. 174; A. Ernout et A. Meillet, *Dictionaire étymologique de la langue Latine*, Paris 1959, P. 387.

(Nearchus) دریاسالار اسکندر و خارس (Chares) زندگینامه نویس او گزارش شده است . اصل روایات هر دو نویسنده از بین رفته است ولی گزارش نویسندهٔ اولی توسط اریان (Arrian, *Indike* 38.3) و استرابو (Strabo, *Geog.* 16.3.7) و روایت نویسندهٔ دومی توسط آتنه‌ئوس (Athenaeus, *Deipnosphistai* 3.45) به دست ما رسیده است . گزارش خارس در این مورد سخت جالب است :

«در دریای هند ، نیز در سواحل ارمنستان و فارس و شوش و بابل ماهیی صید می‌شود که سخت شبیه صدف است و از آن استخوانهای سفیدی درمی‌آورند که آنان آن را مروارید می‌نامند و گردن‌بند و یاره و خلخالها از آن می‌سازند که پارسیان ومادها وهمهٔ مردمان آسیا آن‌را بسیارمی‌پسندند و از زینتهای زرین گرامیتر می‌دارند[1]» . چنانکه ملاحظه می‌شود نحوهٔ بازگویی می‌رساند که مرد هلنی برای نخستین بار چیز شگفت و تازه‌ای دیده وگزارش‌کرده است .

قدیمی‌ترین نویسندهٔ یونانی که دربارهٔ مروارید گفتگو کرده و نوشتهٔ او بلاواسطه بدست ما رسیده تئوفراستوس حکیم‌وشاگرد معروف ارسطوست که در سدهٔ سوم پیش از میلاد می‌زیسته و در رسالهٔ خود به نام « دربارهٔ احجار» (Theophrastus, *On Stones* 6.36) برای نخستین بار در ادبیات یونانی آگاهیهایی دربارهٔ این گوهر می‌دهد . دومین نویسندهٔ کلاسیک از نظر ترتیب تاریخی بعد از تئوفراستوس که دربارهٔ مروارید گفتگو کرده

1- G. Payn Quackenbos, *Classical Allusions to the Pearl-fishers of the Persian Gulf*, Spiegel Memorial Volume, 1908, P. 252.

سیلیوس ایتالیکوس است (Silius Italicus, *Punica* 14.663) که در سدهٔ اول میلادی می‌زیسته است؛ از روایت این نویسنده و نیز از نوشته‌های پلینی چنین برمی‌آید که مروارید به عنوان گوهری گرانبها در سدهٔ دوم و شاید اول پیش از میلاد در روم شناخته بود.

شهادتهای دیگر نویسندگان یونانی و رومی مانند پلینی - (Pliny, *Nat. Hist.* 6.26 : 148) ایزیدوروس خاراکسی و فیلوستراتوس (Philostratus, *Life of Appolonius*,3.57) و دیگران که دربارهٔ مروارید و صید آن در خلیج فارس و بحرین و دریای عمان گفتگو کرده‌اند همگی به زمانهای جدیدتر مربوط می‌شود. با توجه به این قراین تاریخی چنان می‌نماید که یونانیان پیش از حملهٔ اسکندر به ایران دربارهٔ مروارید چیزی نمی‌دانسته‌اند و طبیعی چنان است که مردمی که برای اول بار با چیزی تازه و متاعی نو در سرزمین بیگانه آشنا می‌شوند نام آن چیز را نیز از لغت مردمان آن سرزمین به عاریت گرفته باشند.

و اما آنچه تا کنون از نظر زبان شناسی ایرانی بودن اصل واژهٔ margarítēs را در یونانی اندکی مشکل می‌نمود توجه لغویون تنها به گونهٔ فارسی میانهٔ murwārīt و یا marwārīd و یا فارسی نو مروارید بوده است ولیکن با آگاهی از فرم پهلوی اشکانی این واژه که درمتنهای مانوی ترفانی به صورت margārīt نیز آمده است و نیز باتوجه به گونهٔ سغدی آن mrγ'rt وصورت دخیل آن درارمنی به صورت margarit می‌توان گونهٔ قدیمی این واژهٔ را به صورت -margārita* در ایرانی باستان در نظر گرفت که در اواخر دورهٔ هخامنشی به زبان یونانی وارد شده و یا آنچنانکه استاد

ویدنگرن اشاره‌کرده است[۱]، فرم پهلوی اشکانی آن ازطریق زبان ارمنی به یونانی رفته و با تحول طبیعی در آن زبان به صورت margarítēs درآمده است.

مروارید درزبانهای پهلوی جنوبی وفارسی میانهٔ ترفانی به‌صورت marwārid / murwārit، در پهلوی اشکانی margārīt / murgārīd[۲]، درسغدی mrγ'rt[۳]، درسکایی به صورت mrāha[۴]، درپشتو marγalara[۵]

۱ـ ویدنگرن، مقالهٔ یاد شدهٔ ص ۱۹۴.

2- F. C. Andreas, W. B. Henning, *Mir. M. III*, Berlin 1934, P. 42.

نیز درمتن ترفانی M 96 RII به صورت margārit، رک (ZII, IV 1926, P. 270).

3- E. Benveniste, *Vessantara Jātaka*, Paris 1946, P. 13; I. Cershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford, 1954, P. 10.

درزبان سغدی واژگان دیگری که درمعنی مروارید به‌کاررفته‌اند عبارتند از mwrβnt و (Dhyāna 45, cf. Benveniste, *JA*. 1933, 1, 218) mwž'kk و mwhrg'n (P2, 981) که واژه‌های اولی و سومی به احتمال زیادگونه‌هایی دگرگون شده از *muɣr / muhr (= مهره) هستند. در مورد mwrβnt پروفسور هنینگ واستاد بیلی برآنندکه این واژه نیز با muhr همسان است رک، W. B. Henning, *Sogdian Tales*, BSOAS, XI, 1943 - 46, P. 468, N. 4; H. W. Baily, *Indo-Scythian Studies*, Vol. VI, P. 284.
ولی استاد بنونیست آن را تبدیلی از *mwrβrt و بدین ترتیب با واژهٔ مروارید یکسان و مربوط می‌دانند. رک:
E. Benveniste, *Textes Sogdiens* III, Paris 1940, P. 181

درباره پیشنهاد نگارنده دربارهٔ اشتقاق این واژه رک به صفحات بعدی این نوشته.

4- H. W. Bailey, *Hvatanica* II, BSOS, IX, P. 73; *Indo-Scythian Studies, being Khotanese Texts, VI*, Cambridge, 1967, P. 285.

5- G. Morgenstierne, *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo 1927, P. 47.

آمده و درگویشهای آذری وکردی به صورت مِرواری باقی‌مانده است .

دربارهٔ اصل واشتقاق این‌واژه درزبانهای ایرانی تاآنجاکه‌نگارنده می‌داند جز این‌که اغلب آن را از یونانی دخیل‌گرفته‌اند توضیحی داده نشده است. اشتقاقی‌که دراین‌جا ارائه می‌شودکوششی است برای اولین‌بار در این زمینه و جنبهٔ پیشنهادی دارد تا نظر دیگران چه باشد . به گمان من صورت پارتی این‌کلمه یعنی margārīt قدیم‌ترین‌گونهٔ ایرانی میانهٔ این واژه است و صورت دیگر پارتی یعنی murgārīd و صورتهای فارسی میانه marwārīd و murwārīt جدیدترند . تبدیل a بعد از حروف لبی به u و نیز تبدیل g به w بویژه در مجاورت r ازدگرگونیهای‌مفروض زبانهای ایرانی است. باتوجه به‌فرم پارتی margārīt می‌توان‌گونهٔ ایرانی باستان واژه را به صورت *margārita- بازسازی‌کرد . درتوضیح این واژه از پسوند آخر آن شروع می‌کنیم :

پسوند فرعی ita– درزبان اوستایی برای ساختن صفات مربوط به رنگها چندین بار به کار رفته است قس -Zairita « زردگون » ، -raoδita « سرخفام » و -spaēitita « سفید »[1] ؛ درمورد واژه‌های اول وسوم با توجه به فرمهای -zairi «زرد» و -spaēta « سفید » چنان به نظر می‌آیدکه با استفاده از پسوند ita- از صفات موجود در زبان برای باز نمودن نوعی تفاوت رنگی‌صفات دیگری ساخته‌اند. باقیاس با واژه‌های اوستایی مذکور می‌توان فرض‌کردکه در آغاز صفتی به صورت -margāra* وجود داشته‌که که بعد با افزودن پسوند ita- به صورت -margārita* درآمده وبازماندهٔ

1- Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch,* PP. 1495, 1610, 1681.

این واژه به زبانهای ایرانی میانه و نو رسیده است[۱]. این واژه به نظر من مشتقی از ریشهٔ هند واروپایی -*merg^u درمعنی «درخشیدن وتلؤلؤداشتن» است که خود ترکیبی از افزونهٔ -g^u وریشهٔ هند واروپایی -*mer «درخشیدن، برق زدن» محسوب میشود[۲]. ازاین ریشه درزبان لیتوانی mìrgu, -éti «درخشیدن» و márgas «روشن، رنگین» و در زبان لیتی mirgas «برق زدن» و marga «درخشش» وغیره باقی مانده است. در زبانهای هند و ایرانی، همچنانکه پوکورونی یادآوری کرده، ممکن است واژهٔ هندی باستانی -mrgá واوستایی -mərəγa از این ریشه باشد که در اصل «حیوان خالدار و رنگین و درخشان» معنی می‌داده است و در هندی در معنی «غزال وجانور شکاری وغیره» و در اوستایی در مفهوم «مرغ و پرنده» به‌کار رفته است[۳]. با توجه به‌توضیحات بالا می‌توان چنان پنداشت که از ریشهٔ -*marg «درخشیدن» باافزودن پسوندها -*margāra وسپس -*margārita ساخته شده که درواقع «چیز درخشان وبراق» معنی داشته‌است واین معنی برای نام این گوهر بسیار مناسب می‌باشد. -*margārita ایرانی باستان دراواخر دورهٔ هخامنشی به زبان یونانی رفته و یاگونه‌ای قدیم از آن درزبان پارتی وارد زبان ارمنی

۱ـ درموردتبدیل i کوتاه درفرم‌بازسازی شدهٔ -*margārita به i کشیده در فرمهای ایرانی میانه وفارسی نو قس اوستایی -anāhita که درپهلوی anāhīt و درفارسی ناهید شده است.

2- J. Pokorny, *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*, I, P. 733.

۲ـ واژه‌های دیگری که احتمالاً می‌توان آنهارا از ریشه -*marg «درخشیدن» دانست عبارتست از سغدی mwrβnt (از -*margant «درخشنده» با تبدیل g به w ؛ هم چنانکه استاد بنونیست اشاره کرده به دلیلی نامعلوم باحرف β درسغدی ضبط شده است) وفارسی‌نو موری «مهره‌های ریزکه زنان بردست وگردن بندند» که اگربا muhr «مهره» مربوط نباشدممکن‌است از -*margya «روشن، درخشان» باشد.

شده و از آن راه در یونانی به صورت margarítēs و با تبدیل r به n در آرامی به‌صورت margānītā درآمده است[۱].

و اما در مورد واژهٔ مرجان درعربی که معرب بودن آن از دیرباز نزد لغویون اسلامی مانند جوالیقی وسیوطی معلوم بوده[۲]، نظررایج این است که این کلمه گونهٔ برساخته‌ای از آرامی -margānītā است و استاد ویدنگرن آن را درواقع نوعی مذکرساختگی تعبیرمی‌کندکه از روی واژهٔ دخیل آرامی (که‌مؤنث انگاشته‌شده) ساخته‌شده است[۳]. این نظرممکن است صایب باشد ولی‌می‌توان نظردیگری نیز پیشنهادکرد. آن این‌که اعراب که از دیرباز درسواحل خلیج فارس ونواحی صید مروارید درردریای عمان با ایرانیان در رابطه بودند ممکن است این‌کلمه را نه از طریق زبان‌آرامی بلکه بطور مستقیم از زبان ایرانی به وام گرفته باشند. در این صورت می‌توان‌چنان‌پنداشت‌که مرجان ازگونهٔ ایرانی-*margāra / -*margāna که ما ساختمان‌آن را مقدم بر -*margārita فرض‌کردیم‌گرفته شده است. در تأیید این حدس می‌توان گونهٔ جانبی یونانی margaron «مروارید»

۱ـ دربارهٔ دوواژهٔ دیگرفارسی‌یعنی«کسبرح / کسپرح» و«گوهر» که‌درمعنی مروارید به‌کاررفته‌اند، درمورد واژهٔ اول‌باید گفت جز این که دراین‌بیت از رضی‌الدین لالای غزنوی :

حقهٔ یاکند پـر از کسبرح گرنه بدیدی لب‌ودندانش بین

به‌کار رفته و در فرهنگها درمعنی مروارید ضبط شده نگارنده چیز دیگری نمی‌داند و اما درمورد واژهٔ «گوهر» و اتیمولوژی و کاربرد آن در دومفهوم اصل و نژاد و مروارید رک :

E. Benveniste, *OLZ* (Nr. I/2, 1960, Col. 5 - 10) ;
S. Wikander, *Svensk Teologisk Kvartlskrift*, 1941, PP. 232 - 33.

2- A. Jeffery, *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān*, 19138, P. 216.

۳ـ ویدنگرن، کتاب یاد شده ص ۱۹۴ .

را گواه آورد که ساختمان آن نشان می‌دهد که از گونه‌ای مانند -margāra* گرفته شده است[۱].

۱ـ نظر ابوریحان بیرونی درباره اصل مرجان جالب است:
«. . . . جنس* یسمی خروهک وعرب الخراهک و هوتشبیه لاصل البسذ بقلنسوة الدیک کما شبه به نوع من بستان آفروز ویسمی خول خروه وأظنه أناذلک الاصل الموسوم بالمرجان فان مرجان قریب من اسم الطیور الفارسیة»، کتاب الجماهر فی معرفة الجواهر، ابوریحان بیرونی، طبع حیدرآباد ۱۳۵۵ ص ۱۹۲.
* (ای جنس من البسذ).

جغرافیا و هنر

حسین شکوئی

ادبیات انگلستان بهترین راهنما جهت افراد خارجی است که می‌خواهند چهره‌های جغرافیائی این کشوررا بشناسند. نظرمحققین براین است که ادبیات انگلیسی زاییدهٔ محیطهای جغرافیائی انگلستان است و سیمای اکولوژیکی خاصی را بیان می‌داردکه این خود آئینهٔ تمام نمای خصیصه‌های ناحیه‌ای است[1].

درقرن نوزدهم رمانهائی که دراروپانوشته می‌شد غالباً تأثیرپذیری و انعکاس شرایط ناحیه‌ای را روشن می‌ساخت و این به ویژه در رمانهای انگلیسی بیشترصادق است چراکه تنوع وگوناگونی محیطهای جغرافیائی انگلستان بیشتر است. هرچندکه وسعت انگلستان محدود است اما تضاد محیطهای جغرافیائی آن هرتازه واردی را به شگفتی وامی دارد تا آنجا که رشته زمین شناسی نیز در مفهوم یك علم، ابتدا در انگلستان شکل گرفت و به تکامل رسید.

پروفسور **لوسین لکلیر**[2]، استادزبان وادبیات انگلیسی دردانشگاه کان[3] تا کنون دو کتاب پرارزش در زمینهٔ رمانهای ناحیه‌ای انگلستان

1- Edmund W. Gilbert. British Pioneers in Geography. P. 116.

2- Lucien Leclaire. 3- Caen.

منتشر ساخته است. او یك جغرافی‌دان نیست اماکتابهایش را با نقشه‌های خوب جغرافیائی زینت داده است. **لوسین لک‌لیر** دراین نقشه‌ها پراکندگی جغرافیائی‌رمان‌نویسان ناحیه‌ای انگلستان و ولز را به‌خوبی نشان می‌دهد که زمان فعالیت و اوج درخشندگیشان بین سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۹۵۰ بوده است. درنقشه ترسیمی پروفسور **لک‌لیر**، نام بیش‌از ۱۵۰ رمان نویس ذکر شده است . در بخشی دیگر از نقشه ، رمانهای ناحیه‌ای این نویسندگان جای گرفته است .

پروفسور **لوسین لک‌لیر** دو نقشه تکمیلی نیز تهیه دیده است که زمینه‌های روستائی وصنعتی‌رمان نویسان را بدست می‌دهد. **لک‌لیر** معتقد است‌که درفاصله سالهای ۱۹۱۰ ـ ۱۸۷۰ تأکید رمان‌نویسان روی نواحی روستائی بیشتر می‌شود وازسال ۱۹۱۰ به‌بعد، جریانات فکری رمان‌نویسان مسیرهای تازه‌ای می‌یابد. در انگلستان ، بین سالهای ۱۹۵۰ ـ ۱۹۴۰ به موازات توسعه شدید صنعتی ، در اغلب رمانها زمینه‌ها و فضاهای صنعتی ظاهر می‌شود[1] .

با توجه به عنوان این مقاله و با درنظرگرفتن عوامل جغرافیائی، چند دوره‌کاملاً مشخص در رمانهای انگلیسی به شرح زیر دیده می‌شود :

ازسال ۱۸۰۰ تا ۱۸۳۰ رنگ ملی وکشوری در رمانهای انگلیسی فزونی می‌یابد چنانکه بعضی از صاحبنظران در تجزیه و تحلیل آثار **سروالتراسکات**[2] «۱۸۳۲ ـ ۱۷۷۱» به این نتیجه می‌رسندکه رمانهای **اسکات** به جنبه‌های ملی بیش از زمینه‌های ناحیه‌ای اهمیت می‌دهد هر چندکه

1- Edmund W. Gilbert. British Pioneers in Geography. P. 117.

2- Sir Walter Scott.

او یك رمان نویس تاریخی است اما حتی به هنگام تأکید به یك دوره معین باز هم به طول و عرض کشور خود توجه دارد و چشم اندازهای پرتنوع آن را درنظر می‌گیرد. **اسکات** در داستانهای خود بیش از همه از مشخصات توپوگرافیکی محیط متأثرمی‌گردد. عده‌ای از محققین را نظر بر این است که برای هزاران نفر از مردم، نوشته‌های **اسکات** چه در زمان حیات و چه بعد از مرگ او، مقدمهٔ آشنائی باچشم اندازهای جغرافیائی اسکاتلند بوده است.

شارلت برونته[1] (۱۸۵۵ ـ ۱۸۱۶) دریك روستا دریورکشایرغربی زندگی می‌کرد. تأثیر پذیری **برونتی** از محیط زندگی خود تا بدان حدّ بالا می‌گیردکه همه چهره‌های محیط طبیعی را به شدت درنوشته‌های خود منعکس می‌کند. او زیبائیهای محیط زندگی خود را به خوبی احساس می‌کرد و در همان حال نیروی خشن رودهای وحشی و بادهای بیرحم را در ناحیه جغرافیائی خویش به شکلهای لجام گسیخته‌ای می‌یافت. در زوایای نوشته‌های **شارلت برونته** از مواد اولیه «پشم»که درایالت مسکونی او بیشتر بدست می‌آید سخن بسیار می‌رود و اغلب قهرمانان‌کتاب معاش خود را ازصنایع نساجی طلب می‌کنندکه با جغرافیای طبیعی و اقتصادی ناحیه کاملاً در ارتباط است.

جورج الیوت[2] (۱۸۸۰ ـ ۱۸۱۹) در اولین نوشتهٔ خود که در سال ۱۸۵۷منتشرگردیدگزارشگرمحیط طبیعی Warwickshire می‌باشد جائی که سالهای اولیهٔ نویسنده در آن سپری شده است.

1- Charlotte Brontë.

2- George Eliot.

آرنولدبنت[1] (۱۹۳۱ـ۱۸۶۷) که در ناحیه صنعتی پاتریز[2] انگلستان پرورش یافته بود تحت تأثیر زندگی شهری وچهره‌های کاملاً مشخص ناحیهٔ صنعتی قرار می‌گیرد و در نوشته‌های خود از کوره‌های روشن ، خانه‌های کوچك، دودکشها، کارخانه‌های بزرگ، تمرکز ادارات، تجهیزات وخدمات شهری : ترافیك شهر ، روزنامه‌های روزانه ، مذاهب مردم ، کلیساها ، ورزشها و تفریحات جامعهٔ شهری بحث وگفتگو دارد[3].

آنچه دربالاگفته شد نشان‌دهندهٔ این‌واقعیت است‌که درانگلستان، رمان بیش از هرهنر دیگر از اثرات جغرافیائی محیط بهره برمی‌گیرد و

1- Arnold Bennet.

2- Potteries.

3- Edmund W. Gilbert. British Pioneers in Geography. P. 122.

ادموند ویلیام‌گیلبرت « ۱۹۷۳ - ۱۹۰۰ »

روزهائی‌که این مقاله زیرچاپ بود خبرفوت ادموند ویلیام‌گیلبرت درمجلهٔ «جغرافیا» چاپ انگلستان درج شد. از این‌رو لازم‌آمدکه زندگی علمی این‌دانشمند در چند سطر گفته آید ،

ادموند ویلیام‌گیلبرت در ۱۶ اکتبر سال ۱۹۰۰ در همسورث انگلستان بدنیا آمد و درکالجهای هرتفورد و آکسفورد به تحصیل و تحقیق پرداخت . ازسال ۱۹۲۳ به‌بعد ادموندگیلبرت درکالجهای بدفورد ودانشگاه ریدینگ مدرس جغرافیا بود . سپس به عنوان محقق جغرافیای انسانی به آکسفورد بازگشت. ازسال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۷ به عنوان استاد جغرافیا در دانشگاه آکسفورد به تدریس اشتغال داشت . این دانشمندکه متخصص جغرافیای تاریخی بود درهنگام بازنشستگی نیز به زندگی طلبه وار خود ادامه می‌داد وکتاب پرارزش **British Pioneer in Geography** از اثرات ماندگار دوران بازنشستگی اوست . در سال ۱۹۷۲ ضعف و بیماری به سراغ‌گیلبرت آمد و در دوم اکتبر ۱۹۷۳ درگذشت .

ادموند ویلیام‌گیلبرت از یك روح هنرمندانه‌ای برخوردار بود و این طرز تلقی را در همه نوشته‌های جغرافیائی او به خوبی احساس می‌کنیم .

چشم اندازهای ناحیه‌ای انگلستان را منعکس می‌سازد .

آنتوان چخوف نویسندهٔ نامدار روس درکتاب «استپ‌ها» به شکل فوق‌العاده زیبائی همه‌پدیده‌های استپها رابکارمی‌گیرد. مفهومها وعنوانهائی نظیر: ستارگان آسمان استپ، بالاآمدن ماه، ابر، مه، طوفان، باد، گرما، سرما ، برف ، باران ، علفها ، انعکاس رنگها در استپ ، اسب ، سگ ، صدای مرغ در استپ، آتش، پوستین ،گاریها وکابه‌ها همه درجای خودش آمده است تا آنجا که انسان با مطالعه رمان استپها با تمام خصیصه‌های جغرافیائی استپهای روسیه آشنا می‌شود :

«شخص فرسنگها در این بیابان سفر می‌کند و نمی‌تواند تشخیص بدهدکه آغاز و پایانش‌کجاست. صفحه ۱۰».

«بوته‌های تلخک وحشی وعلفهای هرزه استپ وشیرهٔ گیاه وکنف وحشی‌که بر اثرگرمای خفه‌کننده پژمرده شده و زرد و نیمه جان بودند اکنون به‌شبنم شستشو شده وبا نوازش آفتاب جانی یافته بودندکه دوباره به پژمرند . پرندگان قطبی با فریادهای شادی برفراز جاده می‌پریدند و موشهای صحرائی ازلای علفها باهم نجوا می‌کردند. ازسمت چپ درجائی دور دست شانه به سرها آواز تک صدای خود را می‌خواندند. اندکی‌که گذشت شبنم بخار شد و نسیم افتاد و استپهای سرخورده شکل و هیبت تابستانی خود را بازگرفتند. تیغه‌های علف‌کمرخم‌کردند وتمام موجودات زنده در خاموشی فرورفتند. صفحه ۱۱» .

گرمای خفه‌کنندهٔ تابستان، یخبندان وطوفانهای برف درزمستان، شبهای دهشتناك پائیزی که جز ظلمت چیزی دیده نمی‌شود و جز زوزهٔ خشگمین بیهوده باد صدائی بگوش نمی‌رسد و بدتراز هر چیز، تنهائی ،

تنهائی مطلق در تمام زندگی .... آن سوی صنوبر ، مزارع گندم که مانند فرش زرد رنگ روشنی بنظر می‌رسیدند ، از جاده تاقلهٔ تپه‌ها گسترش داشت. روی تپه‌ها ذرتها را چیده بودند وخرمن کرده بودند و درزیر تپه‌ها عده‌ای مشغول درو بودند. صفحه۱۳» .

« ژرفنای ناپیدا و بی‌پایان آسمان را فقط در دریا و در پهندشت استپها در شب ماهتابی می‌توان درك کرد. صفحه ۶۲»[۱].

حال به‌چند اثر دیگر اشاره می‌کنیم وبانگاهی گذرا نقش‌محیطهای جغرافیائی را در رمانها بررسی می‌کنیم :

جك لندن (۱۹۱۶ ـ ۱۸۷۶) نویسندهٔ آمریکائی در داستان دختر برفها همه عوامل و زیبائیهای محیط جغرافیائی را بخدمت می‌گیرد و با اقامت طولانی‌خود درسرزمینهای قطبی وپر برف شمال، تصویرگرمحیطهای جغرافیائی این منطقه می‌شود :

« معهذا موهای طلائیت همانطور مانده و همان رنگ قشنگی را که به‌رنگ خزه‌های طلائی اطراف رودخانه است حفظ کرده. صفحه۲۲».

«او برق‌گیسوان فرونارا زیر اشعهٔ جانبخش آفتاب وانعکاس طلائی رنگ آن را درجوار آتش بخاری دوست می‌داشت.صفحه ۷۵» .

وجود برف و سرما و رنگ سپید محیط حتی فرشته‌ای مخصوص جهت این منطقه درذهن نویسنده خلق کرده است: «مثل یك فرشته شمال می‌ماند با همان روح سرد ولاقیدش. صفحه ۱۵۱ »[۲].

۱ـ آنتوان چخوف . استپها . ترجمهٔ هوشنگ پیرنظر .

۲ـ جك لندن . دختر برفها ترجمه فرامرز برزگر . از مطالعات آقای اسمعیل به آفرید دانشجوی رشتهٔ جغرافیا در درس فلسفهٔ جغرافیا .

رمان«بوران» اثر **تاخاوی آختانوف** نمایشگر واقعیتهای جغرافیائی استپهای روسیه است. در این رمان، کاسپان چوپان کالخوزی وگله‌اش ساعتهای متمادی از جهان بزرگ جدا می‌شود و بدون خواب و خوراك و استراحت در تاریکی برف‌آلود دشتهای بیکران کازاخستان آواره است. بورانی‌که برپاشد او را در میان طوفان سرد و سوزان وبرف آبدارپیچاند وگمراه و سردرگم‌کرد. در آن نزدیکیها مصیبت دیگری درکمین اوست. گرگها به همراه بوران در اطراف‌گله می‌چرخند و منتظر فرصت هستند. نبرد تن به تن انسان با قوای سرکش طبیعت[1]....

نیمایوشیج درفاصله اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۴ تامهرماه ۱۳۰۶ نامه‌هائی به‌خانم عالیه جهانگیرمی‌نویسدکه سرآغازعشقی‌گرم وپرشکوه بود عشقی که سی سال زندگی مشترك آنها را تضمین کرد. نیما که در ناحیه همیشه ابری شمال ایران می‌زیست دریکی ازاین نامه‌ها چنین می‌نویسد: «چرا مثل این ابر منقلب نباشم؟ مثل این ابر گریه نکنم؟ چرا مثل این ابر متلاشی نشوم؟ صفحه ۳۶».

نیما که بزرگ شدهٔ شمال ایران است دریا را به خوبی می‌شناسد و در نامه شورانگیز دیگری چنین می‌گوید: «قلب شاعر دریای بزرگ است. ببین دریا راکه باتمام وسعت خود به‌اندك نسیمی‌سیمایش را پرچین می‌کند. چرا اندك سوءِ ظنی سیمای مرا غمگین ومتفکر نکند درصورتی که طبیعت قلب مرا حساس‌تراز قلبهای دیگرآفریده است. صفحه ۴۱»[2].

با توجه به چشم اندازهای ناحیه‌ای دررمانها، عده‌ای از جغرافی‌دانان مطالعه رمانهای ناحیه‌ای را به دانشجویان خود توصیه می‌کنند و

۱ـ تاخاوی آختانوف. بوران. از مطالعات آقای جمشید بهمنی دانشجوی رشتهٔ جغرافیا در درس فلسفهٔ جغرافیا.

۲ـ نامه‌های نیما به همسرش.

رمان نویسان انگلیسی را از پیشروان نوشته‌های جغرافیائی در سطوح ناحیه‌ای می‌دانند.

آب و هوای مدیترانه‌ای دارای فصل بارندگی در زمستان و یك فصل خشك آفتابی در تابستان است. با این آب و هوا، درجنوب اروپا انواع ورزشها به ویژه فوتبال، شنا، تنیس، مسابقات اتومبیل رانی، اسب سواری، آب تنی در دریا وتفریحات ساحلی پا می‌گیرد وهمه زوایای زندگی را متأثرمی‌سازد. درهمان حال سینماهای روباز، درایوین سینماها و برگزاری اپراها در هوای آزاد فعالیت گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند.

این آب وهوای مدیترانه‌ای درتأسیس وفعالیت کازینوها، قمارخانه‌ها وهتلهای توریستی نقش شایسته‌ای می‌یابد. شرایط آب وهوای مدیترانه‌ای طوری است که نمایشگاههای جهانی تمبر و نقاشی، فستیوالهای موسیقی، مجسمه سازی، جلسات سخنرانی و نمایشگاههای کتاب و موزه‌ها امکان فعالیت بیشتری می‌یابند ازطرفی باتوجه به‌مشخص بودن فصول، نمایشگاههای گل و فستیوالهای مختلف کلیسائی روزهای نشاط بخشی را جهت شرکت‌کنندگان فراهم می‌سازد. با این آب وهوا صنعت توریسم زمینه‌های کاملاً استثنائی بدست می‌آورد و نواحی زیر نفوذ آب و هوای مدیترانه‌ای به عنوان بهشت توریستها شناخته می‌شود بدانسان که در ریویرای[1] ایتالیا و فرانسه می‌بینیم[2].

حال به‌هنر باغبانی وگلکاری بنگریم که ازبرکت شرایط مساعد آب

1- Riviera.

2- Meyer, Strietelmeier. Geography in World Society. P. 495.

وهوائی درنواحی‌مدیترانه‌ای به‌خلق زیبائیهای شگفت‌آوری توفیق یافته است. شاید تاکنون درزمینهٔ باغهای‌زیبای نواحی‌مدیترانه‌ای‌هیچ جغرافی‌دانی مثل خانم **الن‌چرچیل سمپل** به تصویرگری پرصفائی‌امکان نیافته است. در این مورد الن‌چرچیل سمپل چنین اظهار نظر می‌کند :

«شرایط آب‌وهوائی گسترش‌پروسعت‌باغهای نشاط‌انگیزسرزمینهای قدیمی مدیترانه‌ای را سبب‌گشته است. این باغها هنوز هم درنقاط قدیمی ناحیه، چهره‌های سنتی‌خود را درداخل دیوارها وپرچین‌هاپنهان‌کرده‌اند. خلوت‌گزینی ، وجود بسترهای گل ، آرایش زیبای درختان میوه و سایهٔ آنها محیط صمیمی فراهم می‌آورد . در همان حال وجود فواره‌ها ، آب نماهای‌بیشمار، حوضها، استخرهای مرکزی، نشیمنهای‌مرمرین، ستونهای زیبای ساختمانها، آلاچیقها وسایبانها برزیبائیهای این باغها عمق ستایش‌انگیزی می‌بخشد .

باغهای قدیمی ناحیهٔ مدیترانه ، بهترین محل جهت استراحت در برابر آفتاب گرم و خشکی طولانی تابستانهاست . در ماههای بدون ابر و گرم طولانی ، آلاچیقها پناهگاه مطمئنی برای‌گریز از گرماست . زمانی که بادهای سخت شمال و شمال غربی به نام اتسین[1] در روزهای تابستان می‌وزد درشرق دریای مدیترانه‌گرد وغبار فراوان به همراه دارد ورطوبت هوا را نیز به سرعت می‌مکد . وزش باد سیراکو[2] همین وضع را بوجود می‌آورد . این باد جاده‌ها و مسیرهای‌کم عرض را از خاك و شن پرمی‌کند دراین وقت تنها جائی‌که ازهوای تازه، مرطوب وفضای سبز دوست داشتنی

1- Etesian.

2- Siroco.

بهره‌مند است همین باغهای ناحیهٔ مدیترانه است. در اینجا گاهی آب افشانی فواره‌ها با آب سرد فضای تمیز و خنکی در باغها تهیه می‌کند و زمانی نیز جویبارها و کانالهای کم عرض آبیاری، به‌فضای باغها لطف تازه‌ای می‌بخشد[۱].

آب و هوای مدیترانه‌ای در بقای پارکها و باغها مؤثر می‌افتد و همهٔ زیبائی ساختمانها از شرایط جغرافیائی محیط بهره برمی‌گیرند. در این ناحیه درجهٔ حرارت معتدل، دوره‌های شکوفانی درختان وگیاهان را در سراسر سال امکان پذیر می‌سازد.

در بعد از ظهرها، پس از عبور آفتاب گرم وخفه‌کننده، مردم از خانه‌های خود بیرون می‌آیند و در مسیر باغهاکه با تاکستانها، درختان میوه، گلهای معطر، حوضهای زیبا وآبگذرها به‌خوبی آرایش شده است گردش وکار توأم با تفریح را شروع می‌کنند[۲].

حال به شبه قارهٔ هند می‌رویم و نقش آب و هوای موسمی را در خلق فرهنگهای ناحیه‌ای بررسی می‌کنیم و در این بررسی از نوشته‌های **خوشوانت سینگ**[۳] کمك می‌گیریم چراکه نوشته‌هائی از این قبیل برای هر دانشجو و محقق جغرافیا که در جغرافیای فرهنگی کار می‌کند سالم‌ترین منبع در شناخت عکس‌العملهای انسانی در برابر طبیعت محیط زندگی است ودرهمان حال عمق خصیصه‌های طبیعی را درفرهنگ جامعه به‌روشنی

1- Meyer, Strietelmeier. Geography in World Society. PP. 497 - 498.

2- Ellen Churchill Semple, „Ancient mediterranean Pleasure gardens". The Cultural landscape PP. 193 - 194.

3- Khushwant Singh.

معلوم می‌دارد .

به نظر **خوشوانت سینگک** ، برای آشنائی با هند ومردم آن شناخت بارانهای موسمی ضروری است. تأثیر این بارانها در زوایای زندگی مردم هند تنها ازروی نوشته‌ها وفیلمها امکان‌پذیر نیست بلکه باید ابعاد موضوع راکاملاً به‌تجربه دریافت. چون این بارانها نه‌تنها برای مردم منبع اصلی زندگی است بلکه مهیج‌ترین حماسه‌های انسانی را در برخورد با طبیعت محیط خود نشان می‌دهد .

به همان اندازه‌که در نظر مردم اروپا ، چهار فصل اهمیت می‌یابد به همان میزان برای مردم هند فصل بارانهای موسمی ارزش بسیار دارد . این بارانها ، امیدهای بهاری و برکتهای تابستانی و پائیزی را یکجا به همراه می‌آورد . قبل از فصل بارانهای موسمی ، مردم ازگرما بی‌طاقت می‌شوند، عرق همه جای بدن را می‌پوشاند ولباسها به‌تن می‌چسبد. تشنگی را با خوردن آب نمی‌توان رفع‌کرد. خواب شبها آشفته است. در تاریکی شب دفع پشه‌ها ساعتها وقت می‌گیرد. جای‌نیش پشه‌ها، انسان را درسراسر شب مشغول می‌دارد. تنها درنزدیکیهای صبح است‌که نسیم ملایمی‌می‌آید و مردم امکان استراحت کوتاهی می‌یابند . در این استراحت‌کوتاه مدت ، تصویر زیبائی از بهشت‌که در آن جویبارهای خنک از دره‌های سر سبز جاری می‌شود درخواب مجسم می‌شود. اما ساعتی بعد، آفتاب‌گرم وسوزان برصورتها شلاق می‌زند و روزی سنگین با هوای‌گرم وتابش شدید آفتاب همراه با گرد و غبار آغاز می‌شود . در طول این دو سه ماه‌کم‌کم ناامیدی از نیامدن بارانهای موسمی برانسانها چیره می‌شود . ولی با گذشت چند روزی سراسر آسمان را توده‌های سیاه وپروسعت ابرها به‌سان «لشکریان

آزموده با پرچمهای سیاه » می‌پوشاند . غرّش رعد در آسمان می‌پیچد و برق درخطوط منحنی، درآسمان سیاه می‌درخشد وبلافاصله بارانهای‌دانه درشت شروع‌می‌شود. بارانها زمین تشنه را سیراب می‌کند وزمین دربرابر این باران به خود صفا و زیبائی می‌بخشد و خود را در اختیار باران قرار می‌دهد . با این باران زمین در مدت چند ساعت حیات تازه‌ای می‌یابد زمینی‌که تا قبل از بارانهای موسمی هیچ موجودی را پناه نمی‌داد اکنون جایگاه بزرگ زندگی است : گیاهان سبز ، مارها ، هزار پاها ،کرمها و ملیونها حشره حالت زنده‌ای به خاك می‌بخشند[1] .

تعجب‌آور نیست‌که بیشترآهنگهای موسیقی، خصیصه‌های هنری و ادبی هند با بارانهای موسمی‌گره می‌خورد و زیبائی می‌یابد . در این کشور به تابلوهای زیبائی در اطاقها برخورد می‌کنیم‌که در آنها مردی با علاقهٔ فراوان به ابرهـای سیاه که در افق به همراه مرغان ماهی خوار در حرکت‌است نظاره می‌کند.درمیان‌آهنگهای‌هندی،آهنگ Raga Malhar به سبب انعکاس و تداعی صدای رعد در آن وخاطرات شورانگیز بارانهای موسمی از محبوب‌ترین آهنگها محسوب می‌شود .

اغلب قصرهای هندی دارای بالکنهای زیبائی است تا ثروتمندان هندی بتوانند نزول بارانهای موسمی را به خوبی تماشا کنند . در این بالکنها نوازندگانی نیز جمع می‌شوند وثروتمندان هندی باصرف شراب با بانوان خود به آهنگهای فصلی گوش می‌کنند . موضوع مهمی که در آهنگهای هندی عمومیت می‌یابد همانا آرزوی بهم رسیدن عشاق درفصل

1- Khushwant Singh. „The Monsoon". Cultural Landscape. P. 205.

بارانهای موسمی است . در میان مردم لذتی بالاتر از این نیست که درفصل بارانهای موسمی بهم برسند و غمی جانکاه‌تر از این نباید باشد که همین مردم در فصل بارانها از هم جدا شوند .

طرز تفکر و نگرش فلسفی یك هندی از ابر و باران غیر از طرز تفکر یك اروپائی است زیرا ابرها برای مردم هند نشانهٔ امید و بهروزی و جهت مردم اروپا علامت یأس و کم علاقگی است . یك هندی زمانی که به آسمان خیره می‌شود اگر ابری روی خورشید را بپوشاند قلبش سرشار از شادی می‌گردد اما یك اروپائی موقعی که انوار طلائی خورشید را نبیند غم و اندوه عمق می‌یابد . وقتی یك هندی از کسی سخن بمیان می‌آورد اگر قابل احترام باشد او را به سایهٔ بزرگی تشبیه می‌کندکه از ابر بزرگی که‌خورشید را می‌پوشاند بوجودآمده است. برعکس یك اروپائی به «سایه» به عنوان مظهری از شیطان می‌نگرد و اصطلاح «در زیر سایه بودن» به فردی اطلاق می‌شودکه سست و بی‌اراده باشد چرا که برای یك اروپائی تابش اشعه خورشیدکمال مطلوب‌است ولبخند خورشید زیباترین لبخندها .

اروپائی از ابر و باران به‌سرزمینهای پرآفتاب جنوب اروپا وسایر نقاط فرار می‌کند ولی در هند به هنگام نزول بارانهای موسمی مردم به خیابانها می‌دوند وخود را دربرابر بارانهای‌سنگین قرارمی‌دهند. درتقویم مردم هند بارانهای موسمی همان ارزشی را داردکه ماه در تقویم اعراب . ماه ساوان[1] که‌درآن بارانهای موسمی به‌شدت می‌بارد به‌عنوان ماه عشاق‌شناخته می‌شود. دراین‌ماه دختران‌آرزو می‌کنندکه در میان بازوان

1_ Sawan.

معشوق خود باشند اگر معشوقش نزد او نیاید با افسردگی آهنگهای غم‌انگیزی را سر می‌دهد این احساسات تند در نوشته‌های زیر به خوبی نشان داده می‌شود[1]:

فصل بارانها فرارسیده
قلب من آکنده از شور و شادی است
روح و جسم من به طرف معبودم پرواز می‌کند
اما معشوق من ازمن دور است واگر برنگردد درغم اوخواهم مرد.
برق آسمان قلب مرا از وحشت پر می‌کند .
در حیاط خود به تنهائی می‌ایستم .
در خلوت و در غم
آخ ای مادر من
من در لبهٔ پرتگاه مرگ قرارگرفته‌ام
بدون معبودم
نه آرامی دارم و نه خوابی
لباسها بر تنم سنگینی می‌کند .

حال به هنر نقاشی برگردیم وگوشه‌هائی ازاین هنر را از دیدگاه جغرافیا بنگریم : در مجلهٔ جغرافیائی شماره مارس ۱۹۷۳ چنین آمده است : « چهرهٔ جالب و مناظر بسیار زیبای اطراف دهکدهٔ بردون[2] واقع درپایکوههای پیرنه «اسپانیا» زمینه‌های دلپذیری جهت هنرمندان فراهم

1- Khuswant Singh. „Monsoon". The Cultural landscape. P. 206.

2- Berdun.

« تمپست » اثرجورجیونه

جورجیونه یکی از معروفترین نقاشان مکتب ونیز بود و در این اثر، نقاش دورهٔ رنسانس تحت تأثیرشهرفلورانس و رودخانهٔآرنو قرارگرفته است.

می‌کند. چند هنرمند ومعلم انگلیسی با تغییراتی‌که درسه خانهٔ دهکده بعمل آوردند به‌تأسیس یك مدرسهٔ‌کوچك نقاشی موفق شدند. استودیوی نقاشی این‌هنرمندان درهمهٔ ساعات روزجهت تعلیم‌نقاشی به‌دانش‌آموزان آماده است و دربعضی از ساعات نیزکلاسهای درس در هوای آزاد تشکیل می‌شود تا باتوجه به احساس هنرمند ازمحیطهای جغرافیائی، شکل‌گیری فکری دانش آموزان از چشم اندازه‌های زیبا و متنوع تأثیر پذیرد . کنفرانسها و تکنیکهای نقاشی نیز شبها تدریس می‌شود[1]».
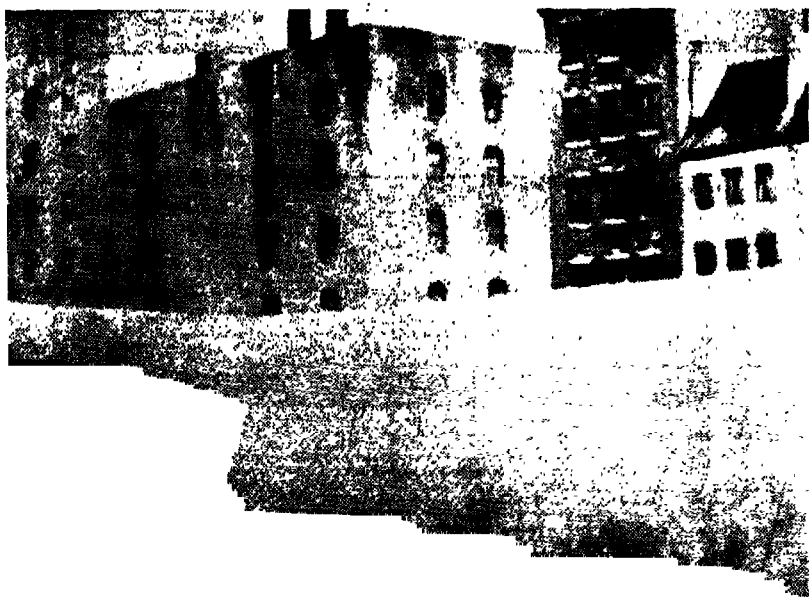
چهرهٔ یك شهر ، اثر ادوارد هاپر

در این اثر ، نقاش تصویر جالبی از متروپلیتن‌های آمریکائی بدست داده است .

1- The Geographical Magazine. March 1973. P. 410.

سپیده دم پنسیلوانیا ، اثر ادوارد هاپر

صبحگاهان درکپ‌کد ، اثر ادوارد هاپر

تابلوئی که در اینجا می‌بینید یادگار اقامت نقاش درکپ‌کد می‌باشد .

خانم **جورجیا اوکیف** درمزرعه‌ای دردرّهٔ خشک ووسیعی در ایالت نیومکزیکو زندگی می‌کند. اوزنی است‌که درجامعه هنری آمریکا مقامی شایسته دارد. اطراف این مزرعه راکوههای بلند، صخره‌های عظیم زرد و ارغوانی می‌پوشاند خانم اوکیف آن چنان تحت تأثیر عظمت و زیبائی این کوههای سحرانگیز وسر به‌فلک‌کشیده قرارمی‌گیردکه‌گاهی می‌گوید:

هنر نقاشی در متروپلیتن‌های امروزی

شهر کبک ـ کانادا

این دنیای من است این جا خانه امیدمن است. معمولاً خانم **جورجیا اوکیف** موضوعات نقاشی خود را ازطبیعت زیبای اطراف مزرعه‌اش الهام می‌گیرد[۱].

در آمریکا شایدکمتر نقاشی مثل **ادوارد هاپر**[۲] (۱۹۶۷ ـ ۱۸۸۲) تحت تأثیر مناظر و چشم اندازهای شهری قرار می‌گیرد. او نه تنها این چشم‌اندازهارا درتابلوهای خودبخدمت می‌گیردبلکه تنهائی، انزواگزینی، گمنامی انسانها، خیابانهای بی‌درخت، ساختمانهای شهری، آسمانخراشها و حتی بحران اقتصادی آمریکا در دهه ۱۹۳۰ نقش عمده‌ای در جریانات فکری نقاش ترسیم می‌کند.

ادوارد هاپر ازسال ۱۹۳۰ به‌بعد خانه‌ای درشهرك ساحلی ترورو[۳] درکپ‌کُد[۴] بنا می‌کند و تا پایان عمر همهٔ تابستانها را در آن می‌گذراند. ازاین زمان به‌بعد چهرهٔ شهرکها دراحساس هنری نقاش اهمیت می‌یابد[۵].

۱ـ لئوجانوس. « جورجیا اوکیف در سن ۸۴ سالگی ». نشریه مرزهای نو. شماره. یازدهم آبان ماه ۱۳۵۱.

2_ Edward Hopper.

3_ Truro.

4_ Cape Cod.

5_ James R. Mellow. „Painter of The City". Dialogue. PP. 74 - 84.

منابع

Gilbert W. Edmund. British Pioneers in Geography. David, Charles. 1972. PP. 116 _ 125.

Mellow R. James. „Painter of The City"· Dialogue. Vol. 4. 1971. No4. PP. 74 _ 84.

Meyer H. Alfred. John H. Strietelmeier. Geography in World Society. J. B. Lippincott Company. 1963. PP. 495 - 510.

Salter L. Christopher. The Cultural Landscape. Duxbury Press. 1971. PP. 193 _ 194, 205 - 206.

White C. Langdon. Georg T. Renner. Henry J. Warman. Geography : Factors and Concepts. Appleton _ Crofts. 1968. PP. 196 - 197.

The Geographical Mayazine. March 1973. P. 410.

1— Winter Eric. Urban Landscapes. Bellhaven House Limited. 1969. P. 113.

2— Roy Mann. Rivers in The City. David, Charles. 1973. PP. 26 - 27.

3— Geography. January 1974. P. 68.

آنتوان چخوف. استپ‌ها. ترجمهٔ هوشنگ پیرنظر. انتشارات نیل. ۱۳۵۲ صفحات ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۶۲ .

جک لندن. دختر برفها. ترجمهٔ فرامرز برزگر. بنگاه مطبوعاتی آرمان. صفحات ۲۲ ، ۱۵۱ .

نامه‌های نیما به همسرش . انتشارات آگاه . ۱۳۵۰ صفحات ۳۶ ، ۴۱ .

لئوجانوس . « جورجیا اوکیف در سن ۸۴ سالگی » . نشریه مرزهای نو . شمارهٔ یازدهم آبان ماه ۱۳۵۱ .

تاخاوی آختانوف . بوران . از نشریات بنگاه پروگرس . ترجمهٔ کامایون.

نارسایی در شناسایی و نامگذاری

سبکهای شعر فارسی

دکتر وزین پور

یکی از نکات مهم‌که در ادبیات ما از تحقیق‌کافی برخوردار نشده مسالهٔ سبکهای شعر فارسی است و سبب آن اعتقاد راسخ به تمام نظرات ادبای پیشین و همچنین عدم پیروی از شیوه‌های علمی و قابل اعتماد در بررسیهای ادبی است .

طبق تقسیماتی‌که دردوره‌های اخیر به‌انجام رسیده است، سبکهای شعر فارسی را بر سه‌گونه دانسته‌اند : سبک خراسانی ، سبک عراقی و سبک هندی .

پیش از آغاز سخن دربارهٔ سبکهای شعر ، به برخی از تعاریف‌که از سبک‌کرده‌اند به اجمال اشاره می‌شود .

درکتابهای ادب و فرهنگ فارسی در روزگاران‌کهن ، از سبک ، تعریف‌کامل و جامعی نیامده است ، نیز مختصات روشن و قاطع از «طرز ، سبک و شیوه» بیان نشده است ، زیرا بیشتر ادیبان قدیم تصویر مشخصی از سبک نداشته‌اند و تنها ، آنگاه که شاعری به شعر نغز خویش اعتقاد می‌یافته، ازطریق تفاخر می‌گفته است‌که سخن وی ازشیوهٔ نو بهره‌وراست وبرطرز سخن دیگرگویندگان برتری دارد. چنانکه نظامی‌گنجه‌ای‌گوید:

عاریت کس نپذیرفته‌ام آنچه‌دلم‌گفت‌بگو،گفته‌ام

یا خاقانی در همین موردگفته است :

ز ده شیوه‌کان شیوهٔ شاعری است به یك شیوه شد داستان عنصری

نه تحقیق‌گفت و نه‌حکمت نه‌پند که حرفی ندانست از آن عنصری

مراشیوهٔخاص وتازه است‌وداشت همان شیوهٔ باستان عنصری

این‌شاعرکه بیان حکمت وپند را نشانهٔ شیوهٔ (سبك) جدید خود می‌پندارد ، در جای دیگرگوید :

منصفان استاد دانندم که در معنی و لفظ

شیوهٔ تازه نه رسم باستان آورده‌ام

یکی از قدیم‌ترین‌کتابها که در آن ، از سبك ، به معنی شیوه و طریقه سخن رفته کتاب « الشعر و الشعراء » تألیف ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه است .

ابن قتیبه در مقدمهٔ کتاب خویش ، تحت عنوان « اقسام الشعر » ، شعر را چهار قسم می‌شمارد و در مورد نوع سوم چنین می‌گوید :

«وضرب منه جاد معناه و قصرت الفاظه عنه ،کقول لبید بن ربیعه:

ما عاتب المرء الکریم‌کنفسه والمرء یصلحه الجلیس الصالح

هذا و ان کان جید المعنی و السبك فانه قلیل الماءِ و الرونق[۱]» .

(نوع‌دیگرازشعرآن است‌که دارای معنی‌نیکوست اما الفاظش نارساست، همچون سخن لبیدبن‌ربیعه... این‌شعررا هرچندکه معنی وسبك‌زیباست، آب و رونقش اندك است) .

۱ـ ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری ، الشعر و الشعراء ، چاپ بیروت ، صفحهٔ ۱۴ .

همچنین ابن‌خلدون درمقدمهٔ تاریخ خود، ذیل عنوان «در صناعت شعر و طریقهٔ آموزش آن» چنین نویسد :

«ولنذکر هنا سلوک الاسلوب عنداهل هذه الصناعة ومایریدون بها فی اطلاقهم . فاعلم انها عبارة عندهم عن المنوال الذی ینسج فیه التراکیب اوالقالب الذی یفرغ فیه[1]» .

(و ما دراینجا چگونگی اسلوب سبک راکه نزد اهل فن متداول است و آنچه آنان از این کلمه اراده می‌کنند ، بیان می‌داریم : بدان که سبک درنزد آنان عبارت است از نوردی که ترکیبها را به دور آن می‌بافند یا قالبی که کلام در آن ریخته می‌شود) .

در دائرة المعارف و فرهنگهای دیار غرب نیز تعاریف متعدد از «سبک» آمده است که به‌ذکر برخی از آنها اکتفا می‌شود. ازدائرةالمعارف بریتانیکا :

Style in language arises from the Possibility of choice among alternative forms of expressions[2].

(سبک عبارت است از امکان انتخاب ، در میان‌گونه‌های مختلف بیان) .

تعریف دیگر :

Style : Manner or mode of expression in language ; way of putting thoughts into words[3].

(سبک عبارت است از اسلوب یا شیوهٔ بیان در زبان، طریقهٔ بیان اندیشه‌ها در قالب‌کلمات) .

۱ـ عبدالرحمن بن خلدون، مقدمهٔ ابن خلدون، چاپ مصر، صفحهٔ ۴۲۰ .

2- Encyclopaedia Britannica, Vol. 21, 1968, P. 332.

3- Webster's New Twentieth Century Dictionary, Vol. II, P. 1810.

همچنین دربارهٔ سبک چنین آمده است :

«[1]طرز بیان اندیشهٔ هنر آفرین که البته، هم با چگونگی تفکر و هم با چگونگی تصویر سازیهای او نسبت مستقیم دارد ، سبک (style) نام‌گرفته است . هرهنر آفرینی برای بیان اندیشهٔ خود به مدد اسلوبهای هنری، مواد هنری را به‌کار می‌گیرد وتصویرحسی‌خاصی بوجود می‌آورد. چون‌آزمایشها واندیشه‌های هیچکس‌عین‌آزمایشها واندیشه‌های دیگری نیست ، از این رو هر هنر آفرینی برای خود اندیشه و صورت سازیهای مستقلی‌دارد. بابیان دیگرسبک هرهنر آفرینی مختص خود او ومتناسب با شخصیت اوست .

بنابراین مسایل سبک ، مسایل شخصیت است و مطابق قول لون‌گینوس[2]، سبک هرکس خود اوست ، شخصیت اوست[3]...»

چنانکه پیشتر اشاره شد ، سبکهای شعر فارسی را سه سبک خراسانی، عراقی وهندی دانسته‌اند، هرچند قبلاً آنها راسبک ترکستانی، عراقی واصفهانی (هندی) می‌نامیدند (ودرهرحال این نامگذاریها مربوط به‌دوره‌های اخیراست ودرقدیم چنین‌تصوری ازسبکها وجودنداشته‌است).

نکتهٔ مهم این است‌که در دوسبک خراسانی وعراقی، آنچه ملاك تمایز این دو سبک به شمار آورده می‌شود ، مختصات لفظی وگاه معنوی است نه طرز بیان، وتنها در مورد سبک هندی است‌که به مختصات لفظی

۱ـ دکتر امیرحسین‌آریان پور ، مجلهٔ سخن . دورهٔ دوازدهم سال ۱۳۴۰ صفحات ۸ـ۷۹۷ .

2– Longinus.

۳ـ این سخن توسط بوفون (Buffon) فرانسوی بلندآوازه شده است ،

Le style est l'homme même.

و معنوی چندان اهمیت نمی‌دهند بلکه « بیان سخن به طرزی مبهم و پیچیده و دور از ذهن» را تعریف آن می‌دانند.

در بیان سبک خراسانی، با توجه به مختصات لفظی، گفته می‌شود که: در این سبک، بیشتر، از لغات فارسی استفاده شده است تا لغات عربی. تکرار افعال عیب شمرده نمی‌شده، حروف اضافهٔ اندر، بر، وکلماتی مانند مر، ایدر، ایدون وغیره در آن بسیار به‌کار رفته و به صنایع لفظی هم توجه نشده است. وبا اشاره به مختصات معنوی، گفته می‌شودکه: مضامین شعر درسبک خراسانی‌عبارت است از: مدح، وصف طبیعت، پند، گفت‌وگو با یار (از شکوه و ستایش و قهر و آشتی وغیره).

دربارهٔ سبک عراقی چنین آمده است‌که: در این سبک، به‌صنایع شعری توجه زیادی شده ولغات عربی‌فراوانی به‌کاررفته است، وموضوعهای شعر عبارت بوده است از: مدح، هجو، وصف اطلال و دمن و نیز بیان مطالب عرفانی، علمی، فلسفی وغیره.

از این قرار درمورد دوسبک خراسانی وعراقی، درکتابهای تاریخ ادبیات، اختصاصات لفظی و معنوی، تعریف سبک را تشکیل می‌دهد و وجه تمایز دو سبک مذکور به شمار می‌آید، در صورتی‌که دربارهٔ سبک هندی، این مختصات، به عنوان عوامل ایجاد سبک محسوب نمی‌گردند و طرز بیان «به شیوهٔ دور از ذهن» تعریف آن را تشکیل می‌دهد که این عمل، با تعریفی‌که ازسبک داریم، تطبیق کامل می‌کند، به عبارت دیگر، از سه سبک مورد بحث، سبکی‌که تعریف موجود از آن، با موازین و معیارهای شناخت سبک تطبیق دارد، سبک هندی است نه دو سبک دیگر. از طرفی، عملاً، پیروان هریك از سبکهای خراسانی و عراقی،

در طرز بیان وشیوهٔ شاعری هم به یکدیگر نزدیك نیستند. مثلاً رودکی و منوچهری را از شاعران سبک خراسانی می‌دانند وسعدی و خاقانی را ازشاعران سبک عراقی! درصورتی‌که هیچگونه مشابهتی بین اشعار اینان وجودندارد. همچنین‌می‌گویندکه ناصرخسرو بااین‌که درزمان سلجوقیان می‌زیسته، باید از پیروان سبک خراسانی به شمار آید. آیا میان سبک خاص ناصرخسرو (با آن بیان خشن، جدی وقهرآلود) باکسایی یا دقیقی یا رودکی قرابتی وجود دارد؟

همچنین بین شیوهٔ جمال‌الدین اصفهانی و رشیدالدین وطواط از یك سو وحافظ از سوی دیگر چه وجه تشابهی هست؟ (این سه شاعر را از سبک عراقی می‌دانند). به همین سان میان ابوشکور بلخی، فردوسی، عنصری ومنجیک چه هماهنگی در اندیشه وبیان وسخنوری وجود دارد؟

شاعران خطهٔ آذربایجان، اصفهان، همدان، ری و فارس را از اواخر سدهٔ ششم هجری به بعد شاعران سبک عراقی نامیده‌اند درصورتی که دراین نقاط، تفاوت لهجه، آداب ورسوم وملاحظات اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی به حدی است‌که هرگونه وحدت را در امور ادبی غیرممکن می‌سازد. شیوهٔ سعدی و حافظ شیرازی هرگز قابل قیاس با طرز بیان و اندیشهٔ عنصری بلخی، نظامی‌گنجه‌ای، عمعق بخارایی، قطران تبریزی، ازرقی هروی و جمال‌الدین اصفهانی‌که جمله، در نقاطی بسیار دور ازهم زیسته‌اند نیست. شاعر سمرقند با شیراز، وهرات با گنجه با توجه به شیوه‌های ادبی و مسایل اجتماعی آن روزگاران، نمی‌توانند ازیك سبک پیروی‌کنند.

همچنانکه اشاره شد، خاقانی و سعدی را از پیروان سبک عراقی

می‌دانند. البته هر دو دارای سبک تازه هستند و از استادان فن به شمار می‌روند اما میان آنان از لحاظ موضوع سخن، طرز بیان، وسایل بیان (کلمات) و نوع اندیشه به اندازهٔ یك قرن فاصله هست (خاقانی حدود ۵۹۱ و سعدی حدود ۶۹۱ هجری درگذشته‌اند).

خاقانی از آسمانها سخن گفته و غالباً موضوع سخنش را به ماه و خورشید و دین (از اسلام و مسیحیت) تخصیص داده، اما سعدی مضامین اشعارش را از زندگانی مردم، از آنچه در روی زمین ومیان جوامع بشری می‌گذردگرفته است. اشعار خاقانی دشوار وگاه از شدت استحکام وصلابت بیان، دل آزار است اما سخن شیخ شیراز روان و شیوا و دلانگیز است. خاقانی کوشیده است تاکلمات سنگین و دور از ذهن به کارگیرد درصورتی که سعدی عمداً ازلغات تراشیده، موزون، ملایم و دل نواز استفاده‌کرده. خاقانی در قصیده شهرت دارد اما سعدی غزلسرای درجهٔ اول است. سخن سعدی زبان امروز فارسی زبان است در صورتی‌که سخن خاقانی چنین نیست، اندیشهٔ این دو شاعر پرمایه هم ابداً در یك مسیر قرار ندارد و بنابراین چرا باید آنان را از پیروان یك سبک به شمار آوریم؟

سبک خاقانی نه تنها با شاعران سبک عراقی، بلکه با شاعران سبک خراسانی هم تفاوت دارد. او درمحیطی دیگر زیست می‌کند، لهجهٔ دیگر دارد، به شیوه‌ای نوسخن می‌پردازد و بنابراین خود دارای سبک تازه است.

اگرقرار بودکه نام سبک بانام محل ومنطقه هماهنگ شود شاید بهتر بودکه چنین‌گفته شود: سبک ترکستانی، خراسانی، آذربایجانی، عراقی و شیرازی.

شاعرانی راکه از حدود سمرقند، بخارا، مرو وفاریاب برخاسته‌اند شاعران سبک ترکستانی ـ آنان را که در نیشابور ، طوس ، بلخ ، هرات و غزنین زیسته‌اند از سبک خراسانی ـ گویندگانی راکه در آذربایجان و قفقاز بوده‌اند ، ازسبک آذربایجانی ـ سرایندگان حدود اصفهان ، ری وهمدان را شاعران سبک عراقی‌وشعرایی راکه درفارس زیسته‌اند پیروان سبک شیرازی یا فارسی بنامیم .

سبک هندی ، سبک شاعرانی است‌که غالباً به سبب عدم توانایی در ارائهٔ اندیشه‌های بلند و مضامین نو ، به خیال‌پردازی و باریك اندیشی وبیان‌سخن به‌شیوه‌ای دور ازذهن روی‌آورده وخوب یا بد سبکی‌تازه رادر شعر فارسی بنیاد نهاده‌اند . پیروان این سبک در دورهٔ خاصی از تاریخ ایران می‌زیستند . نه همانند فردوسی ، ناصرخسرو ، سعدی و حافظ و دیگران دارای‌وسعت معلومات‌بودندکه سخنان دلپذیروافکارعالی‌بیاورند، نه ازافکارعرفانی بهره‌ور بودندکه همچون سنایی، عطار ومولوی‌گوهرهای رخشان به گنجینهٔ ادب فارسی بیفزایند ، نه بدان‌کمال رسیدند که مانند سیف‌الدین محمد فرغانی در انتقاد از احوال عمومی و حکام و قاضیان ، آثار بدیع از خود به یادگارگذارند و در نتیجه ، شاعران سبک هندی ، برای تجلی اشعارشان ، به‌گمان خود ، ابهام در بیان وپیچیده ساختن‌کلام را پیشهٔ خود ساختند و به آرایش لفظ پرداختند وبه همین سبب است‌که درمیان پیروان این‌سبک جزصائب وکلیم به‌شاعران برجسته برنمی‌خوریم.

تغییر سبک ، به برخی یا همهٔ این عوامل وابسته است :

زمان زندگی شاعر ـ محیط زیست او ـ تربیت ودانش او ـ عوامل مؤثر در اندیشه‌های او ـ موضوعهای اشعار او .

روزگاری فردوسی چنین می‌سرود:

مرا ننگ باشد ازین زندگی   که سالار باشم کنم بندگی

اما سعدی در سدهٔ هفتم هجری چنین می‌گفت:

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست

مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست

در همان زمان فردوسی، عنصری در مدح بدین سان مبالغه روا می‌داشت:

کوه‌کان بادوزان‌گردد به جنبش، اسب تست

کوه گردد زیر زین و بـاد گردد زیر ران

و سیف فرغانی، شاعر روزگار سعدی، که هجوم مغول وعوامل اجتماعی، همهٔ احوال را دگرگون‌کرده بود چنین می‌گفت:

مـا که اندر پایگاه فقر دستی یافتیم

گاو از ما به که گردون را فرود آریم سر

همچنین اقتضای زمان بودکه فردوسی حماسهٔ ملی را به آسمان رسانید و دیگرهمانند اثرجاودانهٔ او نه در دورهٔ سعدی و نه در دوره‌های بعد پدید نیامد. اینها، همه مولود نیاز زمان بود.

محیط زیست هم درایجاد یاتغییرسبک عامل مهم‌است. ناصرخسرو پس از دیدار قطران درتبریز (سال ۴۳۸ هجری) چنین نوشت: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می‌گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست[۱]...»

ودرصورتی‌که می‌دانیم قطران حدود ده‌هزاربیت شعرفارسی سروده که غالباً جمیل و زیباست، چرا دربارهٔ او چنین‌گفته شده؟ سبب، اختلاف

۱ ـ سفرنامهٔ ناصرخسرو، به‌کوشش نادر وزین پور صفحهٔ ۷.

لهجه است که معلول محیط زندگی او آذربایجان است همچنین تفاوت
نیازهای شاعر و اجتماع و عوامل تاریخی . ناصرخسرو از دورترین نقط
شمال شرقی ایران برخاسته و قطران از دورترین منطقه در شمال غربی
ناصر درمحیط زبان و ادبیات فارسی پرورش یافته در صورتی‌که شعرفارسی
در زمان سلجوقیان یعنی یك قرن دیرتراز محیط خراسان درآذربایجان
پدید آمده است .

تربیت ومیزان‌دانش‌شاعرهم درسبک اومؤثراست.مثلاً ناصرخسرو
که تربیت اسماعیلی دارد ، عمری دانش اندوخته و ضمناً دور از درگا
امرا زیسته ودارای ایده‌ئولوژی ویژه‌است، موضوعهای شعروسبک‌بیانش
تفاوت خواهد داشت بامثلاً عبدالواسع غرجستانی‌جبلی‌بامعلومات متوسط
که مداح غوریان بوده و تمام هم خود را صرف سرودن اشعار مصنوع
متکلف با مفاهیم نازل‌کرده است .

موضوعهای شعرهم درایجاد سبک مؤثر است. آن‌که امیری قهار
شجاع و جنگ‌آور را مدح می‌کند ، با شاعری متصوف‌که از تسلیم ورض
و فقر سخن در می‌پیوندد کلمات و اصطلاحات و نوع شعر جداگانه ر
برخواهندگزید: اولی قصیده و دومی غزل یا مثنوی را برای مقصود خو
اختیار می‌کنند .

با این همه، ضمن اهمیتی‌که نوع شعر، بحر، وزن و انتخاب‌کلمات
وغیره بانوع موضوع دارد، طرزبیان عامل اساسی در ایجاد و تغییر سبک
است‌که در مورد هر شاعر محفوظ ومخصوص خود اوست و در پایان نتیجه
سخن را می‌توان بدین شرح خلاصه‌کرد :

۱ــ شاعرانی‌که پیرو هریك از دوسبک خراسانی یاعراقی‌محسوب

می‌شوند غالباً صرفنظر ازسایرموارد، درشیوهٔ بیان بایکدیگر تفاوت‌دارند.

۲ـ مرزی‌قطعی بین دوسبک‌خراسانی‌وعراقی نمی‌توان‌تعیین نمود.

۳ـ در صورت بررسیهای دقیق ، سبکهای شعر فارسی از لحاظ تعداد و کیفیت امر تغییر خواهد یافت و طبق معیارهای علمی دیگری تقسیم خواهد شد و انواع فزونتری خواهد یافت .

۴ـ تقسیم سبکهای شعر به سه سبک ناشی از عدم تمایل به‌قبول رنج تحقیق است . برای وصول به نتایج قابل اعتماد در تعیین سبکها به شیوه‌های علمی ، هنوز راه درازی در پیش است . باید در مورد اشعار سبک عراقی و هندی مطالعات دقیق بعمل آید تا بتوان از درجهٔ حدس وگمان به مرحلهٔ یقین رسید .

در نگارش این مقاله از مآخذ زیر استفاده شده است :

۱ـ تاریخ ادبیات در ایران ، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، ج ۱ ، ۲ ، ۳ .
۲ـ تاریخ ادبیات ایران ، تألیف دکتر رضا زاده شفق .
۳ـ الشعر و الشعراء ، ابن قتیبه دینوری ، چاپ بیروت .
۴ـ مقدمهٔ ابن خلدون ، عبدالرحمن بن خلدون ، چاپ مصر .
۵ـ لغت نامهٔ دهخدا .
۶ـ سبک خراسانی در شعر فارسی ، دکتر محمد جعفر محجوب .
۷ـ سفرنامهٔ ناصرخسرو ، از انتشارات مؤسسهٔ فرانکلین .
۸ـ مجلهٔ سخن دورهٔ دوازدهم (سال ۱۳۴۰) .
۹ـ دائرة المعارف بریتانیکا ، چاپ ۱۹۶۸ ، ج ۲۱ .
۱۰ـ سبک شناسی ، ملک الشعراء بهار ، ج ۱ .
۱۱ـ فرهنگ وبستر قرن بیستم ، ج ۲ .

نان و هویر[1]

قادر فتاحی قاضی

سابقاً درمهاباد غالب خانواده‌ها، برخلاف امروز، نان مورد مصرف خود را در منازل خویش تهیه می‌کردند. اکنون نان مهاباد در دو محل تهیه می‌شود: ۱ـ در دکانهای نانوایی‌که معمولاً دربازارها وخیابانها واقع شده‌اند. ۲ـ در منازل. نانی‌که در منازل تهیه می‌گردد، برای فروش به بازار آورده می‌شود وگاهی هم در محل تهیه به فروش می‌رسد.

نانی راکه‌خانواده‌ها برای مصرف خودشان درخانه می‌پزند ازهمه نوع نان‌بازاری‌مرغوبتراست وآن‌را«نانی‌خۆ ماڵی = nâni xo - mâlhi[2]»: (نان خانگی) می‌گویند.

درروستاها غیرازخانوادهٔ چوپانان وگاوچرانان ومجاوران[3] مساجد که به‌عنوان مزدبطورروزانه نان ازآبادی دریافت می‌دارند، همهٔ‌خانواده‌ها هر روز یا هر دو روز یکبار در خانهٔ خود به تهیهٔ نان می‌پردازند. پختن

۱ـ هویر (havir) همان خمیر است. چنانکه ملاحظه می‌شود درکلمهٔ «هویر»، «ه» مقابل «خ» و «و» مقابل «م» درکلمهٔ خمیر است. «نان و هویر» در اصطلاح محلی به معنی تهیه و پختن نان است.

۲ـ «lh» نشانهٔ لام بزرگ (ڵ) می‌باشد.

۳ـ مجاورکه کردی آن «مجیور = mjevər» است به اداره‌کنندهٔ مسجد گفته می‌شود.

ان به‌عهدهٔ زنان‌است وازاین‌رو است‌که شاعر(هێمن) خطاب به‌آنان‌گفته:

کیژی خەڵکی بۆمی ئاتۆمی کەشف کرد و ئەتۆش

هەر دەزانی نێوی ئەستێوڵک و دەرخۆنە و پنە

ترجمهٔ فارسی :

دختر دیگران بمب اتم را کشف‌کرد ، تو تنها نام « ئەستێوڵک »
و « دەرخۆنە » و «پنە»[1] را می‌دانی .

آرد را قبل ازخمیرکردن معمولاً وزن می‌کنند، واحد وزن «سیه» است که در مهاباد تقریباً برابر با دوکیلوگرم است ، اضعاف آن نیم پوت و پوت است ؛ پوت را باتمان نیز می‌گویند . هر پوت برابر با هشت سیه یا شانزده‌کیلو است . اجزای سیه عبارتند از نیم سیه وهفت درم وسه درم . گاهی « درەمێک = dəramek »که‌گفته می‌شود ، مرادگوینده واقعاً یك درم نیست بلکه هفت درم می‌باشد واین اصطلاح بیشتر دردهات رایج است.

آرددریك‌محفظهٔ استوانه‌یی‌شکل‌که از«گڵەسور = gəlha sur»: (گل‌وخاك‌سرخ) درست‌شده‌نگاهداری می‌شود وآن را «کەندو = kandu» می‌گویند. «کەندو» را درفارسی «تاپو» خوانند؛ فرهنگ معین، ۹۹۳/۱ . تاپو ، قس با : تبنگ ، تبوك ، طبق . « کەندو » در پایین سوراخی دارد به نام « گڵوێنە = gəlhvena » که آرد را از آنجا برای مصرف روزانه بیرون می‌آورند . برای تنور نیز « گڵوێنە » وجود دارد و آن سوراخ و هواکشی است درکف مطبخ نزدیك لبهٔ تنورکه ته تنور را به خارج متصل می‌کند. این‌سوراخ جریان هوا را به‌داخل تنوربرقرارنموده باعث می‌شود تا مواد سوختنی‌که به داخل تنور ریخته می‌شود ، بهتر بسوزد .

۱ـ شرح این سه‌کلمه در همین مقاله آمده است .

نان در نظر مردم مقدس و محترم است : انداختن آن را زیر پاها و نیز بریدن آن را با چاقو گناه می‌شمارند .

اینك، علاوه بر آنچه گفته شد ، لغات واصطلاحات مربوط به «نان و هویر» را از نظرخوانندگان گرامی می‌گذرانیم :

ئه‌ستێ ولّك (aste - vəlhk) : آهن دسته‌دار و دهن پهنی است که با آن خمیر خشکیده را ازجدارظرف خمیرگیری که «ته‌به‌ك[1] = tabak » خوانده می‌شود ، جدا می‌کنند[2] . به نظرمی‌رسدکه «aste - vəlhk» مرکب از «aste[3] » وپسوند « vəlhk » باشد. « aste » آهنی بود به شکل مثلث، آن را به سنگ آتشزنه می‌زدند و درنتیجه پوشالی که میان آن دو قرار داشت آتش می‌گرفت[4] .

ئه‌نگوتك (angutək) : چونه. چونه واحدی است برای خمیر آردگندم یا جو بدان مقدار که یك قرص نان سازد وگلوله‌یی از هر نوع خمیر . فرهنگ معین ، ۱ / ۱۳۲۱.

ئاوردو (âvərdu) : مواد سوختنی راگویند. فرهنگ مهاباد معنی آن را «وقود» نوشته‌است. درفرهنگ‌خال این واژه را نیافتم. « âvərdu » از « âvər » به معنی آتش و پسوند « du » مرکب است .

به‌رێك نان (barek nân) : اگر خمیر زیاد باشد معمولاً همهٔ

۱ـ رک ؛ فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی ؛ گردآورنده ؛ س . محمد علی امام شوشتری ، ص ۴۵۱ ،کلمهٔ « طبق » .

۲ـ رک، فرهنگ کردی؛ گردآوردهٔ م. اورنگ، ۸۶/۱،کلمهٔ «ئه‌ستیولك».

۳ـ رک ؛ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ؛ شمارهٔ چهارم ، سال هیجدهم ، ص ۴۱۴ ، ح ۱ .

۴ـ رک ؛ فرهنگ عمید ؛ ۵۱۲/۱ ،کلمهٔ « چخماق » .

ن را یکدفعه تبدیل به‌چونه نمی‌کنند بلکه تنها قسمتی از آن را به‌چونه
دیل می‌نمایند . پختن این تعداد از چونه‌ها راکه حاضر و آماده است
ت « به‌رێکك نان » گویند .

بسته (besta): میله‌یی است از آهن که روی تنور گذاشته می‌شود
دیك و دیزی را بر آن می‌نهند . به محور آسیای آبی نیز «بسته» گفته
ی‌شود . رك : نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز ، بهار سال
۱۳۵ ، شمارهٔ مسلسل ۱۰۱ ، ص ۱۰۸ ، مقالهٔ «ابزارهای آسیای آبی در
دی » از نگارنده .

بێ‌پێز (be pez): خمیری‌که روی‌دیوارهٔ‌تنور بند نشود. «هه‌ویره‌که
ێپێزه = هه‌ویره‌که به ته‌ندوریوه به‌ند نابێ ، خۆی ناگرێ » : خمیر به
ور نمی‌چسبد .

پشکه‌ڵ (paškalh) : سرگین گوسفند و بز و آهو و اشتر و خرگوش.

پنه (pena) : تختهٔ پهنی‌که دارای چهار پایه است و « چونه» را
ی آن پهن می‌کنند .

پێوه دان (peva dân) : خمیر را به تنور زدن .

ته‌به‌ك (tabak) : معرب آن طبق است . ظرف مدور پخ و بزرگ
ه از چوب سازند ، بی‌لبه یا با لبهٔ بسیارکوتاه‌که خوردنی و میوه یا
اثهٔ خانه در آن نهند. فرهنگ معین ، ۲۲۱۰/۲ ؛ و نیز رك : نشریهٔ
انشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز ، سال ۱۳۵۰ ، ص ۱۳۸ ، ح ۱ .

ته‌پاڵه (tapâlha) : فضولات خشکیدهٔ گاو و گاومیش راگویندکه
رای سوختن در تنور می‌ریزند . قس : تفاله . معرب این کلمه «توبال»
ست ؛ رك : فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی ؛ ص ۱۳۴ . درفارسی

تاپال ، تاپاله ، تپاله می‌گویند . فرهنگ عمید ، ۱/ ۳۸۳ .

ته‌پاڵه‌کێویلکه (tapâlha kevilka): فضولاتی که در کوه وصحرا ازگاو وگاومیش برجای می‌ماند .

ته‌رس (tarəs) : سرگین اسب واستروخر. «ته‌رس ده‌رخوواردان»: کسی را تنبیه‌کردن .

ته‌ندور (tandur) : تنور .

ته‌ندور داخستن (tandur dâxəstən) :آتش‌کردن‌وافروختن‌تنور.

تیرۆك (tirok) : چوبی است باریك که «چونه» را به وسیلهٔ آن روی « پنبه » پهن می‌کنند . « tirok » از « tir » و پسوند « ok » مرکب است .

چاڵوك (câlhuk): درختچه‌یی‌است که‌در نواحی‌کوهستانی‌می‌روید و خارهای درشتی دارد ، از آن به عنوان سوخت استفاده می‌کنند .

حه‌و جۆش (ḥav ـ još) : ظرف فلزی شبیه آفتابه‌که فلزآن بسیار ضخیم و محکم بود و در آن آب‌گرم می‌کردند . «حه‌و جۆش» لغةً یعنی هفت جوش و هفت جوش در فرهنگ عمید ، ۲/ ۱۳۴۰ ، آمده و چنین تعریف شده است : فلز بسیار سخت و محکم ، یا فلزی‌که از ترکیب هفت فلز به دست آید .

خه‌پله (xapla) : بی‌قواره ، ضخیم ، نان نامرغوب .

خاکه‌نداز (xâkandâz) : خاك انداز .

خۆڵه‌مێش (xolhameš) = مشکی (məški) : خاکستر .

ده‌رخۆنه (darxona) : سرپوشی است ازگل یا از حلبی ، آن را روی تنور می‌گذارند تا از سرد شدن تنور و نیز از سقوط اشیا در آن

جلوگیری کند. جزء « خۆنه » ، قس با : خم ، خمب ، خنب .

دەوه (dava) : فضولات حیوانات حلال‌گوشت را با آب مخلوط کرده به قطعات بیضی شکل درآورده در آفتاب خشك می‌کنند. هر کدام از این قطعات را یك « دەوه » می‌نامند . « دەوه » را برای سوخت در تنور می‌ریزند . « دەوەکەر » : زنی‌که « دەوه » درست می‌کند .

دامرکان (dâmərkân) : فرونشستن آتش را گویند .

ڕەشکه (ṛaška) = سیاوڵه (siyâvlha) : سیاه دانه . «ڕەشکه» را نیز مانند «کاخڵی» به نان می‌زنند. «سیاوڵه» در سنندج گفته می‌شود.

ڕفێده (ṛfeda): بالش کوچکی که خمیر نان‌را بر بالای آن گسترانند و بر تنور بندند . فرهنگ معین ، ۲/ ۱۶۶۵ ،کلمهٔ « رفیده » .

ڕیتکه (ṛitka) : خمیر مایهٔ رقیق و آبکی را گویند .

ڕیخ (ṛix) : سرگین گاو و گاومیش .

سەرشیرکه (sar - širka):پارچه‌یی است که بر روی خمیر می‌کشند و یا روی ظرف شیر می‌اندازند .

سەوله (savla) : سبوس را چونه کرده روی خاکستر داغ تنور می‌پزند . «سەوله» را به سگان و مرغان می‌دهند .

سۆنه (sōna) : تشت گلی را گویندکه در آن آرد را تبدیل به خمیر می‌کنند .

سێڵ (selh) : ساج . ساج آهن پهنی است که بر اجاق نهند وروی آن نان و نان شیرینی پزند . فرهنگ معین ، ۲/ ۱۷۸۴ ،کلمهٔ « ساج » .

شیشه (šiša) : میلهٔ آهنی باریکی است که نان را با آن از تنور جدا می‌کنند .

شیاکه (šiyâka) : زیخ .

قەڵاغ (qalhâɣ) : مواد سوختنی راکه برای تنور مصرف می‌شود، درجایی به‌طرز خاصی‌روی هم‌انباشته می‌کنند وآن را «قەڵاغ» می‌گویند.

کەپەك (kapak) : سبوس ، نخاله .

کەلانه (kalâna): چونه‌راپهن‌کرده‌روی‌آن«کوڕاده = kuṛâda»: (گیاهی است شبیه تره) می‌ریزند ، بعد آن را تا کرده در تنور می‌پزند ، سپس روغن حیوانی بر آن مالیده می‌خورند .

کەڵاره (kallâra): ظرفی‌بودکه ازآن برای‌آوردن مواد سوختنی برای تنور استفاده می‌کردند . و آن را از فضولات دامی می‌ساختند .

کەمره (kamra) : فضولات حیوانات را از طویله بیرون ریخته درخارج منزل درمحلی‌که «سەرگۆلك = sargölək » یا«سەرانگۆلك = sarângölək » نامیده می‌شود انباشته و جمع‌آوری می‌کنند ، پس از خشك شدن آن را بابیل قطعه قطعه نموده به مصرف سوخت می‌رسانند . کمرهٔ گوسفندان را در «هۆڵ = holh » : (آغل) قطعه‌قطعه می‌کنند .

کەمرەبڕینەوە(kamra bṛinava) ، هۆڵبڕینەوە(holh bṛinava) قطعه قطعه‌کردن آن فضولات را می‌گویند .کمرهٔ‌گوسفند دروقت سوختن حرارت بیشتری تولید می‌کند .

کەمێڵ (kamelh): قطعاتی‌ازسرگین‌که‌به‌پشم‌گوسفند می‌چسبد.

کەوڵی نانی (kavlhi nâni) : سفره‌یی است‌که چونه‌ها را دروقت نان پختن روی آن قرار می‌دهند .

کاخڵی (kâxlhi) : کاجیره . کاجیره گیاهی است دارای برگهای بیضی شکل و گلهای زرد رنگ ، گلهای آن را پس از خشك‌کردن نرم

می‌کنند و روی نان می‌زنند . . . کاغاله و کاغله هم می‌گویند . فرهنگك عمید ، ۲/ ۹۸۰ .

کلّی تەندوریٚ (kəlhi tandure) : درته تنور نزدیك هواکش آن پلی از مواد سوختنی ایجادکرده در وسط آن‌گون قرار داده آن راآتش می‌زنند . «کلّ = kəlh » اصلاً به ستون پل گفته می‌شود .

کوللێره (kullera) : رغیف ،گردهٔ نان . «کوللێره» اقسامی دارد: «پەنجەکێش = panja - keš »، «کوللێره ناسکه = kullera ـ nâska »، «کوللێرەچەورە = kullera ـ cavra »،«کوللێرەیجۆ = kulleray ـ jo ».

کولیچه (kulica) : چونه راکمی پهن کرده درروغن‌می‌پزند. چونهٔ کولیچه از چونهٔ نان‌کوچکتر است .

کۆڵەوەژ (kolhavaž) : چوبی که آتش تنور را بـه وسیلهٔ آن بەهم می‌زنند .

کۆڵو (kolhu) : خمیری‌که از دیوارهٔ تنور به داخل آتش افتاده نیم سوز می‌شود و برای خوراك سگك ومرغ‌وغیره ازآن استفاده می‌کنند؛ همچنین به ریشهٔ‌گیاهی نیز که «تاڵو = tâlhu » نام دارد ، گفته می‌شود. در « kolhu » و «tâlhu » ، « u » پسوند است . کۆڵو : بنەگۆگەم ؟

گڵوێنە (gəlhvena) = کولانەی تەندوریٚ (kulânay tandure): هواکش‌تنوراست‌که‌به‌ته‌آن‌مربوط‌می‌شود.گڵوێنە، با «گلێنە = glhena » که ظرف‌گلی است اشتباه نشود .

گڵوێنە ئاخن (gəlhvena ـ âxən) : لته و پارچهٔ‌کهنه و ژندەیی است‌که هواکش تنور را با آن مسدود می‌کنند .

گوڵی نانی (gulhi nâni): برجستگی‌هاوبرآمدگی‌های‌روی‌نان.

گۆنی (göni) :گون . درختچه‌یی است تقریباً به ارتفاع یك متر و گاهی بیشتر و یا کمتر ، دارای خارهای بسیار است و به حالت خودرو در نواحی‌کوهستانی می‌روید . فرهنگ معین ، ۳/ ۳۴۷۳ .

مەدبەق (mədbaq) : مطبخ ، محل پختن نان ، آشپزخانه .

نان‌کردن (nân - kərdən) : پختن نان .

نان‌کەر (nân - kar) : زنی‌که نان می‌پزد .

نان و هەویر (nânu havir) : تهیه و پختن نان .

نانه بەره (nâna bara) : بقچه‌یی‌که نان را در آن از خانه به مزرعه می‌فرستند. این لغت دردهات اطراف میاندوآب بیشتر رایج است.

نانديْن (nân - den) : نان دان ، سفره .

نانی‌گەرمە تەندور (nânigarma tandur) : نانی‌که‌درتنورخیلی گرم پخته شده باشد ، معمولاً کمی‌گل‌ها و برجستگی‌های آن می‌سوزد ، و طعمش به تلخی مایل می‌گردد .

نردو (nərdu) : به تعدادی نان که آن را درهم بپیچند و به جایی بفرستند « نردو » گفته می‌شود .

وەردێنە (vardena): وردنه. وآن چوبی است استوانه‌یی، دارای دو سر باریك ومیان‌گنده ،که خمیر نان را به وسیلهٔ آن پهن سازند؛ نورد. فرهنگ معین ، ۴/ ۵۰۰۱ . درعربی مطلمه خوانده می‌شود و در المنجد شرح آن چنین است : آلة تسوی بهاالطلمه ، والعامة تسميها «الشوبك». شوبك معرب چوبك فارسی است . رك : فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی ؛ ص ۴۱۲ .

ورده (vərda) : مواد سوختنی تنورکه خرد شده باشد .

ورکه نان (vərka nân) : خرده‌های نان .

هەرمێشک (harmešək) : نان گرم و تازه که آن را در کره
بس کنند .

هەویر (havir) : خمیر .

هەویرەکە هەڵاتووە (haviraka halhâtuva) : خمیر مایه اثر
ود را در خمیر بخشیده و خمیر آمادهٔ پختن است . هرگاه پیش از این
حله خمیر را بپزند ، نان آن سفت و بی‌مزه خواهد شد و آن نان را
فەتیر = Fatir » می‌گویند .

هەویر ترش (havir - tərəš) : خمیر مایه .

هەویر دەپەڕێ (havir dapaṛe) : خمیر می‌پرد و آن را دلیل بر
مدن مهمان می‌گیرند .

هەویر شێلان (havir šelân) : به هم زدن خمیر را گویند .

هەویرکردن (havir kərdən) : آرد را به خمیر تبدیل‌کردن .
ەریکە هەویری دەکا = خەریکی هەویرکردنێیە» : مشغول خمیرکردن
رد است .

هەویرگرتنەوە (havir gərtənava):آردرابه‌خمیرتبدیل‌کردن.

هێڵەگ (helhag) : الک ، به‌وسیلهٔ آن سپوس آرد را می‌گیرند.
ـک کردن را در کردی « دابێژتن = dâbeẓtən » و « لە هێڵەگ دان
= la helhag dân » گویند .

* * *

نان و هویر نیز نظیر جفت وگاو ، آسیای آبی ، شکار ، دامپروری
غیره از موضوعاتی است که طبعاً باید پیرامون آن امثال و اصطلاحات

متعددی وجودداشته باشد. کسی که مبادرت به گردآوری امثال واصطلاحات می‌کند اگر قبلاً حدس بزندکه پیرامون چه موضوعاتی ضرب‌المثل گفته شده است مسلماً درکارخود موفق‌تر خواهد بود. اینك در اینجا چند مثل و اصطلاح، راجع به «نان و خمیر» ذکر می‌شود[1]:

ئاردی بەهارویە .

آردگندم بهاره است : آدم شایسته و به درد بخوری است، وجودش مفید و منشأخیر است .

بە هەزار تمەنی بە نانێکییە .

به هزار تومان به نانی است : ارزان است .

دەڵێی وردەی دە تەندورێ دەکا[2] .

پی‌درپی و با شتاب می‌خورد .

دیزە بە دەرخۆنە بێ .

مطلب سرپوشیده بماند .

سەلکە ماسی[3] و دو نان .

کنایه از جیرهٔ غذائی غیرکافی وکم ارزش است .

سەگ لەبەر سەولەی هەڵنایە .

سگ از مقابل « سەولە» که غذای اوست ، نمی‌گریزد .

۱ـ در شمارهٔ سال ۱۳۵۰ نشریه ، راجع بـه همین موضوع ، تعدادی مثل ذکر شده ، از تکرار آنها در اینجا خودداری می‌شود .

۲ـ در فارسی « پشکل به تنورکردن » می‌گویند . رک ؛ فرهنگ معین ، ۷۹۷/۱ ،کلمهٔ « پشکل » .

۳ـ یعنی سرماهی ، «سەلک» به‌گوی‌کوچکی از پنیر یاکره یا خاکه زغال گفته می‌شود . کردی شمال ؛ « سەرك » ، قس با «سەر» : (سر) .

سەگ و نان قەرز دارە .

سگ و نان قرض‌دار است : به همه مقروض است .

گایەک و نانێکی پێ وەکو یەکە .

نان بده و سخی است .

نان بڕاو .

کسی‌که بی‌چیز و فقیر شده باشد ، تهی دست .

نان خۆری جێ گر .

کسی‌که عاطل و بی‌کاره باشد .

نان دە نێو چاوانی پیاوان دایە .

نان در میان پیشانی مردان است .

نان نانی گەنم ، دین دینی محەممەدی .

نان نان گندم ، دین دین محمد (ص) .

نان و دۆ بڕ .

آدم ناسپاس ،کسی‌که شکر نعمت به جای نمی‌آورد .

نان و دۆی خۆی هەیە .

کفاف خود را دارد ، دستش به دهنش می‌رسد .

نانی خوت دە تەبەکی خەڵکی ماوێ .

نان خودت را در « طبق » خلق مینداز . یعنی : به خاطر منافع دیگران خودت را پامال مکن .

نانی خۆی دە سفرەی خەڵکی دا دە خووا .

نان خود را در سفرهٔ دیگران می‌خورد : به علت نادرستی و یا نادانی ، علاقه ندارد با خانوادهٔ خود زندگی‌کند .

نانیش دەخووا و ناندێنیش دەدڕێ .

نان را می‌خورد و سفره را هم پاره می‌کند. یعنی: سفله وفرومایه و بی‌عاطفه است .

هەر دەبێ نانێکی پخۆی و نانێکی پکەیە سەدەقە سەری[1] ...

او به‌گردن تو حق دارد ، رهین منت او هستی .

هەر کەس نانێکی خوواردبێ ، عاقڵی لەتێکی هەیە .

هرکس نانی خورده باشد ، به اندازهٔ نیم نانی عقل دارد .

هەر کەس نانی دەخووا لە نێو چاوانی خۆی .

هرکس در سایهٔ بخت و اقبال خودش نان می‌خورد .

هەموکەس نانی خۆش دەوێ، شووان وگاوان بە سەر دڵیەوە دەنێ.

همه‌کس نان را دوست‌می‌دارد،شبان‌وگاوبان آن را روی‌دلش‌می‌نهد.

۱ـ در پایان این مثل نام اشخاص را ذکر می‌کنند .

بررسی برخی از خصوصیات دموگرافیک
جامعهٔ روستائی کشور در سال ۱۳۵۰

دکتر حسین آسایش

فصل اول ـ جمعیت

۱ـ جمعیت کل و میزان رشد سالانهٔ آن

براساس نتایج سرشماری عمومی سال ۱۳۳۵ جمعیت کل روستانشین کشور ۱۳٬۰۰۱٬۱۴۱ نفر و آمارگیری نمونه‌ای سال ۱۳۴۲ در حدود ۱۴٬۹۷۹٬۶۳۳ نفر وسرشماری سال ۱۳۴۵ تعداد* ۱۵٬۳۰۳٬۳۰۰ نفر گزارش شده است . بدین ترتیب در فاصلهٔ دو سرشماری عمومی کشور یعنی در ده سال، با رشد متوسط سالانه ۱/۷ درصد درحدود ۲٬۹۵۹٬۰۲۷ نفر یا نزدیك به ۲۸ درصد بر جمعیت روستائی کشور افزوده شده است . جمعیت روستائی کشور برطبق آمارگیری نمونه‌ای سال ۱۳۵۰ مرکز آمار ایران به ۱۶٬۴۸۴٬۱۰۰ نفر رسیده است . مقایسهٔ این رقم با رقم مشابه در سال ۱۳۴۵ نشان میدهد که در فاصلهٔ ۵ سال اخیر تعداد ۱٬۲۰۹٬۰۷۵ نفر یا ۷/۹ درصد برجمعیت روستائی کشور افزوده شده است. بدین ترتیب

---

* در این بررسی فقط خانوارهای معمولی ساکن درمناطق روستائی مورد نظربوده وخانوارهای دسته جمعی وجمعیت‌های متحرك وعشایری بحساب نیامده است.

جدول شماره ۱

تغییرات جمعیت روستائی استانها و فرمانداریهای کل در سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰

تقسیمات کشور	۱۳۴۵	۱۳۵۰	افزایش تعداد	رشد در ۵ سال
کل کشور	١٥٢٧٥٠٢٥	١٦٤٨٤١٠٠	١٢٠٩٠٧٥	٧/٩٢
استان مرکزی	١٤٦٧٨١٠	١٥٢٠٨٠٠	٥٢٩٩٠	٣/٦
« گیلان	٩٨٧٢٧٥	١١١١٠٠٠	١٢٣٧٢٥	١٢/٥٣
« مازندران	١٤٠٠٠٥٩	١٥٨٥١٠٠	١٨٥٠٤١	١٣/٢٢
« آذربایجان شرقی	١٨٣٩٩٣١	١٩٨٦١٠٠	١٤٦١٦٩	٧/٩٤
« آذربایجان غربی	٨٠٩٥٣٦	٩١٤٠٠٠	١٠٤٤٦٤	١٢/٩
« کرمانشاهان	٤١٧٨٥٤	٥٨٧١٠٠	٨٩٢٤٦	١٧/١٣
« خوزستان	٦٩٤٤٨٦	٧٧٤٩٠٠	٨٠٤١١	١١/٥٨
« فارس	٨٥٨٥٦٤	٩١٥٢٠٠	٥٦٦٣٦	٦/٦
« کرمان	٥٦٥٠٨٢	٦٠٠٩٠٠	٣٥٨١٨	٦/٣٤
« خراسان	١٧٧٠٣٩٧	١٧٧٥٣٠٠	٤٩٠٣	٠/٢٨
« اصفهان	٦٧٠٢٤٥	٧٦٠١٠٠	٨٩٨٥٥	١٣/٤١
« سیستان و بلوچستان	٣٨٢٩٥٥	٣٥٣٦٠٠	٢٩٠٥٥	-٧/٥٩
« کردستان	٥١٧١٢٢	٥٥٩٨٠٠	٤٢٦٧٨	٨/٢٥
« همدان	٦٥٩٠٥٥	٦٩٣٠٠٠	٣٣٩٤٥	٥/١٥
فرمانداری کل چهارمحال بختیاری	٢١٠٨٦٦	٢٤٧٧٠٠	٣٦٨٠٤	١٧/٤٥
« لرستان	٥٢٠٥٢٠	٥٩١٥٠٠	٧٠٩٨٠	١٣/٦٤
« کهگیلویه	١٤٥٨٦٠	١٥٦٤٠٠	١٠٥٤٠	٧/٢٣
استان ساحلی	٤٩٠٧٠٨	٥١٥٢٠٠	٢٤٤٩٢	٤/٩٩
فرمانداری کل زنجان	٣٧٨٧٤٧	٤٠٦١٠٠	٢٧٣٥٣	٧/٢٢
« سمنان	١٢٣٦٠٤	١٢٧٢٠٠	٣٥٩٦	٢/٩١
« یزد	١٥٦٦١٦	١٥٩٦٠٠	٢٩٨٤	١/٩١
« ایلام	١٢٧٩١٢	١٤٣٥٠٠	١٥٥٨٨	١٢/١٩

ماخذ ــ گزارش نتایج آمارگیری جمعیت روستائی سال ۱۳۵۰ ــ مرکز آمار ایران

رشد متوسط سالانه در ۵ سال اخیر درحدود ۱/۵ درصد بوده است که ای
رقم نسبت برقم مشابه در فاصله دو سرشماری گذشته در سالهای ۱۳۳۵
۱۳۴۵ در حدود ۲/ درصد کاهش نشان میدهد . میتوان گفت این وض
بازگوکننده افزایش مهاجرت روستائیان بشهرها درسالهای اخیر میباشد

جدول شماره ۱ توزیع جغرافیائی تغییرات جمعیت روستائی کشو
را بتفکیك استان یا فرمانداریکل که فقط شامل خانوارهای معمولی میباش
درفاصله سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰ نشان میدهد. بطوریکه از مطالعه ارق
جدول مذکور استنتاج میشود ، افزایش روستائیان در استانهای مختلف
کشور متفاوت بوده ، در بعضی استانها از جمله استان کرمانشاهان افزایش
خیلی زیاد و نزدیك به ۱۸ درصد در ۵ سال اخیر و یا ۳/۵ درصد بطو
سالانه و در بعضی استانهای دیگر این افزایش ناچیز میباشد . ازآنجم
است استان خراسان که در۵سال اخیر فقط۴۹۰۳ نفر یاکلاً ۰/۲۸ درص
برجمعیت کل روستائی این استان افزوده شده‌است. بدین ترتیب معلوم میشو
که درخراسان مهاجرت روستائی یا بعبارت دیگر شهرگرائی خیلی شدید
از سایر استانهای کشور میباشد .

در استان سیستان و بلوچستان نه تنها برتعداد روستائیان افزو
نشده ، بلکه در حدود ۲۹٬۰۵۵ نفر یا ۷/۵ درصد نسبت بسال ۳۴۵
کاهش نشان میدهد .

۲- ترکیب جنسی جمعیت روستائی کشور

طبق سرشماری عمومی سال ۱۳۳۵ از مجموع جمعیت روستائ
کشور ۶٬۵۷۴٬۷۹ نفر مرد و ۶٬۴۲۶٬۳۴۶ نفر زن بوده است. بعبار

توزیع پراکندگی جمعیت روستائی استانها و فرمانداریهای کل در سال ۱۳۵۰
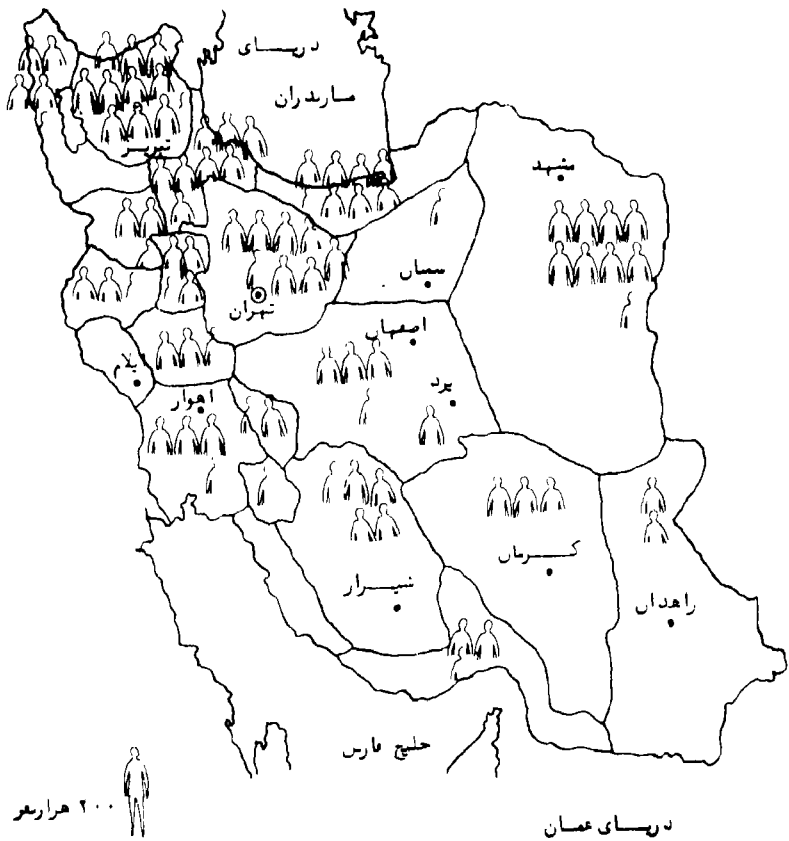
دیگر با توجه باینکه تعداد مردان روستائی کشور ۱۴۸٬۴۴۶ نفر بیش از زنان بوده‌اند در مقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۳ نفر مرد وجود داشته است. درسال ۱۳۴۵ از ۱۵٬۳۰۳٬۳۰۰ نفر جمعیت روستائی ۷٬۸۸۰٬۹۰۰ نفر مرد و ۷٬۴۲۲٬۴۰۰ نفر زن بوده‌اند . بدین ترتیب درسال مذکور درمقابل هر ۱۰۰ نفر زن ۱۰۶/۱ نفر مرد قرار داشته است .

بنابر ارقام آخرین آمارگیری نمونه‌ای مناطق روستائی کشور در سال ۱۳۵۰ جمعیت روستائی کشور به ۱۶٬۴۸۴٬۱۰۰ نفر رسیده است که از این عده تعداد ۸٬۴۴۸٬۶۰۰ نفر مرد و ۸،۰۳۵،۵۰۰ نفرزن بوده است. باین ترتیب نسبت جنسی برای مناطق روستائی معادل ۱۰۵/۱ میباشد . این ارقام نشان دهنده این وضع است که درفاصله دو سرشماری سال ۱۳۳۵ و سال ۱۳۴۵ نسبت مردان بزنان افزایش یافته ولی در ۵ سال اخیر این نسبت روبکاهش است. بنا برنظرعده‌ای ازجمعیت شناسان ، فزونی مردان برزنان در ترکیب جنسی جمعیت یکی از خصوصیات و مشخصات نواحی در حال توسعه میباشد وحدس زده میشودکه یکی از علل مهم این فزونی بویژه درنقاط روستائی توجه بیشتر افراد این کشورها باولاد ذکورمیباشد. البته درکشورهای صنعتی و پیشرفته وضع غیراز اینست . بدین معنی که تعداد مردان معمولاً از زنان کمتر است . در انگلستان در برابر یکصد نفر مرد ۱۰۹ نفر زن قرار دارد و درشهرها دربرابر یکصد نفر مرد، ۱۱۲ نفر زن وجود داشته است . این نسبت‌ها با مختصر اختلاف درکشورهای اروپائی و آمریکا صدق میکند . جدول شماره ۲ توزیع جمعیت روستائی کشور را به تفکیک جنس در سالهای مختلف نشان میدهد .

جدول شماره ۲ ـ توزیع جمعیت روستائی کشور به تفکیک جنس در سالهای مختلف

سال	جمعیت کل روستائی	مرد		زن	
		تعداد	درصد	تعداد	درصد
۱۳۳۵	۱۳۰۰۱۱۴۱	۶۵۷۴۷۹۵	۵۰/۶	۶۴۲۶۳۴۶	۴۹/۴
۱۳۴۳	۱۴۷۱۵۹۶۰	۷۳۸۷۷۶۲	۵۰/۲	۷۳۲۸۱۹۸	۴۹/۸
۱۳۴۵	۱۵۳۰۳۳۰۰*	۷۸۸۰۹۰۰	۵۱/۵	۷۴۲۲۴۰۰	۴۸/۵
۱۳۵۰	۱۶۴۸۴۱۰۰*	۸۴۴۸۶۰۰	۵۱/۴۵	۸۰۳۵۵۰۰	۴۸/۷۵

* جمعیت ثابت

درست است که در یك حالت کلی تعداد مردان از زنان بیشتر است. ولی تفاوت و اختلاف قابل ملاحظه بین استانهای مختلف کشور ازاین لحاظ بچشم میخورد . بموجب گزارش مرکز آمار ایران در سال ۱۳۵۰ فقط در دو فرمانداریکل یزد وسمنان تعداد زنان بیشتر از مردان بوده و دربقیه استانها و فرمانداریهای کل تعداد مردان بیشتر از زنان است . بیشترین نسبت جنسی درسال ۱۳۵۰ با ۱۱۵ مربوط باستان کردستان میباشد وبعداز آن به ترتیب فرمانداریکل ایلام با ۱۱۲٫۶ و فرمانداریکل زنجان با ۱۱۱٫۵ در ردیف دوم و سوم قرارگرفته است و در استان کرمانشاهان و استان ساحلی تقریباً تعداد مردان و زنان برابر بوده است .

۳ـ ترکیب سنی جمعیت روستائی کشور

از نظر تجزیه و تحلیل دموگرافیك ، آگاهی از ترکیب سنی جمعیت ، بویژه برای طرح برنامههای اقتصادی و اجتماعی دراز مدت

هرم سنی جمعیت روستائی کشور در سال ۱۳۵۰
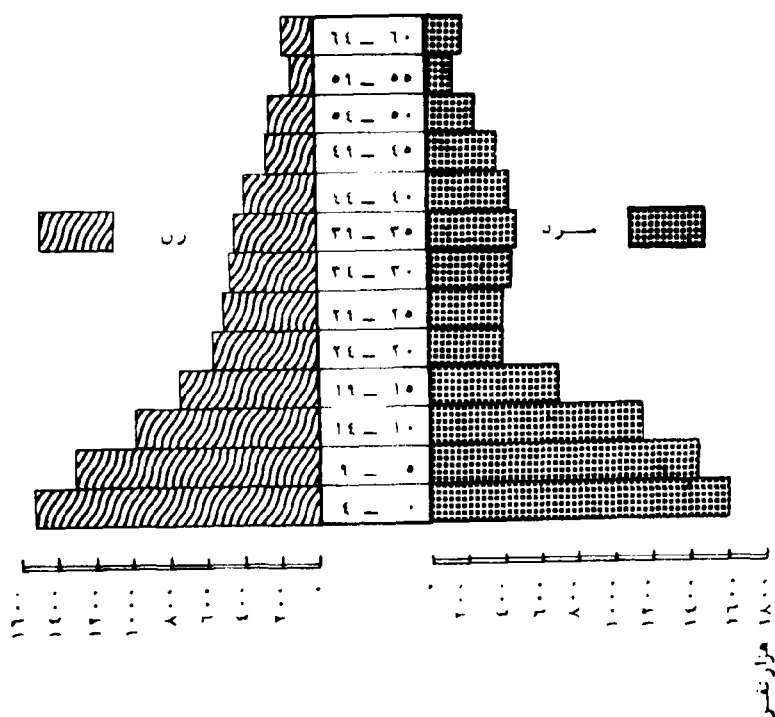
اهمیت فراوان دارد وتنها بررسی ونشان دادن افزایش جمعیت یك ناحیه دریك حالت کلی کافی نیست بلکه لازم است برای حصول به‌نتیجه دقیق‌تر به هرم سنی جمعیت‌ها بیشتر دقت شود . چون بسیارندکشورهائیکه رقم کل جمعیت آنها باهم شبیه و یکسانند، ولی ازلحاظ خصوصیات جمعیتی بویژه ازلحاظ ساختمان‌سنی که‌تأثیرزیادی‌درآینده جمعیت دارد اختلاف زیاد باهم دارند .

برای بررسی و شناسائی ساختمان سنی جمعیت ، اکثر علمای دموگرافی‌جمعیت هرناحیه را به۴گروه بزرگ‌به‌ترتیب‌زیرتقسیم‌میکنند:

۱ـ تا بیست سال گروه جوانان .

۲ـ ۲۰ تا ۴۰ سال ـ گروه میانه سال نزدیك به جوانان .

۳ـ ۴۰ تا ۶۰ سال ـ گروه میانه سال نزدیك به پیروان .

۴ـ از ۶۰ سال ببالا گروه پیران .

برای بررسی و شناخت ساختمان سنی جمعیت روستائی کشور و تغییرات آن درسرشماری ۱۳۴۵ وآمارگیری سال ۱۳۵۰ جدول شماره ۳ تنظیم گردیده است . براساس آمار و ارقام جدول مذکور در فاصله پنج

جدول شماره ۳ ـ تغییرات درصد توزیع سنی جمعیت روستائی

سال	جمع	توزیع نسبی جمعیت			
		٠—١٩	٢٠—٣٩	٤٠ تا ٥٩	٦٠ ساله وبالاتر
١٣٤٥	١٠٠/—	٥٥/٢	٢٤/٦	١٣/٣	٦/٨
١٣٥٠	١٠٠/—	٥٧/٤	٢٢/٧	١٣/٨	٦/١١

سال اخیر نسبت گروههای سنی کمتر از ۲۰ سال از ۵۵/۲ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۵۷/۴ درصد در سال ۱۳۵۰ افزایش یافته است . این افزایش جوانتر شدن جمعیت روستائی کشوررا بوضع روشنی نمایان میسازد وبازگو میکندکه در فاصله ۵ سال بر نسبت جوانان روستائی کشورکه کمتر از ۲۰ سال دارند در حدود ۲/۲ درصد افزوده شده است . این جوانی جمعیت وقتی نمایان‌تر میشودکه نسبت‌های موجود درگروههای سنی بزرگ، جامعه روستائی کشور بامعیارها و نرخهای موجود دراین زمینه که بوسیله کارشناسان علم جمعیت در جهان تعیین شده است سنجیده شود (جدول شماره ۴) .

جدول شماره ۴- مقایسه گروههای سنی بزرگ ایران وجهان

درصد / نرخ ها	درصد افراد کمتر از ۲۰ سال بکل جمعیت	درصد افراد کمتر از ۴۰ سال بکل جمعیت	درصد افراد ۶۰ سال وبالا بکل جمعیت	نسبت افراد ۶۰ سال وبالا با افراد کمتر از ۲۰ سال
حدود نرخهای متداول	۳۳ وبیشتر	۶۵ وبیشتر	حداکثر ۱۲	حداکثر ۰/۴
جمعیت روستائی ایران (۱۳۵۰)	۵۷/۴	۸۰/۱	۶/۱	۰/۱

ضمن ارزشیابی بوسیله معیارها و سنجش‌های متداول دموگرافی از ارقام بالا چنین نتیجه گرفته میشود که جمعیت روستائی ایران با هر ضابطه‌ای سنجیده شود جزو گروه کشورهای جوان منظورمیگردد. زیرا نسبت جمعیت کمتراز ۲۰ سال بکل جمعیت روستائی رقم ۵۷/۴ درصد را نشان میدهد . یعنی در حقیقت بیشتر از نصف کل جمعیت روستائی کشور کمتر از ۲۰ سال دارند. آنچه مسلم است اگرچاره‌ای اندیشیده نشود این

نسبت قابل‌توجه درآینده نزدیک، کشور را بامشکلات اجتماعی واقتصادی فراوانی روبرو خواهد ساخت. چون موضوع «جوانی یا پیری جمعیت» تنها با تفاوت ارقام پایان نمی‌پذیرد بلکه از نظر نیروی انسانی این دو پدیده دارای اثرات فراوانی در حال و آینده میباشد. در جمعیت‌های جوان افرادفعال وظایف سنگین‌تری رابرعهده دارندکه قبل ازهمه تأمین معاش و تعلیم و تربیت و شرایط زیست برای خود، برای نوجوانان و سالخوردگان، افراد خانواده وسپس کمك ویاری بتوسعه سریع اقتصاد ملی است. بعبارت دیگر بار تکفل یا معیشت یا باصطلاح جمعیت سربار در جامعه جوان بسیار سنگین و رو بافزایش است.

لازم است یادآوری شودکه درصد یا نسبت «جوانی جمعیت» در روستاها بیشتر از شهرهاست و این وضع بعلت بالا بودن میزان باروری بعلت اعتقادات و روحیات خاص روستائی و بی‌اطلاعی، یا بی‌اعتنائی زنان روستائی در موردکنترل موالید میباشد، که با بهتر شدن وضع بهداشت در روستاها و توسعه امکانات بهداشتی، مرگ ومیر کودکان بحداقل رسیده ولی میزان موالید در حد خود باقی مانده است. برای آشنائی بیشتر با ساختمان جمعیت روستائی کشور و تغییرات آن برمبنای نتایج سرشماری ۱۳۴۵ وآمارگیری سال ۱۳۵۰ درگروه‌های سنی کوچکترجدول شماره ۵ تنظیم شده است.

۴ـ وضع زناشوئی در روستاها

براساس سرشماری سال ۱۳۳۵ در حدود ۷۰٫۹، درصد از مردان و۷۳٫۳ درصد اززنان ۱۵ ساله وبالاتر دارای همسر بودند. درسال ۱۳۴۵

جدول شمارهٔ۵ ــ توزیع جمعیت مناطق روستائی برحسب گروههای سنی درکل کشور

گروههای سنی	١٣٤٥		١٣٥٠		تفاوت درصد
	مرد وزن	درصد کل	مرد وزن	درصد کل	
جمع	١٥٣٠٢٣٠٠	١٠٠	١٦٤٨٤١٠٠	١٠٠	—
٠ــ٤ساله	٢٨٧٥٨٠٠	١٨/٧٩	٣١٣٢٠٠٠	١٩	+/٢١
٥ــ٩ساله	٢٦٥٠٩٠٠	١٧/٧٢	٢٧٦٢٢٠٠	١٦/٧٦	—/٩٦
١٠ــ١٤ساله	١٧٥٨٧٠٠	١١/٤٩	٢١٣١٣٠٠	١٢/٩٣	+١/٤٤
١٥ــ١٩ ساله	١١٦٩٦٠٠	٧/٦٤	١٤٤٨٥٠٠	٨/٧٩	+١/١٥
٢٠ــ٢٤ ساله	٨٩١٦٠٠	٥/٨٣	٩٧٦٠٠٠	٥/٩٢	+/٠٩
٢٥ــ٢٩ ساله	٩٨٥٧٠٠	٦/٤٤	٩١٧١٠٠	٥/٥٧	—/٨٧
٣٠ــ٣٤ ساله	١٠٣١٣٠٠	٦/٧٤	٩٢١٨٠٠	٥/٥٩	—١/١٥
٣٥ــ٣٩ ساله	٨٦٥٧٠٠	٥/٦٦	٩٣٢٨٠٠	٥/٦٦	—
٤٠ــ٤٤ ساله	٨٤٦٣٠٠	٥/٥٣	٨٢٢٢٠٠	٤/٩٩	—/٥٤
٤٥ــ٤٩ ساله	٥٠١٩٠٠	٣/٢٨	٦٥١٤٠٠	٤	+/٧٢
٥٠ــ٥٤ ساله	٤٣٩١٠٠	٢/٨٧	٥١٥٨٠٠	٣/١٣	+/٢٦
٥٥ــ٥٩ ساله	٢٥٣٧٠٠	١/٦٦	٢٨١١٠٠	١/٧١	+/٠٥
٦٠ــ٦٤ ساله	٤١٢١٠٠	٢/٧	٣٧٦٦٠٠	٢/٢٩	—/٤١
٦٥ساله ببالا	٦١١٣٠٠	٤/٠٥	٦٠٦٢٠٠	٣/٦٨	—/٣٧

نسبت مردان همسردار به ۵۹/۷ درصد وزنان به ۶۴/ درصدکاهش یافته است. این کاهش قابل توجه (۱۱/۲ درصد درمردان و۹/۳ درصد درزنان) درفاصله ۱۰ سال بوضوح کم شدن سریع عمومیت ازدواج را دربین روستائیان کشور بازگو میکند. بطوریکه ارقام جدول شماره ۶ نشان میدهد، این کاهش همچنان ادامه دارد. بدین ترتیب که برطبق آمارگیری سال ۱۳۵۰ مناطق روستائی کشور درسال مذکور درصد مردان همسردار به۵۸/۴ درصد و زنان همسردار به ۶۲/۸ درصدکاهش یافته است.

جدول شماره ۶ - تغییرات وضع زناشوئی
در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰

جنس	سال	جمع جمعیت ۱۰ساله و بالاتر	همسردار	بی همسر در اثر فوت یا طلاق	هرگز ازدواج نکرده	اظهار نشده
مرد	١٣٣٥	١٠٠/—	٧٠/١	٥/١	٢٣/٨	٠/١
	١٣٤٥	١٠٠/—	٥٦/٧	٢/٥	٣٧/٤	٠/٤
	١٣٥٠	١٠٠/—	٥٨/٤	٢/١	٣٦/٤	٠/١
زن	١٣٣٥	١٠٠/—	٧٣/٣	١٤/٦	١٢/	٠/٥
	١٣٤٥	١٠٠/—	٦٤/	١١/٠	٢٤/٦	٠/٤
	١٣٤٠	١٠٠/—	٦٢/٨	٨/٧	٢٨/١	٠/٤

البته این کاهش بیشتر شامل گروه سنی جوانان میشود و برای آشنائی بیشتر با توسعه این پدیده جدید در بین گروههای سنی مختلف، جدول شماره ۷ تنظیم شده است.

بطوریکه از بررسی ارقام جدول مذکور استنتاج میشود: میزان ازدواج نکردهها درگروههای سنی جوان چه درگروه مردان وچه درزنان

نمودار تغییرات وضع زناشوئی در سالهای ۱۳۳۵و۱۳۴۵و ۱۳۵۰
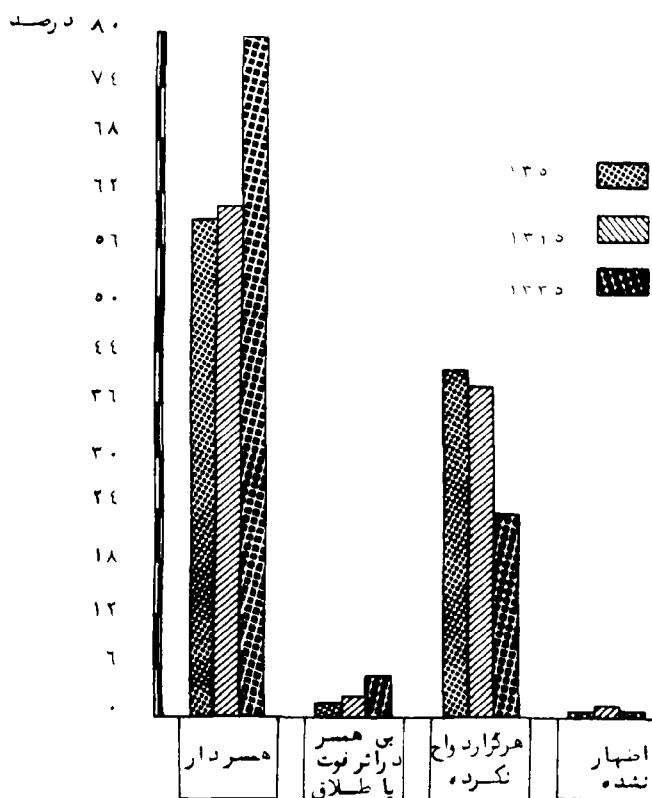
افزایش یافته است. درگروه سنی ۲۰ تا ۲۴ ساله در سال ۱۳۴۵ درحدود ۱۲٫۵درصد ازدواج نکرده بودکه این نسبت درسال۱۳۵۰ به ۲۲٫۵درصد رسیده است، افزایشی نزدیك به دو برابر. درگروه زنان این نسبت از ۴٫۵ درصد به ۱۱٫۴ درصد تغییر یافته است، افزایش بیش از دو برابر. درگروههای سنی۲۵تا۳۴ ساله نیز تعداد ازدواج نکردهها روبافزایش است.

بطورکلی میتوان گفت یکی از خصوصیات عمده ازدواج در ایران زودرسی ازدواج است، بدین ترتیب که دختران، بخصوص دختران روستائی زودتر ازدواج میکنند وبخانه شوهر میروند. برحسب قانون مدنی ایران حداقل سن ازدواج برای مردان ۱۸ سال وزنان ۱۵ سال تعیین شده است. ولی معمولاً ازدواج بخصوص در بین زنان در روستاها در سنین پائین تر صورت میگیرد وهمینکه دختر بهسن۱۳سالگی رسید اورا شوهرمیدهند.

درمورد مردان سن ازدواج از ۱۷ یا ۱۸ سال ببعد شروع میشود. براساس مطالعاتیکه درروستاهای تابعه شرکت سهامی دیزج درآذربایجان شرقی در همین زمینه بعمل آمده* است ۶۶ درصد از جواب دهندگان که رؤسای خانواده بودند، نظر دادهاندکه سن مناسب برای ازدواج پسران بین ۱۵ تا ۲۰ سال میباشد و ۲۳ درصد سن مناسب برای ازدواج مردان را ۲۰ تا ۲۵ ساله دانستهاند و در این میان فقط ۱۱ درصدگفتهاندکه سن مناسب برای ازدواج مردان از ۲۵ سال ببالا میباشد.

در مورد زنان وضع جالبتر است. بدین صورت که ۱۰ درصد از جواب دهندگان سن مناسب برای دختران را به ۱۰ سال و۵۱ درصد بین

---

* مقدمه برتحقیق جامعه شناسی روستائی محدوده شرکت سهامی زراعی دیزج ـ دکترحسین آسایش.

۱۰ تا ۱۵ سال میدانند وبقیه مناسب‌ترین سن ازدواج برای دختران را بین ۱۵تا۲۰ سال ذکرکرده‌اند. همه این ارقام وآمار ونسبت‌ها، زودرسی ازدواج را نشان داده وبازگو میکندکه باتوجه به رعایت سنت‌ها ورسوخ عقاید و خلقیات و تعصبات مذهبی، هنوز هم ازدواج در سن پائین‌تر در مناطق روستائی ماطرفداران قابل توجه دارد.

جدول شماره ۷ ـ وضع ازدواج در افراد ۱۵ سال ببالا در سالهای مختلف (ازدواج نکرده‌ها)

گروه سنی	مردان		زنان	
	١٣٤٥	١٣٥٠	١٣٤٥	١٣٥٠
١٥—١٩	٧٧/٦	٦٦/٦	٦٢/٨	٨٢/٤
٢٠—٢٤	١٢/٥	٢٢/٥	٤/٥	١١/٤
٢٥—٣٤	٨/١	٨/٦	١/٨	٣/٤
٣٥—٤٤	١/٣	١/٥	٠/٥	١/٠٤
٤٥—٥٤	٠/٣	٠/٣	٠/٢	٠/٤
٥٥—٦٤	٠/١	٠/١	٠/١	٠/٦
٦٥ساله‌ببالا	٠/١	٠/١	٠/١	٠/٤
جمع	١٠٠	١٠٠	١٠٠	١٠٠

فصل دوم ـ آموزش

۱ـ وضع سواد جمعیت روستائی کشور

براساس ارقام بدست آمده ازسرشماری عمومی کشوردرسال ۱۳۴۵ ازکل ۱۱٬۲۴۰٬۴۰۰ نفر جمعیت ۷ ساله و بالاتر در نقاط روستائی کشور، در حدود ۱۵٫۱ درصد آن باسواد و ۸۲٫۱ درصد بقیه بیسواد بوده‌اند (افرادیکه فقط میتوانند بخوانند در این گزارش باسواد محسوب شده است). درجامعه مردان از۵٬۷۶۶٬۹۹۵ نفرجمعیت۷ساله ببالا۲۵٫۴درصد آن باسواد بوده‌اند. درجامعه زنان این نسبت خیلی ناچیزوفقط ۳٫۴درصد بوده است. بموجب ارقام نتایج آمارگیری نمونه جمعیت مناطق روستائی کشور در سال ۱۳۵۰ از تعداد ۱۲٬۱۶۵٬۴۰۰ نفر جمعیت ۷ ساله وبالاتر تعداد ۲٬۵۶۴٬۰۰۰ نفر یا معادل ۲۱٫۱ درصد آنان باسواد بوده‌اند واین نسبت در مردان خیلی بیشتر در حدود ۲۳٫۱ درصد و برای زنان کمتر ، در حدود ۸٫۵ درصد میباشد. جدول شماره ۸ تغییرات میزان باسوادی را بتفکیك جنس درسالهای ۱۳۴۵ و۱۳۵۰ درمناطق روستائی کشوربتفکیك جنس نشان میدهند .

با توجه بارقام جدول شماره ۸ اگرچه افزایش تعداد باسوادان در روستاهای کشور در بین سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰ بسیار قابل توجه بوده و درفاصله۵سال درحدود ۱٬۶۶۹٬۷۹۴ نفربرتعداد باسوادان مناطق روستائی

جدول شماره ۸ـ
تغییرات میزان باسوادی جمعیت ۷ ساله و بالاتر روستائی در سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰

سال	مرد و زن		مرد		زن	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
١٣٥٠	٢٥٦٤٠٠٠	٢١/١	٢٠٥٦٨٠٠	٣٣/١	٥٠٧٢٠٠	٨/٥
١٣٤٥	١٦٦١٧٦٤	١٥/١	١٤٦٣٢٧٦	٢٥/٤	٢٣٦٥١٥	٤/٣
تفاوت	١٦٦٤٧٦٤	٦	٥٦٣٥٢١	٧/٧	٢٧٠٦٨٥	٤/٢

افزوده شده است و این نشانه موفقیت سازمانهای آموزشی کشور در بالا بردن تعداد باسوادان میباشد. ولی این افزایش نسبت به رشد جمعیت و بهبود وضع کشاورزان و فزونی تعدادکودکان لازم التعلیم کافی نبوده بلکه تلاش بیشتری لازم است تا بیسوادی در مناطق روستائی کشور در حداقل زمان ریشه‌کن گردد.

طرح مترقی سپاه دانش که بموجب آن مقرر گردید از نیروی خلاقه جوانان دیپلمه کشور برای ریشه‌کن کردن جهل و بیسوادی و تعلیم و تربیت روستازادگان استفاده شود، نقش بزرگی در توسعه تعلیمات ابتدائی و مبارزه با بیسوادی درروستاهای کشور داشته است. بطوریکه جدول شماره ۹ نشان میدهد در سال تحصیلی ۵۱ ـ ۱۳۵۰ تعداد ۲۰۰۸۸ نفر سپاهی دانش در ۱۲٬۴۵۵ دبستان سپاهی و در ۱۶٬۷۰۵ کلاس مشغول تعلیم ۴۸۲٬۹۳۲ نفر ازروستازادگان کشور بوده‌اند. که این ارقام نسبت به سال تحصیلی ۴۸ـ۱۳۴۷ به ترتیب ۱۵۴و۷۹و۷۹ درصد افزایش نشان میدهد.

نمودار تغییرات میزان باسوادی جمعیت ۷ ساله وبالاتر روستائی

درسالهای ۱۳۴۵ ـ ۱۳۵۰
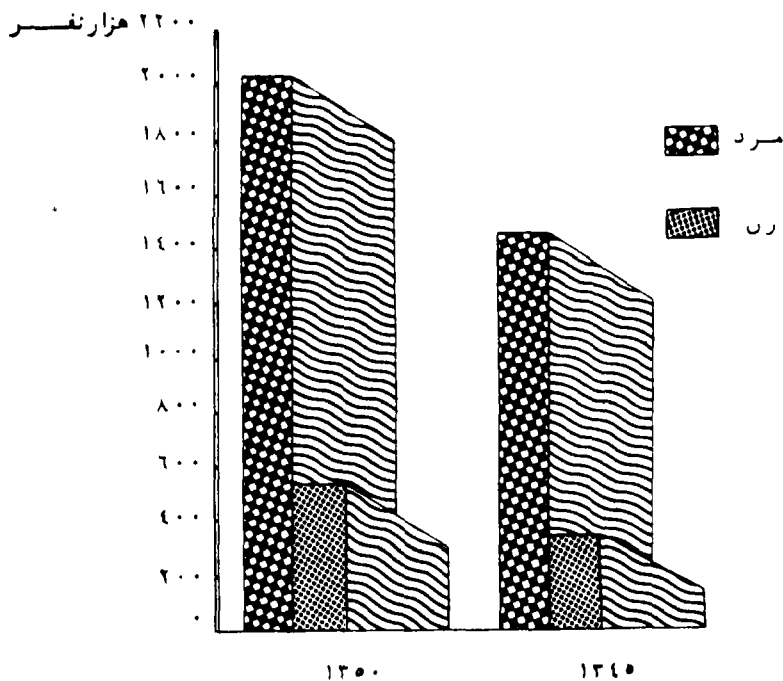
جدول شماره ۹ ـ تعداد سپاهیان دانش و دانش‌آموزان و دبستانهای سپاه دانش درسالهای مختلف

سال تحصیلی / تعداد	١٣٤٦–٤٧	١٣٤٧–٤٨	١٣٤٨–٤٩	١٣٤٩–٥٠	١٣٥٠–٥١	١٣٥١–٥٢
سپاهیان دانش	٧٤٠١	٨٨٧٣	١١١٤٢	١٦٠٩١	١٦٣٠٢	٢٠٠٨٨
دبستانها	٦١٤٨	٧٥٤١	٨١٤٧	١٠٥٥٦	١٠٦٧٦	١٢٤٥٥
دانش‌آموزان	٢٦٦٤٣٧	٢٩٢٦٧٠	٣٢١٢٣٦	٤١٢٧٩٢	٤٢٧٢٣٩	٤٨٢٦٣٢

۲ـ وضع تحصیلات رسمی جمعیت باسواد

برای بررسی وضع تحصیلات رسمی درجامعه روستائی کشور و آگاهی ازتغییراتیکه درسالهای اخیردراین‌زمینه‌بعمل‌آمده است جدول‌شماره ۱۰ براساس ارقام و اطلاعات بدست آمده از سرشماری ۱۳۴۵ و آمارگیری نمونه‌ای مناطق روستائی ۱۳۵۰ تنظیم‌گردیده است. باتوجه بارقام مندرج در این جدول بخوبی روشن میشودکه :

اولاً اکثریت دارندگان مدرك تحصیلی در هر دو سال آمارگیری مربوط بدوره ابتدائی میباشد . بدین ترتیب‌که از کل جمعیت باسواد ۷ ساله وبالاتر درسالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۵۰ نزدیك به ۸۴ درصد مردان و در زنان به ترتیب ۸۹ درصد و ۸۷ درصد مربوط بدارندگان مدرك تحصیلی دوره ابتدائی بوده است .

ثانیاً افزایش دارندگان مدرك تحصیلی دوره متوسطه و عالی در این دوره قابل توجه و چشم‌گیر بوده است . بصورتی‌که تعداد دارندگان مدارك تحصیلی دوره متوسطه و عالی در بین مردان از ۹۵۹۰۶ نفر یا ۶/۶ درصد درسال ۱۳۴۵ به ۱۹۰،۸۰۰ یا ۹/۳ درصد افزایش یافته است.

نمودار تغییرات جمعیت باسواد در سالهای مختلف برحسب آخرین مدرک تحصیلی
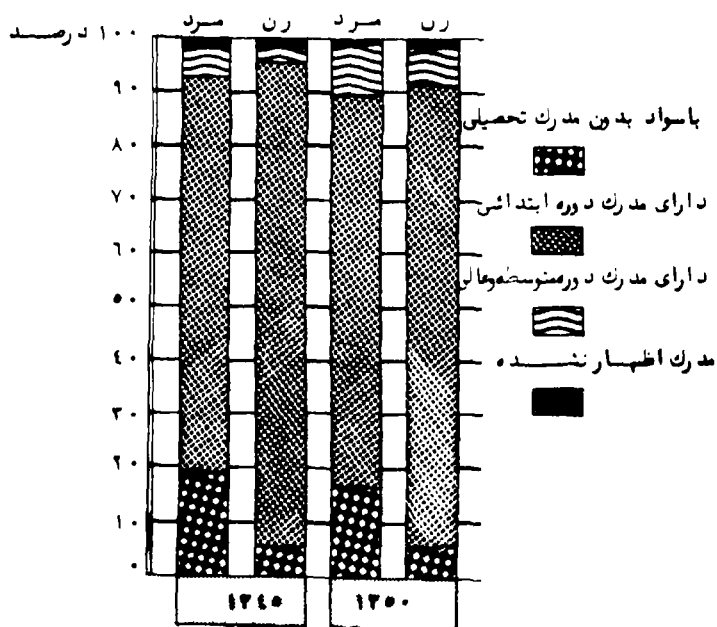
جدول شماره ۹ـ تغییرات جمعیت باسواد در سالهای مختلف برحسب آخرین مدرک تحصیلی

سال آمارگیری / پایه‌های تحصیلی	۱۳۴۵				۱۳۵۰			
	مرد		زن		مرد		زن	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
جمع جمعیت با سواد ۷ ساله و بالاتر	۱۶۹۱۷۹۴	۱۰۰	۲۳۶۵۱۵	۱۰۰	۲۰۵۶۸۰۰	۱۰۰	۵۰۷۲۰۰	۱۰۰
باسواد بدون مدرک تحصیلی	۲۷۵۸۱۶	۱۸/۸	۱۲۲۶۷	۵/۲	۳۳۳۹۰۰	۱۶/۲	۲۸۲۰۰	۵/۵
دارای مدرک دوره ابتدائی	۱۰۸۰۴۸۲	۷۳/۸	۲۱۰۲۷۲	۸۸/۱	۱۵۱۷۶۰۰	۷۳/۸	۴۴۰۷۰۰	۸۶/۹
دارای مدرک دوره متوسطه و عالی	۹۵۹۰۶	۶/۶	۱۰۹۸۶	۴/۶	۱۹۰۸۰۰	۹/۲	۳۱۵۰۰	۶/۲
مدرک اظهار نشده	۱۰۹۹۵	۰/۸	۲۹۹۰	۱/۳	۱۴۵۰۰	۰/۷	۶۸۰۰	۱/۳

(یعنی ازلحاظ تعداد درحدود ۲ برابر و ازلحاظ درصد درحدود ۳ درصد). در بین زنان از ۱۰۹۸۶ نفر به ۳۱۵۰۰ یا از ۴/۵ درصد ازکل جمعیت باسواد ۷ ساله و بالاتر به ۶/۲ درصد افزایش یافته است واین ارقام توسعه تحصیل در دوره‌های عالی‌تر و همچنین بالا رفتن مدارج تحصیلی را در مناطق روستائی نشان میدهد.

۳ـ وضع سواد درگروههای سنی

بررسی توزیع سواد برحسب گروههای مختلف سنی و آشنائی با آن برای برنامه‌ریزیهای آموزشی وتوسعه وگسترش سواد در بین جامعه و تعیین خط مشی و سیاست آموزشی کشور بسیار ضروری است.

توزیع جمعیت باسواد ۶ ساله و بالاتر برحسب گروههای مختلف سنی بااستفاده از نتایج آمارگیری مناطق روستائی درسال ۱۳۵۰ درجدول شماره ۱۱ نشان داده شده است . بطورکلی در کشورهای در حال توسعه سریع از جمله کشور ایران نسبت باسوادان در مناطق روستائی در گروه سنی کوچکتر (جوانتر) بیشتر ازگروههای سنی بزرگتر (پیرتر) است و این وضع توسعه نسبی سواد ویاپیشرفت برنامه مبارزه بابیسوادی و برنامه گسترش سواد را در مناطق روستائی کشور نشان میدهد .

مطابق جدول مذکور درگروههای سنی ۷ تا ۹ ساله ۳۲ درصد و ۱۰ تا ۱۴ ساله ۴۴ درصد افراد باسواد بوده‌اند. برعکس این نسبت‌ها در سنین بالاتر بسیارکم وبحداقل میرسد . بدین‌ترتیب‌که درگروه سنی بین ۴۵ تا ۴۹ ساله به ۹ درصد و۵۰ تا ۵۴ به ۷ درصد و از۵۵سال ببالا نسبت باسوادی به۴ درصد تقلیل مییابد. این وضع درجامعه زنان شدیدتراست.

۴ـ افراد لازم التعلیم و اطفال مدرسه‌رو

افراد لازم التعلیم کودکانی هستندکه باتوجه بسن آنان اصولاً باید این افراد در مدارس و مؤسسات آموزشی مشغول تحصیل باشند . ولی بنا بعلل گوناگون تمام این عده نمی‌توانند بمدرسه راه یابند و قسمتی از آنان بگروه بیسوادان پیوسته وتعدادآنها را سال به‌سال افزایش میدهند. طبق محاسباتیکه از طرف کارشناسان یونسکو بعمل آمده است افراد لازم التعلیم یعنی کودکانیکه سن آنان بین ۶تا۱۲ است ۱۵ درصد جمعیت را تشکیل میدهند. البته باتوجه باینکه درایران‌طبق آئین نامه‌های مصوب، بکودکان‌کنند رو اجازه داده‌شده است تا ۱۷ سالگی که بسال ششم میرسند

جدول شماره ۱۱ ـ جمعیت ٦ ساله وبالاتر برحسب وضع سواد و گروههای سنی
(مرد وزن)

گروههای سنی	جمعیت	باسواد	
		تعداد	درصد
جمع ٦ساله بیالا	١٢٧٠٢٨٠٠	١٥٨١٤٠٠	٢٠/٤
٦ ساله	٥٣٧٤٠٠	٢٥٤٠٠	٤/٧
٧ـ٩ ساله	١٥٧٥٥٠٠	٥٠٥٨٠٠	٣٢/١
١٠ـ١٤ ساله	٢١٣١٣٠٠	٩٣٦٨٠٠	٤٤/٠
١٥ـ١٩ ساله	١٤٤٨٥٠٠	٤٤٠٩٠٠	٣٠/٤
٢٠ـ٢٤ ساله	٩٧٦٠٠٠	١٦٠٧٠٠	١٦/٥
٢٥ـ٢٩ ساله	٩١٧٩٠٠	١١٨٦٠٠	١٢/٩
٣٠ـ٣٤ ساله	٩٢١٨٠٠	٩٢٥٠٠	١٠/٠
٣٥ـ٣٩ ساله	٩٣٧٨٠٠	٨٧٩٠٠	٩/٤
٤٠ـ٤٤ ساله	٨٢٢٢٠٠	٦٧١٠٠	٨/٢
٤٥ـ٤٩ ساله	٦٥٦٤٠٠	٥٦٥٠٠	٩/٠
٥٠ـ٥٤ ساله	٥١٥٨٠٠	٣٦٨٠٠	٧/١
٥٥ـ٥٩ ساله	٢٨١١٠٠	١٢٢٠٠	٤/٣
٦٠ـ٦٤ ساله	٣٧٦٩٠٠	١٨٤٠٠	٤/٩
٦٥ساله به بالا	٦٠٦٢٠٠	٢٦٨٠٠	٤/٤

نمودار جمعیت ۶ ساله وبالاتر برحسب وضع سواد درگروههای سنی

درسال ۱۳۵۰
۳۳۰ هزار نفر
۳۰۰
۲۷۰
۲۴۰
۲۱۰
۱۸۰
۱۵۰
۱۲۰
۹۰
۶۰
۳۰
۰
۳۱/۲۲
۱۶/۸۶
۱۴/۶۹
مقیاس: هر سانتی متر نماینده ۳۰،۰۰۰ نفر
۶ ساله
۷ـ۹ ساله
۱۰ـ۱۴
۱۵ـ۱۹
۲۰ـ۲۴
۲۵ـ۲۹
۳۰ـ۳۴
۳۵ـ۳۹
۴۰ـ۴۴
۴۵ـ۴۹
۵۰ـ۵۴
۵۵ـ۵۹
۶۰ـ۶۴
۶۵ ساله و بالا

مجاز بادامه تحصیل در دبستان باشند این نسبت به ۱۸ درصد افزایش پیدا میکند*».

حال با توجه بتعاریف بالا افراد لازم التعلیم و کودکان مدرسه رو در مناطق روستائی کشور محاسبه میشود:

براساس نتایج بدست آمده از آمارگیری نمونه‌ای سال ۱۳۵۰ جمعیت کل مناطق روستائی کشور ۱۶٬۴۸۴٬۱۰۰ نفر برآورد شده است. با فرض اینکه ۱۸ درصد از این جمعیت لازم التعلیم باشند، لازم است ۲٬۹۶۷٬۱۳۸ کودك در دبستانها مشغول تحصیل باشند. بنابه آمار وزارت آموزش وپرورش درسال تحصیلی ۵۱ـ۱۳۵۰ تعداد ۱٬۵۳۷٬۰۸۳ نوآموز دردبستانهای مناطق روستائی کشورمشغول تحصیل بوده است که ازاین تعداد ۱٬۱۰۹٬۸۴۴ نفر (۸۰۸٬۹۴۱ پسر و ۳۰۰٬۸۹۳ دختر) دانش آموزان دبستانهای عادی و ۴۲۷۲۳۹ نفر (۳۵۰۸۴۹ نفرپسر و ۷۶۳۹۰ نفردختر) نوآموزان مدارس سپاه دانش بوده‌اند. بدین ترتیب کلاً از ۲٬۹۶۷٬۱۳۸ نفر افراد لازم التعلیم تعداد ۱٬۵۳۷٬۰۸۳ نفر تحت تعلیم ومدرسه‌رو بوده وبقیه‌که ۱٬۴۳۰٬۰۵۵ نفرمیباشد هنوز ازدسترسی بمدرسه‌محروم بوده‌اند. بعبارت دیگر ازکل افراد لازم التعلیم ۵۱٫۸ درصد به مدرسه راه یافته وتحت تعلیم میباشند. این نسبت به خودی خود قابل توجیه بوده ونشانه توسعه‌تعلیم‌وتربیت وافزایش‌مؤسسات آموزشی وکادرآنهادرروستاهامیباشد.

---

* دکتر امیر آشفته ـ برنامه ریزی فرهنگی و توسعه اقتصادی.

منابع اسرائیلیات در ادبیات فارسی

نصرالله امامی

دیوان کمتر شاعری است که در آن اشاره‌ای به‌سحر سامری و ید بیضای موسوی و داستان نوح و ابراهیم و آتش نمرود نباشد. همهٔ اینها گونه‌هایی از تجلی پرمضمون‌ترین منبع ادب فارسی یعنی اسرائیلیات است. تأثیر اسرائیلیات در ادب فارسی وعربی فوق‌العاده چشمگیر است، در ادب فارسی اسرائیلیات ازلحاظ وسعت دامنهٔ تأثیر برنصرانیات یا به‌بیانی عامتر عناصر مسیحی و نیز هندی و یونانی برتری دارد و جلوه‌های آن یا به صورت منظومه‌هائیست‌که یکی از اسطوره‌های سامی را در خود پرورانده و یا به‌گونهٔ تلمیحات وتشبیهات واستعاراتی است‌که رونق صفحات زرین ادبیات ما شده و به ندرت هم در ضرب‌المثل‌ها خودنمایی‌کرده است.

ورود اسرائیلیات به ادبیات فارسی از چند رهگذر صورت گرفته است، نخست قرآن و فرهنگ اسلامی و بعد از آن تلمود و ترجمه‌های تورات عوامل اصلی را تشکیل می‌دهند و دراینجا به خود جرئت می‌دهم و از عامل دیگری‌که تا کنون‌کمتر بدان اشاره شده است نیز نام می‌برم، آن عامل نفوسی‌قابل توجه ازیهودیانی است‌که در ادوار مختلف درایران می‌زیسته‌اند و هنوز نیز می‌زیند. این‌کسان اگر به‌طورمستقیم در ادبیات فارسی تأثیر نکرده باشند لااقل وسیله‌ای درگسترش اعتناء به اسرائیلیات

و منابع راهنمایی و تشویق بوده‌اند .

قرآن و اسرائیلیات

تا زمانی‌که فلسطین به دست رومی‌ها نیفتاده بود و سربازان رومی معابد بیت‌المقدس را ویران نکرده بودند ، آنجا قرارگاه قوم یهود بود . بعداز ویرانی بیت‌المقدس درسال ۷۰ پیش‌ازمیلاد، نوعی‌تشتت وپراکندگی بین ایشان به‌وجودآمد و به‌نقاط مختلف‌عالم ازجمله شبه‌جزیرهٔ عربستان مهاجرت کردند[1] . البته تاریخ مذکور را نمی‌توان به یقین زمان مهاجرت یهودیان به‌عربستان دانست ولی بی‌تردید نقطهٔ اوج این مهاجرت‌ها شمرده می‌شود . به هرحال دیری نپاییدکه نفوذ یهودیان تاجرپیشه در محیط عربستان از نظر مذهبی و اقتصادی وسیاسی توسعه‌گرفت . در مکه و مدینه و بیرون این شهرها صاحب قلعه‌ها و اماکنی شدندکه امنیت آنها را در محیط بی‌امن عربستان آن روزگار تا حدودی تأمین می‌کرد . در بازارهای مکه چنان نفوذ و تأثیری ایجاد کردندکه بواسطهٔ آن تا مدتها مجبور به درگیری با قبایل مقتدری چون « أوس » و « خزرج » و « قریش» شدند زیرا که از نظر اقتصادی و تجاری رقیب تازه نفسی برای این قبایل محسوب می‌شدند .

یهودیان مهاجر در زمینهٔ مذهب خواه ناخواه با گسترش دادن یکتاپرستی یهودی راه را برای ظهور اسلام دراجتماع بت پرست عربستان آماده می‌کردند . این توسعهٔ یهود تبعاً توسعهٔ فرهنگ و اسطوره‌های یهودی را نیز باعث می‌شد وبدین جهت زمانی‌که قرآن مجید نازل‌گردید،

۱ـ الیهود فی‌القران ، ص ۱۷ .

بسیاری از عربها پیرامون داستانهای سلیمان و ابراهیم و نوح و دیگران اطلاعاتی داشتند و باز ظاهراً به همین علت است که قرآن جز در «سورهٔ یوسف» غالباً ازپیامبران وانبیاءِ بنی‌اسرائیل بصورت تلمیح ودراستنتاجهای کلی یاد می‌کند وازبسیاری نیز نام نمی‌برد وآیهٔ کریمهٔ «ولقد ارسلنا رسلا من قبلك منهم مَن قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك ...»[۱] اشاره‌ایست به موضوع مذکور. پس بنابراین آنچه درتفاسیرقرآن پیرامون داستانهای بنی‌اسرائیل آمده است باید برمبنای تورات و تفسیرهای آن و روایات و اخبار واحادیث منقول از حضرت رسول اکرم (ص) و صحابه باشد. سخن غرض‌آلود «بروکلمان» به جنبه‌هایی‌ازین امر اشارت دارد، وی می‌گوید: «عبدالله‌بن عباس ... بعداز کشته شدن علی (ع) در مقابل دریافت پولهای بیت‌المال بصره بامعاویه بیعت‌کردوچون وسیله وراهی برای اشتغال به‌امور سیاسی نداشت به مطالعه اخبارواحادیث پرداخت ومقداری مطالب نادرست ومجعول‌که ازیهودی جدیدالاسلامی آموخته ویا ازتلمودااقتباس‌کرده بود براین اخبار واحادیث‌افزود.»[۲]، بنابراین‌تورات وتلمود منابعی‌است برای تحقیق پیرامون‌آن مقدارازاسرائیلیات که جلوه‌های‌آن را درادب فارسی وفرهنگ اسلامی می‌بینیم ولی نشانی ازآنها درقرآن نمی‌یابیم.

سخن پیرامون ترجمه‌های تورات به عربی‌ازبحث ما خارج است، امّا ترجمه‌های فارسی‌آن نیزچندان شناخته نیست. ظاهراً درحال‌حاضر می‌بایستی‌نسخه‌هایی‌ازترجمه‌های فارسی‌تورات درکتابخانه‌های «واتیکان» ودیگرکشورهای اروپایی وجود داشته باشد. نگارنده این سطورچند سال

۱- سورهٔ چهلم آیهٔ ۷۸.

۲- تاریخ ملل و دول اسلامی، ص ۱۴۱.

پیش‌ازاین درضمن تحقیق پیرامون احوال «محمدکاظم» صاحب «عالم‌آرای نادری» درکتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به ترجمه‌ای از تورات برخورد که در دورهٔ نادرشاه زیر نظر صاحب عالم‌آرا و به‌کمك چند دانشمند یهودی تهیه شده بود ، این نسخه عکسی فعلا نیز در آن‌کتابخانه موجود است. قدیمی‌ترین چاپ ترجمهٔ تورات به زبان فارسی و به خط عبری در سال ۱۵۴۶ میلادی دراستانبول انتشار یافت[۱] . ترجمهٔ کتابهای «اشعیا» و «ارمیا» و «امثال سلیمان» نیز سابقه‌ای نسبتاً قدیمی دارد. به هرحال ترجمه‌های تورات نمی‌بایستی ازنظر شعرای فارسی ومورخین و محققین اخبار و سیر ناشناخته بوده باشد .

یهودیان ایران واسرائیلیات

تأثیرپذیری ادبیات فارسی بعداز قرآن که بقول نظامی عروضی «آیتی‌کار ولایتی می‌کرد» ، شامل تورات ویهودیان ساکن ایران می‌شود . سابقهٔ وجودی و ورودی یهودیان ایران را بایستی در ادوار پیش‌از اسلام جستجوکرد . «در کشورهای ساسانی‌که به تصرف مسلمین درآمد ، یعنی خراسان وماوراءالنهر شماره یهودیان بسیار زیاد بود چه آنها با استفاده از ساده لوحی مردم ، تاجران هندی را به تهمت مشرك بودن از میدان بدر برده وخودشان به دستاویز اینکه موحد هستند جای آن‌ها را غصب کرده به فعالیت‌های اقتصادی ادامه می‌دادند[۲] .»

۱ـ برای اطلاعات بیشتر مراجعه‌کنید به مقالهٔ «ترجمه‌های فارسی تورات وانجیل» درمجلهٔ راهنمای‌کتاب سال دوم شماره ۵ .

۲ـ زندگی مسلمانان در قرون وسطی ، ص ۱۷۱ . برای اطلاع بیشتر از وضع یهودیان ایران در دوره‌های پیش از اسلام مراجعه‌کنید به‌کتاب «تاریخ یهود ایران» تألیف دکتر حبیب لوی ، جلد اول ، تهران ۱۳۳۴ .

یهودیان در دوره‌های اسلامی در محله‌های مخصوصی از هرشهر می‌زیستندکه آنها را « یهودیه[1] » یا « یهودان » می‌نامیدند . مشهورترین این یهودیه‌ها «یهودیه» اصفهان بودکه یاقوت حموی در «معجم‌البلدان» واحمدبن‌یعقوب در «البلدان» از آن یاد می‌کنند. «مقدسی» و «ابن‌حوقل» درضمن سخن ازیهودیه اصفهان آن را ازلحاظ وسعت وجمعیت به اندازه تمامی‌همدان می‌دانستند. «مقدسی» علت‌انتخاب‌اصفهان‌را بوسیلهٔ‌یهودیان در شباهت نسبی‌آب و هوای آن با بیت‌المقدس می‌داند[2]. اهمیت یهودیهٔ اصفهان به حدی‌بوده است‌که درحملهٔ تازیان به‌آن شهر، «عبدالله‌بن‌بدیل» و «احنف بن قیس» مأمور تصرف آن شدند و ظاهر امر نشان می‌دهد که اعراب عاقبت باساکنان آنجا از در صلح درآمدند[3]. صاحب «البلدان» از «یهودان» فاریاب نیز یادی می‌کند[4].

تعداد یهودیان را در شهرهای ایران با ارقام مبالغه آمیزی ذکر کرده‌اند ، این ارقام که متعلق به چندقرن پیش است درعین مبالغه‌آمیز بودن ، گویای کثرت نفوسی تواند بود . نوشته‌اندکه «درهمدان ۳۰ هزار نفر ودراصفهان ۱۵ هزار نفر ودرشیراز ۱۰ هزار نفر ودر غزنه ۸۰ هزار نفر و در سمرقند نیز۳۰ هزار نفریهودی سکونت داشتند ... علاوه براین یك شهریهودی‌نشین دراصفهان ویکی درمرو ویکی‌دربلخ وجود داشت.»[5] معصومعلیشاه می‌گویدکه در «بستان‌السیاحة» آمده است‌که بخارا را هزار

۱ـ معادل «Ghetto»که به محله‌های یهودی‌نشین اروپا اطلاق می‌شود .

۲ـ The Lands of Eastern Caliphate. P. 203.

۳ـ تاریخ نهضت‌های ملی درایران ، ص ۷۸ و ۷۹ .

۴ـ البلدان ، ترجمهٔ شادروان دکترآیتی، ص ۶۲ .

۵ـ زندگی مسلمانان درقرون وسطی ، ص ۱۷۱ .

باب خانهٔ یهود بوده است[۱]. البته براین تعداد بایستی یهودیان قم درازمنهٔ پیشین ویهودیان قریهٔ «چاکان» رانیز که ظهیرالدین مرعشی در «تاریخ گیلان ودیلمستان» از آن یاد می‌کند، اضافه نمائیم.

درمورد یهودیان بلخ به جهت اهمیت آن، مطلب را اندکی بسط می‌دهیم. پیش ازین بیان شدکه در بلخ یك شهر یهودی‌نشین وجود داشته است، درموردکثرت یهودیان بلخ دراشعار «ناصر خسرو» اشاراتی می‌یابیم. شادروان استاد بدیع‌الزمان‌فروزانفر در«سخن‌وسخنوران» اشاره می‌فرمایند که کثرت یهودیان بلخ دراطلاعات وسیع ناصرخسرو ازعقاید یهود مؤثر بوده است. بلخ دارای هفت دروازه بوده است‌که یکی ازدروازه‌های آن را «باب الیهود» می‌گفتند[۲]. در تأیید سخن خود پیرامون تأثیر نفوس یهودی درادب فارسی متذکرمی‌شویم‌که قدیم‌ترین منظومهٔ فارسی‌پیرامون اسطورهٔ سامی«یوسف وزلیخا» برای نخستین‌باربوسیلهٔ «ابوالمؤید بلخی»[۳] به رشتهٔ نظم درآمده است و بعید است که تصورکنیم وجود یهودیان بلخ درپرورده شدن این داستان به زبان المؤید بلخی بی‌تأثیر بوده است، چه شاید این داستان وداستان‌های دیگر بنی‌اسرائیل‌درنقاط بسیاری‌که مانند بلخ ازهم‌شهریان خود متأثر بوده‌اند باشاخ و برگ فراوان بین‌مردم رواج داشته است.

یهودیان ایران می‌توانسته‌اند برای محققان تاریخ و سیر نیز راهنماهای نیك ومراجع قابلی‌باشندکما اینکه ابوریحان بیرونی نیزخود

۱ـ طرائق الحقایق، ص ۶۸۲، ج ۳.

۲ـ The Lands of Eastern Caliphate. P. 421.

۳ـ برای اطلاع پیرامون‌این«یوسف وزلیخا» رك،مقالهٔ فاضلانهٔ‌استاد دکتر خیامپور درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال یازدهم شمارهٔ ۳.

را ازکسب اطلاع بوسیلهٔ چنین کسانی بی نیاز نمی‌دانسته است و «یعقوب بن موسی تفرشی» یهودی‌ای در گرگان پیرامون اخبار حضرت موسی به وی سخنانی گفته‌است که او نیز بدان‌ها اشاره می‌کند[1]. دراینجا ذکر این نکته بی‌ربط نخواهد بودکه یادآوری‌کنیم که «ابن‌الندیم» نیز در تألیف بسیار پرارزش خود « الفهرست» اطلاعاتی پیرامون تورات و دیگرکتب مذهبی یهود ازیك دانشمند یهودی‌کسب کرده است[2].

آثار بازماندهٔ یهودکه به زبان فارسی وبه خط عبری نگاشته شده است نشان دهندهٔ تحرك علمی وادبی این قوم درایران است . «خط عبری درنزد این قوم متداول بود ودوام داشت وفارسی یاگویشهای دیگرایرانی را به‌آن خط می‌نوشتند ومی‌خواندند[3]» و «تعداد قابل‌ملاحظه‌ای ازاسناد و مدارك که قسمت اعظم آنها ترجمهٔ کتاب‌های دینی یهود است به خط عبری باقی است که از جهات گوناگون برای تاریخ زبان فارسی اهمیت فراوان دارد»[4]. شادروان سعید نفیسی، «عمرانی‌شاعر» را که ازیهود ایران وساکن‌شیرازبوده است نام می‌برد ومی‌نویسدکه دیوان اورا مطابق معمول دانشمندان یهود درایران به خط عبری‌نوشته‌اند[5]. دراینجا بایستی‌به‌قول استاد اضافه کردکه این‌شیوهٔ نگارش‌به خط عبری خاص دانشمندان یهود درایران نبوده است بلکه، یهودیان خط عبری را بزرگترین مظهر قومی

۱ـ آثارالباقیة ، ترجمهٔ اکبر داناسرشت ، ص ۳۲۸ .

۲ـ الفهرست ، ترجمهٔ رضا تجدد ، ص ۳۸ .

۳ـ یادنامهٔ مینوی ، مقالهٔ استاد دکتر پرویز خانلری بنام «فارسی به خط عبری» ص ۱۳۲ و ۱۳۳ .

۴ـ همان مأخذ،ص ۱۳۳ .

۵ـ تاریخ نظم ونثر فارسی ، ص ۸۹۸ .

ومذهبی خود می‌دانسته‌اند ومی‌خواسته‌اند به این ترتیب آن را درهرحال حفظ ونگهداری کنند چنانکه «ابن‌میمون قرطبی» نیز کتاب مشهور کلامی وفلسفی خود یعنی «دلالة‌الحائرین» را به زبان عربی و به خط عبری نوشت[1]. در خاتمه معروض می‌دارم که آنچه مختصراً پیرامون منابع اسرائیلیات بیان شد، مقدمه‌ایست برای موضوعی عمیق‌تر که «جلوه‌های اسرائیلیات درادب فارسی» باشد و بررسی آن موضوع و تحقیق پیرامون ابعاد چندگانه‌ای که اسرائیلیات درآن تبلور یافته است محتاج مقاله‌ای جداگانه است.

پاره‌ای ازمآخذ این مقاله

۱ـ تاریخ ملل و دول اسلامی، تألیف بروکلمان، ترجمهٔ دکتر هادی جزایری، تهران ۱۳۴۶.

۲ـ زندگی مسلمانان درقرون وسطی، تألیف علی مظاهری، ترجمهٔ مرتضی راوندی.

۳ـ آثارالباقیه، تألیف ابوریحان بیرونی، ترجمهٔ اکبر دانا سرشت، تهران ۱۳۲۱.

۴ـ الفهرست، تألیف ابن‌الندیم، ترجمهٔ رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶.

۵ـ یادنامهٔ مینوی، تهران، ۱۳۵۰.

۶ـ تاریخ نظم ونثر فارسی، تألیف سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴.

۷ـ فیلسوف ری، تألیف دکتر مهدی محقق، تهران ۱۳۴۹.

۸ـ تاریخ نهضت‌های ملی درایران نوشتهٔ عبدالرفیع حقیقت، تهران ۱۳۴۸.

۹ـ البلدان تألیف احمدبن یعقوب، ترجمهٔ دکتر آیتی، تهران ۱۳۴۷.

۱۰ـ طرائق‌الحقایق تألیف معصومعلیشاه، تصحیح دکتر محمد جعفر محجوب، تهران ۱۳۴۵.

۱۱ـ الیهود فی‌القران تألیف عفیف «عبدالفتاح طباره»، بیروت ۱۹۶۶.

۱۲ـ Islam. by Alfred Guillaum. Creat Britain, 1956.

۱۳ـ The Lands of Eastern Caliphate. by Le. Strange. Cambridge, 1930.

۱ـ فیلسوف ری، ص ۳۵۰.

گزارش کامل

تهیهٔ تست خزانهٔ لغات

دکتر حسن مینایی‌فر

گزارش اجمالی این تحقیق درشمارهٔ ۱۰۵ (بهار ۱۳۵۲) این نشریه به استحضار خوانندگان محترم رسیده است . اینك گزارش کامل آن چاپ می‌شود و برای آن که خوانندگان نیازی به مراجعه به‌گزارش قبلی نداشته باشند «هدف» و «روش کار» این تحقیق را مجدداً می آورم.

هدف : تهیهٔ تست خزانهٔ لغات بمنظور سنجش میزان معلومات ادبیات فارسی درپنج کلاس ابتدایی .

روش‌کار : بمنظور تهیهٔ تست خزانهٔ لغات گروه تحقیق مرکب از دانشجویان‌روانشناسی دورهٔ شبانه بهریك از ۴۱ باب دبستان ملی، دولتی، دخترانه،پسرانه‌که ازبین‌دبستانهای موجوددرتبریز برحسب‌تصادف انتخاب شده‌بودمراجعه وازهریك‌ازآموزگاران درخواست‌کردندکه‌ازکتاب فارسی مربوط تعداد ۳۰ لغت بشرح ۱۰ لغت‌آسان ، ۱۰ لغت متوسط ، ۱۰ لغت مشکل انتخاب نمایند. از ۲۸۵ نفرازآموزگاران آموزشگاههای انتخاب شده ازکلاس اول تا پنجم که اغلب بصورت دو زمانی تدریس میکردند ۷۵۵۰ لغت دریافت داشتند .

لغات مزبوربرحسب درجهٔ دشواری (آسان ـ متوسط ـ مشکل) و

به تفکیک کلاسها در جداول مخصوصی که فرکانس هریك از لغات را نشان میداد درج و به ترتیب زیر عمل شد :

I

الف : اکثر اتفاق میافتادکه یك لغت بنظر یك معلّم آسان و بنظر معلّم دیگر درهمان کلاس ، متوسط و یامشکل مینمود. مثلا لغت «دریا» درکلاس دوم ابتدایی در هرسه جدول (آسان ، متوسط ، مشکل) مشاهده میشد . برای رفع این اشکال فرکانس لغت مذکور را در هرسه ستون باهمدیگر مقایسه نموده ستون مدد(Mode)ار را انتخاب میکردیم .

ب : در هریك از جدولها لغاتیکه فرکانس مساوی داشته و درجهٔ دشواریشان ازطرف معلّمین بصورت یکنواخت تعیین شده بود یکی از آنها برحسب انتخاب تصادفی تعیین میشد .

ج : لغاتیکه فرکانس قابل توجهی نداشته و ازطرف عدهٔ معدودی بعنوان لغت (آسان یا متوسط یا مشکل) شناخته شده بود چون از نقطهٔ نظرآماری ارزشی نداشت کنار گذاشته میشد . مثلا لغت «دیوار» بعلت اینکه از ۶۳ نفر معلّم کلاس سوم فقط دو نفر اظهار نظرکرده بود که یادگیری لغت « دیوار » برای دانش‌آموزان کلاس سوم مشکل میباشد علیهذا لغت مزبور ونظایرآن برای سهولت تحقیق حذف گردید .

د : چون تعداد لغات در هریك ازکلاسها وگروهها چندین برابر تعدادی بودکه میبایست انتخاب‌گردد ، بدینجهت لغات هریك ازگروهها وکلاسها به ترتیب فرکانسها (لغت بافرکانس بیشتر دربالا ولغت بافرکانس کمتردرپایین) نوشته شده لغات مورد نظرازبالا به‌پائین انتخاب میگردید . بدین ترتیب تست خزانهٔ لغات در هرکلاس ۶۰ لغت به ترتیب ۲۰ لغت

آسان و ۲۰ لغت متوسط و ۲۰ لغت مشکل تهیه گردید .

II

برای مطالعهٔ ضریب همبستگی موجود ما بین نظرات معلّمین و سطح معلومات دانش‌آموزان در۱۴دبستان دخترانه و۱۴دبستان پسرانه‌که برای مرتبهٔ دوم بصورت انتخاب تصادفی تعیین شده بود مراجعه و برای تعیین گروه نمونه ازبین فارغ‌التحصیلان هرکلاس پرسشنامهٔ مخصوصی برای تعیین درجهٔ اجتماعی و اقتصادی (S. E) دانش‌آموزان هرکلاس در سه گروه A و B و C تکمیل گردید . در هرکلاس و در هریك از درجات سه‌گانه ۲۵ نفر دختر و۲۵ نفرپسرانتخاب وتست تهیه شده در روی ۷۵۰ نفر ازفارغ‌التحصیلان کلاس‌های اول تا پنجم اجرا گردید . لغات مزبور درهریك ازکلاسهای پنجگانه باملاحظه فرکانس پاسخهای صحیح مرتب گردید. ضریب‌همبستگی‌های‌موجود مابین‌نظرات معلمین‌وسطح معلومات دانش‌آموزان بصورت زیر بدست آمد :

$r_5=69$ $\quad r_4=72$ $\quad r_3=61$ $\quad r_2=58$ $\quad r_1=65$

ضریب‌همبستگی‌های موجود درکلاسهای اول تاپنجم‌درستی‌نظرات معلمین را تأیید کرده و بدین ترتیب تست خزانهٔ لغات بمنظور سنجش میزان معلومات ادبیات فارسی درپنج‌کلاس ابتدایی تهیه گردید .

میانگین زمان لازم برای اجرای این تست در کلاس اول و دوم $Me = 35'$ درکلاس‌سوم‌وچهارم‌وپنجم‌برابر $Me = 30'$ بدست‌آمده‌است.

فهرست سالانه

سال ۲۵ ـ شماره‌های ۱۰۵ تا ۱۰۸

الف ـ به ترتیب نام نویسنده

ب ـ به ترتیب عنوان مقاله

ا. انتشارات مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران

۱ـ **تذکرهٔ حدیقهٔ امان‌اللهی**، تألیف میرزا عبدالله سنندجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرای کردستان درقرن سیزدهم، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۴+۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۴، بها ۲۲۰ ریال

۲ـ **تذکرهٔ روضة‌السلاطین**، تألیف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال واشعار ۸۰ تن از سلاطین و امرا وشش تن از دیگر شعرا، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۰+۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها ۱۰۰ ریال

۳ـ **منظومهٔ کردی مهرو وفا**، با متن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸+۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال

۴ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات وتعبیراتی که ازمتون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش اول، در ۸۶+۴۳۶ صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۴۵، بها ۴۶۰ ریال

۵ـ **منظومهٔ کردی شیخ صنعان**، بامتن کردی وترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط وترجمه وتوضیح ازآقای قادر فتاحی‌قاضی، در ۸+۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال

۶ـ **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی‌که از متون فارسی استخراج شده است)، تألیف آقای محمدامین‌ادیب طوسی، بخش‌دوم، در ۴+۳۴۸ (۷۸۴−۴۳۶=۳۴۸) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۲۳۰ ریال

۷ـ **سفینة‌المحمود**، تألیف محمود میرزا قاجار درسال ۱۲۴۰ هجری‌قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرای این تذکره که درقرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترخیامپور، در ۲۰+۳۸۴ صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال

۸- **سفینة المحمود**، تألیف محمود میرزا قاجار در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شعرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به‌تصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر خیامپور، در ۴+۳۹۲ (۳۹۲=۲۸۴−۷۷۶) صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها **۱۵۰** ریال

۹- **تخت‌سلیمان**، تألیف علی‌اکبر سرفراز، در ۱۲+۱۸۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷، بها **۱۰۵** ریال

۱۰- **منظومهٔ کردی بهرام و گلندام**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی‌قاضی، در ۸+۲۱۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۷، بها **۱۱۵** ریال

۱۱- **دیوان وقار شیرازی**، به‌تصحیح آقای دکتر ماهیار نوابی، بخش نخست (قصائد، الف-ر)، در ۲۴+۴۳۲ صفحه، شهریورماه ۱۳۴۸، بها **۱۳۵** ریال

۱۲- **منظومهٔ کردی شورمحمود و مرزینگان**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه وضبط و ترجمه و توضیح ازآقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۰+۱۷۰ صفحه، دی‌ماه ۱۳۴۸، بها **۶۰** ریال

۱۳- **روضة‌الکتاب و حدیقة‌الالباب**، تألیف ابوبکر بن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بالصدر، به تصحیح و تحشیهٔ آقای میر ودود سید یونسی، در ۶۴+۴۵۶ صفحه، فروردین‌ماه ۱۳۴۹، بها **۱۷۵** ریال

۱۴- **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار**، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن‌قاضی طباطبائی، جلد اول، در ۳۰+۵۲۳ صفحه، مردادماه ۱۳۴۹، بها **۱۹۰** ریال

۱۵- **تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار**، تألیف عبدالرزاق بیگ دنبلی، به تصحیح و تحشیهٔ آقای حسن قاضی طباطبائی، جلد دوم، در ۱۰+۲۸۰ صفحه، خردادماه ۱۳۵۰، بها **۱۲۰** ریال

۱۶- **تاریخ خوی**، تألیف مهدی آقاسی، در ۲۶+۱۰+۶۲۰ صفحه، مهرماه ۱۳۵۰، بها **۲۴۰** ریال

۱۷- **فرهنگ لغات ادبی** (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده‌است)، تألیف آقای محمدامین ادیب طوسی، بخش‌سوم، در ۴+۳۳۲ (۳۳۲=۷۸۴−۱۱۱۶) صفحه، بهمن‌ماه ۱۳۵۰، بها **۲۳۰** ریال

۱۸ـ **دیوان همام تبریزی**، به تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی، در ۱۶+۸۴+۳۱۸ صفحه، مرداد ماه ۱۳۵۱، بها **۱۸۰** ریال

۱۹ـ **منظومهٔ کردی شیخ فرخ و خاتون استی**، با متن کردی و ترجمهٔ فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی. در ۱۰+۱۷۸ صفحه، اسفند ماه ۱۳۵۱، بها **۹۰** ریال

۲۰ـ **دیوان خیالی بخارایی**، به تصحیح آقای عزیز دولت‌آبادی، در ۲۰+۴۸+۲۹۶ صفحه، آبان ماه ۱۳۵۲، بها **۱۷۰** ریال

۲۱ـ **فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون**، (شامل اصطلاحات و تعریفات شصت و شش علم از علوم و فنون مختلف تا قرن هشتم هجری که بترتیب الفبایی ضبط و تنظیم شده است) به‌کوشش آقای بهروز ثروتیان، در ۲۲+۳۷۰ صفحه، اسفند ماه ۱۳۵۲، بها **۲۵۰** ریال

۲. انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات اجتماعی و علوم انسانی

۱ـ **بسوی دانشگاه**، تألیف آقای محمد خانلو، مهرماه **۱۳۴۵**، بها **۶۰** ریال

۲ـ **راهنمای تحقیق روستاهای ایران**، تألیف آقای دکتر حسین آسایش، آذرماه **۱۳۴۵**، بها **۱۲۰** ریال

۳ـ **اقلیم و رستنیهای مکزیك**، نگارش آقای دکتر شفیع جوادی. اسفند ماه ۱۳۴۵، بها **۱۷۰** ریال

۴ـ **جغرافیای جمعیت**، ترجمه و نگارش آقای دکتر یدالله فرید، خرداد ماه ۱۳۴۶، بها **۱۷۰** ریال (نایاب)

۵ـ **بررسی جمعیت و مسائل نیروی انسانی جامعهٔ روستائی** (آذربایجان شرقی)، تألیف و تحقیق آقای دکتر حسین آسایش، آذرماه **۱۳۴۷**، بها **۳۸۰** ریال

۶ـ **جغرافیای شهری**، تألیف آقای حسین شکوئی، بخش اول، شهریورماه ۱۳۴۸، بها **۲۰۰** ریال (نایاب)

۷ـ **مقدمه برروش تحقیق شهرهای ایران**، تألیف آقای دکتر یدالله فرید، مرداد ماه **۱۳۴۹**، بها **۱۵۰** ریال

۸ـ **فلسفهٔ جغرافیا**، تألیف آقای حسین شکوئی، شهریور ماه **۱۳۴۹**، بها **۱۴۰** ریال

۹ـ **نمونه‌هایی از فرسایش آبهای روان در آذربایجان**، تحقیق از آقای دکترحبیب زاهدی، مهرماه ۱۳۴۹، بها **۷۰** ریال

۱۰ـ **جغرافیای شهری**، تألیف آقای حسین شکوئی، بخش دوم، آبان ماه ۱۳۵۰، بها **۲۰۰** ریال

۱۱ـ **تاریخ جامعه‌شناسی**، تألیف آقای دکترجمشید مرتضوی، بهمن ماه ۱۳۵۱، بها **۱۵۰** ریال

۱۲ـ **جغرافیای تغذیه**، تألیف آقای دکتر یدالله فرید، اسفندماه ۱۳۵۱، بها **۲۰۰** ریال

۱۳ـ **روشهای جامعه شناسی**، تألیف آقای دکتر جمشید مرتضوی، آبان ماه ۱۳۵۲ بها **۲۰۰** ریال

انتشارات

نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

۱ـ **تاریخ اسمعیلیه** (بخشی از زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشانی)، به‌تصحیح محمد تقی دانش‌پژوه، اسفند ماه ۱۳۴۳، بها **۸۰** ریال

۲ـ **حواشی و تعلیقات بر تجارب السلف**، نگارش آقای حسن قاضی طباطبایی، اسفند ماه ۱۳۵۱، بها **۱۶۰** ریال

۳ـ **اشکال ناهمواریهای زمین ـ مبانی ژئومورفولوژی**، تألیف ماکس دریو، ترجمهٔ دکتر مقصود خیام، اسفند ماه ۱۳۵۲، بها **۲۰۰** ریال

مرکز پخش

کتابفروشی تهران

تبریز، بازار شیشه‌گرخانه، تلفن ۲۲۷۳۲

تهران: خیابان ناصرخسرو، کوچهٔ حاجی نایب، پاساژ مجیدی، تلفن ۵۳۷۸۴۹

انتشارات دانشگاه تبریز

به مناسبت برگزاری جشن

دوهزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران

۱ـ **کارنامهٔ شاهان**، تألیف آرتور کریستنسن، ترجمهٔ آقایان دکتر باقر امیرخانی وبهمن سرکاراتی، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها **۱۰۰** ریال

۲ـ **فردوسی و حماسهٔ ملی**، تألیف هانری ماسه ، ترجمهٔ آقای دکتر مهدی روشن‌ضمیر، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها **۲۶۰** ریال

۳ـ **دین ایرانی برپایهٔ متنهای کهن‌یونانی**، تألیف امیل‌بنونیست، ترجمهٔ آقای بهمن سرکاراتی، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها **۱۴۰** ریال

۴ـ **آیینها در شاهنامهٔ فردوسی**، تألیف آقای محمدآبادی باویل ، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها **۲۴۰** ریال

۵ـ **فر در شاهنامهٔ فردوسی**، تألیف آقای بهروز ثروتیان ، مهرماه ۱۳۵۰ ، بها **۱۸۰** ریال

۶ـ **پهلو، پهلوان**، تألیف آقای امین‌پاشا اجلالی، مهرماه ۱۳۵۰، بها **۴۰** ریال

7_ Le rôle de l'Azarbaïdjan au cours de XXVe siècles d' histoire de l' Empire d' Iran. Dr. M. MORTAZAVI, trad. Dr. M. GHARAVI, Octobre 1971, Rls. 120

۸ـ **جهان بینی ایرانی**، تألیف آقای دکتر هوشنگ مهرگان، مهرماه ۱۳۵۱ (به مناسبت سالگرد جشن شاهنشاهی) ، بها **۱۰۰** ریال

علاقه‌مندان می‌توانند از حسابداری دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی یا ازکتابفروشی تهران تهیه نمایند .

TABLE DES MATIERES

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES

ET SCIENCES HUMAINES

Hiver 1974

XXVe année - Serie : № 108